

مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد هشتم

جمال صفری

مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد هشتم

جمال صفری

انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

آذر ۱۳۹۶

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

mosadegh.fatemi@yahoo.com

انتشارات مصدق – فاطمی



مصطفی بزرگ نیا

مهدی شریعت رضوی

احمد قندچی

تقدیم به شهدا و مبارزان جنبش دانشجویی ایران

بمناسبت ۱۶ آذر ۱۳۳۲ ،

سالروز شهادت احمد قندچی ، مهدی شریعت رضوی و مصطفی بزرگ نیا

فهرست

۴	فهرست
۸	پیشگفتار
۲۷	توضیحات و مآخذ:
۳۰	فصل اول
۳۰	وصیتنامه اردشیر جی
۴۸	زندگینامه رضاخان
۶۳	خصوصیات اخلاقی و شخصی رضاخان پس از کودتا
۶۹	توضیحات و مآخذ:
۷۷	فصل دوم
۷۷	خاطرات ژنرال سرادموند آبرونساید طراح کودتای ۱۲۹۹
۸۴	روایت سر دنیس رایت به نقل از دست نوشته آبرونساید:
۸۶	روایت ایرانی مستند واقعه
۹۳	ژنرال آبرونساید قبل از کودتای ۱۲۹۹ گفت:
۹۳	دستنوشته های ژنرال آبرونساید
۱۰۹	یادداشت های آبرونساید
۱۱۸	توضیحات و مآخذ:
۱۲۵	فصل سوم
۱۲۵	چرچیل وزیر جنگ و نایب السلطنه هند از آمران کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹
۱۲۷	برکناری استاروسلسکی
۱۳۰	ادامه ی همدستی نورمن و آبرونساید
۱۳۳	مسئله ی ایران از دیدگاه دولت هند بریتانیا
۱۳۷	ارزیابی دوباره ی کاکس از مسئله ی ایران
۱۳۸	اتکای نورمن به سلاح خود
۱۵۰	ثمره فکر نورمن - آبرونساید
۱۵۳	نقش نورمن در کودتای اسفند ۱۲۹۹
۱۶۶	توضیحات و مآخذ:
۱۶۶	پی نوشت ها: مسئله ایران در دست شرقی انگلیس و کودتای ۱۲۹۹
۱۷۸	کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و نقش وینستون چرچیل
۱۹۰	توضیحات و مآخذ:

۱۹۱ فصل چهارم
۱۹۱ کانون‌های استعماری، کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی
۲۰۱ سخنان حسنعلی فرمند (ضیاءالملک)، نماینده همدان در مجلس چهاردهم،
۲۰۱ درباره کودتای ۱۲۹۹
۲۰۷ فصل پنجم
۲۰۷ حکومت سید ضیاء با اعلامیه «حکم می‌کنم» رضا خان، ضد مشروطیت بود
۲۱۷ شمه‌ای از کارهای سید ضیاءالدین
۲۲۱ علت سقوط سید ضیاءالدین از تاریخ احمد شهرپور
۲۲۲ شاه از سید رنجیده و از او می‌ترسید
۲۲۶ سید ضیاء و رضا خان، عاملین کودتای ۱۲۹۹ مرتباً از سفارت انگلیس دستور می‌گرفتند
۲۳۷ اعلام حکومت نظامی در روز سوم اسفند ۱۲۹۹
۲۳۸ اولین بیانیه رئیس الوزراء سید ضیاءالدین
۲۴۵ ریاست سه ماهه سید ضیائی و سیاست داخلی و خارجی سردار سپه
۲۵۱ توضیحات و مآخذ:
۲۵۵ فصل ششم
۲۵۵ رابطه رضاخان با انگلیسی‌ها به گزارش اسناد وزارت امور خارجه آمریکا
۲۵۷ کودتا و آغاز دیکتاتوری نظامی
۲۶۲ نامه ژنرال دیکسون به انگرت
۲۶۸ دستگیری متنفذین شهر
۲۷۱ گزارش روزنامه ایران، ارگان تبلیغاتی رژیم کودتا در مورد دستگیرشدگان
۲۸۰ سقوط سید ضیاءالدین
۲۸۳ توضیحات و مآخذ:
۲۸۵ فصل هفتم
۲۸۵ والیگری دکتر محمد خان مصدق السلطنه در ایالت فارس
۲۸۷ موقعیت سیاسی ایران و تعهدات مردم فارس
۲۸۹ اقدامات و اصلاحات
۲۹۷ سخن پایانی
۲۹۹ در ارتباط با ایل قشقایی و مرحوم صولت الدوله
۲۹۹ نامه‌های دکتر مصدق به صولت الدوله قشقایی
۳۱۰ به نقل از خاطرات دکتر مصدق «والیگری دکتر محمد مصدق السلطنه»

۳۱۳.....	انتصابیم به ایالت فارس.....
۳۳۱.....	مرگ شهردار ترنس Mac Swiney.....
۳۳۵.....	فصل هشتم
۳۳۵.....	مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم درباره اعتبارنامه نمایندگان کودتاچی ها.....
۳۶۲.....	سخنرانی تاریخی دکتر مصدق در باره کودتای ۱۲۹۹ در مجلس شورای ملی.....
۴۵۷.....	توضیحات و مأخذ:.....
۴۵۸.....	فصل نهم
۴۵۸.....	حکومت قوام و تصدی پست وزارت مالیه از طرف دکتر مصدق.....
۴۵۸.....	هیئت دولت آقای قوام السلطنه.....
۴۷۱.....	آغاز ضعف دولت قوام.....
۴۷۳.....	وزارت مالیه به روایت خاطرات دکتر مصدق.....
۴۷۹.....	نقش دکتر مصدق در پی ریزی بنیاد بودجه بندی کشور، برای اولین بار.....
۴۸۱.....	توضیحات و مأخذ:.....
۴۸۱.....	حکومت قوام و تصدی پست وزارت مالیه از طرف دکتر مصدق.....
۴۸۳.....	فصل دهم
۴۸۳.....	نظر انتقادی به حکومت قوام السلطنه.....
۴۸۸.....	نخستین درخواست اختیارات دکتر مصدق از مجلس شورای ملی.....
۵۰۳.....	توضیحات و مأخذ:.....
۵۰۴.....	فصل یازدهم
۵۰۴.....	نطق هایی از دکتر مصدق بعنوان وزیر مالیه در مجلس شورای ملی دوره چهارم تقنینیه.....
۵۰۴.....	پروگرام حکومت قوام السلطنه.....
۵۲۱.....	نطق سلیمان میرزا در مخالفت ماده پیشنهادی اختیارات دکتر مصدق.....
۵۲۱.....	وزیر مالیه.....
۵۲۶.....	نطق دکتر مصدق السلطنه وزیر مالیه.....
۶۰۲.....	شورش ماژور ابوالقاسم خان لاهوتی.....
۶۰۹.....	عزاداری سردار سپه.....
۶۱۶.....	سقوط کابینه قوام السلطنه.....
۶۱۹.....	کابینه مشیر الدوله.....
۶۲۰.....	مسافرت دوم سلطان احمد شاه بارویا.....
۶۲۱.....	توضیحات و مأخذ:.....

۶۲۲ فصل دوازدهم
۶۲۲ مصدق السلطنه والی آذربایجان
۶۴۰ توضیحات و مأخذ:
۶۴۱ فصل سیزدهم
۶۴۱ سقوط حکومت های قوام السلطنه و مستوفی الممالک
۶۴۵ سقوط کابینه قوام السلطنه
۶۴۸ حکومت حسن مستوفی الممالک
۶۵۳ استیضاح از حکومت مستوفی
۶۵۶ تزلزل حکومت مستوفی الممالک
۶۶۰ نطق مستوفی الممالک رئیس الوزراء
۶۷۲ توضیحات و مأخذ:

پیشگفتار

خواننده گرامی! هشتمین جلد از سری مجلد‌های «مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، پیش روی شما است.

در فصل اول وصیتنامه «اردشیرجی» را که نظریه «رژیم اتوکراسی وابسته» به مفهوم تمرکز شدید قدرت در دست یک نفر که ناقض حقوق ملی، تهدید و تحدید آزادیهای فردی و جمعی و.... بود. به رضاخان دیکته کرد، آورده ام. او آشنائی خود را با رضاخان اینگونه شرح می دهد: «دراکتبر سال ۱۹۱۷ [مهر ۱۲۹۶] بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و نخستین دیدار ما فرسنگ‌ها دور از پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده "پیربازار" بین رشت و طالش صورت گرفت.» (۱)، «رضاخان سواد و تحصیلات آکادمیک نداشت ولی کشورش رامی شناخت. ملاقات‌های بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از يك سال بیش‌تر در قزوین و طهران صورت می‌گرفت. پس از مدتی که چندان دراز نبود حس اعتماد و دوستی دو جانبه‌ای بین ما برقرار شد. او ترکی و روسی را تا حدی تکلم می‌کرد و به هر دو زبان به روانی دشنام می‌داد! به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برایش تشریح می‌کردم. به ویژه مایل بود که سرگذشت مردانی را که با همت خود کسب قدرت کرده بودند برایش نقل کنم. اغلب تا دیرگهان به صحبت من گوش می‌داد و برای رفع خستگی چای دم می‌کرد که می‌نوشیدیم. حافظه بسیار قوی و استعداد خارق‌العاده‌ای جهت درک رؤس و لب مطالب داشت و آن‌ها را خوب به هم پیوند میداد و نتیجه گیری می‌نمود. سئوال‌اتش می‌رساند که به افق دورتری می‌نگرد و مایل است که از اصول مملکت داری آگاه شود.» (۲) و برای «برچیده شدن رژیم قاجار به دست رضاخان بدون کمترین تردید و ابهامی به ضرر سیاست روس و لهذا مورد استقبال و حمایت انگلستان بود.» (۳) و پرهمین اساس «به دستور وزارت جنگ در لندن و نایب‌السلطنه هند همکاری نزدیک ژنرال آبرونساید و من آغاز گردید. من برای نظارت رضاخان در باره نیروی قزاق اعتبار فراوانی قائل بودم و سرانجام او را به آبرونساید معرفی کردم. آبرونساید همان خصالی را در

رضاخان می‌دید که من دیده بودم.» (۴) از شخص رضاخان که تربیت نظامی قزاقی را داشت برای حراست از منافع انگلستان در هیبت یک دیکتاتور بر مردم ایران تحمیل و مشروطیت را تعطیل کردند. آنها فرم ظاهری قانون اساسی مشروطیت را حفظ کردند، اما معنی واقعی آن را با توجیه «امنیت و ترقی» بدست رضاخان با اعمال «قدرت مطلق و بلامنازع» از محتوا خالی نمودند. اردشیر ریپورتر (جی) در وصیتنامه به آن بدینگونه اشاره کرده است: «تربیت نظامی رضا شاه را متقاعد کرده است که بدون رعایت انضباط شدید در شئون مملکت کاری به ثمر نمی‌رسد. باز بیم آن دارم که مورخین ایرانی شدت عمل شاه را نسبت به کسانی که مستحق آن هستند به سنگدلی و شقاوت، سوء تعبیر نمایند و حال آن‌که در زیر این صورت مردانه و سخت، قلبی پر از احساسات می‌طپد. رضا شاه مردم ایران را می‌شناسد و می‌داند که هرگاه انضباط و سختگیری را کنار گذاشته و با ملایمت و نرمی با مرئوسین رفتار نماید ابهت خود و مقام منیعش را از دست می‌دهد و به قول ایرانیان نمی‌تواند زهر چشم بگیرد. او به اشخاص رو نمی‌دهد ولی آن‌جا که اراده کند می‌تواند ابراز ملاحظت نماید. هنگامی که این سطور را می‌نویسم رژیم اتو کراسی در ایران برقرار است و قدرت به تمام معنی کلمه در دست رضا شاه می‌باشد. او این قدرت مطلق و بلامنازع را صرفاً برای به جلو راندن ایران می‌خواهد.» (۵)

در ادامه این فصل زندگینامه رضاخان را آورده ام که او قبل از کودتا برای مردم ایران و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی کشور، گمنام بود. به روایت مصطفی تقوی «گزینش رضاخان برای اجرای بخشی از این طرح و ایفای نقشی هر چند جزئی، نمی‌تواند تصادفی باشد و حاکی از این است که انگلیسیها از رضاخان شناخت قبلی داشته‌اند و این واقعه سرآغاز شناسائی شان نبود. همزمان با گزینش سید ضیاءالدین از جانب به تعبیر خودشان، رئیس دولت مرتجع مقتدر، ژنرال آبرونساید چند ماه پیش به ایران آمده و مأموریت داشت به بررسی اوضاع و تصمیم‌گیری نهایی برای ایران پس از شکست قرارداد ۱۹۱۹ و خروج قوای انگلیس بپردازد، رضاخان میرپنج را برای اجرای کودتا برگزید. برای دستگاه‌های اطلاعاتی انگلیس که موظف بودند همه امور حوزه جغرافیایی تحت استعمار خود و رجال آن را از جنبه‌های گوناگون مورد

بررسی و شناسایی قراردادده و برای هر کدام از آنان پرونده ای خاص تنظیم کنند. نیروی قزاق که نیرویی نظامی و تحت مدیریت افسران رقیب یعنی دولت روسیه بود و شناسایی افسران آن، یک نیاز امنیتی جدی محسوب می شد. بنابراین، شناسایی افرادی امثال رضاخان حتی از مدتها پیش از کودتای ۱۲۹۹ برای مأموران انگلیسی امری طبیعی بود. البته شناسایی فردی مانند سید ضیاءالدین با شناسایی رضاخان تفاوت داشت. سیدضیاء در عرصه مطبوعات و جامعه و سیاست حضور داشت و در برابر مسائل مختلف داخلی و خارجی موضعگیری می کرد و گرایش سیاسی خود را نشان می داد. از این رو، شناسایی، ایجاد ارتباط و پیوند دادن او با شبکه هواداران انگلیس در ایران کار دشواری نبود. اما رضاخان چون در یک سازمان منضبط نظامی آن هم زیر فرماندهی افسران دولت رقیب (روسیه) قرار داشت. شناسایی، ایجاد ارتباط و تشخیص گرایش سیاسی، پیوند دادن او با شبکه انگلوفیل، تغذیه فکری و در نهایت آموزش و آماده سازی او برای اجرای مأموریت‌های ویژه، کاری دشوار بود. اما به هر صورت این کار انجام گرفت و اکنون فرایند آن به اجمال می آید. رضا در حدود ۱۵ سالگی (۷۲ - ۱۲۷۱ ه.ش) به خاطر فقر و سختی معیشت و به - تشویق دایی اش به قزاقخانه پیوست و در مأموریت‌های نظامی متعددی در نقاط مختلف کشور شرکت داشت. در جنگ با رحیم خان چلبیانلو در اردبیل تحت فرماندهی جعفرقلی خان سردار اسعد بختیاری حضور داشت. در سال ۱۲۹۰ که سالارالدوله می خواست حکومت تهران را ساقط کند و برادرش محمدعلی شاه را دوباره به سلطنت برساند، او در لشکرکشی ای که با فرماندهی فرمانفرما برای مقابله با او انجام گرفت، شرکت داشت و به علت انجام وظیفه خوب، به درجه نایب یکمی ارتقا یافت. در سال ۱۲۹۱ به خاطر مهارت در کاربرد شصت تیر به درجه سلطانی نایل آمد و به او رضا شصت تیر هم می گفتند. در خراسان و قسمتهای جنوبی و حدود جام و باخرز نیز مأموریت‌های مکرری داشت. مدتی در مشهد جزو قزاقهای نگهبان بانک استقراری قرارداد داشت. در دوران جنگ جهانی اول (۱۲۹۷ - ۱۲۹۳) در همدان جزو دسته تیراندازان و در سال ۱۲۹۶ فرمانده گردان پیاده هنگ همدان شد. در همین سال کرنسکی رهبر حکومت موقت روسیه، سرهنگ کلرژه را به عنوان فرمانده لشکر

قزاق ایران به جای او منصوب کرد و سرهنگ استاروسلسکی را برای معاونت او تعیین «بارن مایدل» سرلشکر کرد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به رهبری لنین و حاکم شدن بلشویکها بر روسیه، رهبران این کشور تصمیم گرفتند از صحنه جنگ جهانی کنار بکشند.

مواضع حکومت جدید در سیاست خارجی، انگلیسیها به اضطراب افتادند که نیروی قزاق، که تا این هنگام به عنوان عامل اجرای سیاستهای روسیه تزاری در ایران ایفای نقش می کرد، مبادا به ابزاری در دست حکومت انقلابی تبدیل شود و منافع آنان را در ایران به خطر بیندازد. به همین علت برای بیرون آوردن لشکر قزاق از چنگ روسها و تسلط بر آن به چاره اندیشی افتادند. ملک الشعراء بهار در این باره می نویسد: «انگلیسیها که می خواستند جنگ را تا شکست آلمان دنبال کنند، از بیم اینکه مبادا لشکر قزاق ایران به فرماندهی افسران روسی دستخوش افکار انقلابی روسیه شده و دامنه انقلاب به ایران (که از اوضاع متفقین ناراضی بود) کشیده بشود، صلاح دیدند هر طور شده سرهنگ کلرژه فرمانده لشکر قزاق را که هواخواه حکومت روسیه بود از کار برکنار دارند. برای انجام این منظور با سرهنگ استاروسلسکی، معاون فرماندهی لشکر قزاق که در گراند هتل سابق منزل داشت، مذاکره کردند و او صلاح کار را چنان دید که با کمک یکی از افسران دیگر روس این منظور را انجام دهد و خود او به جای سرهنگ کلرژه فرمانده لشکر قزاق ایران بشود. افسری که برای کمک به استاروسلسکی در نظر گرفته شد سرهنگ فیلارترف فرمانده هنگ همدان لشکر قزاق بود. رضاخان در این ایام زیر نظر فیلارترف بود و فیلارترف او را در جریان برانداختن کلرژه به کار گرفت. نیروهای تحت فرماندهی فیلارترف به محاصره محل اقامت کلرژه پرداختند». بهار می نویسد:

«سرهنگ فیلارترف به من گفت چندبار به سرهنگ رضاخان گفتم کلرژه تقریباً بازداشت شده و نمی تواند بیرون برود. در اطاق را بازکن و داخل شو و او تردید داشت و می ترسید و در فکرم کسی که در آن موقع این اندازه شهامت نداشت چگونه تغییر اخلاق داده و اینک پادشاهی می کند. سرهنگ فیلارترف در را باز کرده به درون دفتر سرهنگ کلرژه رفته با صدای بلند سرهنگ رضاخان را به درون خوانده

او هم ناچار به اطاق رفته است. بدینگونه فیلارترف وارد اتاق کلرژه شد و او را مجبور به استعفا کرد. آنگاه با تلفن استاروسلسکی را از نتیجه اقدام خود آگاه کرده و او را دعوت کرد تا در آنجا حضور یافته و فرماندهی لشکر قزاق را به عهده بگیرد. بنابراین، برکناری کلرژه طرح انگلیسیها بود که با همکاری فرماندهان ارشد روسی قزاق به اجرا درآمد. رضاخان به عنوان یک فرمانده جزء در این طرح و تصمیم نقشی نداشت و تنها مجری فرمان آنها بود، آن هم با آن شجاعتی! که فیلارترف از آن سخن گفت. در آن تاریخ، روزنامه هایی که به شرح واقعه برکناری کلرژه پرداختند حتی نامی از رضاخان به عنوان یکی از مجریان آن واقعه هم به میان نیلوردند. و این نشان می دهد که مدعای تاریخ نگاری متأثر از رژیم پهلوی، که از واقعه برکناری کلرژه به عنوان کودتای اول رضاخان نام می برند، و برای او در آن واقعه ادعا می کنند، به دوراز واقعیت است. اما نباید از دیده به دور، «نقشی مهم اگر نه قطعی» داشت که گزینش رضاخان برای اجرای بخشی از این طرح و ایفای نقشی هرچند جزئی، نمی تواند تصادفی باشد و حاکی از این است که انگلیسیها از رضاخان شناخت قبلی داشته اند و این واقعه سرآغاز شناسائی شان نبود. افرادی مانند سردار محیی، که عضو شبکه سرّی جامع آدمیت بود و برادر او میرزا کریم خان رشتی که از مهره های مهم انگلیس در ایران بود، از سالها قبل رضاخان را می شناختند و میرزا کریم خان واسطه ارتباط اردشیرجی با رضاخان بود. رضاخان نیز از مدتها پیش با برخی از صاحبمنصبان انگلیسی در ارتباط بود». (۶)

◀ در فصل دوم تا هفتم درباره خاطرات «ژنرال سرادموند آبرونساید طراح کودتای ۱۲۹۹» و «دستنوشته ها و یادداشتهای آبرونساید» و «نقش وینستون چرچیل وزیر جنگ و نایب السلطنه هند در کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹» و نقش «کانون های استعماری، کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی» و «ریاست سه ماهه سید ضیاء و سیاست داخلی و خارجی سردار سپه»، «علت سقوط سید ضیاء الدین به نقل از تاریخ احمد شهریور» و «رابطه رضاخان با انگلیسی ها به گزارش اسناد وزارت امور خارجه آمریکا» و می باشد.

خسرو شاکری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران می نویسد: «انگلیس، که با بدترین بحران در تاریخ روابط خود با ایران (بدترین، شاید حتی تاکنون) روبه روبرو بود، پس از بررسی های عمیق تصمیم به لغو قرارداد ۱۹۱۹ گرفت تا ادامه سیطره ی خود را بر ایران تضمین کند. در جستجو برای یافتن مردنیرومندی که کشور را با مشت آهنین اداره کند، رضاخان سربر آورد سیاست جدید، آن چنان که اوری، چرچیل و مونتگامیو می گفتند، و بازیگر عمده ی آن رضاخان بود، معامله ی شیرینی برای انگلیس از آب درآمد، نه فقط به این دلیل که مشکل فوری جنبش آزادی بخش را تخفیف می داد، بلکه همچنین، و مهم تر، به این خاطر که یک عصر نو استعماری را در ایران گشود که تأثیری ویرانگر بر جامعه ی ایران گذاشت. در عین حال، نخبگان فاسدی که به دستور ضیاء بازداشت شده بودند تحت فشار انگلیس آزاد شدند و فعالیت های "شرفتمندانة" پیشین خود در غارت مردم را از سر گرفتند! به راستی، همان طور که بالفور گفت، دولت « شدیداً آنگلوفیل » سید ضیاء از علنی کردن دامنه ی اختلاس آن نخبگان فاسد، یا به محکمه کشیدن آنان، خود داری کرد، زیرا بسیاری از آنان « سرسپردگان دولت انگلیس بودند، که عملاً برای آزادی آنان اقدام کرده بود.» چنان که لردچلمزفورد گفته بود، ایرانیان را بایستی در فساد وا می گذاشتند، زیرا این بهترین راه برای حفظ منافع انگلیس در ایران بود.» (۶۷)

آنچه که بخشی از روحانیون، روشنفکران، فعالین سیاسی و قشر های سودجوی جامعه به آن پایبند نبودند، همان عقیده به حقوق ملی و آزادی و استقلال، بود و هنوز نیز هست. برخی بر سر دست نشاندهی و سرسپردگی با یکدیگر مسابقه می دهند و نوکر مآبی خود را توجیه می کنند. از پول گرفتن و مزدوری کردن و رشوه دادن برای تقرب جستن نزد دولت بیگانه، عار ندارند. این عناصر و گروهها جانبدار خط و مشی سید ضیاء بوده اند و هستند و در کودتای ۱۲۹۹ و از آن زمان تاکنون در تاریخ سیاسی و اجتماعی، همچنان در خدمت بیگانگان و کشورهای سلطه گر غرب بویژه انگلیس و امریکا می باشند.

این نکته حائز اهمیت است که «خاطرات آبرونساید» بیانگر خلاء رهبری نیروهای ملی در تشکیل جبهه ای برای عبور از بحران ایران و سازماندهی در خور آن بود که

تضمین کننده آزادی و استقلال، امنیت داخلی و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران باشد. از این خلاء رهبری ناشی از ناتوانی جانبداران استقلال و آزادی ایران، قدرت مسلط انگلیس استفاده کرد. امپراطوری دراستراتژی عمومی خود، به ایران اهمیت تعیین کننده می داد. لذا، با کودتای سیاه سوم اسفند ۱۲۹۹ آلترناتیو دلخواه خود را توسط عوامل خود در ایران، که هیچ گونه پایه مردمی نداشتند، برضد اساس مشروطیت، بر مردم ایران تحمیل نمود و مشروطیت را تعطیل کرد.

آیرونساید در تاریخ چهاردهم ژانویه ۱۹۲۱ در دفتر یادداشت خود چنین نوشت: «شخصاً عقیده دارم که پیش از آنکه از اینجا بروم، باید بتوانم این افراد را به حال خود رها کنم... در واقع، یک دیکتاتوری نظامی گرفتاری های ما را برطرف خواهد کرد. و ما را قادر خواهد ساخت که بی هیچ دردسری این کشور را ترک گوئیم.» (۸) در ۱۳ فوریه ۱۹۲۱ قبل از کودتا در یادداشتهای آیرونساید آمده است: «در حضور اسمایث صحبتی طولانی با رضا انجام دادم. در این فکر بودم که آیا لازم است تضمین کتبی بگیرم یا نه، ولی سرانجام به این نتیجه رسیدم که تضمین کتبی فایده ای نخواهد داشت زیرا اگر رضا بخواهد زیر قول خود بزند چنین خواهد کرد و صرفاً خواهد گفت قولهایی که داده است تحت فشار از او گرفته شده است و او ملزم به رعایت آنها نیست. هنگامی که موافقت کردم رضا را به حال خود رها سازم دونکته را برایش روشن ساختم:

۱- هنگامی که از هم جدا می شویم نباید بکوشد مرا از پشت سر هدف قرار دهد. اگر چنین کند این کار به نابودیش منجر خواهد شد و سود هیچ کس نخواهد بود، مگر حزب انقلابی.

۲- شاه تحت هیچ شرایطی نباید برکنار گردد. رضا با چرب زبانی قول داد و من و او دست یکدیگر را فشردیم. به اسمایث گفته ام که او را بتدریج به حال خود رها سازد.» (۹)

دیگر اینکه دلیل دخالت و سازماندهی انگلیس در کودتا این است که «آنچه در پی می آید تلاشی در پیش بردن این استدلال که نه فقط نورمن از همه چیز آگاه بود، بلکه در همدستی با آیرونساید و دیگر چهره های سرشناس سفارت، کودتا را بدون اطلاع

قبلی کرزن طراحی و اجرا کرد. طبیعتاً، بخش مهمی از این همدستی، خود، عبارت بود از انکار هر نوع دخالت نورمن، رئیس دیپلماسی انگلیس در تهران. احتمال این نیز بسیار می رود که طراحان کودتا از حمایت سرّی وزرای کابینه لیبرال- یعنی وینستون چرچیل از وزارت جنگ، و مونتگایو وچلمز فورد از وزارت امور هندوستان، که همگی با قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس مخالفت می کردند- برخوردار بوده باشند.» (۱۰)

«عامل مهم دیگر که پرتوی بردخالت انگلیس در کودتا می اندازد، این است که، به گفته نورمن، کودتاچیان بین ۲۵۰۰ تا ۲۳۰۰ تن و مجهز به ۸ عراده توپ صحرایی و ۱۸ قبضه مسلسل سنگین بودند. ضیاء اضافه می کند که آنها ۵۰ هزار گلوله قشنگ و مقداری پول داشتند که انگلیسیان به تازگی در اختیار قشون گذاشته و بین توده ی سربازان فزاق تقسیم کرده بودند. ظاهراً، هیچ یک از این کارها بدون موافقت مقامات انگلیسی انجام نگرفته بود. (۱۱)

در این مورد که آیا سفارت انگلیس با وزارت جنگ، وزارت مستعمرات یا وزارت هند مشورت کرده بود، هر چند مدرکی در دست نیست، اما احتمالش بسیار بود. دلیل آن به سادگی این است که سابقه ای برای چنان اقدام حساس «مستقلی» از سوی کارکنان سفارت در تاریخ دیپلماسی انگلیس وجود ندارد، همچنان که مورد خاص مشابهی از آن زمان به بعد نیز وجود نداشته است. به ویژه در ارتباط با ایران، که یکی از مهم ترین (اگر نه مهمترین) کشورهای استراتژیک در دفاع از هند در حساس ترین و تعیین کننده ترین لحظات بود. عدم دسترسی به مدارک روشن در بایگانی ها در مورد دخالت نورمن و گزارش های ارسالی به دیگر وزرای انگلیسی در لندن را می توان به سانسور مهم اسنادی نسبت داد که شرم آورتلقی می شدند، همچنان که در مورد کودتای ۲۸ مرداد نیز مصدق پیدا کرد. به ویژه در مورد کودتای ۱۲۹۹ قوانین شدید درس رئیس های مخفی انگلیس حاکم است. به راستی، نقش دستگاه جاسوسی انگلیس در چنین مواردی به شیوه مرسوم، «حلقه ی مفقوده»ی تاریخ دیپلماتیک نامیده شده است. (۱۲)

◀ **فصل هفتم،** والیگری دکتر مصدق در ولایت فارس بدرخواست مردم آن منطقه می باشد، دکتر همایون کاتوزیان نوشته است:

« سرجنابان فارس برای راضی کردن مصدق به قبول والیگری وعده دادند علاوه بر حقوق دولتی، سالانه خود ۶۸ / ۰۰۰ تومان به وی پرداخت کنند. مصدق این پیشنهاد جالب مالی را رد کرد و گفت اگر قول همکاری با دولت و ترک دشمنی و خصومت با یکدیگر و مردم را بدهند، او نیازی به حقوق فوق العاده آنان را ندارد. او حتی بودجه ایالتی را که سالانه ۷۲/۰۰۰ تومان بود به ۳۴ / ۰۰۰ تومان (یعنی یک سوم بودجه حواله دولت مرکزی) تقلیل داد و اضافه آن را به خزانه بازگردانید، خود نیز حقوق و مزایا و هرنوع مداخلی به جز آن چه از وسایل دولتی در مقام والیگری استفاده می کرد دریافت نمی نمود». [کاتوزیان «مصدق نبرد قدرت در ایران»، ص ۴۶]

دکتر کاتوزیان به مطلبی اشاره می کند که جای تأمل است: «عمل عناصر متنفذ فارس با قول شان فرسنگ ها فاصله داشت. آن ها از آنرو خواهان والیگری مصدق در فارس بودند که فکر می کردند او اگر ۶۸ / ۰۰۰ تومان پیشکش سالانه را بپذیرد، در عوض با بودن او، از بسیاری از پرداخت ها به صورت رشوه، پیشکش و غیره در امان خواهند بود و او مال و جانشان را در برابر تعرض قدرت های دیگر و از جمله قدرت مرکزی حفظ خواهد کرد» (۱۳)

◀ **فصل هشتم،** مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم درباره اعتبارنامه نمایندگان کودتاجی ها می باشد. توضیح اینکه، دوره چهارم مجلس شورای ملی در اول تیرماه ۱۳۰۰ خورشیدی توسط احمد شاه قاجار گشایش یافت. در بدو شروع مجلس به اعتبارنامه های نمایندگان رسیدگی گردید. عبدالحسین تیمورتاش (سردار معظم خراسانی) و سید محمد تدین که بعدها از همکاران نزدیک رضاخان شدند، در مخالفت به اعتبارنامه نمایندگان کودتاجی سخنرانی نمودند.

تیمورتاش در جلسه مجلس مذکور اظهار داشت: «بنده البته متأسف هستم و خیلی متأسف هستم که در این مجلس نسبت به یک نماینده می شنویم که قیام برضد حکومت ملی و اقدام بر ضد مشروطیت و استقلال مملکت کرده است، ولی من مجبور هستم که این حرف را در اینجا بگویم. من تصور نمی کنم حیثیت ملت ایران و حیثیت مجلس شورای ملی اجازه بدهد که بازوی راست سیدضیاءالدین در این مجلس دارای

کرسی بشود. (اغلب گفتند صحیح است)» و درحالی که رضاخان در همان زمان یکی دیگر از عاملین اصلی کودتا تصدی وزارت جنگ را بعهده داشت با یاری نظامیان کودتاچی و حمایت انگلیس مشغول تحکیم و گسترش قدرت خود بود، تیمورتاش در مجلس تنها سید ضیاء و نمایندگان کودتاچی را مورد انتقاد شدید قرار می دهد و در ادامه آن می گوید: «یک سید ضیاءالدینی وارد این مملکت شده، عناصر شجاع ایران را اغفال کرد، به این علت خودش به استقلال مملکت خودش شیخون زد، سوء قصد به استقلال مملکت کرد، مجلسی را که باید دائر بشود تعطیل کرد، مصونیت نمایندگان ملت را که مطابق قانون اساسی از هر نوع تعرض مصون هستند زیر پا گذاشت، عده ای از نمایندگان را توقیف و تبعید کرد، مجری سیاست دشمن استقلال ایران شد، مردمان زیرک را در حبس وارد کرد و بالاخره در ایران یک سکوت و یک سکونت قبرستانی را برقرار کرد.» «ولی باید این مسئله را فهمید که چرا سید ضیاء جسارت و قبول تخطی به استقلال ایران را باید بکند. این مطلب به عقیده من خیلی از همه کارها بالاتر و مهمتر است، به عقیده من علت باطنی جسارت سید ضیاءالدین دوجیز است؛ یکی نبودن مجازات در مملکت ایران است و یکی زیر پا رفتن قوانین است. به عقیده من وظیفه مجلس شورای ملی در پیشگاه ملت ایران این خواهد بود که اول حیثیت قوانین را اعاده بدهد به ملت ایران، امر بدهد و بگوید که تحمل زیر پا رفتن قانون، مثل ارتکات خلاف قانون است. (گفتند صحیح است) و تا وقتی که حیثیت قوانین در مملکت ما اعاده نشود و تا وقتی که مجلس شورای ملی هر کس را که خوب کرده است پاداش خوب ندهد و هر کس که بد کرده است مجازات نکند، این مملکت از داخل اصلاح نخواهد شد.»

این نکته درخور توجه است که همین تیمورتاش و تدین، با همکاری علی اکبرداور، فروغی، سلیمان میرزا اسکندری و... مقدمات تصویب طرح خلع قاجاریه را در مجلس پنجم فراهم ساختند و با تلاش درآبان سال ۱۳۰۴، بر خلاف قانون اساسی در تغییر سلطنت قاجاریه و استقرار سلطنت پهلوی کوشیدند و شخص رضاخان، یکی از عاملین اصلی کودتای انگلیسی را براریکه تخت سلطنت نشانند. تدین در مجلس پنجم یکی (۱۳۰۲-۱۳۰۴) از مهره های مهم سردار سپه بود. «پس از افتتاح مجلس پنجم که موتمن الملک پیرنیا از ریاست مجلس استعفا داد و مستوفی الممالک به ریاست انتخاب شد و حاضر به قبول ریاست نشد، سرانجام سید محمد تدین که نائب رئیس بود به ریاست مجلس رسید و تغییر سلطنت در زمان ریاست او انجام شد.» سرانجام عبدالحسین تیمورتاش یکی از معماران اصلی استبداد رضا خانی بدستور رضاخان اعدام شد!

◀ **فصل های نهم، دهم و یازدهم** درباره تصدی وزارت مالیه دکتر مصدق در حکومت قوام السلطنه می باشد.

قبل از اینکه به متن فصل های مذکور بطور چکیده و مختصر بپردازم، بجاست در اینجا به این مهم اشاره کنم که فرشاد مومنی و بهرام نقش تبریزی نویسندگان کتاب «اقتصاد ایران در دوران حکومت ملی»، می نویسند: «درسالهای اخیر، برخی افراد در مطبوعات و رسانه ها به تخطئه مبارزات شورانگیز ملت ایران در سال های میانی قرن بیستم پرداخته و به ویژه از زاویه حمله به دستاوردهای اقتصادی نهضت ملی، بر شدت آن افزوده اند. حمله ها و حمله ها نیز عمدتاً به شخص دکتر محمد مصدق، به عنوان قهرمان اصلی نهضت ملی شدن نفت متمرکز است؛ بدیهی ترین امتیازات و صلاحیت ها و توانایی های ایشان نفی می شود و همه دستاوردهای ناشی از حرکت عظیم ضد استعماری و ضد استبدادی ملت ایران به رهبری این مرد بزرگ و شخصیت استثنایی و تأثیر گذار یک قرن اخیر کشورمان، انکار می شود.

نکته جالب این است که معمولاً شاهد و مستندی هم برای فحاشی ها، اهانت ها و اتهامات مطرح نمی شود. برخی نکات نیز به اندازه ای در جهت عکس واقعیت، مستندات و شواهد موجود است که انسان به راستی دچار شگفتی می شود که چگونه و با چه انگیزه هایی، می توان تا این میزان بهتان های عظیم زد و دروغ های بزرگ بافت؟ بدون تردید هیچ یک از شخصیت های بزرگ و رهبران استثنایی مبارزات آزادی بخش ایران در سراسر قرن بیستم، معصوم نبوده اند، بنابراین بسیار مفید است که اگر نقدی بر رفتارها و شخصیت آن ها صورت می پذیرد، مستند و مستدل، مبتنی بر شواهد و با رعایت حداقل ادب و اخلاق باشد تا عبرت آموز و راه گشای آینده باشد. اما متأسفانه سبک و سیاق موجود راه را بر یادگیری جمعی و ارتقاء نظام ملی می بندد.» (۱۴)

آن نویسندگان در ادامه آن «طیف متنوعی از اتهامات» مطرح شده آورده اند که یکی از «به اصطلاح انتقادات» درباره سیاست مالیه و بودجه می باشد که دکتر مصدق «صلاحیت کارشناسی و آشنایی کافی با شرایط جدید» آن را نداشته است!

مومنی و نقش تبریزی در پاسخ به اینگونه نظرات که برخی آنها در چار چوب و در

خدمت توقعات سلطه داخلی و بیگانگان می باشند، اظهار می دارند: « به نظرمی رسد مناسب ترین روش برای رد گیری این اتهام- که مهم ترین مشخصه اش فقدان هرنوع استدلال و استناد است- مروری بر مجموعه صلاحیت های تخصصی و تجربه های اجرایی این مرد بزرگ تاریخ معاصر ایران باشد؛ از نظر علمی، دکتر محمد مصدق علاوه بر انجام تحصیلات عمومی در تهران، به فرانسه عزیمت نموده و مدتی در رشته علوم مالیه به تحصیل پرداخته است. البته در میانه تحصیل در این رشته، به دلیل بیماری ناگزیر به بازگشت به ایران شد و پس از معالجه به سوئیس سفر و دکترای حقوق دریافت کرد. از آن جا که ایشان به صورت خانوادگی در امور مالی فعالیت داشت اند، به لحاظ علمی نتیجه آن سفر و تحصیل در رشته علوم مالیه در کنار سوابق تاریخی و تجربی در زمینه مستوفی گری و انجام امور مالی، انتشار کتابی در سال ۱۳۰۴ است با نام « اصول و قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارج و ایران » که در سال ۱۳۷۷ مجدداً توسط نشر "فرزان روز" انتشار یافت و هم اکنون در دسترس عموم قرار داد.

همه کسانی که با مدیریت اقتصاد ملی آشنایی دارند، می دانند که مهمترین رکن پیش برد حرکت اصلاحی و نیل به توسعه ملی و سامان دهی اقتصاد، قاعده مندو بهنجار کردن وضعیت مالی دولت است و در غیاب انضباط بودجه ای از سویی دولت، به خصوص یک دولت رانتهی، اساساً تصور نیل به توسعه نیز دشوار و ممتنع به نظر می رسد.

با مرور تجربه های تاریخی حرکت های اصلاحی در ایران نیز ملاحظه می شود که مهمترین نقطه تمرکز میرزا تقی خان امیرکبیر، تلاش برای به سامان کردن مالیه دولت بود و به همین ترتیب، مهم ترین دلیل عناد ورزی همه مخالفان داخلی و خارجی امیرکبیر نیز یکی فسادناپذیری شخصی، نیک نفسی، پاک دستی و سلامت مالی او و دیگری نظم بخشی و شفاف سازی مالی دولت ناصری بود.

در میان کارشناسان امور مالی ایران در نیم قرن گذشته، کمتر کسی به صلاحیت علمی و تجربه کاری مرحوم دکتر علی اکبر شبیری نژاد و هم تراز با ایشان شناخته می شود. آن مرحوم در مقدمه ای بر چاپ دوم کتاب «اصول و قواعد و قوانین مالیه...»، اذعان

می کند که تا زمان انتشار این کتاب، حتی یک اثر از ناحیه ایرانیان در این زمینه نگاشته نشده است و در دوره پس از انتشار آن نیز بالغ بر نیم قرن، هیچ کتابی در این زمینه به زبان فارسی نوشته نشده که از نظر عمق آشنایی با تحولات و دستاوردهای مدرن بودجه ریزی و بودجه نویسی و تلفیق آن با عمیق ترین لایه های تجربه های تاریخی و اقتضانات بومی بودجه نویسی در ایران بتواند با این کتاب رقابت کند. باید پرسید آن هایی که به مصدق از نظر عدم درک صحیح از مسائل اقتصادی مدرن و شرایط روز خرده می گیرند، چند نفر را می شناسند که نزدیک به صد سال پیش توانسته باشد کتابی در این حد از ضرورت و کیفیت به رشته تحریر در آورده باشد؟ علاوه بر تحصیل در رشته مالیه و سپس حقوق، و صلاحیت های علمی و تجربی عمیق دکتر مصدق در این زمینه، انتقاد کنندگان احتمالاً می دانند که تفکیک رشته حقوق از علوم سیاسی و رشته اقتصاد در ایران و اکثر کشورهای جهان، پدیده ای مربوط به نیمه دوم قرن بیستم است. بنابراین وقتی مصدق دکترای حقوق می گیرد، یک معنای مهم دیگرش این است که علاوه بر تمام تجربه های سیاسی و اقتصادی قبل و بعد از اخذ این مدرک، از نظر علمی نیز توانسته است در بالاترین سطح قابل تصور، تحصیلات تخصصی اکادمیک داشته باشد. مرحوم دکتر شبیری نژاد در مقدمه ارزشمند خود بر کتاب مالیه دکتر مصدق، اذعان می کند که یکی از برجسته ترین ویژگی های این کتاب، نغدهایی است که بر عملکرد دو مستشار مالی امریکایی استخدام شده توسط ایران در دوره مشروطیت و پس از آن، یعنی شوستر و میلیسپو، دارد. کسانی که با دقایق تحولات تاریخی اقتصاد ایران در دوران مشروطیت و پس از آن آشنایی دارند، می دانند چه انبوهی از ابهام ها در مورد کارنامه این دو فرد وجود دارد و چه جنگ هایی در عرصه سیاست ایران بین دولت های روس و انگلیس و آمریکا بر سر ابقا یا اخراج این دو در گرفته و این دعوا ها، چه آثار و پیامدهایی در ناپایدار سازی ساخت سیاسی کشورمان داشته است. مصدق با داشتن مجموعه ای از صلاحیت های علمی، اخلاقی و سیاسی، در کنار شناخت عمیق از جزئیات پیچیده و در هم تنیده سیاست و اقتصاد در ایران و اقتضائات دنیای مدرن، به تعبیر مرحوم شبیری نژاد، یکی از منصفانه ترین و در عین حال عمیق ترین نقدها را

به کارنامه این دو آمریکایی به رشته تحریر در آورده است. (شبیبری نژاد، ۱۳۷۷: ۲۹-۱۷)

از سوی دیگر، آبراهامیان تصریح می کند که دکتر مصدق علاوه بر همه صلاحیت های علمی و عملی، به لحاظ فساد ناپذیری نیز در زمان خود شخصیتی پر آوازه بوده است. وی علت این آوازه را اجتناب مصدق از اسراف کاری های دیگر همتایان اعیان و اشراف و هم چنین زندگی در سطح طبقات متوسط ذکر می کند. (آبراهامیان، ۲۱۱: ۱۳۸۹) طبیعی است که در یک ساخت سیاسی فاسد، داشتن این ویژگی ها را عین ناپختگی و بی تجربگی بدانند و آن را محکوم کنند و برایش جزاهای سنگین نیز در نظر بگیرند؛ همان طور که با میرزا تقی خان امیرکبیر این چنین کردند. تا آن جا که به مورد مصدق مربوط می شود، جلیل بزرگمهر نیز در کتاب ارزشمند خود تصریح می کند پس از کودتا، از طرف دولت هیأتی برای بررسی وضعیت مالی دولت دکتر مصدق تعیین شد که آن ها پس از ماه ها بررسی و زیر و رو کردن همه اسناد و اوراق، حتی یک مورد از تخلف و فساد مالی را گزارش نکرده اند. (بزرگمهر، ۱۳۶۷: ۳۷۷) باید پرسید که از کل رجال سیاسی ایران در سراسر قرن های نوزدهم و بیستم اگر چنین آزمایشی به عمل آید، چند نفرشان می توانند از معرکه چنین آزمون سختی سالم بیرون بیایند؟! (۱۵)

دکتر مصدق در خاطراتش شرح می کند: «روزی رئیس الوزراء (قوام السلطنه) مرا به هیئت وزرا برای مذاکره در مطلب مهمی دعوت نمود. من هم ناچار پذیرفتم و رفتم. پس از ورود، که آقای سردار سپه وزیر جنگ هم حضور داشت، آقای قوام السلطنه اظهار نمود که «مملکت دچار بی پولی شدید شده است. این بحران را به هیچ وجه نمی توان رفع نمود، مگر با کمک و همراهی شما. مخصوصاً متذکر می شوم که این همراهی شما نه تنها نسبت به من، بلکه نسبت به شخص وزیر جنگ هم هست، که انتظار دارند شما به هیچ وجه مضایقه نکنید» این اظهارات تقریباً از نظر وزیر جنگ، یک جنبه تهدید هم داشت.

گفتم بفرمائید ببینم که از من چه خدمتی ساخته است تا آن را انجام دهم. گفتند نظر این است که اوراق قرضه خزانه منتشر کنیم، و این اوراق را دو نفر امضا

کنند که مردم به اطمینان امضای آن دو، وجهی به مالیه دولت برسانند. یکی خود شما هستید، نظر به اینکه مردم به شما اطمینان کاملی دارند. و دیگری آرمیتاز اسمیت که از نظر بین المللی هم امضای ایشان موجب تأمین خیال مردم و افکار جامعه است. من بلا تأمل از جا برخاستم و گفتم من به هیچ وجه نمی توانم این پیشنهاد را قبول نمایم. مخصوصاً توجه داشتم که آقای وزیر جنگ، با یک نگاه غضب آلودی متوجه من بود.

مدتی بعد، شبی از شبها که من در منزل سردار سپه بودم و مذاکره از هر طرف در میان بود، ایشان به من گفتند «من آن روز می خواستم برخیزم و با شما کتک کاری کنم» گفتم پس چرا برنخاستید؟ خندید و جوابی نداد. «(۱۶)

[توضیح اینکه] نظربه اینکه شهرت یافته بود با مستشار قرارداد [قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله] نمی خواهم همکاری کنم این نقشه که صورتاً برای تهیه پول و معناً برای تکذیب آن اشتهاات ترسیم شده بود آن چنان در من تأثیر نمود که با نهایت شدت و عصبانیت گفتم این کار از من ساخته نیست و از جا برخاستم و موضوع بدین طریق خاتمه یافت. «(۱۷)

بالاخره، «قوم، مصدق را به عنوان وزیر مالیه تعیین نمود. مصدق قبول این پست را موکول به برکناری آرمیتاز اسمیت (مشاور مالی بریتانیا به موجب قرارداد ۱۹۱۹، قراردادی که توسط سیدضیاء ملعی اعلام شده بود) از پست مشاور مالی خزانه دولت ایران نمود. رضاخان، وزیر قدرتمند جنگ، پیشدستی کرد و پست مزبور را به خود اختصاص داد. مصدق از مجلس تقاضای اختیارات ویژه ای کرد و خواست به مدت سه ماه دست وی را در اصلاحات اداری و مالی آزاد بگذارند، بعد از سه ماه برنامه اصلاحی را به مجلس تقدیم کند و قبول آن بر عهده مجلس باشد. مجلس با اکراه این پیشنهاد را پذیرفت. اما همین که اقدامات مصدق شروع شد و مستمری ها و مزایای هزار فامیل را قطع کرد یا کاهش داد؛ شاه و دربار و اکثریت نمایندگان مجلس همگی علیه او قیام کردند. بخصوص ولیعهد از این عصبانی بود که مصدق مواجب او و مواجب شاه را (که اکنون خارج از کشور به سرمایه برد) به حد بسیار زیادی کاهش داده است. بسیاری از سرشناس ها و دوستان و خویشان که از اصلاحات مالی

او زیان دیده بودند با او قطع رابطه کردند و کابینه قوام، سرانجام در اثر اصلاحات مصداق محبوبیت خود را در میان عناصر فوق دست از دست داد و با استعفای قوام، مشیرالدوله مأمور تشکیل کابینه گردید.» (۱۸)

در اینجا تذکر این مورد لازم است که از جمله کارهای عمده ای که در مجلس چهارم صورت گرفت، بودجه بندی کشور بود، که این کار در حکومت قوام السلطنه و با کوشش وزیر مالیه کابینه و زحمات زیاد کمیسیون بودجه، عملی گردید و می توان گفت در مجلس چهارم؛ بنیاد بودجه بندی کشور، برای اولین بار پی ریزی شد.» (۱۹)

دکتر مصداق در مجلس چهارم شورای ملی در دفاع از طرح اصلاحی خود در جواب سلیمان میرزا گفت: «بنده در جواب شاهزاده چیزی که عرض می‌کنم این است که راجع به مستشارها اگر مذاکراتی شده که مستشارهای مالیه می‌آیند و مالیه را اصلاح می‌کنند، نباید در این خصوص تا این درجه غلو کرد. ملتی که نتواند برای خودش کار کند نباید هیچ وقت انتظار داشته باشد که دیگری از خارج آمده و برای او کار کند. (گفته شد صحیح است) شما این مستشارها را که این جا می‌آورید یا خودتان را اجیر و محکوم به حکم او می‌کنید یا این که این مستشار در تحت حکم شما است، اگر مستشار در تحت حکم شما شد پس شما آمر نالایقی هستید که مأمور نمی‌تواند به حکم شما رسیدگی به کار کند. برای این که اگر بنا باشد شما عدم لیاقت خود را اثبات کرده بگوئید ما نالایق هستیم و نمی‌توانیم بدون مستشار کار کنیم، مالیه مملکتی ما به هیچ وجه اداره نخواهد شد، مگر آنکه مستشار بیاید. بنده از همه ملتی مأیوسم. (صحیح است) بنده نمی‌توانم قبول کنم که یک ملتی منتظر باشد یک اجنبی مملکت او را اصلاح کند و وقتی می‌آید باید فهمید مرکز اتکاء او چیست؟ اگر یک مستشاری بیاید وقتی شما نالایق باشید و مرکز اتکاء آن مستشار نباشید، مرکز اتکاء آن مستشار آن وقت یکی از سفارت خانه هائی خواهد بود که در این مملکت قوی است و آن مستشار به حرف شما تمکین نمی‌کند و نوکر آن سفارت خواهد شد. پس بنابراین شما نباید انتظار داشته باشد که یک اجنبی آمده و خانه شما را درست کند، وقتی او خوب کار می‌کند که شما وزیر فهمیده و پارلمان خوب و ملت خوب داشته باشید. وکیل خوب

نداشته باشید پارلمان و حیات و افکار عمومی خوب نداشته باشید، مستشار هم مرکز اتکائی نداشته و به آن طرفی تکیه خواهد کرد که قوی بوده و مرکز اتکاء او باشد. والبتنه به آن هم یک مرکز اتکائی خواهد بود که منافعش با منافع ایرانی است و قومیت ما مخالف است.

اما اینکه فرمودند چرا پول در مملکت حاضر نمی‌شود؟ بلی اگر دولت حاضر یک دولت بدی بود ممکن بود یک عملیاتی بکند که به زودی پول در مملکت حاضر شود و ممکن بود منافع و مصالح مملکت و ملت را از دست بدهد و در عوض تهیه پول کند، حمد خدا را که دولت حاضره تاکنون منافع و مصالح دولت را به هیچ وجه از دست نداده و جز سعادت و عظمت مملکت منظور و آمالی در نظر نداشته و هر قدمی را که تاکنون برداشته است تماماً برای حفظ و صیانت مملکت و مبنی به مصلحت و خدمت محض بوده و مساعی خود را برای پیشرفت و تعالی این آب و خاک به کار برده است. نخواستہ است شما را بفروشد و پول فراهم کند، ما باید بخوبی بدانیم کساینکه به ما پول می‌دهند و با ما مساعدت مادی می‌کنند ما را به ثمن بخش و نازلتر قیمت می‌خرند (بعضی گفتند صحیح است) خون ما را مکیده جان ما را می‌گیرند. (صحیح است) طوق بندگی و رقیبت به گردن ما انداخته حیات ما را متزلزل می‌سازند. (صحیح است) ولی این کابینه با کمال غیرتمندی و شجاعت و با نهایت وطن پرستی رفتار کرده و آنچه توانسته است برای ازدیاد شرافت این مملکت کرده و نخواستہ است در مقابل خواهش نا مشروع اجانب سر تسلیم و فروتنی فرود آورد و طوق اسارت را به گردن ملت ایران بیاندازد و خود را حاضر برای بی پولی می‌کند، ولی خیانت نکرده و نخواهد کرد. شما (خطاب به شاهزاده سلیمان میرزا) با این حرفها که می‌زنید عوام را می‌توانید جلب کنید و دماغوژی بفرمائید ولی خواص مملکت خوب می‌توانند درک کنند که اگر کابینه حاضره می‌خواست خیانت کند و می‌خواست با خارجه یارو با بیگانه همکار باشد و دست تکدی پیش اجانب دراز کند و هزاران کارهای نگفتنی را بکند خوب و خوب می‌توانست تهیه پول کرده و به معلمین و دیگران بدهد. برهیچ کس پوشیده نیست که در این سنوات اخیر همیشه خارجی و بیگانه بوده که با شما مساعدت می‌کرد و همیشه شما را می‌فروختند و با حیات و

استقلال شما بازی می‌کردند و برای شما پول می‌گرفتند، (صحیح است) شما جیره خواربیکانه بودید و در هر برج مجبور بودید که دست دراز کرده و از آنها با گرانترین قیمت با شرایط سنگین پول استقراض کرده خرج کنید. (صحیح است) این کابینه نخواست شما را بفروشد، نخواست است شرافت و استقلال شما را از میان ببرد. (۲۰)

◀ **فصل دوازدهم** را به والیگری مصدق السلطنه در آذربایجان اختصاص داده ام. مصدق که قبلاً مسئولیت پست های مختلف دولتی بعهدہ داشت در زمان تصدی والیگری در فارس به خاطر مدیریت و تامین امنیت آن ناحیه محبوبیت کسب نموده بود و در پست وزارت مالیه برنامه مبارزه وسیعی که با فساد، طرح ریزی نمود که موجب ناراحتی شدید شاه، دربار، اشراف و... گردید و توانست با درایت و خرد تجربی خود به عنوان والی آذربایجان از دادن امتیاز محاکمه کنسولی (کاپیتولاسیون) به اتباع دولت شوروی خود داری کند و امنیت در آن منطقه را برقرار کند.

عبدالله مستوفی در کتاب جلد سوم « شرح زندگانی من » آورده است: یکی از واکنشهای کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، واقعه ترمرد امنیه‌های شرف‌خانه، و این واقعه در این روزها واقع شده است که من، عذر جابجا شدن آنرا در سابق خواسته و سبب جلو انداختن آنرا بیان کرده‌ام. البته، بعد از توقیف والی (جناب آقای مهدیقلی هدایت) از طرف متمرذین، دیگر اقامت ایشان در تبریز وجهی نداشته و مخالف حیثیت شخصی ایشان بود، و بهمین جهت ایشان احضار شده و مشیرالدوله رئیس الوزراء که در آن واحد وزارت داخله را هم اداره می‌کرد، مصدق السلطنه (جناب آقای دکتر محمد مصدق) را که در کابینه قبلی وزیر مالیه بود بوالی‌گری آذربایجان فرستاد.

مشیرالدوله بدکتر مصدق خیلی معتقد بوده و اگر عمل او در دادن اتهام نامه غضنفرخان، ظاهراً موجب برهم خوردن کابینه قوام السلطنه نشده بود شاید از او بهتری، برای وزارت مالیه کابینه خود و مقابله با وزیر جنگ در نظر نداشت. ولی مشیرالدوله چون اهل محاجه نبود، نمی‌خواست با وکلای ضد دکتر مصدق مباحثه کرده تناسب او را برای این شغل بآنها حالی و آنها را ساکت کند از طرف دیگر بمناسبت وجود بعضی از وکلای خبرکش و بادنجان دورقابچین که ناگزیر مذاکرات را بسر دارسپه

میرساندند سزاوار هم نبود که خود را کسی معرفی کند که بخواهد مدعی قویتری برای سردار سپه بتراشد. این بود که از همکاری دکتر مصدق در هیئت وزراء صرف نظر کرده و در این مورد که کار آذربایجان هم بمبارز زبردستی احتیاج داشت در مناسب بودن او برای این شغل تردیدی نکرده او را بسمت والی به آذربایجان مأمور کرد. (۲۱)

در فصل سیزدهم درباره حکومت های قوام السلطنه و مستوفی الممالک پس از حکومت مشیرالدوله و چگونگی سقوط حکومت آنها را می خوانید.

جمال صفری

فرانکفورت - آذر ۱۳۹۶

توضیحات و مأخذ:

- ۱- خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم- صص ۱۴۸ - ۱۴۷
- ۲- پیشین، صص ۱۴۸ - ۱۴۹
- ۳- پیشین، ص ۱۴۹
- ۴- پیشین، ص ۱۵۱
- ۵- پیشین، ص ۱۵۲
- ۶- مصطفی تقوی- «تأملی در کودتای ۱۲۹۹»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران (شماره ۳۲) - زمستان ۱۳۸۳- صص ۱۷-۲۱
- ۷- خسرو شاکری « میلاد زخم (جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران)»، مترجم شهریار خواجیان، انتشارات اختران، ص ۳۸۵
- ۸- «خاطرات سری آبرونساید» به انضمام ترجمه متن کامل شاهراه فرماندهی، ناشر: موسسه خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۷۳ - ص ۱۵
- ۹- پیشین - ص ۱۷
- ۱۰- خسرو شاکری « میلاد زخم (جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران)»، ص ۳۷۲
- ۱۱- پیشین، ص ۳۷۶
- ۱۲- پیشین، ص ۳۸۰
- ۱۳- مقاله دکتر ناصر تکمیل همایون «والیگری دکتر محمد خان مصدق السلطنه در ایالت فارس» مجله بخارا سال بیستم شماره ۱۱۸ خرداد - تیر ۱۳۹۶ صص ۲۸۲ - ۲۸۳
- ۱۴- فرشاد مومنی و بهرام نقش تبریزی «اقتصاد ایران در دوران دولت ملی» ناشر: نهادگرا - ۱۳۹۴، صص ۱۱ - ۱۰

- ۱۵- پیشین - صص ۱۳- ۱۱
- ۱۶- رنجهای سیاسی دکتر مصدق « یادداشتهای جلیل بزرگمهر به کوشش عبدالله برهان- نشر ثالث - ۱۳۷۷ - صص ۸۲
- ۱۷- دکتر محمد مصدق «خاطرات و تألمات مصدق» با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار، علمی [۱۳۶۴]، صص ۱۴۰
- ۱۸- همایون کاتوزیان «مصدق و نبرد قدرت»، ترجمه احمد تدین - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا- ۱۳۷۱- صص ۵۳
- ۱۹- محمد ترکمان «یادداشت ها ۴»، نشریه بخارا، شماره ۱۱۸، خرداد - تیر ۱۳۹۶، صص ۲۱
- ۲۰ - مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم تقنینیه - پنجشنبه ۷ دی (جدی) ۱۳۰۰ نشست ۵۲

****احمد سیف در گفتگویی با نشریه شرق در باره میراث مصدق می گوید» مصدق در همه زندگی اش با استبداد و خودکامگی در ایران مبارزه کرد - چه در دوره رضاشاه و چه در دهه ۲۰ تا زمانی که نخست وزیر شود و حتی در دوران صدارتش. خب، بررسی این جنبه ها نه برای مدافعان سلطنت در ایران قابل تحمل است و نه حتی برای کسانی که به مصدق می تازند. نکته دیگری که درباره مصدق باید گفت اینکه نزدیک به ۶۱ سال از کودتایی که علیه حکومت او انجام گرفت، گذشته است. در ۲۵ سال بعد از کودتا که همه امکانات در اختیار کسانی بود که در سازماندهی و اجرای آن کودتا نقش مستقیم داشتند و پس از آن حداقل اینکه همراهان مصدق بر سر کار نبوده اند. با این وصف هنوز که هنوز است حتی یک سند هم نیست که نشان دهد مصدق و یاران نزدیکش فساد مالی داشتند یا اموال عمومی را حیف و میل کردند یا برای بستن بارخویش مقام و منصب دولتی گرفته بودند. یعنی می خواهم بر این نکته تاکید کنم، صداقت و پاکدستی مصدق و دوستان نزدیکش در تاریخ معاصر ما به واقع منحصر به فرد است. یعنی پس از این همه مدت هنوز که هنوز است حتی یک**

سند هم از فساد و کیسه دوختن مصدق و یارانش منتشر نشده است. خب، اگر به واقع این دوستان نگران بررسی تاریخ معاصر و از جمله بررسی میراث مصدق هستند بهتر است که به این وجوه هم بپردازند و اگر هم سند و شاهدهی دارند در معرض قضاوت عموم قرار دهند تا جوانان ما درک درستتری از تحولات جامعه ایران داشته باشند. در ارزیابی میراث مصدق آنچه باید مورد توجه قرار گیرد مشکلات ساختار سیاست در ایران و کوشش مصدق برای بهبود آن است. مصدق هرچه بود سیاستمداری بود که با خودکامگی و استبداد در ایران جمع نمی‌شد...»

منبع: ضمیمه روزنامه شرق- «ویژه نامه شصت و سومین سالگرد ملی شدن صنعت نفت ایران» - شنبه ۲۴ اسفند ۱۳۹۲ - شماره ۱۹۷۷
و نگاه کنید به وبلاک نیاک - یادداشتهای احمد سیف «روشنفکران و ملی‌شدن صنعت نفت» - شنبه ۲۴ اسفند ۱۳۹۲ ه.ش.

۲۱- عبدالله مستوفی. «شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجاریه» جلد ۳، نشر: تهران: زوار، صص ۴۷۰ - ۴۶۱

فصل اول

وصیتنامه اردشیر جی

سایت رسمی انجمن زرتشتیان کرمان (وهیشتا) درباره اردشیرجی می نویسد: «فرزانه اردشیرجی پور ایدلجی پورشاپورجی ریپورت در سال ۱۲۴۴ خورشیدی در بمبئی چشم به جهان گشود در بهمن ماه ۱۳۱۲ خورشیدی در تهران در گذشت. او پس از درگذشت ناگهانی فرزانه کیخسروجی خان صاحب (دومین نماینده انجمن اکابر) در سال ۱۲۷۲ خورشیدی از سوی این انجمن به سمت سومین نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی درآمد و برای سرپرستی جامعه زرتشتی رهسپار ایران شد. اردشیر جی علاوه بر خدمت رسانی به جامعه زرتشتی در پا بر جا نمودن نظام مشروطیت نیز نقش بسزایی داشت، چنان که آقای مهدی ملک زاده در کتاب زندگانی ملک المتکلمین نام فرزانه اردشیرجی را جزو چهل نفر آزادیخواهی که در روز ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۲ هجری قمری انجمن آزادی خواهان ایران را بنیان گزاری کرد برای ثبت در تاریخ ضبط نموده است.

فرزانه اردشیرجی نه تنها بین رجال و درباریان و خاندان سلطنتی ایران مورد توجه و صاحب نفوذ بود، بلکه رجال سیاسی دولت انگلستان ساکن تهران نیز با دیده احترام به او می نگریستند و در امور خاور میانه به ویژه ایران جویای نظریات او بودند. کابینه انگلستان وی را به سمت مشاور ویژه سفارت خود در تهران منصوب و گذر نامه خصوصی برای او صادر کرد.

فرزانه اردشیرجی زبانهای کردی و لری را نیز می دانست و بین آن ایلات صاحب نفوذ و دارای احترام بود. با سران ایل بختیاری نیز روابط صمیمانه داشت. دانشگاه النسه آسیایی پترو گراد از او برای تدریس زبانهای آسیایی دعوت کرد. زمانی هم در مدرسه علوم سیاسی تهران سمت استادی داشت.» (۱)



اردشیر ریپورتز (جی)

* عبدالله شهبازی نقش اردشیر جی در ایران را اینگونه شرح می‌کند:

« اردشیر جی در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و حوادث بعدی آن شبکه مفصل اطلاعاتی حکومت هند بر یتانیا در ایران، که از سال ۱۸۹۳ میلادی/ ۱۳۱۰ ق. یعنی از سه سال قبل از قتل ناصرالدین شاه به وسیله سیراردشیر ریپورتر (اردشیر جی) اداره می‌شد، نقش اصلی و تعیین کننده داشت. این شبکه بود که رضا شاه را برکشید و پرورش داد و تمامی مقدمات کودتا را فراهم آورد و سپس مسیر دشوار او را در تأسیس سلطنت پهلوی هدایت و هموار کرد. البته در کودتا سرلشکر سیرادموند آبرونساید (بعدها: بارون آبرونساید اول)، فرمانده نیروهای نظامی انگلیس مستقر در شمال ایران (نورپرفورس)، نیز نقش داشت. ولی باید توجه نمود که این نقش محدود بود. آبرونساید تنها مدت کوتاهی در منطقه و در ایران بود. او از ۴ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۱۷ فوریه ۱۹۲۱، یعنی کمتر از چهار ماه و نیم فرمانده نورپرفورس بود که مأموریت جنگ با بلشویک‌ها را به عهده داشت. وی در طول زندگی اش نیز ارتباطی با ایران نداشت و بنا بر این نقش او در کودتا نمی‌تواند همسنگ و حتی قابل مقایسه با نقش اردشیر ریپورتر باشد که به عنوان رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران تا زمان کودتا ۲۸ سال در ایران اقامت داشت و بر حوادث مهمی چون انقلاب مشروطه و غیره تأثیر نهاده بود. البته آبرونساید به عنوان فرمانده نیروهای نظامی انگلیس در شمال ایران سهم معینی در کودتا داشت ولی او مجری دستورات وزیر جنگ وقت بریتانیا، یعنی سروینستون چرچیل، بود. بعدها همین چرچیل، به عنوان نخست وزیر وقت بریتانیا، نقش سرنوشت سازی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایفا کرد. »

به بیان دیگر، «اردشیر ریپورتر عضو سازمان ماسونی موسوم به لژ بیداری در ایران، چهار سمت رسمی داشت: اول، «مستشار سیاسی» سفارت بریتانیا در تهران با استوار نامه از سوی نایب السلطنه حکومت هند بریتانیا یا به تعبیر دیگر مشاور ویژه وزیر مختار بریتانیا در ایران. دوم، نماینده «پارسی پانچایت» و سرپرست زرتشتیان ایران از سوی انجمن فوق. سوم، نماینده کمپانی تاتادر ایران. چهارم، خبرنگار روزنامه تایمز لندن در ایران و خاورمیانه. » (۲)

اردشیر جی در وصیتنامه خود می‌نویسد:

طهران - نوامبر ۱۹۳۱

در وصیت نامه خود خواسته‌ام که این قسمت از خاطراتم لااقل سی و پنج سال پس از مرگم در اختیار فرزندم شاپورجی گذاشته شود و اگر در قید حیات نباشد در اختیار هیئت امنای "پارسی پانچایت" در بمبئی قرار گیرد که در انتشار آن اقدام نمایند. این گذشت زمان را از این جهت قید می‌کنم که تا آن وقت شخصیتی را که درباره‌اش این مشاهدات را می‌نگارم جای پرافتخار خود را در تاریخ کشورش و در زمره مردان تاریخ احراز کرده است اعم از این که در قید حیات باشد یا از جهان چشم فرو بسته باشد. شاید کمتر کسی مانند من او را آن‌چنان که هست بشناسد و تا این اندازه با او مأنوس و محشور باشد بدون این که نه نزدیکان او و نه کسان من از این قرابت آگاه باشند. در طی شانزده سال گذشته من شاهد و ناظر مردی بوده‌ام که در سایه نبوغ و اراده آهنین و شخصیت بارز خود مسیر تاریخ کشورش را تغییر داد. از این پس نسل‌های ایرانی که وارث مملکتی مستقل و آزاد و متمایز از یک قطعه خاک جغرافیایی می‌گردند باید خود را مدیون رضاشاه پهلوی بدانند. بیست و هفت سال داشتم که در پایان تحصیلاتم در انگلستان به زادگاه خود بمبئی بازگشتم رشته تحصیلی من علوم و حقوق سیاسی و تاریخ شرق و تاریخ باستان بود. در فلسفه و السنه و به‌خصوص فارسی و عربی نیز مطالعاتی داشتم. قرار بود که با سمت صاحب منصب سیاسی در سرویس سیاسی هندوستان (Indian Political Service) و وابسته به دفتر نایب‌السلطنه خدمت نمایم. پس از چند ماهی در این مقام به من ابلاغ شد که از طرف نایب‌السلطنه هند و با مقام مستشاری سیاسی عازم طهران شوم و با استوار نامه صادره از حکومت هند به دربار ایران معرفی و در سفارت انگلیس در طهران خدمت نمایم. مأموریت دیگر من این بود که به نمایندگی پارسیان هند به امور هم‌کیشان زرتشتی در ایران رسیدگی کرده و در رفع ظلم و ستم و محرومیت‌های گوناگونی از قبیل پرداخت جزیه و منع خروج از خانه در روزهای بارانی که به آن‌ها تحمیل می‌شد اقدام نمایم. من از این پیشنهاد استقبال کردم زیرا که ما پارسیان هند هنوز پس از قرن‌ها ایران را سرزمین مقدس اجدادی خود و مهد زرتشت می‌دانیم و عشق ایران از فرایض دینی ماست. وظایف دیگر من این بود که نایب‌السلطنه و حکومت هند را از اوضاع ایران مطلع و آگاه نگاه دارم. در پاییز سال ۱۸۹۳ بود که به سوی ایران حرکت کردم و در آن زمان تصور آن را نمی‌کردم که به استثنای مدتی را که در مسافرت‌های خارج به

سر بردم بقیه عمرم را در ایران خواهم گذرانم و در جریانات سیاسی این کشورنه بعنوان يك نفرناظر بلکه فعالانه شرکت خواهم کرد. امروزه پس از سپری شدن سی و هشت سال با وجدانی راحت می‌گویم که در تمام مراحل و من جمله نهضت مشروطیت و دوران استادی در مدرسه سیاسی آن‌جا که در قوه داشتیم در تحریک و تقویت روح ایران‌دوستی در ایرانیان کوشیدیم. در این دوران با ایرانیانی دوست شدم که هر يك به‌نوبه خود خادم ایران بودند مانند اتابک اعظم، ملک المتکلمین، صنایع‌الدوله، مویلدالدوله، سردار اسعد بختیاری، دهخدا، مشیرالدوله، ذکاء‌الملک، حکیم‌الملک، تقی‌زاده، سیف‌السلطنه و شوکت‌امیر قاننات. ولی آنچه مرا آزار می‌داد بی‌حالی و سستی و بی‌علاقگی محض رژیم قاجاریه در قبال اوضاع دل‌خراش ایران بود. خانواده سلطنتی و هیئت حاکمه گویی خودرایی‌گانی می‌دانستند که بر ایران و ایرانیان حکومت می‌کردند و تنها چیزی که مورد علاقه و نظرشان بود حفظ مقام پوشالی خود به هر قیمتی که شده و همین روحیه ضعیف به دو دولت روس و انگلیس اجازه می‌داد که گاه متفقاً و چند صباحی به‌طور جداگانه و بیشتر به رقابت یکدیگر حاکمیت ایران را بازیچه قرار داده و به میل و اراده خود در تأمین مصالح‌شان عمل نمایند. به جرئت می‌گویم که وضع هندوستان که مستعمره تمام عیار بریتانیا است به مراتب از ایران دوره قاجاریه بهتر بود زیرا که مأمورین انگلیس قبل از عزیمت خود این اصل را تعلیم می‌گرفتند که باید نسبت به مردم هند حس مسئولیت داشته و در عین حفظ سلطه و سیادت انگلستان کارهای اساسی انجام دهند که خواه ناخواه به سود مردم است و هیچ ناظر مطلع و بی‌غرضی این مطلب را نمی‌تواند انکار کند. ولی مأمورین انگلیسی در ایران که از جانب دولت بریتانیا و حکومت هند اعزام می‌گردیدند فقط و فقط درصدد ممانعت از گسترش نفوذ روسیه و سایر کشورهای اروپایی به مرزهای هند بودند. ایران به ظاهر مستقل و آزاد منزلت و خواری مستعمره بودن را متحمل می‌شد بدون این‌که کسی نسبت به امور آن حس دلسوزی و خدمت داشته باشد. بدیهی است که قدرت و نفوذ انگلستان مانع از این بود که سن پترزبورگ قسمت‌های بیش‌تری از خاک ایران را ببلعد ولی این به خاطر هند بود و نه ایران. دو دولت مقتدر ایران را به مناطق نفوذ خود تقسیم کرده و در منطقه "بیطرف" مدام درصدد غلبه بر یکدیگر بودند. در اکتبر سال ۱۹۱۷ [مهر ۱۲۹۶] بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و نخستین دیدار ما فرسنگ‌ها دور از

پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده "پیربازار" بین رشت و طالش صورت گرفت. رضاخان در یکی از اسکادرل‌های قزاق خدمت می‌کرد. لشکر قزاق در آن زمان در خراسان و آذربایجان و مازندران و گیلان مستقر بوده و قزوین و رشت و طالش و خوی و قره‌سو و تبریز از مراکز اصلی این نیرو بوده که تحت فرمان افسران روسی قرار داشت و وظیفه‌اش حفظ آرامش در منطقه نفوذ روس به‌طور کلی و حفظ سلطنت قاجار بالاخص بر اوضاع ناشی از جنگ بین‌الملل و گزارشات محرمانه‌ای که از تحولات داخلی روسیه به لندن واصل شده بود بر اهمیت نقل و انتقالات واحدهای قزاق در ایران می‌افزود زیرا این یگانه نیروی متشکلی بود که هرگاه روس‌ها اراده کنند می‌توانست با همکاری افراد و صاحب‌منصبان ایرانی کفه ترازوی قدرت را به نفع روسیه تکان دهد. من اطلاع داشتم که هنگ قزاق روسی "آپشرن" که بالغ بر یک هزار و دویست تن بود از زیدترین سربازان تشکیل یافته بود و مأموریت احتمالی‌اش به مراتب مهم‌تر از حفظ و یا اعاده نظم و آرامش بود. از مدت‌ها قبل من جزییات مربوط به کلیه صاحب‌منصبان ایرانی واحدهای قزاق را بررسی کرده و تعدادی از آن‌ها را ملاقات نموده بودم. درباره رضاخان چکیده آنچه به من داده شده بود در کلمات "بیباک، تودار، مصمم" خلاصه شده و هم چنین اضافه شده بود که افراد و صاحب‌منصبان ایرانی از او حرف‌شنوی دارند. قرار ملاقات گذاشته شده بود و در همان برخورد اول سیمای پرغرور و قامت بلند و قوی و سبیل چخماقی و چشمان نافذش مرا تحت تأثیر قرارداد. در ابتدا او مرا فرنگی تصور می‌کرد زیرا قیافه‌ام بیش‌تر خارجی بود تا ایرانی و لباس فرنگی هم به تن داشتم. مدتی صحبت کردم تا او هم به حرف آمد و با آنچه گفت برایم روشن بود که سرانجام با مردی طرفم که آتش مهر ایران در دلش شعلهور است و می‌تواند روزی ناجی کشورش باشد رضاخان سواد و تحصیلات آکادمیک نداشت ولی کشورش را می‌شناخت. ملاقات‌های بعدی من بارضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یک‌سال بیش‌تر در قزوین و طهران صورت می‌گرفت. پس از مدتی که چندان دراز نبود حس اعتماد و دوستی دوجانبه‌ای بین ما برقرار شد. او ترکی و روسی را تا حدی تکلم می‌کرد و به هر دو زبان به روانی دشنام می‌داد! به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برایش تشریح می‌کردم. به‌ویژه مایل بود که سرگذشت مردانی را که با همت خود کسب قدرت کرده بودند برایش نقل کنم. اغلب تا دیرگهان به

صحبت من گوش می‌داد و برای رفع خستگی چای دم می‌کرد که می‌نوشتیدیم. حافظه بسیار قوی و استعداد خارق‌العاده‌ای جهت درک رئیس و لب مطالب داشت و آن‌ها را خوب به هم می‌پیوند و نتیجه‌گیری می‌نمود. سئوالاتش می‌رساند که به افق دورتری می‌نگرد و مایل است که از اصول مملکت‌داری آگاه شود. هرچه بیش‌تر او را می‌دیدم و با روحیه و مکنونات قلبی‌اش آشنا می‌شدم برایم روشن‌تر می‌شد که رضاخان مرد سرنوشت است. حس شدید ایران پرستی توأم با استعداد خداداد و هیکل و قامتی توانا و سیمای مردانه قابلیت و قدرتی به او می‌داد که بتواند کشورش را از نیستی و زوال برهاند. حوادثی که منجر به قیام رضاخان شد متعلق به تاریخ است. فقط می‌گویم که آنچه را هم که سید ضیاء‌الدین طباطبائی به عهده داشت به خوبی انجام داد و محرک او هم خدمت به ایران بود ولی شاید بیش از آنچه لازم و یا مطلوب بود تظاهر به همگامی با سیاست انگلیس می‌کرد. به حکم وجدان وظیفه خود می‌دانم که آنچه را که شخصاً درباره رضا شاه می‌دانم درج و ثبت نمایم و باید بگویم که شاه نه این یادداشت‌های مرا خواهد دید و نه از وجود آن کمترین اطلاعی دارد. بیم آن دارم که تعبیر و تفسیر حوادث جهان و ایران هم‌زمان با کودتای رضاخان به آیندگان چنین به غلط و انمودکننده رضاخان مهره شطرنجی بیش نبود که در بازی دو حریف مقتدر روس و انگلیس به له این و علیه آن به کار رفت. چنین تعبیری به همان اندازه غلط است که غیرمنصفانه. صحیح است که برچیده شدن رژیم قاجار به دست رضاخان بدون کمترین تردید و ابهامی به ضرر سیاست روس و لهذا مورد استقبال و حمایت انگلستان بود ولی رضاخان آن روز و رضا شاه امروز مردی نبوده و نیست که آلت دست سیاست بیگانه‌ای شود و اطاعت محض و کورکورانه‌ای از آن نماید. باکیاست ذاتی خود رضاخان توانست حداکثر استفاده را از جریانات وقت به سود هدف شرافتمندانه خود بنماید. نهایت بین سیاست انگلیس و آنچه منجر به کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ گردید یک نوع اشتراك و تصادف منافع و مصالح بود. بدیهی است که هرگاه در اثر انقلاب روسیه و وضع جهان پس از پایان جنگ بین‌الملل همکاری مصلحتی روس و انگلیس دچار وقفه نمی‌شد چه بسا رژیم فاسد و بیرمق قاجاریه به زندگی ننگین و ناسامان خود ادامه می‌داد و برمنوال گذشته حقوق و منافع ایران تابع مقاصد دو دولت همسایه بود. قیام رضاخان زاینده و مخلوق مستقیم سیاست انگلیس نبود. صحیح‌تر آنست که بگوییم در این مرحله سیاست انگلیس در مناسبات خود با

ایران چنین تشخیص داد که صلاحش در این است که با آمال میهن پرستانه‌ای که رضاخان مظهر آن بوده‌مگام شود. در جنگ استقلال آمریکا جرج واشینگتون از کمک نظامی فرانسه بهره‌مند بود و این مطلب يك سروسوزن از ارزش خدمات میهن پرستانه سردار آمریکایی در راه میهنش نکاسته است. من در متن امور بوم و نیک می‌دانم که استقلال اسمی ایران در سال‌های قبل از کودتای ۱۹۲۱ هر آن در خطر محو شدن بود. بلشویک‌ها در روسیه فاتح بودند و قوای انگلیس از خاک آن کشور به داخل ایران عقب نشینی کرده بود. تبلیغات انقلابی در ولایات شمال و به‌ویژه گیلان به درجه خطرناکی رخنه کرده بود.

صاحب منصبان روسی قزاق در ایران که روس سفید و طرفدار رژیم تزاری بودند رفته رفته دچار دو دلی شده و باطناً آماده همکاری با انقلابیون بلشویکی و گرفتن قدرت به نفع روسیه بودند. در پایتخت لااقل هفده محفل مخفی بلشویکی مشغول فعالیت بوده و سال‌های رخوت و فساد ایران را به صورت مزرعه مستعدی جهت کشت دانه‌های انقلاب درآورده بود. عجب آن‌که احمدشاه مصراً مخالف طرح ژنرال دیکسون انگلیسی که هدفش پایان دادن به استقلال عمل لشکر قزاق بود می‌بود. کلنل استارسلسکی فرمانده نیروی قزاق به شاه تلقین کرده بود که طرح مذکور خشم و کینه روسیه را متوجه شخص احمدشاه خواهد کرد و این جوان سست عنصر مرعوب فرمانده قزاق که ضمناً ضامن جانش هم به شمار می‌رفت شده بود. یکبار به اتفاق صارم الدوله نزد شاه رفتیم و خطر احتمالی لشکر قزاق را متذکر شدم و یگانه پاسخ شاه این بود که روس و انگلیس بالاخره با هم کنار خواهند آمد و او نمی‌خواهد سپر بلا شود. رضاخان به من می‌گفت که اکثر افسران روسی قزاق مستعد همکاری با رژیم جدید کشورشان هستند و با توجه به فعالیت‌های مخفی و تبلیغات انقلابی هر روز خطر بلعیده شدن ولایات شمالی و تهران نزدیک‌تر می‌شد. حتی در طی اقامت خود در پاریس هم شاه با استارسلسکی مکاتبه محرمانه داشت. پس از مراجعت به ایران شاه همچنان بی اراده و دو دل بود و باطناً خواهان ادامه موجودیت مستقل نیروهای قزاق و نمی‌خواست قبول کند که این نیرو تغییر ماهیت داده و به سرعت متمایل و وفادار به روسیه انقلابی می‌باشد. در اواسط ماه مه ۱۹۲۰ مأمورین اطلاعاتی انگلیس از گیلان گزارش دادند که قرار است میرزا کوچک خان رهبر نهضت "جنگل" نخست‌وزیر جمهوری شوروی گیلان گردد و سپس کمیته انقلابی

سراسر ایران چند "جمهوری" دیگر را اعلام نماید. جریان به احمدشاه گزارش شد و در عین ابراز نگرانی و ترس شدید فاقد اراده بود که قدمی بردارد و تنها هدف فوری و حیاتی و مماتی این سلطان قاجار این بود که مبالغی را که مدعی بود در سفر اخیر اروپا خرج کرده است خزانه مفلس و در یوزة ایران به او پرداخت نماید. انقلابیون نقشه دامن‌داری را طرح کرده بودند که آتش شورش و بلوار در مازندران و گیلان و قبائل لرستان و ترکمن مشتعل شود و عمالشان زمام قدرت را به دست گیرند. جمهوری آذربایجان به رهبری دمکرات‌ها در تبریز در شرف وقوع بود. در خلال این احوال قرارداد ۱۹۱۹ معوق و بلااجرا مانده بود و مجلس وجود نداشت که آن را تصویب و یا رد نماید. وثوق‌الدوله جای خود را به مشیرالدوله سپرد و شاه طماع هم علاوه بر مقرری محرمانه خود از انگلیس که به ماهی بیست و پنج هزار تومان بالغ می‌شد سعی می‌کرد عواید فوری دیگری برای خود تأمین کند. نماینده وزارت خارجه بریتانیا معتقد بود که کابینه مشیرالدوله سروصورتی به اوضاع داده است ولی آنچه را که من به نایب‌السلطنه هند گزارش دادم این بود که خانه ایران از پایبند ویران است و قرارداد ۱۹۱۹ هم فاقد ارزش و هرچه زودتر باید به عنوان پیروزی برای ایران باطل و لغو شود. عزیمت و یا ماندن قوای نظامی بریتانیا در شمال ایران تحت مذاقه و مرور بود و این تدبیر اتخاذ شد که به‌نام همکاری نزدیک در مقابل خطر بلشویک‌ها و انقلابیون محلی بهتر است قوای انگلیس و قزاق با یکدیگر وارد عمل شوند. این طرح ژنرال آیرونساید (Ironside) بود که مانع از اقدام ناگهانی و قاطع لشکر قزاق به سود روس‌ها گردد. در طی ملاقاتی در منزل ارباب جمشید در طهران رضاخان به من توضیح داد که افسران روسی قزاق در حال جلب همکاری عده‌ای از قزاق‌های ایرانی هستند که به‌موقع مناسب و به بهانه حفظ و حمایت از جان شاه پایتخت را در تسلط کامل خود درآوردند و آن را اشغال کنند. احمدشاه به هیچ‌وجه حاضر نبود که بر علیه فرمانده روسی قزاق عملی انجام دهد و شاید یکی از دلایل اصلی این بود که کلنل استارلسکی مبالغ قابل ملاحظه‌ای از بودجه قزاق را برداشته و به شاه رشوه می‌داد و این جریان بر سفارت انگلیس پوشیده نبود. در این مرحله به دستور وزارت جنگ در لندن و نایب‌السلطنه هند همکاری نزدیک ژنرال آیرونساید و من آغاز گردید. من برای نظارت رضاخان درباره نیروی قزاق اعتبار فراوانی قائل بودم و سرانجام او را به آیرونساید معرفی کردم. آیرونساید همان خصالی را در

رضاخان می‌دید که من دیده بودم و هر دو برای این مرد احترام زیادی قائل بودیم. با تدابیر زیاد کلنل فرمانده و افسران روس لشکر قزاق را ترك گفتند و امور لشکر به دست فرمانده نیروهای انگلیس در شمال ایران اداره می‌شد. در پایان سال ۱۹۲۰ حکومت شوروی به طهران پیشنهاد قراردادی را نمود که ظاهری بس فریبنده داشت و خط بطلان بر مزایای حکومت تزاری در ایران می‌کشید ولی با لحنی معصومانه و حق به جانب به روسیه این حق را می‌داد که در صورت احساس خطر و تهدید از خاک ایران بتواند قوای نظامی به ایران اعزام دارد. این قرارداد عامل و عنصر جدیدی را به صحنه سیاست ایران وارد نمود و مسلم بود که بهتر است قوای انگلیس هرچه زودتر ایران را تخلیه کند که دستاویزی به روس‌ها داده نشود و کمال مطلوب این بود که حکومتی در طهران به روی کار آید که بتواند بر اوضاع مسلط گردد. رژیم قاجار سال‌ها آزمایش خود را داده بود و جز ضعف و زبونی هنری نداشت. سال ۱۹۲۰ به پایان رسید و در ژانویه ۱۹۲۱ بود که شاه نغمه عزیمت از ایران را ساز داد و استدلالش این بود که تخلیه ایران از قوای انگلیس مفهومی تسلط بلشویک‌ها و قتل اوست! من با اعتقاد کامل اظهار نظر کردم که رفتن شاه از ایران نه تنها فاجعه‌ای به بار نخواهد آورد بلکه موهبتی است از سوی باری تعالی. در دیده من احمدشاه مترادف بود با بی‌شهامتی و حرص و طمع و ادامه حکومت رژیم قاجار در ایران مترادف با سقوط جبران ناپذیر این کشور که با اقدام جسورانه و به موقع رضاخان از خطر تجربه و هرج و مرج و بالاخره نیستی نجات یافت. در چند سال گذشته که رضا شاه بار سلطنت ایران را بر شانه‌های فراخ خود حمل می‌کند علاقه‌اش به پیشرفت و ترقی این سرزمین صورت تعصب به خود گرفته و کوشش می‌کند که نظم نوین سیاسی و اجتماعی برقرار کند. من خوشوقتم که شاه از حد و اندازه عقب‌افتادگی ایران نه تنها نسبت به ممالک اروپایی بلکه نسبت به ژاپن و هند و ترکیه هم اطلاع دقیق ندارد و الا رنج و غصه فراوانی روح حساسش را فرا می‌گرفت. این روزها که به خدمتش بار می‌یابم کم حوصله و گرفته است از این‌که سرعت جریان کارها کمتر از حد دلخواه اوست. احیای ایران برای رضا شاه شهرت ارضاء ناپذیری است و اگر می‌توانست و جب به جب ایران را با دست خود آباد می‌کرد. بامردم عادی که خود از میان آن‌ها برخاسته است همدردی فراوان دارد ولی با کسانی که مشاغل مسئول کشوری و لشکری داشته ولی منشاء خدمتی نیستند

دارای ژن نفرت و کینه و حتی خشونت و بی‌رحمی است. تربیت نظامی رضا شاه را متقاعد کرده است که بدون رعایت انضباط شدید در شئون مملکت کاری به ثمر نمی‌رسد. باز بیم آن دارم که مورخین ایرانی شدت عمل شاه را نسبت به کسانی که مستحق آن هستند به سنگدلی و شقاوت سوءتعبیر نمایند و حال آن‌که در زیر این صورت مردانه و سخت قلبی پر از احساسات می‌طپد. رضا شاه مردم ایران را می‌شناسد و می‌داند که هرگاه انضباط و سختگیری را کنار گذارده و با ملایمت و نرمی با مرئوسین رفتار نماید ابهت خود و مقام منیعش را از دست می‌دهد و به قول ایرانیان نمی‌تواند زهرچشم بگیرد. او به اشخاص رو نمی‌دهد ولی آن‌جا که اراده کند می‌تواند ابراز ملاطفت نماید. هنگامی که این سطور را می‌نویسم رژیم اتوکراسی در ایران برقرار است و قدرت به تمام معنی کلمه در دست رضا شاه می‌باشد. او این قدرت مطلق و بلامنازع را صرفاً برای به جلو راندن ایران می‌خواهد. برخلاف پُرکنسول‌های رُم رضا شاه قدرت را برای تجلی آن نمی‌خواهد و برخلاف سزار و اکتاویوس زمانی شمشیر نمی‌بندد و زمانی سَرُنَگ (Sarong) به تن نمی‌کند. او همیشه کسوت سربازی به تن دارد. ادعای نیمه خدایی و شبه‌خدایی ندارد و متظاهربه این نیست که قانون‌گزار الهی است برای مملکت خود. او می‌خواهد که رخوت و رکود روحی و جسمی ایرانیان جای خود را به کار و فعالیت و هوشیاری و آگاهی ملی بدهد. ثناگویان و مداحان حرفه‌ای حس تحقیر درونی شاه را به خود جلب می‌نمایند ولو این‌که مدح و ثنای سلاطین از سنت‌های ایران است و رضا شاه هم چاره‌ای ندارد جز این‌که در مراسم رسمی تاحدی آن را تحمل کند. رضا شاه از کسانی که مذهب را وسیله سودجویی شخصی و جاهل و خرافاتی نگاه داشتن مردم قرار می‌دهند بیزار است. من به تفصیل برایش شرح داده‌ام که طبقه علماء و آخوندها و ملاها چگونه در گذشته نه چندان دور آماده حتی وطن‌فروشی بودند. عده‌ای از آن‌ها رسماً استدلال می‌کردند که بلشویزم یعنی اسلام! و البته در ازاء این تفسیر پاداش مالی دریافت می‌کردند که جهت مقابله با آن علما و مجتهدین عراق پول‌گزافی گرفتند که بر علیه مرام بلشویزم فتوا دهند! علما به‌طور کلی می‌خواستند که جیبشان پر شود و تسلطشان بر مردم پایدار بماند و همیشه بر چند بالین سر می‌نهادند. در تایید نظرم جریان واقعی ذیل را برای رضا شاه تعریف کردم: - "در اوائل ژانویه ۱۹۱۳ مأمور سیاسی انگلیس در تبریز به سفارت انگلیس در طهران

گزارش داد که طبق قول و قرار قبلی علماء و مجتهدین تبریز تلگرافی به طهران کرده و از کابینه مصر خواهسته بودند که نایب السلطنه نباید به ایران بازگردد. مأمور سیاسی با تعجب افزوده بود که همین آقایان علما خواهسته‌اند که سعدالدوله زمان دولت را به دست گیرد و بختیاری‌ها را از کار برکنار کند و مأمورین گمرکی بلژیکی هم از ایران اخراج شوند. درخواست مربوط به نایب السلطنه طبق انتظار بود و برای آن سفارت پول کافی به آقایان پرداخت کرده بود ولی تقاضاهای دیگر غیرمنتظره و تعجب‌آور بود. شخصاً به تبریز رفته و احتیاطاً از پکلوُسکی نماینده سیاسی روس در طهران نامه‌ای برای کنسول روس در تبریز گرفتم که با من همکاری کند. کاشف به عمل آمد که آقایان علماء و روحانیون از مأمورین انگلیسی پول گرفتند که نایب السلطنه به ایران بازنگردد و از ما مأمورین روسی (که رسماً با انگلیس در ابقای بلژیکی‌ها موافقت کرده بودند!!) پول گرفتند که اخراج بلژیکی‌ها را بخواهند، از شجاع الدوله حکمران آذربایجان پول گرفتند که برله سعدالدوله و علیه بختیاری‌ها اقدام کنند و تازه پس از همه این‌ها کشف کردم که با سپهدار هم مشغول معامله بودند که در صورت دریافت پول لازم بر علیه شجاع‌الدوله فتوای مذهبی دهند!" خوب به خاطر دارم که در پایان این داستان رضا شاه چندبار این کلمات را ادا کرد "قبحه‌های بی همه چیز". برای شاه گفتم که چگونه در شهر مقدس مشهد و در سایه‌های گنبد امام رضا [ع] آخوندها با مسافرین و زوار تماس می‌گرفتند و بدون هیچ شرم و حیایی موجبات عیش و لذات جنسی آن‌ها را فراهم می‌کردند و زن‌هایی در اختیار داشتند که با قراردادهای چند روزه و یا یک روزه به ازدواج مردان ذیعلاقه درمی‌آوردند و به این زن‌های نادان تلقین می‌کردند که این کار ثواب دارد و موجب رضایت ائمه اطهار است! و به مردان می‌گفتند که زیارت آن‌ها هنگامی قبول است که خود را از بار شهوت جنسی سبک کنند و به عبادت بپردازند! در همه جا اشتغال به این عمل به نام زشت و مشخص خود نامیده می‌شود ولی آقایان علما به همکاران مذهبی خود اجازه می‌دادند که با عمامه و عبا به آن اشتغال ورزند! اذعان دارم که در میان روحانیون ایران افراد شرافتمند و ایران دوست هم هستند که خود افتخار دوستی و مصاحبت‌شان را داشته‌ام ولی این عده انگشت شمار را نمی‌توان نمونه واقعی جامعه روحانیت ایران دانست شاید برای خاطر تقویت و تسکین وجدان بود که رضا شاه از من می‌خواست که به دقت عواقب ایران

برانداز نفوذ و مداخلات موبدان را در دربار ساسانیان برایش تعریف کنم. تعجب نمی‌کنم اگر مورخینی مجهز با اطلاعات سطحی و دست دوم رضا شاه را مخالف دین بدانند استنباط من این است که او به خدا معتقد ولی در مذهب متعصب و خشک نیست. یازده سال تمام را در میان عشایر و قبائل مختلفی که در محدوده جغرافیایی ایران سکونت دارند به سر برده بودم. آنچه را که درباره آن‌ها از زبان و نژاد و مشتقات عشیره‌ای و سلسله مراتب و طبقه بندی ایلخانی و خانی و مناسبات خوب و بد آن‌ها با یکدیگر و روابطشان با دول بیگانه می‌دانستم با ذکر جزئیات و موبهمو برای رضا شاه گفتم. هدف او این است که روزی قبائل ایران خود را واقعاً ایرانی بدانند و در حقوق و هم چنین مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی سهیم باشند. در رژیم فعلی جایی برای حکومت‌های غیررسمی و خودمختار محلی وجود ندارد. نظر قاطع من این است که ادامه قدرت خوانین به هر فرم و صورتی که باشد با قدرت حکومت مرکزی و استقلال ایران مبینت دارد. این قدرت‌های محلی باید بکلی برچیده و در صورت لزوم قلع و قمع شوند. بکرات شاهد آن بودم که چگونه وفاداری خوانین به جهتی جلب می‌شد که نفع شخصی و مادی آن‌ها را بیش‌تر تأمین کند و در ازدیاد زور آن‌ها مؤثر باشد. اجنبی یا ایرانی بودن منبع فیض برایشان علی‌السویه بود. حتی می‌دیدم که چگونه روابط خود را با مأمورین سیاسی خارجی به رخ قبيله و عشیره خود می‌کشیدند و به آن مباحثات می‌کردند. تجربه من نشان داد که تمایل و استعداد ذاتی خیانت به ایران در قبائل قشقایی بسیار زیاد است و به هیچ‌وجه پای‌بند اصولی نیستند. بختیاری‌ها برخلاف آنچه ظاهرشان نشان می‌دهد سست عنصر و وفاداری‌شان مدام دستخوش نوسانات سیاسی زمانه است. اگراد که از لحاظ نژاد قومی ایرانی هستند باید تحت مراقبت دائمی سیاسی باشند زیرا که کمتر از دومیلیون کرد در خارج از سرحدات ایران بوده و می‌توانند آلت دست دول ذینفوذ و علاقه‌مند قرار گیرند و به همین جهت است که هم اکنون تعدادی از مأمورین انگلیسی با مطالعه زبان و عادات و رسوم اگراد در میان آن‌ها خدمت می‌کنند. تراکه که نژاداً تاتار هستند نیز چندان قابل اعتماد نبوده و مأمورین روسی در میان آن‌ها در هر دو سوی مرز ایران به سر می‌برند. عشیره‌های کوچک بیش‌تر راهزن هستند تا چیز دیگر. در جنوب قبائل عرب هم غیر ایرانی هستند و هم خود را غیر ایرانی می‌دانند و با توجه به وضعی که در مسپتیمیا (عراق) وجود دارد باید به هر تدبیری شده این اقلیت عرب حل شده و

موجودیتش را از دست بدهد. در سال ۱۹۱۲ مأموریت یافتیم که به جدال و مراقبه بین خوانین بختیاری و شیخ محمره بر سر این که آیا شوشتر و دزفول باید در حیطه قدرت بختیاری‌ها باشد و یا شیخ رسیدگی کنم. سرانجام با مذاکره با شیخ از یک طرف و سردار جنگ ایلخانی بختیاری از سوی دیگر موافقت‌نامه‌ای تنظیم شد و بنا به اصرار و خواهش طرفین امضاء کننده در کنسولگری و دفتر نماینده سیاسی انگلیس در محمره و بوشهر درج و ثبت شد که رسمیت پیدا کند. اصولاً مداخله حکومت مرکزی قاجار در این امور مطرح نبود! از لحاظ تعریف سیاسی رضا شاه اتوکرات است و این که در ایران ظواهر سیستم پارلمانی به چشم می‌خورد ناقض این حقیقت نیست زیرا ترکیب مجلس با نظر و تصویب نهایی شاه است و نه انتخاب مردم و رضا شاه نیازی ندارد که مجلس را به توپ ببندد. بدون این که شاید خودش متوجه باشد رضا شاه دارای سلیقه‌ای است که قرن‌ها پیش افلاطون آن را نوع پسندیده‌ای از حکومت می‌دانست و عبارت بود از تأمین امنیت و برابری در مقابل قانون و راهنمایی مردم در جهت آمال ملی. رضاشاه با اشتیاق و بی‌صبری می‌خواهد که جوانان ایرانی هرچه زودتر به علوم و فرهنگ امروزی اروپا آشنا شده و در پیشرفت ایران نقش فعالی داشته باشند. هم اکنون گروه‌هایی از طرف شاه به اروپا اعزام شده‌اند. بدبختی اصلی ایران و به‌خصوص در دو قرن اخیر این بوده است که رژیم استبداد و قدرت مطلق توسط سلاطینی اعمال می‌شد که ضعیف النفس و فاقد آمال و آرزوهای ملی برای ایران بودند. قدرت مطلق آن‌ها بین نزدیکان و درباریان توزیع می‌شد و کار به جایی می‌رسید که فراشباشی‌ها بر مردم بیچاره تسلط داشتند و بنام و برای اربابان خود یعنی شاهزادگان و رجال قاجار اخاذی می‌کردند. حکمرانان ولایات هم از درآمدهای نامشروع خود سهمی به شاه می‌دادند و سفره خود را رنگین‌تر و حساب‌های شخصی‌شان در بانک شاهی و یا محل دیگر روزبه‌روز فزونی می‌یافت. خزانه دولت دائماً خالی و دست تکدی به سوی روس و انگلیس و بانک‌های آن‌ها و یا شرکت نفت دراز بود. رجال بی‌حیثیت قاجار تهدید می‌کردند که اگر به آن‌ها پول نرسد یا استعفاء می‌دهند و یا در کنسولگری بست می‌نشینند تا خواهش آن‌ها اجابت شود! ارباب جمشید سرمایه‌دار و بانک‌دار و دوست قدیمی من که بعدها فرزندش داماد من شد بر این حکایت می‌کرد که چگونه محمدعلی‌شاه و خانواده‌اش برای لُهو لعب خود از تجارتخانه جمشیدیان مبلغ هنگفتی پول قرض

می‌کردند و سرانجام عده‌ای از تجار و ملاکینی که مستغنی از "حسن نیت" دربار ایران نبودند این قروض را از جانب شاه پرداخت می‌نمودند. روش سیاسی این رجال فاسد این بود که خود را به رنگ و بوی مصالح دولت بیگانه تطبیق داده و این زبونی را کیاست و سیاست نام گذارند. باطناً خوشنود بودند که ده هزار سرباز و قزاق روسی در شمال ایران و سربازان هندی در جاسک و بوشهر و ناوهای جنگی انگلیس در اختیار مأمور سیاسی در بوشهر بود که هرگونه وطن‌فروشی آن‌ها را جامه "تسلیم و رضا" در مقابل نیروی عظیم دول مقتدر روس و انگلیس بپوشاند. من به ایرانیان گفته و می‌گویم که تطمیع دول بیگانه فقط در مواردی مؤثر است که آمادگی و استعداد خودفروشی و وطن‌فروشی وجود داشته باشد و در این صورت ننگ و نفرین بر خودفروشان است و نه خریداران بیگانه آن‌ها که هدف و نظرشان تأمین منافع ملی خود می‌باشد. بوده و هستند ایرانیانی که جان خود را عالماً و عامداً فدای اصول میهن‌پرستانه خود نمودند و از آن جمله صنایع‌الدوله و ملك المتکلمین. من وقوف کامل دارم که نهضت آزادی‌خواهی هند و تلاش رهبران آن موجب تکریم و احترام همان مأمورین انگلیسی است که برای حفظ سروری خود ناچار به مقابله و سرکوب کردن آن هستند. صحبت از قدرت مطلق کردم. امروز این قدرت مطلق را رضا شاه رأساً و با حس مسئولیت نسبت به وظایف خطیر سلطنت در راه اعتلای ایران اعمال می‌نماید. دیگر وزراء و حکام و مسئولین امور چشمشان به دستورات صادره از دربار شاه است و از مأمورین بیگانه کسب تکلیف و راهنمایی نمی‌کنند. قدرت و نفوذ واقعی در رضا شاه متمرکز است و از او ناشی می‌شود. مأمورین بیگانه هم دست از مداخلات دیرین کشیده و نیک می‌دانند که تکرار آن برای رضا شاه غیرقابل تحمل و منافع مشروع و مناسبات بین کشورشان و ایران را به مخاطره خواهد انداخت. ولی افسوس که هنوز این تغییر روبه رجال ایرانی از ترس جان است تا از روی اعتقاد و ایمان شاید یک قرن باید سپری شود که ایرانیان صاحب عزت نفس سیاسی واقعی شوند و قبول کنند که در سرزمین خود باید صاحب اختیار شوند. یکی از اشکالات عمده این است که با مختصر معلومات و اطلاعات ناقص از اوضاع جهانی ایرانیان خود را به رموز و اسرار سیاست دول اروپایی و به خصوص روس و انگلیس آگاه دانسته و نتیجه می‌گیرند که آنچه در ایران می‌گذرد و یا خواهد گذشت نتیجه تصمیماتی است که بیگانگان گرفته و اتخاذ خواهند کرد. با قدرت تخیل

وسیاست باقی به اطراف خود می‌نگرند و برای هر امر نسبتاً ساده‌ای هزاران کاسه می‌بینند که در زیر هر یک نیم‌کاسه‌ای است! بدیهی است که این روحیه یأس و حرمان تاحد زیادی زاییده چند قرن مداخلات بیگانگان در امور ایران و روش تسلیم و رضای سلاطین و رجال ایران در مقابل آن می‌باشد که به صورت خو و طبیعت ثانی درآمد است. ولی قدر مسلم این است که این ملت کهنسال که هم مزه سیادت و سروری چشیده و هم از عبودیت در مقابل قدرت دیگران بی‌تجربه نیست قابلیت و استعداد ذاتی آن را دارد که با راهنمایی و رهبری حرمت از دست رفته را بازیابد، ولی مگر از خوشبین بوده و تصور کنیم که این تحول روانی یک شبه انجام خواهد شد. هنوز رضاشاه هم نتوانسته است سطح اخلاقی هموطنانش را که دچار انحطاط شده به میزان محسوسی بالا ببرد. در هندوستان مردم کوچه و بازار سربازان و حکمرانان انگلیسی را می‌بینند که بر سرشان آقایی می‌کنند و برای مقابله با آن نهضت آزادی خواهی هند و حزب کنگره عرض اندام می‌کند ولی در ایران تا همین ده سال اخیر ایرانیان نفوذ انگلیس را حاکم و حاضر در همه جا دانسته ولو این‌که نه سرباز انگلیسی و نه حکمران انگلیسی به چشم نمی‌خورد. خوب یاد دارم که روزی دوست مشفق حسینقلی خان نواب که حزب ملیون را رهبری می‌کرد. با یاسی فراوان به من چنین گفت: "اردشیرجی، من حزب را رها خواهم کرد زیرا همان کسانی که به وطن پرستی آن‌ها ایمان داشتم در جلسات علنی دم از وطن و آزادی می‌زنند و بعداً به طور محرمانه و یک یک از من می‌پرسند که راهنمایی و نظر سفارت را برای مذاکرات بعدی به آن‌ها بگویم" هنوز دوستان ایرانی من گاندي و حزب کنگره را بازی سیاسی انگلیس تصور می‌کنند و در قبال اصرار و توضیح من که نهضت آزادی خواهی هند واقعی و اصیل است چشمک می‌زنند و مرا ملامت می‌کنند که ایرانی تیزهوش را فریب می‌دهم! برخلاف عقیده من رضاشاه تصور می‌فرماید که دیگر آن روحیه عدم اعتماد به نفس گذشته از میان ایرانیان رخت بر بسته است.

شک نیست که نسبت به ده سال قبل بر حیثیت ایرانیان افزوده شده است ولی به شاه عرض کرده و شاید خاطرش را رنجانیده‌ام که مبادا باور فرماید که روح خدمت به ایران و امانت و صداقت به کلی جای خیانت و فسق و فجور گذشته را گرفته است. زیرا که بدبختانه این‌طور نیست. می‌ترسم که روزی مورخین تحولات شگرف ایران را به دست رضا شاه سطحی و فاقد اساس و عمق بدانند. جواب من به این اشخاص

این است که به خاطر داشته باشند که رضا شاه مانند طبیب حانق و دلسوزی به مداوای بیماری پرداخت که جهان او را در حال نزع می‌دانست ولی امروز بر پاهای خود استوار است ولی دور از انصاف است که انتظار داشته باشیم که همان بیمار جسمی و روانی دیروز ناگهان قهرمان اخلاق و گلائیاتور امروز شود. گاهی از خود می‌پرسم که مبادا خود شاه هم که تماس سابق را با مردم ندارد درباره ثبات و استحکام اخلاقی آن‌ها دچار اشتباه و خوشبینی شود و بیش از آنچه واقعیت حکم می‌کند آسوده خاطر گردد. رضا شاه تا حد قدرت خود سعی دارد به کشورش خدمت کند. آنان که اطلاعی از جریانات پشت پرده راه‌آهن بغداد از سال ۱۹۰۷ به بعد دارند می‌دانند که انگلستان اجازه نمی‌داد که خطوط مواصلاتی دسترسی به هندوستان و مناطق نفوذش در ایران را تسهیل نماید و در زمان رضاشاه هم هنوز این اصل سیاسی و سوق الجیشی مورد نظر بود ولی چنان‌که اشاره کردم قدرت دول بزرگ هم در مقابل مردانی چون رضا شاه نرمش و انعطاف را بر جبر و تحمیل ترجیح می‌دهد و این حقیقت را قبول می‌کند که هدف رضا شاه تأمین مصالح ایران است که نباید تابع منافع دیگران شود. ایران هنوز مستعد قبول تلقین‌های سیاسی است که از آن سوی مرز و خاصیت غیر ایرانی داشته باشد و نباید آنی غافل بود که افکار انقلابی کنونی روسیه به میزان وسیعی از سرحد ایران بگذرد. من به عرض شاه رسانیده‌ام که خطر موقعی جدی خواهد شد که مسکو از گرفتاری‌های داخلی آسوده و متوجه کشورهای هم‌جوار شود. از جمله مطالعات دائمی من درسی و هشت سال گذشته هدف‌های سیاسی و سوق الجیشی روسیه در ایران بوده است. به جبر موقعیت جغرافیایی دو کشور و عدم توازن قدرت نظامی آن‌ها لااقل پاره‌ای از این هدف‌ها از لحاظ روسیه دائمی و غیرقابل تغییر است بدون توجه به این‌که در مسکو حکومت تزاری باشد و با حکومت دیگری برای اطمینان‌های روسیه به ایران هم ارزش چندانی قائل نیستیم. روس‌ها به مراتب بیش از انگلیس‌ها این خو و خمیره را دارند که در حصول مقاصد خود نهایت خشونت را اعمال و هر قراردادی را لگدمال کنند بدون این‌که حتی برای یک لحظه دچار ملامت وجدان گردند. در دوره قاجاریه دوستان تزاری سلاطین قاجار مخالفین ایرانی را علناً دستگیر و به روسیه تبعید می‌کردند و اجازه بازگشت به ایران را تا

اجازه شاه به آن‌ها نمی‌دادند. هم اکنون قرآنی در دست است که روسیه از افکار انقلابی به عنوان حربه بر علیه رژیم استبدادی و اتوکراسی ایران استفاده خواهد کرد. عجیب آن‌که در بیست و پنج سال قبل نهضت مشروطیت که من در آن نقش فعالی داشتم بر علیه استبدادی قیام نمود که مورد پسند کامل سن بترزبورگ بود و لهذا مورد حمایت انگلستان قرار گرفت.

ایران در موقعیت و وضع جغرافیایی است که همیشه مورد نظر و طمع دول نیرومند قرار خواهد گرفت ولی ایرانیان با قوه اعتماد به نفس و ثبات اخلاقی و حس غرور ملی می‌توانند آزادی خود را حفظ کنند. من اکنون افق سیاسی ایران را روشن می‌بینم و هر چه هندوستان به سوی احراز مقام Dominion (دومینیون) در امپراطوری بریتانیا پیش رود به سود ایران است. جنگ بین الملل آمریکا را به اروپا کشاند و من به عنوان یک طلبه تاریخ اطمینان دارم که آمریکا با منابع دست نخورده و ملتی جوان نمی‌تواند خود را از جریانات سیاسی جهان بر کنار دارد. به تعبیر واقعی تاریخ خاصیت قدرت اعمال آن است و قدرت را کم‌تر دیده شده، تطویل نفوذ و قدرت در مقیاس جهانی هدف آن چیزی است که آن رابه ابهام "سیاست" می‌خوانیم و داستان همه امپراطوری‌های گذشته همین کوشش در ابقا و ازدیاد قدرت بوده است که اغلب منجر به زوال آن گردیده. در یازده سال قبل وزارت خارجه انگلیس طرحی را عنوان نمود که طبق آن منافع بازرگانی آمریکا در ایران و به‌خصوص در نفت احتمالی شمال ایران ترغیب شود و فلسفه این طرح آن بود که بریتانیا و آمریکا توأماً بهتر خواهند توانست در مقابل روسیه منافع بازرگانی خود را حفظ کنند. این طرح مسکوت ماند ولی روزی به مرحله عمل درخواهد آمد و شامل علائق و مصالح سیاسی نیز خواهد شد و به سود ایران خواهد بود. شناسایی و دوستی با رضا شاه بزرگترین افتخار زندگی من است. ایرانیان بدانند که رضا شاه عمر دوباره به ایران داد و فرصتی را در اختیار ایرانیان گذاشت که به خود آیند و به صورت مردمی آزاد با تاریخ و فرهنگ درخشان در عرصه گیتی عرض اندام کنند. این برای ایرانیان است که خود را مستحق فرصتی سازند که رضا شاه به آن‌ها داده است. اردشیر نوامبر (۲) ۱۹۳۱

زندگینامه رضاخان

زندگینامه رضاخان وگوشه ای از خصوصیات اخلاقی او قبل از کودتا ۱۲۹۹ و درباره «خلق و خوی رضاشاه» پس از کودتا که در این بخش می خوانید، بیانگر قوتها و ضعف هائی است که رضاخان در اثر سرسپردگی به دولت انگلیس در راستای اهداف و منافع آن با کودتای ۱۲۹۹ بر مردم ایران تحمیل شد.

◀ زندگینامه و خصوصیات اخلاقی رضا خان قبل از کودتا ۱۲۹۹ :

رضاخان در ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ هجری خورشیدی در روستای آلاشت از توابع سوادکوه مازندران زاده شد. ملک الشعرا بهار بر این نظر است که: رضاخان میرپنج پسر، «داداش بیک» افسر سواد کوهی از ایل «پالانی» بود، نام این طایفه در تاریخ «خانی» «طبع پتروگرا برده شده است و تا جائی که بیاد دارم غیر از آن تاریخ که وقایع حکام گیلان و لاهیجان و ظهور شاه اسمعیل و حالات خان احمد گیلانی را می نویسد نامی از این طایفه در تاریخ برده نشده است.

در بار فروش (بابل) از مرحوم میرزا محمود رئیس که مردی معمر و فاضل و درویش بود، شنیدم که می گفت: شاه (یعنی رضا شاه) از ایل «پالانی» است. و از قضا بین «پالانی» و «پهلوی» قرابت لفظی عجیبی موجود است، اما گمان ندارم خود شاه ملتفت نام عشیره خود بوده و این نام خانوادگی یعنی «پهلوی را بدین مناسب انتخاب کرده باشد.

خود شاه، شاه سابق، روزی می فرمود: آقا محمد خان که از شیراز فرار کرد در حدود سوادکوه، خانواده ما را فریب داده باخود همراه کرد و نیز می گفت: من طفل شیرخوار دو ماهه بودم که با مادرم از سواد کوه بتهران روانه شده بودیم، در سرگدوک فیروز کوه من از سرما و برف سیاه شدم و مادرم بخیال آنکه من مرده ام، مرا بچار وادار سپرد که مرا دفن کند و حرکت کنند، چار وادار مرا در آخور یکی از طویله ها با قنداق برجا گذاشت و خود و قافله براه افتاده به فیروزکوه رفتند. ساعتی دیگر قافله دیگری می رسند و در قهوه خانه گدوک منزل می گیرند. یکی از آنها گریه طفلی را

می شنود میرود و کودکی درآخور می بیند، او را برده گرم می کنند و شیر میدهند و جانی میگیرد و در فیروزکوه بمادرش تسلیم می نمایند! (۱)

• فرهاد رستمی، گرد آورنده کتاب "پهلوی‌ها" (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، زیر عنوان "خانواده رضاخان" می‌نویسد: "با آنکه بیش از دو سه نسل از تاریخ مورد مطالعه نمی‌گذرد، اطلاع کاملاً دقیقی از آباء و اجداد رضاخان در دست نیست. سلیمان بهبودی، پیشکار و یکی از نزدیکترین افراد به رضاخان، داداش بیک سوادکوهی - عبدالله خان - را پدر رضاخان معرفی می‌کند و می‌نویسد: «فرماندهی آن (فوج سوادکوه با مرحوم عبدالله خان معروف به داداش بیک پدر اشرف (رضا خان) بود.» (۲)

اما حسین مکی اعتقاد دارد که داداش بیک به لحاظ زمانی نمی‌توانسته پدر رضاخان باشد:

من ... نمی‌توانم سربازی را که به اسم داداش بیک سر زنجیر میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه را در عکس مشهور در دست دارد، پدر سردار سپه بدانم؛ زیرا رضا شاه هفتاد سال عمر کرده و با این که پدرش در طفولیت رضا فوت کرده باشد در سال ۱۳۱۳ ه.ق که تاریخ قتل ناصرالدین شاه است، پدرش زنده نبوده که اسمش داداش بیک و سرباز فوج سوادکوه بوده سر زنجیر قاتل را گرفته باشد. یکی از درباریان نزدیک رضا شاه که من به صحت قول او خیلی اعتماد دارم می‌گفت یک روز رساله‌ای از آلمان راجع به سلطنت رضا شاه برای او فرستاده بودند، نویسنده در مقدمه از قاجار هم نوشته و اشاره‌ای هم به قتل ناصرالدین شاه کرده و این عکس قاتل و زندانبان او را در رساله خود گراور کرده بود. شاه به این عکس که رسید گفت من این شخص را خوب می‌شناسم؛ بعد از پدرم، مادرم مرا به او سپرده بود. اکثر پیش او می‌رفتم، اسمش داداش بیک بود. شاید تا آن روز کسی این سرباز فوج سوادکوه را که در زمان قتل ناصرالدین شاه قراولی عمارت‌های سلطنتی با آن فوج بود، نمی‌شناخته و از همین معرفی رضا شاه اسم او در ذهن‌ها افتاد، و چون او پدر سردار سپه معروف شده به این جهت است که پدر رضا شاه را موسوم به داداش بیک دانسته‌اند. از طرف دیگر اسم دیگری هم برای پدر رضا شاه نشنیده‌ام. .. (۳)

• کیوان پهلوان در کتاب «رضاشاه» از الستر تا الاشت" می‌نویسد: عباسعلی خان یاور (سرگرد) قبلاً از طرف فوج سوادکوه بعنوان رئیس تأمینات (نذریه) بابل کنار



منسوب می شود و پس از ازدواج با نوش آفرین وی را همراه خود به بابل کنار (درازکلا) می برد جائیکه همسر دومش خانم کوچک سکنی دارد. عباسعلی خان از خانم کوچک ۵ فرزند داشت: دو پسر بنام های نامدار و جواد و سه دختر بنام های دری جهان، نبات، حکیمه. در آن زمان عباسعلی خان شصت و اندی سال سن داشت. پس از مدتی به بیماری استسقا مبتلا می شود. در این هنگام به آلاشت پیغام می فرستد تا برادرزادهایش نونوش خانم

(جد مادری نگارنده) و کوکب خانم (جدپدیری نگارنده) نزدش بیایند. چراکه عباس علی، پس از مرگ برادرش فضل الله خان در سنین جوانی (۲۶ سالگی) سرپرستی خانواده برادر رابعهده گرفت. پس از مدتی همسر برادر متوفی خود را بعقد فرزند بزرگترش فتح الله سلطان (سروان) از همسر اولش (هما خانم) درمی آورد. عباسعلی خان از همسر اولش که در آلاشت زندگی می کرد، ۴ پسر و سه دختر داشت. پسران: فتح الله سلطان (سروان) احتمالاً در جنگ هرات کشته شد و عبدالله سلطان (سروان جد مادری نگارنده از طرف مادر) که در اثر بیماری در جوانی فوت کرد، اسمعیل و عنایت الله- دختران: خورشید، بهار و خاور. نونوش همسر صمصام (سر هنگ عبدالحسن خان) نوه چراغعلی خان بزرگ برادر عباسعلی خان فرزند شان: خانم بزرگ، عالیه و پسران: فضل الله و فتحعلی بوده اند که این دو تن از زمان کودکی رضاخان نگذاشتند ارتباطشان با وی و خانواده پدریش قطع شود.

کوکب همسر دوم موسی خان (جده نگارنده از طرف پدر) پسر چراغعلی خان برادر بزرگتر عباسعلی خان است. همسر اول موسی خان هنگام زایمان درگذشت. فرزندان کوکب خانم و موسی خان دوتن بنام های عیسی (پدر بزرگ نگارنده از طرف پدر) نوالفقار و دخترش ننه آقا بود.

نونوش و کوکب به عمویشان عباسعلی خان بسیار وابسته بودند و به وی (آقا جان می گفتند) آنها به درازکلا نزد عمویشان می روند و چند روز آنجا می مانند. ناگهان عمو تصمیم می گیرد با آنها و نوش آفرین و دیگر همسرانش برای معالجه به تهران برود. همگی بقصد تهران حرکت، و در بین راه در کاروانسرا سخت سراطراق و استراحت می کنند و تصمیم عباسعلی خان عوض می شود و به دخترها می گوید که آنها و نوش آفرین که بار دار است و نزدیک وضع حملش میباشد و تحمل راه سخت تا تهران را ندارد به آلاشت بروند و خود با همراهانش بسوی تهران حرکت می کند. نوش آفرین

همراه با نونوش و کوکب همانجا با بیمار خداحافظی می کند و از رودخانه تلارمی گذرندوبسمت آلاشت می آیند. فرزندان نوش آفرین از شوهر اولش نیز همراهش بودند و علی فرزند دیگرش با عباسعلی خان بتهران رفت. (۴)

● نیازمند می گوید: از همان بدو ورود نوش آفرین به آلاشت، حسادتها و کینه توزیها نسبت به زوجه داداش بیگ در میان اقوام و اعضای خانواده شروع شد. داداش بیگ در مدت اقامت در آلاشت، مواظب نوش آفرین بود تا آسیبی به او نرسد. بعد از رفتن داداش بیگ، نوش آفرین در وضعیت بدتری قرار گرفت. او بدون شوهر و در میان گروهی دشمن، در تاریخ بیست و چهارم اسفند ۱۲۵۶ ش. پسری به دنیا آورد که نام او را رضا گذاشتند (۵)

نوش آفرین بعد از شنیدن مرگ عباسعلی خان تقاضای رفتن به تهران می کند زیرا اقامت نزد فامیل و برادرش را مناسبتر می داند. ملک الشعرا در این باره می نویسد: پدر مرد، مادرش که از اهل محل نبود با طفل صغیر شیرخوار از سواد کوه چنانکه گفتیم بتهران آمد. این خانم برادری داشت ابوالقاسم بیگ نام که خیاط قزاقخانه بود و بعد بدرجه سرهنگی رسید و پس از کودتا مرحوم شد، خانم نامبرده نزد برادر خود رفت و طفل را نیز با خود برد و این کودک در خانه دای بزرگ شد. (۶)

«این داستان را رضاشاه بارها در دوران پادشاهی و در هنگام ساخت راه آهن شمال برای اطرافیان از جمله محمدعلی فروغی و حسن اسفندیاری نقل نموده است. رضا و مادرش در محله سنگلج در نداری و تهیدستی زندگی می کردند. مخارج زندگی آنان تا هفت سالگی رضا بر عهده سرهنگ ابوالقاسم آیرملو بود. او در آن زمان بنام ابوالقاسم بیگ، خیاط قزاقخانه بود. پس از مرگ وی سرتیپ نصرالله خان آیرم زندگی آنان را اداره می کرد. (۷)

● رستمی می نویسد: مادر او اصالتاً از مهاجرین گرجی بود. پس از فوت دادش بیگ در ۱۲۹۵ ه.ق. ورثه و بازماندگان متوفی طفل صغیر و مادرش را از سهم الارث و دارائی محروم نموده آنها نیز به تهران روانه می شوند و برادر دادش بیگ از آنها حمایت می کند. خورشید خانم، دری خانم و نبات خانم دختران دادش بیگ بوده اند و رضا بعدها فرزندان نبات خانم را به سرپرستی و کارپردازی املاک مازندران معین نمود. محمد رضا پهلوی مدعی است که رضا خان در ۱۴ سالگی وارد بریگاد قزاق شد و به سلک نظامیان درآمد. مهدی بامداد ورود رضا خان به خدمت قزاقخانه

را ۲۲ سالگی وی ذکر نموده و یاد آور می شود که وی قبل از آن فوج سوادکوه که ابوابجمعی میرزا علی اصغر خان امین السلطان بوده مشغول کار شده بود.

...رضا خان پس از بقدرت رسیدن چندان تمایلی به معرفی خانواده خود نداشت بلکه می کوشید آنان را از ذهن اطرافیان و حافظه تاریخ بزداید چرا انتساب او به یک آشپز یا کسانی از طبقه مردم مایه سرشکستگی وی می شد. او حتی به ویران کردن قبرپدر خوانده و مادرش اقدام کرد. اگرچه حسین مکی این عمل او را حاکی از بی قیدی او به مذهب دانسته اما آنچه قابل تأمل است اینکه یاد آن اصل و نسب عادی و عامی چون خوره ای روح این پادشاه نوظهور را می آزد و رضا خان همواره سعی در فراموشی آبا و اجداد خویش داشته است: دیری نپائید که مشارالیها (مادر رضا خان) فوت کرد و جسد او را در قبرستان چهار راه حسن آباد که محل اطفائیه فعلی می باشد دفن نمودند و همه می دانند که در دوره پهلوی قبرستان مزبور را نیز از میان برده به جای آن باغ بزرگ فعلی که در انتهای آن عمارت اطفائیه است ایجاد نمودند. عدم علاقه پهلوی به شعائر مذهبی که کلیتاً ناشی از لامذهبی مشارالیه بود، موجب شد که عالماً و عامداً و با اینکه می دانست هنوز استخوانهای مادرش در قبرستان حسن آباد وجود دارد دستور داد که قبرستان حسن آباد را از بین برده و عمارت و ساختمان اطفائیه را ایجاد نمایند. راجع به قبر داداش بیک (در جنب مرقد شاه عبدالعظیم معروف به صحن طوطی و مقابل مقبره ناصرالدینشاه) نیز، تصادفاً معلوم شد. یعنی موقعی که مشغول ترمیم مقبره بودند سنگ قبر داداش بیک در بالای پلکان به دست آمد و پس از کاوش و تحقیقات محل قبرمتوفی نیز معلوم شد. پس ازاینکه جریان را به پهلوی گزارش دادند چون حاکی از یادآوری خاطره های گذشته بود و میل داشت که تجدید بشود نسبت به گوینده پرخاش نموده - وبا این عبارت که «از سر مرده ها دست بردار نیستند»- نظریه خودش را ظاهر ساخت.

سرانجام، رضاخان تصمیم گرفت شجره ای غیرواقعی از خود ارائه دهد، شجره ای که سبب شرمساری وی نباشد و از آن گذشته، سرگذشت او را به اشرافیت قبل مربوط سازد. (۸)

• روایت مسعود بهنود درباره گذشته رضاخان اینستکه: نوش آفرین زنی از طایفه پالانی که هرگز ازدامنه آلاشت و سواد کوه و ازخانواد و طایفه خود دور نشده بود، چندان که فرزندش شش ماهه شد، سردرپی داداش بیک، شوهرش گذاشت. هرجا

سراغی از او گرفت و نیافت. زن که هنوز هیجده ساله نشده بود، بی قرار بود ولی نومید نبود. هرکس چیزی می گفت تا آن که یکی از نوکران خان به او خبر داد که عباسعلی (داداش بیک) در تهران است و در کاروانسرای نزدیک دروازه خراسان مسکن دارد. نوش آفرین، روزی نوزاد خود را برداشت و با گاری یکی از نوکران امیرمؤید سوادکوهی راهی تهران شد. زمستان بود و آنها با کاروانی که از روسیه راهی پایتخت بود، همراه شدند. در جمع مردانی که هر کدام تفنگی به دوش داشتند، تنها پناه نوش آفرین یک گروه خارجیان بودند که با خود دو زن داشتند. اما قافله در برف ماند، فرنگیان رفتند و زن که قنناق بچه را به تن خود بسته بود، باز با نوکران امیرمؤید ماند. آنها گرفتار بوران شدند. شبی را در کلبه ای به سر بردند. هر چه به زن توصیه می کردند که باز گردد و یا در همان بین راه بماند تا زمستان سپری شود، او با التماس راه خود را می گشود و همراه آنان می رفت. در ششمین روز سفر، بوران و برف گاری واسب را به دره ای انداخت و زن، با یک نفر از همراهان تنها ماند. در او رمقی نمانده بود و کودک نیز در زیر پتو، دیگر صدایی نداشت که در قهوه خانه امامزاده هاشم را کوفتند. قهوه چی با احتیاط در حالی که چوبی به دست داشت در را گشود، برف و بوران چرخ می زد و به داخل کلبه راه می یافت. قهوه چی انتظار نداشت که زنی را ببیند که گریان پناه می جوید. او قنناق طفل نیمه جان را کنار بخاری هیزمی گذاشت و در گوشه ای کز کرد. قهوه چی پوستین را روی سر او انداخت و آنگاه متوجه طفلش شد. نوش آفرین سینه خود را دور از چشم مردانی که در داخل کلبه به کشیدن و افور مشغول بودند، در دهان طفل گذاشته بود. اما طفل جان نداشت. زن فریادی زد و کمک خواست. آنها که در کلبه بودند متوجه او شدند، قهوه چی، قنناق بچه را بلند کرد و به کنار منقل برد و مردی که زیر پوستین قوز کرده بود، دود تریاک را به صورت طفل رها کرد، با چند بار فوت، صدای طفل بلند شد. زن از حال رفته بود. مردان قنناق طفل را در میان گرفتند. قهوه چی چای غلیظی با نبات، به دست پیرمردی داد که همراه آنها آمده بود و او در دهان نوش آفرین ریخت. مردان با قاشق از همان چای در دهان طفل می ریختند. طفل و مادرش از مرگ حتمی نجات یافتند و دو روز در امامزاده هاشم ماندند تا بوران فرو نشست و همراه قافله ای دیگر راهی تهران شدند.

اما در تهران، سعادت در انتظار زن نبود، تا چند هفته که دادش بیک را نیافت و وقتی

هم او را یافت، دادش بیک که دوزن دیگر داشت حاضر نشد وی را، و طفلش را که رضا نام داده بودند در تهران نگاه دارد، اودر زمره نوکران میرزا حسین خان سپهسالار صدر اعظم، درآمد و یکی از بناهایی که سپهسالار می ساخت، نگهبان بود. در این زمان بیست و پنج سال از سلطنت ناصرالدین شاه می گذشت.

نوش آفرین، بهار به آلاشت برگشت. او در جوانی بیوه شده بود. دو سه سالی بعد به عقد نایب حسین یکی از تفنگچی های امیر مؤید درآمد. رضا، فرزند او که شیطان و بازیگوش بود، در خانه نا پدري زندگی سختی را آغاز کرد. هراز گاه عمویش چراغعلی خان وی را ملاطفت می کرد. او از ناپدریش می ترسید و او را می دید که شبها با مادرش تندی می کند و گاه او را با مشت و لگد می زند. ده ساله بود که بادیه را بر سر نایب حسین کوفت و تا اورفت که شوشکه اش را بردارد از خانه گریخت و پس از آن، گهگاه زمانی که نایب در خانه نبود به دیدار مادرش می رفت که حالا دختری هم پیدا کرده بود. رضا، شبها در کلبه کوچکی در کنار خانه خواهر ناتنی بزرگش می خوابید و روزها در کوه و اطراف می پلکید و هربار اشک های مادر را می دید، دلش آتش می گرفت. به داداش بیک لعنت می فرستاد. این کاری بود که مادرش و دو زن دیگر داداش بیک و بقیه اهل طایفه هم گهگاه چون تیره بختی نوش آفرین را می دیدند از آن ابائی نداشتند. بیشترین کار رضا چراندن گوسفندان ده بود و همیشه داوطلب رفتن به سه راهی بود که در پنج ماه از سال در نوک کوهها برپا می شد و در آن جا شیر گوسفندان را می دوشیدند و می زدند و مردان، پنیرها و ماست خیکی را سوار بر الاغ و قاطر کرده، به ده می رساندند. همیشه سهمی برای مادر می برد. هر چه می گذشت شرارتش بیشتر می شد، در پانزده سالگی قلدر و قوی شرو ر شده بود، چنان که بی ترس از نایب، گاه بدون سلام از کنارش می گذشت. و در همین سن بود که کوهها و جنگلهای آلاشت را تاب نیاورد، راهی سواد کوه شد و از آن جا به بار فروش رفت و سرانجام، وقتی ناصرالدین شاه از سفر فرنگ بر می گشت، در زمره محافظان کاروانی درآمد که رساندن بارهای سوغاتی فرنگ را به عهده داشت. در همان جا تفنگی هم نصیب او شد. در تهران چون برای دریافت دستمزد به نایب السلطنه کامران میرزا رجوع کرد، چشم شاهزاده به او افتاد. قد و بالایش کمک کرد و به استخدام وزارت جنگ درآمد، در حقیقت محافظ اندرون نایب السلطنه شد.

شبها در قراولخانه می خوابید و قمار و عرق خوری نمی گذاشت تا پولی ذخیره کند و

چنان که آرزویش بود برای نوش آفرین بفرستد. چنان که وقتی از سوی حکومت تهران به نگرهبانی سفارت هلند فرستاده شد، باز نتوانست ازانعام های فرنگی های چیزی ذخیره کند، بلکه نزدیک بود سرخود را ببازد. شبی که کشیک او بود، زین مرصع و طلاکوب و جواهرنشانی درنگهبانی سفارت گذاشته شده بود، این زین را یکی از شاهزادگان هلندی برای مسعود میرزا ظل السلطان فرزند بزرگ شاه و مالک اصفهان و خطه فارس فرستاده بود. وقتی معلوم شد که دوتکه از جواهرات زین کنده و ناپدید شده، جنجالی به راه افتاد. دوسه روزی در دوستاقخانه حبس شد. و سرانجام به وساطت کسی که فرماندهی او را داشت، نجات یافت و بعد از مدتی سرگردانی و سفر به آلاشت، دو باره به تهران برگشت. (۹) به گفته هاوارد مستشار عالی سفارت انگلستان در تهران در هنگام حبس «سی ضربه شلاق خورد» (۱۰)

بهنود به شرارت، قماربازی و عرق خوری رضا خان در زمان شاهزاده میرزا عبدالحسین فرمانفرما والی کرمانشاه اشاره می کند که: «اما قمه کشی، قمار هر شبه، و بدمستی از سرش دور نشد، و برای بد مستی بارها گرفتار شد و یکبار که فرمانفرما به دشت نرگس رفته بود، مستی او و درگیری با تفنگچی های خان گلهر او را به غضب فرمانفرما گرفتار کرد و به دستور شاهزاده شلاق خورد. ... و «بدستور فرمانفرما» زیر نظر افسران و روش کارباشصت تیر بیاموزد. لقب تازه ای به جای «رضا قزاق» در انتظارش بود «رضا شصت تیر». در این زمان، به امر فرمانفرما، فطن الدوله پیشگارشاهزاده، اتاقی رکنار هشتی خانه خود به او داده بود و هر شب سینی عرق و وافور او را مهیا می کردند.» (۱۱)

بهنود در ادامه آن می نویسد: «در ۱۲۹۲، بعد از مأموریتی در دفع اشرار صحنه و حدود مرزی، راهی تهران شد. به فکر آن که در تهران می ماند، خانه ای کوچک در سنگلج اجاره کرد و شش ماهی که تهران بود و در آنجا سکونت داشت. در این زمان فریاد همسایه ها و صاحبخانه از دست او و رفقایش بلند بود قزاق ها هر شب در این خانه جمع می شدند و بساط عرق خوری و آس بازی برپا بود و عربده ها ایشان همسایه ها را آزار می داد. اهالی به پیشنهاد مسجد سنگلج متوسل شدند. شیخ محمد کسی را مأمور کرد که به رضا خان ماکسیم بگوید که اگر دست از شرارت بر ندارد، به دیویزیون قزاق شکایت خواهد کرد. اما این اخطار هم کارساز نبود. تا این که مأموریت گیلان پیش آمد و رضاخان ماکسیم به سفر رفت. از این سفر همه خوشحال

بودند مگر امیرخان مباشر سردار عظیم که صاحب خانه بود و برای جمع آوری اجاره باید مدام دنبال مستأجرین به راه می افتاد. سخت تراز همه این قزاق بود که فقط وقتی در آس بازی برنده می شد، اجاره بها را با فحش و ناسزا می پرداخت. در این سفر بود که تاج ماه، پسری برای او آورد که چند ماه بیشتر زنده نماند.

در بازگشت، بازگزارش به پارک فرمانفرما افتاد، سالار لشکر ترتیب کار را داد که با مزایای بیشتر راهی کرمانشاه شود. اما از این مزایا و حقوق چیزی درکف او نمی ماند. چنان که وقتی قرار شد در معیت فرمانفرما به تهران برگردد، تنها مایملک او اسبی بود که امیر امجد کلیائی به او هدیه کرده بود. می خواست این اسب را بفروشد ولی میرپنج معاون اردو که با او و احمد آقا خان فرمانده رسته سوار بد بود شایع کرد که اسب رضا خان بد قدم است و خود بر آن پنج تومان قیمت گذاشت، رضاخان اسب را به احمد آقا خان به ۱۰ تومان فروخت، ولی همان مبلغ را شبانه در قمار باخت و ۱۵ تومان هم بدهکار شد.

به تهران که رسید باز دوشبی در بیرونی فطن الدوله بیتوته کرد و از خوان کرم فرمانفرما برخوردار شد تا آن که خانه ای در سنگلج اجاره کرد، از مباشر سردار رفعت. در این خانه نیز اوضاع بهتر از خانه قبلی نبود، با این تفاوت که او قدرتی به هم زده، نوکر و مصدری داشت و پول خرج می کرد. در همین خانه، بعد از سالها و برای آخرین بار دادش بیک را دید. حمدالله، مصدرش به یاد می آورد که سرشبی، پیرمرد فقیری را با لهجه غلیظ مازندرانی در را کوفت و رضا خان را خواست.

رضاخان مشغول آس بازی با دوسه افسر قزاق، از جمله امیراحمدی و عبدالرضا خان بود، وقتی به درخانه رسید و چشمش به پیرمرد افتاد شروع کرد به فحاشی، و پرید روی داداش بیک و چون حمدالله و دیگران پیرمرد را از چنگش بیرون کشیدند، رفت تا هفت تیرش را بیاورد و او را بکشد که دیگران پیرمرد را فراری دادند.

داداش بیک تا مدتی در مغازه مرغی میدان حسن آباد کار می کرد و سر انجام وقتی مرد، کسبه محل بی آن که بدانند او پدر همان رضاخان ماکسیم است که با کسبه جنوب میدان و سنگلج رفت و آمد دارد، وی را در قبرستان حسن آباد دفن کردند.

گور او، همچنان مهجور بود تا پانزده سال بعد که رضا خان به سلطنت رسید، شیخ الملک اورنگ و سلیمان خان بهبودی از طریق کسبه محل از آن با خبر شدند و در صدد خوش خدمتی به شاه سنگی روی ان انداختند و سطح آن را بالا بردند، ولی

چون رضا خان را بی خبر به قبرستان بردند با غضب او روبه رو شدند که می گفت «با مرده هاچکار دارید. گورپدر همه شان» دوباره قبر داداش بیک مهجور شد تا بعد که اطفائیه تهران در آن محل قرار گرفت از یادهارفت. (۱۲)

● تاج الملوک همسر دوم رضا خان و مادر محمد رضا شاه سابق در خاطراتش می گوید: «یک روز مرحوم پدرم به خانه آمد و اطلاع داد لشکر قزاق های وفادار را به تزار ایران تقویت شده و انگلیسی ها اسلحه و قوای زیادی به آن ملحق کرده و قصد حمله به قفقازیه و بازگرفت منطقه را دارند و او هم باید همراه لشکر روسها سفید به بادکوبه برود.

انگلیسی ها حتی سربازان خودشان و سربازانی را از مسمرات آورده و قاطی لشکر قزاق کرده بودند.

پدرم همراه قزاق ها و انگلیسی ها رفت و چند ماهی در جبهه های متفرقه جنگید و خسته و کوفته به ایران بازگشت.

او در مراجعت اطلاع داد که یک سرباز در جبهه جان او را از مرگ حتمی نجات داده است این سرباز فداکار کسی نبود الا «رضاشاه» همسر آینده بنده... (رضا) در جبهه درکنار پدرم بوده و گویا موقعی که پدرم در محاصره چند انقلابی قرار می گیرد «رضا» با شصت تیر خود آنها را به گلوله می بندد و پدرم را از آن مقتل حتمی نجات می دهد.

اصلاً «رضا» در دیویزیون قزاق مسئول یک قبضه شصت تیر بود و به همین خاطر به «رضا شصت تیری» معروفیت داشت.

تاج الملوک درباره مادر رضا شاه که پس از مرگ شوهرش با فرزندش «رضا» به تهران می آیند؛ اینگونه یاد می کند: نوش آفرین خانم در تهران برادری داشت که او می رود و رضا را تا سنین نوجوانی در خانه برادر بزرگ میکند.

پس از آنکه رضا از آب و آتش می گذرد و برای خودش ممر در آمدی پیدا میکند نوش آفرین خانم برای خود شوهری اختیار کرده و خانه برادر را ترک می کند.

نوش آفرین خانم از ازدواج دوم خود دارای فرزند نشد. اما شوهر دومش از همسر اول خود یک پسر داشت به نام «حد یکجان» که از آن به بعد شد برادر ناتنی رضا شاه! ... یک روز رضا دختری را همراه خودش به کاخ شهری آورد و به من گفت این دخترم است.

بعد بر ایام مشروحاً تعریف کرد که موقع خدمت در آتریاد همدان با یک زن همدانی به نام «صفیه» ازدواج موقت کرده و این دختر حاصل آن ازدواج است. من این زن (صفیه) را هرگز ندیدم. ظاهراً رضا برای او مقرری تعیین کرده و به همدان می فرستاد.

دخترش را هم تا موقعی که به سلطنت رسید، من ندیده بودم و همانطور که گفتم از موضوع این مادرو دختر بی اطلاع بودم. اما رضا پس از به سلطنت رسیدن و قدر قدرت شدن موضوع را به من گفت و دخترش را هم به کاخ آورد و اسم او را هم که «همدم» خشک و خالی بود «همدم السلطنه» گذاشت. (۱۳)

همدم بعدها با ناپسری نوش آفرین مادر رضاخان بنام حدیکجان بعدها بنام هادی آتابای که پزشک ارتش شد، ازدواج کرد.

تاج الملوک در آغاز زندگی مشترک با رضاخان می گوید: «پدرم یک خانه کوچک در حوالی منزل ما (در حسن آباد) برای رضا اجاره کرد تا عروس خود را به آنجا ببرد...»

حالا بگویم اسباب زندگی ما چه بود: یک عدد زیلوی ساده که کف یک اطاق را کاملاً می پوشاند. یک عدد طشت و یک عدد کوزه و دو عدد صندوق چوبی و چند دست لحاف و تشک و یک لحاف کرسی و مقداری خرت و پرت.

من در همین خانه محمد رضا و اشرف را به دنیا آوردم که محمد رضا چند دقیقه زودتر از اشرف پا به دنیا گذاشت. : (۱۴)

... رضا در نوجوانی خیلی زحمت کشیده بود آنطوریکه که خودش تعریف می کرد. مدتها شاگرد مسگری بوده و کارش دمیدن (با دهان) دردم آتشیخانه مسگری بوده است. بعدها چند شغل دیگر را هم تجربه می کند که آخر سر جزو ابواب جمعی اصطبل خانه سفارت انگلستان می شود و در آنجا اسب ها را تیمار می کرده است. پس از این وارد دیویزیون قزاق می شود. (۱۵)

● نصرالله سیف پور فاطمی درباره زندگی رضا خان قبل از کودتا می نویسد:
 «دبیر اعظم نقل می کرد که در اوایل سلطنت رضا شاه، مجله ای در آلمان در اطراف رضاشاه و سابقه فامیلیش تحقیقاتی به عمل آورده و نسخه ای از آن رابه دربار می فرستد. در این شماره مجله شرحی راجع به سلطنت ناصرالدین شاه دیده می

شود و در ضمن عکسی از قاتل او، میرزارضای کرمانی وجود داشت. رضاشاه به عکس زندانبان میرزارضا اشاره کرده و میگوید «این عکس شبیه به پدرم است و او در فوج سواد کوه مأمور قراولی دربار ناصرالدین شاه بوده است.»

در جوانی رضاخان زندگانی سختی داشته و وسائل تعلیم و تربیت برایش میسر نبوده و نوشتجاتی که در موقع کودتا به خط او دیده می شود مملو از غلط های املائی است. در یکی از آنها مأمور را «معمور» و صورت را «سورت» و «هستند» را «حستند» نوشته و انشاء او هم در حدود انشاء طفل کلاس سوم ابتدایی است.

افرادی که در جوانی او را می شناختند وی را مردی متهور، جسور، ماجراجو و اهل جدل معرفی می کردند. در صورت و بدن او چندین علامت زخم و قمه و شوشکه دیده می شد. در میان قزاقان، رضاخان به «شوشکه کش» معروف بوده است.

رضا خان، در سن پانزده سالگی به کمک خالویش به عنوان قزاق پیاده وارد فوج اول قزاقخانه می شود. رئیس فوج غلامرضا خان میرپنج در اوایل سلطنت رضا شاه مدتی حاکم اصفهان بود که میرپنج که با پدرم دوستی داشت مکرر راجع به جوانی رضاخان صحبت کرده و می گفت رضاخان جوانی با استعداد، با اراده و با هوش و در کارها شجاع و در عین حال بردبار بود. موقعی که دولت چندین شصت تیر از آلمان وارد کرد و آن را تحویل قزاق خانه داد، رضاخان به سمت گروهبان گروه شصت تیر انتخاب شد. پس از چند سال به واسطه پشتکار و لیاقت در گروهبان شصت تیر شهرت پیدا کرد و به رضاخان شصت تیر معروف شد. به واسطه بیباکی و تهور و مهارت در به کار بردن شصت تیر در جنگهای غرب تحت سرکردگی فرمانفرما و در جنگهای آذربایجان تحت فرماندهی جعفرقلی خان سردار اسعد بختیاری مورد توجه فرماندهان قرار می گیرد. بعدها سردار اسعد و نصرت الدوله پسر فرمانفرما در زندان رضاشاه کشته شدند.

...شهاب السلطنه بختیاری می گفت در جنگ های غرب، رضاخان و شصت تیرش رل مهمی بازی کرده و در نتیجه قرب و منزلت زیاد در نزد شاهزاده فرمانفرما پیدا کرد و او را به درجه سلطانی ارتقاء داد.

رضاخان در خراسان و قسمت های مجاور جام و با خرن نیز مأموریت داشته و دبیر اعظم می گفت که کراراً به یاد مسافرت هایش در آن منطقه و ساختن کلبه گلی در جام و ایام خوش آن روز گاران می افتاد و به طور مفصل آن خاطرات را تجدید می کرد.

در قیام جنگل، رضاخان جزو آتریاد تبریز تحت نظرافسران روسی و انگلیسی انجام وظیفه می کرد و در آنجا بود که مورد توجه آبرونساید فرمانده قوای انگلیس در قزوین قرار گرفت و در نتیجه مقدرات او و مردم ایران به کلی عوض شد.

« ما همه شیریم، شیران علم

حمله مان از باد باشد دم بدم»

رضا خان مدتی هم با درجه سرهنگی در قزاقخانه تهران مشغول بوده و در آنجا با سید ضیاء الدین و کاظم خان و مسعود خان آشنا می شود.

در روزهای اول کابینه سپهدار، رضا خان برای چند روز از قزوین به تهران می آید و با بعضی مقامات سفارت انگلیس تماس نزدیک داشته است. انگلیس ها در تهران و ولایات علاوه بر مأمورین رسمی سفارت و کنسولگری ها، همیشه چند نفری رابه اسم پژوهش گرو خاورشناس اعزام می داشتند. این افراد زبان و تاریخ ایران را در لندن آموخته و هنگامی که به ایران می آمدند اغلب در قسمت های پائین شهر، خانه ای اجاره و بین ملاها و دانشمندان رفت و آمد کرده و یکی دو معلم فارسی و ادبیات برای خود انتخاب می کردند. در شهر اصفهان در سالهای ۱۳۱۴-۱۳۱۸ زنی بنام میس لمبتون (Ann Katharine Swynford Lambton) خود را عاشق و دلباخته فارسی و فرهنگ ایران معرفی می کرد. نزد اشد معروف فارسی و عربی تحصیل می کرد. با اغلب روحانیون وقت و حاکم و روزنامه نویسان و مأمورین سروسر داشت. در طول مدت چهار سال اقامت اصفهان به تمام دهات و ایالات بختیاری و چهار لنگ سرکشی کرده و انواع و اقسام اطلاعات جمع آوری می کرد. این زن هنگام جنگ یکی از مأمورین عالی رتبه سرویس جاسوسی در تهران بود و سر ریدر بولارد سفیر انگلیس در کتاب هایش خدمات ذیقیمت او را می ستاید. بعد از جنگ هم با آن که به نام استاد فرهنگ ایران در دانشگاه لندن مشغول بود، کراراً از طرف مقامات انگلیسی به تهران رفته و دستورات وزارت خارجه را بموقع اجرا می گذارد. در روزهای بحران سیاسی ایران، به گفته ملک الشعرا مردی به نام کریستوفر که در قشون انگلیس با درجه سرهنگی خدمت می کرد به نام خاورشناس و محقق در تهران می زیست. این شخص با بیشتر ایرانیان تماس داشته و به کمک «هاوارد و اسمارت» نقشه کودتا را می کشیده است.

رضاخان شبی با کریستوفر ملاقات می کند و به گفته ملک الشعرا (در تاریخ

سیاسی) کریستوفر پیشنهاد می کند که باید کودتایی به دست قوای قزاق صورت گیرد و حکومت قوی تشکیل گردد و به هرج و مرج خاتمه داده شود. سرتیپ رضاخان می گوید «من اهل سیاست نیستم. شماها هر تصمیمی بگیرید من حاضرم آن را اجرا کنم.» سیدضیاء الدین بیشتر این روایات و حکایات را قبول و تأیید می کرد و می گفت: «رضاخان در هفته های اول از من حرف شنوی داشت و مرتب می گفت من اهل سیاست نیستم. هر چه دستور بدهید من اجرا می کنم. ولی همین که در تهران آشنایانی پیدا کرد و یکی دو نفر از اعضای دولت محمود جم و عدل الملک به او نزدیک شدند و «هاوارد» مأمور سفارت هم دید که من حاضرم با سفارت دوست باشم ولی برای نوکری حاضر نیستم و شاه هم از من بدگمان شد و فکر کرد که می خواهم برادرش محمدحسن میرزا را به جای او بگذارم، همه با هم همدست شده و بعد از سه ماه شاه به من پیشنهاد کرد با سمت سفارت رم به ایتالیا بروم. باوجود آنکه شش هزار ژاندارم در تهران به من وفادار بودند نخواستم جنگ خانگی و برادرکشی آغاز کنم. از این روبه شاه گفتم عطایت را به لقایتم بخشیدم و تصمیم به استعفا گرفته و به اتفاق کاظم خان و سیاح و مسعود خان و اپیکیان تهران را ترک گفتم.» (۱۶)

• ملک الشعرا در ادامه آن می نویسد «از روزی که بحد رشد رسید آثار گردن فرازی و سرکشی در او پیدا آمد و تا پانزده سالگی آزاد و راست راست راه می رفت. در آن هنگام دانی او وی را بعنوان پیاده قزاق بفوج اول قزاقخانه سپرد و رئیس این فوج، غلامرضا خان میر پنج بود و در آن فوج قرارگذاشتند هر سواری که بیمار شود یا غایب باشد این پیاده قزاق به نیابت او سوار شده وارد صف گردد.

مظفرالدین شاه چند عدد «شصت تیر» وارد کرد بوده از آنجمله یکی بقزاقخانه داد - عبدالله خان معروف به «ماژورسرهنگ» که پدرش روزی ماژور فوج اتریشی بوده است، فرمانده گروهان شصت تیر شد و رضای قزاق پیاده بسمت و کیل باشی این گروهان انتخاب گردید و بالاخره فرمانده گروهان شد و رفته رفته در قسمت اداره کردن شصت تیر ترقی کرد و به «رضا خان شصت تیر» نامدار شد و در سفرهای عمده جنگی از قبیل جنگ با رحیم خان چلیانلو در اردبیل که عده ای بریاست جعفرقلیخان سردار بهادر پسر بزرگ «سردار اسعد» بختیاری از چریک و قزاق فرستاده شده بودند «یفرم خان ارمنی» رئیس شهربانی هم با آنها بود. رضاخان نیز شرکت داشت. شبی در مدرسه ارمنه نمایش بود، «سردار سپه» وزیر جنگ و

سردار بهادر که آنوقت «سردار اسعد» لقب یافته بود و جمعی دیگر از رجال نیز دعوت داشتند - من هم بودم. در یکی از فواصل پرده های نمایش دراطاقی هدایت شدیم که مخصوص مهمان محترم تهیه و چیده شده بود، سردار سپه مرا نیز دعوت کرد و در آن اطاق سر میز نشسته بودیم و صحبت های متفرق بمیان آمد، من جمله سردار اسعد اشاره به سفر اردبیل کرده گفت: در سفری که ما در رکاب حضرت اشرف به اردبیل رفتیم... سردار سپه نگذاشت سخنش تمام شود و گفت: خیر من در رکاب شما بودم... و بعد از آن گفت:

«من در آن سفر» یفرم» را از مرگ نجات دادم زیرا اشرار دره ای را از دو طرف گرفته و تا ته دره و کوهها را در دست داشتند و ما در جلگه مقابل آن دره اردو زده بودیم و میدان جنگ فاصله زیادی نداشت و بدره مزبور نزدیک بود. روزی از دشمن خبری نشد، یفرم سوار شده برای تحقیق از مواضع مقدم دشمن تنها پیشرفت و من ملتفت خطب او شدم، و نگران بودم. یفرم رفت داخل دره شد و بلافاصله صدای شلیک تفنگ شنیده شد و یفرم بر نگشت».

«در سفر جنگی بزرگ و مشهور سالارالدوله که با طوایف کلهر قریب چهل هزار سوار بقصد گرفتن تهران تا ساوه پیش آمده بود، و دولت خوانین بختیاری را بدفاع اوفرستاد، نیز رضاخان و شصت تیرش شرکت داشت. و باز بعد از آن محاربه در سفر جنگی دیگری که بریاست شاهزاده «عبدالحسین میرزا فرمانفرما» به دفع سالارالدوله عده ای مأمور غرب گردید و یفرم در جنگ معروف به «جنگ شورجه» بقتل رسید، رضاخان باشصت تیرش شرکت داشت و از کسانی که در آن جنگ بوده اند شنیدم که می گفتند رضا خان کمال شهامت و جلالت را بخرج داده بود، و یکی از عوامل عمده شکست اشرار و عشایر توپخانه و مقاومت رضا خان بود». (۱۷)

ملک الشعرا بهار می افزاید «اولین کودتا رضاخان در سال ۱۲۹۶ به فرماندهی استاروسلسکی بر علیه فرمانده بریگاد قزاق یعنی سرهنگ کلرزه بود. در اولین کودتا، کلرزه به روسیه بازگشت و استاروسلسکی فرمانده بریگاد قزاق در ایران شد». (۱۸)

خصوصیات اخلاقی و شخصی رضاخان پس از کودتا

خصوصیات اخلاقی و شخصی رضاخان پس از کودتا منفک از تربیت گذشته اش

نبوده است چنانکه سلیمان بهبودی پیشکار رضاخان در خاطراتش می نویسد: در هنگام مراجعت رضاخان در مقام وزیر جنگ از رشت «حادثه عجیبی پیشامد کرد و آن از این قرار بود که حضرت اشرف اخیراً یک حلقه انگشتر برلیان سیاه خریداری کرده بودند و در انگشت داشتند. بین راه قزوین تا آبیگ اتومبیل پنچر شد و حضرت اشرف ناراحت شدند، بطوری که با مشت پشت گردن راننده زدند و مدتی پیاده شدند. پس از رفع عیب اتومبیل و حرکت به تهران ملاحظه می کنند که تخمه برلیان افتاده است. یکی از همراهان (حمدالله) را مأمور می کنند که مراجعت کرده مقداری خاک جاده را، مخصوصاً در محلی که راننده را با مشت زده بودند، سرند می کنند، تصادفاً برلیان پیدا می شود. (۱۹)

• دیگر اینکه محمد قلی مجد درباره «گذشته و خلق و خوی رضاشاه» در کتاب پژوهشی خود بنام «رضا شاه و بریتانیا» بنا به اسناد وزارت امور خارجه آمریکا آورده است که:

گوردن پی، مریام، (Godon P. Marriam) کاردار موقت آمریکا، در گزارش سال ۱۹۳۹ خود در باره وضعیت جسمانی رضا شاه می نویسد: «گویا سن شاه در حدود شصت و نه سال باشد، هر چند ظاهراً تلاش می کنند او را ده سال جوانتر نشان بدهند.» کمتر روزنامه نگار و نویسنده ای بود که به زندگینامه رسمی رضا شاه وقعی بگذارد. جک کالمر، روزنامه نگار و اشنگتن پست، در مقاله ای که در باره سر ادموند آیرونساید، ژنرال انگلیسی، در این روزنامه به چاپ رساند، رضا شاه را اینگونه معرفی کرد: «چهار سال بعد، رضاخان دهاتی نیمه قزاق و نیمه راهزن، تخت طاووس ایران را که با خلع احمد شاه خالی مانده بود، غصب کرد.» ولی پس از اعتراض شدید وزارت امور خارجه آمریکا، روزنامه و اشنگتن پست سریعاً حرفش را پس گرفت و عذرخواهی کرد.

«جان گونتر» (John Gunther) نویسنده آمریکایی در کتابش با عنوان «در درون آسیا» که در سال ۱۹۳۹ منتشر ساخت، فصلی را به رضاشاه اختصاص داده است. گونتر در باره زندانیان سیاسی عصر رضاشاه می نویسد: «نه محاکمه ای وجود دارد، و نه حکم دادگاهی. خصم باید از میان برداشته شود، و اگر مرگش بنا به مصلحت ضرورت یابد، نه با تبر میر غضب و گلوله تفنگ جوخه اعدام که با روش ملودرام تر خوردن سم به سراغش می آید. آنهایی که روش فوق را نمی پسندند با ملال

خاطر آن را مصون سازی به روش پهلوی می نامند. یک روز خوب و دلپذیر حبّی در چای ناشتایی می اندازند و فاتحه.

احتمالاً هم اعلام می کنند که بخت برگشته بر اثر سگته مغزی مرده است. «گوئتر فاش می کند که حتی سگ ها هم از قساوت اعلیحضرت بی نصیب نمی مانند: «وقتی شاه درسفر است (که البته بی وقفه درسفر است)، درهرروستا و قریه ای که شب را منزل میکند سگ ها را می کشند، زیرا ایشان خواب سبکی دارند، و هرصدایی خوابشان را پریشان می کند.» گوئتر همچنین اشاره می کند که: «می گویند شاه بزرگ ترین ملاک آسیاست، البته احتمالاً بعد از امپراطور ژاپن. در سرتاسر ایران املاک وسیعی دارد که عمدتاً از صاحبان یاغی سابق شان مصادره کرده است... از عجایب اینکه اعلیحضرت همایونی تنها پادشاه این عالم هستند که به هتل داری اشتغال دارند. امورسیروسیاحت درایران در انحصاردولت است؛ و اکثر هتل

ها، علی الخصوص هتل های حاشیه دریای خزر، به شخص شاه تعلق دارد.» (I) توصیفاتی که معاصران رضاشاه، نظیر میلیسپو، و همچنین مقامات سفارت آمریکا در گزارش های دیپلماتیک محرمانه شان از او به دست می دهند، با زندگینامه «رسمی» رضاشاه از زمین تا آسمان تفاوت دارد. به گفته میلیسپو (Arthur Millsbaugh) رضا «یک دهاتی مازندرانی» است؛ «موجودی با غرایز بدوی، تربیت نیافته و تجربه ندیده، در حلقه نوکرانی متملق، و مشاورینی بزدل و خودخواه... قساوت و طمع، که قبلاً هم در خلق و خوی او بارز بود، چنان رشد یافته که به صفات غالبش مبدل گشته است. ... به مرور زمان، مشاوران کم و بیش شرافتمندش را کنار گذاشت و بدترین آدم های مملکت را به دور خود جمع کرد، و همه را همدست خویش ساخت. به آنها لطف و مرحمت می کرد و امتیاز می بخشید. با دقت حیرت آوری، ردایل را پاداش می داد و فضایل را مکافات می کرد. و در همان حال، شخصاً سرمشقی عالی از فساد گسترده را پیش روی مردمش می گذاشت که خیلی خوب از آن تقلید می کردند.» (II)

زندگینامه رسمی او که از طرف دولت ایران ارائه شده و بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا آن را ویراسته و اصلاح کرده بود، بسیار تفاوت داشت. نامه بسیار محرمانه مورخ ۲۹ می ۱۹۳۹ «ری اترتن» (Ray Atherton) کنسول سفارت آمریکا در لندن، به «والاس اس. موری» (Wallace

(S.MuraY) رئیس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا، شامل بخشی از گزارش محرمانه آن وزارتخانه است. اترتن از هیومیلارد، دبیردوم سفارت آمریکا در تهران در سال ۱۹۳۰ نام می برد.:

والاس عزیز؛ عطف به نامه مورخ ۷ آوریل شما درباره گذشته شاه ایران، در زیر بخشی از زندگینامه بسیار محرمانه ای که سفارت با لطف خود در حق اینجانب اجازه تهیه رونوشت از آن را داده، و به موضوع نامه مربوط می شود، ایفاد می گردد.

«پهلوی، رضاشاه. متولد حدود ۱۸۷۳، فرزند خانواده ای کوچک از اهالی سواد کوه مازندران. پدرش ایرانی و مادرش زن قفقازی تبار بود که والدینش پس از الحاق بخش هایی از قفقاز به روسیه به موجب عهدنامه ترکمنچای به ایران پناه آورده بودند. در سن ۱۵ سالگی به بریگاد قزاق ایران پیوست و او را به اصطبل بانی گماشتند.

به تدریج مدارج ترقی را طی کرد و به سبب شجاعت و بی باکی اش مورد توجه مربیان نظامی روس قرار گرفت، و ظاهراً هرگاه نیرویی برای دستگیری راهزنان و یا سرکوب آشوب ها به هر نقطه از کشور اعزام می شد، او نیز در آن شرکت داشت. در ابتدای جنگ به درجه سرهنگی ترفیع یافته بود، و در سال ۱۹۲۱ که بریگاد قزاق، که حال به لشکر تبدیل شده بود، در شمال کشور از داشتن افسران روس محروم شد و نیازمند فرماندهی قاطع بود، رضاخان برای این امر انتخاب شد.» در گزارش فوق به این مطلب که شاه قبلاً «اصطبل بان سفارت بریتانیا در تهران بود» اشاره ای نشده است.

"میلارد می گوید که وقتی در تهران بوده از شخصی به نام ویلکینسن، که به گمان او رئیس بانک شاهنشاهی ایران بود، می پرسد که آیا حقیقت دارد که شاه زمانی که قزاق بوده در بیرون بانک نگهداری می داده و یک عکس هم در حال نگهداری از او هست، و او نیز این مطلب را تأیید می کند. میلارد همچنین می گوید که عکس دیگری هم از شاه در حال نگهداری جلوی در سفارت بریتانیا وجود دارد. البته میلارد خودش هیچ یک از عکس های فوق را ندیده بود. او همچنین می گوید که آشپز ایرانی اش گفته است که قبلاً (احتمالاً قبل از جنگ) آشپز دوم سفارت آلمان بوده و چند بار در شب های سرد، وقتی که سفارت میهمانی داشته، برای رفیق قدیمی اش، رضاخان، که جلوی در سفارت نگهداری میداده، یک فنجان قهوه فرستاده است." (III) در تاریخ ۱۶ ژوئن، موری این پاسخ محرمانه را برای اترتن فرستاد: «ری

عزیز؛ از نامه مورخ ۲۹ مه ۱۹۳۶، که در آن قسمتی از زندگینامه بسیار محرمانه شاه را برایم نقل کرده بودی، بسیار سپاسگزارم. این خلاصه دقیقاً همان چیزی بود که به دنبالش بودیم، و اطلاعاتی را که داشتیم تأیید کرد. اطمینان می‌دهم که این خلاصه و همچنین منبعی که از آن به دست آمده کاملاً محرمانه باقی خواهد ماند.» (IV) در سال ۱۹۳۹، همین موری زندگینامه «رسمی» رضاخان را که قرار بود بین روزنامه نگاران توزیع شود، ویراست و شسته و رفته کرد.

گزارش‌های دیپلماتیک سفارت آمریکا در تهران، مملو از اشاراتی از این دست به دهاتی بودن رضاشاه و نداشتن تحصیلات رسمی و بی فرهنگی اش است. مثلاً، چارلز سی. هارت، (Charles C. Hart) وزیرمختار آمریکا، در گزارشی محرمانه رضاشاه را «یک دهاتی بی سواد از پدیری به همان اندازه بی سواد» می‌نامد. (V) هارت در گزارش دیگری می‌نویسد: «حتی پنج سال پادشاهی بر تخت طاووس شاهنشاهان ایران نیز خشونت و وقاحت سرگروهانی بنیانگذار سلسله پهلوی را صیقل نداده است. البته گمان می‌کنم که نیازی به توضیح نباشد. از وقایعی که در گزارش‌هایم شرح داده‌ام، و آنهایی که پیش از من گزارش شده است، و همچنین نظر کلی ناظران ذیصلاح ایرانی این مطلب باید تقریباً بدیهی باشد.» (VI)

هارت در گزارشش از اولین ملاقاتی که در فوریه ۱۹۳۰ با رضاشاه داشت، می‌نویسد: «البته شاید نظرم عوض شود، ولی از نزد رضاشاه که برگشتم، ایمان داشتم مردی که ملاقات کرده بودم چند قدم بیشتر باتوحش فاصله ندارد.» (VII) وقتی هارت چهار سال بعد ایران را ترک کرد، نه فقط نظرش عوض نشده بود، بلکه متقاعد بود که برداشت اولیه اش از شخصیت رضاشاه بسیار بلندنظرانه بوده است.

شرح موارد متعددی از رفتار وحشیانه و خشن شخص شاه باتوکران، باغبانان، مدیران سالخورده روزنامه‌ها، افسران ارشد ارتش، و وزیران کابینه در گزارش‌های دیپلماتیک سفارت آمریکا پراکنده است. طبق گزارش‌ها، هر وقت اعلیحضرت گمان می‌کرد کارگران راه آهن آن قدر که باید تن به کار نمی‌دهند، دستوری داد تا آنها را به باد شلاق بگیرند؛ خود شاه اگر از کار عمه و بناهایی که برای اعلیحضرت کاخ می‌ساختند راضی نبود، آنها را زیر مشت و لگد می‌گرفت؛ و با مدیران روزنامه‌ها نیز رفتار خشنی داشت.

سروان «فرانک سی. جدلیکا» وابسته نظامی آمریکا در گزارشی با عنوان «خلق و خوی رضاخان» می نویسد:

« رضاخان، رئیس الوزرای جدید ایران، اگر چه به عالی ترین مقام سیاسی کشور رسیده است، هنوز نتوانسته لاقلاً یکی از اخلاق روزهای گذشته اش را که سرباز و افسر قزاق بود به کنار بگذارد. ... رضاخان هنوز میل دارد اشخاصی را که خلاف اراده اش عمل می کنند شخصاً تنبیه کند. وقتی وزیر جنگ بود هم به هنگام غضب به صورت فرد مقابل سیلی می زد یا او را به باد کتک می گرفت؛ حال می خواست طرف رئیس الوزرا باشد یار رئیس نظمیه، مدیر روزنامه، افسرو یا هر مقام دیگر.

طی دو هفته گذشته نیز وی از دست چند نفر غضبناک شد، که البته بلافاصله شخصاً آنها را کتک زد. طبق گزارش ها، تازه ترین قربانیانش یک افسر پلیس و یک ملا بودند. شکی نیست که عدم خویشتنداری رضاخان در مقابل این غرایز بدوی نفرت انگیز است. چنین رفتاری ذهنیت نامطلوبی، علی الخصوص در بین خارجی ها ایجاد می کند. یک روزنامه تهرانی که جسارت کرده و از این رفتار رضاخان انتقاد کرده بود، بلافاصله توقیف شد. برای آنکه درک بهتری از رفتار رئیس الوزرا داشته باشیم، باید محیطی را که در آن بزرگ شده و شرایط جسمی و ذهنی او را مدنظر قرار دهیم...» (۲۰) (III)

توضیحات و مآخذ:

(I) پی نوشت های وصیتنامه اردشیر جی

- ۱ - نگاه کنید به سایت و هیشتا (سایت رسمی انجمن زرتشتیان کرمان)
http://www.kza.ir/mods.php?id=Info_Center&task=readpage&pid=124
 - ۲ - نگاه کنید به نوشته عبد الله شهپازی - «سر اردشیر ریپورتر، سرویس اطلاعاتی بریتانیا و ایران»
http://www.shahbazi.org/pages/Reporter_Ardeshirji1.htm
 - ۷ - خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم- صص ۱۵۹ - ۱۴۶
- در خاطرات حسین فردوست در باره رضا خان و انگلیسی ها آمده است: رضا خان یک عامل انگلیس بود و در این تردیدی نیست. کودتای ۱۲۹۹، طبق اسنادی که دیده‌ام و یا شنیده‌ام، در ملاقات ژنرال آبرونساید انگلیسی بارضا، باحضور سید ضیاءالدین طباطبائی، برنامهریزی شد و پس از کودتا هم قریب به پنج سال طول کشید تا رضا خان به سلطنت رسید. در این مدت رضا خان، سردار سپه و وزیر جنگ و نخست‌وزیر شد.
- شاپورجی روزی کتاب محرمانه‌ای را به من نشان داد که در یک بند آن نوشته شده بود که نایب‌السلطنه هندوستان می‌خواست فرد مناسبی را برای اداره ایران پیدا کند و به دستور او پدر شاپورجی این فرد را، که رضا بود، پیدا کرد و به نایب‌السلطنه معرفی نمود. شاپورجی منظورش این بود که سلطنت پهلوی به دست پدر او تأسیس شده است. (۴)
- فردوست در در گفتگویی که با شاهپورجی (شاهپور ریپورتر) فرزند اردشیرجی، داشته است در رابطه با آن اشاره می‌کند: «... شاپورجی به دفتر نزد من آمد و از محمدرضا (شاه) گلگی کرد که چرا دستور چاپ گزارش بازرسی را در روزنامه اطلاعات داده است. او گفت: "نمی‌دانم چرا محمدرضا دستور چاپ پرونده‌های واقعی سوءاستفاده چندمیلیاردی دوستانش را نمی‌دهد ولی این پرونده را که سوءاستفاده

نیست منتشر می‌کند؟! " اظهار تعجب و تأسف و بی‌اطلاعی کردم. شاپورجی کتابی را با خود به دفتر آورده بود. گفت: "این کتاب از کتب مستند یعنی مجموعه اسناد طبقه‌بندی شده انگلیس در هندوستان است و می‌دانی که در آن سال‌ها ایران از هندوستان اداره می‌شد. این کتاب نشان می‌دهد که پدر من رضا را پیدا کرد و به نایب‌السلطنه هندوستان معرفی کرد. در مورد محمد رضا هم خودت بهتر می‌دانی که او را برای سلطنت انتخاب کرد!" (اشاره‌اش به شهریور ۲۰ و ملاقات‌های من با مستر ترات بود). شاپورجی کتاب را به من داد تا قرائت کنم. گفتم: از من چه می‌خواهید؟ گفت: "هیچ!" خداحافظی کرد و رفت. ولی در واقع منظورش این بود که من کتاب را به محمد رضا بدهم و حرف‌هایش را نقل کنم تا بفهمد که شاپورجی ورق‌ها را رو خواهد کرد. چنین نیز شد. پس از مدت کوتاهی شاپورجی در مراسم مفصلی لقب "سیر" (Sir) را از ملکه انگلیس دریافت کرد و به دستور محمد رضا خبر آن با افتخار در روزنامه اطلاعات چاپ شد (یعنی همان روزنامه‌ای که شاپورجی را واسطه یک معامله تقلب‌آمیز معرفی کرده بود!) عنوان "سیر" فقط به نخست‌وزیران انگلیس یا اشخاصی که کارهای بسیار مهم انجام داده‌اند، داده می‌شود و بعد از عنوان "لرد" (Lord) که یک لقب بسیار محدود موروثی است و در خانواده‌های اشرافی قدیمی انگلیس وجود دارد، مهم‌ترین عنوان است. خلاصه انگلیسی‌ها محکم پشت سر شاپورجی ایستادند و محمد رضا هم به سرعت جا زد. شاپورجی به وعده خود وفا کرد و ورق‌ها را رو کرد. یک روزنامه معتبر انگلیسی [ادیلی اکسپرس] ضمن درج خبر اعطای لقب "سیر" به شاپورجی، افشا کرد که پدر او (یعنی اردشیر) رضا خان را به تاج و تخت رسانده است. تصور می‌کنم این اولین بار بود که نقش انگلیسی‌ها در ایجاد سلسله پهلوی به طور مستند افشاء می‌شد. (۶)

- ۴ - خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم- انتشارات اطلاعات - ۱۳۷۰ - ص ۸۲
- ۵ - پیشین، جلد اول - صص ۲۹۸ - ۲۹۷

(II) پی‌نوشته‌های زندگینامه رضا خان

- ۱ - بهار، ملک‌الشعرا، تاریخ مختصر احزاب سیاسی؛ انقراض قاجاریه، چاپ رنگین، تهران، ۱۳۲۳ - صص ۷۰ - ۶۹

- ۲ - غلامحسین میرزا صالح، رضا شاه: خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، تهران: نشر طرح نو، ۱۳۷۲ خ، ص ۱۱۶
- ۳ - حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ خ، جلد دوم، صص ۳۹۳-۳۹۲.]
- (۴) کیوان پهلوان، رضاشاه "از الشتر تا آلاشت" نیای لر رضاشاه، آرون، ۹۲۰ صفحه، چاپ دوم، ۱۳۸۴، ISBN 964-7217-67-6، صص ۲۵۳ - ۲۴۵)
- (۵) رضا نیازمند، رضاشاه از تولد تا سلطنت، ج ۱، تهران، نشر دنیای کتاب، ۱۳۸۳، ص ۵۳
- ۶- بهار، ملك الشعراء، تاریخ مختصر احزاب سیاسی؛ انقراض قاجاریه، چاپ رنگین، تهران، ۱۳۲۳ - ص ۷۰
- ۷- نجفقلی پسیان و خسرو معتضد؛ از سواد کوه تا ژوهانسبورگ: زندگی رضا شاه پهلوی، نشر ثالث: ۱۳۸۲، ص ۷۸۶، چاپ سوم، ۱۳۸۲،
- ۸ - رستمی، فرهاد، پهلوی‌ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، ج ۱، صص ۴-۵؛ به نقل از: همان، صص ۳۸۹-۳۸۸]
- ۹ - مسعود بهنود - «این سه زن» *نشر: علم - ۱۳۷۶ - صص ۱۲ - ۹
- ۱۰ - خاطرات محمد رضا آشتیانی از کتاب تاریخ معاصر ایران - کتاب سوم - ناشر مؤسسه پژوهش مطالعات فرهنگی - ۱۳۷۰ - صص ۱۱۵ - ۱۱۴
- ۱۱ - مسعود بهنود - «این سه زن» - ص ۱۴
- ۱۲ - در خاطرات تیمسار امیر احمدی می خوانیم: «هنگامی که می خواستند (رضاخان) به تهران حرکت کنند، اندوخته ای نداشتند و فقط یک اسب خوب که امیر امجد کلیائی به ایشان هدیه کرده بود داشت و خواست آن را بفروشد. میرپنج در سرباز خانه شهرت انداخت که اسب یاوررضاخان بدقدم است و به همین جهت، خریدار خوب پیدا نکرد. من نزد یاور رضا خان رفتم و گفتم این اسب را فروش و به اینجا [کذا] بگذار، من به وسیله شخص مطمئنی برایت به تهران می فرستم. جواب داد: پول لازم دارم و در تهران هم اسب نمی خواهم. گفتم: پس خودم اسب را می خرم. گفت: به قیمتی که میر پنج می خواهد بخرد نمی دهم. گفتم: از پیشنهاد او بی اطلاع ولی یکصد تومان [ده تومان] خودم خریدارم و یک اسکناس صد تومانی [ده تومان] به ایشان دادم. میرپنج کدورتش از من زیادتز شد و نقشه ای

کشید، بدین معنی که بساط قماری راه اندازد و این صد تومان [ده تومان] را از یاور رضا خان ببرد. شب را به عنوان خداحافظی از یاور رضا [و] از جمعی دعوت کرد که من هم بودم و در قمار آن صدتومان [ده تومان] را از یاور رضا خان برد و یکصدپنجاه تومان [پانزده تومان] هم طلبکار شد و من سیصد تومان [سی تومان] باختم. دو ساعت بعد از نصف شب پاکباخته از منزل بیرون آمدم و به منزلهای خود رفتم و بعداً معلوم شد که با چند نفر تباخی کرده و با خدعه مارا سرو کیسه [کذا] کرده بود. یاور رضا خان فردای آن شب به تهران حرکت کرد.» (به نقل از « تاریخ معاصر ایران - کتاب چهارم » - مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱ - صص ۱۶۲ - ۱۶۱)

۱۳ - مسعود بهنود - « این سه زن ، صص ۲۰ - ۱۷

◀ تاج‌الملوک آیرملو (۶ اردیبهشت ۱۲۷۶ تا ۱۹ اسفند ۱۳۶۰ در آکاپولکو، مکزیک) معروف به «ملکه مادر» دومین همسر رضاشاه پهلوی است..

تاج‌الملوک دختر یاور (سرگرد) تیمورخان آیرملو از خوانین بزرگ سوادکوه مازندران و از سران قزاق بود که در ۳ فروردین ۱۲۹۴ به عقد رضا خان (۴ اسد ۱۲۵۶ / ۲۶ ژوئیه ۱۸۷۷) درآمد که در آن هنگام رضاخان چهل سال داشت. تاج‌الملوک مادر محمد رضا شاه که پس از پادشاهی رضاشاه پهلوی، «ملکه مادر» لقب گرفت.

رضاخان برای تشکیل خانواده خود در محله سنگلج خانه‌ای اجاره نمود او هنگام ازدواج با تاج‌الملوک در سال ۱۲۹۴ شمسی درجه یآوری (سرگردی) داشت و از او دارای چهار فرزند به نامهای شمس (۱۲۹۶ش)، محمد رضا و اشرف (۱۲۹۸ش) و علیرضا (۱۳۰۱ش) شد. تاج‌الملوک پس از فوت رضاشاه با غلامحسین صاحب دیوانی ازدواج کرد.

صاحب دیوانی در واقع هم سن و سال پسر تاج‌الملوک بود و عضو یکی از شاخه‌های خانواده منتفذ قوام‌الملک شیرازی در استان فارس به شمار می‌آمد. غلامحسین خان صاحب دیوانی پس از این وصلت مدارج ترقی را طی نمود و خیلی زود به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و سپس زن « ذبیح الله ملک پور » و...

تاج الملوک در روز ۱۰ اسفند ۱۳۶۰ در آکاپولکوی مکزیکی بر اثر کھولت درگذشت و به خاک سپرده شد.

در پایان کتاب خاطرات، تاج الملوک، توضیح زیر را مصاحبه کنندگان در باره علت دفن تاج الملوک که «در کنار بی‌خاتمان‌ها دفن شد» شاید برای هواداران ساده دلی که به این خاندان دخیل بسته اند یک درس عبرت و هشدار می‌باشد که از زورمداران و سرسپردگان ایرانی به بیگانه که پهلوی چی واز جنس آنها می‌باشند، فاصله بگیرند.

◀ یک توضیح از مصاحبه کنندگان:

آخرین جلسه دیدار و گفتگوی ما با ملکه پهلوی- همسر اول رضا شاه- خانم تاج الملوک در ۲۰ مارس ۱۹۷۹ در نیویورک بود. در حالی که قرار بود مجدداً در پایان همان ماه با ایشان ملاقات کرده و گفتگوهای خود را پی بگیریم، مطلع شدیم که ایشان در بیمارستان مرکزی نیویورک دارفانی را وداع گفته است.

بادرگذشت ملکه پهلوی (ملکه مادر) گفتگوی ما ناتمام و بسیاری از سئوال‌اتمان بی جواب ماند.

پس از درگذشت ملکه پهلوی در نظر داشتیم به جهت رعایت احترام خانواده سلطنتی سابق ایران و بویژه شاهدخت اشرف، این نوارها را در اختیار ایشان گذاشته و برای انتشار آنها به صورت کتاب کسب اجازه نمائیم. اما رویداد تاسف باری ما را از این تصمیم منصرف و وادار کرد تا متن نوارها را بروی کاغذ پیاده کرده و بمنظور ادای دین به یک زن رنج کشیده، منتشر و به آگاهی ایرانیان در همه نقاط جهان برسانیم.

ماجرای از این قرار بود که پس از درگذشت ملکه مقتدر پهلوی- همسر رضا شاه، مادر محمد رضا شاه- زنی که مقتدرترین نخست وزیران ایران همچون قوام السلطنه به دست او بوسه می‌زدند و بسیاری از سیاستمداران و رجال طراز اول و امرای ارتش کشور با اشاره او می‌آمدند و می‌رفتند جنازه او که در بیمارستان مرکزی نیویورک تک و تنها و در نهایت غریبی مرده و در روز مرگ هیچکس بالای سر او نبود، هفته‌ها روی زمین ماند و کسی برای دفن او اقدامی نکرد.

پس از مرگ وی هیچیک از بازماندگانش حاضر به پرداخت مخارج بیمارستان و مخارج کفن و دفن او نشدند و جنازه ملکه قدرتمند ایران برای نزدیک به دو ماه در

سردخانه بیمارستان بلاتکلیف باقی ماند!

ما (تهیه کنندگان نوار مصاحبه‌های ملکه تاج الملوک) که برای مدت چندماه جهت ضبط نوارهای مصاحبه در اطراف او بودیم، از این برخورد غیر انسانی با ملکه تاج الملوک شگفت زده شدیم. بویژه آنکه متوجه شدیم حتی رضا پهلوی نوه ارشد بانو تاج الملوک که وارث ثروت عظیم چندین میلیارد دلاری پدرش می‌باشد از پرداخت چند هزار دلار جهت انجام مراسم خاکسپاری مادر بزرگش امتناع کرد. هریک از بازماندگان خانواده پهلوی پرداخت مخارج بیمارستان و کفن و دفن را به دیگری حواله کرد، تا سرانجام فرح پهلوی مبلغ پنج هزار دلار از پاریس برای غلامرضا پهلوی فرستاد و از او خواست تا این پنج هزار دلار را صرف مراسم دفن تاج الملوک کند. اما متأسفانه غلامرضا پهلوی که آلوده به مواد مخدر است و از نظر خست و پول پرستی شهره خاص و عام می‌باشد پول اهدائی فرح را به جیب زد و صرف اعتیاد خود نمود!

سرانجام جنازه همسر قدرتمند رضا شاه و مادر محمد رضا شاه پهلوی با کمک شهرداری نیویورک و در ضمن خاکسپاری افراد معتاد، ولگرد، بی‌خانمان و جنازه‌های فاقد هویتی که هر روز و شب در گوشه و کنار بندر نیویورک کشف می‌گردند بدون هیچگونه مراسمی در گوردسته جمعی و بی‌نام و نشان مخصوص این افراد به خاک سپرده شد.

ما (مصاحبه کنندگان با ملکه پهلوی) از این امر دچار شگفتی و در عین حال تأسف عمیق شدیم و تصمیم گرفتیم برای ادای دین به پیرزنی که در نهایت صداقت بارها ما را به حضور پذیرفت و در عین بیماری و کهولت سن و ضعف مفرط قوای جسمی پاسخ‌های صبورانه‌ای به سئوال‌اتمان داد صحبت‌های او را بدون هرگونه دخل و تصرف و کوچکترین ویراستاری و اصلاح به چاپ برسانیم. در پایان وظیفه خود می‌دانیم تا از آقایان صاحب دیوان، صاحب اختیار و خانم فیروزه رستمی ندیمه مخصوص ملکه پهلوی که امکان و اسباب انجام این مصاحبه‌ها را فراهم آوردند سپاسگزاری نمائیم.

لندن

۱۸ اگوست ۱۹۸۰

ملیحه خسرو داد- تورج انصاری- محمود علی باتمانقلیچ
نگاه کنید به خاطرات تاج الملوک پهلوی (ص ۴۸۵- ۴۸۳)

*مادر فرح پهلوی نیز در خاطرات خود همین نکته را اینگونه می‌نویسد:

موقعی که ملکه مادر در بیمارستان نیویورک بستری بود بر سر جواهرات او بین شمس و اشرف از یک سو و غلامرضا از سوی دیگر درگیری و دعوا پیش آمد و معلوم شد شمس به اندازه ۱۵ میلیون دلار جواهرات ملکه مادر را ربوده است. اشرف در این میان راه حلی را پیشنهاد کرد و قرار شد جواهرات را به شهرام بدهند تا او بفروشد و پول را بین فرزندان ملکه مادر به نسبت تقسیم کند.

...ملکه مادر (تاج الملوك) هم که با سرطان دست و پنجه نرم می‌کرد در نیویورک دارفانی را وداع گفت و هیچک از این خواهر و برادرها حاضر نشدند جنازه آن بدبخت را از روی زمین بردارند! نتیجتاً دخترم (فرح) با آنکه دلخوشی از تاج الملوك (مادرشاه) نداشت ۱۲ هزار دلار برای غلامرضا پهلوی حواله کرد تا خرج کفن و دفن ملکه مادر کند. بعداً شنیدیم غلامرضا ۱۲ هزار دلار را به جیب زده و با مراجعه به شهرداری نیویورک و ثبت نام در لیست فقرا و استفاده از قانون شهرداری جنازه (تاج الملوك مادر شاه) را بدون تشریفات و در گورهای دسته جمعی دفن کرده است! دخترم فرح (خاطرات بانو فریده دیبا - مادر فرح پهلوی) مترجم: رئیس‌فیروز - الهه

- ویراستار: پیرانی - احمد - نشر به آفرین - ۱۳۷۹ - صص - ۴۹۹ - ۴۹۸

۱۴ - خاطرات تاج الملوك پهلوی (آیرملو) همسر اول رضا شاه پهلوی و مادر محمد رضا شاه پهلوی «مصاحبه کنندگان: دکتر ملیحه خسروداد. تورج انصاری ... مهندس محمود علی باتمانقلیچ - نشر به آفرین - چاپ دوم ۱۳۸۰ - صص ۳۴ - ۲۵

۱۵ - همانجا، ص ۲۹

۱۶ - پیشین، ص ۳۳

۱۷ - بهار، ملك الشعراء، تاریخ مختصر احزاب سیاسی؛ انقراض قاجاریه، چاپ

رنگین، تهران، ۱۳۲۳ - صص ۷۲ - ۶۹

۱۸ - پیشین صص ۷۷ - ۷۴

۱۹ - پیشین، ص ۳۳۱۶ - «خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی»

به اهتمام غلامحسین میرزا صالح - نشر: طرح نو - ۱۳۷۲ - ص ۱۱

۲۰ - دکتر محمد قلی مجد «رضاشاه و بریتانیا» - براساس اسناد وزارت خارجه

آمریکا - ترجمه مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - بهار

۱۳۸۹ - صص ۴۵ تا ۵۰

*** پی نوشت ها**

- I- گونتر، در درون آسیا، صص ۵۱۶ - ۴۹۹ .
- II- میلسیو، آمریکایی ها در ایران، صص ۳۷ - ۲۱ .
- III - اترتن به موری (۵۶۹/۹۱۱۱، ۷۰۱، پرونده محرمانه)، مورخ ۲۹ مه ۱۹۳۶ .
- IV - موری به اترتن (۵۶۹/۹۱۱۱، ۷۰۱، پرونده محرمانه)، مورخ ۱۶ ژوئن ۱۹۳۶ .
- V - هارت، گزارش شماره ۲۸۲ (۳۶/پی ۰۰، ۸۹۱)، مورخ ۱۰ ژانویه ۱۹۳۱ .
- VI - هارت، گزارش شماره ۷۶۵ (۱/۴۵، ۸۹۱)، مورخ ۷ اوت ۱۹۳۱ .
- VII - هارت، گزارش شماره ۱۶ (۷۵/۲۵۵) اچ ۱۲۳، مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۳۰ .

فصل دوم

خاطرات ژنرال سرداموند آبرونساید طراح کودتای ۱۲۹۹

ژنرال سرداموند آبرونساید طراح کودتای ۱۲۹۹: « فقط دیکتاتوری نظامی

مشکلات ما را در ایران حل خواهد کرد»

خاطرات آبرونساید بیانگر خلاء رهبری رجال و نیروهای ملی در تشکیل جبهه ای برای عبور از بحران ایران و سازماندهی درخور آن بود که تضمین کننده آزادی و استقلال، امنیت داخلی و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران باشد. از این خلاء رهبری ناشی از ناتوانی جانبداران استقلال و آزادی ایران، قدرت مسلط انگلیس استفاده کرد. امپراطوری در استراتژی عمومی خود، به ایران اهمیت تعیین کننده میداد. لذا، با کودتای سیاه سوم اسفند ۱۲۹۹ آلترناتیو دلخواه خود را توسط عوامل خود در ایران، که هیچ گونه پایه مردمی نداشتند، بر ضد اساس مشروطیت، بر مردم ایران تحمیل کرد. (۱) خاطرات آبرونساید، خاطرات کریمیت روزولت مأمور سیا آمریکا (CIA) را تداعی می کند: روزولت برای اجرای طرح کودتا به ایران آمد. کودتا بر ضد حکومت ملی دکتر مصدق را رهبری کرد. شکست خورد و دستور یافت بازگردد اما دو آیه الله در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کودتای انگلیسی و آمریکایی را به نتیجه رساندند. در آن کودتا، عوامل آن دو قدرت، شاه و خانواده های حاکم و بخشی از سران ارتش و اراذل و اوباش و روحانیونی نظیر ابوالقاسم کاشانی و سید محمد بهبهانی شرکت کردند. نقش حزب توده را نیز نباید از یاد برد.

نقش پهلوی اول و دوم و کارگزارانشان در دو کودتا ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲: پایمال کردن قانون اساسی مشروطیت، استقرار دیکتاتوری وابسته بنام "تجدد" و "مدرنیته" و "اصلاحات اجتماعی و اقتصادی"، اما در چارچوب توقعات قدرت مسلط خارجی، یعنی همان "تمدن و ترقی بولواری" (۲)، یک قطبی کردن اقتصاد کشور، فرمایشی کردن انتخابات و تشکیل مجلس مقننه فرمایشی، سرکوب احزاب و گروههای سیاسی، سانسور و توقیف مطبوعات، زندانی کردن آزادیخواهان و قتل مخالفان و چپاول و غارت ثروت ملی و... کارنامه خودکامگی آنها بود. متأسفانه آنچه که بخشی از روحانیون،

روشنفکران، فعالین سیاسی و قشرهای سودجوی جامعه به آن پایبند نبودند، همان عقیده به حقوق ملی و آزادی و استقلال، بود و هنوز نیز هست. برخی برسر دست نشاندهی و سرسپردگی با یکدیگر مسابقه می دهند و نوکر مآبی خود را توجیه می کنند. ازپول گرفتن و مزدوری کردن ورشوه دادن برای تقرب جستن نزد دولت بیگانه، عارندارند. این عناصر و گروهها جاتبار خط و مشی سید ضیاء بوده اند و هستند و در کودتای ۱۲۹۹ و از آن زمان تاکنون در تاریخ سیاسی و اجتماعی، همچنان در خدمت سلطه گر انگلیسی و امریکائی هستند.

قبل از اینکه به اختصار خاطرات ژنرال سرادموند آبرونساید معمار و طراح کودتای ۱۲۹۹ در اختیار خوانندگان ارجمند قرار بدهم، نوشته محترمکمان پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در مقدمه کتاب «خاطرات سری آبرونساید» از طرف مؤسسه پژوهش مطالعات فرهنگی انتشار یافته است در اینجا می آورم.

محمد ترکمان می نویسد: « پژوهشگران و محققین مسائل تاریخی و سیاسی مقطع تاریخ معاصر در صورت دقت و تأمل و هوشیاری در نوشته های سیاست پیشه گان انگلیسی و اسناد وزارت امور خارجه آن کشور که در دسترس عموم قرار داده شده است - درباره حوادث و رخداد های ایران، و مقابله و مطابقه دقیق آن نوشته ها و اسناد با روایت ایرانی و «غیر رسمی» مستند و متقن آن حوادث و روی دادها بخوبی در خواهند یافت که منابع مذکور در فوق گزارشگر صادق و راستین رخدادها نیستند، بلکه راوی روایتی هستند «دیپلماتیک» برای مصارف بیرونی و افراد «نا محرم» و بهمین دلیل غیر قابل اعتماد و گمراه کننده.

از مصادیق بارز این نوع آثار می توان از بسیاری اسناد منتشره از سوی وزارت خارجه انگلیس و انبوهی از نوشته های دولتمردان انگلیسی درباره رویدادهای منجر به انتزاع هرات از ایران در قرن سیزدهم هجری، حوادث و رویدادهای مشروطه، قرارداد ۱۹۰۷، کودتای سیاه سوم اسفند ۱۲۹۹ ش، اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و... یاد کرد. راقم این سطور نادریستی و عدم صحت روایت انگلیسی در موارد فوق و همچنین روایت های تحت تأثیر منابع انگلیسی را در حد وسع در نوشته ها و گفتارهایی چند نمایانده است. (۱) در تبیین نظر مذکور در فوق، کتاب «شاهراه فرماندهی» نوشته ژنرال سرادموند آبرونساید با ویراستاری فرزندش لرد آبرونساید و دست نوشته های تازه یاب ژنرال در گنجینه اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی اقوی دلیل

وبرهانی است که می تواند پژوهشگران و محققین تاریخ معاصر ایران و رویدادهای سیاسی منطقه و جهان را به تأمل و فراست وادارد تا فریب گزارشهای رسمی را نخورده و با مراجعه به حداکثر مدارک مربوط و نقد منابع و شناختن سره از ناسره در دام مقدمات و داده های غلط که برای رسیدن به تحلیل و جمع بندی نادرست تعبیه و فراهم آمده اند.

درسپورتی، این نکته را بیشتر بسط داده و امید آن داریم که طرح این مبحث حاصلی میمون و مبارک در تحقیقات تاریخی میهن داشته باشد.

کتاب «شاهراه فرماندهی» (۲) نوشته سر ادmond آبرونساید در سال ۱۹۷۲ توسط فرزندش لرد آبرونساید درلندن منتشر شد. این کتاب مشتمل برروایتی پیرایش و آرایش شده ازخاطرات ژنرال آبرونساید درسالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲ دراروپای شرقی، ترکیه، بین النهرین، ایران و قاهره برای انتشار عمومی است. پیراشگرو آرایشگر این کتاب، لرد آبرونساید درپیشگفتار خود درباره چگونگی تهیه و تدوین این اثر می نویسد:

« نگارش داستان و شرح ماجرای این مأموریت های موقت تقریباً در اوت ۱۹۵۹ یعنی یک ماه پیش از درگذشت او (ژنرال سر ادmond آبرونساید) به پایان رسید. خوشبختانه من توانستم یادداشت های دستنوشته او را بررسی و مرتب کنم، تصمیم گرفتم به مجردی که فرصتی دست بدهد شرح ماجرا را تکمیل و بنا به پیشنهاد او آماده چاپ و انتشار نمایم. متن اصلی دستنوشته ها به خودی خود کامل بود و اصلاح و تعدیل چندانی ضرورت پیدا نمی کرد. هر جا که تغییر تعدیلی را مطلوب می یافتم یا اضافاتی را لازم می دیدم با مراجعه به یادداشت های پدرم انجام می دادم...» (۳) از اظهارات فوق چنین نتیجه گرفته می شود که ژنرال آبرونساید « نگارش داستان و شرح ماجرای این مأموریت های موقت» را در حدود سی و اندی سال بعد از وقوع به رشته تحریر درآورده است و فرزند او نیز پس از گذشت ۱۳ سال « به مجردی که فرصتی » دست داده است به « تکمیل» و « اصلاح و تغییر و تعدیل » متن « با مراجعه به یادداشت های پدر» دست یازیده است. لرد آبرونساید توضیح بیشتری در باره « یادداشتهای پدر» نمی دهد، اما از نوشته های سیاست پیشه انگلیسی سر دنیس رایت تحت عنوان « انگلیسیان در ایران » (۴) منتشره در سال ۱۹۷۷ در لندن که به آثار منتشر نشده فیلمار شال لرد آبرونساید چنانکه به خاطرات منتشره نشده

اردشیر ریپورتر، سر جاسوس انگلیسی در ایران دسترسی داشته است، چنین مستفاد می شود که مشارالیه وقایع و حوادث روزانه» آبرونساید باشد، چون در این صورت لزومی نداشت که عنوان دیگری بر آن نهاده شود.

سردنیس رایت در کتاب مذکور در فوق در ارجاعات محدود اما مهم خود به ژنرال آبرونساید نه از کتاب «شاهراه فرماندهی» که پنج سال قبل از انتشار کتاب او منتشر شده بوده است بلکه از «دفتر یادداشت روزانه» یا «یادداشت‌های روزانه فیلد مارشال لرد آبرونساید» و «یادداشت‌های شخصی آبرونساید» بهره می جوید.

با انتشار کتاب رایت دیگر نه بر اساس حدس و گمان، بلکه بگونه ای متقن و مستند روشن می گردد که خواننده با چندین روایت از ژنرال آبرونساید درباره حوادث و رویدادهای کشورهای حوزه مأموریت اوسیاست دولت انگلستان در آن مقطع در کشورهای مزبور و بر و است نه با روایتی واحد.

اتخاذ چنین مواضعی در گزارشگری، از شخصی که به رازنگهداری خود آنچنان که در صدر این مقال آمد تصریح دارد و سیاست خارجی کشوری که از دیپلماسی آشکارش به دیپلماسی پنهان آن نمی تواند راه یافت، چندان دور از ذهن نیست.

حدود یک سال پس از انتشار کتاب سردنیس رایت در لندن، آقای دکتر جواد شیخ الاسلامی در قسمت ۲۵ مقاله جانبدارانه خود از رضا خان در مجله یغما تحت عنوان سیمای احمدشاه قاجار بعد از گذشت نیم قرن» (۵) به نقل مطالبی از ژنرال آبرونساید درباره رضاخان می پر دازد. مشارالیه در سه مورد مأخذ خود را «خاطرات و یادداشت‌های خصوصی ژنرال آبرونساید (متن انگلیسی) و در یک مورد مرجع خود را «یادداشت‌های روزانه ژنرال آبرونساید توسط آقای شیخ الاسلامی (روزهای ۲ نوامبر ۱۹۲۰، ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱، ۲۱ ژانویه و ۱۲ فوریه ۱۹۲۱) با همین موارد در کتاب سردنیس رایت مشخص می شود که مطالب مذکور بر گرفته از کتاب سفیر اسبق انگلیس در ایران است، نه از اصل خاطرات و یادداشت‌های روزانه و شخصی ژنرال.

مرجع مطالب نقل شده توسط سردنیس رایت درباره مطالب مذکور در فوق تا اندکی قبل که نسخه دست نوشته ناقصی با عنوان «خاطرات فیلد مارشال لرد آبرونساید فقید، دارنده نشانهای GCB- CMB- DSO» در گنجینه آرشیو اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بدست آمد برای «نامحرمان» مجهول و ناشناخته بود. این

دست نوشته اگرچه ناقص است، اما برای پژوهشگران تاریخ معاصر ایران که تاکنون تنها از طریق نوشته سردنيس رایت امکان اطلاع از نوشته های آبرونساید درباره کودتاسوم اسفند ۱۲۹۹ ش را داشتند، افقهای جدیدی گشاید. دست یابی به این سندآگاهی پژوهشگران و محققین تاریخ معاصر ایران را در باره مقدمات و دست اندرکاران و ماهیت کودتای سیاه سوم اسفند ۱۲۹۹ ش تعمیق می بخشد و افزون بر این میزان ارزش اسنادومدارک و گزارشهایی را که دولتهای وسیاست پیشگان انگلیسی «برای استفاده عمومی» در اختیار گذاشته و یا منتشر می کنند، به ما می نمایاند. بر روی نسخه مورد اشاره پس از عنوان، چنین آمده است:

«از برای ۱۹۲۰ [سال:] ۱۳۶-۱۷۰ [صص] افسران روسی [،] ۱۵۱-۱۴۹ [صص] تهران [،] ۲۵-۲۴ [صص] رضاخان، «فرمانده» ۴۰ [ص] رضاخان، «گفتگوی طولانی» [،] ۶۴-۶۱ [صص] رضا خان، «انتصاب» [،] ۵-۱ [صص:] عبور از ساوه [،] ۱۹۲۵ [سال:] ۱۳۸ [ص] رضا خان، «ایران...» [.] * حق چاپ: لرد آبرونساید [.] چاپ یا ارائه آن بدون اجازه ممنوع است [.]

از سیاهه مذکور در فوق چنین مستفاد می شود که تنها صفحاتی از یادداشتهای روزانه آبرونساید از دو سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ و یک صفحه از سال ۱۹۲۵ توسط فرزند ژنرال، لرد آبرونساید برای وصل به اغراض خاصی فراهم و با عنوان «خاطرات فیلد مارشال لرد آبرونساید فقید...» در اختیار اسدالله علم وزیر دربار ایران قرار گرفته است. (۶) این عمل باهرنیت و مقصودی که انجام گرفته باشد، در صورت هوشیاری و آگاهی، از جهات مختلف می تواند برای پژوهشگران تاریخ معاصر ایران و حیات سیاسی کشور و پژوهشگران جهان در بر خورد با «خاطرات» منتشره از سوی دولتمردان و نظامیان و... انگلیسی و اسناد منتشره و در اختیار قرار داده شده توسط وزارت خارجه آن کشور، مغتنم و راهگشا باشد.

از روایت رسمی «شاهراه فرماندهی» که بگزیم مقایسه و تطبیق گزارش (۷) ۴ جلسه از ملاقاتهای آبرونساید و رضاخان در روزهای ۲ نوامبر ۱۹۲۰، ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱، ۳۱ ژانویه ۱۹۲۱ و ۱۲ فوریه همان سال در دست نوشته های ژنرال و متن منتشره از سوی سردنيس رایت نشانگر روشنگری های افزونتر و اطلاعات عمیق تر دست نوشته تهیه شده توسط لرد آبرونساید میباشد. برای وضوح بیشتر، این ملاقاتهای چهار گانه را به نقل از مأخذ مذکور در دوستون مقابل یکدیگر در ذیل می آوریم.

نوشته ژنرال ادموند دست آبرونساید:

۲ نوامبر ۱۹۲۰

«دیکسون را از تهران برداشته، با خود به روستای آقا بابا که تمامی قزاقهای ایرانی در آنجا گرد آمده اند، بروم. مراسم و تشریفات نظامی کامل که جنبه نمایشی داشت و به عمل آوردم. دیکسون کمی روحیه گرفت (قزاقها) در مجموع در حدود ۱۰۰۰ نفر بودند. مدتها بود که موجوداتی به این مفلوکی ندیده بودم. اکثر آنان پابرهنه بودند و پارچه ای مندرس به دور خود پیچیده بودند. تنها گروهی که در میان ایشان ظاهری مناسب داشت «آتریاد تبریز» (۸) بود. فوج کوهستانی همگی افراد آن اسلحه کمری و دشنه داشتند. آنان به شیوه ایرانی آموزش دیده اند و هنگامی که از مقابل ایشان عبور می کنی با چشم دنبالت می کنند. این حالت اگر با آن آشنا نباشی بسیار زننده به نظرمی رسد. پس از رژه نظامی با تمامی افسران به گفتگو پرداختم. به آنها گفتم که افسران انگلیسی جانشین افسران ایرانی نخواهند شد. یکی دو نفر از آنان از من خواستند حقوقشان را پرداخت کنم. آنها فقط یک بار از سرهنگ اسمایس حقوق گرفته اند و حالا می دانند که روسها در پرداخت حقوق آنها تا چه اندازه خست داشته اند.

من تمامی خصوصیات مردم ایران را مطالعه کرده ام. رضاخان فرمانده آتریاد تبریزی تردید یکی از بهترینهاست. اسمایس رضاخان را فرمانده واقعی صحنه قلمداد می کند. اوزیر دست یک مافوق سیاسی (۹) که از تهران نصب شده است، کار میکند. اسمایس می گوید این مردک (۱۰) برای دست یافتن به بودجه شدیداً تلاش می کند. ولی بنا به دستور من اوحق دست زدن به بودجه را ندارد. چونکه در آن صورت به قول فرانسویها برای خود کیسه خواهد دوخت». اسمایس به من گفت که کم کم علاقه اش را از دست می دهد. (۱۱)

۱۴ ژنویه ژانویه ۱۹۲۱

«سری به قزاقهای ایرانی زدم و وضع آنها را بررسی کردم. اسمایس به وضع آنها سروسامان زیادی داده است. موجب مرتباً پرداخت می شود پوشاک و سر پناه در اختیار افراد قرار گرفته است. اسمایس می گوید که تعداد اندکی از افسران ایرانی

از آنچه ما صداقت مینامیم بویی برده اند. صداقت داشتن یعنی محروم کردن خود از مال و منال. طبیعی است که وقتی که مواجب پرداخت نمی شود تا حدودی حق با افسران ایرانی است. فرمانده قزاقهای موجود حقیر و بی مصرف است اما روح و جان این نمایش سرهنگ رضا خان است، مردی که من از سابق به او علاقه داشتیم. اسمایس می گوید که او مرد خوبی است و من از اسمایس خواستم تا به سردار همایون مرخصی بدهد تا رضاخان موقعیت خود را مستحکم کند.

سردار همایون از رفتن خود خوشحال است چونکه اجازه دست زدن به پول نداشته و از این بابت ناراحت است.

درباره چگونگی اوضاع، پس از خروج خودمان، گفت و گوهای مفصلی با اسمایس داشتیم. هیچکس مسئولیتی در قبال قزاقها بر عهده نخواهد گرفت و من نمی توانم هیچ دستوری را قبول کنم... اگر به قزاقها اجازه دهم که قبل از رفتن من حرکت کنند شاید در آن صورت بتوانم اوضاع را کنترل کنم گرچه نمی توانم با قشون به تهران بروم... اگر به آنان اجازه دهم که همزمان با ناپدید شدن من از قزوین بروند، ممکن است علیه من اقدام کنند که این رویداد برای من جالب خواهد بود چونکه ناگزیر به مقابله با آنها خواهم شد. اما کشتن هریک از آنان از سوی من اقدامی نادرست خواهد بود. این امکان نیز وجود دارد که آنان به تهران یورش برند و دست به انقلاب بزنند. شخصاً بر این عقیده ام که باید به قزاقها اجازه داد تا قبل از ناپدید شدن من از قزوین حرکت کنند. به اسمایس گفتم که به عقیده من قزاقها نمی توانند کار چندانی صورت دهند. در واقع فقط دیکتاتوری نظامی مشکلات ما را حل خواهد کرد و به ما فرصت خواهد داد تا بدون هیچ گونه در دسری کشور را ترک کنیم.» (۱۲۲)

۳۱ ژانویه ۱۹۲۱

«گفت و گوهای مفصلی با اسمایس و رضاخان انجام دادم. رضا موجودی سخت کوش به نظر می رسد و بینی تقریباً بزرگی دارد. می توان گفت که قیافه او شبیه یهودیان است ولی بینی ایرانی ها به گردی بنی یهودی ها نیست. موی سرش رو به سفیدی گذاشته است. اومی خواهد دستش به کاری بند باشد و از بی کاری ناراحت است. او فقط به زبان فارسی صحبت می کند و فارسی صحبت کردن من حتماً موجب شگفتی او شده است. می گویند در تبریز مهتر بوده است. حتی اگر این گفته صحت هم

داشته باشد باز از لیاقت او حکایت می کند. او به طور قطع پر جنبه ترین فرد ایرانی است که تاکنون دیده ام.» (۱۳)

۱۲ فوریه ۱۹۲۱

«۱۳ فوریه. بارضاخان گفت وگویی داشتم و او را به فرماندهی مطلق قزاقهای ایرانی گماردم. او قویترین فردی است تاکنون دیده ام. به او گفتم که به تدریج از تحت کنترل من خارج می شود و باید همراه سرهنگ اسمایس مقدمات رویا رویی باشورشیان رشت را پس از خروج ستون از منجیل، فراهم کند. در حضور اسمایس گفت و شنودی طولانی با رضا داشتم. در این فکر بودم که آیا ضروری است قرار و مدارهای کتبی بگذاریم یا نه، و سرانجام به این نتیجه رسیدم که نوشتن مطلب مفید واقع نخواهد شد اگر رضاخان بخواهد بازی در آورد به سادگی می تواند چونکه امکان خواهد داشت به راحتی بگوید قولهایی را که داده است به اجبار بروی تحمیل شده اند و او ملزم به انجام آنها نیست.

قبیل از اینکه از هم جدا شویم دو نکته را برایش روشن ساختم:

- ۱ - نباید به هیچ وجه از پشت سر به قوای من حمله کند. چونکه این کار به ناپودی او منجر خواهد شد و جز حزب انقلابی به سود هیچکس نخواهد بود.
- ۲ - شاه به هیچ وجه نباید سرنگون شود. رضاخان صراحتاً قول داد و من با او دست دادم. به اسمایس گفته ام به تدریج کنترل را کاهش دهد. به هیچ وجه نگران رفتن او نیستم.» (۱۴)

روایت سر دنیس رایت به نقل از دست نوشته آبرونساید:

۲ نوامبر ۱۹۲۰

آبرونساید در دوم نوامبر ۱۹۲۰ به اردوگاه قزاق (آقابابا) رفت و اعلام داشت که به هیچوجه قصد ندارد به جای افسران معزول روسی، افسران انگلیسی را به کار گمارد. وی درباره افسران ایرانی آنان پرس و جو و تحقیق به عمل آورد و آن شب در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

« رضاخان فرمانده آتریاد تبریزی شک یکی از بهترین افسران اینهاست. اسمایس

توصیه می کند که رضاخان عملاً رئیس این دسته باشد و تحت ریاست فرمانده سیاسی (۱۵) که از تهران تعیین شده بود عمل کند.» (۱۶)

* اردشیر ریپورتر A. Reporter در سال ۱۹۱۷ رضاخان را دیده و بسیار سخت تحت تأثیر میهن پرستی او قرار گرفته بود. وی در خاطرات منتشر شده خود نوشته است که وی برای نخستین بار رضاخان را به آبرونساید معرفی کرده است.

۱۴ ژانویه ۱۹۲۱

« در تاریخ چهاردهم ژانویه که آبرونساید دیگر بار به دیدار قزاقان رفت در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

« به دیدار قزاقان ایرانی رفته آنان را از نظر گذراندم. اسمایس سروسامانی به وضعشان داده است. موجب اینها مرتباً پرداخت شده است و اکنون این افراد لباس و مسکن دارند... فرمانده کنونی قزاقان موجود حقیر و بی بو و خاصیتی است و روح و روان واقعی این گروه سرهنگ رضاخان است، یعنی همان مردی که قبلاً بسیار به او علاقه مند شده بودم. اسمایس می گوید مردی نیکوست و من به اسمایس گفته ام که به همایون مرخصی بدهد تا به سرکشی به املاک خود برود.» (۱۷)

« آبرونساید در تاریخ چهاردهم ژانویه ۱۹۲۱ در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

« شخصاً عقیده دارم که پیش از آنکه از اینجا بروم باید بتوانم این افراد را به حال خود رها کنم... در واقع، یک دیکتاتوری نظامی رفتاری های ما را بر طرف خواهد کرد. و ما را قادر خواهد ساخت که بی هیچ دردسری این کشور را ترک گوئیم.» (۱۸)

۳۱ ژانویه ۱۹۲۱

آبرونساید بار دیگر در تاریخ سی و یکم ژانویه همراه اسمایث با رضا خان ملاقات کرد، ولی چیزی درباره صحبت خود و اسمایث با رضاخان یادداشت نکرد، و فقط نوشت:

« رضا خان مایل است کاری انجام دهد و از اینکه مشغول هیچ کار نیست آزرده خاطر است.» (۱۹)

۱۲ فوریه ۱۹۲۱

« ملاقات بعدی که در واقع ملاقات نهایی بود در تاریخ دوازدهم فوریه صورت

پذیرفت و آبرونساید در آن باره در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

«من با رضاخان مصاحبه کرده ام و سرکردگی قزاقان ایرانی را به طور قطعی به او سپرده ام. او مردی واقعی ... مردی است که تاکنون دیده ام. به او گفته ام که قصد دارم به تدریج او را از قید تسلط خودرها سازم و باید با سرهنگ اسمایث ترتیبی بدهد که پس از رفتن ستون منجیل؛ باشورشیان رشت مقابله نماید. در حضور اسمایث صحبتی طولانی با رضا انجام دادم. در این فکر بودم که آیا لازم است تضمین کتبی بگیرم یا نه، ولی سرانجام به این نتیجه رسیدم که تضمین کتبی فایده ای نخواهد داشت زیرا اگر رضا بخواد زیر قول خود بزند چنین خواهدکرد و صرفاً خواهد گفت قولهایی که داده است تحت فشار از او گرفته شده است و او ملزم به رعایت آنها نیست. هنگامی که موافقت کردم رضا را به حال خود رها سازم دو نکته را برایش روشن ساختم:

۱- هنگامی که از هم جدا می شویم نباید بکوشد مرا از پشت سر هدف قرار دهد. اگر چنین کند این کار به نابودیش منجر خواهد شد و سود هیچ کس نخواهد بود، مگر حزب انقلابی.

۲- شاه تحت هیچ شرایطی نباید برکنار گردد. رضا با چرب زبانی قول داد و من او را دست یکدیگر را فشردم به اسمایث گفته ام که او بتدریج به حال خود رها سازد.» (۲۰)

روایت ایرانی مستند واقعه

افزون بر خاطرات و اسناد منتشر شده ایرانی درباره مقدمات دست اندرکاران کودتای سیاه سوم اسفند ۱۲۹۹ش که حاوی آگاهی ها و اطلاعات گرانبها و ارزنده ای در این باره می باشند، اسناد منتشر نشده بسیار ارزشمندی نیز در گنجینه اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی وجود دارد که انتشار آن بسیاری از واقعیتها را روشن ساخته و بسیاری از دروغهائی را که در منابع انگلیسی و منابع تحت تأثیر آنها بسط و شرح داده شده است همچون: تهدید ایران بوسیله خطر بلشویسم در آستانه کودتا؛ تعارض و تقابل افسران روسی نیروی قزاق و رئیس اسمی آن نیرو «سردار استاروسلسکی» با منویات و سیاست انگلستان؛ بی اطلاعی وزارت خارجه انگلیس و نورمن وزیر مختار انگل در تهران تا لحظات آخراز اقداماتی که منجر به کودتا

گردید و ... را نقش بر آب خواهد ساخت. (۲۱) نکته ای که پس از مقدمات و نظر فوق مطرح می شود عبارت است از اینکه با توجه به آنچه مذکور گردید آیا نیازی به ترجمه و انتشار کتاب « شاهراه فرماندهی » وجود داشته یا خیر؟ در این باره باید گفت این کتاب نوشته ای است همچون نوشته های مشابه توسط انگلیسیها از جمله خاطرات و یادداشتهای چارلز الیسون و ادوارد بلاک هوس ایستوک در باره مسئله هرات، خاطرات هاردینگ درباره دوران ما مأموریت خود در ایران؛ نوشته های ادوارد براون و سرپرسی سایکس و اسناد کتاب آبی در باره مشروطه و قرار داد ۱۹۰۷؛ نوشته های نورمن و لرد کرزن درباره کودتای سیاه سوم اسفند؛ ریدر بولارد در باره اشغال ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ و ... در صورتیکه همین نوشته های مغرضانه و ناصادقانه با دقت و تأمل و فراست و در کنار سایر اسناد و منابع خوانده شود و با آگاهی و هوشیاری مورد بررسی و تحلیل قرارگیرد، دارای نکته های ارزشمند و مفیدی نیز برای خواننده خواهد بود. با توجه به همین نکته، ترجمه کامل کتاب « شاهراه فرماندهی » جایگاه خود را می یابد و افزون بر این با توجه به نشر در پی دستنوشته آبرونساید، امکان شناخت ماهیت روایتهای رسمی و غیر رسمی برای خواننده ایرانی فراهم می گردد. در ذیل به برخی از نکته های قابل توجه کتاب در فصول مختلف اشاره می شود:

ص ۱۱: از مطالب مندرج در این صفحه مشخص می شود که ژنرال آبرونساید روابط صمیمانه و نزدیکی با لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس داشته است و مأموریت او به مجارستان نیز به پیشنهاد وزارت امور خارجه انگلیس و توصیه های خاص لرد کرزن انجام گرفته است.

ص ۳۳: اشاره به مآشینه های فرسوده انگلیسی و مرسدس های شیک ارزان قیمت آلمانی و حقوق گمرکی سنگین برای اتومبیلهای خارجی و ... که نشاندهنده سیاست اقتصادی انگلیس و روحیه مردم آن کشور است.

ص ۳۶: اشاره به صدور گذرنامه در مجارستان برای ژنرال آبرونساید توسط دریا سالار هورتی و تأکید بر این نکته که: من از این گذرنامه استفاده نکردم. یونیفورم انگلیسی ماو پرچم کشورمان معرف ما بودند و مردم با دیدن آن به ما خوشامد می گفتند».

ص ۶۷: اظهارات دریا سالار هورتی به آبرونساید به شرح ذیل قابل تأمل است: «»

مجارستان حالا از بقیه جهان جدا شده بود زیرا از هیچ جا به دریا راه نداشت. دولت‌های جانشین اما ضعیفی دورو برش را گرفته بودند... شورای متفقین نمی توانست حلقه ای از این ضعیف تر به دور روسیه بلشویک بکشد».

ص ۱۰۰: «از مأموریت بوداپست آنقدر پول ذخیره کرده بودم که اتمبیل کوچک و قراضه ای بخرم، و با آن به دیدن دوستان متعددی می رفتم که همسرم در غیاب من سه ماهه سفرم پیدا کرده بود...»

صص ۱۴۰-۱۳۹: «قولی که رضا خان [به ژنرال آبرونساید] داده بود، با وفاداری حفظ شد. تاهنگامی که در سال ۱۹۲۵ او از روی احترام فرستاده خصوصی اش را به دانشکده ستاددر... اعزام کرد و تقاضا کرد تا از زیر بار این قول [عدم اقدام برای خلع احمد شاه] خلاص شود.»

ص ۱۵۳: «نیروهای شمال ایران هم زیرفرماندهی او (ژنرال هالدین) بود اما سیاست نظامی آن را وزارت جنگ و وزارت خارج از طریق وزیر مختار بریتانیا در تهران تعیین می گردد.

ص ۱۵۴: توصیف آبرونساید از نیروهای انگلیسی شمال ایران و بی توجهی مقامات انگلیسی به «خطر سرخ» به شرح زیر که بسیار قابل توجه است: «اوضاع بیشترین یک مهمانی شاد شباهت داشت» و «در بغداد و ایران کسی در مورد عملیات بلشویکها در قفقاز چیز زیادی نمی دانست. کسی فکر نکرده بود که ممکن است روسهای سرخ به انزلی حمله کنند. فرماندهی کل قوا در بین النهرین، فرماندهی نیروهای شمال ایران، یاوزیر مختار بریتانیا در تهران هیچ کدام در مورد واکنش در برابر حمله احتمالی بلشویکها دستوری دریافت نکرده بودند.»!

ص ۱۵۵: عدم پاسخ فرمانده کل نیروهای انگلیسی [ژنرال هالدین] به سؤال فرمانده نیروهای شمال در باره چگونگی برخورد با بلشویک ها!

ص ۱۵۶: «بایستی با آقای نورمن وزیر مختار بریتانیا در تهران تماس بگیرم و دستورات وزارت خارجه را از طریق او کسب کنم. من نیز بایستی بدون دستور او در منطقه رشت دست به عملیاتی نمی زدم...» یعنی بطلان نظریه عدم کنترل آبرونساید توسط وزارت خارجه انگلیس و نماینده اش در تهران: نورمن.

ص ۱۶۳: «برای حصول اطمینان از کسب دقیق اطلاعات، در مورد قزاقها دستور دادم واحدی در قزوین تمامی پیام های بیسیم میان تهران و رشت را کنترل کند.»

۱۶۷: «مسئله مهم برای من این بود که با قزاقها چه برخوردی داشته باشم. اجازه دهم به پایتخت بروند یا آنها را در منجیل یا قزوین نگه دارم. این تصمیم بود که وزیر مختار بریتانیا می بایست اتخاذ کند...»

ص ۱۶۸: «[یا] وضعیت شنود ما در قزوین، نبض کنترل رویدادها در دست من بود» و «[نورمن] به شاه گفته که قزاقها در قزوین بهتر از تهران قادر به تجدید قوا خواهند بود. بعد از تجدید قوا نیازی به باز گشت شاه به منطقه رشت نیست. [نورمن] به شاه خاطر نشان کرده بود که خود حضور افسران روس سفید در واحدهای ایران از عوامل نا آرامی است و حکومت شوروی با اظهار گله و شکایت، این امر را نشانه بارز توطئه ای می دانست که در ایران علیه آن دولت ترتیب داده می شود و وزیر مختار بریتانیا سردمدار این توطئه است»

و بعد از یک گفتگوی طولانی [نورمن و احمد شاه] قرار بر این شده بود که قزاقها در قزوین و تحت فرماندهی من [آیرونساید] تجدید سازمان شوند و این در صورتی است که عقب نشینی آنها از رشت لازم باشد.»

ص ۱۶۹: «در جنوب کرمانشاه آثار سنگرهای عثمانی و روسیه بردامنه تپه ها مثل جای زخم باقی مانده بود نشان می داد بار اتوف برای پیوستن به ما در بین النهرین تا کجا پیش رفته بود.»

ص ۱۷۲: «خوشبختانه افسران روسی از تمامی دستورات فرمانده نیروی انگلیسی مستقر در منطقه پل [منجیل] اطاعت کردند. طبق دستور آنها باید آنقدر در آن محل بمانند تا دهانه آخرین تنگه نیز بسته شود. اینجا نیز افسران روسی از دستور فرماندهی پیروی نمودند» و «مأموران شنود ما تلگراف او [سردار استاروسلسکی] به شاه را مخابره نکردند و در تلگراف دوم هم دست بردند و مقصد افراد قزاق را آقا بابا ذکر نمودند.»

ص ۱۸۰: «[احمد شاه] از من این اطمینان را می خواست که بریتانیا افسران خود را به جای افسران روسی در نیروی قزاقهای ایران نگمارد.»

ص ۱۸۲: «... معتقدم روسها در کشور خود بیش از آن گرفتاری دارند که به فکر راه انداختن یک جنگ در خارج از قلمرو خود باشند.»

ص ۱۸۵: «به این شیطان بینوا [رئیس بلژیکی گمرک ایران] گفتم بعد از آن همه کاری که ما در خدمت به این کشور کرده ایم نه او و نه هیچ کس دیگر در ایران حق

ندارد به ما دستور بدهد».

ص ۱۸۷: « برای دیدن اتباع اروپایی مقیم ایران به باشگاه رفتیم . به همه آنها پیشنهاد شد به هنگام تخلیه ایران از قوای بریتانیا به بغداد بروند. اما همگی این پیشنهاد را رد کردند. آنها به فکر هجوم بلشویکها به ایران با دیده تمسخر می نگریستند با وجود آنکه به ناتوانی ایران در دفاع از خود واقف بودند... از تخلیه قوایمان از آرخانگلکسک و خود داری غیر نظامیان در ترک آنجا صحبت کردم و گفتم آنها وقتی به فکر ترک آرخانگلکسک افتادند که جا در کشتی بشود»!

ص ۱۸۹: « صاحبشان [صاحب پنج اتومبیل اورلند نو] می گفت امیدوار است به محض شنیده شدند خبر وحشت آور هجوم بلشویکها آنها را به قیمت خوبی بفروشد... اما با همه اینها من وقوع چنین حمله ای را محتمل نمی دیدم».

ص ۱۹۰: « عقیده شخصی من این بود که بلافاصله بعد از تخلیه ایران از قوای ما بلشویکها دست به حمله نخواهد زد... اگر می توانستیم قزاقها ایرانی را برای مقابله با نیروهای ناهمگون کوچک خان رو به راه کنم تا مدتها خطری متوجه حکومت ایران نبود»

ص ۱۹۲: « ایران برای روزگارسختی که پیش رو داشت نیازمند یک رهبر و او [رضاخان] بی تردید مردی فوق العاده ارزشمند به حساب می آمد».

ص ۱۹۴: « ازمین خواسته بودند کانون های اطلاعاتی (جاسوسی) در سراسر کشور دایر سازم...».

ص ۱۹۷: « گفتگو های طولانی ام با رضاخان رابه اطلاع آقای نورمن رساندم و از او خواستم تاریخ قطعی رها شدن بریگارد قزاق از کنترل و نظارت ما را تعیین نماید... وزیر مختار ترتیب شرفیابی به حضور شاه را داد و از من خواست که با او باشم».(۲۲)

ص ۲۰۹: « به زودی در ساختمان بانک [شاهی همدان] جا گرفتم... اخبار خوشی به دشمنان می رسید [۳۰ بهمن ۱۲۹۹ ، چهار روز قبل از کودتای سیاه] . ص ۲۱۱: آبرونساید دریایان مأموریتش در ایران ، بهنگام اقامت در بغداد و قبل از عزیمت بسوی قاهره: «یک چیز برایم مسلم بود. تلاش صد ساله ما برای اعمال نفوذ در ایران از طریق زور به پایان رسیده بود».

صص ۲۱۲ - ۲۱۱: « ایران به یک رهبر نیاز داشت. شاه جوان تنبل و ترسو بود

[چون تسلیم دسایس و توطئه های انگلیس ها نمی شد] ... در آن سرزمین تنها یک مرد را دیدم که قادر بود ملتش را رهبری کند [از این توهین بزرگتر به ملت ایران متصور نیست] و او رضا خان بود. مردی که عنان اختیار تنها نیروی مسلم و مؤثر کشور را در دست داشت [از صدقه سرسیاست انگلیس] ...».

ص ۲۱۸ : « ما عرب ها را از سیطره ترکان عثمانی آزاد کرده بودیم و نخستین کار ما ایجاد و سازماندهی نیروهای محلی بود. تأخیر مادر ایجاد حکومت های خود مختار و مستقل منطقه ای از دلایل عمده وقوع شورش های محل بود. شایعه هایی به گوش می رسید که بریتانیا دست اندر کار ایجاد پادشاهی عربی در بین النهرین است...».

ص ۲۲۰ : « دو نفر بودند که من بخصوص مشتاق دیدارشان بودم: یکی خانم "گرترویدل" و دیگری جعفر پاشا. من از این دو نفر اطلاعات کاملی در زمینه اوضاع بین النهرین به دست آوردم. "گرترویدل" در سمت دبیر شرقی کمیسیون عالی کار می کرد. جعفر پاشا فرمانده تمامی نیروهای عرب بود.».

صص ۲۲۱ - ۲۲۰ : برای نخستین بار (خانم) "گرترویدل" را هنگامی دیدم که در مهمانی شام خانه ژنرال هالدین کنار من نشسته بود... ابتدا نمی توانستم بفهمم چرا او به چنان موقعیت مهمی دست یافته است. اما وقتی به سرگذشت او پی بردم از حیرت بیرون آمدم. او بیست سال از عمرش را صرف آزاد کردن اعراب از دست فرمانروایان عثمانی کرده بود» !!...! او از رئیس خودش، سرپرسی کاکس، که کارشناس مسائل خلیج فارس بود، در دنیای عرب شناخته شده تر بود... از ۱۹۱۶ به بعد در ستاد ارتش آنجا (بین النهرین) کار کرده بود...»

ص ۲۲۷ : « کار من فرماندهی نیروهای عراقی متشکل از اعراب ، کردها و آسوریان بود. برخی از این نیروها باید آنقدر تقویت شوند که بتوان پادگان انگلستان در عراق را در پایان سپتامبر ۱۹۲۲ به ۱۲ گردان کاهش داد... (در این مقطع زمانی تشکیلی ارتش های محلی و باصطلاح « ارتش نوین » در سرزمین های تحت سلطه امپریالیسم انگلیس از اولویت خاصی برخوردار بوده است)...».

ص ۲۳۰ : « .. اینجا (در بین النهرین) ما در صدد ایجاد یک کشور پادشاهی بودیم که یکی از دوستان منطقه ای ما شاه آنجا می شد. این شاه دوست داشت پلیس و ارتشی از آن خود داشته باشد و با این دو نیرو و نظم و قانون را در قلمرو خود حفظ کند و پادگانی که ما پشت سر خود به جای می نهادیم برای اونوعی پشتوانه محسوب

می شد که می توانست به هنگام بحران روی آن حساب کند». ص ۲۳۵: «... باجعفر پاشا و گرترودیل زیاد حرف زدم. هر دو خوش بین بودند و می گفتند با پادشاهی فیصل همه چیز رویه راه خواهد شد. می دیدم که ورود فیصل به عراق در آینده ای نزدیک دیگر یک مطلب سری و محرمانه نیست». آنچه در فوق آمد بخشی از نکته های قابل توجه و تأمل مسطوردر کتاب «شاهراه فرماندهی» است که مبین آن است که متن مذکور نیز ارزش خواندن و یافتن نکته های بدیع را دارد.

در پایان، با امید به برداشتن گامی هرچند کوچک در طریق روشن کردن گوشه هایی از حادثه ای که مهر پایان بر دوره ای از تاریخ ایران نهاد و آغازگردوره ای از وابستگی سازمان یافته کشور و انحطاط و تلاشی در تمامی سطوح و همچنین حاکمیت خشونت و استبداد متکی به قشون و نیروهای انتظامی وابسته در اندیشه و ابزار به خارج از مرزها گردید و برای اولین بار در تاریخ ایران آلت فعلی را بدون هیچ گونه پایگاه ایلی و قبیله ای و طبقاتی و فکری و داخلی و تنها و تنها و به دلیل ارتباط او با بیگانگان برکشور و مردم آن مسلط ساخت، خوانندگان را به مطالعه متن «شاهراه فرماندهی» و دست نوشته های آبرونساید دعوت می کنیم. (۳)

محمد ترکمان

اسفند ۱۳۷۲

ژنرال آبرونساید قبل از کودتای ۱۲۹۹ گفت:

ژنرال آبرونساید قبل از کودتای ۱۲۹۹ گفت: «وقوع چنان حمله ای (بلشویک ها) را بعید می دانم. بلشویک ها در کشور خودشان دچار مشکلات زیادی هستند.» ولی انگلیس و کودتاچیان القاء کردند «اگر کودتا نمی شد ایران به دامن کمونیست ها می افتاد!!»

یکی از بهانه های سلطه گران خارجی در سازماندهی دو کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خطر کمونیست و «به قدرت رسیدن کمونیستها» (۱) در ایران بود، آنها از طریق عوامل و رسانه های داخلی و خارجی و سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسانشان «تهدیدات کمونیستها در ایران» را القاء می کردند. ولی برعکس این «القائات»، در خاطرات آبرونساید می خوانید که: «برای دیدن اتباع اروپایی مقیم ایران به باشگاه رفتیم. به همه آنها پیشنهاد شد هنگام تخلیه ایران از قوای بریتانیا به بغداد بروند. اما همگی این پیشنهاد را رد کردند. آنها به فکر هجوم بلشویکها به ایران با دیده تمسخر می نگرستند. با وجود آنکه به ناتوانی ایران در دفاع از خود واقف بودند. بعضی نظر مرا در این مورد جويا می شدند و من گفتم وقوع چنان حمله ای را بعید می دانم. بلشویک ها در کشور خودشان دچار مشکلات زیادی هستند.» در واقع آنها می دانستند ایران در چنگ کمونیست ها نخواهد افتاد. در اینجا آن بخش از خاطرات ژنرال آبرونساید، معمار انگلیسی کودتای ۱۲۹۹ در زمان مأموریتش در ایران است از کتاب «خاطرات سری آبرونساید» می آورم:

دستنوشته های ژنرال آبرونساید

ص ۳۹ - در نخستین دستنوشته های آبرونساید حکایت از آن می کند که «رابطه صمیمانه و نزدیکی با لرد کرزن» داشته است، فرزند وی می نویسد: نخستین فقره دستنوشته ها به مأموریت پدرم در مجارستان برتخلیه قوای رومانی از آن سرزمین مربوط می شد. حضور تحمیل کننده یک سرلشکر انگلیسی که به زبان مجاری آشنا بود امری حساب شده بود تا عملیات را سرعت بخشد و برای اجرای دستورات شورای متفقین پشتوانه ای مؤثر باشد. او با تأیید و حمایت شخصی لرد کرزن و نیز دریا سالار هورتی نایب السلطنه مجارستان بدون سلاح اما در یونیفورم با دو اتومبیل،

دو راننده و یک آجودان بی هیچ مشکلی به سراسر اروپای ویران شده از جنگ مسافرت کرده و در بازگشت از میدان های جنگ فرانسه بازدید نمود.»

صص ۸۸- ۸۷: «استاد جوانی از دانشگاه که در ضمن افسر تحت فرماندهی هورتی بود برای آگاه کردن من به تاریخچه برج و بارو همراه من آمده بود. یک بعدازظهر زیبایی تابستانی را بدین ترتیب گذراندیم درحالی که روی استحکامات دراز کشیده بودیم با دوربین به جلگه مجارستان نگاه می کردیم. هیچ چیز در هیچ سو مانع دید ما نبود. دهکده های کوچک با مزرعه های پیرامونی مثل پیاده ها بر عرضه شطرنج به نظر می آمد. در آرامش و سکوتی مطبوع به گاو آهن هایی نگاه می کردیم که به تعداد زیاد در حال شخم زدن روی زمین بودند. در در دست به سمت جنوب خم دانوب را می دیدم. در ۱۵۰ مایلی همین جا بود که در سال ۱۵۲۶ نبرد سرنوشت ساز موهاج روی داد و مجارها از سلطان سلیمان قانونی امپراطور عثمانی شکست خوردند و استقلال و آزادی شان را از دست دادند. لویی دوم پادشاه مجارها به هنگام عقب نشینی بعد از شکست از اسبش به رودخانه افتاد و غرق شد. عثمانی ها تا سال ۱۶۸۷ در مجارستان ماندند. در آن سال شارل لورن با شکست دادن عثمانی ها در همان محل آنان را از مجارستان بیرون راند.

از پروفیسور می پرسیم مجارها بعد از ۱۵۰ سال تابعیت عثمانی چگونه توانستند قد علم کنند و آن همه سنت های قدیم را پاس دارند. او می گوید مجارها ملتی سازمان یافته بودند و صدها سال پیش نبرد اول موهاج تاریخی سرشار از پیروزی پشت سرداشتنند. آنها مثل قبیله های جنوب و مشرق مجارستان نبودند که فاقد تشکیلات و سازمان باشند، عثمانی ها بر قبایل مزبور مسلط شدند اما مجارها هرگز مهاجمان را آسوده نگذاشتند و نسل اندر نسل هر جا نقطه ضعفی پیدا کردند از همان نقطه به مهاجمان تاختند.»

ص ۱۲۸: «از مأموریت بوداپست آنقدر پول ذخیره کرده بودم که اتوموبیل کوچک و قراضه ای بخرم و با آن به دیدن دوستان متعددی می رفتم که همسرم در غیاب من در سه ماهه سفرم پیدا کرد...»

ص ۱۳۳: «آیرونساید پس از برگشت از مأموریت مجارستان روابطش با کرزن به سردی می گراید و می نویسد: وقتی به لندن وارد شدم برای تقدیم گزارش به وزارت خارجه رفتم اما مأموریت من از مدت ها پیش فراموش شده بود. کارتم را برای لرد

کرزن فرستادم و بعد از ساعتی پیام مؤدبانه ای از وزیر خارجه دریافت داشتم که گفته بود وقت دیدن مرا ندارد. پیام، که من هرگز هیچ کلمه ای از آن را فراموش نمی کنم چنین بود: «عالیجناب مایل نیستند درانبوه گزارش ها ی رسیده از نقاط مختلف اروپا سردرگم شوند. ایشان می خواهند از وضعیت عمومی و کلی تصویری خالی از پیشداوری داشته باشند.» نمی دانم بدون دریافت گزارش ها چگونه می خواست تصویر کلی از اوضاع داشته باشد.

صص ۱۶۸ - ۱۶۶: «نظر وزارت جنگ که چرچیل مسئولیت در آن زمان داشت با سیاست کرزن وزیر امور خارجه وقت تفاهم نداشت و استراتژی سیاست استعماری دولت فحیمه انگلیس در خاورمیانه و بویژه ایران تابعی از نظریه وزارت جنگ بود. بدون شک در این استراتژی وزارت خارجه انگلیس و وزیرمختار آن کشور در ایران خود را هماهنگ کردند. اینکه برخی ایرانیانی که میگویند دولت انگلیس و وزارت امور خارجه در کودتا دخالت نداشت دلیل عبثی بیش نیست زیرا وزارت جنگ عضو کابینه حکومت آن زمان بوده و سخنان کرزن در مجلس تائید آن است» و آبرونساید می نویسد:

«کرزن می خواست این احساس را به وجود آورد که هنوز در ایران اعتباری دارد، هر چند سیاست او در این کشور به شکست انجامیده و قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس - ایران او که موجب تحقیر (ایرانیان) شده بود. از تصویب مجلس نگذشت...، سیاست کرزن در ایران بدون در نظر گرفتن هزینه های اعمال می شد در حالی که مشکلات فزاینده اقتصادی در انگلستان، این سیاست را به زیر سؤال برده بود. او مجبور شد در مجلس لردان به تشریح مفصل سیاست خویش و دفاع از آن بپردازد. به روشنی معلوم بود که می خواهد نفوذ بریتانیا را بر منطقه پیشین نفوذ روسیه تسری دهد و سراسر ایران را تحت الحمایه انگلستان سازد اما موقعیت نظامی اجازه چنان کاری را به او نمی داد. وزارت خارجه به پیشبرد سیاست خویش سرگرم بود اما روند حوادث از این سیاست ها پیشی گرفت. اخراج استاروسلسکی فرمانده قزاقان ایرانی بدون در دستر در نتیجه فعالیت سریع کسانی که در صحنه ایران حضور داشتند انجام شد و کرزن نیز با اکراه از آن حمایت نمود. او در این باره در مجلس لردان چنین می گوید: «به طوری که عالیجنابان می دانند، حضور این افسرو همکاران روسی اش توأمی که نماینده رژیم پیشین تزاری بودند چیزی جز تهدید برای ما در آن قسمت کشور (قزوین) نبود. به

همین خاطر چند هفته پیش شاه تصمیم گرفت به خدمت این متحد خطرناک پایان دهد. این تصمیم اعلیحضرت موردحمایت سرلشکر آبرونساید قرار گرفت که به تازگی به ایران رفته و به خاطر روشن بینی و شایستگی اش اشتهار زیادی دارد. او در آن هنگام فرمانده نیروهای بریتانیا در قزوین بود و جداً توصیه کرد که باید با اغتنام از فرصت از شر این افراد خائن و نالایق آسوده شد و دیویون قزاق را از نوسازماندهی کرد. اما از اعزام او به تهران حاکی از آن بود که چون در این زمینه با وی مشورت نشده از این امر ناخشنود است. «ژنرال آبرونساید و آقای نورمن به مسئولیت خطیری دست یازیده اند که تنها موفقیت کامل آنان می تواند توجیه کننده رفتارشان باشد.»

ژنرال هالدین با انتصاب پدرم به فرماندهی نیروهای شمال ایران (نور پرفورس Norpeaforce) به او اختیار داد که کارها را به صلاح دید خویش انجام دهد. این یک فرماندهی نیمه مستقل بود و کسانی که در این نیرو خدمت کردند بعدها نشان «شمال ایران» را هم به عنوان مدال خدمت عمومی دریافت داشتند. این انتصاب دقیقاً با روحیه و قابلیت های پدرم دمساز بود.

پدرم بعد از بازسازی روحیه نیروهای انگلیسی و ثبات بخشیدن به وضعیت آنها در قزوین متوجه باز سازی قزاق های ایرانی شد. داستان انتخاب رضا خان به فرماندهی نیروهای قزاق از جانب او را همه می دانند و گرچه در آن هنگام نمی دانست که او روزی شاه ایران خواهد شد اما آشکارا راه را برای او هموار نمود.

رضاخان قبل از آنکه پدرم ایران را ترک گوید در تهران دست به یک کودتا زد اما در مورد وفادار ماندن به پادشاه وقت صادقانه به قول خود عمل کرد. پدرم در خاطراتش می نویسد: «فکرمی کنم همه مرا معمار آن کودتا تصور می کنند. راستش را بخواهید خودم هم همین طور فکرمی کنم.» قوی که رضاخان به پدرم داده بود با وفاداری حفظ شد تا زمانی که از روی احترام در سال ۱۹۲۵ فرستاده شخصی اش را به دانشکده ستاد در کمبریج فرستاد تا از زیر بار آن قول رها شود.

ص ۱۸۱: «(در بغداد ژنرال هالدین) شمع ای از رویدادهای آنجا را برایم تعریف کرد: یک سلسله رویداد بدفرجام و ضعیف مدیریت، او در وضعیت دشواری قرار داشت. سیاست نظامی او در منطقه تحت فرماندهی اش در بین النهرین را وزارت جنگ و وزارت مستعمرات طراحی می کردند و او عمده و قتلش را صرف سرکوب

شورشهای منطقه فرات می کرد. نیروهای شمال ایران هم زیرفرماندهی او بود اما سیاست نظامی آن را وزارت جنگ و وزارت خارجه از طریق وزیر مختار بریتانیا در تهران تعیین می کردند.»

ص ۱۸۲: توصیف آبرونساید از نیروهای انگلیسی شمال ایران و بی توجهی مقامات انگلیسی به «خطر سرخ» به شرح زیر که بسیار قابل توجه است: «اوضاع بیشتر به یک مهمانی شادشبهات داشت» و «در بغداد و ایران کسی در مورد عملیات بلشویکهای در قفقاز چیز زیادی نمی دانست. کسی فکر نکرده بود که ممکن است روسهای سرخ به انزلی حمله کنند. فرماندهی کل قوا در بین النهرین، فرماندهی نیروهای شمال ایران، یا وزیر مختار بریتانیا در تهران هیچ کدام در مورد واکنش در برابر حمله احتمالی بلشویکها دستوری دریافت نکرده بودند!»

ص ۱۸۴: هماهنگی آبرونساید با نورمن وزیر مختار انگلیس که گزارش روزانه خود را به وزارت خارجه انگلیس ارسال می داشت: «بایستی با آقای نورمن وزیر مختار بریتانیا در تهران تماس بگیرم و دستورات وزارت خارجه را از طریق او کسب کنم. من نیز بایستی بدون دستور او در منطقه رشت دست به عملیاتی می زدم و وظیفه ام به ممانعت از ورود بلشویک ها در فلات ایران محدود می شد..»

ص ۱۹۱ - ۱۹۰: «ارتباطمان خوب بود. توانستم با سرگرد وان استراینزی، فرمانده هنگ چستنتات و فرمانده گذرگاه منجیل صحبت کنم...» (باو) سفارش کردم افسری را برای ایجاد ارتباط با استاروسلسکی به پائین گردنه بفرستد. و این افسر به استاروسلسکی اطلاع دهد که من فرماندهی نیروهای شمال ایران را بر عهده گرفته ام. در توپخانه ما واحدی از کارشناسان کنجاویرای شنود (استراق سمع) وجود داشت که در جلو، مأمور شنود پیام های بیسیم دشمن بودند. برای حصول اطمینان از کسب دقیق اطلاعات، در مورد قزاقها، دستور دادم واحدی در قزوین تمامی پیام های بیسیم میان تهران و رشت را کنترل کند.» «آقای نورمن هنوز در اقامتگاه تابستانی اش در قلعهک در شمال تهران بود... وزیر مختار می گفت او بعد از عقب نشینی قوای بریتانیا از انزلی وارد ایران شده و در امور شرق یک تازه وارد بیش نیست. او هنوز نتوانسته بود قراردادی را که میان سر پرسی کاکس و دول ایران منعقد بود به تصویب مقام های ایرانی و امضای شاه برساند. تمام پولی که به عنوان نشان حسن نیت پیش پرداخت شده هدر رفته می دانست. او فکرمی کرد بخش اعظم این پول به

جیب شاه و فرمانده قوای قزاق رفته است. در امر تشکیل یک ارتش ملی که در قرارداد پیش بینی شده بود هیچ اقدامی صورت نگرفته و از آن انبوه افسران انگلیسی که بدین منظور برای تربیت و آموزش ارتش ملی ایران وارد این کشور شده بود تنها تعداد کمی باقی مانده بود و بقیه با نومییدی به بریتانیا بازگشته بودند. خزانه سلطنتی ایران خالی بود. ظاهراً دولت با پولی را که از بابت والیان فروش این پست ها عاید می کرد به کار خود ادامه میداد. والیان و فرمانداران هم به محض انتصاب با عجله می خواستند پولی را که از این بابت داده اند با مبلغ بیشتری از مردم به دست آورند. مالیاتی که از دهقانان ستمدیده وصول میشد هرگز به پایتخت نمیرسید. ژاندارمری که زیر نظر افسران سوئدی دایر شده بود عملاً وجود نداشت. راهزنان در جاده هایی که تحت نظارت قوای بریتانیا نبود تاخت و تازمی کردند، وزیر مختار با ناراحتی از من می پرسید: «آدم چگونه می تواند در چنین کشوری کارها را پیش ببرد؟»

صص ۱۹۵ - ۱۹۴ : « عملیات شنود تلگراف در قزوین نتایج خوبی به بار آورده بود. بریگاد قزاق گزارش داده بود که حضورش تأثیری بر بلشویک ها نداشته و آنها مواضع خود در انزلی رامستحکم کرده، از ناوگان ها مورد حمایت آتش توپخانه قرار دادند. چنین به نظر می رسد که عملیات علیه بلشویک ها پایان یافته و سرهنگ استاروسلسکی از شاه اجازه می خواست برای تجدید قوا از رشت عقب نشینی کند. شاه طی تلگرافی به او فرمان داده بود ظرف حداکثر یک ماه با قوای خود به تهران برود. مثل اینکه شاه دلش برای محافظ شخصی اش بدجوری تنگ شده بود. هم استاروسلسکی و هم سرهنگ فیلیپوف افسر روسی دیگر که در تهران باقی مانده بود به بدخواهی انگلیسی ها شهرت داشتند و در این راه از هیچ اقدامی فرو گذار نمی کردند. هر دو به شاه فشار وارد کردند که از شر ما خلاص شود. من از جوی تلگراف ها فهمیدم که به زودی عقب نشینی خواهند کرد...، مسئله مهم برای من این بود که با قزاقها چه برخوردی داشته باشم. اجازه دهم به پایتخت بروند یا آنها را در منجیل یا قزوین نگهدارم. این تصمیمی بود که وزیر مختار بریتانیا می بایست اتخاذ کند. اما این را می دانستم که اگر پایشان به تهران برسد دیگر هیچک قادر به بیرون راندنشان نخواهد بود و حضورشان در پایتخت می تواند تأثیر بدی بر سیاست های انگلستان در ایران بر جای بگذارد...»

ص ۱۹۶ : با وضعیت شنود ما در قزوین، نبض کنترل رویدادها در دست من بود.

روز دوازدهم درحالی که اطلاعات محرمانه فراوانی همراه داشتم به تهران رفتم. وزیرمختار را خیلی نگران دیدم. او دوباره دیدار شاه رفته و به او هشدار داده بود که عقب نشینی قزاق ها در برابر بلشویک ها ایران را بی دفاع باقی خواهد گذاشت. و نیروهای انگلیسی ضمن حفظ گردنه منجیل و حضور در آن منطقه، برای پرکردن جای قزاق ها به رشت نخواهند رفت. به شاه گفته بود که قزاقها در قزوین بهتر از تهران قادر به تجدید قوا خواهند بود. بعد از تجدید قوا هم نیازی به بازگشت شاه به منطقه رشت نیست. (نورمن) به شاه خاطر نشان کرده بود که خود حضور افسران روس سفید در واحدهای ایران از عوامل نا آرامی است و حکومت شوروی با اظهار گله و شکایت، این امر را نشانه بارز توطئه ای می دانست که در ایران علیه آن دولت ترتیب داده شده و وزیر مختار بریتانیا سردمدار این توطئه است و بعد از یک گفتگوی طولانی (نورمن و احمد شاه) قرار بر این شده بود که قزاقها در قزوین و تحت فرماندهی من (آیرونساید) تجدید سازمان شوند و این در صورتی است که عقب نشینی آنها از رشت لازم باشد»

ص ۱۹۷: «در جنوب کرمانشاه آثار سنگرهای عثمانی و روسیه بردامنه تپه ها مثل جای زخم باقی مانده و نشان می داد قوای پارتوف برای پیوستن به ما در بین النهرین تا کجا پیش رفته بود».

صص ۲۰۱-۲۰۰: «خوشبختانه افسران روسی از تمامی دستورات فرمانده نیروی انگلیسی مستقر در منطقه پل (منجیل) اطاعت کردند. طبق دستور آنها باید آنقدر در آن محل بمانند تا دهانه آخرین تنگه نیز بسته شود. اینجا نیز افسران روسی از دستور فرماندهی پیروی نمودند» و «مأموران شنودما تلگراف او (سردار استاروسلسکی) به شاه را مخابره نکردند و در تلگراف دوم هم دست بردن و مقصد افراد قزاق را آقا بابا ذکر نمودند» عمدترین هدف کودتا عاری کردن احمدشاه از قدرت نظامی قزاق بود. برای عملی شدن این مقصود ضروری بود که ابتدا کلنل استاروسلسکی فرمانده نیروهای قزاق خلع ید شود. ژنرال آیرونساید ماجرای به دام انداختن کلنل استاروسلسکی را چنین شرح می دهد:

از اقبال خوب، استاروسلسکی به چنگ ما افتاد. او به محض اینکه دید افرازش از دومین تنگه به سلامت عبور کرده اند، برای عزیمت به قزوین و تهران با اتوموبیل خود به راه افتاد. در اداره پست قزوین توقف کرد و طی تلگرافی به شاه اطلاع داد که

با اتوموبیل به زودی به تهران خواهد آمد؛ بعد در تلگرام مفصل دیگری به افراش دستور داد در شمال قزوین اردو بزنند. مأموران شنود ما تلگراف او به شاه را مخابره نکردند و در تلگراف دوم هم دست بردند و مقصد افراد قزاق را آق بابا ذکر نمودند.. از بالای گردنه منجیل واحد دوم گورخا سوار بر کامیون به تعقیب قزاقان پرداختند. یک دسته از نیروهای بریتانیایی هم در مدخل اردگاه آقابابا به پیشباز قزاقان آمدند. قزاقان به آرامی به اردوگاه وارد شدند اما سرگرد مسئول آنها گله داشت که قدم به قدم نیروهای انگلیسی و هندی به تعقیب آنها پرداختند. اردوگاه در طول شب تحت مراقبت دقیق بود و سواره نظام جلودار در طول شب آماده بود تا هر حرکتی را سرکوب کند. استاروسلسکی در این ضمن به تهران وارد شد، به حضور شاه رسید. در آنجا به او گفته شد که از پست خود برکنار شده و تمامی افسران و نفرات باید از بریگاد قزاق جدا شده عازم بغداد گردند. او بعد از شنیدن اخراجش به فوریت خود را به نزدیکترین شعبه تلگراف رسانیده و طی تلگرافی از قزاقان می‌خواهد در آنجا جمع شوند. این دهکده در نیمه راه قزوین به تهران و در شمال جاده اصلی واقع است. بنا بود در آنجا با فوج قزاق دیدار کند و دستورات بعدی را ابلاغ نماید. مأموران شنود، طبق معمول در این تلگراف هم دست بردند و در تلگراف ساختگی به افسران روسی و افسران جزء دستور داده شد در ساختمان حکومتی قزوین به دیدار استاروسلسکی بروند و افراد قزاق در اردوگاه آق بابا بمانند. در نتیجه وقتی استاروسلسکی به آنجا رسید يك خودرو زره پوش ما، در انتظار او بود تا او را سوار کند و نزد سایر افسران روسی که در بازداشت ما به سر می‌بردند برسد. خوشبختانه بی هیچ رویداد بدی نیرنگ ما به روس ها کارگر افتاد و ممکن بود همین نتیجه در طی چند نوبت تیراندازی گرفته شود اما آنها آنقدر به اوضاع و موفقیت خود اطمینان داشتند که در خواب هم نمی‌دیدند به چنان دامی بیفتند.

ص ۲۰۲ : (پس از برکناری کلنل استاروسلسکی) امور بریگاد قزاق به سرهنگ اسمایس واگذار شد. او یکی از افسران ارشد انگلیسی بود که برای آموزش ارتش جدید ایران - که در قرار داد سرپرسی کاکس پیش‌بینی شده بود - به تهران آمده بود. اسمایس به زودی دریافت که روس ها در حیف میل پول های دولت ایران شدیداً دست داشته اند. اسناد مالی بریگاد حاکی از سندسازی های زیاد بود. از اسناد و دفاتر بریگاد چنین برمی آمد که آخرین فرمانده (استاروسلسکی) دست کم از هزار « پروند جعلی » در

طول سالیان استفاده می کرده و حقوق آنها را به جیب می زده است...»
 ص ۲۰۳: «(در این گیرودار) مجلس شورای ملی یکی از اعضای خانواده سلطنتی به نام سردار همایون رابه فرماندهی بریگاد قزاق منصوب کرد. آبرونساید می گوید: «وقتی فرمانده جدید به دیدارم آمد هنوز درگیر اعزام روس های سفید به بغداد بودم. به عنوان مأمور سیاسی در اروپا خدمت کرده بود. او هم مثل سایر ایرانیان آنقدر پایبند آداب بود که مدت ها طول کشیدتا موضوع اصلی را با من در میان بگذارد. از هر دری سخن گفت و پشت سرهم سیگار می کشید تا سرانجام به من گفت که چه می خواهد. من شخصاً او را به بریگاد قزاق معرفی کردم. او با کمال صراحت بمن گفت که سرباز نیست و علت انتصاب او به فرماندهی قزاق ها جلب و تضمین وفاداری آنان نسبت به شاه بوده است.»

ص ۲۰۹ - ۲۰۷ - وزیرمختار ماجرای نبرد کوچک ما را به شاه گزارش کرد و اعلیحضرت به ملاقات با من در تهران اظهار تمایل کرده بود. در نتیجه، یک دعوتنامه رسمی برایم فرستاده شد که در اولین فرصت شرفیاب شوم. من به دفتر مخصوص شاه راهنمایی شدم. اتاقی که ساده بود. با دیوارهایی پوشیده از قالی های ایرانی و میز بزرگی در وسط اتاق که پراز کاغذ بود. وقتی فراش خلوت مرا به شاه معرفی کرد اودرکناریکی از مقام های جزء سرگرم امضای نامه ها بود. اومرا به طرف یک صندلی در آن سوی میز هدایت نمود. بی درنگ از من تشکر کرد که به طرز نمایانی توانسته بودم روس ها را شکست بدهم. سپس مراتب تأسف خود را از رفتن افسران روسی ابراز کرد و گفت آنها سال ها به او خدمت کرده بودند. او امیدوار بود با آنها رفتاری بشود که شایسته آنند. به شاه گفتم که آنها به هزینه دولت بریتانیا به ولادی وستوک اعزام شده اند. و اکنون از من این اطمینان را می خواست که بریتانیا افسران خود را به جای افسران روسی در نیروی قزاقهای ایران نگمارد. چون به نظر او با این عمل هر نوع شانس تصویب معاهده سرپرسی کاکس از بین می رفت و مجلس هرگز با چنان امری موافقت نمی کرد. به شاه گفتم که در آینده قزاق ها زیر نظر افسران ایرانی خواهندبود و ما در حال حاضر مشغول آزمون افسران موجود برای انتصاب به پست های گوناگون هستیم و اعلیحضرت باید مطمئن باشند که ما هرگز اجازه اختلاس هایی از آن قبیل را که در زمان تصدی افسران روسی اتفاق افتاده نخواهیم داد. وقتی شاه جوان و فربه را در آن لباس

فراک خاکستری رنگ می دیدم که با شنیدن حرف هایم در حد عصبانیت می لرزید با خود گفتم دیدن انسانی چون او درهم شکسته درمقامی به آن اهمیت، چقدر درناک است. «شاه ناگهان موضوع صحبت را عوض کرد. اومی گفت نبودن ارنادر مری در مناطق روستایی کشور امور مملکتی را با وضع نومید کننده ای روبه روستاخته است. تنها جاده هایی که در کنترل مقام های انگلیسی قرار داشتند امن بودند.

این امر برای او مشکلاتی ایجاد کرده بود و از من برای رفع این مشکلات کمک می خواست. شاه می خواست مبلغی پول به حساب خود در بمبئی واریز کند و تنها راه امن به نظر او ارسال این پول توسط پیک های ما به بغداد بود. ابتدا درک خواسته شاه برایم دشوار بود اما رفته رفته فهمیدم که او مقداری تومان به صورت سکه های بزرگ به اندازه پنج فرانکی فرانسه دارد که نیم میلیون پاوند انگلیسی ارزش آن هاست. این را من به حدس می گویم چون از وزن دقیق سکه های نقره اطلاعی نداشتیم. می دانستم به تعدادی کامیون و نفرات مسلح برای ارسال این محموله گرانبها به بغداد نیاز است. آنگاه حس کردم که شاه انجام چه جنایت سنگینی را می خواهد به گردنم بیندازد. ما برای خرید تومان و پرداخت حقوق کارکنانمان به این پول درسراسر شرق آگهی داده بودیم و مسلماً آگهی ما در هندوستان هم منتشر شده بود. شاه که آن همه پول داشت به جای فروش آنها به ما و بانگ شاهنشاهی ایران می خواست آنها را به بمبئی بفرستد و به نرخ خوبی بفروشد. از او پرسیدم چرا پولی را که دارد به بانک شاهنشاهی در تهران نمی سپارد ولی او از پاسخ طفره رفت انگار که چنان سئوالی احتیاج به جواب ندارد. به او گفتم صدور پولی که ما برای وارد کردنش آن همه هزینه گزاف را متحمل می شویم کار نادرستی است. او با لبخندی کنابه آمیز جواب داد: «شاید چنین باشد ژنرال عزیز! اما این را فراموش نکنند که همه مردم خود خواه اند!».

ایران با یک چنین فرماتروایی چه می توانست بکند؟ با این حساب آیا عجیب بود که کشور در منجلا ب فرورفته بود؟ ایران به مردی قوی نیاز داشت که نجاتش دهد. اما قدر مسلم اینکه هنوز چنان مردی را نیافته بود. برایم یک راز، یک معما شده بود که این کشور چگونه توانسته است استقلال خود را حفظ کند؟ زمانی تصور می رفت که این استقلال از دست رفته است چون کشور میان بریتانیا و روسیه تزاری تقسیم شد. آیا چنان مبارزه ای یکبار دیگر با روسیه آغاز خواهد شد؟ یک ناظر غربی کمی

فکرکنند کشور آماده است به دامان کمونیسم بیفتند. طبقه بالای جامعه، طبقه ای بی مصرف و پوسیده است و طبقات پائین به شدت فقیرند. توده های مردم از دموکراسی و کمونیسم چیزی نمی دانند. کوچک خان هم در انقلابش پیشرفت چشمگیری نداشته است، با هر کس ملاقات می کردم از من می پرسید بعد از بیرون رفتن نیروهای شمال ایران، چه بر سر این کشور خواهد آمد. نمی دانم معتقدات اسلامی مردم ایران به عنوان سدی در برابر کمونیسم روسی عمل می کند یا نه؟ در لحظه ای که این یادداشت ها را می نویسم معتقدم که مردم ایران نسبت به سرنوشت خویش بی اعتنا هستند...»

ص ۲۱۰: «.. اما در عین حال معتقدم روسها در کشور خود بیش از آن گرفتاری دارند که فکر راه انداختن یک جنگ در خارج از قلمرو خود باشند. در پایان ماه نوامبر حساسی در چنگال زمستان گرفتار بودیم و راه زمینی به بغداد در چند نقطه بسته بود.. ایرانیان خواب زمستان طولانی را شروع کرده بودند. در آخرین روز هفته اول ماه دسامبر تلگراف رمز بلندبالایی از بغداد مخابره شد. از وزارت جنگ دستور داده بودند که نیروهای شمال ایران را حتی المقدور در اوایل بهار خاک ایران را ترک کنند و از من نیز خواسته شده بود برای مشورت به بغداد بروم.»

ص ۲۱۱ - در بغداد کارهای زیادی داشتم که باید انجام می دادم. باید اثاثیه زیادی و بشکه های موجود در ایران را به فروش می رساندیم. چیزهایی از قبیل بنزین، نفت، اتموبیل های اسقاطی، لاستیک، پوشاک و اثاثیه را که نمی توانستیم با خود ببریم در مزایده به فروش می گذاشتیم. تاریخ عزیمت ما از ایران بستگی به وضع هوا داشت. با ذوب شدن برف ها در فصل بهار، سیلاب در جاده ها به راه می افتاد و ممکن بود حرکت ما حتی تا ماه آوریل به تأخیر افتد. عقب نشینی می بایست به صورت عملیات نظامی انجام شود و پیش از اعزام نیروهای رزمی، همه افراد غیر لازم را از کشور خارج کنیم. خطوط ارتباطی همزمان با عزیمت ما بر چیده می شد. در مورد تخلیه غیر نظامی ها باید با وزیر مختار در تهران مشورت کنم.»

ص ۲۱۳: «از آن زمان تا چهار ماه بعد من و اعضای ستادم به کارهایی پرداختیم که باید پیش از ترک ایران انجام می دادیم. فروش وسایل غیر ضروری برایمان مسأله ساز شد. گمرک ایران در دست مقام های بلژیکی بود و رئیس آن پیش از موقع به دیدارم آمد. او گفت هر چیزی که ما در ایران بفروشیم باید حقوق گمرکی اش پرداخت شود. مسئولیت پرداخت مالیات اجناس خریداری شده از سوی مردم هم بر عهده

فروشنده خواهد بود. به ناچار به این شیطان بینوا (رئیس بلژیکی گمرک ایران) گفتم بعد از آن همه کاری که ما در خدمت به این کشور کرده ایم نه او و نه هیچ کس دیگر در ایران حق ندارد به ما دستور بدهد».

بعداً فهمیدم بلژیکی های بیچاره مدت هاست حقوقی دریافت نکرده اند و تنها امیدشان این است که از ما پولی بگیرند و حقوق خود را بدین وسیله تأمین کنند. سرانجام حقوق گمرکی ای که بلژیکی ها از ما مطالبه می کردند به طریق دیگری دریافت کردند. به مجرد رسیدن خبر حراج اتموبیل های اسقاطی به بین النهرین، نماینده فوردر آنجا به من تلگراف زد و گفت که به زودی به دیدنم خواهد آمد. اونحوه سفر خود و رسیدن به مقرما را برایم فاش نکرد اما او با دواتومبیل فوردر از بوشهر آمده بود. اومی گفت اتموبیل های اسقاطی ما را حاضر است به هر قیمتی بخرد، نمی خواست فروش اتموبیل های کهنه ما بازار فروش اتموبیل های نوی او را خراب کنند. او در جنوب تعدادی اتموبیل فوردر نداشت که بنا بود به قسمت های شمال ایران به منظور فروش فرستاده شود. به محض انجام معامله از ما درخواست کرد به کمک سربازان، اتموبیل های به فروش رفته را خریدند و بسوزانند».

ص ۲۱۴: «روز سی ام تلگراف رمزی از وزارت جنگ دریافت کردم. نظرم را در مورد تخلیه فوری قوا از ایران خواسته بودند. دولت که در همه جاسیاست اقتصادی صرفه جویانه در پیش گرفته بود ابراز امیدواری کرده بود که عملیات تخلیه پیش از یکم آوریل پایان یابد. این تاریخ در حقیقت پایان سال مالی مؤسسه های دولتی است.»

ص ۲۱۵: «برای دیدن اتباع اروپایی مقیم ایران به باشگاه رفتیم. به همه آنها پیشنهاد شد هنگام تخلیه ایران از قوای بریتانیا به بغداد بروند. اما همگی این پیشنهاد را رد کردند. آنها به فکر هجوم بلشویکها به ایران با دیده تمسخر می نگریستند. با وجود آنکه به ناتوانی ایران در دفاع از خود واقف بودند. بعضی نظر مرا در این مورد جویا می شدند و من گفتم وقوع چنان حمله ای را بعید می دانم. بلشویک ها در کشور خودشان دچار مشکلات زیادی هستند. از تخلیه قوایمان از آرخانگسک و خود داری غیر نظامیان در ترک آنجا صحبت کردم و گفتم آنها وقتی به فکر ترک آرخانگسک افتادند که جا در کشتی ها نبود. بسیاری از مقام های اروپایی که در خدمت دولت ایران بودند مشکلاتی داشتند و اغلب آنها اگر خدمت این دولت را ترک می کردند بیکار می شدند و جایی را برای کار کردن سراغ نداشتند. آنها با

کشورشان تماسی نداشتند و فکرمی کردند اگر ایران ترک کنند در بغداد سرگردان خواهند شد چون خودشان پولی برای رفتن به جاهای دیگر ندارند و هیچ دولتی هم حاضر نیست به آنها در این زمینه کمکی بکند.»!

ص ۲۱۶: «آخرین روزهای اقامت در ایران- نخستین روز سال نومیسی را در تهران به پرسه زدن پرداختم. رفت و آمد چندان به چشم نمی خورد. برداشت کلی من از تهران این بود که شهری ویرانه و ورشکسته است. حتی در میدان عمده شهر هم سر بازی به چشم نمی خورد. تنها گزمه و ارفته از بازار بزرگ تهران مراقبت می نمود. وقتی بازارهای پیشاور، لاهور یا شهرهای هندوستان را به یاد آوردم، که آنهمه شلوغی و ازدحام داشتند، از دیدن وضع بازار تهران یکه خوردم. همه مردم شهر اندوهگین و غمزده به نظر می رسیدند. نه از خوش ویش رهگذران با مغازه داران خبری بود و نه از روستاییانی که گلی سرخ پشت گوش یا دردهان خویش می گذاشتند اثری به چشم می خورد. در انتظار دیدن کوه نشینان پوستین پوش البرز بودم. هیچ فردای ظاهراً مغرور یا خوشحال نبود که شهروند دولت شاهنشاهی ایران است. از تماشای آن همه چهره افسرده و غمزده حوصله ام سر آمد و به یکی دو مغازه سمساری متعلق به ارمنی ها رفتم. همه آنها مشتاقانه می خواستند از مقاصد انگلستان با خبر شوند و از من می پرسیدند که آیا بلشویک ها به ایران حمله خواهند کرد یا نه. خیلی صریح و رو راست می گفتند در صورت هجوم بلشویک ها در ایران نخواهند ماند. قصد داشتند در چنان وضعی از طریق بلوچستان به شرق فرار کنند. تمامی اجناس این مغازه ها را کالای بی ارزش ساخت اروپا از قبیل صندلی ها و تخت های پرزرق و برق، و گراما فون ها و جعبه موزیک های ساخت بیرمنگام تشکیل می داد و برای همین اجناس هم ده برابر قیمت اصلی را مطالبه می کردند. فکرمی کردم بتوانم چیزی به جا مانده از پناهندگان روسی مثل چینی های عتیقه، سمور، و شمایل های مذهبی پیدا کنم که موفق نشدم، پوست بره ایرانی را که به طرز بدی دباغی و رنگ شده بود قطعه ای سی شلینگ می فروختند. مغازه داران به جای قران یا تومان، پول هندی و انگلیسی مطالبه می کردند. قصابی ها گوشت شکار آویزان کرده بودند که به ازای هر کیلو چند پنی مطالبه می کردند. در خیابانها حتی یک اتومبیل هم به چشم نمی خورد و با توجه به اینکه هر گالن بنزین یک پاوند استرلینگ بود این موضوع تعجبی نداشت. در یک گاراژ پنج اتومبیل اورلند نو دیدم.

صاحبشان می گفت امیدوار است به محض شنیده شدن خبر وحشت آور هجوم بلشویکها آنها را به قیمت خوبی بفروشد... اما با همه اینها من وقوع چنین حمله ای را محتمل نمی دیدم گدایان گروه گروه درکنارخیابان به گدایی مشغول بودند. بعضی نابینا بودند و پسرکی عصا کش آنها بود. همه اینها تصویر وحشتناک در ماندگی شدید بودند. »

ص ۲۱۸: «عقیده شخصی من این بود که بلافاصله بعد از تخلیه ایران از قوای ما، بلشویکها دست به حمله نخواهند زد. بلشویک ها در همین اواخر در ورشو با شکست فاجعه باری رو به رو شده بودند و هم اینک در قفقاز سرگرم نبردی سخت با ترک ها بودند. به نظر من آنها دست به عملیات نظامی در ایران نمی زدند چون گذشته از هرچیز چنان عملیاتی طولانی و پر هزینه می شد. اگر می توانستم قزاقهای ایرانی را برای مقابله با نیروهای ناهمگون کوچک خان رو به راه کنم تا مدتها خطری متوجه حکومت ایران نبود.»

ص ۲۱۹ - در آقا بابا مرتب به دیدار بریگاد قزاق می رفتم. رضاخان اینک سرهنگ دوم شده بود و بریگاد قزاق با شتاب به سوی کارایی گام برمی داشت مسئولیت تعیین تاریخی که قزاق ها از نظارت ما خارج می شدند به من واگذار شده بود و من در نظر داشتم یک ماه پیش از عزیمت به بغداد این کار را بکنم. از اینرو دو موضوع را با رضاخان در میان گذاشتم:

۱- به او تاریخ عقب نشینی مان را گفتم و از او خواستم قول بدهد به هنگام عقب نشینی ما، به هیچ گونه اقدام تهاجمی و عملیاتی علیه ما دست نزند.
۲- از او خواستم این بود که اقدام قهرآمیزی برای سرنگون کردن شاه صورت ندهد و به دیگران هم اجازه وامکان چنان اقدامی را ندهد. در هر دو مورد قاطعانه به من قول داد که به خواسته های من عمل کند و وفادار بماند.»

ص ۲۲۰: «ایران برای روزگارسختی که پیش روداشت نیازمند یک رهبر بود و او (رضاخان) بی تردید مردی فوق العاده ارشمنند به حساب می آمد.»

ص ۲۲۲: «ماه فوریه با زوزه های یک تند باد شروع شد. به عمرم چنان بادی ندیده بودم باد با تمام روز و قسمت عمده شب ادامه یافت. تیرهای تلگراف رازجا کند و عبور از جاده ها ناممکن شد. قسمت اعظم آن هفته را صرف ترمیم بازسازی خطوط ارتباطی بابغداد کردیم. با برقراری مجدد ارتباط تلگرافی، بارانی از تلگراف از لندن

برسرمان باریدن گرفت. حالاً فرمان قطعی تخلیه قوا صادر شده بود سازمان ها و وزارتخانه ها مختلف در این تصمیم تجدید نظرهایی کرده و به ما ابلاغ می نمودند. از من خواسته بودند کانونهای اطلاعاتی (جاسوسی) در سراسر کشور را دایر سازم...»
 ص ۲۲۵: «می خواستم پیش از ترک ایران با شاه و وزیر مختار خداحافظی کنم. می دانستم وزیر مختار تا چه اندازه از عزیمت ناگهانی من نگران است. گفتگوهای طولانی امبا رضاخان را به اطلاع آقای نورمن رساندم و از او خواستم تاریخ قطعی رها شدن بریگارد قزاق از کنترل و نظارت را تعیین نماید... وزیر مختار ترتیب شرفیابی به حضور شاه را داد و از من خواست که با او باشم».

ص ۲۳۴: یک ایرانی درویش مسلک در قهوه خانه که همانند برخی ایرانی های دوزبانه و چابلوس در گفتگو با آبرونساید می گوید انگلستان «عدالت را به جهانیان» آورده است!! و اشغال ایران در جنگ جهانی اول توسط قوای تجاوزگر نظامی روس و انگلیس بود به انگلیس اشاره نمی کند!

آبرونساید شرح می کند: «در گوشه ای یک حاجی (Hadji) زیر لب ورد می خواند و ظاهرآ به آنچه دوروبرش می گذشت توجهی نشان نمی داد. سال ها در هندوستان آواره بوده و زبان اردو را به خوبی حرف می زد. پیش رویش کشکولی پرازسکه های مسی بود. وقتی غذایم را خوردم رفتم تا با او حرف بزنم. او تمام زمستان را در آن چایخانه گذارنده بود و قصد داشت در بهار به مشهد در منتهی الیه خاوری ایران سفر کند. به رغم آنچه وانمود می کرد حواسش دقیقاً متوجه اطراف بود. وقتی درباره نکتة مهمی صحبت می شد گوش ها را تیزی کرد تا گفتگو را بشنود. از او پرسیدم در جنگ اخیر (جنگ جهانی اول) زندگی را چگونه گذرانده است. آخرین جمله هایش را که قبل از خوابیدن به من گفت هنوز بیاد دارم: می دانید، ژنرال صاحب، ایران کشور فقیری است و دیگر مثل روزگار شکوه و عظمتش قدرتمند و غنی نیست. روزگاری رزمندگانی بزرگ بودیم اما اکنون همه کشورها غارتمان می کنند. می خواستیم در جنگ اخیری که در مغرب زمین روی داد بیطرف بمانیم اما ترک ها و روس ها جنگ خودشان را به سرزمین ما کشاندند و با ما مثل سگ رفتار کردند. آنها با پایان جنگ به سرزمین هایشان بازگشتند اما جز بدبختی چیزی نصیب ما نشد. هنوز مبارزه در میان کشورهای مغرب زمین ادامه دارد و این به زیان تمامی مردم جهان است. هرملتی به جهانی که در آن زندگی می کند چیزی عرضه می

نماید. واگر کشوری نابود شود آنچه را که می توانست عرضه کند نیز نابود می گردد. پرسیدم انگلیسی ها چه چیزی به جهانیان عرضه کردند و او با قاطعیت و بی درنگ پاسخ داد: ژنرال صاحب، شما عدالت را به جهانیان دادید. یک تومان در کشکول او انداختم و او مرادعا کرد.»

ص ۲۳۵: «...به زودی درساختمان بانک (شاهی همدان) جا گرفتم. کرم شدیم و با مهربانی از ما پذیرائی به عمل آمد... اخبار خوشی به دستمان می رسید (۳۰ بهمن ۱۲۹۹، چهار روز قبل از کودتای سیاه)

صص ۲۴۰ - ۲۳۹: «مدت خدمتم در ایران آنقدر زیاد نبود که بتوانم ادعا کنم اطلاعات عمیقی درباره این کشور به دست آورده ام. در تمامی طول خدمتم در حیرت بودم که ایران چگونه توانسته است در طول تاریخ و تاکنون استقلالش را حفظ کند و آیا با تخلیه قوای ما آیا باز هم قادر به حفظ استقلال خویش خواهد بود؟! یک چیز برایم مسلم بود: تلاش صد ساله ما برای اعمال نفوذ در ایران از طریق زور به پایان رسیده بود. دربادی امرچنین می نمود که روسیه شوروی به شیوه خاص خود و به همان شکلی که تزارها در آسیای مرکزی و سرزمین های مسلمان نشین آن نواحی عمل کردند، ایران را به راه خود خواهد برد. اما من برخلاف شاه ایران و بسیاری از مقام های اروپایی مقیم تهران، عقیده نداشتم که روسیه شوروی بلافاصله بعد از خروج ما به ایران حمله خواهد کرد. چون اولاً در قلمرو ایران نیروی کوچکی از بلشویک ها حضور داشت، دوم اینکه روسیه شوروی در اروپا با مشکلات زیادی مواجه بود. روس ها به احتمال زیاد به تلاش برای رسوخ دادن مسالمت آمیز اندیشه های خود در میان دولتمردان ایرانی ادامه می دادند و آنرا توأم با رشوه های کلان جا می انداختند. ایران به رهبر نیاز داشت. شاه جوان تنبل و ترسو بود و همیشه ترس جای خود را داشت. برداشت من در برخوردهای کوتاه با او این بود که او هر لحظه در آستانه این تصمیم گیری است که به اروپا فرار کند و مردمش را حال خود رها کند. در آن سرزمین تنها یک مرد را دیدم که قادر بود ملتش را رهبری کند و او رضاخان بود. مردی که عنان اختیار تنها نیروی مسلم و مؤثر کشور را در دست داشت. (**)

یادداشت های آبرونساید

صص ۳۲۳ - ۳۲۲ : « ایرانیهای به خارج رفته خود هیچگونه آموزشی ندیده اند و این امر ما را بر آن داشت تا به آموزش افسران ایرانی بپردازیم. ستاد فرماندهی تحت امر من بر این عقیده بود که استاروسلسکی عمداً از آموزش قزاقها خود داری کرده است تا روسیه تزاری در آینده با هیچگونه مخالفتی روبه رو نباشد. به نظر من این عقیده حرف یاوه ای بیش نیست.. نورمن در تهران به خوبی انجام وظیفه کرده است. او شواهدی به دست آورده است مبنی بر اینکه شاه و استاروسلسکی در غارتی که قزاقها کردند، شریک هستند. او (شاه) گردنبند مرواریدی به دست آورده است که ۳۵ هزار تومان (۱۲۰۰۰ لیره استرلینگ) ارزش دارد. او (شاه) از خستگی روحی خود با نورمن سخن گفته و از او خواسته است که در صورت امکان و تا آرام شدن اوضاع به اروپا برود. پزشک او (شاه) می گوید : « اگر به مسافرت نرود سلامتتش به خطر خواهد افتاد.

ژنرال تولستوو و قزاقها دون تحت امرش به بغداد رفته اند. من از دیدار با آنها خود داری کردم. آنها تقاضای پول و پوشاک کردند چون که برای انگلیس خدمت می کردند. به اعتقاد من مقصدهایی آنها ولادی وستوک است. مشاهده شکست استارو سلسکی موجب شادمانی من خواهد شد. همه از اومی ترسند.

به آنها می گویم که ترس از روسها بی مورد است. و یکی (استاروسلسکی) نیز حبابی بیش نیست و به موقع خواهد ترکید. امیدوارم که بتوانیم این بار از عهده این کاربر آیم. از قرار اطلاع وی سراً گفته است که اگر او به جای ما می بود هرگز از این سربازان عزیز دردانه استفاده نمی کرد. گستاخ لعنتی !» .

صص ۳۳۶ - ۳۳۵ : « دیکسون از تهران بر داشته، با خود به روستای آقابابا که تمامی قزاقهای ایرانی در آنجا گرد آمده اند، بردم. مراسم و تشریفات نظامی کامل که جنبه نمایشی داشت به عمل آوردم. دیکسون کمی روحیه گرفت (قزاقها) در مجموع در حدود ۱۰۰۰ نفر بودند. مدتها بود که موجوداتی به این مفلوکی ندیده بودم. اکثر آنان پابرنه بودند و پارچه ای مندرس به دور خود پیچیده بودند. تنها گروهی که در میان ایشان ظاهری مناسب داشت» آتریاد تبریز بود. فوج کوهستانی همگی افراد آن اسلحه کمری و دشنه داشتند. آنان به شیوه ایرانی آموزش دیده اند و

هنگامی که از مقابل ایشان عبور می‌کنی با چشم دنبالت می‌کنند. این حالت اگر با آن آشنا نباشی بسیار زنده به نظرمی رسد. پس از رژه نظامی با تمام افسران به گفتگو پرداخت. به آنها گفتم که افسران انگلیس جانشین افسران ایرانی نخواهند شد. یکی دو نفر از آنان از من خواستند حقوقشان را پرداخت کنم، آنها فقط یک بار از سرهنگ اسمایس حقوق گرفته‌اند و حالا می‌دانند که روسها در پرداخت حقوق آنها تا چه اندازه خست داشته‌اند. من تمامی خصوصیات مردم ایران را مطالعه کرده‌ام، رضاخان فرمانده آتریاتیریز (همدان) بی تردید یکی از بهتر ینهاست. اسمایس رضاخان را فرمانده واقعی صحنه قلمداد می‌کند. او زیر دست یک مافوق سیاسی که از تهران نصب شده است، کار می‌کند. اسمایس می‌گوید این مردک برای دست یافتن به بودجه شدیداً تلاش می‌کند. ولی بنا به دستور من اوج دست زدن به بودجه را ندارد. چونکه در آن صورت به قول فرانسویها برای خود کیسه خواهد دوخت». اسمایس به می‌گفت که کم کم علاقه اش را از دست می‌دهد.

صص ۳۶۰ - ۳۵۹: «سری به قزاقهای ایرانی زدم و وضع آنها را بررسی کردم. اسمایس به وضع آنها سروسامان زیادی داده است. موجب مرتباً پرداخت می‌شود. پوشاک و سرپناه در اختیار افراد قرار گرفته است. اسمایس می‌گوید که تعداد اندکی از افسران ایرانی از آنچه ما صداقت می‌نامیم بویی برده‌اند. صداقت داشتن یعنی محروم کردن خود از مال و منال. طبیعی است که وقتی که موجب پرداخت نمی‌شود تا حدودی حق با افسران ایرانی است. فرمانده قزاقهای موجود حقیر و بی‌مصرف است اما روح و جان این نمایش سرهنگ رضاخان است، مردی که من از سابق به او علاقه داشتم. اسمایس می‌گوید که او مرد خوبی است و من از اسمایس خواستم تا به سردار همایون مرخصی بدهد تا رضا موقعیت خود را مستحکم کند. سردار همایون از رفتن خود خوشحال است چونکه اجازه دست زدن به پول نداشته و از این بابت ناراحت است. در باره چگونگی اوضاع، پس از خروج خودمان، گفت وگوهای مفصلی با اسمایس داشتم. هیچکس مسئولیتی در قبال قزاقها بر عهده نخواهد گرفت و من نمی‌توانم هیچ دستوری را قبول کنم... اگر به قزاقها اجازه دهم که قبل از رفتن من حرکت کنند شاید در آن صورت بتوان اوضاع را کنترل کنم گرچه نمی‌توانم با قشون به تهران بروم... اگر به آنان اجازه دهم که همزمان با ناپدید شدن من از قزوین بروند، ممکن است علیه من اقدام کنند که این رویداد برای من جالب خواهد بود

چونکه ناگزیر به مقابله با آنها خواهم شد. اما کشتن هریک از آنان از سوی من اقدامی نادرست خواهد بود. این امکان نیز وجود دارد که آنان به تهران یورش برند و دست به انقلاب بزنند. شخصاً بر این عقیده ام که باید به قزاقها اجازه داد تا قبل از ناپدید شدن من از قزوین حرکت کنند. به اسمایس گفتم که به عقیده من قزاقها نمی توانند کار چندانی صورت دهند. در واقع فقط دیکتاتوری نظامی مشکلات ما را حل خواهد کرد و به ما فرصت خواهد داد تا بدون هیچ گونه دردمسری کشور را ترک کنیم.»

صص ۳۶۰-۳۶۱: «اسمایس معتقد است که قزاق ها علیه افسران خود شورش نخواهند کرد. مازاد پوشاک خود را به نحوی دلخواه می فروشیم. ایرانیها در مقابل اجناس بنجل ما پول خوبی پرداخت می کنند. چیزهایی را که در انگلیس دور ریخته می شود، مانند نقل و نبات می خرند. ظروف کهنه، لباسهای زیر، هر نوع پوشاک، تکه پاره های پتو و چیزهایی از این قبیل به قیمت گزاف خریداری می شوند. در مقابل انبار تدارکات (برای جلوگیری از هجوم خریداران) طناب کثی شده است. یک یهودی را دیدم که در انبار تدارکات برای انبوه جمعیت سخنرانی می کرد. چانه زدن، که در شرق بسیار متداول است، به هیچوجه دیده نمی شود. برای چیزهای بی ارزش روزانه حدود سیصد لیره استر لینگ پول می گیرم. اگر بتوانم این چیزها را در تهران بفروشیم پول بیشتری به دست خواهیم آورد. قزوین احتمالاً با مازاد کالا روبرو خواهد شد. فکر میکنم که تعدادی از افسران او نیفورهای کهنه خود را با فرش معاوضه کرده اند.»

۳۱ ژنوايه ۱۹۲۱

ص ۳۶۶: «گفت و گوهای مفصلی با اسمایس و رضاخان انجام دادم. رضا موجودی سخت کوش به نظرمی رسد و بینی تقریباً بزرگی دارد. می توان گفت که قیافه اوشبیه یهودیان است ولی بینی ایرانی ها به گردی بینی یهودی نیست. موی سرش روبه سفیدی گذاشته است. او می خواهد دستش به کاری بند باشد و از بی کاری ناراحت است. او فقط به زبان فارسی صحبت می کند و فارسی صحبت کردن من حتماً موجب شگفتی او شده است. می گویند در تبریز مهتر بوده است. حتی اگر این گفته صحت هم داشته باشد باز از لیاقت او حکایت می کند. او بطور قطع پرجذبه ترین فرد ایرانی است که تاکنون دیده ام.»

۱۲ فوریه ۱۹۲۱

صص ۳۶۹-۳۶۸: با رضا خان گفت وگویی داشتم و او را به فرماندهی مطلق قزاقهای ایرانی گماردم. اوقویترین فردی است که تاکنون دیده ام. به او گفتم که به تدریج از تحت کنترل من خارج می شود و باید همراه سرهنگ اسمایس مقدمات رویارویی با شورشیان رشت را پس از خروج ستون از منجیل، فراهم کند. در حضور اسمایس گفت و شنودی طولانی با رضا داشتم. در این فکر بودم که آیا ضروری است قرار و مدارهای کتبی بگذاریم یا نه، و سرانجام به این نتیجه رسیدم که نوشتن مطالب مفید نخواهد شد. اگر رضاخان بخواهد بازی درآورد به سادگی می تواند چونکه امکان خواهد داشت به راحتی بگوید قولهایی را که داده است به اجبار بروی تحمیل شده اند و ملزم به انجام آنها نیست. قبل از اینکه از هم جدا شویم، دو نکته را برایش روشن ساختیم:

- ۱- نباید به هیچ وجه از پشت سر به قوای من حمله کند. چونکه این کار به نابدی او منجر خواهد شد و جز حزب انقلابی به سود هیچکس نخواهد بود.
- ۲- شاه به هیچ وجه نباید سرنگون شود. رضاخان صراحتاً قول داد من با او دست دادم. به اسمایس گفته ام به تدریج کنترل را کاهش دهد. به هیچ وجه نگران رفتن او نیستم.» (۱)

** - «آیرونیساید اشاره به ترسو بودن احمد شاه و مردمش را رها خواهد کرد می کند، ولی رضا خانی که آیرونیساید از او تعریف می کند، در جنگ جهانی دوم بمحض اشغال ایران از طرف متفقین از ترس زودتر یا به فرار گذاشت و همین دولت فحیمه انگلستان آوردش و بردش.»

هوشنگ مهدوی در نوشته ای تحت عنوان «پشتیبانی مستمر انگلیستان از دیکتاتوری پهلویها (۱۳۵۷ - ۲۹۹)» می نویسد: «رضا شاه که تا این زمان در اوج قدرت به سر می برد و به مدت بیست سال تنه افردی بود که برای ایران حکومت می کرد، ناگهان از خود ضعف و ناتوانی عجیبی نشان داد او دوبار قصد داشت از تهران فرار کند و حتی قصد پناهندگی به سفارت انگلیس را داشت» (سقوط جلد دوم- مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی- ۱۳۸۷ ص ۶۶۸)»

نصرالله سیف پور فاطمی تاکید می کند: «روز دوازدهم در تهران خبری منتشر شد که

روس ها از قزوین حرکت کرده و به سمت تهران پیش می روند. این خبر در سفارت انگلیس انتشار یافت و رضا شاه را بی اندازه متوحش کرد، به طوری که فوراً بدون اسکورت و همراهان سوار اتومبیل شده و عازم قم می شود. در قم به او خبر می دهند که شایعه صحیح نیست و شاه به تهران برمی گردد.»

* دکتر نصرالله سیف پور فاطمی «آیینۀ عبرت-جلد سوم»- به کوشش دکتر فرامرز سیف پور فاطمی - نیوجرسی ۱۳۸۹ - ص ۱۲۴۸

۴ - عبدالله شهبازی درباره خاطرات آبرونساید براین نظر است که : در مسئله کودتای ۱۲۹۹ نیز نقش ژنرال آبرونساید به شدت برجسته شد و نقش اردشیر ریپورتر تقریباً مسکوت ماند همانطور که در مسئله کودتای ۲۸ مرداد نقش کریمیت روزولت و وودهاوس به شدت برجسته می شود و نقش فرمانده عملیاتی کودتا در ایران، یعنی شاپور ریپورتر، بکلی کتمان می شود.

این در حالی است که می دانیم سرلشکر سیر ادموند آبرونساید یا لرد آبرونساید اول تنها مدت کوتاهی در منطقه و در ایران بود. او از ۴ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۱۷ فوریه ۱۹۲۱، یعنی کمتر از چهار ماه ونیم، فرمانده قشون انگلیس در شمال ایران (نورپر فورس) بود که مأموریت جنگ با بلشویک ها را به عهده داشت. وی در طول زندگی اش نیز هیچ ارتباطی با ایران نداشت و بنابراین نقش او در کودتا چگونه می تواند همسنگ و حتی قابل مقایسه با نقش اردشیر ریپورتر باشد که به عنوان رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران تا زمان کودتا ۲۸ سال بود که در ایران اقامت داشت و بر حوادث مهمی چون انقلاب مشروطه و غیره تأثیر نهاده بود. البته آبرونساید به عنوان فرمانده نیروهای نظامی انگلیس در شمال ایران سهم مهمی در کودتا داشت ولی او مجری دستورات وزیر جنگ وقت بریتانیا، یعنی سیر وینستون چرچیل، بود که بعدها همین چرچیل، به عنوان نخست وزیر وقت انگلیس، نقش اصلی را در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایفا کرد.

بنابراین، آبرونساید تنها یک فرمانده نظامی بود که بدون آشنایی با منطقه و بدون داشتن شبکه جاسوسان بومی و حتی بدون شناخت دقیق نیروهای سیاسی کشور دستور وزیر جنگ را اجرا کرد و هر کس جای او بود چنین می کرد. **تحقیقات بنده ثابت می کند که طراحان و عاملان خارجی کودتای ۱۲۹۹ مثلثی بودند که یک رأس آن وینستون چرچیل بود، رأس دیگر لرد ریڈینگ (سیر روفوس اسحاق) نایب السلطنه**

وقت حکومت هند بریتانیا و ادوین مونتگگ وزیر وقت هندوستان درلندن، که هر دو از خاندان‌های درجه اول یهودی صهیونیست انگلیس بودند، و رأس سوم اردشیر ریپورتر که اصلا طرح کودتا از او بود. نقش اصلی را هم در شناسایی و برکشیدن رضاخان و هم در کودتا و هم در خلع قاجاریه و استقرار سلطنت پهلوی اردشیر ریپورتر داشت که در تمامی این دوران رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران بود. و می‌دانیم که امور اطلاعاتی امپراتوری انگلیس در ایران و عراق حتی در شبه‌جزیره عربستان از آغاز به‌وسیله حکومت هندبریتانیا اداره می‌شد و وزارت خارجه انگلیس درلندن دخالت عملی در این حوزه نداشت. پس، مطرح کردن آبرونساید تنهاییان گوشه‌ای از حقیقت بود برای پوشانیدن ابعاد بسیار بغرنج و مهم ماجرا.

نکته مهم دیگر که ثابت می‌کند انتشار خاطرات آبرونساید نمی‌توانست گره مهمی را باز کند، تحریف این خاطرات است. مثلا، خاطرات آبرونساید روشن نمی‌کند که آیا وی فرمان کودتا را به ابتکار شخصی خود صادر کرد یا به‌دستور لندن (وزارت جنگ و دولت انگلستان). خوشبختانه در جریان انقلاب چند برگ از رونوشت خاطرات آبرونساید به‌دست آمده که مغایرت جدی آن را با متن منتشر شده ثابت می‌کند. مثلا، در کتاب منتشر شده تلاش شده تا ثابت کند ایران در معرض خطر بلشویکی است. همین خط فکری را اردشیر ریپورتر در خاطراتش القا کرده است. یعنی اگر کودتا نمی‌شد ایران به چنگ کمونیست‌ها می‌افتاد. می‌دانیم که این مسئله، که آیا کودتای رضاخان ایران را از خطر سقوط به دامان بلشویسم نجات داد یا نه، اصولا چنین خطری وجود نداشت، اهمیت اساسی در تحلیل تنوریک حوادث آن سال‌ها دارد. ولی در متن دست‌نوشته خاطرات آبرونساید، که در ایران به‌دست آمده، اومی‌نویسد: «به اعتقاد من روس‌ها قادر نیستند در خارج از کشور خود به جنگ بپردازند. نمی‌توانیم بپذیریم که برای ما یک خطر نظامی محسوب می‌شوند.» یا درجایی آبرونساید می‌نویسد قیافه رضاخان به یهودیان شباهت دارد. یا می‌نویسد: «می‌گویند او در تبریز مهتر بوده است.» مهتر یعنی نگهبان اسب. این جملات در خاطرات منتشر شده موجود نیست. یا آبرونساید درباره ملاقات ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ خود با احمد شاه تنها یک سطر نوشته: «با هم [با نورمن وزیر مختار انگلیس در تهران] به دیدن شاه رفتیم. شاه در نقطه‌ای در ۶ مایلی تهران با گله‌ای از زنانش زندگی

می‌کرد.» همین و بس. ولی درمتنی که پسر آبرونساید به کمک و به احتمال قریب به یقین با دستکاری‌های فراوان شاپور ریپورتر منتشر کرده، سه صفحه کامل درباره این ملاقات و با آب و تاب عجیبی درجهت ارائه یک تصویر بسیار منفی و نفرت‌انگیز از احمد شاه توضیح داده شده. از «دروازه‌های آهنین قصر» و «سواران سرخ جامه بنگالی» و خواجه‌هایی در لباس اروپایی که عصای عاج به‌دست داشتند و به استقبال آبرونساید و نورمن آمدند، زنان و کودکانی که می‌خندیدند و شوخی می‌کردند و خواجه‌ها آن‌ها را ساکت می‌کردند، تالار مجلل محل پذیرایی از میهمانان، توصیف چهره احمد شاه و غیره و غیره که اصلاً معلوم نیست از کجا آمده. واز همه مهم‌تر این ادعا که احمدشاه خواستار امضا و تصویب قرارداد ۱۹۱۹ شد و گفت این «بهترین معاهده‌ای است که منافع کشورش را تأمین می‌کند اما مجلس شورای ملی از تصویب قرارداد سر باز می‌زند.» این‌ها همه تحریف تاریخ است و کاملاً روشن است که نویسنده‌ای بر اساس یادداشت‌های روزانه آبرونساید هر چه خواسته نوشته و به‌نام خاطرات آبرونساید چاپ کرده است. با توجه به این توضیحات، اهمیت انتشار خاطرات اردشیر ریپورتر روشن می‌شود و بنده به یقین عرض می‌کنم که این سند مهم تاریخی مبنای قطعی در تحلیل کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ است و هیچ سندی نمی‌تواند جایگزین آن شود.

از زمان انتشار خاطرات اردشیر ریپورتر تا امروز، که تقریباً یک دهه کامل می‌شود، این سند بتدریج جای خود را در میان مورخین باز کرده است. معزداً، هنوز نیز گروهی از نویسندگان هستند که به سنده تعبیر مرحوم دکتر شیخ‌الاسلامی «ارزنده» فوق بی‌اعتنا مانده‌اند تا پیش‌فرض‌های خود را به اثبات برسانند. مثلاً، در کتابی که آقای دکتر سیروس غنی با عنوان "ایران؛ برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها" اخیراً منتشر کرده، کمترین اشاره‌ای به نقش اردشیر ریپورتر در ماجرای کودتا نیست تا بتواند ثابت کند که کودتای ۱۲۹۹ یک طرح «شتابزده» و فاقد تدارکات مفصل قبلی بود که «به تمهید افسری انگلیسی که از کشور و مردم ما تقریباً هیچ اطلاعی نداشت آغاز شد.» منظور او آبرونساید است. غنی می‌افزاید: «نظامیان بریتانیا کمتر چنین خودسر دست به سیاست یازیده بودند تا چه رسد که بدون دستور صریح دولت متبوع خود کودتا بر پا کنند.» آقای سیروس غنی تنها در یکجا نام اردشیر را برده و تلویحاً مدعی شده که خود انگلیسی‌ها

این سند را به‌خاطر ضدیت با سلطنت پهلوی منتشر کردند. او می‌نویسد:

«باوجود تکذیب‌های بریتانیا در طول سالیان که در کودتا دخالتی نداشته... وقتی مصالح انگلستان اقتضا کرد، این کشور مرتب اعلامیه صادر می‌کرد و نه تنها به نقش خود در کودتا اعتراف می‌کرد بلکه درباره آن به اغراق هم می‌پرداخت... انتشار یادداشت‌های ژنرال آبرونساید از طرف پسرش و نیز درآمدن سندی موسوم به "آخرین شهادت و وصیت‌نامه" از اردشیر رپورتر، هر دو در ۱۳۵۰-۱۳۵۱، یعنی زمانی که محمدرضا شاه در اوج قدرت و از موفقیت جهانی برخوردار بود، اتفاق افتاد.»

این روش یک محقق و واقعاً محقق در بررسی حادثه‌ای به این اهمیت نیست.

اولاً، خاطرات اردشیر رپورتر در اواخر سال ۱۳۴۷ یا اوایل سال ۱۳۴۸ طبق وصیت‌نامه اردشیر در اختیار شاپور قرار گرفت نه در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۱.

ثانیاً، این سند کاملاً محرمانه بود و تنها چند تن از رجال درجه اول پهلوی آن را دیده بودند از جمله اسدالله علم، نزدیک‌ترین محرم شاه، که طبق نوشته مندرج در یادداشت‌های روزانه‌اش اصالت آن را تأیید می‌کند. این خاطرات برای اولین بار در سال ۱۳۶۹ به‌وسیله بنده منتشر شد و آقای غنی معلوم نیست عنوان «آخرین شهادت و وصیت‌نامه اردشیر رپورتر» را از کجا آورده است زیرا من چنین عنوانی را به‌کار نبردم.

اسناد دیگری نیز در دست است که صمیمیت شاه و شاپور رپورتر را در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۷ نشان می‌دهد. یک نمونه دیدار خصوصی آقای جرج کندی یانگ به همراه شاپور است با شاه در تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۷۲. جرج کندی یانگ که در سال‌های اخیر فوت کرد، در آن زمان از گردانندگان و مدیران کمپانی انگلیسی کلینورت بنسون بود که به‌عنوان دلال و واسطه در معاملات خارجی ایران نقش مهمی داشت. وی گزارش دیدار خود را به‌طور مشروح نوشته که نسخه‌ای از آن در اسناد ایرانی به‌دست آمده و در دسترس محققین است. شاه به جرج یانگ، که قاعدتاً در اینتلجنس سرویس نیز مقامی بلندپایه بوده زیرا مضمون بحث‌های این جلسه کاملاً امنیتی است و شبیه به بحث با یک تاجر نیست، از جدایی‌ناپذیری امنیت ایران و امنیت اروپای غربی سخن می‌گوید و خلاصه مضمون مذاکرات گواه نزدیکی بسیار طرفین است. توجه کنیم که سال ۱۹۷۲ همان سالی است که خاطرات آبرونساید منتشر شد و کمی بعد مقاله چپمن پینچر و اشاره مختصر او به نقش اردشیر رپورتر در کودتای ۱۲۹۹.

بنابراین، ادعای آقای سیروس غنی بسیار غیرمستند است. و بالاخره اینکه، به عکس ادعای آقای سیروس غنی، ماموردی را سراغ داریم که سازمان اطلاعاتی انگلیس به جعل سند بهسود رضاخان دست زده با این هدف که از او یک چهره ملی و ضدانگلیسی ترسیم کند. مهم‌ترین هدف از این جعلیات، که در زمان صعود رضاخان صورت می‌گرفت، ازیکطرف فریب دادن حکومت کمونیستی شوروی بود به منظور جلب حمایت وی از رضاخان به عنوان یک فرد ناسیونالیست و ملی و ضدامپریالیست؛ و ازطرف دیگر فریب دادن رجال ملی و افکار عمومی ایران. و می‌دانیم که این ترفند سرانجام سبب حمایت شوروی‌ها از رضا خان شد. یک نمونه، سندی است که مجله پیکار در شماره ۱۰ خرداد سال ۱۳۱۰ خودافشا کرد. این نشریه‌ای بود که دربرلین به وسیله مرتضی علوی، برادر ارشد بزرگ علوی (نویسنده معروف)، منتشر می‌شد. پیکار در مقاله‌ای با عنوان «سیاست جاسوسی انگلیس‌ها در ایران» می‌نویسد:

«پس از اینکه رضاخان را انگلیس‌ها کاملاً به سمت نوکری خود درآوردند، قنصل انگلیس (مقیم اهواز) راپورتی به عنوان چمبرلن، وزیر مستعمرات انگلستان می‌نویسد و در راپورت مزورانه خود می‌نویسد که ما هر قدر سعی و کوشش نمودیم رضاخان را با خود همراه نماییم موفق نشدیم و آنچه حقیقتاً کشف کردیم با حکومت شوروی مناسبات حسنه دارد و هیچ حاضر نیست که با ما کنار بیاید. و این راپورت خود را طوری کرد که به وسیله جاسوس‌های خودشان به دست قنصل‌های حکومت شوروی بیفتد. متأسفانه این عمل مزورانه طوری در محافل سیاسی روس‌ها تأثیر بخشید که تا امروز هم در روسیه کسانی هستند که عقیده دارند رضاخان طرفدار شوروی و.. مخالف سیاست استعماری انگلیس‌ها است...»

توضیحات و مآخذ:

◀ خطرات ژنرال سرادموند آبرونساید طراح کودتای ۱۲۹۹

- ۱ - سیا تاریخ کودتای ننگین ۲۸ مرداد را منتشر می‌کند: به قلم دکتر دونالد. ن ویلبر تاریخ نگارش: مارس ۱۹۵۱ - تاریخ انتشار: اکتبر ۱۹۹۹ - ترجمه ابوالحسن بنی صدر اولین بار در روزنامه انقلاب اسلامی انتشار یافته است - تاریخ انتشار بصورت کتاب: ۲۵ خرداد ۱۳۸۲ - برابر ۱۵ یونی ۲۰۰۳ - انتشارات انقلاب اسلامی.
- * نگاه کنید به مقاله «راهی به سوی مداخله» از مالکوم برن - به نقل از کتاب «مصداق و کودتا» به اهتمام "مارک گازیوروسکی" و "مالکوم برن" با ترجمه "دکتر علی مرشدی زاد" انتشارات "قصیده سرا" - ۱۳۸۴ - صص ۲۴۳ - ۲۲۱
- ۲ - حاج مخبرالسلطنه هدایت - «خطرات و خطرات» - چاپ چهارم ۱۳۶۳ - کتابفروشی زوار - ص ۴۹۳

- ۳ - خطرات سری آبرونساید» از طرف مؤسسه پژوهش مطالعات فرهنگی با همکاری خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۷۳ - صص ۲۵ - ۵

پی نوشت ها :

- ۱ - در این باره از جمله ر. ک به: «تاریخ معاصر ایران» (کتاب پنجم)، مؤسسه پژوهش و مطالعات و فرهنگی؛ شیخ شهید فضل الله نوری (جلد اول و دوم)، انتشارات رسا، کتاب «اسناد هجوم انگلیس و روس به ایران» در سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ ه. ق، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه؛ اسناد نقض بی طرفی ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰، انتشارات کویر.
- ۲ - فصل مربوط به ایران این کتاب ترجمه و در سال ۱۳۶۳ توسط آقای «بهرز قزوینی» به ضمیمه بخشی از اسناد و مکاتبات سیاسی وزارت خارجه انگلیس و به همت «نشر آینه» منتشر شده است.
- ۳ - همین کتاب، ص ۱۱.

۴ - این کتاب یک بار توسط آقای صدری افشار در سال ۱۳۵۷ بوسیله انتشارات دنیا و یکبار نیز با ترجمه آقای لطفعلی خنجی در سال ۱۳۵۹ توسط انتشارات امیر کبیر به چاپ رسیده است.

۵ - مجله یغما، سال سی و یکم، شماره دوم، اردیبهشت ۱۳۵۷ ش. لازم به ذکر است که آقای دکتر شیخ الاسلامی در قسمت ۲۴ مقاله مذکور، به شرح داستانی بدون ذکر مأخذ درباره ملاقات رضا خان و آبرونساید پرداخته است و ادامه آن را در قسمت ۲۵ مقاله خود به گونه ای آورده و پایان بخشیده است که خواننده نا آگاه تصور می کند نویسنده به نقل از یادداشتهای روزانه آبرونساید واقعه ای تاریخی آشنا شده است. در صورتی که داستان فوق توسط بزرگ ابراهیمی نماینده منتخب شاه در «مجلس شورای ملی» پس از کودتای انگلیسی- آمریکائی و ارتجاعی ۲۸ مرداد ۳۲ تهیه و پس از به عرض ملوکانه رساندن و استجازه از شاه در چهاردهمین سالنامه دنیا صص ۱۹۲ تا ۱۹۹ تحت عنوان: «داستان اولین بر خورد میر پنج به زرنال آبرونساید انگلیسی» به چاپ رسیده بود.

۶ - در اوائل تابستان ۱۳۶۸ در گفتگویی با مرحوم دکتر غلامعلی وحید مازندرانی با حضور آقای رضا فراستی در واحد آرشیو مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی درباره نقش ژنرال آبرونساید و اردشیرجی ریپورت در کودتای سیاه سوم اسفند ۱۲۹۹ ش (داشتم)، آن مرحوم مطالبی به این مضمون فرمودند: «سالیانی چند پیش روزی اسدالله علم متن انگلیسی ای را برای ترجمه در اختیار من قرار داد. پس از مطالعه متوجه شدم که متن مذکور خاطرات ژنرال آبرونساید و چگونگی به قدرت رسیدن رضاخان توسط انگلیسیها است. احساس ترس کردم. متن را بدون آنکه ترجمه کنم روزی به اسدالله علم باز گرداندم. نه او راجع به عدم ترجمه سخنی گفت و نه من در این باره توضیحی دادم. بعدها شنیدم که متن مزبور را فرزند ژنرال آبرونساید برای تهدید و دریافت وجه ارسال داشته است و در این امر کوشش او مقرون به توفیق نیز بوده است» و خوشبختانه اندکی بعد از این گفتگو، دو نامه به امضاء فرزند ژنرال آبرونساید خطاب به اسدالله علم به دست آمد که مؤید گفته مرحوم دکتر وحید مازندرانی است:

نامه اول

مجلس اعیان - بروم وود مانور

لندن - چاینال سنت جیمز
۵ دسامبر ۱۹۷۲ - چلمز فورد

عالی جناب

مایلم بابت هدیه سخاوتمندانه ای که بنا به فرمان عالی حضرت شاهنشاه آریامهر برایم ارسال نمودید و بنده از طریق سرشاپور آن را دریافت داشتم، سپاس عمیق خود را ابراز دارم. این هدیه همواره به عنوان گنجینه ای از سوی من و خانواده ام نگهداری خواهد شد.

نیل به شرفیابی به حضور شاهنشاه افتخار بزرگی بود که نصیبم گردید و دیدار من از ایران به یک معنا نوعی زیارت بود، گام های حیرت آور ایران در تمامی زمینه ها به حق و در سطح جهانی مرهون رهبری آن اعلیحضرت است. صمیمانه امیدوارم که برخی از علایق [منافع] که این جانب حامل آنم ثابت خواهد نمود که ارزش آن را دارد که تماس نزدیک تری با کشور بزرگ شما داشته باشم.

عالی جناب، مستدعی است ابراز احترامات فائقه و مراتب خدمتگزاری خاضعانه این جانب را به عالی حضرت ابلاغ نمائید.

ارادتمند

آیرونساید

بارون آیرونساید دوم

آرخنگل و آیرونساید

نامه دوم :

مجلس اعیان - بروم وود مانور

لندن - چاینال سنت جیمز

۵ دسامبر ۱۹۷۳ - چلمز فورد

عالی جناب

فی الواقع سعادت بزرگی بود که افتخار دیدار با شما و سخن از روزگاران گذشته دست داد. امیدوارم که شما و سرشاهپور ریپورتر، چکیده های مناسبی از مکاتبات پدرم

و پدرسر شاهپور را به مناسبت پنجاهمین سالگرد حکومت خاندان پهلوی یافته و جمع آوری کنید. من نیز به نوبه خود خوشحال خواهم شد که از طریق ممکنه به شما در این خصوص کمک کنم. حقیقتی که در اینجا رخ می نماید، این است که یک بار دیگر در تاریخ کهن ایران زمین یک فرد ایرانی میهن پرست قیام کرده است تا میهن خود را از خطرات حفظ کند. رضاشاه کبیر، چنین مردی بود و من به خاطر همکاری پدرم با چنین چهره برجسته ای افتخار می کنم. امیدوارم یک بار دیگر شما را در انگلستان یا تهران ببینم و از مهربانی و مهمانوازی شما بسیار متشکرم. ارادتمند شما

[رقم امضاء] آبرونساید
 بارون آبرونساید دوم
 آرخانگل و آبرونساید

عالی جناب اسدالله علم
 وزیر دربار (تهران)

۷- برخی از جمله آقای شیخ الاسلامی مدعی شده اند که رضاخان با آبرونساید تنها چهار جلسه ملاقات داشته است در صورتیکه از شواهد و قرائن چنین برمی آید که دفعات این دیدارها و گفتگوها افزونتر بوده است. از جمله درص ۱۷۷ همین کتاب به نقل از ژنرال آبرونساید چنین آمده است: «به یاد دارم نخستین باری که او را دیدم بدنش از حمله جدی مالاریا می لرزید. فکر کردم او کسی نیست که با این بیماری ها از پای در آید.»

۸ - آتریاد همدان صحیح است.

۹ - اشاره است به سر جاسوس انگلیس و معلم انتخاب شده از سوی انگلیس برای آماده سازی رضا خان، سراردشیرجی ریپورتز.

۱۰ - رضا خان که با قبول نقش مزدور و کودتاچی از سوی سیاست انگلیس تن به خیانت به کشور و مردم میهن خود داده بود از همان آغاز برای آنان «مردک» ی بیش نبود و حرص و طمع او برای جمع آوری مال از هر راه غیر مشروع نیز شناخته شده بود. در اینجا بخوبی روشن می شود که هم از آغاز ژنرال آبرونساید و کلنل اسمایس او را با این عنوان شناسائی کرده بودند و تبلیغات ناآگاهان و یا مغرضانی

که مدعی هستند او در ابتدا آلوده نبود و بعدها دست به اعمال ناشایست زد بی پایه و اساس است.

۱۱- در باره این دیدار ژنرال آیرنسایدو ژنرال دیکسن وکلنل اسمایس از اردوگاه قزاقان در آقابابا، سردار همایون طی مکتوبی به سپهدار اعظم رئیس الوزرا در تاریخ ۱۰ برج عقرب آبان [۱۲۹۹ چنین می نویسد:

« دیروز چهار ساعت بعد از ظهر که جناب اجل جنرال آیرون سایت و جنرال دیکسن با سرهنگ [اسمایس] را که بازدید فدوی آمده بودند مایل شدند امروز به تماشای اردوی قزاق [.]. امروز [۱۰ آبان] ساعت یازده در موقعی که فدوی مشغول دیدن سان بودم وارد شده از جلو صف عبور کرده باعث تمجید و توصیف شده [.]. بعد صاحب منصبهای ارشد قزاقخانه را خواسته با یک زبان خوش محب آمیز اظهار داشتند [.:] سه سال است که دولت انگلیس تمام مخارج قزاقخانه را داده و در مقابل آن عوض اینکه استفاده از این مخارجات و زحمات ببرد با زبانهای تنقید آمیز مورد تعرض که در حقیقت بدگوئی بوده است تلقی نموده است [.]. حالاکه ریاست دیویزیون به یک صاحب منصب با اطلاع..... تسلیم شده است باید در کمال تمکین حاضر اجراء نظریات او شده و در کمال امیدواری مشغول انجام خدمت شوید و البته نسبت بشماها هم کمال محبت و مساعدت از طرف ایشان خواهد شد [.]. بعد از ایراد این نطق ایشان حرکت کرده.... نیز بلافاصله حرکت و بشهر مراجعت نموده بعرض این راپرت جسارت ورزه...» (سند م. یک ۶۰۹ / ۲ مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی).

در همین ارتباط کشف گزارش رمزی نیز از یاور مسعودخان کیهان به نخست وزیر وقت به شرح ذیل در اختیار است:

« مقام منبع حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا دامت عظمت [!] »

در تعقیب تلگراف نمره ۵ چونکه عرض شده بود دیروز برای تحویل گرفتن قسمت قزاق مقیم آقا بابا رفته در این بازدید ژنرال [آیرونساید] و دیکسن هم بودند [.]. پس از بازدید از طرف ژنرال دیکسن نطقی مبنی بر فداکاری افراد و صاحب منصبان قزاق نموده و تغییرات اخیر حسب الامر اعلیحضرت بوده چونکه مایل نبودند که رئیس و صاحب منصبان این قسمت خارجی باشند که فقط مقصودشان منافع شخصی باشد

لهذا اول سردار همایون را فرمانده تعیین فرمودند و در ضمن قول دادند که عنقریب به حسابهای ایشان رسیدگی خواهد شد [.] پس از مشارالیه در همین زمینه از طرف سردار همایون نطقی کرده شد و صاحب منصبان عموماً شکایت از سوء رفتار صاحب منصبان روسی و بی پولی و ضمناً ممنون از این پیش آمد بودند... (م. ک ۱۸۱۲ / اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی).

۱۲ - همین کتاب، صص ۳۶۰ - ۳۵۹

۱۳ - همین کتاب - ص ۳۶۶

۱۴ - ص ۳۰۷ و ۳۰۸ همین کتاب

۱۵ - سردنيس رايه پس از نقل قول آيرونسايونكر « فرمانده سياسي » منصوب از تهران براي رضا خان به اردشير جي ريبورتر اشاره کرده است و نام او را عنوان می کند. آقای شيخ الاسلامی با توجه به اینکه منبع مورد استفاده اش همین کتاب دنيس رايه بوده است و نام اردشير جي ريبورتر را نیز در پاصفحه ملاحظه فرموده اند در متن تصرف کرده و در مجله یغما و همچنین اطلاعات سیاسی- اقتصادی شماره های ۴۲ - ۴۱ (اسفند ۱۳۶۹) صفحه ۱۶ چنین آورده اند: «... اسمایس می گوید بین افسران مقیم قزوین این مرد از همه لایقتر و در عمل فرمانده حقیقی لشکر قزاق است گرچه به ظاهر تحت او امریک فرمانده سیاسی (سردار همایون) که از تهران منصوب شده است انجام وظیفه می کند.»!!

۱۶ - دنيس رايه؛ « انگلیسها در میان ایرانیان»، ترجمه لطفعلی خنجی؛ امیر کبیر - ۱۳۵۹ - ص ۲۰۹ .

۱۷ - دنيس رايه، ... صص ۲۱۰ - ۲۰۹

۱۸ - همانجا

۱۹ - دنيس رايه - ص ۲۱۰

۲۰ - دنيس رايه - صص ۲۱۱ - ۲۱۰

۲۱ - مجموعه این اسناد در یک مجلد با عنوان «مقدمات کودتا» از سوی مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی در آینده نزدیک منتشر خواهد شد.

۲۲ - آيرونسايه در اینجا اشاره ای به تقاضای خود از احمد شاه در باره رضا خان نمی کند. نویسنده کتاب « تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس » در این باره قبل از « یادداشتهای روزانه فیلد مارشال لرد آيرونسايه که در اختیار لیدی آيرونسايه

است» می نویسد: «آیرونساید در جلسه دیگری که حضور شاه رسید سعی کرد وی را متقاعد سازد که اختیاراتی به رضا خان تفویض کند. ولی شاه مخالفت کرد». (نوشته: دکتر علی اصغر زرگر، ترجمه «کاوه بیات، انتشارات پروین - معین - ۱۳۷۲، ص ۷۰

◀ ژنرال آیرونساید قبل از کودتای ۱۲۹۹ گفت:

- ۱ - خاطرات سری آیرونساید» از طرف مؤسسه پژوهش مطالعات فرهنگی با همکاری خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۷۳ - صص ۲۵ - ۵
- ۲ - منبع: سایت عبدالله شهبازی: مقاله "پنهانکاری انگلیسی" و اسرار دو کودتا» گزارشی از آخرین تحقیقات در زمینه دو کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر مبنای اسناد موجود در آرشیوهای ایران»

فصل سوم

چرچیل وزیر جنگ و نایب السلطنه هند از آمران کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹

خسرو شاکری پژوهشگر و محقق تاریخ معاصر ایران در باره رهبری کودتای ۱۲۹۹ از کجاهدایت می شد می نویسد: [همانگونه] ظهور و سقوط نخست وزیر ملی، مشیرالدوله، را بررسی کردیم، که به دلیل مقاومت در برابر فشارهای انگلیس، یعنی ژنرال آبرونساید و وزیرمختار نورمن، برای برکناری فرمانده روسی لشکر قزاق، استعفا داد. قزاق ها تنها نیروی نظامی «مدرن» بودند که انگلیسیان می توانستند. اکنون برای نجات موقعیت خود در ایران روی آن حساب کنند. در این فصل مسئله ی برکناری استاروسلسکی و سیاست جدید انگلیس در ایران را بررسی می کنیم که از این فرایند سر برآورد و نماد آن کودتای اسفند ۱۲۹۹ بود. این مسئله اهمیت بیشتری دارد زیرا سرنوشت جنبش جنگل و جنبش آزادی بخش ایران مستقیماً در پیوند با به دست گرفتن لشکر قزاق و بازسازی آن توسط انگلیسیان بود، که در کودتای یاد شده تجلی یافت.

یک افسرانگلیسی در مورد علت این مسئله گفت که روحیه ی ضعیف دلیل عقب نشینی ناگهانی و سریع قزاق ها از رشت بود؛ اما این توجیه کمتر باورکردنی است. توضیح واقعی را می توان در پیامد این عقب نشینی یافت. ما همچنین دیدیم که انگلیسیان از بیم تبانی با بلشویک ها مدت ها تلاش می کردند افسران روس را کنار بگذارند. اما در خرداد ۱۲۹۹ (ژوئن ۱۹۲۰) هم شاه و هم نخست وزیر جدید در خواست انگلیسیان را رد کردند. در اوایل اکتبر (مهرماه) - یعنی سه هفته پیش از عقب نشینی ذلت بار قزاقان از رشت- وزیرمختار آمریکا در تهران گزارش داد انگلیسیان دوباره در تلاش بودند استاروسلسکی را که به نظر او «مردی بسیار خوش برخورد، کاردان و توانمند [به لحاظ نظامی]» بود، برکنار و جای او را به «ژنرال دیکسون» (General Dickson) در مقام «فرمانده نیروهای تقویت شده یا یکپارچه ی ایران» بدهند. (۱)

اکنون، با عقب نشینی دوم لشکر قزاق به فرماندهی افسران روس، بهترین بهانه برای

کنار گذاشتن آنان فراهم آمد، زیرا شاه این بار ناچار از انتخاب بین حفظ تاج و تخت خود یا فرمانده محبوب روسی اش بود. به گفته یو.گ. گری (W.G.Grey)، افسران انگلیسی مستقر در ایران، در پاییز ۱۲۹۰، آبرونساید «دلایل کافی داشت که توصیه کند» افسران روس «باید برکنار و به جایشان افسران انگلیسی گمارده شوند. «دلایل»ی که کاملاً محرمانه ماندند! (۲) برای درک این روند و دلایل آن، مأموریت آبرونساید در ایران را، به ویژه در پرتو توصیه ی گ. پ. چرچیل و اووی (Ovey) که معتقد بودند وجود یک دولت دیکتاتوری قدرتمند در تهران برای منافع انگلیس ضرورت قاطع داشت (۳)، برداشت خواهیم کرد.

پیشتر، در ماه سپتامبر (شهریور)، مطبوعات انگلیسی سیاست بریتانیا در ایران را شدیداً به باد انتقاد گرفته بودند. تایمز در سرمقاله ی خود نوشت: «کلّ مشکل نظامی ما در بین النهرین در پیوند نزدیک نیرویی قرار دارد که "در میان زمین و آسمان" در منطقه ی خزر رها کرده ایم. به فرض آنکه بلشویک ها نیروی بیشتری به آن سوی خزر اعزام دارند و سعی کنند با توان بیشتری تهران را به تصرف در آورند، دولت چه سیاستی در پیش خواهد گرفت؟ چنان اتفاقی را هر چند "بسیار نامحتمل"، نمی توان "منتفی دانست". دولت باید "دست کم" تصمیم بگیرد در صورت وقوع چنان اتفاقی قصد چه کاری دارد... زمان آن فرا رسیده که توضیح روشن و صریحی در باره ی سیاست ایران خود به دست دهیم. زیرا تا زمانی که ندانیم دولت در ایران چه قصدی دارد، قول و قرارهای آن در مورد بین النهرین پایه و اعتبار چندانی نخواهد داشت.» (۴)

در ۲ نوامبر ۱۹۲۰، تایمز یکبار دیگر خاطر نشان کرد که دولت با قرارداد کرزن-وثوق در ۱۹۱۹ موافقت کرده بود، اما اکنون ظاهراً «هیچکس»، «جز خود لرد کرزن» آن را قبول نداشت. این سیاست «مورد همه نوع انکار اهانت بار [در ایران] قرار گرفته، جز در مواقعی که به پول و سربازان انگلیسی نیاز است.» زمان آن برای کرزن فرا رسیده بود که از هر سیاست «معقولی» حمایت به عمل آورد که به ایران دوست کمک برساند، اما نه سیاستی که در تهران «دولتی» (منظور دولت مشیرالدوله) را از لطاف، پول، و حمایت برخوردار کند که رویکردش نسبت به انگلیس از نوع «دشمنی پوشیده» بود.

سیاست مورد اعتراض تایمز در اوایل اکتبر (مهر ماه) نیز به کار گرفته شد، یعنی زمانی

که وزارت جنگ به ژنرال هالدین (General Haldane) اطلاع داد که وجود نیروهای انگلیسی مستقر در شمال ایران (نورپرفورس) (Norperforce) بستگی به بین‌النهرین داشت. کل آن نیرو در صورت بروز «وضعیت اضطراری برای نجات اوضاع در بین‌النهرین» ممکن بود فراخوانده شود، «اما این امر بدون مشورت و تأیید قبلی وزارت جنگ نباید انجام شود.» در همان موقعیت وزارت جنگ خاطرنشان ساخت که اوضاع در بین‌النهرین ظاهراً «به تدریج بهبودی می‌یابد» و به نظر می‌رسد که امکان آن برای کشور فراهم می‌شود که وضعیت کمابیش عادی بازگردد. «از سوی دیگر، اوضاع سیاسی و نظامی در هند»، «این را ضروری ساخت که نه فقط از این بپرهیزد که مجبور شود از آن باز طلب نیرو کند، بلکه هر چه زودتر» آن واحدهایی را که به خاطر بحران اخیر از هندوستان اعزام شده بودند «پس بفرستند». در شمال ایران، ژنرال هالدین بایستی این را مورد توجه نخست خود قرار می‌داد، و ژنرال آیرونساید بایستی درست درک می‌کرد که انگلستان در موقعیتی نبود که در صورت حمله‌ی جدید روسیان و آشغال شمال ایران، نیروی کمکی بفرستد.» (۵)

با این همه، زمانی که در ماه اکتبر وزارت جنگ، به رهبری وینستون چرچیل، ژنرال آیرونساید را برحذر داشت که از منجیل فراتر رود، کرزن این مسئله را با آن وزارتخانه در میان گذاشت. چرچیل به وی اطلاع داد که آن دستور را لغو کرده «و صریحاً به آیرونساید اختیارات کافی داده بود تا هر نوع عملیات محلی را که لازم می‌دید برای محافظت از نیروهایشان در سراسر زمستان انجام بدهد.» (۶)

برکناری استاروسلسکی

«مسئله‌ی مهم» در این زمان رفتار استاروسلسکی و قزاق‌های تحت فرمانش بود. وزارت جنگ انگلستان ترجیح داد که حل این مشکل رابه آیرونساید واگذارد، و این اعتماد را به او نشان داد که با «شخصیت، کاردانی و قاطعیت» خود آن را حل و فصل کند. به او گفته شد که با استاروسلسکی و «هر نیروی دیگر ایرانی رابطه‌ی شخصی برقرار کند، به طوری که توانمندی‌ها به گونه‌ای هدایت شوند که خواست‌های مقامات سیاسی ما در تهران را به بهترین نحو برآورده کند.» و سرانجام، از

آیرونساید خواسته شد که ارزیابی خود را از کل اوضاع ایران ارائه دهد. نورمن در گزارش خود به کرزن گفت که هالدین بدون تردید اخبار دریافتی از شمال ایران را دایر بر این که لشکر قزاق برای دومین بار رشت را به دلیل «روحیه ی بد» تخلیه کرده بودند، به وزارت جنگ انتقال داده بود. آیرونساید به نورمن اطمینان داد که این عقب نشینی دلایل کافی نظامی نداشت، زیرا افسری انگلیسی که وی به رشت اعزام کرده بود، گزارش داده که هیچ یک از نبردهای خونینی راکه، به گفته استاروسلسکی، بارگناه آنها را بدوش داشت، واقعاً صورت نگرفته بود. استاروسلسکی نشان داده بود که یک «افسر نالایق و کم شهامت» بود. ادامه ی فرماندهی او بر نیروهای مسلح ایران «خطری» برای کشور محسوب می شد. اما نورمن اضافه کرد که ثابت کردن این دشواری نبود که وی «بخش عمده ی پول هایی را که برای مصارف اردو کشی اختصاص یافته بود بالا کشیده است.» وی متهم بود که بخشی از پول ها را صرف تبلیغ علیه قرارداد ایران- انگلیس کرده بود. (۸) نورمن از طریق یک «منبع مطمئن اما محرّم» مطلع شد که از ۵۰ هزار تومانی که اخیراً به استاروسلسکی داده شده بود ۴۰ هزار تومان آن را شاه به بانک شاهی واریز کرده بود. (۹) اما، به گفته ی سفارت آمریکا در تهران، هرگز مدرکی رسماً علیه افسران روسی ارائه نشد. (۱۰)

یک عامل مهم در این جریان این بود که نورمن و آیرونساید فکر می کردند که خلاص شدن از دست استاروسلسکی «کمک زیادی به پیشبرد قرارداد» می کرد. (۱۱) برکناری استاروسلسکی و افسران روسی تحت فرمانش و سپردن «کنترل واقعی» تنها نیروی نظامی منظم ایران به افسران انگلیسی، قزاق ها را «عملاً از جذر ومدهای سیاست داخلی ایران بیرون کشید، و، در فقدان تحولات بیرونی، اجرای تدریجی قرارداد را تضمین می کرد.» (۱۲)

این باردیگر شاه نه با دیپلمات هایی نظیر نورمن، که با فرمانده تازه منصوب نیروهای نورپر فورس (۱۳)، سرتیپ آیرونساید مواجه بود، که عزم سیاسی اش به واقع در نامش (آهنین پهلوی) بازتاب می یافت. مسئله برکناری افسران روس لشکر قزاق، پس از کسب اجازه ی جدید از وزارت جنگ، به نقطه ی حساسی رسیده بود. پس از عقب نشینی قزاقان در ماه اکتبر (مهرماه)، آیرونساید «بلافاصله عازم تهران شد» و در آن به اتفاق نورمن خواستار برکناری روسیان شدند. ایشان از ابتدا مسئله را

از مجرای وزارت خارجه پیش نبردند، « زیرا وقت تنگ بود.» اما مشیرالدوله خواست آنان را رد کرد. (۱۴) مشیرالدوله در برابر این خواسته به نورمن گفت که وی پیشتر مسئله برکناری استاروسلسکی را با شاه در میان گذاشته بود و به نظر وی « زمان برای این کار مناسب نیست.» (۱۵) گفتگوی مشیرالدوله، نه فقط پرتنش، که برای نخست وزیر حتی تحقیر آمیز بود. آبرونساید در یادداشت های روزانه خود به تاریخ ۲۴ اکتبر (۲ آبان) نوشت:

[به مشیرالدوله] گفتم که وی [در اوایل اکتبر] از من خواسته بود که [در مسئله استاروسلسکی] مداخله نکنم، و من چنین کردم. اما اکنون [نیروهای] قزاق در ایران مضمحل شده اند و ما دیگر نمی توانیم پولی خرج آنها کنیم. اما این مرد بدبخت مخالفت کرد. وی همچون یک مارماهی که به آخر خط رسیده باشد، در صندلی اش می جنبید. وی گفت که اگر نزد شاه برود و از او بخواهد که شخصیت مورد علاقه ی ویژه اش را بر کنار کند، سرش را از دست خواهد داد. مشیرالدوله نام های دیگری را مطرح کرد. هر چیزی که بتواند او را از مخصه ها رها کند. احساس بولدگی (Bulldog) را داشتم که سگ کوچکی را در مقابل خود در گوشه ای میخکوب کرده باشد. او به من گفت که کنترل انگلیس بر نیروهای قزاق ایران اکنون اجرای قرارداد (ایران - انگلیس) را ممکن خواهد ساخت. به او گفتم که وی تلاشی برای ممکن ساختن آن نمی کرد و این که من قصد اعمال کنترل انگلیس را نداشتم، صرفاً با اختلاس و اتلاف پول انگلیس توسط افسران روسی مخالف بودم... نخست وزیر گریست و دست هایش را به هم فشرد، و در حالی که کم مانده بود در برابر من به زانو بیفتد، تمام سعی [کذا] خود را می کرد تا [عقیده ی] مرا تغییر دهد. من با خستگی او را ترک گفتم... نورمن به من میگوید که او را کاملاً ترسانده ام و استاروسلسکی را بر کنار خواهد کرد. (۱۶)

سپس نورمن و آبرونساید ضرب الاجلی خطاب به شاه صادر کردند: دیگر اعتبار و کمکی در کار نخواهد بود، مگر سرهنگ استاروسلسکی و افسران از لشکر قزاق کنار گذاشته شوند. وزیر مختار انگلیس تهدید دیگری هم کرد: از آن جا که به قضاوت وی، شمال غربی ایران « به اندازه ی کافی در مقابل خطر پیوسته تجدید شونده بلشویک ها امنیت ندارد.» ارتش انگلیس، بانک شاهی ایران و کلنی انگلیسی ناچار از ترک کشور خواهند بود، مگر این دولت ایران به همکاری با نیروهای

انگلیسی رضایت دهد- که به معنای اجرای قرارداد ۱۹۱۹ بابه دست گرفتن عملیات نظامی بود. به شاه نیز درباره ی « درد سری جدی » که پیامد چنان تخلیه ای بود هشدار داده شد! (۱۷) همچنان که خواهیم دید، این دید، این تهدید روح و روان شاه را حتی پس از کودتا و امضای قرارداد ایران و شوروی می آزد.

شاه که چاره ای نمی دید، با « برکناری روسیان موافقت کرد.» (۱۸) با توجه به توداری مسبوق به سابقه ی استاروسلسکی در این مورد، صحبت وی با وابسته ی نظامی فرانسه درباره ی دیدار دو مقام انگلیسی کاملاً باور پذیر می نماید. وی (شاه را بسیار در هم شکسته» یافت؛ پادشاه، در حالی که می گریست، به وی گفته بود که او چیزی جز « نوکر وزیرمختار انگلیس » در تهران نبود. (۱۹) رسماً گفته می شد که وی آماده کناره گیری است. (۲۰) ژنرال آبرونساید تا زمان خروجش در روز کودتا عملاً به عنوان دیکتاتور نظامی ایران عمل می کرد. پرسنل روس دستگیر و در اوایل نوامبر (آبان) مرخص و سپس با اسکورت از مرز اخراج شدند و جای آنان را رسماً افسران انگلیسی گرفتند. (۲۱)

وقتی کرزن به کنار گذاشتن استاروسلسکی اعتراض کرد، نورمن به او یادآوری کرد که خود دولت انگلیس شاه را در زمان اقامتش در اروپا تحت فشار گذاشته بود تا همین کار را انجام دهد. (۲۲) کرزن با تغییر به نورمن گفت که [به این ترتیب] در سیاست ایران یک چرخش کامل به وجود آمده، و وی یک بار دیگر، و در این مورد بدون کوچک ترین هشدار، در مقابل یک « عمل انجام شده» قرار گرفته بود. (۲۳)

ادامه ی همدستی نورمن و آبرونساید

پس از برکناری استاروسلسکی و افسران روس همکاری از لشکر قزاق، چند افسران انگلیسی نخبه، به نام « مژی» مسئولیت تجدید سازمان آن را به عهده گرفتند. بلندپایه ترین آنان، که در رأس لشکر قرار گرفت، سرهنگ دوم اسمایت (Lieutenant – Colonel Smyth)، افسر اطلاعاتی سفارت انگلیس و نورپر فرس بود. (۲۴) نخست وزیر جدید، سپهدار، که کاملاً نسبت به انگلیسیان نظر مساعدی داشت و به پافشاری بر نیاز به یک نیروی دفاعی و پول برای تشکیل آن ادامه می داد با این پیشنهاد انگلیسیان موافقت کرد که « سرهنگ اسمایت و برخی از دیگر افسران انگلیسی» لشکر قزاق را در اختیار بگیرند. از این پس، به گفته ی نورمن،

اسمایت و همکاریانش « به طور غیر رسمی و تقریباً سری » به کار در میان قزاقان پرداختند. (۲۵) از آن به بعد، آبرونساید بی وقفه طرح خود را در نظم بخشیدن به لشکر قزاق دنبال کرد، و با ورود سه سرهنگ انگلیسی دیگر در ژانویه ۱۹۲۱ (دی ماه ۱۲۹۹)، که اسماً برای خدمت در کمیسیون نظامی انگلیس در واقع برای کمک به طرح وی آمده بودند، دستش بازتر شد. (۲۶)

پس از آنکه مشیرالدوله قرار داد ۱۹۱۹ را به طاق نسیان کوبید، قرارداد چیزی تقریباً « مرده بود و تقریباً همه ی مشاوران انگلیسی ایران را به آرامی ترک گفتند، و در همان حال وزارت خارجه لندن اعلام کرد که امید به اجرای قرارداد کاملاً از دست رفته بود.» (۲۷) امادریایان ژانویه (اوایل بهمن)، نورمن به کرزن گزارش داد که در نتیجه ی تجدید سازمان [لشکر قزاق] توسط آبرونساید و اسمایت، کارایی قزاقان «تا اندازه زیادی افزایش یافته است.» (۲۸)

نورمن که از نتایج اولیه ی کار اسمایت دلگرم شده بود در ۷ دسامبر ۱۹۲۰ (۱۶ آذر ۱۲۹۹) طرحی را به اطلاع کرزن رساند که ظاهراً از سوی رهبرسیاسی آینده کودتا، سیدضیاءالدین طباطبایی، ارائه شده بود، که به همکاری و همدستی با انگلیسیان شهرت داشت. سید ضیاء، نخست وزیر سپهدار را ترغیب کرد تا طرحی را برای تشکیل یک نیروی ۱۵ هزار نفری تحت آموزش و کنترل مؤثر افسران انگلیسی، اما اسماً زیر نظر وزارت جنگ، به تصویب رساند. این طرح بر پایه ی یک پیمان جداگانه و مستقل از قرارداد ایران- انگلیس بود. نورمن خود این پروژه را توصیه کرد و گفت که انگلیس بایستی یک میلیون پوند برای آن از محل بدهی های شرکت نفت ایران و انگلیس به ایران اختصاص می داد. (۲۹) کرزن در پاسخ آن را یک پیشنهاد « آخرین ساعت» از جیب انگلیس دانست، که احتمال نمی رفت « دولت ایران خود را به آن متعهد» سازد. روش کار نورمن برای وی «اعتماد بر انگیز» نبود، و او نبایستی چنان « طرح های مذبوحانه ای » را تشویق می کرد. (۳۰) آنچه را این جا اهمیت دارد، نه فقط این است که سیدضیاء، یک روزنامه نگار معمولی، ظاهراً طرحی در انداخته بود که مسیر تاریخ ایران را تغییر می داد، بلکه این است که نورمن از آن به عنوان یک تلاش واقعی برای حمایت از منافع انگلیس در ایران پشتیبانی می کرد. تدوین این طرح توسط سید ضیاء همچنین بر میزان اعتمادی دلالت داشت که مقامات نظامی و سیاسی انگلیس در ایران به وی نشان می دادند. رد طرح

سید ضیاء، نورمن را از ادامه ی کارباز نداشت. وی کرزن را با تاکتیک های هراس انگیز خود در تنگنا گذاشت. در ۱۹ ژانویه ۱۹۲۱ (۲۹ دی ۱۲۹۹)، نورمن رونوشت گزارشی از آبرونساید را به لندن مخابره کرد، که اصل آن در ۹ دسامبر (۱۸ آذر) برای سرپرستی عملیات نظامی فرستاده شده بود. در گزارش آمده بود که خروج انگلیس «هرج و مرج» به بار خواهد آورد و به منزله دعوت از بلشویک ها به اشغال تهران خواهد بود. (۳۱) نورمن اظهار داشت که آبرونساید متقاعد شده بود که دولت روسیه «نمی تواند، حتی اگر بخواهد» از پیشروی «ارتش ملی ایران» (IRA)، که شش هزار نیروی قدرتمند در اختیار داشت، جلوگیری کند. نورمن با این دیدگاه موافق بود. (۳۲) یک هفته بعد، نورمن اضافه کرد که آبرونساید هنوز بر این باور بود که حتی اگر قرارداد ایران- شوروی امضا می شد، حمله ای از سوی خود بلشویک ها یا از سوی جنگلیان با حمایت آنان صورت می گرفت. به رغم اطلاعاتی که درباره تضاد موجود بین میرزا کوچک خان و کمونیست ها درست بود. آبرونساید همچنین معتقد بود که این امر یک انقلاب داخلی را به دنبال می داشت، اگرچنین انقلابی پیشاپیش صورت نگرفته بوده باشد. به علاوه، هنوز نسبت به رفتار مهاجمان «بلا تکلیفی» وجود داشت. (۳۳)

به کمک نورمن، آبرونساید به پافشاری بر تهدید تهران از طرف شوروی ها ادامه داد، و این در حالی بود که در ۳ ژانویه ۱۹۲۱ (۱۳ دی ماه ۱۲۹۹) کرزن (که آگاهی بیشتری از اوضاع داشت) به نورمن اطلاع داد که مذاکرات جاری بین ایران و روسیه ی شوروی «تردید نسبت به این مسئله را دامن می زند که، در صورت عقب نشینی انگلیسیان، بلشویک ها بلافاصله به سمت تهران پیشروی خواهند کرد.» (۳۴) در ارتباط با تأثیر مذاکرات انگلیس- شوروی بر شرایط ایران، کرزن، بی شک در واکنش به تاکتیکهای هراس انگیز نورمن، به وی یادآوری کرد که کراسین پیش نویس قراردادی را با خود به مسکو آورده که در آن ماده ای گنجانیده شده بود، که مشخصاً بلشویک ها را از تبلیغات خصمانه در ایران منع می کرد. (۳۵) اما نورمن مرتب به کرزن می گفت که «باید راه حلی پیدا شود و اگر ما انعطاف به خرج ندهیم، این راه حل قهراً به زیان ما خواهد بود.» (۳۶)

مسئله ی ایران از دیدگاه دولت هند بریتانیا

درحالی که نورمن و وزارت خارجه درحال بحث درباره ی مسئله ی ایران با آبرونساید و وزارت جنگ بودند، یک حریف دیگر در این میان راه حل دیگری را تجویز می کرد. از آن جا که دولت هند خود را بیش از هرتشکیلات دیگر انگلیس درمسئله ی ایران ذینفع می دانست، نایب السلطنه ی انگلیس، لرد چلمز فورڈ (Lord Chelmsford)، وضعیت را ارزیابی، جمع بندی و «پیشنهاد های سازنده» خود را ارائه کرد.

سه جمع بندی چلمز فورڈ بدین قرار بود: ۱- قرارداد انگلیس - ایران به شکل موجود هرگز «به صورت واقعی پذیرفته» نخواهد شد؛ ۲- ایران قادر نخواهد بود، در دوره ی زندگی آن مسئولان ارتشی در خورتشکیل دهد که بتواند درمقابل یک دشمن خارجی بایستد، و ۳- هر نوع سیاستی که کمک مستقیم مالی و نظامی انگلیس را دربرگیرد به نحواجتناب ناپذیری از رشد روحیه ی ملی در ایران، که دربلند مدت مدافع منافع واقعی انگلیس در برابر تجاوزات بلشویک هاست، جلوگیری خواهد کرد. زمان آن فرارسیده که «با قاطعیت» با این حقایق روبه روشده و «سیاست خود را متناسب با آنها تعدیل کنیم.» «پیشنهادهای سازنده» وی این بود که: از مخالفت ایران با قرارداد بایستی «با جرح و تعدیل آن، تا حدی که برای ایرانیان قابل قبول باشد و نیازهای مهم آنان را برآورده کند»، جلوگیری می شد، نیازهایی که از دیدگاه چلمز فورڈ «جریان کافی پول برای ادامه ی کار دستگاه اداری فلاکت زده ی ایران و داشتن نیرویی برای حفظ قانون و نظم داخلی» بود.

از نظر نایب السلطنه ی هند، تجربه ی ۱۰ سال پیش شوستر ظاهراً نشان می داد که «کنترل کارشناسان خارجی بر امور مالی، نه فقط با استقبال ایران روبه رو خواهد شد، بلکه انتظار می رود که احتمالاً افزایش قابل توجهی را در درآمدهای دولتی موجب شود.» وی افزود که دولت انگلیس در موقعیتی بود که می توانست اطلاعات دست اولی از مشاوری مالی خود در هر دومیورد از وضعیت موجود به دست آورد. اگر این اطلاعات «مساعد» می بود و «اگر پرسنل انگلیسی هنوز مورد قبول ایران می بودند و احتمال آن نمی رفت که محرک تجاوز بلشویک ها شوند»، آن گاه انگلیس بایستی

توجه خود را بر اعزام یک کارشناس مالی انگلیسی متمرکز می‌کرد، که حضورش «نفوذ واقعی، و نه خود نمایانه‌ی، انگلیس در امور ایران» را تضمین می‌کرد. به علاوه، اداره‌ی لشکر قزاق و پلیس جنوب بایستی به ایران محول می‌شد. اگر ایران تصمیم می‌گرفت که از افسران خارجی استفاده کند، انگلیس بایستی اعتراض می‌کرد. هر چند بایستی «سعی کند گزینه‌ی [ایران] را به سوی کانال‌های غیر معارض هدایت کند.» به عقیده‌ی چلمز فورد، افت شدید در کار آمدی به هر میزان، اجتناب ناپذیر بود. گرچه نه لشکر قزاق و نه هر نیروی دیگر ایرانی «هرگز مناسب استفاده علیه دشمن خارجی» نخواهند بود، اما «برای برقراری قانون و نظم در داخل، که ایران هرگز نداشته است، متناسب خواهند بود.»

در مورد دشمنان خارجی، نایب السلطنه خاطر نشان کرد بمحض آنکه ایران تشخیص داد باید خود دفاع از مرزهای خارجی اش بپردازد، تغییراتی را با توجه به «روش‌های شرقی دیپلماسی» خود به وجود خواهد آورد، در حالی که اگر انگلیس در پس زمینه ناپدید شود، «این یک بهانه‌ی معتبر را از دست بلشویسم [در ایران] خواهد گرفت و احتمالاً وسوسه‌ی تجاوز آشکار را از آن سلب خواهد کرد.»

لرد چلمز فورد گفت هر چند این پیشنهادها «خالی از جذابیت پیشنهادهای مشروح قرارداد ایران- انگلیس» بودند، دست کم یک چیز قابل ستایش داشتند، که همانا با «تکیه به واقعیات» طرح شده بودند. به نظر می‌رسید که انگلیسیان به این دلیل شکست خورده بودند که به تلاش بیش از جدی دست زده بودند. انگلیسیان، با تشخیص این که «هیچ چیز ایرانی هرگز نمی‌تواند کارآمد باشد»، «کاری را در تنها راه ممکن جسته بودند: رخنه‌ی مسئولان انگلیسی در همه‌ی دستگاه اداری ایران.» به نظر وی، ناسیونالیسم ایرانی «قوی‌تر از آن بود که این امر را مشتاقانه بپذیرد» و بریتانیا آماده نبود با مخارج مالی و نظامی برای تحمیل این مسائل رو به رو شود. بنابراین، او توصیه کرد که ایشان بایستی «بی‌کفایتی و فساد» «مختص قوم» ایرانیان را می‌پذیرفتند و می‌کوشیدند از سرزنش پرهیز کنند. در یک کلام، ایشان «بایستی بگذارند ایران راه نجاتش را خود بیابد» و صرفاً مدد برسانند، تنها کمکی که ایران احتمالاً با میل آزادانه‌ی خود از انگلیس می‌پذیرفت، «مشاور مالی» بود. (۳۷)

نورمن درپاسخ، ضمن تظاهر به مخالفت، خواستار کمک بیشتر به تهران شد. وی به نایب السلطنه‌ی هند نوشت که با نتیجه‌گیری‌های نایب السلطنه مخالف بود و

پیشنهادهای سازنده ی او را « در شرایط کنونی غیرقابل اجرا» می دانست. وی گفت چهارماه همکاری بامشیرالدوله، « تا اندازه ی زیادی بی اعتمادی نسبت به سیاست انگلیس را زایل کرده است.» به باور او، انصراف انگلیس از دادن کمک های مالی و نظامی، ایران را درمقابل نقشه های بلشویسم بی دفاع می گذاشت؛ چنین امری این احتمال را که ایران قراردادی را بپذیرد که به بلشویک ها بهانه ی تجاوز بدهد، از بین می بردوی خواستار نشان دادن شکیبایی بیشتر از سوی دولت خود و دادن کمک مالی و حفظ نیروها تا پاییز شد. (۳۸)

از آن جا که مسئله ی خروج نیروهای انگلیسی در پیوند نزدیک با انتقال دولت ایران به جنوب قرار داشت، چلمز فورود در ۲۲ ژانویه (۲ بهمن) باردیگر در لندن بردیدگاه های خود پافشاری می کرد. وی به مونتآگیودر وزارت هندوستان گفت، از آن جاکه نیروهای انگلیسی بایستی درآوریل (اواخر فروردین) از ایران خارج می شدندو ایران نیرویی در اختیار نداشت که قادر به دفع تجاوز نظامی بوده باشد، اگر قرار می بود دولت ایران « از خود کشتی پرهیزد»، ظاهراً « چاره ای » نداشت « جز ماندن در تهران و قبول این قمار» که ، در صورت خروج انگلیس از ایران، بلشویک ها به ایران حمله خواهند کرد.

افزون براین، از آن جا که تصوری رفت قرارداد «مانعی بزرگ» در برابر درک انگیزه های انگلیس باشد، چلمز فورود اصرار داشت که « زمان را نبایستی برای لغو قرارداد» و تبلیغ آن در سراسر ایران از دست داد. این « بهترین فرصت» برای تغییر افکار عمومی و ارائه ی یک « پادزهر مناسب» در برابر تبلیغات بلشویکی بود که بیشتر نیروی خود را در ایران از توانایی اش در معرفی خود به عنوان « رهایی بخش ایران و اسلام به طور کلی از سلطه ی انگلیس » می گرفت. انگلیسیان باید از هر فرصتی استفاده می کردند تا به نقش قدیمی خود به توان « قهرمانان اسلام علیه غول هراسناک روسی » بازگردند. در آن وضع، انگلیس بزرگ ترین دشواری ها را، نه فقط در ایران، که در سراسر خاورمیانه داشت. لغو قرارداد انگلیس - ایران راه را برای ما هموار می کرد، به ویژه اگر با جرح و تعدیل اساسی قرارداد با ترکیه متجانس می شد.

چلمز فورود تأکید کرد که هنوز « عناصر بسیاری در ایران - قبیله ای، مذهبی، زمین دارو حتی ملی » - وجود داشتند که اعتمادی به روسیه نداشتند، که از رفتار بلشویک

ها بیزار بودند و به زودی، چنان چه انگلیس رویکرد خود را تغییر می داد، نگاه دوستانه ای نسبت به آن پیدا می کردند و به پوچی ادعا های بلشویک ها پی می بردند. اما بدون چنان تغییر رویکردی، ممکن بود احساس نفرت از بلشویسم بسیار دیر فرا برسد. وی با زهم تأکید کرد که در بخش های مسلمان آسیا، به ویژه در افغانستان و عمدتاً در بخش مسلمان نشین هند، رفتار انگلیس در ایران به عنوان «نمونه ی دیگری از نابود کردن اسلام به دست انگلیس» تلقی می شد که بهانه ی حاضر و آماده ای برای تبلیغات بلشویکی فراهم می کرد.

وی با «راه حل دو دولت» مخالفت و چنین استدلال کرد که تا آن جا که وی می توانست پیش بینی کند، تقسیم ایران به یک دولت شوروی در شمال و یک دولت تحت نظر شاه مورد حمایت یا سلطه ی انگلیس در جنوب محتملاً تأثیر به یکسان ناگواری بر هند می گذاشت.

چلمزفورد بر این باور بود که هنوز فرصت نجات از این وضع وجود داشت، به شرط آنکه دولت ایران در تهران استواری ماند و انگلیس نیز با «لغو» قرارداد ایران و انگلیس نفی قرارداد با ترکیه، زیرپای بلشویسم را خالی می کرد. در غیر این صورت، منافع انگلیس فقط در حوزه های نفتی و در طول ساحل خلیج فارس حفظ می شد. (۳۹) به علاوه، وی بیم داشت که چنان چه بلشویک ها ایران را، چه با اشغال و چه با تبلیغات، مسخر می ساختند و یک جمهوری تحت نفوذ برپا می داشتند، افغانستان ناچار می شد که «به هر قیمتی» روابط خوبی با آنان برقرار سازد. (۴۰)

۵ ماه بعد و. ا. اسمارت (W.A.Smart)، دبیر شرقی سفارت و یکی از معماران کودتای ۱۲۹۹، با همان حالت روحی، خاطرنشان کرد که سیاست انگلیس در ایران «نبایستی در چارچوب احتمال سقوط بلشویک ها در روسیه رقم بخورد. سرنوشت بلشویسم هر چه باشد، روسیه برقرار خواهد ماند، و هرگز تن به همسایگی با یک ایران متحد و نیرومند تحت نفوذ انگلیس نخواهد داد. ما فقط از جنوب می توانیم یک نظام نیرومند بسازیم که بتواند در برابر فشار اسلاوها تاب بیاورد و به ما امکان دهد که، زمانی که روسیه موقعیت مناسبی برای مذاکره پیدا کند، با آن به یک توافق برسد، امری که به نحو مؤثری خلیج هند [فارس] و منافع نفتی ما را حفظ خواهد کرد.» (۴۱)

ارزیابی دوباره ی کاکس از مسئله ی ایران

سر پرسی کاکس، از همکاران نزدیک کرزن، و مذاکره کننده ی عمده ی قرارداد ۱۹۱۹ با نخست وزیر سابق، وثوق، و شاهزاده فیروز، پس از ترک ایران به مقصد بین النهرین، طی یادداشتی درباره ی وضعیت جدید گفت که «پیش گویی آن محال است» که پس از خروج نیروهای "نورپرفورس" چه پیش می آمد. (۴۲) این بستگی به دو عامل داشت: نخست، دو یا سه ماه بعد، بلشویک ها عزم و توانایی آن را پیدا می کردند که شمال ایران را اشغال کنند؛ و دوم، انگلیس به عنوان آخرین راه چاره آماده می بود که هزینه های بیشتری را در ایران تقبل کند تا بقایای منافع خود را حفظ و از خسارت بیشتر جلوگیری کند. کاکس فکر می کرد که هر چند قرارداد تهران-مسکو بی تردید «سپری درمقابل ادامه ی برنامه ی بلشویک ها و توسعه ی تجاوزکارانه آنان» نمی بود، آنان به دشواری می توانستند پس از امضای چنان قراردادی با ایران و از دست دادن بهانه برای رخنه ی نظامی به ایران پس از خروج نیروهای انگلیسی مخاصمات را از سر گیرند. همچنان که در فصل ۱۳ خاطر نشان شد، کاکس به بالا داستان خود یادآوری کرد، با رسیدن خبر خروج انگلیسیان، اضطراب عمومی در میان تجار تهران و بغداد پدید آمده، اما با خبر امضای قرارداد با مسکو [این حالت] فروکش کرده بود.

افزون بر این، کاکس با تخلیه ی تهران مخالف بود، زیرا سقوط کامل مناسبات تجاری در ایران را به همراه داشت، که «برقراری آن نسل ها به طول انجامیده بود»، و در صورت تحقق، تأثیرات منفی بر افغانستان و بین النهرین، هر دو می گذاشت. قرارداد (۱۹۱۹)، که «سند منصفانه و معقولی» بود (و خود وی از معماران آن به شماری رفت)، به «چنان خط قرمزی برای بلشویک ها و بهانه ای برای تبلیغات افراطی» تبدیل شده بود که وی به همراه دولت هند موافق آن بود که قرارداد در شکل اولیه اش همچون پایه ی یک سیاست، کنار گذشته شود. (۴۳)

بنابراین، وی دو طرح جانشین پیشنهاد کرد. نخست، با فرض این که همه چیز در ایران از دست نرفته بوده باشد و بلشویک ها دل مشغولی های دیگری نیز داشته بوده باشند، تخلیه [ی نیروهای انگلیسی] تا اوایل تابستان به تأخیر افتد، و حتی در آن موقع نیز در صورت لزوم به تدریج صورت گیرد، تا از آشفتگی و اضطراب عمومی پرهیز شود؛ دوم، خروج [از و جا به جایی پایتخت] به اصفهان یا شیراز به

کمک بختیاری ها، عناصر غیر بلشویک و ملیون میانه رو تهران، و تشکیل دولت تازه ای که مورد قبول مجلس باشد. حتی اگر این [طرح] مستلزم «تن دادن به تغییر شاه یا دودمان» می بود، بایستی پذیرفته می شد، و اگر لازم می شد، انگلیسیان باید اجازه می دادند که بلشویک ها، در صورت تمایل، شمال ایران را اشغال کنند. در چنین صورتی، تشکیل کنفدراسیونی از قبایل جنوب در حوزه ی نفوذ انگلیس (۱۹۰۷ به بعد) برای حفظ «منافع حیاتی نفتی» بریتانیا بایستی در دستور کار قرار می گرفت. (۴۴)

طرح جایگزین مشابهی نیز توسط گ.ب. چرچیل، دبیر شرقی پیشین سفارت در تهران که اکنون در وزارت خارجه مستقر بود، ارائه شد. کنفدراسیون قبایل جنوب پیشنهاد وی به رهبری بختیاری ها، تحت سلطه ی مردان قدرتمندی همچون عین الدوله قرار می گرفت، که هرچند «معمولاً فاسد و آزمند» بودند، اما انگلیس را از این وضع نجات می دادند. (۴۵)

اتکای نورمن به سلاح خود

در ۳ فوریه (۴ بهمن)، نورمن به کاکس پاسخ داد که «هیچ ایرانی تحصیل کرده ای» به حسن نیت بلشویک ها باور نداشت. به علاوه، «تردید» وجود داشت که روسیه شوروی «براین اصطلاح ارتش ملی ایران و بازداشتن آن از پیشروی» کنترل کافی می داشت، یا اگر هم می داشت، آن را اعمال می کرد. آنان شاید «برای حفظ ظاهر» نیروها را خارج می کردند، اما «نامتحمّل هم نیست که این ارتش رابه اشغال تهران ترغیب کنند»، سلاح در اختیارشان بگذارند و حتی احتمالاً رهبران روس را در لباس ایرانیان، به کمک ایشان بفرستند. این ارتش «به عنوان یک جنبش ملی که [روسیه] نه حق و نه قدرت سرکوب آن را دارد»، نمایانده می شد. وی در ادامه برای ترساندن بیشتر کرزن گفت که نتیجه ی کار ممکن است «حتی فاجعه بارت» از اشغال پایتخت به دست بلشویک ها باشد.

نورمن در ارتباط با پیشنهاد کاکس برای تشکیل یک کنفدراسیون مستقل ایرانی در حوزه ی [نفوذ] انگلیس، به کرزن اطمینان داد که وی «تمام انرژی خود را معطوف به تحقق آن» می کند. تغییر شاه پس از خروج انگلیسیان «ممکن است لازم شود»، اما وی عقیده ای به امکان تغییر دودمان نداشت. تنها جایگزین برای رژیم

حاکم کنونی یک نظام جمهوری بود که باید «از آن ترسید، زیرا کوتاه زمانی پس از آن، شکل شوروی را به خود می‌گیرد.» مشکل این جا بود که همه ی اقدامات باید «در توافق با دولت و مجلس طرح و اجرا شود»، و می‌دانستند که هرگونه نشانه ای از همکاری ایران و انگلیس بهانه ای برای تجاوز در اختیار بلشویک ها می‌گذارد که چند ماه پس از خروج نیروهای انگلیسی، امکان و وسیله ای برای دفع آن نداشتند. (۴۶) پس چگونه باید در برابر تهدید بلشویک ها مقاومت و ادامه ی تسلط انگلیس بر ایران را تضمین کرد؟ انجام یک کودتا؟

کودتای [سوم] اسفند

هم مردم، به طور کلی، و هم مخالفان سیاسی خاندان پهلوی بر این باورند که کودتای اسفند ۱۲۹۹ با هدایت انگلیس صورت گرفت. انگلیسیان همیشه این اتهام را رد کرده اند، و بسیاری از پژوهشگران ایران در غرب نیز، با برخی ملاحظات، این باور را مبنی بر نقش تعیین کننده ی انگلیس به سخره گرفته اند. در این جا برخی نگرش های مهم تر به این موضوع را مرور می‌کنیم.

درست پیش از سقوط رژیم پهلوی در ۱۹۷۸ (۱۳۵۷)، گ. لِنزوفسکی (G.Lenczowski)، مهمترین چهره دانشگاهی طرفدار رژیم پهلوی در امریکا، مدیحه ای در وصف آخرین دودمان سلطنتی ایران نوشت که معلوم شد واپسین وداع با آن هم بود. در این اثر که بر چسب «نیمه کمونیستی» به جنبش جنگل زده، آمده است:

زمانی در محافل سیاسی ایران رسم بود که کودتای ۱۹۲۱ (۱۲۹۹)، همراه با عروج بعدی رضاشاه به قدرت عالیله را به یک توطئه ی ریشه دار انگلیسی نسبت دهند که یک رژیم حافظ منافع انگلیس را در ایران به قدرت رساند. اگر اصلاً چنان توطئه ای وجود می‌داشت، باید کاملاً ناموفق عمل کرده باشد، زیرا دوره ی ۲۰ ساله ی حکومت رضا شاه (۱۹۲۱ - ۱۹۴۱ / ۱۳۰۰ - ۱۳۲۰) شاهد برکنده شدن سریع و تقریباً کامل نفوذ انگلیس از ایران (به استثنای احتمالاً مناطق نفتی جنوب غربی) بود، نفوذی که به مدت کوتاهی در ۱۹۴۱ (۱۳۲۰) اعاده شد تا این که سرانجام پس از

رویدادهای سال های ۱۹۵۱ - ۱۹۵۳، (۱۳۳۲ - ۱۳۳۰)، محو شد. (۴۷) با این حال، الول ساتن (Elwell - Sutton) (برپایه خاطرات روزانه ی آبرونساید) تأیید می کند که ارتقای رضا خان در لشکر قزاق کار «مشترک سرلشکر آبرونساید و سرهنگ دوم اسمایت بود.» (۴۸)

به رغم اظهارات سبکسرانه درباره ی باور ایرانیان به تئوری های توطئه، شاهزاده فیروز به عنوان نامزد «رسمی» انگلیس معرفی می شود که «با شتاب به ایران اعزام شد. اما دیرتر از آن رسید که روند رویدادها را متوقف کند.» (۴۹) از نظر اول - ساتن، این ادعای فیروز (که به همکاری و همدستی نزدیک با انگلیسیان شهرت داشت) که کودتای رضاخان - سیدضیاء یک توطئه ی انگلیسی بود، دلیلی کافی بر اثبات آن است. (۵۰) از این رو رضاخان به یک میهن پرست «و سید ضیاء به یک «آرمان خواه» تبدیل شدند. (۵۱)

یک نویسنده ی شناخته شده در امور ایران، د. ویلبر (D. Wilber)، که نمی توان به داشتن عینی نگری در تاریخ متهمش کرد (۵۲)، در اثر خود، زندگی رضا شاه، به موضوع کودتا هم می پردازد. (۵۳) وی از رابطه ی سید ضیاء و سفارت انگلیس در تهران، حمایت مالی انگلیس از لشکر قزاق، آشنایی ضیاء به هنگام اقامتش در باکو با دوافسر انگلیسی مستقر در قزوین در زمان کودتا (اسمایت و استوکس) شرح خاطرات روزانه آبرونساید، آگاه است. (۵۴) ویلبر همچنین از گفتگوی سرلشکر دیکسون و یک عضو سفارت آمریکا در تهران که طی آن دیکسون برای نخستین بار و صریحاً از نقش مستقیم انگلیس در کودتا پرده برداشت. (۵۵) اطلاع دارد. با این حال، ویلبر از گفتن این که کودتای ۱۲۹۹ را انگلیس رهبری کرد، خود داری می کند.

مورخ انگلیسی پیتر اوری (Peter Avery)، که مدعی است رضا خان تحت تأثیر همان آرمان های میهن پرستانه ی کوچک خان قرار داشت، به جز این که شاه پیشین فرا گرفته بود «در هیچ زمانی خود را چشم به راه نفوذ خارجی نشان ندهد» (۵۶)، کودتا را کار رضاخان «خود مختار» و ضیاء «ملی - روشنفکر» می داند که - به گفته اوری - نه فقط «عاشق انگلیسیان» بود بلکه بد نامی همکاری با «کمیته ی آهنین» را نیز به دوش می کشید که «تحت توجهات انگلیسیان» تأسیس شده بود! (۵۷) اوری - تأیید می کند که این موضوع «[برای کودچیان] مهم بود که پیش از خروج آخرین سرباز انگلیسی دست به کار شوند، زیرا با خروج انگلیسیان معلوم

نبود که اصولاً اوضاع در کنترل بماند.» هر چند اوری تأیید می کند که «حضور نظامی انگلیس برای اجرای طرح های [ضیاء] ضروری بود»، او ادعا می کند که «انگلیسیان مجبور نبودند بدانند که سید [ضیاء] چه نقشه ای داشت.» (۵۸)

به علاوه، اوری تصریح می کند که هر چند سرهنگ اسمایت با ضیاء «روابط گرمی داشت، بایدفرض را بر این گذاشت که سید مراقب بود جلب کردن این افسر به گونه ای باشد که هر نوع بدگمانی احتمالی [اسمایت] نسبت به اقدام عاجل سیاستمدار ایرانی را کاهش دهد. اوری سپس، برای تقویت نظر خود در باره «استقلال» کودچیان، از بالفور «بی رحم» که به «هیچ کس در کتاب خود راجع به ایران رحم نکرد» (۵۹)، نقل قول می آورد که نوشت «با یقین مطلق می توان گفت... که این جنبش با دخالت یا اطلاع سفارت انگلیس طراحی نشد.» (۶۰) از آن پس نیز وی گزینه ای جز در ادعای امیل لوسوئور (Emile Lesueur) ندارد که کودتا را به انگلیسیان نسبت میداد. (۶۱) وی زیر کانه استدلال می کند که «پذیرش شایعات مربوط به دخالت انگلیسیان در کودتا نشان دهنده ی زود باوری ناظران خارجی است که هر شایعات در تهران می گویند، می پذیرند، و این به دست کم گرفتن ظرفیت ایرانیان برای انجام اقدامات مستقل مثبت راه می برد.» (۶۲)

این نظریه که ابتدا شاهزاده فیروز مورد نظرکرزن برای استقرار یک دولت نیرومند در تهران بود، مورد تأیید تیمسار ارفع، یکی از خدمتگزاران پهلوی ها، نیز هست. وی به صراحت می گوید که نورمن، دیکسون و چند تن دیگر فکرمی کردند که فیروز «بیش از حد درگیر قرارداد ۱۹۱۹» بود که اعتبار لازم را برای اجرای سیاست جدید داشته باشد و «لذا پیشنهاد کردند که از یک روزنامه نگار فعال»، ضیاء، حمایت شود. ارفع رضا خان را از هر نوع تماس با انگلیسیان میزا می داند و می گوید که سید ضیاء با او تماس گرفت تا از نقشه اش حمایت کند که بتواند خود را برپا دارد. (۶۳)

کتاب عمده ی ربک رمضانی در باره ی تاریخ مدرن ایران، که به خاستگاه کودتا می پردازد، برخی حقایق و منابع را نادیده می گیرد، و آنهایی را که نمی تواند نادیده بگیرد تحریف می کند. در این کتاب، رضاخان «یک سربازملی جسور» و ضیاء یک «سیاستمدار اصلاح طلب»، تصویر می شوند. رمضانی به راحتی اظهارات بالفور را تأیید می کند، شرح لوروترا مردود می شناسد، و مگی، تاریخ

نگار ایرانی را بداشتن «دیدگاه مبالغه آمیز» همچون «بازتابی از احساسات افراطی ملی» متهم می کند» که حتی در تحقیقات و نوشته های پژوهشی نفوذ یافته است. «(۶۴) ن. ک کدی، با اتکا به مدارک گریزپذیری که در خاطرات روزانه آبرونساید موجود است، در چند سطر به این مسئله می پردازد و می گوید که «هیچ مدرک کتبی دالّ بر دخالت غیرنظامیان انگلیسی در این کودتا وجود ندارد.» با این حال، کدی، که فرمانده نیروهای نظامی انگلیس در ایران، [سرتیب] آبرونساید از عروج رضاخان به قدرت در تیب قزاق، حمایت و او را به انجام کودتا تشویق کرد.» (۶۵)

جنبه ی شگفت انگیز این بحث غربی ها در باره ی کودتای ۱۲۹۹ این است که تاریخ نگاران انگلیسی در بحث پیرامون این مسئله، همچون دیگران (همانند طراح خود خوانده ی کودتای ۱۳۳۲ که نفوذ انگلیسی - آمریکایی را در ایران مجدداً برقرار ساخت) رضاخان به دلیل آنکه ظاهر آنفوذ خارجی را از ایران بر کند همچون یک «میهن پرست» می ستایند و [در همان حال] از میهن پرستان واقعی همچون کوچک خان و مصدق، که به راستی می خواستند ایران را از سلطه ی خارجی برهانند، به شدت بیزار می جویند. امید می رود تلاش زیر در بازسازی تحلیل کودتا، پرتوی بر این ایدئولوژی نهفته در تاریخ نگاری «پژوهشگرانه» و نیز انگیزه های موجود در پس آن باشد.

تاریخ نگاری ایدئولوژی زده کودتا محدود به غرب نیست، که منافع مستقیمی در صعود رضاخان داشت. تاریخ نگاری شوروی نیز آکنده از ایدئولوژی زدگی است. قدر مسلم آن است که شوروی ها در همان اول دیدگاه خود را از کودتا به دست دادند و هیچ تردیدی هم نسبت به خاستگاه انگلیسی آن نداشتند. یک مقاله در روسیه ی شوروی در ۱۹۲۱ اعلام کرد:

«یک عقیده عموماً شایع وجود دارد که انگلیسیان شوخ طبع نیستند. یک مطلب کوتاه که در ۲۴ و ۲۵ فوریه (۵ و ۶ اسفند) در مطبوعات چاپ لندن منتشر شده ثابت می کن این عقیده جزیک پیش داوری نیست که از بازیگوشی آمریکایی ها سرچشمه می گیرد. این مطلب به رویدادهای اخیر ایران اشاره دارد که ظاهراً طی آن «قزاق های ایرانی به رهبری رضا خان تهران را اشغال کردند... و این دلیل بی تفاوتی دولت نسبت به گسترش بلشویسم و تمایلات بلشویکی در میان طبقات حاکم ایران بوده

است. « البته، « تمایلات بلشویکی در میان طبقات حاکم » به معنای آن است که در ایران نیز مثل آسیای صغیر، تقریباً همه ی مردم رو یکرد دوستانه ای به روسیه ی شوروی پیدا کرده اند، تا دچار سرنوشت هند و مصر نشوند. « قزاق های ایرانی » - که اتفاقاً آفریده ی امپریالیست های تزاری و انگلیسی در آن جا مستقرند. همان گزارش ها اضافه می کند: « عقیده ای که این روزها معمولاً در محافل دیپلماتیک ابراز می شود این است که انگلیس دخالت نخواهد کرد، زیرا این مسئله کاملاً داخلی است... »

این خیرها در تناسب کامل با آن نمونه ی قوی از شوخی تلخ انگلیسی است که از سوی آن عالیجناب راست گرا گفته شده است. وینستون چرچیل در مقاله ی خود علیه ولز، رادیکال ها را متهم می کند که وعظ می کنند که « دنیای شامل بردگان متساویاً گرسنه بهتر از یک دنیای مرفه مرکب از آزاد مردان نابرابر است. » تبدیل ایرانیان به چنان « آزاد مردان » چرچیل فرموده ای - پس از نمونه ی مردم هند، مصرو ایرلند- هدف این « مسئله ی کاملاً داخلی » بود. (۶۶)

در این رابطه، دو رویکرد در شوروی شکل گرفت: رویکردی که - ویژه طی دهه ۱۹۲۰- رضا شاه و دودمانش را محصول سیاست استعماری انگلیس در ایران می دانست، و دیگری پهلوی را تجلی برآمدن بورژوازی ملی ایران ارزیابی میکرد. این دومی همیشه بخشی از تفکر رسمی شوروی بود که با « تحلیل هایی » نیز تغذیه می شد و از حمایت آن بر خوردار بود. سرشناس ترین اعضای این گروه اوسترف (ایراندوست) پاستوخف (ایرانسکی) (۶۷)، ووروتشتاین (میرزا) در دهه ۱۹۲۰ و آقایی، علی اف. دو روشنکو و آریادزیان در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بودند. گروه اول منتقدان نیمه رسمی، گورگوکریاژین Doroshenko, Arabadzhian, Gurkon (Kriazhin)، ویسائف رهبر و نظریه پرداز کمونیست ایرانی سلطان زاده در دهه ۱۹۲۰، و میروشنیگف و ملیگف در دوران بعد از جنگ بودند، در حالی که شرق شناسان سرشناس شوروی مثل پاولویچ و شومیاتسکی موضع میانه ای در دهه ی ۱۹۲۰ داشتند، در دوره ی بعد از جنگ ایوانوا، ایوانف و اولیانوسکی نماینده انعطاف ناپذیری موضع رسمی استالینیستی بودند. (۶۸)

در مورد کودتای ۱۲۹۹، در حالی که آقایی و علی اف تفکر طرفدار پهلوی ها را نمایندگی می کردند، ملیگف، اسدالله یف و میروشنیگف، موضع انتقادی داشتند. (۶۹)

این نقل قول از دانشنامه‌ی شوروی نشان می‌دهد که تاریخ نگاری شوروی در باره‌ی ایران تا چه اندازه تحریف شده بوده است: « بر طبق قانون اساسی ایران [۱۹۰۶-۱۹۰۷]، شاه از قدرت‌های گسترده‌ی تقنینی و اجرایی برخوردار است؛ وی فرمانده کل نیروهای مسلح است؛ همه‌ی اعضای دولت را منصوب می‌کند و از حقوق ویژه‌ی دیگری نیز بهره‌مند است.» یک مرور اجمالی بر آن قانون اساسی نشان میدهد که این اظهارات بازتاب آرای رضاخان است که از کودتا سر برآورد، نه جایگاه شاه که در آن سند قدیمی طرح و تدوین شده بود.» (۷۰)

تدارک کودتا

برای درک آنچه در کودتا رخ داد و نا آگاهی ادعایی وزیرمختار [انگلیس] از رویدادها، دانستن این نکته مهم است که هنگام ورود آبرونساید نوعی رنجش بین نورمن و بالادست هایش در وزارت خارجه به وجود آمده بود. این را از یادداشت کرزن می‌توان دریافت که در آن به تلخی از نورمن گله کرده بود که وی «کم‌ترین آگاهی» از اتفاقاتی که نورمن و آبرونساید در ایران به جریان انداخته بودند نداشت، و این که آنان یک «روی گردانی کامل» (Volte – Face) در سیاست انگلیس را به نمایش گذاشته بودند. کرزن خاطر نشان کرد که تا چند هفته پیش از آن نورمن وزارت خارجه را، به رغم تردیدهایش، تحت فشار گذاشته بود تا بر این موضع باقی بماند که موفقیت سیاست انگلیس در ایران از مشیرالدوله و «تحمل و حمایت» از استاروسلسکی «جدایی ناپذیر» بود. کرزن گفت اما اکنون همه چیز «تغییر یافته است» و بازیگران اصلی در معرض محو «داوطلبانه یا اجباری» از صحنه بودند، «بدون آنکه از قبل مشورتی با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس به عمل آمده باشد.» وی به نورمن هشدار داد: «بی شک تشخیص خواهید داد که در تصمیم‌گیری به شیوه‌ای که وصف آن را کرده‌اید و گزینش همکاران، ژنرال آبرونساید و خود شما کوچکترین مسئولیتی رابه‌کردن نگرفته‌اید که موفقیت را توجیه کند.» (۷۱)

بنابراین، روشن است که هم نورمن و هم آبرونساید و هم کسانی که با آنان در ایران همکاری می‌کردند، دستورات خود را از کرزن نمی‌گرفتند. اما غیرمحمتمل است که آنان سر خود تصمیم‌گیری کرده باشند. آبرونساید به این شرط با کاردر ایران

موافقت کرده بود که در وضعیت ناتوانی یا بی ملی انگلیس به اعزام نیرو، در صورت حمله ی گسترده ی بلشویک ها، « دست باز » داشته بوده باشد. در پرونده ها هست که آبرونساید فرماندهی را پذیرفت نه فقط به شرطی که دست باز داشته باشد» (۷۲)، بلکه اجازه پیدا کند که « اگر مورد حمله ی بلشویک ها قرار گیرد... بدون توجه به سیاست کلی انگلیس نسبت به روسیه ضربه ی سختی به آنان وارد آورد»، زیرا « یا باید از ایران به طور مؤثری در مقابل بلشویک های روس و شورشیان وابسته به آن حمایت شود و یا انگلیس به طور کامل و روشن از معرکه بیرون رود.» (۷۳)

سیاست « صبر و انتظار » در تفکر فرماندهان نیروی اعزامی بین النهرین جایی نداشت، و این را قضاوت در باره ی اطلاعاتی می توان دریافت که ژنرال هالدین و آبرونساید محرمانه در اختیاریک دیپلمات آمریکایی در بغداد قرار دادند. از نظر آنان، سیاست وزارت جنگ « در اصل باید بر پایه ی این فرض بنا شده باشد که بلشویک ها قصد اشغال ایران و حمله به نیروهای انگلیسی مستقر در آن جا را دارند. « اما، « ظاهرأ، انگلیس « در آن زمان تضمین قطعی از دولت شوروی گرفته بود که منافع انگلیس در شرق نادیده گرفته نخواهد شد. « این به آن معنا بود که دیگر خطری از نوع حمله و اشغال ایران از سوی بلشویک ها با اجبار انگلیس به خروج از ایران وجود نداشت. به عقیده ی این ژنرال ها، سیاست نظامی انگلیس « باید تغییر کند تا با وضع سیاسی جدید هماهنگ شود. « با فرض این که نیروهای سرخ دیگر در موقعیتی نبودند تا در ایران دست به تهاجم بزنند، نیروهای انگلیسی در ایران « فقط مجبوره برخورد با شورشیان ایرانی [جنگلیان] در ایالات گیلان و مازندران هستند» که « بدون تردید مورد حمایت برخی بلشویک های ایرانی و روسی قرار دارند. « با توجه به این وضعیت، « عملاً فقط دو راه « به روی انگلیسیان باز بود: آنان یا بایستی به طور قطع از کمک به دولت ایران برای باز گرداندن نظم به این ایالات خود داری می کردند و در اسرع وقت از ایران خارج می شدند، و لذا قرارداد انگلیس - ایران را قربانی می کردند؛ یا « با تمام وجود « در برکندن ریشه ی شورش در این ایالات با دولت ایران همکاری می کردند. اگر قرار بر اجرای قرارداد انگلیس - ایران می بود، انجام این کار « ضرورت قاطع « می داشت. اجرای این سیاست را می توانستند به تیپ مرکب سی و ششم محول کنند و لذا نیازی به اعزام

نیروی جدید نبود. هرکاری بهتر از سیاست «نیمه-نیمه ی» صبر و انتظار می بود. (۷۴) آبرونساید متقاعد تر شده بود که انگلیس بایستی از ایران بیرون می رفت، به شرط آنکه وضعیت داخلی با استقرار یک دولت قدرتمند در تهران می توانست تثبیت شود. مذاکرات انگلیس- روسیه و ایران - شوروی این مسئله را به شکل فزاینده ای روشن ساخت که بلشویک ها قصد تسلط بر ایران را نداشتند. در خاطرات روزانه آبرونساید به تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۲۰ (۳ دی ماه ۱۲۹۹) آمده است:

هرچه بیشتر این نمایش را مورد توجه قرار می دهم، بیشتر به این فکر می رسم که باید از آن خارج شویم. این وضع که ما را در یک موقعیت عملی جنگ با ارتش به مراتب ضعیف تر بلشویکی قرار می دهد، بدون این که اجازه ی برخورد با آنان را داشته باشیم، رضایت بخش نیست. بلشویک ها می گویند فقط در حال کمک به عنصر شوروی در ایران هستند، در حالی که ما به نظام فاسد و کهنه ی سرمایه داری [در ایران] یاری می رسانیم. ما نمی توانیم در حالی که از شاه حمایت می کنیم، از کمک آنان به کوچک خان گله کنیم. ما هر دو در سیاست داخلی ایران درگیر هستیم. ما خواستار شرایط موجود پیشین (status quo ante) هستیم و آنان خواهان انقلاب اند. (۷۵)

مرد نیرومند کودتا

چنان وضعیت مورد نظری را فقط یک رهبر قوی می توانست ایجاد کند که قادر می بود «یک دیکتاتوری نظامی» را اداره کند، «که نظم کافی بر نیروهای مسلح ایران اعمال می کرد تا مانع تهاجم شوروی شود.» در واقع، آبرونساید چنان امکانی را به وزارت جنگ پیشنهاد کرده بود: «این بسیاری از مشکلات را حل خواهد کرد و به ما امکان خواهد داد تا با صلح و احترام خارج شویم.» (۷۶) وی دیگر «آدم خود» را یافته بود: رضاخان سواد کوهی، یک نظامی پیشین که به عنوان نگهبان در سفارت هلند در تهران خدمت کرده بود (۷۷)، اما مدارج ترقی را به لطف جاه طلبی، عزم و زرنگی طی کرده بود (۷۸) - و بیش از هر چیز به لطف آبرونساید که «ارتقای خود به مدارج بالا» را مدیون وی بود. ژنرال که وی را خیلی زود، هنگام تجدید سازمان قشون در قزوین، زیر نظر گرفته بود، «به حق تأثیر رفتار رزمی و عزم این نظامی سواد کوهی» قرار گرفت. (۷۹)

به گفته ی افسرانگلیسی فوریز- لیت، که با رضا خان در قزوین ملاقات کرده بود، این نظامی ابتدا پس از فرار و ثوق الدوله در تابستان ۱۹۲۰ (۱۲۹۹)، یعنی زمانی که هنوز در خدمت آتریاد تبریز بود، ترفیع گرفت. (۸۰) این ارتقای مقام باید به توصیه ی اسمایت صورت گرفته بوده باشد، که برای تجدید سازمان ژاندارمری ایالت به تبریز رفته بود. در ۲ نوامبر ۱۹۲۰ (۱۱ آبان ۱۲۹۹)، آبرونساید او را از میان فهرستی از افسران ایرانی انتخاب کرد. (۸۱)

یک افسر قزاق و از همکاران نزدیک رضا خان، سه دهه بعد به یاد آورد که روزی آبرونساید در معیت سرهنگ ژاندارمری، کاظم خان سیاح، از اردوی نظامی هاشم آباد، بین منجیل و رشت، دیدار می کرد. پس از این دیدار، رضا خان برای رهبری کودتا انتخاب شد. (۸۲) در اوایل بهمن ۱۲۹۹ (پایان ژانویه ی ۱۹۲۱) این سرباز سابق «مردترین ایرانی» دانسته شد که «جسم و جان واقعی نمایش معطوف به بازسازی ارتش بود».

دو عامل مهم باید عزم آبرونساید را در ارتقای نامزد مورد نظر «وی» برای آینده ی ایران بیشتر جزم کرده باشد. نخست، در اوایل ژانویه ی ۱۹۲۱ (دی ماه ۱۲۹۹) وزارت جنگ دستور داد که تلاش های بازسازی تا تأیید نهایی قرارداد ایران - انگلیس، متوقف شود. (۸۴) دوم، بی تصمیم نخبگان حاکم ایران، که به طور فزاینده ای حوصله ی مقامات انگلیسی را سربرده بود. با این حال، در آخرین هفته ی ژانویه، نورمن به دستور کرزن، با اصرار به نخست وزیر گفت که «خروج نیروهای انگلیسی و ناتوانی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس در تأمین پول به منزله نداشتن منافع در ایران یا بی میلی وی به همکاری با هر دولت دوست و قدرتمند ایرانی در نجات کشور، نیست» (۸۵) خشم انگلیسیان زمانی بالا گرفت که در ۲۳ دی (۱۳ ژانویه)، شاه بیمناک از خروج قریب الوقوع نظامیان انگلیس و ناتوان از یافتن یک دولت مسئول برای همراهی وی تاشیراز، تصمیم به کناره گیری گرفته بود. حتی ولیعهد نیز از ادای سوگند سرباز زده بود. (۸۶)

باتوجه به این تصویر تاریک، کشف رضاخان به موقع انجام شد. زیرا آبرونساید بسیار خوب می دانست که نیروهای انگلیسی بایستی حداکثر تا ماه آوریل از ایران خارج می شدند. هر چند وی شک داشت که شوروی ها به ایران حمله کنند، هنوز می ترسید که پس از خروج انگلیسیان یک انقلاب داخلی در شکل حمله از شمال در ایران

به وقع ببینند، مگر آنکه تدابیر و اقدامات قاطعی پیشاپیش اندیشیده و اجرا می شدند. این لزوماً به معنای جای گزینی وزرای «بی خاصیت» دولت تهران با «مردان راسخ تر» می بود که می توانستند نیرویی کافی را برای فرونشاندن شورش در داخل و مقابله با حمله و اشغال از سوی گیلان به کار گیرند. چنان تغییر و تحولی بایستی زمانی صورت می گرفت که انگلیسیان هنوز در تهران بودند تا «سپر محافظی» باشند در برابر هرگونه «تأثیرات بی ثبات کننده» ای که ممکن بود ایجاد شود. (۸۷) به نظری، این کار بایستی تقریباً یک ماه پیش از آغاز عقب نشینی انگلیسیان به سوی بغداد انجام می شد. (۸۸)

تا اواسط بهمن (اوایل فوریه)، تیپ قزاق گام های سریعی به سوی کارآمدی برداشته و رضاخان به مقام سرهنگ دومی ارتقا یافته بود. سرهنگ دوم گری (Grey) بعدها گفت زمانی که برای حرکت به تهران «انتصاب شد» (۸۹) آبرونساید دیدارهای منظمی از تیپ قزاق مستقر در آق بابا به عمل می آورد. از آن جا که تصمیم درباره ی زمان رها ساختن کنترل قزاقان از سوی انگلیس با وی بود، در ۱۲ فوریه (۲۳ بهمن) رضاخان را فرا خواند و دو مسئله را با وی در میان گذاشت.

«به او گفتم که پیشنهاد کرده ام وی را آزاد بگذارند و از او خواستم به من قول دهد هنگام خروجی اقدامی علیه من انجام ندهد. به او هشدار دادم که اگر چنین کند، چاره ای نخواهم داشت جز آنکه او را باز دارم و به او حمله کنم... همچنین به او گفتم که [نه خود] اقدام خشنی برای برکناری شاه انجام دهد و نه اجازه ی آن را بدهد. وی در هر دو این موارد قول جدی داد که مطابق خواست من عمل کند.» (۹۰)

آبرونساید پس از دریافت دستوری محرمانه مبنی بر ترک ایران به سوی بغداد، حداکثر تا ۲۰ فوریه (اول اسفند)، با شتاب روانه ی تهران شد تا با شاه وداع کند. (۹۱) در تهران با وزیر مختار انگلیس از «مذاکره خود با رضاخان و تعیین قرار روز رها شدن قزاق های ایران از کنترل [انگلیسیان، یعنی] - یک ماه پیش از خروج نورپر فورس از قزوین به عنوان مناسب ترین روز» سخن گفت. (۹۲)

آبرونساید و نورمن به دیدار شاه رفتند، که «از وزیر مختار ملتسانه خواست، اگر نه به خاطر ایران، که به خاطر امپراتوری انگلیس و هند، نیروهای انگلیسی خارج نشوند.» نورمن «ترحمی به او نشان نداد.» (۹۳) در همان دیدار، آبرونساید که دلسرد نشده بود عزم بیشتری در اجرای طرح خود پیدا کرد. همان طور که

یادداشت های روزانه ی وی به روشنی نشان میدهند، وی کودتا را نه به منزله یک انقلاب، که به عنوان «رفتن یک مجموعه از نخبگان غیر دموکرات و آمدن مجموعه ی مطلوب دیگری به جای آن» می نگریست. (که بدون شک دیدگاهی انگلیسی بود.) (۹۵) «مجموعه» جدید را قرار بود رضاخان رهبری کند که «بسیار صریح» سخن می گفت و از سیاستمدارانی که مجلس را برای منافع خود به کنترل درآورده بودند ابراز نفرت می کرد. از نظر آبرونساید، رضاخان «مرد قدرتمند و بی باک می نمود که قلباً خوبی کشورش را می خواست. ایران در این اوقات دشوار پیشروی اش سخت محتاج یک رهبر بود، و اکنون مردی با ارزش های فوق العاده رخ نموده بود.» (۹۶) آبرونساید درست پیش از عزیمت به بغداد، برای به عهده گرفتن مسئولیت جدید خود، رضاخان را آزاد گذاشت و او چند روز بعد در رأس ۲۰۰۰ نیروی قزاق رهسپار تهران شد و پایتخت را گرفت. وقتی خبر کودتا در بغداد به وی رسید، چندان متعجب نشد. خاطرات وی در آن روز می گوید: «تا این جا کارها به خوبی پیش رفته است... خیال می کنم همه مرا طراح این کودتا می دانند... به گمانم اگر بخواهم دقیق صحبت کنم، چنین است.» (۹۷)

آبرونساید یک دهه بعد در نامه ای برای کاردار پیشین آمریکا، که در همان زمان کوتاه در تهران بود، تأیید کرد که وی کودتا را طراحی و یک نظامی ساده (پیاده) را به مقام وزارت رسانده بود: «فکر می کنم انتخاب رضا خان در ایران موجه شده است. آن روز را به خاطر خواهم داشت که به او اجازه ی رفتن دادم و او نیز کودتایی را در تهران رهبری کرد که لرد کرزن هرگز مرا به آن نبخشید.» (۹۸) این که آبرونساید شدیداً مورد بدگمانی وزارت خارجه به عنوان مغز متفکر کودتا بود، از دو اظهار نظری بر می آید که با رسیدن این خبر «شگفت آور» به لندن بیان شد. کرزن گفت: «آقای نورمن دست کم رقیب ارزشمند در هنر خلق دولت ونخست وزیر در ایران یافته است.» و «الیفانت» (Elephant) خاطر نشان کرد که این «جمع کثیر مردان [قزاقان] نمی توانستند به قزوین نزدیک یا از آن گذشته باشند، بدون آنکه ژنرال آبرونساید از حضورشان کاملاً اطلاع داشته بوده باشد.» (۹۹)

ثمره فکر نورمن - آبرونساید

اکنون به مهم ترین مسئله ای رسیده ام که ذهن بسیاری را به خود مشغول داشته است: چه کسی طراح کودتا بود؟ آیا به واقع آبرونساید، آن چنان که خود می گوید، در پس کودتا بود؟ آیا وزارت جنگ تحت نظر چرچیل طراح کودتا بود؟ یا این که نورمن در آن دخالت داشت؟ اگر این آخری طراح بود، چرا به کرزن اطلاع نداد؟ یا این که کودتا صرفاً یک مسئله ی «داخلی» ایرانی بود، چنان که بسیاری از پژوهشگران غربی ما رابه این باور رهنمون کرده اند؟ برای پاسخ به این پرسش ها، باید مقادیر معتابهی از اسناد پراکنده را مرور کنیم. (۱۰۰) با این حال، از آغاز بایستی این مسئله را روشن ساخت که کسانی که در کشورهای خارجی دست به کودتا می زنند می کوشند اطمینان حاصل کنند که ردّ پایی از کار خود به جا نگذارند.

اولمن (Ullman) می گوید «هیچ مدرکی» در پرونده های وزارت جنگ پیدا نکرده که آبرونساید (دست کم برای ثبت در تاریخ) دخالت خود را در رویدادهای منتهی به رسیدن رضاخان به قدرت تأیید کرده باشد. (۱۰۱) با این حال، بنا بر اسنادی که رسماً از طبقه بندی خارج شده اند، آبرونساید داستان متفاوتی را تعریف کرد. ژنرال آبرونساید از بغداد به وزارت جنگ اطلاع داد که قزاقان در اصل «به [درخواست] اعلیحضرت پادشاه و با آگاهی وزیر مختار انگلیس برای دستگیر چند افسر سابق قزاق که در دسرمی شدند به تهران» رفتند. وی در یک یادداشت اطمینان دهنده هم افزود که، هر چند آنان «از اصل ایده فراتر رفتند... این حرکت معتدل می نماید، زیرا مطلقاً ضد بلشویکی و بیشتر طرفدار انگلیس است تا مخالف آن.» (۱۰۲) همانند بسیاری دیگر، اولمن متمایل به این باور است که نورمن «اطلاع قبلی از کودتای رضاخان» نداشت. این تعجب آور نیست. وی در خاطرات روزانه ی آبرونساید جا به جا اظهاراتی رامشاهده میکند مبنی بر این که وی «احترام چندانی برای نورمن قائل نبود، به ویژه این که، به نظر او سفارت انگلیس در تهران در مورد موازین امنیتی به نحو خطرناکی شلخته بود.» (۱۰۳)

آنچه در پی می آید تلاشی درپیش بردن این استدلال خواهد بود که نه فقط نورمن از همه چیز آگاه بود، بلکه در همدستی با آبرونساید و دیگر چهره های سرشناس سفارت، کودتا را بدون اطلاع قبلی کرزن طراحی و اجرا کرد. طبیعتاً، بخش مهمی از این همدستی، خود، عبارت بود از انکار هر نوع دخالت نورمن، رئیس دیپلماسی

انگلیس در تهران. احتمال این نیز بسیاری رود که طراحان کودتا از حمایت سرّی وزرای کابینه لیبرال- یعنی وینستون چرچیل از وزارت جنگ، و مونتگومری وچلمز فورد از وزارت امور هندوستان، که همگی با قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس مخالفت می کردند- برخوردار بوده باشند.

در ۲۵ اوت ۱۹۲۱ (۳ شهریور ۱۳۰۰)، کاردار آمریکا در تهران، فان ه. انگرت (Van H. Engert)، نامه ای را از رئیس پیشین کمیسیون مختلط نظامی، ژنرال و. ئی.ر. دیکسون، به وزارت خارجه فرستاد. سفارت انگلیس در ایران، و مشخصاً نورمن، دیکسون را به دلیل «فاش کردن اسرار دولتی» نزد سفارت آمریکا، «اخراج» کرده بود. (۱۰۴) یعنی این که وی دخلت انگلیس در کودتا را فاش کرده بود! نامه ی دیکسون به تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۲۱ (۱۶ خرداد ۱۳۰۰)، از جمله حقایق زیر را بازگو می کرد:

«هنگام عبور از قزوین سرهنگ اسمایت را دیدم و او آنچه را که همه نسبت به آن گمان برده بودیم، تأیید کرد: این که وی کودتای قزاقان در تهران را سازماندهی کرده بود. وی همچنین به من گفت که این کار را با آگاهی سفارت انگلیس در تهران انجام داده بود. وی نگفت که آقای نورمن نیز در آن دست داشته بود اما دست داشتن آقای اسمارت را تأیید کرد. شخصاً بر آنم که اسمارت، هیگ (۱۰۵) و شرکا این کار را بدون وارد وارد ساختن نورمن در این اقدام سرّی انجام دادند. (۱۰۶) به نظر یک شوخی می سرده که یک اقدام سیاسی مهم بدون آگاهی نفاول سفارت انجام شود. اما تا آن جا که من می دانم، مسئله این گونه بوده است. اسمایت مردی است که زبانش از فکرش جلوتر حرکت می کند و من اطلاعات زیادی از او بیرون کشیدم. مثلاً، وی به من گفت که سید [ضیاء] از رضا خان وحشت داشت، و این که وی (سید) به تهران خواسته شده بود [او نمی گوید از سوی چه کسی] تا در مورد او مشاوره کنند. اسمایت اطمینان داشت که وی (سید) همان گونه رفتار کرده بود. اما من به او حذر دادم و گفتم احتمال این که رضا خان یک «فجان قهوه» برای اسمایت آماده کند بیشتر محتمل بود!...»

پس از ورود به انگلیس، به وزارت خارجه رفتم و دیداری توفانی با آلیفانت، رئیس بخش شرقی، انجام دادم. به خاطر نمی آورم که هرگز با چنین رفتار خارج از نزاکتی روبرو شده بوده باشم. با من طوری برخورد شد که انگار آمیزه ای از یک سگ

بیمار و کودکی شیطان بودم که محتاج به تهدید بود! با این حال، اعصاب خود را کنترل کردم و چیزی نگفتم. به وزارت جنگ رفتم و از طریق دوستی دریافتم که وزارت خارجه از وزارت جنگ خواسته بود که مرا «به رگیار ببندند»، اما نتوانستم اطلاعات «بیشتری فراتر از این به دست آورم که وزارت دفاع به وزارت خارجه گفته بود:» وی بچه ی شماس است. اگر پس گردنی می خواهد، خودتان این کار را انجام دهید.» (۱۰۷)

از سوی دیگر، اُلیفانت در وزارت خارجه در گزارش ملاقات خود با دیکسون، این شرح وی از چیزهایی را که اسمایت در قزوین گفته بود تأیید می کند. اُلیفانت با تحکم به دیکسون گفته بود که وزارت خارجه «به طور کامل از سوی آقای نورمن اطمینان یافته بود که وی به هیچ وجه نقشی در کودتا نداشته است.» وی «ابراز رضایت کرد» که دیکسون آقای نورمن را «متهم نمی کند» که از کودتا آگاهی داشته و از او خواسته بود که «اگر مسئله مطرح شود، مراقب باشد که به صورت دقیقی ما وقع را شرح دهد.» (۱۰۸) با قبول این درخواست از سوی دیکسون، اُلیفانت به بالادستان خود پیشنهاد کرد «که بگذارید قضیه فراموش شود.» (۱۰۹)

جالب ترین جنبه ی گزارش ملاقات دیکسون این اظهار نظر اُلیفانت است: « [دیکسون]، در تمام مدت به ذهنم خطور می کرد که ، اکنون به هر حال، به هیچ وجه دیوانه و عصبی نبود و در گفتگوهایمان دچار هیجان نمی شد.» (۱۱۰) این اشاره به اتهامی دارد که در تهران از سوی سفارت انگلیس وارد شد که مخالفت دیکسون با کودتا و افشاگری وی درباره ی دخالت سفارت در آن، از پریشانی حالی او سرچشمه گرفته بود. این که سفارت، و نورمن در گزارش خود به لندن، توانستند یکی از افسران مهم فرماندهی ارتش انگلیس در ایران را به پریشانی حالی متهم کنند، حکایت از تلاشی مذبحانه برای سرپوش گذاشتن بر افشاگری وی دارد.

یک هفته بعد دیکسون مستقیماً نامه ای به لرد کرزن نوشت، اما تا ۱۰ روز پاسخی نگرفت. با این حال، در ملاقات بعدی در وزارت خارجه با وی، نه چون «یک سگ»، [بلکه] با احترام و ادب رفتار شد. وی سرانجام یک نامه ی قدردانی از دبیر امور خارجی دولت برای خدماتش در ایران دریافت کرد. (۱۱۱) جالب این است که دیکسون به فان انگرت نوشت که کتابی را تحت عنوان ۱۲ ماه کمدی - تراژدی در ایران در دست نگارش داشت، عنوانی که قویاً حکایت از آن دارد که کتاب درباره ی

رویدادهای حساس بین تابستان ۱۹۲۰ (۱۲۹۹) و تابستان ۱۹۲۱ (۱۳۰۰) بود، اما ظاهراً هرگز منتشر نشد. (۱۱۲)

دیکسون در نامه ی ۵ صفحه ای خود به کرزن، که عمدتاً تلاشی برای تیرئه ی خود از اتهامات سید ضیاء و نورمن بود (۱۱۳)، دوباره بر نقش اسمایت تأکید ورزید: «من از سهم سرهنگ اسمایت در کودتا بی اطلاع بودم، تا این که پس از ترک تهران توسط خود وی از آن مطلع شدم.» (۱۱۴) دیکسون پس از اشاره به تلاش های ضیاء در «خفه کردن همه ی مخالفت های متحمل» با دستگیری «نه فقط اشراف ثروتمند که از آنان می توانست پول بگیرد، بلکه همچنین ملیون و رهبران مردمی که از مخالفت آنان با این اقدام ضد مشروطه خبر داشت»، نقل کرد که چگونه ایرانیان معتقد بودند کودتا کار انگلیسیان بود: «وقتی تلاش کردم که داشتن هر نوع آگاهی از کودتا را از خود سلب کنم، ایرانیان گفتند باور عموم بر این است که کودتا در واقع به دودلیل عمده انگلیسی بود: نخست، همان طور که الیفانت بیشتر در وزارت خارجه گفته بود، "این واقعیتی بود که نیروی بزرگی از قزاقان، که از حفاظت قوای انگلیسی برخوردار بود، اجازه یافتند قزوین را ترک کنند." و این از عجایب بود که چنان نیروی بزرگی بتواند از نگاه مراقب انگلیسیان بگریزد، در حالی که سه ماه پیش از آنکه روسیان برکنار شوند،" تلاش افسران روس به رهبری شمار بسیار کمتری از قزاقان برای حرکت به سوی تهران بلافاصله از سوی انگلیسیان کشف و سرکوب شد." نکته ی دوم، که سروصدای زیادی به پا کرد، این بود... که قزاقان هنگام رفتن به تهران چکمه هایی را که از انبارتدارکات انگلیس در قزوین گرفته بودند به پداشتند. (۱۱۵) دلایل دیگری نیز ارائه شد اما برچنان مبانی آشکاری استوار نبودند.» لذا، شرح دیکسون با گفته های آبرونساید مبنی بر دخالت کامل مقامات نظامی و غیرنظامی انگلیس در کودتا - به جز نورمن، که به اودوباره خواهیم پرداخت - مطابقت دارد.

نقش نورمن در کودتای اسفند ۱۲۹۹

اکنون به رویدادهای واقعی می پردازیم که نقطه اوج آنها به قدرت رسیدن ائتلاف ضیاء - رضاخان بود. پیش از این دیدیم که آبرونساید در ۱۵ فوریه (۲۶ بهمن)، پیشنهاد کرد که شاه نامزد مورد نظر وی، رضاخان، را به موقعیت نیرومندی ارتقا دهد، اما شاه موافقت نکرده بود. به گفت نورمن، اسمایت که یک هفته پیشتر در تهران

بودتا «درارتباط با لشکر قزاق به انجام برخی معاملات با وزارت جنگ ایران» بیردازد، با وی ملاقات و درباره «وضعیت ناگوار ۶۰۰ افسر قزاق و سربازانشان» بحث کرد که درسنگرهای خود در تهران بدون «بهره مندی» از نظارت او زمین گیر شده بودند. (۱۱۶) نورمن ازسرهنگ اسمایت خواست که به سردار همایون، ریاست اسمی قزاقان، «فوری پیشنهاد کند» که این قزاقان را به قزوین بفرستد که در آن جا «بتوانند از مزایای وضعیت بهتری، که در میان برادران هم رزم شان وجود داشت بهره مند شوند، واین که جای آنان در تهران، در صورت لزوم، با همان تعداد از گروه دوم پر شود که امید می رفت نظم خود را کمابیش دست خورده تا زمان برکناری» سردار همایون حفظ کنند. اسمایت از این پیشنهاد حمایت و «قصد خود را دایربر اعزام ژنرال رضاخان، یکی از بهترین افسران، به تهران با این کمک ها» اعلام کرد.

بنا به گزارش سردار همایون به نورمن، وی به درخواست اسمایت (۱۱۷) تلگرافی به قزوین فرستاد و به کل واحد های لشکر تهران و همدان، که ۲۲۰۰ نفر بودند، دستور حرکت به سوی را تهران داد. اما در ۲۹ بهمن (۱۸ فوریه) که منشی خصوصی شاه از نورمن در باره ی حرکت قزاق ها پرسید (که پیش از این و درحالی که آبرونساید هنوز در مقر قزوین بود، به راه افتاده بودند)، نورمن «آنچه را که بین او و اسمایت گذشته بود» شرح داد و افزود که وی اطمینان داشت اسمایت هرگز پیشنهاد حرکت آن دو واحد را، که سردار همایون ادعا می کرد، نداده بود. وی پیشنهاد کرد که این مسئله از آبرونساید پرسیده شود: این که چرا این مسئله از اسمایت پرسیده نشد، هرگز پاسخی نیافت. این نیز مهم است که برعکس آنچه آبرونساید به وزارت جنگ گفت، شاه میل نداشت که دستور بالا اجرا شود، زیرا فکرنمی کرد چنان نیروی زیادی در تهران مورد نیاز بوده باشد، جایی که ژاندارمری و پلیس می توانستند نظم را حفظ کنند، و به این دلیل که فکرمی کرد قزاقان بایستی پس از خروج نیروهای انگلیسی در جبهه بمانند تا به هنگام لزوم به عنوان تنها نیروی دفاعی از کشور دفاع کنند. شاه از نورمن پرسید که آیا وی مخالفتی نداشت که به سردار همایون دستور صدور یک فرمان مخالف در این رابطه بدهد؟

نورمن اعتراضی نداشت، «به جزدر مورد مردانی که قرار بود جای آن قزاقان بی انضباط و ناراضی» در تهران را بگیرند، که همان آوردن یک گروه کارآمد از قزاقان

دست چین. اسمایت بود. وی سپس پیش نویسن تلگرافی را خطاب به آبرونساید تهیه کرد، «و از او خواست که از سرهنگ اسمایت درباره ی گفتگویش با سردار همایون استفسار کند.» روز بعد، شاه به نورمن اطلاع داد که «دستور مخالفت صادر شده بود، یا دریافت نشده بود یا مورد بی توجهی قرار گرفته بود، زیرا قزاقان به پیشروی خود به سوی تهران ادامه می دادند.» شاه پرسید که آیا نورمن مخالف از عمل سردار همایون به دیدار با آنان، و در صورت امکان، تشویق آنان به بازگشت به قزوین، نبود؟ نورمن ظاهراً اعتراضی نداشت - اومی دانست که آنان گوششان بدهکار نخواهد بود. کوتاه زمانی بعد، اسمایت پاسخ داد که سردار همایون «مسئول منحصر به فرد صدور آن دستور بود و اسمایت نمی توانست در آن دخالت کند.» (۱۱۸) البته، این عجیب است که مردی که در آستانه از دست دادن شغل خود باشد، برخلاف میل شاه دستور حرکت نیروها را بدهد!

نورمن در توضیح این امر غریب به کرزن گفت که نقش سردار همایون در این امر «تا حدی اسرار آمیز» بود.

«دست کم در مراحل آغازین، وی ظاهراً خود را طرفدار این حرکت نشان می داد، زیرا اگر چنین نبود، درک آن دشواری شود که چرا بایستی به ابتکار خود آن تلگراف اصلی را فرستاده بوده باشد که کل دو واحد قزاق را به تهران فرامی خواند. با این حال، وی بدون تردید چنین کرد. رؤسای این قشون ها تأکید کردند که هر چند سردار همایون دستور شاه را دایر بر فرستادن یک فرمان مخالف اجرا کرده بود، که به موقع واصل شد اما از آن پیروی نشد. وی بعداً تلگرام سومی فرستاد که دومی را باطل می کرد.»

برای نورمن «محمتمل ترین دلیل» اقدام سردار همایون این بود که «وی صرفاً آلت دست نا خواسته ی توطئه گران بود و این که وی از سوی برخی اطرافیان و ادار به فرستادن تلگراف ها شده بود بدون آنکه به اهمیت کاری که می کرد واقف بوده باشد.» نورمن برای پرونده سازی علیه سردار همایون، که فقط چند ماه پیش از آن وی را انتخاب و به عنوان فردی «با نظری مساعد» نسبت به انگلیس معرفی کرده بود، اکنون می گفت که وی «رفتاری مشکوک» داشت و «اعتبار عمومی وی به راستگویی» زیاد نبود! از این رو، نورمن «اکراه داشت که دقت روایت او را در مورد آنچه بین وی و قزاقان گذشته بود تضمین کند.»

گفته ی نورمن با آنچه سیّد ضیاء تبعیدی در سوئیس می گفت در تضاد است. سیّد ضیاء بر آن بود که اسماریت، دبیردایره ی شرقی سفارت انگلیس، در جریان بود، « و شاید، این انگلیسی، می دانست که چه می گذشت. بحث بر سر تشکیل یک دولت نیرومند دورمی زد.» (۱۱۹)

یک عامل مهم دیگر که پرتوی بردخالت انگلیس در کودتا می اندازد این است که، به گفته نورمن، کودتاجریان بین ۲۵۰۰ تا ۲۳۰۰ تن و مجهز به ۸ عراده توپ صحرایی و ۱۸ قبضه مسلسل سنگین بودند. (۱۲۰) ضیاء اضافه می کند که آنان ۵۰ هزار گلوله ی قشنگ و مقداری پول داشتند که انگلیسیان به تازگی در اختیار قشون گذاشته و بین توده ی سربازان قزاق تقسیم کرده بودند. (۱۲۱) ظاهراً، هیچ یک از این کارها بدون موافقت مقامات انگلیسی انجام نگرفته بود.

درباره ی نورمن، با توجه به اعلام مکرر مبنی بر براننش، ذکر سه نکته مهم است. نخست، وی در گزارش پیشنهاد آبرونساید به شاه در ۲۶ بهمن (۱۵ فوریه) دایر بر ارتقای رضاخان کوتاهی کرد. دوم، این نورمن بود که پیشنهاد کرد اسمایت یک نیروی مؤثر را که از نظارت اسمایت « بهره مند» شده بودند جایگزین قزاقان « بی انضباط و ناراضی» مستقر در تهران کند. آنچه وی به کرزن گفت بدون شک روایت استتار شده ی طرح کودتا بود. در این جا نورمن به صراحت از رضا خان به عنوان رهبر قزاقان جایگزین نام برده بود. سوم، نه نورمن نه اسمایت توضیح نمی دهند که چرا اسمایت از فرمان مخالف پیروی نکرد. این توضیح که سردار همایون « آلت دست نا خواسته» ی توطئه گران بود، اقناع کننده نیست، زیرا ما می دانیم که همه، از جمله شاه، همیشه برای تصمیمات مهم، مانند حرکت نیروها به سمت تهران که نورمن ابتدا پیشنهاد کرده بود، به نورمن رجوع می کردند. متأسفانه احمد شاه و سردار همایون شرح [مکتوبی] از این رویدادها برجای نگذاشتند. نکته ای اسرار آمیز این است که چرا در چنین موقعیت بسیار حساس و تعیین کننده ای سردار همایون در گزارش به نورمن کوتاهی کرد! با توجه به رویکرد بسیار خوشبینانه نورمن نسبت به کودتاجیان، فهمیدن این دشوار نیست که چرا نورمن این مسئله بسیار مهم را از کرزن پنهان نگاه داشت.

بعداً، با ادامه ی پیشروی قزاقان به سوی تهران، سپهدار و شاه که « نگران» پیش آمدن رویدادهایی بودند که نتیجه آنها معلوم نبود، وزیر مختار و دبیر شرقی سفارت،

اسمارت، را فرا خواندند. آنچه بیشترین کنجکاوی را برمی انگیزد این است که طی این حساساترین لحظات نورمن « بیرون از منزل» بود. (۱۲۲) بنابراین، اسمارت به ملاقات نخست وزیر رفت و پیشنهاد کرد یک نماینده از سفارت انگلیس بایستی منشی مخصوص شاه را تا اردوی قزاقان همراهی می کرد و آنان بایستی سعی می کردند که رهبران این حرکت را به باز گشت به قزوین متقاعد سازند. به گفته ی نورمن، اسمارت مخالفت کرد و «علاقه خاطر شنان ساخت» که «از آن جا که دولت مسئول این اقدام (یعنی حرکت نیرو ها به سوی تهران) بود، دولت نیز بایستی نماینده ای داشته باشد و بایستی تلاش کند مسئولیت را به گردن سفارت بیندازند.» (۱۲۳)

احمد شاه سپس به دنبال اسمارت فرستاد، که شاه را «هیجان زده» و «آماده فرار» دید. اسمارت توانست وی را آرام کند و وادارد که از قصد خود منصرف شود، زیرا نیک می دانست «توطئه گران» در پی آسیب رساندن یا برکناری وی- همچنان که آبرونساید به رضاخان دستور داده بود- نبودند. اسمارت موافقت شاه را با طرح اعزام یک نماینده نزد کودتا چیان جلب کرد. در همین حال، نورمن با رئیس سوئدی پلیس تهران، ژنرال وستدال (Westdahl) تماس گرفت و «اهمیت این مسئله را به او گوشزد کرد که در صورت ورود قزاق ها به شهر، افرادی مراقب باشند که خود را محدود به انجام وظیفه ی مقتضی و حفظ نظم عمومی کنند و وارد هیچ گونه عملیات رزمی نشوند که ممکن بود صورت گیرد.» (۱۲۴) وی باید کاملاً از قصد رهبران حرکت آگاه بوده باشد، در غیر این صورت توضیح بی عملی نماینده ی یک دولت «قدرتمند» در رویا رویی با تحولاتی که در پیامد خود ممکن بود منافع و اعتبار انگلیس را شدیداً به خطر اندازد دشواری می شود.

یک هیئت چهار نفره شامل دو ایرانی به نمایندگی از دولت و دربار، جانشین وابسته نظامی سفارت سرهنگ دوم هادلستون (Hudleston) و جانشین کنسول سفارت، سرهنگ دوم هیگ، با رهبران کودتا دیدار کردند. آنان با رضا خان سرهنگ مسعود خان و سرهنگ کاظم خان، و ضیاء که نورمن، هیئت سعی کرد در یک ساعتی که جلسه ادامه داشت این رهبران را از ورود به تهران باز دارد، اما موفقیتی به دست نیاورد (۱۲۶) این نکته با گفته های ضیاء کاملاً همخوانی ندارد، که در خاطرات خود ادعا می کند منشی خصوصی شاه ابتکار عمل را به دست گرفت تا رضا خان و همکارانش را به کنار گذاشتن نقشه های متقاعد کند. آن گاه یکی از سرهنگان انگلیسی

به آنان گفت که سفارت پرداخت حقوق شان را تضمین کرده بود؛ (۱۲۷) قولی که تأثیر چندانی بر بازداشتن این رهبران از اقدام به کودتا نداشت، بلکه باید آنان را نسبت به حمایت انگلیس عملاً دلگرم هم کرده باشد!

رضا خان در پاسخ گفت، قزاقان که می دانستند در صورت پیشروی بلشویک ها به داخل خاک ایران چه چیزی در انتظارشان بود، از آمدن و رفتن دولت های متوالی خسته شده بودند که هیچ یک نتوانسته بود، در صورت خروج نیروهای انگلیسی، نیرویی را در مقابل اشغال احتمالی سازمان دهد. (۱۲۸) «لذا آنان مصمم بودند به تهران بیایند و یک دولت قوی که امور را سامان دهد تشکیل دهند.» آنان «هیچ سویی نسبت به شاه نداشتند، و، برعکس، به او اظهار وفاداری و دلبستگی می کردند.» به گفته ی سید ضیاء، رضا خان به نام شاه سوگند نیز خورد. (۱۲۹) رضا خان همچنین «حسن نیت خود را نسبت به انگلیس ابراز داشت.» این دقیقاً پژواک دیدگاه های آبرونساید بود (۱۳۰)

اطاعت رضاخان از انگلیسیان رای که حقیقت دیگر بر ملا می سازد. چند ماه بعد که وی در صدد بیرون راندن سید ضیاء از کابینه برآمد، از سرهنگ دوم گری پرسید: «به نظر شما چه کسی باید نخست وزیر بعدی باشد؟» گری قوام، برادر وثوق، را پیشنهاد کرد که «او را به خوبی می شناخت» و «یقین» داشت که اگر کسی می توانست تضمین کند که مشاور مالی انگلیس آرمیتاژ - اسمیت کارش را ادامه دهد، همان شخص قوام میبود. (۱۳۱) دیکتاتور نظامی جدید نیز بلافاصله قوام را به سمت دومین نخست وزیر پس از کودتا منصوب کرد! (۱۳۲)

در عین حال، در ۲ اسفند، شاه که هنوز «عصبی بود اما ترسش آشکارا و به مراتب کمتر» از روز پیش به هنگام دیدار با اسمارت شده بود، از نورمن پرسید که چه کاری بایستی می کرد. نورمن به کرزن گزارش داد که وی نسبت به مقاصد خیرخواهانه ی رهبران کودتا به شاه اطمینان دو باره داده و به او توصیه کرده بود که با آنان ارتباط برقرار کند. «خواست های آنان را دریابد و هرچه احتمالاً بخواهند به ایشان اعطا کن.» این «تنها راهی بود که اعلیحضرت احتمالاً می توانست انتخاب کند، زیرا آنان حاکمان مطلق اوضاع بودند.» و شاه به سرعت با توصیه نورمن موافقت کرد. (۱۳۳) آنچه مشارکت نورمن در کودتا را قطعی ترمی سازد این است که در همان تلگرام نورمن توانست «پیش بینی» کند که کودتاچیان ضیاء را نخست وزیر خواهند کرد!

بر پایه ملاحظات بالا، می توان نتیجه گرفت که نظامیان انگلیسی نه فقط کودتا و مجریان آن را انتخاب و امکانات مالی و نظامی موفقیت آن را فراهم آوردند، بلکه غیرنظامیانی همچون اسمارت و نورمن تیزدر آن دخالت داشتند. نورمن به عنوان یک دیپلمات هرگز نمی توانست اجازه دهد نامش در کنار کودتاچیان برده شود. بنابراین، وی به کارمندان خود، دبیرشرقی (یعنی، افسر سیاسی سفارت)، وابسته نظامی تحت اختیارش مشائرسفارت اجازه داد تا در کودتا شرکت کنند و خود در این حال به مشورت با آنان و آبرونساید پرداخت. آنان باید میان خود توافق کرده بوده باشند که طرح را به آگاهی کرزن نرسانند، زیرا به خوبی می دانستند که وی به آنها چیزی که علاقه داشت، «ابتکار» خود و قرارداد انگلیس-ایران بود. در غیر این صورت، نورمن هرگز نمی توانست به شاه بگوید با کودتاچیان در تماس باشد و الگوی آنان به عنوان «تنها راه ممکن» پیروی کند. شاه نیز وظیفه خود را به خوبی می دانست، و همان کاری را کرد که به او گفته شده بود، زیرا اطمینان یافت که این کودتایی به رهبری انگلیس بود. (۱۳۳؟)

این کودتا را می توان به جاه طلبی های شخصی رضا خان نسبت داد (همچنان که برخی به یقین چنین اعتقادی دارند). جاه طلبی قابل انکار نیست و در حقیقت سند و مدرک در این باره کم نیست. (۱۳۴) وی در پاییز ۱۲۹۶ با سفارت آلمان گرفت تا کمک و حمایت آن را برای انجام یک کودتاجلب کند. (۱۳۵) در ۱۲۹۷ (۱۹۱۸)، در زمان شورش قزاقان، وی علیه رئیس روسی شان، سرهنگ کلرزه (Clerge) (Klerzhe)، به توطئه چینی پرداخت. در بهار ۱۲۹۹ (۱۹۲۰)، زمانی که مسئله ی تشگل قزاقان در یک نیروی یکپارچه مورد توجه جدی قرار گرفت، وی به ژنرال دیکسون نزدیک شد و «خیانت» به استاروسلسکی را پیشنهاد داد. و پس از کودتا نیز جاه طلبی مهار نشدنی وی ضیاء را نگران کرد، به طوری که از سرهنگ اسمایت خواست «که سعی در کنترل او کند» (۱۳۶)، اما هیچ یک از این حقایق از او یک طراح کودتا نمی سازد. زیرا برای موفقیت کودتا، انگلیسیان به یک مرد قدرتمند نیاز داشتند، مردی که آبرونساید در وجود رضا خان یافت. (۱۳۷) هیچ کودتایی بدون مردانی با جاه طلبی سیاسی انجام نمی گیرد.

در این مورد که آیا سفارت انگلیس با وزارت جنگ، وزارت مستعمرات یا وزارت هند مشورت کرده بود، هرچند مدرکی در دست نیست، اما احتمالش بسیار بود.

دلیل آن به سادگی این است که سابقه ای برای چنان اقدام حساس « مستقلی » از سوی کارکنان سفارت در تاریخ دیپلماسی انگلیس وجود ندارد، همچنان که مورد خاص مشابهی از آن زمان به بعد نیز وجود نداشته است. به ویژه در ارتباط با ایران، که یکی از مهم ترین (اگر نه مهمترین) کشورهای استراتژیک در دفاع از هند در حساس ترین و تعیین کننده ترین لحظات بود. عدم دسترسی به مدارک روشن در بایگانی ها در مورد دخالت نورمن و گزارش های ارسالی به دیگر وزرای انگلیسی در لندن را می توان به سانسور مهم اسنادی نسبت داد که شرم آورتلقی می شدند، همچنان که در مورد کودتای ۲۸ مرداد نیز مصدق پیدا کرد. (۱۳۸) به ویژه در مورد کودتای ۱۲۹۹ قوانین شدید درس رئیس های مخفی انگلیس حاکم است. به راستی، نقش دستگاه جاسوسی انگلیس در چنین مواردی به شیوه مرسوم، « حلقه ی مفقوده » تاریخ دیپلماتیک نامیده شده است. (۱۳۹)

پیامدها و چشم اندازها

با این همه، آنچه به نوتکان دهنده ای ماهیت انگلیسی کودتا را بر ملا می سازد برنامه سید ضیاء است که چند روز پس از به عهده گرفتن مقام صدارت منتشر شد، و نیز آنچه وی به طور خصوصی در سفارت به نورمن گفت. نخست وزیر جدید بیانیه ی خود خطاب به هموطنانش را با یادآوری این مسئله آغاز کرد که پانزده سال دولت مشروطه، که «با جان فشانی فرزندان ایران» به وجود آمده بود، برای کشورچیزی جز «آزمون، تجربه و تحمل شده آید و دشواری مختلف» به همراه نیاورده و این وضع رابه چنان جایی رسانده بود که هیچ یک از رهبران سیاسی حاضر نبود مسئولیت سنگین دولت را به عهده گیرد.» (۱۴۰) ضیاء» چندصد تن از اشراف را که قدرت موروثی خود را همچنان حفظ کرده و خون مردم راز الوارمکیده بودند و پولشان از یادوبالا می رفت، مسئول دانست. وی آنان را به خاطر « فریب مردم با قول مشروطه خواهی، آزادی، و برقراری حاکمیت قانون و دادگری، و زدن نقابی که تحت پوشش آن وضعیت هرج و مرج باری را حاکم می کردند و شالوده منافع شخصی و خود کامگی را ریخته بودند» محکوم کرد. این «فساد و پوسیدگی، و راهی که سرانجام به مرگ تلخی می انجامید، تداوم چنین وضعیتی را ناممکن می ساخت. زمان آن رسید که به چنین اوضاعی پایان داده شود.»

سید ضیاء، با نسبت دادن کودتا به «عزم نیرومند» احمد شاه، به مردم گفت که شاه قدرت حکومت را در دستان وی قرار داده بود. وی گفت که در «اطاعت از او امر ملوکانه» به چهار عامل اتکا داشت: پروردگار بزرگ؛ «شاهنشاه ایران که پیوند او با سعادت کشورش مثل آفتاب روشن است و به خاطر ضعف و سستی مردم و کشورش خون دل می خورد»؛ ارتش دلیر خود، که در «خدمت سرزمین آبا و اجدادی کوه و دشت را به خون خود آغشته است»؛ و سرانجام، به «روح فداکاری» هموطنان گرامی اش، که با چشمان باز به گذشته توجه دارند و درباره ی آینده عادلانه داوری خواند کرد. برنامه ی عمل پیشنهادی وی به قرار زیر بود:

رهایی کشور از الزام به گرفتن وام از خارج؛

۲ - بازسازی دستگاه دادگستری و مالیه؛

۳ - تقسیم املاک و زمین های دولتی میان دهقانان؛

۴ - تأسیس مدرسه برای مردم؛

۵ - تشویق تجارت و صنعت از راه های علمی و بهبود وسایل حمل و نقل و ارتباطات؛

۶ - تشکیل یک ارتش (با تأکید ویژه بر آن)؛

۷ - لغو نهایی حقوق قضاوت کنسولی قدرت های خارجی در ایران؛

۸ - پس گرفتن برخی امتیازات خارجیان؛

۹ - آزادی گرفتن کمک از قدرت های خارجی؛

۱۰ - لغو قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس - ایران.

پیش از انتشار بیانیة خود، سیدضیاء از نورمن خواست که پیامی «بسیار محرمانه» درباره ی طرح وی به لندن بفرستد. جالب توجه این است که وی گفت که قرارداد انگلیس - ایران «باید ابطال» شود، زیرا بدون این کار دولت جدید نمی توانست کار خود را آغاز کند. این ابطال با اعلامیه ای همراه می شد که لغو این قرارداد به معنای دشمنی با انگلیس نمی بود. در حالی که تلاش های فوری به عمل می آید تا حسن نیت انگلیس همچون «شرط اساسی برای صرف موجودیت ایران» جلب شود، و تدابیری اتخاذ می شد تا انتصاب شمار معینی از مأموران و مشاوران انگلیسی در دستگاه های نظامی و مالی، «به صورت تماسهای شخصی و بدون هرگونه تظاهری به وجود قرارداد بین دو دولت، به نحوی که توجه هرچه کمتری به سوی

فعالیت های این افراد جلب شود» عملی گردد. برای فریب مردم، ضیاء به نورمن گفت که رسماً اعلام خواهد شد که مشاورانی از همه ی کشورهای اروپایی، از جمله روسیه، دعوت خواهند شد «تا پست هایی را در وزارتخانه های کم اهمیت اشغال کنند.» ضیاء «بسیار مشتاق» بود که نیروهای انگلیسی چند ماه بیشتر در قزوین بمانند تا نیروهای ایرانی جدید، که به سرعت در حال تجدید سازمان بودند، جایگزین آنها شوند. وی همچنین به مطرح محرمانه به نورمن گفت که «برای اجتناب از برانگیختن خصومت دولت روسیه ی شوروی اهمیت قاطع دارد که خصلت آنگولفیلی (ضد بلشویکی) کابینه [ی جدید] در وضعیت کنونی حتی الامکان پوشیده بماند.» ضیاء در پایان گفتگوهایش، با تأیید اظهارت لرد چلمزفورد از لندن خواست درک کند که، اگر انگلیسیان می خواستند منافع خود را در ایران نجات دهند، «باید ظاهر را فدای باطن کنند» و در پشت صحنه بمانند و به ایران «به طور مؤثر، اما بدون تظاهر و خود نمایی» کمک کنند. وی یقین داشت که چنان سیاستی «بیشترین امتیازاتی» را که انگلیس از یک «قرارداد غیر قابل اجرا» انتظار داشت، برای آن به بار خواهد آورد. (۱۴۲)

در یک ضیافت دیپلماتیک که نخست وزیر جدید ریاکارانه و برای مصرف داخلی ترتیب داده بود، ضیاء اعلام کرد که قرارداد ۱۹۱۹ «بارضایت طرفین کان لم یکن اعلام شده است.» با این حال نکته ی مهم این خطابه این بود: موفقیت من در کشورم در این واقعیت نهفته است که لغو این قرارداد تمام سوء تفاهم های ممکن بین انگلیس و ایران را از بین برده و یک بار دیگر دوستی سنتی بین دو امپراتوری و دو ملت را تحکیم بخشیده است.» وی در همان نفس اضافه کرد: «[یکی از] برجسته ترین نشانه های این دوستی آمادگی انگلیس در کمک به تجدید سازمان مالیه ی ما از طریق اعزام کارشناسان و مشاوران امور مالی است.» (۱۴۳) سخنرانی وی پیروزی نظریه چلمزفورد - مونتگایو در تقابل با قرارداد ۱۹۱۹ کرزن بود.

چگونگی استقبال از کودتا

دروغ های ریاکانه سید ضیاء هم در مورد خاستگاه کودتا و هم وعده های دروغین به مردم، چنان که در گزارش های سفارت خانه های امریکا و فرانسه در تهران آمده اند، کسی را نفریفت. کالدول گزارش داد که نخست وزیر جدید «یک سر سپرده ی

انگلیس است، که هدف، خصلت و پیشینه وی برکسی پوشیده نیست.» وی «مشهور به دریافت مقرری منظم از انگلیسیان در زمان سردبیری روزنامه رسمی رعد» بود. کالدول وی را «یک جایگزین وفادار» و ثوق، نخست وزیر پیشین، و «مردی نسبتاً زورمند» توصیف کرد. (۱۴۴)

یک گزارش دیگرسفارتی آمریکا خاطرنشان ساخت که ضیاء اگرچه «قدرت تام و دیکتاتوری: را در اختیار داشت، امور دولت را «با مشاوره ی ساعت به ساعت با سفارت انگلیس» تمشیت می کرد. (۱۴۵) گرایش کودتا به طرفداری از انگلیس به سرعت آشکار شد. یک ماهنامه ی پیشرو آمریکایی که پیرامون درخواست های ضیاء از نورمن نوشته بود، خاطر نشان کرد که پس از کودتا رضا خان «مأمورانی نزد نیروهای انگلیسی فرستاد و از آنان خواست که به جنوب عقب نشینی نکنند.» (۱۴۶) مهم تر آنکه، به زودی معلوم شد که «کابینه ی سید ضیاء- رضا خان بلافاصله بالفور، مشاور مالی انگلیسی، را دوباره به وزارت مالیه منصوب کرده و گویی قرارداد ۱۹۱۹ را به اجرا گذاشته بودند!» (۱۴۷) سفارت آمریکا در پایان گزارش خود نوشته بود که «کاملاً نمیان» بود که کل حرکت «خاستگاه و حمایت انگلیسی دارد و برای پیشبرد طرح تشکیل نیرویی برای کنترل کشور، مردم و منابع آن شکل گرفته است»، و «طبقه ایرانیان با شعورتر با وحشت و خشم به آن مینگرند، و آن را واپسین تلاش برای واداشتن آنان با زور و فساد به پذیرش سیاسی خاص با مشاوران نا خواسته می بینند، که از طریق ابزارهای بومی عمل می کند.» (۱۴۸) از نظر کالدول، این ادعای انگلیس که «می خواهد کشور را از اشغال بلشویک ها برهاند»، «بهانه» ای بیش نبود. (۱۴۹)

شوروی ها از همان آغاز دست انگلیسیان را در کودتا می دیدند و فریب اعلامیه های دوستییا اصلاحات ضیاء نخوردند. پاستوختف (ایرانسکی)، مقام شوروی. طرفدار رضاخان در نارکومیندل (Narkomindel) (کمیساریای امور خارجه)، و سفیر بعدی شوروی در بارپهلوی، خاطر نشان کرد که هدف کودتا نه فقط «برقراری دوباره ی تعادل نسبی با انگلیس پس از امضای قرارداد روسیه- ایران بود، بلکه، با صدور اعلامیه ای پرسرو صدا و وعده ی بزرگترین اصلاحات ارضی ممکن، تحول اساسی مالیه کشور، برابری در آموزش عمومی، و آموزش نسل آتی با روح دموکراسی» و غیره، وظیفه ی «گرفتن ابتکار عمل از دست جنبش آزادی بخش

ملی برای نزدیک شدن به روسیه ی شوروی» را نیز داشت. (۱۵۰) در مورد جدی بودن سید ضیاء در انجام اصلاحات کافی است گفته شود که کودتا «با استقبال مساعد والیان ولایات آذربایجان، خراسان و بختیاری ها» رو به رو شد. یعنی اعضای بلند پایه ی نخبگان حاکم که برای مدت های طولانی مردم ولایات مختلف را غارت کرده بودند. (۱۵۱) جامعه دیپلماتیک در تهران از دیدن این حقیقت ناتوان نبود که همان طور که کالدول گفت: « عملاً هیچ ایرانی، جز گروه کوچکی که رژیم کنونی را تشکیل می دادند، باور نمی کند که این اصلاحات عملاً و صادقانه به اجرا گذاشته شود» یا این که بسیاری از فزازه های آن اعلامیه صرفاً مصرف داخلی دارند.» (۱۵۲) یکی از آنها اعلام « لغو» قرارداد ایران - انگلیس بود که نخست وزیر جدید یکی از «طرفداران اصلی آن از همان آغاز تا رسیدن به قدرت» شناخته می شد. اعلام لغو قراردادی که بر خلاف نص قانون اساسی به تصویب مجلس نرسیده بود و « صرفاً ابزاری برای سیاست انگلیس» به شمار می رفت ، دست کم به عنوان یک « نام بی مسما تلقی می شد، « ولو این که سعی شد این قرارداد را بدون تأیید پارلمان به اجرا گذارند.» (۱۵۳)

ظرف یک ماه، همچنان که در گفتگوی سرّی بین ضیاء نورمن مقرر شده بود، دولت جدید رسماً انحلال پلیس جنوب و اخراج افسران انگلیسی را اعلام کرد. قرار شد که افراد این نیرو در ژاندارم ادغام شوند، که برای آن انگلیس یک سرهنگ دوم، یک حسابدار غیر نظامی، چهارده افسردر فهرست فعال، سه پزشک نظامی، و سه جراح دامپزشک در اختیار می گذاشت. (۱۵۴) هدف عمده ای که رژیم کودتا با حرارت دنبال میکرد تأمین تجهیزات نظامی از طریق سفارت فرانسه و گرفتن آن از کارخانجات اسلحه سازی) آشنایدر فرانسه بود. یک افسرانگلیسی از سفارت فرانسه خواستار کمک نظامی « در اسرع وقت» برای دولت جدید در تهران شد. (۱۵۵) نورمن به کرزن گزارش داده بود که و وضعیت جدید « دو ویژگی شرم آور» را به نمایش می گذاشت. نخست ، این باور همگانی در میان ایرانیان، و به طور کلی در میان اروپاییان، بود که این حرکت « با سازماندهی و حمایت» سفارت انگلیس و مقامات نظامی انگلیس در قزوین انجام شده بود. تکذیب یا انکار نورمن «کوچک ترین تأثیری در برطرف کردن این باور» نداشت، که وی مصرّ به «بی پایگی کامل آن» بود. با این حال، وی تأیید کرد که قزاقان « بدبختانه این برداشت را با لاف زدن در باره ی

حمایت انگلیس از آنان تقویت کردند.» دیگر ویژگی شرم آور به زندان انداختن ایرانیان سرشناس بود که عموماً از دوستان انگلیس به شمار می رفتند. (۱۵۶) نورمن، در تلاشی برای دادن اطمینان مجدد به کرزن از امتیازات کودتا، نوشت: «برخی حتی از جرگه ی طبقه ی حاکم فاسد قدیمی از کودتا و پیامدهای آن به عنوان واپسین امید نجات ایران از دست بلشویک ها استقبال می کنند.» نورمن، خود، در این «عقیده ی عمومی» شریک بود.

جمع بندی

انگلیس، که با بدترین بحران در تاریخ روابط خود با ایران (بدترین، شاید حتی تاکنون) روبه رو بود، پس از بررسی های عمیق تصمیم به لغو قرارداد ۱۹۱۹ گرفت تا ادامه سیطره ی خود را بر ایران تضمین کند. در جستجوی برای یافتن مرد نیرومندی که کشور را با مشت آهنین اداره کند، رضاخان سر بر آورد. سیاست جدید، آن چنان که اوری، چرچیل و مونتگیو می گفتند، و باز دیگر عمده ی آن رضا خان بود، معامله ی شیرینی برای انگلیس از آب درآمد، نه فقط به این دلیل که مشکل فوری جنبش آزادی بخش را تخفیف می داد، بلکه همچنین، و مهم تر، به این خاطر که یک عصر نو استعماری را در ایران گشود که تأثیری ویرانگر بر جامعه ی ایران گذاشت. در عین حال، نخبگان فاسدی که به دستور ضیاء بازداشت شده بودند تحت فشار انگلیس آزاد شدند و فعالیت های شرفتمندانۀ پیشین خود در غارت مردم را از سر گرفتند. به راستی، همان طور که بالفور گفت، دولت «شدیداً آنگلوفیل» سید ضیاء از علنی کردن دامنه ی اختلاس آن نخبگان فاسد، یا به محکمه کشیدن آنان، خود داری کرد، زیرا بسیاری از آنان «سرسپردگان دولت انگلیس بودند، که عملاً برای آزادی آنان اقدام کرده بود.» (۱۵۶)

چنان که لرد چلمزفورد گفته بود، ایرانیان را بایستی در فساد وا می گذاشتند، زیرا این بهترین راه برای حفظ منافع انگلیس در ایران بود. یک ایران اصلاح شده کمتر جای امیدی را برای سلطه ی انگلیس باقی می گذاشت، زیرا همچنان که بالفور نیز تأیید کرد، «تا زمانی که طبقه ی کنونی سیاستمداران قاطعانه ریشه کن نشوند، امید اندکی برای بهبود سطح اخلاقیات [نخبگان] سراسر ایران وجود دارد.» (۱۵۹)

توضیحات و مآخذ:

میلاد زخم (جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران)، انتشارات اختران، خسرو شاکری، مترجم شهریار خواجهیان، صص ۳۸۵ - ۳۴۹

پی نوشت ها: مسئله ایران در دست شرقی انگلیس و کودتای ۱۲۹۹

1- Caldwell report, October 5 , 1920, USNA 891.00, Roll 5.

2- W.G. Grey ,” Recent Persian History, “Royal Central Asiatic Society 13 (1926): 29 – 42.

3 – Churchill, memorandum to Foreign Office, Decmber 20 , 1920, DFP 13 : 666-69.

4- London Times, September 1 , 1920

5- War Office to Haldane in Baghdad , October 6 , 1920 , DBFP, 13: 614 - 15.

۶ - نورمن به کرزن، ۸ نوامبرو نامه کرزن به نورمن، ۱۸ نوامبر ۱۹۲۰ (۱۷ و ۲۶ آبان ۱۲۹۹)، پیشین، ص ۶۳۶. وزارت جنگ به ژنرال (Haldane) گفت قرار بود که نیروهای انگلیسی پیش از زمستان خارج شوند، ما به دلایل « خاص سیاسی» کابینه خروج نیروها را تا یکم آوریل ۱۹۲۱ (۱۲ فروردین ۱۳۰۰) به تعویق انداخت. در ماه دسامبر (آذر-دی) در مورد این تاریخ نیز تجدید نظر شد تا از هزینه هادربین النهرین بکاهد (وزارت جنگ به هالدین در بغداد، ۲۳ دسامبر ۱۹۲۰ / ۲ دی ۱۲۹۹)، پیشین، صص ۷۱ - ۶۷۰

7- War Office to Haldane in Baghdad , October 6 , 1920, ibid., pp. 614 -15.

8- Norman to Curzon, October 25 , 1920, ibid., p. 619.

9- Norman to Curzon, October 27 , 1920, ibid., p. 626.

یک بار دیگر بدون مدرک، تکرار کرد. در مورد (48- 147) Ironside) ۱۰ - آبرونساید (Edmond Ironside, High Rood در خاطراتش (Ironsides) ۱۰ - آبرونساید

اتهام اختلاس به استاروسلسکی، وزیر مختار آمریکا، خاطر نشان کرده مردی با خصلت مشیرالدوله به سختی می توانست در معامله ی نادرستی درگیرشود، یا، اگر به اتهامات خلافکاری این افسران روس باور داشته باشد، نامه ی کالدول، ۱۵ (USNA 891.00/1195) ژانویه ۱۹۲۱ / ۲۵ دی ۱۲۹۹،

11- Norman to Curzon, October 25, 1920, DBFP, 13: 619.

12- Norman to Curzon, October 25, 1920, DBFP, 13: 619.

۱۳ – آبرونساید در یکم اکتبر ۱۹۲۰ (۹ مهر ۱۲۹۹) فرماندهی را به عهده گرفت (Balfour, Recent Happening in Persia, p. 203)

۱۴ – کابینه مشیرالدوله «در نتیجه ی خود داری از موافقت با [اخراج] افسران روش لشکر قزاق پس از شکست خفت بارشان در جبهه رشت. در ۲۷ اکتبر / ۵ آبان استعفا داد (خلاصه گزارش ماهانه ی اکتبر ۱۹۲۰ / مهر ۱۲۹۹) (FO 416/68).

۱۶ – اطرات روزانه منتشر شده آبرونساید، نقل شده در (Ullman, The Anglo – Soviet Accord, p. 381) ؛ خاطراتی که توسط پسرش منتشر شده است فاقد رخی از جالب ترین جزئیات فقره هایی است که اولمن از دست نویس نقل می کند.

21- Balfour, Recent Happenings in Persia, p. 168.

22 – Norman to Curzon, November 5, 1920, DBFP, 13: 634.

23- Curzon to Norman, October 29, 1920, ibid., 628.

۲۴ – نام او «Smyth» نه «Smythe» چنان که برخی از منابع آورده اند.
۲۵ – گری («Recent Persian History», Grey), صص ۴۲ – ۲۹؛ نورمن به کرزن، ۲۴ ژانویه ۱۹۲۱ (۴ بهمن ۱۲۹۹) (FO(E 1188/2.34) 371/6400.

تأکید افزوده. شرح عامه پسندی که بالفور انتشار داد (Recent Happenings in Persia, p. 220) حاکی از آن بود که افسران ایرانی تیپ قزاق نیروهای خود را به ابتکار خود سازماندهی مجدد می کردند!

26 – Archives du MAEF, Asie, Serie E, Perse, 1919 – 1929, doss.6,p.49.

27 – Caldwell Letter, March 11, 1921, USNA 891.00.

28-Norman to Curzon, January 24, 1921, FO 371/ 6400

- 29- Norman to Curzon, December 7, 1920, DBFP, 13: 653 -54.
 30- Curzon to Norman, , December 9 , 1920, ibid., 658.
 31- Norman to Curzon, December 17, 1920, ibid., p.,p. 664
 32- - Norman to Curzon, January 19, 1921, ibid., p.700.
 33- Norman to Curzon, January 25, 1921, ibid., p.709
 34- Curzon to Norman, January 9 , 1921, ibid., 679.
 35- Curzon to Norman, January 13 , 1921, ibid., 693.
 36- Norman to Curzon, January 30, 1921, ibid., p.715
 37 – Chelmsford Letter, December 6, 1920, ibid.,pp. 674 -75.
 38 – Norman to Chelmsford (and Curzon), December 31 , 1920, ibid., pp. 675 – 77.
 15 – Norman to Curzon, October 25 , 1920, DBFP, 13: 619.
 17 – RMM52(1922): 102 – 03 .
 18- Balfour , Recent Happenings in Persia, p. 203.
 19 – Ducrocaq Letter, October31 , 1920, Archies du MAEF, Asie, Serie E, Perse, 1919 1920 , doss.36, p.211.
 20 – RMM52(1922): 103.
 39 – Chelmsford to Montagu, January 22, 1921 , ibid., pp. 704 – 705.
 40 – Chelmsford to Montagu, January 27, 1921 , ibid., p. 709/
 41 – Smart report, June 21 , 1921,FO 416/69, p. 41.
 42 – Cox to Montagu, January 29 , 1921 , DBFP, 13: 711- 14.
 44 – Cox to Montagu, January 29 , 1921 , DBFP, 13: 713- 14.

۴۳ – پیشین، ص ۷۱۲. دیگر حامی متعصب این قرارداد، سرپرسی سایکس (Sir Percy Sykes) ، تأسف می خورد که چرا آن را به جامعه ملل عرضه نکرده و موجب یک « براشت نا خوشایند» در آمریکا و فرانسه شده بود، که فکر می کردند انگلیسیان می خواستند ایران را به « حیاط خلوت» خود تبدیل کند. وی گفت که

هرچند انگلیسیان «گذشته باشکوه» ایران را ستایش می کردند، اما از فقر این سرزمین، به جز نفت آن، آگاهی نداشتند. انگلیسیان «وظیفه» ی خود می دانستند که به ایران «کمک و بی رحمانه» کرده اند. با این حال، به نظر وی، اگر مجلس باز شده بود، این قرار داد به تصویب می رسید!

Correspondance d' Orent, nos. 263 – 64, June 15 – 30 , 1921 , p. 512

44- Cox to Montagu, January 29 , 1921 , DBFP, 13: 713- 14.

۴۵ - چرچیل، یادداشت به وزارت خارجه، ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰ (۲۹ آذر ۱۲۹۹)، پیشین، صص ۶۶۹ - ۶۶۶. به یاد داشته باشیم که راه حل «دیکتاتوری» پیشتر توسط اوی (Ovey) طی یادداشت ویژه ای پیشنهاد شده بود که به تشکیل ج.ش.س.ا. به رهبری کوچک خان یم پرداخت. پیشین، صص ۴۵ - ۵۴۱

46- Norman to Curzon, January 3, 1921, *ibid.*, p.715 -16

47 – L.P.Elwell- Sutton, “Reza Shah The Great: Founder of the Pahlavi Dynasty,” in *Iran under the Pahlavis*, ed.G Leneczowski (Stanford 1978), p.14.

این دقیقاً روایت خود رضا خان از کودتاست! یک سال پس از این واقعه، نویسنده ی ناسناسی گزارشی درباره ی «مبتکر واقعی» کودتا منتشر کرد. وی مشخصاً گفت که طرح کودتا در اصل در بغداد با فیروز میرزا ریخته شده بود، که رضا آن را به سوی خود جلب کرده بود. ضیاء بعداً به آنها پیوست (ستاره ایران، ۱۶ فوریه ۱۹۲۲ / ۲۷ بهمن ۱۳۰۰) به نقل از : (U.S.legation , March 1 , 1922, USNA 891.00). چند روز بعد، رضا خان مدعی شد که «افتخار» طراحی و اجرای طرح متعلق به او بود. وی سپس «بحث» را با این اخطار بست که اگر «چیزی خلاف توضیح بالا» در روزنامه نوشته شود، وی «به نام کشور و وجدان، آن روزنامه را تعطیل و نویسنده ی آن را، هر که باشد، مجازات» خواهد کرد (نجات ایران، ۲۲ فوریه ۱۹۲۲ / ۳ اسفند ۱۳۰۰)، به گزارش سفارت آمریکا، ۱ مارس ۱۹۲۲ / (USNA / 891.00). نخستین گزارش رسمی انگلیس را بلفور، مشاور مالی، داد (Balfour ((891.00). Nexting report of the British Legation in Persia, (Recent happenings) in Persia , p. 218 ، که هر گونه نقش انگلیس را رد کرد.

48 – Elwell – Sutton, “Reza Shah the Great,” p. 13.

۴۹ - گزارش آبرونساید: ۶ فوریه ۱۹۲۱ (۱۷ بهمن ۱۲۹۹). شاهزاده فیروز» ریزه غریب «به دفتر او آمد وگفت پس ازخروج انگلیسیان یک انقلاب به وقع خواهد پیوست. سخنان آن مرد ریزه همه به آنها مخلوط بود. او را فرستادم تا با وزیرمختار انگلیس صحبت کند.

Ironside, unpublished diaries, p. 164.[

50 – Lenczowski, Iran under the Pahlavs, p.15.

شگفت آن است که، نویسنده که در این جا به گفتگوهای مهم ضیاء با نورمن اشاره می کند (که درپایین مورد بحث قرار می گیرد)، و اهمیت آن را رد می کند: «احتمالاً، ما نباید زیاد این مسئله را جدی بگیریم.»

51 – Ibid., pp.44, 18.

۵۲ - ویلبر اخیراً ادعای کرمیت روزولت را که وی طراح کودتای ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) بود. رد و خود را بانی آن معرفی کرده است.

D.Wilber, Adventures in the Middle Rast: Excursion and Incursion (Princeton, 1986).

52 – D.Wilber, Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran 1878- 1944 (New York, 1975), chap.3.

ویلبر در کتابش راجع به ایران، که به کتاب قرائت عمومی در غرب تبدیل شد، از کنار واقعه ی کودتا کاملاً می گذرد تا از شرمندگی آن بپرهیزد.

Iran Past and Present [Princeton, 1958], p.97.

54 – Wilber, Riza Shah, pp. 39-47.

۵۵ - ویلبراز این نامه فقط برای تبرئه ی نورمن، نه برای اثبات دخالت انگلیس در امور ایران، استفاده می کند(پیشین ، ص ۴۸، یادداشت ۹). ویلبر ادعا می کند که «گزارش عمده اودر باره طراحی کودتا، اجرا و پیامدهای بعدی آن» حاصل گفتگوی طولانی وی با ضیاء بود(پیشین ، ص ۴۸، یادداشت ۷) این گزارش همواره با گفته های جمال زاده مطابقت ندارد(رجوع کنید به یادداشت ۱۱۵، پایین).

56 – P.Avery, Modern Iran (Iodon, 1965), p. 218.

57- Ibid., pp.222-24.

58- Ibid., p. 225.

59- Ibid.

60- Ibid., p. 227; Balfour, Recent Happening in Persia, p. 218

61 – Emile Lesueur, Les Anglais en Perse (Paris, 1922).

62 – Avery, Modern Iran, p.228.

63- H.Arfa, Under Five Shahs (London, 1964), p. 110

64 – R.K.Ramanani, the Foreign Policy of Iran, A Deoloping Nation in World Affairs, 1500-1941 (Charlottesville, Va., 1966)pp. 175 – 77.

65 – N.K. Keddie, Roots of Revolution (New Haven, 1981) , pp. 87, 283.

66 – Soviet Russia, March 5 , 1921, p. 236.

نعمت بصیر، از اعضای کمیته ی مرکزی حزب کمونیست ایران، به روشنی اعلام کرد که کودتا با طراحی انگلیسیان انجام گرفته بود. کمونیست [باکو]، شماره ۳۹، ۱۰مارس ۱۹۲۱ (۱۹ اسفند ۱۲۹۹)، به نقل از ابراهیموف:

Ibrahimov (Shahin), Iran Kommunis Partiasinyn Iaranmasy (Baku 1963) , pp. 228 – 29.

۶۷ – ایندولوژیزه کردن تاریخ اخیر ایران در مقاله ای به قلم پاستوخف (ایرانسکی) (Novy Vostok, no.3, 1923, pp. 108 -09, 112) ، که در حمایت از رضا شاه نمایان می شود که به سادگی می پذیرد که کابینه ی « آنگلوفیل » ضیاء قدرت را با کوتایی « تحت هدایت» مشاوران انگلیسیان به جنگ آورد، اما وی از ربط دادن آن با بنیانگذار سلسله ی پهلوی اجتناب می کند.

۶۸ - برای بحث درباره ی ماهیت رژیم پهلوی در دهه ی ۱۹۲۰ (۱۳۰۰)، رجوع کنید به مقالات در دو مجله ی Revolutsionni Vostok and Novy Vostok .

برای خلاصه شده آنها، رجوع کنید به: (S.L. Agaev, Sovetskoe iranovedenie 20 – kh godov, Moscow, 1977)

درباره موضوع طرفداری « ایرانشناسان » شوروی از پهلوی در دهه ها ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، نگاه کنید به مقالات:

Narody azii I Afrika, A.Z. Arabadzhian , “ Soviet Iranian

Economic relations, “no.2, 1968 , and “ Evolution of the Concept and Strategy of Iran` s Economic Development, “ no . 1, 1978;

M.S. Ivanov, "The land reform and the Development of Capitalist Relations in Iran`s Agriculture," no. 4, 1969; and S.L. Agaev, "Ways and Stages of Iran`s Social Development in the 20TH Century," no. 3, 1977

69- See S. L. Agaev, "On The Character of the 1921 Coup d'Etat in Iran," *Narody Azii i Afriki*, no 5, 1966; no. 2, 1968; Z.Z. Abdulaev, "Metodoligcheskie I Istochnikovedcheskie Problemy Issledovaniia "Perevorota 3 Khouta' 1921 goda v Irane," *Narody Azii I Afriki*, no. 5, 1971; O.S. Melikov, *Ustnovlenie Diktatury Reza Shahkh v Irane* (Moscow, 1961)

ترجمه ی فارسی: استقرار دیکتاتوری رضا خان در ایران، تهران ۱۳۵۸.

K.Asadulaev, *Sverzhenie Dinastii Kadzharov v Irane, 1920 – 1925 gg* (Dushanbe, 1966); L. I. Miroshnikov, "Kto Organizval gosudarstvennyi perevorot 21 fevralia 1921 g. v irane?" *Novaia I Noveishaia Istoriia*, no. 3, 1980.

70 – Great Soviet Encyclopedia (Moscow, 1974), 17:666.

71- Curzon to Norman, October 29, 1920, DBFP, 13: 628-29

72 – Ironside, diary entry for September 28 – 29, 1920, quoted in Ullman, *The Anglo- Soviet Accord*, p. 380

۷۳ - دریک گزارش «کاملاً محرمانه» به واشنگتن، وان انگرت (Van Engert)، کاردار آمریکا، اطلاعات خود را، که آبرونساید حین سفر به ایران از بغداد درپائیز ۱۹۲۰ (۱۲۹۹) به طورمحرمانه دراختیار او گذاشته بود، منعکس کرد (تلگرام انگرت، ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰ / USNA 891.00). به یاد داشته باشیم که آبرونساید درنوامبر ۱۹۲۰ (آبان ۱۲۹۹) می خواست رشت را اشغال کند، اما وزارت جنگ انگلیس از بیم گیرافتادن در عملیات مهم، که مورد موافقت مجلس عوام، افکار عمومی ومطبوعات نبود، آن را رد کرد (آرشیو اسناد وزارت خارجه فرانسه / MAEF,Asie, Se`rie E, Perse 1919-1929, doss. 12, p. 46)

۷۴ - وان انگرت، دیپلمات آمریکایی دربغداد، بر سر راه خود به تهران، گزارش

داد که مقامات نظامی و غیرنظامی انگلیس همواره « آماده بودند دیدگاه های خود را به طورکاملاً آزادانه ابرازکنند.» با این حال، وی یادداشت خود را برای شخص وزیرخارجه فرستاد تا « درپرونده های عادی وزارتخانه قراردادده نشود» (انگرت به وزیرخارجه، ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۰ / USNA 89.00).

۷۵ - آبرونساید، خاطرات روزانه، ۲۴ دسامبر ۱۹۲۰، به نقل از اولمن (Ullman)، قرارداد انگلیس- شوروی، ص. ۳۸۴. همین فکر را سال ها بعد یک مأمورانگلیسی به دست داد که با آبرونساید کارمی کرد (F.A.c. Forbes – Leith, Checkmate: Fighting Tradition in _ Central Persia ww. 79 – 78)

« اگر انگلیسیان نمی توانستند باقدرت وحسن نیت ازایران حفاظت کنند، به سودشان بود که ایرانی قدرتمند بین روسیه ی و هند را احتمالاً مردی به قدر کفایت قدرتمند اداره کند که کشور رابه روی پای خود قراردهد. با ظهور رضا خان این فرصت به دست آمد. انگلیسیان با رضا خان و ضیاءالدین همکاری و به اولی همه نوع کمکی کردند، و به او امکان دادند که ارتشی ازعوام گل آنعام درقزوین تشکیل دهد. انگلیسیان هر چیز را که آنها ازلحاظ سلاح و مهارت کم داشتند، دراختیارشان گذاشتند. وقتی این ایزرو تکمیل شد. رضاخان رهسپار پایتخت گردید.»

76- Ironside report to War Office, December 8, 1920; copy in Ironside's diary, quoted in Ullman , The Anglo – Soviet Accord, p. 384.

۷۷ - « در گاو صندوق سفارت هلند در تهران، یک عکس رنگ و رو رفته ازوزیر مختار هلند وجود دارد یا قبلاً وجود داشت، که درآستانه ی دروازه ی اقامتگاه او هنگام اسب سواری صبحگاهی اش گرفته چپ است گمنام وآن که در سمت راست ایستاده، رضا سرباز، و شاهنشاه بعدی است.» هارولر نیکلسون (Nicolson)، « رضا شاه پهلوی»، چاپ اولیه ، ۵ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۱۴ شهریور ۱۳۲۰. پس از برکناری رضا خان. (Friday Mornings) [لندن، ۱۹۴۴]، ص ۷۰.

۷۸ - زرنگی، در فارسی، چیزی بیش از زیرکی، هوشمندی، یا زبلی است، که به معنای مجموعه ای است از همه ی این ها به اضافه ی بهره گرفتن محتاطانه از وسایل نامشروع برای پیشبرد برنامه های خود.

۷۹ - نیکلسون (Friday Mornings ، ص ۷۰) می نویسد که آبرونساید زمانی رضاخان را نشان کرد که از یک گروه قزاق ایرانی بازدید می کرد، و افزود که «وی صعود بعدی خود به قدرت را بیشترمدیون یک انگلیسی دیگر، سر پرستی لورن (Lorraine)، بود.» (در مورد سفارت لورن در ایران و رابطه ی او با رضا خان، رجوع کنید به :

Gordon Waterfield, Professional Diplomat, Sir Percy Loraine of Kirkharle Bt., London, 1973

80 - Forbes - Leith, Checkmate, pp. 78 -79.

81 - Ironside , diary for November 2, 1920, quoted in Ullma, The Anglo - Soviet Accord, p. 386.

۸۲ - س.د. ش، کودتای ایران، اطلاعات ماهانه، اسفند ۱۳۳۱، ص ۱۰.

۸۳ - آبرونساید، خاطرات روزانه، ۲۱ ژانویه ۱۹۲۱ به نقل از اولمن . (Ullman) 386 ، قرارداد انگلیس - شوروی ، ص . ۳۸۶

۸۴ - این را وابسته ی نظامی فرانسه در تهران در ۸ ژانویه (۱۸ دی ۱۲۹۹) گزارش داد، که باید آن را از همتایان انگلیسی اش شنیده بوده باشد:

Archives du MAEF, Asie, Se`rie E, Perse, 1919 - 1922, doss. 12, p. 49

85 - Norman to Curzon, January 24, 1921, FO 371 / 6400.

86 - Telegram, from French Legation in Teheran to Paris, Archives du MAEF, Asie, Se`rie E, Perse, 1919 - 1929, doss.10, p. 148.

87 - Ironside, diary entries for January 14 and 19, 1921, quoted in Ullma, The Anglo - Soviet Accord, pp. 386 - 87.

88 - Ironside, High Rodad to Command, pp. 160 -61.

۸۹ - گری (Grey) افزود که « این گزینه ظاهراً تحسین انگیزترین آنها بوده است، زیرا وی از آن زمان قدرت و نفوذ زیادی به عنوان یک فرد، اگر نه به لحاظ ویژگی هایش به عنوان یک فرمانده نظامی، نشان داده است... وی در این لحظه یک دیکتاتور است، و شانس زیادی برای شاه شدن، پیش از آن که زمان زیادی بگذرد، دارد.» (Recent Persian History, “pp. 29 - 42”)

۹۰ - آیرونساید (Ironside, unpublished diaries, pp. 160 – 61) همچنین یادداشت های ۱۴ و ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ (۲۵ و ۲۶ بهمن ۱۲۹۹، به نقل از اولمن (Ullman, The Anglo – Soviet Accord, p. 387) اولمن ذکری از شرط نخست به میان نمی آورد، که کمی زیادی، یا به زبان فارسی تعارف است، زیرا رضا خان مشکل می توانست از قدرت نظامی یا اراده ی سیاسی لازم برای حمله به حامیان انگلیسی خود، که در حال عقب نشینی بودند، برخوردار باشد!

91- Ironside, High Road to Command, p. 164.

92 – Ibid., p. 166

93 – Ibid., p. 167.

94 - Ironside, diary entries for February 14 and 15, 1921, quoted in Ullman, The Anglo- Soviet Accord,p. 387.

95 - Ibid., p. 387.

96 – Ironside,, High Road to Command , pp. 160 -161

97- Ironside, diary entry for February 23, quoted in Ullman, The Anglo – Soviet Accord, p. 388, emphasis added.

۹۸ - این بخش از نامه ی آیرونساید را انگرت زمانی فرستاد (Van Engert) که در پی پینگ مستقر بود. احتمالاً، آیرنساید نامه ی خصوصی خود را کوتاه زمانی پیش از آن که به واشنگتن گزارش شود فرستاده بود

(Van Engert letter, November 28, 1931,USNA 891.00)

99- Minutes by Curzon and Oliphant , February 22 , 1921; FO 371/ 6401, E2386/2/34, in Ullman, The Anglo – Soviet Accord, p. 388,n.114.

۱۰۰ - به گزارش مشاور مالی انگلیس، بالفور، که در ۱۹۲۲ (۱۳۰۱) منتشر شد.

(Recent Happenings in Persia, p. 218)، این « طرح» که « بیشتر بخت در آن دخیل بود تا برنامه ریزی، "نتیجه" تلاقی دوجنبش مجزا»، یکی از سوی سید ضیاء و همکارانش در تهران و دیگری توسط افسران قزاق، مسعود خان، کاظم خان و

رضا خان، بدون مشارکت انگلیسیان، بود.

101 – Ullman, The Anglo – Soviet Accord, p. 338, n. 115.

102 – General HQ , Mesopotamian Expeditionary Force, Baghdad, to War Office, February 23, 1921, WO95/ 4969

۱۰۳ - اولمن (Ullman, The Anglo – Soviet Accord, p. 388, n. 114)

فردای کودتا، نورمن به سفارت آمریکا «قول شرف داد» که وی چیزی در باره ی آن نمی داند»

(Van engert letter , August 25,

1921,USNA 891.00)

104 - Van engert letter , August 25, 1921,USNA 891.00

۱۰۵ - سرهنگ ت. و. هیگ (Colonel T.W.Haig)، که به عنوان مشاور تحت نظر سرپرستی کاکس خدمت میکرد، در تهران ماند» تا به آقای نورمن مشاوره بدهد»

(Grey, "Recent Persian History," pp. 29-42)

۱۰۶ - دستیاران عمده ی آبرونساید، هم در زمینه تجدید سازمان لشکر قزاق و هم اجرای کودتا، سرهنگ دوم ه. اسمایت (Lt.Col.H. Smyth)، افسر اطلاعاتی انگلیس در قزوین، و اسامارت (W.A.Smart)، دبیر شرقی سفارت، سرهنگ دوم، ت. و. هیگ (Haig)، جانشین رایزن سفارت، و سرهنگ دوم ویکهام (Lt.-Col. Wickham)، جانشین وابسته ی نظامی فارت انگلیس، بودند (Engert letter) August 25, 1921,USNA 891.00) سرهنگ دوم اسمایت، که به خوبی با ایران، مردم و زبان آن آشنا بود، ابتدا به استخدام دولت و ثوق درآمد و به کمک سه افسر دیگر انگلیسی به سازماندهی ژاندرمری آذربایجان پرداخت، پس از آن مقام های نظامی گوناگونی را به عهده گرفت و سرانجام در ۲ نوامبر ۱۹۲۰ (۱۱ آبان ۱۲۹۹)، پس از اخراج افسران روش لشکر قزاق، به دستور آبرونساید» به طور غیر رسمی» به آن پیوست و در صدد تجدید سازمان یا ادغام آن در نیرویی دیگر زیر نظر مأموران انگلیسی بر آمد.

(Norman to Curzon, March 1 , 1921, FO 416 / 6400.)

نورمن در ۲۳ ژانویه ۱۹۲۱ (۴ بهمن ۱۲۹۹) به کرزن گزارش داد که سرهنگ دوم اسمایت « طی دو ماه گذشته به طور غیر رسمی و تقریباً پنهانی در میان قزاقان کاری کرد. نتیجه این که کار آمدی آنان تا حد زیادی افزایش یافته است» FO (771 / 6400) به نوشته نورمن، اسمایت « موفقیت قابل توجهی به دست آورده و قزاقان را به درجه از انضباط و کار آیی، ورنه در سطح بسیار بالا، دست کم بسیار بالاتر از هر سطحی که تا به حال داشته اند، رسانده است»

(Norman to Curzon, March 1 , 1921, FO 416 / 6400.)

(Engert letter , August 25, 1921,USNA 891.00)

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و نقش وینستون چرچیل

«بیشتر مورخان و پژوهشگران ایرانی مبتکر و طراح کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را ژنرال ادموند آبرونساید فرمانده انگلیسی نیروی شمال ایران دانسته و این واقعیت را از نظر دور داشته اند که در سلسله مراتب نظامی و دیپلماتیک حاکم بر آن بعید و حتی غیر محتمل به نظر می رسد که افسری خود سرانه و بدون اجازه مقامات بالاتر دست به چنین اقدام مهمی بزند که سرنوشت کشور پهناور و کهنسالی درگروان باشد. مقام بالادست ژنرال آبرونساید، وینسون چرچیل نخست وزیر بریتانیا در دوران جنگ دوم بود که در آن زمان در کابینه لوید جورج سمت وزارت جنگ و سپس وزارت مستعمرات را بر عهده او بود که اجازه کودتا را صادر کرد.»

در این مقاله عبدالرضاهوشنگ مهدوی، محقق تاریخ روابط خارجی ایران نقش وینستون چرچیل را در کودتایی که سرنوشت کشورمان را به مدت ۵۷ سال رقم زد و برای نخستین بار طعم استعمار نو را به ایرانیان چشاند، تشریح می کند:

پس از آنکه لوید جورج نخست وزیر دوران جنگ بریتانیا، در انتخابات دسامبر ۱۹۱۸ به پیروزی چشمگیری نایل گردید، نخستین کابینه ائتلافی پس از جنگ خود را در ۱۰ ژانویه ۱۹۱۹ تشکیل داد. در کابینه مزبور لرد کرزن وزارت خارجه و وینستون چرچیل وزارت جنگ را بر عهده داشتند. رقابت و حتی خصومت میان این دو سیاستمدار اشراف زاده انگلیسی زبانزد محافظ سیاسی لندن بود. کرزن طرفدار استعمار کلاسیک بود در حالی که چرچیل شیوه های استعمار نو را ترجیح می داد.

لرد کرزن ۶۰ ساله، از ۱۸۸۶ نماینده محافظه کار در مجلس عوم بود. او در ۱۸۸۹ سفری به ایران کرده و سه سال بعد کتاب «ایران و قضیه ایران» را منتشر ساخت. کرزن ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۵ نایب السلطنه هند بود در این سمت با مسائل خاورمیانه بویژه ایران آشنا شد و خود را در این گونه مسایل صاحب نظر می دانست. وی از سال ۱۹۱۶ در کابینه جنگی لوید جورج مَهردار سلطنتی بود و پس از رسیدن به آرزوی دینرنه اش یعنی تصدی وزارت خارجه، سودای نخست وزیر بریتانیا را در سر می پروراند.

چرچیل [Winston Leonard Spencer-Churchill] ۴۵ ساله از اعیان دوکهای

مارلبور و فرزند لرد راندلف چرچیل وی بانوی آمریکایی به نام جنی جروم [Jennie Jerome] بود که در محافل اشرافی لندن به بند وباری و هرزگی شهرت داشت. چرچیل از ۱۸۹۹ به عضویت مجلس عوام درآمده و از ۱۹۰۵ معاونت مستعمرات، ریاست اتاق بازرگانی (در انگلستان رئیس بازرگانی عضو هیئت دولت می باشد) و سپس تصدی وزارتخانه هائی مانند کشور، دریاداری و تسلیحات را بر عهده گرفته و در ۱۹۱۳ که سمت لرد اول دریاداری را داشت ترتیب انتقال اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را به دولت بریتانیا داده و از همان هنگام به مسایل ایران علاقمند شده بود. او این علاقه را تا پایان عمرش همچنان حفظ کرد، چنانکه در سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۵۳ که نخست وزیر بود، جریان حمله متفقین به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ و سپس کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را ترتیب داد.

از زمان تشکیل کابینه انتلافی تا اواخر بهار ۱۹۲۰، دست لرد کرزن در امور خاورمیانه به کلی باز بود و وی در این مدت توانست قرارداد شبهه تحت الحمایگی ۹ اوت ۱۹۱۹ را با وثوق الدوله به امضاء برساند. وثوق الدوله از پانزده سال پیش از آن تاریخ خبرنگار روزنامه تایمز لندن در تهران بود و از همان هنگام با مقامات انگلیسی روابط محرمانه برقرار کرده و احتمالاً به یاری آنان به مقامهایی از قبیل وزارت مالیه، خارجه و نخست وزیری رسیده بود.

در این مدت چرچیل سرگرم جنگ داخلی روسیه و از اعزام نیرو به آن کشور همراه با کشورهای فرانسه، آمریکا، ژاپن، چکسلواکی و... بود و کاری به کار مسایل خاورمیانه نداشت. او یکی از برکشیدگان خود را که درجه سرتیپی داشت در سن ۳۸ سالگی به درجه سرلشکری ارتقاء داده و به فرماندهی سپاه سی هزار نفری بریتانیا در شمال روسیه (ناحیه مورمانسک و آرخانگل) منصوب کرده و با دقت عملیات او را زیر نظر داشت. افسر مزبور که جوان ترین سرلشکر ارتش بریتانیا به شمار میرفت ژنرال سر ادmond آبرونساید (Edmund Ironside) بود.

از اوایل سال ۱۹۲۰، نیروهای متفقین و گارد سفید متشکل از ژنرالهای تزاری پی در پی از بلشویکها شکست خوردند و وقتی قوای سرخ سه جمهوری نوین قفقاز را بر انداختند و در ۱۸ مه ۱۹۲۰ در انزلی به خشکی پیاده شدند، توجه چرچیل به مسئله ایران جلب شد. در آن هنگام شکست قرارداد وثوق الدوله محرز شده و مخالفت دولتهای آمریکا و فرانسه با لشکرکشی شورویها به قفقاز توأم گردیده و سیاست

لردکرزن را دروضع نامساعدی قرار داده بود. ازاین روچرچیل ژنرال آبرونساید را به ایران منتقل و به فرماندهی نیروی شمال(نورپرفورس) منصوب کرد.

آبرونساید در ۴ اکتبر ۱۹۲۰ وارد قزوین شد و فرماندهی نورپرفورس را تحویل گرفت و بدون اعتنا به سفارت انگلیس درتهران و وزارت خارجه درلندن، طبق دستورونظر وزیرجنگ مشغول کار شد. نظربه اینکه به موجب توافق ژوئن ۱۹۲۰ بین لویدجورج و لئونید کراسین نماینده بازرگانی اعزامی شوروی به فرانسه و انگلیس قرارشده بودنیروهای دوکشورتا اول آوریل ۱۹۲۱ خاک ایران را ترک گویند، وقت آبرونساید محدود بود. اوشخصاً درایران کسی را نمی شناخت که بتواند مأمورکودتا کند وزمام امورکشوررا بدستش بسپارد. لذا به معاونش سرهنگ اسمایس و اردشیرریورترنماینده ایتالیجنس سرویس متوسل شد تا یک رهبرسیاسی و یک رهبرنظامی برای کودتای که دستور راه انداختن آن را داشت پیدا کنند.

درآن هنگام هرمان نورمن وزیرمختار انگلیس درتهران ازآنچه نظامیان انگلیسی به دستور وزیر جنگ انجام می دادند تقریباً بی اطلاع بود و می توان گفت کرزن نیز تقریباً از مسئله ایران سلب علاقه کرده بود. وقتی درنیمه ماه فوریه ۱۹۲۱ وینستون چرچیل ازوزارت جنگ به وزارت مستعمرات منتقل شد و سرپرستی وزارت هواپیمائی را نیزبرعهده گرفت کفه ترازوبه نفع چرچیل سنگین ترشد و وی به طورمستقیم خود را درگیرمسائل خاورمیانه کرد.

وابسته نظامی سفارت فرانسه درتهران درگزارشی که تحت عنوان «کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱» به وزیرجنگ آن کشورفرستاد نوشت:

«دیوزیون قزاق اعلیحضرت همایونی پس از اخراج معلمان روسی وخاتمه خدمت کلنل استاروسلسکی که به اصرار دولت انگلستان صورت گرفته بود به قزوین منتقل شده وتحت فرماندهی رسمی وظاهره سردارهمایون شاگرد پیشین مدرسه سن سیر، افسرخسته وناتوان وفاقداختیاروقدرت قرارداشت ولی عملاً واقعاً کلنل اسمایس براین لشکر فرماندهی می کردوتازه خود اوزیرنظر ژنرال دیکسون بود.

سرهنگ اسمایس افسرپیشین ارتش هند مأموربه لهستان که ازیک سال ونیم قبل دراختیار دولت ایران گذاشته شده بود، هرگز مخالفت خود را با روش اجرائی دولت انگلیس برای حاکمیت بر ایران پنهان نمی داشت. اوخود را طرفدار تجدید سازمان ارتش ایران برمبنای اصول میهن پرستی ملی وهمکاری عوامل ایرانی معرفی می کرد.

سرهننگ اسمایس برای خودش معاونی برگزیده بود به نام ماژور مسعود خان، شاگرد سابق مدرسه سن سیرکه افسرجوان و میهن پرست و متهور در ژاندارمری بود. امور مالی دیویزیون به زمان خان شاگرد سابق مدرسه فونتن بلو واگذار شده بود که کاملاً طرف اعتماد و ثوق الدوله و کلنل استارو سلسکی قرار داشت. افسران پرتوانی مانند رضاخان، کاظم خان (شاگرد سابق مدرسه حریبه عثمانی) و احمد آقا خان اداره امور دیویزیون را به طور کلی بر عهده داشتند. بدین سان لشکر قزاق که تنها سازمان نظامی ارزشمند ایران به شمار می رفت، نظم و ترتیب یافته بود و کلنل اسمایس منظمأ بودجه ای را که برای آموزش قزاقان نیاز داشت از دولت بریتانیا درخواست می کرد و آرمیناژ اسمیت مستشار انگلیسی مالیه ایران آن از محل در آمد نفت جنوب تأمین و پادار می کرد.

فکر به کار گرفتن چنین نیروئی در جهت کسب قدرت احتمالاً از یک سال پیش ذهن رهبران سیاسی بریتانیا را به خود مشغول داشته بود. اوضاع بسیار درهم و آشفته بود و دولت انگلستان بدون نتیجه دائماً تصویب قرار داد ایران و انگلیس را درخواست می کرد، آن هم از مجلس نامعلوم و پا بر هوا که نمایندگان حتی جرأت دور هم جمع شدن را نداشتند زیرا واقعا قزاقان را منفور عامه می دیدند.

کابینه های یکی پس از دیگری می آمدند و هربار ضعیف تر و ناتوان از قبلی بودند. بحران دولت پایان ناپذیر بود چون هر ج مرچ هر روز در تهران و شهرستان گسترش می یافت. نظامیان اطاعت نمی کردند و کمیته های بلشویک جان می گرفتند و تشنج می آفریدند. اعلام تخلیه نیروهای انگلیسی در ماه آوریل تهران را در معرض تهدید قطعی بلشویکها گذاشت ولی برنامه انگلیس برای اینکه دولت ایران را در محذور قرار دهد قرین موفقیت نشد زیرا مخالفت سفارتخانه های فرانسه، آمریکا و بلژیک با انتقال کلی اروپائیان این نقشه را عقیم گذاشت.

اما یک کودتا می توانست همه این مشکلات را حل کند، کلیه موانع را از سر راه بردارد، دولت مردان بیکاره و بی حاصل را کنار بگذارد و جای آنان را با نومردان سیاست پر کند و سخن کوتاه وضع تازه ای برای انگلیس به وجود آورد که بدون بی اعتبار شدن قادر باشد بازی خود را دگرگون سازد.

با این ملاحظات سیاسی بود که دولت بریتانیا در جهت کودتاگام برداشت، موجبات آن را فراهم ساخت، عواملان کار را تشویق کرد و حتی پول به آنان پرداخت. پس احتمال

اینکه انگلیس از ماجرای کودتا آگاه باشد دور نیست. کنل اسمایس از نقشه توطئه کنندگان باخبر بود و ژنرال آبرونساید را در جریان قرار می داد. شش هزار قزاقی که در سربازخانه قزوین مستقر بودند می توانستند مانع جنبش انقلابیون شوند و آن را خنثی سازند. اما این کار را نکردند و گذاشتند کودتا سیر خود را طی کند.

در شانزدهم فوریه ۱۹۲۱ ژنرال آبرونساید وارد تهران شد و با احمدشاه مذاکره ای بسیار طولانی انجام داد و روز هفدهم عازم بغداد گردید و در آن جا با سرپرسی کاکس ملاقات کرد و متفقاً به قاهره رفتند تا وینستون چرچیل وزیر مستعمرات را ببینند. در این کنفرانس کنفرانس مسئله بین النهرین و ایران مطرح شد.

میدانیم که به موجب عهدنامه ورسای قیمومت سرزمینهای عربی متعلق به دولت عثمانی به انگلستان و فرانسه واگذار شده بود ولی به خاطر تأخیری که در امضای پیمان صلح با ترکیه عثمانی شده بود، هنوز کاری در این زمینه انجام نگرفته بود. سرانجام پس از امضای پیمان سوردر ۱۰ اوت ۱۹۲۰، تصمیم گرفته شد که سوریه و لبنان تحت قیمومت فرانسه و فلسطین و عراق به قیمومت انگلستان واگذار شود. دولت بریتانیا در زمان جنگ وعده داده بود که به جبران مساعدت اعراب بر ضد عثمانی، استقلال اعراب را به رسمیت شناسد. اما اجرای این وعده به خاطر اعلامیه ۱۹۱۷

بالفور که اجازه تأسیس «وطن ملی» برای یهودیان

فلسطینی را داه بود با اشکال روبرو شده بود. اعراب دریافته بودند که فرانسه یک حکومت خودمختار عرب را در سوریه تحمل نخواهد کرد و در نتیجه نا آرامیهای در سراسر خاور میانه عربی بروز کرده بود. دولت بریتانیا متوجه شد که تصمیم گیری در باره آینده خاور میانه دشوار است زیرا مسئولیت تعیین خط مشی میان چند وزارتخانه آن کشور تقسیم شده بود. نظارت بر امور عراق به وزارت هند، نظارت بر امور فلسطین به وزارت خارجه، نظارت بر سایر سرزمینهای عربی مانند یمن به وزارت مستعمرات واگذار شده بود و در مورد ایران میان وزارت خارجه و وزارت جنگ رقابت وجود داشت. ضمناً وزارت جنگ می بایست برای همه این سرزمینهای سرباز تهیه کند.

چرچیل در ماه مه ۱۹۲۰، اندکی پس از آنکه به وزارت جنگ منصوب شد، از وجود یک «سیستم معیوب» در خاور میانه به کابینه انگلستان شکایت کرد و نوشت: «چنین به نظر می رسد که سازمانی که درخواست نواختن آهنگ را می کند مسئولیت



کنفرانس قاهره مارس ۱۹۲۱، بنشسته از چپ به راست: سرمالک استیونسن، ژنرال سروالتر کاتگرو، سرهربرت ساموئل، آقای وینستون چرچیل، سرپرسی کاکس، ژنرال هالین، ژنرال اسموند ایرونسلیک، ژنرال راد کلیف، ایستاده صف جلو از چپ به راست: سرچفتری آرگر، خاتم گرتود-بل، سامسون افندی، ژنرال سرانوارد تکمین، سرهنگ نورنس پشت سر کاکس، مارشال هوایی سرچفتری سلموئند، هوبرت پاتگ

پرداخت پول به نوازنده را ندارد.» به عقیده او وزارت مستعمرات می بایست عهد دار امور کلیه سرزمینهای جدید باشد و وزارت هواپیمائی که تحت نظر او قرار داشت - مسئولیت حفظ صلح را عهده دار شود. گزارش او همراه با نقشه ای که ژنرال ترنچارد رئیس ستاد نیروی هوایی برای پایگاههای هوایی بریتانیا در عراق تهیه کرده بود به شورای وزیران تسلیم شد.

در سرتاسر سال ۱۹۲۰ هیچ تصمیم در این باره اتخاذ نشد زیرا هم لرد کرزن وزیر خارجه و هم لرد مونتگلیو وزیر هند حاضر نبودند از مسئولیتهايشان چشم پوشی کنند. لیکن وزنه هزینة های نظامی به قدری سنگین بود که سرانجام لوید جورج اعضای کابینه را قانع ساخت که درجهتی که چرچیل نشان داده بود، قدم بردارند. وی در پایان سال از چرچیل خواست که با حفظ سمت، وزارت مستعمرات را نیز تصدی کند (زیرا لرد میلر سالخورده تصمیم گرفته بود از این سمت کنار رود) و بعلاوه نظارت بر قیمومت های خاورمیانه و تلاش در زمینه حل مسائل سیاسی و نظامی منطقه را بپذیرد. چرچیل به نخست وزیر اعتراف کرد: «در قبول بارسنگین درگیری در مسئله بین النهرین دچار شک و شبه شده ام ولی در عین حال از عظمت کاری که به من واگذار می کنید عمیقاً آگاه می باشم» چرچیل تصمیم گرفت به منظور ملاقات با کلیه مدیران مسئول انگلیسی و اخذ تصمیم در محل، سفری به خاورمیانه بکند.

همین که چرچیل در نیمه فوریه ۱۹۲۱ به وزارت مستعمرات منتقل شد. پس از چند روز مطالعه و مذاکره با رؤسای ادارات مستعمرات منتقل شد. پس از چند روز مطالعه و مذاکره با رؤسای ادارات و مدیران کل طرحی برای ایجاد بخش خاور میانه تصویب کرد که رسماً در اوّل مارس تأسیس شد و این کار بیشتر اوقات او را می گرفت. در این هنگام لرد کرزن به طوری از دست چرچیل عصبانی بود که در نامه ای خطاب به هربرت ساموئل کمیسر عالی بریتانیا در فلسطین نوشت: «چرچیل دچار وسوسه ای مقاومت ناپذیر شده که در بابل خودش را پادشاه اعلام کند.»

مهمترین وظیفه ای که در برابر چرچیل قرار داشت تشکیل کنفرانسی بود که تصمیم داشت در قاهره بر پاک و طی آن خطوط اصلی سیاست عمومی خود را به شرکت کنندگان اعلام نماید. او معتقد بود اگر قرار است نیروی هوایی سلطنتی انگلیس پایگاههایی در عراق داشته باشد، بهتر است امور روزمره آن کشور به یک رژیم عرب واگذار شود.

چرچیل، سرهنگ تامس لارنس، باستان شناس مرموز سابق را که سهم بزرگی در شورش اعراب در زمان جنگ ایفا کرده و سپس یک بورس تحصیلی در دانشگاه آکسفورد را پذیرفته و اخیراً در مورد اجرای وعده های دوران جنگ بریتانیا به رهبران عرب جار و جنجال راه انداخته بود، در بخشش نوبنیاد خاور میانه در وزارت مستعمرات استخدام کرد. لارنس بیش از تشکیل کنفرانس توجه کرد که بهترین نامزد برای پادشاهی عراق امیر فیصل یکی از پسران شریف مکه است و چرچیل نیز این توصیه را پذیرفت. نظر به اینکه چرچیل وزیر نیروی هوایی نیز بود، همراه با ژنرال ترنچارد رئیس ستاد نیروی هوایی، سرهنگ تامس لارنس (لارنس عربستان) و سرگرد آرچیبالد سینگلر رئیس دفتر خود عازم قاهره گردید. آینده مصر در دستور کار کنفرانس قرار نداشت زیرا این کار در حیطه عمل وزارت خارجه بود، لیکن چون چرچیل علناً این کشور را بخشی از امپراتوری انگلیس نامیده بود، ملیون مصر استقبال بسیار خصمانه ای از وی به عمل آوردند و به هیئت انگلیس قلوه سنگ و اشیاء دیگر پرتاب کردند. برای حفظ جان چرچیل قطار از اسکندریه تا قاهره چندین بار توقف کرد و سپس چرچیل با اتومبیل به هتل سمیرامیس محل برگزاری کنفرانس رفت به زودی فرمانداران و کمیسرهای عالی از بین النهرین، فلسطین، خلیج فارس و حتی سومالی انگلیس وارد شدند و هتل سمیرامیس صحنه شلوغیهای تب آلودی گردید.

سرپرسی کاکس کمیسر عالی بریتانیا در عراق همراه ژنرال آیرونساید و خاتم گنرود بل وابسته فرهنگی کمیساری عالی در بغداد که در واقع مأمور اینتلیجنس سرویس بود و همان نقشی را داشت که بعدها میس آن لمبتون در تهران ایفا کرد - به قاهره آمده بود و ضمن کنفرانس فرصتی دست داد که آیرونساید گزارش اقدامات خود را درباره کودتایی که چند روز قبل در تهران صورت گرفته بود به اطلاع چرچیل برساند و از او تأیید بگیرد.

وابسته نظامی سفارت فرانسه در تهران در گزارشی که در بالا به آن اشاره شد ماجرای کودتا را چنین شرح می دهد:

« روز نوزدهم فوریه در تهران مسافرانی که از راه می رسیدند می گفتند قزاقان از قزوین به سوی پایتخت در حرکت هستند. این شایعه هیچ نوع شگفتی و تعجبی را باعث نشد زیرا از چندی پیش اعلام شده بود که قزاقان به تهران احضار شده اند که نظم را برقرار سازند. مگر نه اینکه سردار همایون فرمانده آنان در تهران به سر می

برد؟ می گفتند چون شاه دیگر گارد مخصوص ندارد خواسته است که قزاقها در تهران بیایند.

روز ۲۰ فوریه به تدریج شایعات و خبرها به حقیقت نزدیکتر شد. دوهزار و پانصد قزاق با توپ و مسلسل به جانب تهران پیشروی کردند و می گفتند می خواهند شهر را تصرف کنند. شکایت داشتند که به آنها موجب و جیره داده نشده است. در رأس قزاقها رضاخان میرپنج قرار داشت، همان افسری که کمک کرده بود که سرهنگ استاروسلسکی در ۱۹۱۷ به فرماندهی دیویزیون قزاق برسد. بنابراین شورشیان عبارت بودند از سربازان بی نظم و یاغی و آشوبگر که از آنها هرکاری حتی چپاول و غارت شهر ساخته بود. با این همه در محافل رسمی احساس نا آرامی نمی شد. پزشک شاه می گفت کمترین تشویشی ندارد. رئیس دولت از سران نظامی مانند سرهنگ گلرپ و ژنرال وستدال خواسته بود که آماده دفاع از شهر بشوند ولی سرهنگ گلرپ فرمانده ژاندارمری در حدود ساعت شش بعد از ظهر ۲۰ فوریه تصمیم گرفت هیچ نوع دفاعی به عمل نیاورد و به ژاندارم ها دستور داد در سرباز خانه هایشان بمانند. اگرچه به بریگارد مرکزی دستور داده شد به سوی جاده قزوین حرکت کند ولی هیچ گاه به آنان فرمان مقابله و نبرد داده نشد. ژنرال وستدال رئیس نظمی به معاون خود ماژور بورلینک دستور داد تا ترتیب مقاومت در برابر شورشیان داده شود ولی خودش شخصاً به خانه اش رفت و از آنجا تکان نخورد. بعد از ظهر سردار همایون خودش به جلو قزاقها رفت تا آنان را از ادامه حرکت باز دارد ولی سربازان وی را مجبور ساختند از همان راهی که آمده بود برگردد. این آخرین اقدام او در جهت صدور یک فرمان نظامی به شمار می رفت.

در حدود ساعت ۷ شب کلنل هادستون وابسته نظامی سفارت انگلیس، کلنل هیگ مشاور کنسولگری انگلیس و یکی از منشی های مخصوص شاه با اتومبیل به جلو شورشیان رفتند تا با آنان گفت و شنود کنند. قزاقان آنان را نیمه شب نگاه داشتند.

در ساعت یک صبح قزاقان از دروازه های قزوین و [حضرت] عبدالعظیم وارد شهر شدند. پانصدتن سوار نظامی که برای مقابله با قزاقها اعزام شده بودند در نخستین برخورد با آنان گریختند و یاغیانی که می گفتند بی انضباط هستند با نظم کامل و سرود خوانان طبق تعلیماتی که دریافت داشته بودند نقاط پراهمیت و استراتژیک شهر را تصرف کردند. ماژور بورلینک تنها افسر سوئدی و فادار به قانون که در مقر کلانتری

مرکز باقی مانده و به هیچ وجه حاضر نبود در برابر تیرهای مسلسل و توپها سنگین پانصد قزاق محاصره کننده تسلیم شود، به نحوی معجزه آسا نجات یافت. هشت تن به شدت مجروح شدند و یک تن از آن بعلاوه دوزندانی به هلاکت رسیدند. دروازه های شهر بلافاصله بسته شد و قزاقها پیرامون کنسولگریها و سفارتخانه های بیگانه به مراقبت پرداختند تا کسی در آن اماکن متحصن نشود.

ماژور کاظم خان خود را حاکم نظامی شهر معرفی کرد و مجموع عملیات در نهایت نظم و سرعت انجام گرفت. ماژور مسعود خان که خود یکی از عاملان اصلی کودتا به شمار می رفت برای آخرین مراقبتها و بررسی اجرا ی نقشه از نوزدهم فوریه در تهران به سر می برد. اگر ماژور بورلینگ نیز مانند همقطارانش از مقاومت قلبی و مسخره ای که باید به خرج می داد آگاهی می داشت، تهران بدون اینکه حتی یک قطره خون ریخته شود به دست شورشیان فتح می شد.

توقیفها از روز ۲۱ فوریه شروع شد و دو دسته از مردم را دستگیر کردند و به قزاقخانه بردند: یک دسته آنها تعلق به خانواده های مهم و برجسته داشتند مثل نخست وزیران سابق، وزیران سابق، شخصیتهای عالیرتبه یا ثروتمندان. دسته دیگر عبارت بودند از سران گروهها مخالف قرارداد ایران و انگلیس، رهبران حزب دموکرات، آشوبگران خلقی یا عوامل بلشویکها.

کنفرانس قاهره در ۱۱ مارس با ضیافت شام رسمی که لرد آلبنی کمیسر عالی بریتانیا در مصر در آن شرکت داشت افتتاح شد. سپس چرچیل برای ادای احترام به ملک فواد به کاخ سلطنتی قاهره رفت. همچنین از یگانهای نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا و اقامتگاه افسران متأهل آن بازدید کرد و آنها را نامناسب و نازیبا یافت.

بارون آبرونساید دوم فرزند ژنرال آبرونساید می نویسد:

چرچیل با رضایتی که از اقدامات پدرم داشت او را برای فرماندهی عراق در نظر گرفته بود. چون از تجربه او در نیروی هوایی سلطنتی اطلاع داشت و همدلی او با اهداف نیروی هوایی آگاه بود.

در واقع بنا بود آبرونساید فرماندهی عراق را در سپتامبر ۱۹۲۱ از ژنرال هالدین تحویل بگیرد اما پیش از آنکه به مقر فرماندهی اش در بغداد برسد در پروازی که با هواپیمای DH9 از شعبیه به بغداد داشت گرفتار طوفان شن شد و سقوط کرد. این دومین سانحه هوایی برای او در طول چند هفته بود و باعث شکستگی استخوان ساق

پایش شد که به سرعت ترمیم گردید. اما این سانحه سبب شد که به انگلستان بازگردانده شود و در ژوئن ۱۹۲۱ از سوی ستاد کل امپراتوری به ریاست دانشکده فرماندهی و ستاد منصوب گردد که پاداشی بزرگ برای آیرونساید به شمار می رفت.

* * *

وظیفه عمده کنفرانس قاهره تصمیم گیری در باره آینده عراق بود. سرپرسی کاکس طرح چرچیل را پذیرفت و قبول کرد که ترتیب دعوت امیر فیصل را از سوی مردم عراق بدهد تا دست کم انتخاب او به صورت ظاهر یک انتخاب دموکراتیک وانمود شود. قرار شد رژیم جدید امور مالی و دفاعی خود را در دست داشته باشد و پیمانی با انگلستان منعقد کند که ضمن آن پایگاههای هوایی بریتانیا در حیثیه و شعیه حفظ شود اما بقیه نیروهای انگلیسی خاک عراق را تخلیه کنند. لارنس قبلاً موافقت فیصل را باین ترتیبات جلب کرده بود.

روزنامه تامزلندن کنفرانس قاهره را به طعنه «دربار چرچیل» نامید، اما بدون شک از نظر انگلیسیها کنفرانس موفقیت آمیز بود زیرا مسئولان انگلیس در سراسر خاور میانه را قادر ساخت که با سیاست کلی دولت متبوع خود آشنا شوند و با وزیر مستعمرات و همچنین با یکدیگر به بحث و گفتگو پردازند و بهترین راه حلها را به مرحله اجرادر آورد. لیکن به نظرمی رسید که مسئله فلسطین دخالت شخص چرچیل را ایجاب می کند. از این رو هیئت انگلیسی با قطار عازم بیت المقدس گردید. در عرض راه اعراب هردستگاهی با فریاد از چرچیل استقبال می کردند و چرچیل با خوشحالی برای آنان دست تکان می داد. طبق اظهار لارنس آنان علیه یهودیان شعار می داند و لعنت می فرستادند که آرمانشان در استقرار در فلسطین را تهدید به شیوه زندگی خود تلقی می کردند.

در بیت المقدس چرچیل مؤکداً سیاست انگلیس را در اجازه دادن تأسیس «وطن ملی یهودیان» تکرار کرد و سپس برای اینکه موافقت خود را با آرمان صهیونیستها نشان دهد درختی در تپه اسکوپوس در نزدیکی دانشگاه جدید عبرانی غرس کرد. ولی در عین حال هیئت هائی از مسیحیان و مسلمانان را به حضور پذیرفت و اظهار داشت که دولت بریتانیا مراقبت خواهد کرد که آنان در نتیجه این اقدام زیان و ضرری متحمل نشوند. چرچیل گفت: «بریتانیا کبیر بزرگترین کشور اسلامی در جهان است و نسبت به اعراب حسن نیت و قصد مساعدت دارد و دوستی آنان را گرامی می شمارد.»

یک تغییر عمده در سیاست انگلستان به نفع اعراب از مذاکرات خصوصی چرچیل با امیر عبدالله برادر کوچکتر فیصل ناشی شد که از یک سو درصدد مبارزه با اقتدار فرانسویان در سوریه بود و از سوی دیگر هر لحظه احتمال می رفت با برادرش در عراق به مبارزه برخیزد. چرچیل مایل بود عبدالله بعنوان فرمانروای ماوراء اردن تحت نظر کمیسر عالی بریتانیا در فلسطین عمل کند. ولی عبدالله اصرار داشت که ماوراء اردن باید مستقل از فلسطین باشد و سرزمین مهاجران یهودی تلقی نشود. چرچیل موافقت کرد و به طرز جالبی به سرساموئل هور اظهار داشت: «باید نظیر همان آزادی بیانی که به یک نماینده پارلمان طرفدار دولت که کرسی لرزانی دارد داده میشود، به او هم داد.» بدین سان یک امیر نشین جدید عرب قدم به عرضة وجود نهاد.

ترتیباتی که چرچیل برای سرزمینهای تحت قیمومت بریتانیا و سایر کشورهای خاورمیانه داده بود، از سالهای بعد به نفع انگلستان تمام شد: به زودی مقرر شد که زمینه های پادگان انگلیسی در عراق کاهش یابد؛ در دهه ۱۹۲۰ صلح نسبی میان اعراب و یهودیان برقرار شود؛ ملک فیصل در حالی که مالک تاج و تخت عراق بود به آرامی جان بسپارد؛ خاندان برادرش در ماوراء اردن که اکنون اردن هاشمی نامیده میشود- تا امروز سلطنت کند و خاندان پهلوی تا نیم قرن بعد با پشتیبانی بریتانیا بر ایران فرمان راند. با توجه به اینکه برای رژیمهای خاورمیانه مانند درمسند قدرت در یک دهه مدتی طولانی به شمار می رود، ترتیباتی که چرچیل در ۱۹۲۱ داد برای دولت بریتانیا که نگرانی عمده اش در آن هنگام حفظ سلطه و برتری در سراسر منطقه با حداقل هزینه، حفظ تأسیسات نفت جنوب ایران و حفظ کانال سوئز بود، سودمند به نظر می رسید. دولت بریتانیا تا دسامبر ۱۹۷۱ که مناطق شرق سوئز و خلیج فارس را ترک کرد، توانست برتری نفوذ خود را کم و بیش در منطقه حفظ نماید.

توضیحات و مآخذ:

«کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و نقش وینستون چرچیل» نویسنده: هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ اطلاعات سیاسی- اقتصادی فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵ - شماره ۱۰۳ و ۱۰۴، صفحه - از ۵۸ تا ۶۲

پی نوشت ها :

Windton Churchill, by Henry Pelling, Mac Millan Publication , London 1974

1)

۲) خاطرات سرّی آبرونساید به انضمام ترجمه متن کامل «شاهراه فرماندهی» ، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی با همکاری مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۷۳

۳) روزگارنو، شماره ۲، اسفند ماه ۱۳۶۰

۴) لرد جورج کرزن، ایران وقضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۹

فصل چهارم

کانون‌های استعماری، کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی

عبدالله شهبازی شرح می‌دهد: در سال ۱۳۵۲ کتابی به انگلیسی منتشر شد با نام «شاهراه فرماندهی: یادداشت‌های روزانه سرلشکر سِر ادموند آبرونساید، ۱۹۲۰-۱۹۲۱»؛ که نام لرد آبرونساید، پسر ژنرال آبرونساید، بعنوان «ویراستار» کتاب بر آن درج شده بود.

Lord Ironside [ed.], *High Road to Command: The Diaries of Major General Sir Edmund Ironside 1920-1922*, London: Leo Cooper, 1972.

در سال‌های پسین، کتاب فوق مورد توجه مورخین و علاقمندان به تاریخ سیاسی و سیاست و مکرر مورد استناد قرار گرفته است. در نظر اول، گمان می‌رود که انتشار یادداشت‌های روزانه ژنرال آبرونساید، در مقطع زمانی کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، رازی از رازهای بزرگ تاریخ ایران را آشکار کرده است. ولی با گذشت زمان روشن شد که این کتاب نه برای روشنگری بلکه با انگیزه گمراه کردن ما در شناخت حقایق تاریخی تدوین و منتشر شده است.

ژنرال آبرونساید از ۴ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۱۷ فوریه ۱۹۲۱، کمتر از چهار ماه و نیم فرمانده قشون بریتانیا در شمال ایران (نورپرفورس) بود و در همین سمت بود که به دستور وزیر جنگ وقت بریتانیا، سِر وینستون چرچیل، مقدمات کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ / ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ را فراهم آورد و اندکی پیش از وقوع کودتا از ایران خارج شد.

«نورپرفورس»، NORPERFORCE مخفف نام «قشون شمال ایران»، North Persia Force قشونی است که در سال ۱۹۱۸ بریتانیا در شمال ایران، بمنظور مقابله با انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه و حمایت از جنگ «ژنرال‌های سفید» علیه بلشویک‌های «سرخ»، ایجاد کرد. این مأموریت پیش‌تر با ژنرال دانسترویل و قشون کوچک تراودر ایران بود که «دانسترفورس» Dunsterforce نامیده می‌شد. در ۱۶



سپتامبر ۱۹۱۸ ژنرال دانسترویل به هند فراخوانده شد و سرلشکر تامسون بعنوان اولین فرمانده «نورپرفورس» منصوب شد.

حمایت از «روس‌های سفید» و جنگ با بلشویک‌ها بر بریتانیا خسارت فراوان وارد کرد. هزینه این جنگ فقط در ایران سالیانه ۳۰ میلیون پوند بود که در آن زمان رقم سنگینی بشمار می‌رفت. وخامت وضع اقتصاد بریتانیای پس از جنگ جهانی اول اجازه تداوم این سیاست را نمی‌داد. بعلاوه، آنفلونزای سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۱۸، که منجر به مرگ ۵۰ الی صد میلیون نفر، یعنی ۵.۲ الی ۵ درصد جمعیت کل جهان شد، ایران را نیز به کام خود کشید و نیروهای انگلیسی- هندی را با خطر مرگ جمعی مواجه کرد. بدینسان، هم دولت لندن و هم حکومت هندبریتانیا، که بخش عمده شش هزار نیروی هندی «نورپرفورس» را تأمین می‌کرد، تصمیم به خروج نیروهای خود از ایران گرفتند. ژنرال آبرونساید با این مأموریت وارد ایران شد و فرماندهی قشون را به دست گرفت. اندکی پس از ورود آبرونساید، در نوامبر ۱۹۲۰ «روس‌های سفید» در جنگ با بلشویک‌ها با شکست نهایی مواجه شدند و کارشان پایان یافته تلقی شد. در فوریه ۱۹۲۱ آبرونساید، پس از اتمام مأموریت خود و انتقال بخش عمده نیروهای انگلیسی- هندی، فرماندهی «نورپرفورس» را به ژنرال سیر جرج کُری واگذارد و خود از ایران خارج شد. هم‌زمان با خروج او طرح کودتا آغاز شد و در ۳ اسفند ۱۲۹۹ / ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ فوج قزاق، به فرماندهی میرپنج (سرتیپ) رضا خان، تهران را اشغال کرد. بدینسان، دولت محلل سید ضیاءالدین طباطبایی بر احمدشاه تحمیل شد. دو ماه پس از کودتا، در ۲۱ آوریل ۱۹۲۱ «نورپرفورس» بطور کامل از ایران خارج شد و تمامی سلاح‌ها و مهمات و سیورسات خود را به قشون قزاق داد. این سرآغاز فرایندی چهار ساله است که به خلع قاجاریه و استقرار سلطنت پهلوی انجامید.

انحلال «نورپرفورس» با کودتا ارتباط مستقیم داشت زیرا از این پس مأموریت مقابله با بلشویسم را نه نیروهای رسمی بریتانیا، و با پول دولت بریتانیا، بلکه نیروهای ایرانی، و با پول دولت ایران، به عهده گرفتند.

جایگاه ژنرال آبرونساید در تاریخ معاصر ایران رازی نامکشوف نبود. پیش از انتشار «شاهراه فرماندهی»، بویژه در سال‌های پس از سقوط رضا شاه، بسیار کسان

درباره نقش ژنرال دانسترویل و ژنرال آبرونساید در برکشیدن رضا خان و کودتای ۱۲۹۹ نوشته بودند. بنابراین، انتظار می‌رفت انتشار یادداشت‌های روزانه ژنرال آبرونساید ابهامات موجود را در این زمینه مرتفع کند و متنی قابل استناد به دست دهد. متأسفانه چنین نبود.

در اسنادی که در زمان انقلاب از خانه امیراسدالله علم، وزیر دربار و دوست صمیمی محمد رضا شاه، و سیر شاپور ریپورتر، پسر سیر اردشیر ریپورتر - مسئول شبکه‌های اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران در زمان کودتا، به دست آمده، اوراقی موجود است که اصالت کتاب «شاهراه فرماندهی» را مخدوش می‌کند. مهم‌ترین این اسناد، دستنویسی است با عنوان «خاطرات فیلدمارشال لرد آبرونساید فقید» که حاوی چند برگ از یادداشت‌های روزانه ژنرال آبرونساید است.

در سال ۱۳۷۳ مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، که اندکی بعد به «مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران» تبدیل شد، این اوراق را به‌مراه ترجمه جدیدی از کتاب «شاهراه فرماندهی»، با عنوان «خاطرات سرّی آبرونساید»، منتشر کرد. ترجمه اوراق فوق در صفحات ۳۸۴-۳۲۱ کتاب فوق درج شده. ارائه نامناسب این سند مهم سبب شد تا تحت‌الشعاع متن مفصل کتاب «شاهراه فرماندهی» قرار گیرد. توضیحات مقدمه کتاب نیز رسان نیست و چندان روشن نمی‌کند که متن دستنویس یافت شده در خانه علم چه اهمیتی دارد و تفاوت‌های اساسی آن با متن منتشر شده با عنوان «شاهراه فرماندهی» چیست.

به این دلیل، به مهم‌ترین موارد اشاره می‌کنم. شماره صفحات ذکر شده در زیر، ارجاع به همین کتاب، «خاطرات سرّی آبرونساید» (۱۳۷۳)، است:

در متن دستنویس به تلاش وزارت جنگ بریتانیا برای تسلط همه‌جانبه بر ایران اشاره شده برغم وزارت خارجه بریتانیا. توضیح این که در آن زمان در دولت دیوید لویدجرج میان جناح «صهیونیستی» دولت، که افرادی چون وینستون چرچیل (وزیر جنگ) و ادوین مونتگ (وزیر امور هندوستان) و لرد ردینگ (نایب السلطنه هندوستان) به آن تعلق داشتند، و لرد کرزن، وزیر خارجه بریتانیا، بر سر مسئله ایران اختلاف شدید وجود داشت. در این زمان، هرمن کامرون نورمن ۴۸ ساله (متوفی ۱۹۵۵)، وزیر مختار جدید بریتانیا در ایران، که جایگزین سیر پرسی کاکس شده بود، از دستورات لرد کرزن اطاعت نمی‌کرد و پنهان از مقامات مافوق خود طرح سرویس

اطلاعاتی حکومت هندبریتانیا، که متولی امور اطلاعاتی در ایران بود، و وزارت جنگ را برای کودتا دنبال می کرد؛ یعنی در خفا تابع منویات و نقشه‌های چرچیل و لرد ردینگ بوده نه کرژن.

یادداشت‌های ۲۹ اکتبر ۱۹۲۰: «من وزارت جنگ را که در پی کسب نفوذ همه جانبه در ایران است و ظاهراً وزارت خارجه از آن غافل است سرزنش نمی‌کنم.» (ص ۳۲۷)

یادداشت‌های ۳۰ اکتبر ۱۹۲۰: «نورمن می‌گوید کرژن از برکناری استاروسلسکی بسیار خشمگین است. او دوست دارد که وزرای مختارش از دستورهای تلگرافی وی اطاعت کنند. او از اقدامات خودسرانه آن‌ها خشنود نیست.» (ص ۳۲۷)

یادداشت‌های ۳۱ اکتبر ۱۹۲۰: «به نورمن گفتم که تهاجم گسترده‌ای از سوی بلشویک‌ها مثلاً از استرآباد صورت نخواهد گرفت.» (ص ۳۲۸)

یادداشت‌های اوّل نوامبر ۱۹۲۰: «کرژن بحق از دست نورمن بینوا عصبانی است. او [نورمن] رونوشت تلگرافی را که کرژن برایش ارسال داشته و در آن از برخورد خشن و غیردیپلماتیک وی با روس‌ها انتقاد کرده، برایم فرستاده است.» (ص ۳۳۲)

یادداشت‌های دوم نوامبر ۱۹۲۰: «من تمامی خصوصیات مردم ایران را مطالعه کرده‌ام. رضاخان فرمانده آتریاد تبریز بی‌تردید یکی از بهترین‌هاست. اسمایس رضاخان را فرمانده واقعی صحنه قلمداد می‌کند.» (ص ۳۳۵)

یادداشت‌های سوم نوامبر ۱۹۲۰: «تلاش می‌کنم تا سازمان اطلاعات را سامان دهم... ما دستگاه شنود فوق‌العاده‌ای در اختیار داریم که بوسیله آن می‌توانیم کلیه پیام‌های رادیویی سرتاسر جهان را دریافت کنیم. تمامی این دستگاه را می‌توان در یک اتاق کوچک جاداد. مأمور کشف رمزی که در اختیار دارم یکی از بی‌نظیرترین کارشناسان است. اورمزهای روسی را بلافاصله کشف می‌کند. رمزهای فرانسوی و آلمانی را نیز به همین ترتیب. نمی‌دانم آیا بلشویک‌ها می‌دانند که ما همه پیام‌های رمز آن‌ها را کشف می‌کنیم یا خیر؟ این روزها بلشویک‌ها زیاد حرف می‌زنند. آنان همیشه پرچانه بوده‌اند.» (صص ۳۳۷-۳۳۶)

یادداشت‌های ۷ نوامبر ۱۹۲۰: «از قرار معلوم وزارت خارجه که نورمن دستورات خود را از آنجا دریافت می‌کند هیچگونه توجهی به اوضاع نظامی نداشته و با وزارت جنگ مشورت نمی‌کند.» (ص ۳۵۱)

یادداشت او آخر ۱۹۲۰: «به اعتقاد من روس‌ها قادر نیستند در خارج از کشور خود به جنگ بپردازند. نمی‌توانیم بپذیریم که برای ما یک خطر نظامی محسوب می‌شوند. اما تبلیغات‌شان بسیار سهمگین است و ممکن است به ما آسیب برساند. لنین سفارش کرده است تا زمانی که ارتش دشمن توسط تبلیغات متزلزل نشده است باید از اقدام نظامی خودداری کرد.» (ص ۳۵۵)

یادداشت اوایل ژانویه ۱۹۲۱: «سری به قزاق‌های ایرانی زدم و وضع آن‌ها را بررسی کردم. اسمایس به وضع آن‌ها سروسامان داده است... فرمانده قزاق‌ها [قاسم خان پوروالی یا والی ملقب به «سردار همایون»] موجودی حقیر و بی‌مصرف است ولی روح و جان این نمایش سرهنگ رضا خان است. مردی که من از سابق به او علاقه داشتم. اسمایس می‌گوید او مرد خوبی است و من از اسمایس خواستم تا به سردار همایون مرخصی بدهد تا رضاخان موقعیت خود را مستحکم کند.» (ص ۳۵۹)

«درواقع، فقط دیکتاتوری نظامی می‌تواند مشکلات ما را حل کند و به ما فرصت خواهد داد تا بدون هیچ‌گونه درگیری کشور [ایران] را ترک کنیم.» (ص ۳۶۰)

یادداشت ۲۹ ژانویه ۱۹۲۱: «اسمایس می‌گوید سردار همایون، فرمانده قزاق‌ها، رفته و رضاخان، که سرهنگی است، فرماندهی قزاق‌ها را برعهده دارد. اسمایس و رضا خان دوستان صمیمی یکدیگرند. به زودی بار دیگر به دیدن آن‌ها خواهم رفت.» (ص ۳۶۳)

یادداشت او آخر ژانویه (۳۰ ژانویه؟) ۱۹۲۱: «اگر بخوادم سریعاً خود را به بغداد برسانم باید هواپیمای دیگری را آماده پرواز کنم... گفتگوهای مفصلی با اسمایس و رضا خان انجام دادم. رضا موجودی سخت‌کوش بنظر می‌رسد و بینی تقریباً بزرگی دارد. می‌توان گفت که قیافه او شبیه به یهودیان است ولی بینی ایرانی‌ها به گردی بینی یهودی‌ها نیست. موی سرش رو به سفیدی گذاشته است. او می‌خواهد دستش به کاری بند باشد و از بیکاری ناراحت است. او فقط به زبان فارسی صحبت می‌کند و فارسی صحبت کردن من حتماً موجب شگفتی او شده است. می‌گویند در تبریز مهتر بوده است. حتی اگر این گفته صحت هم داشته باشد باز از لیاقت او حکایت می‌کند. او بطور قطع پرجذبه‌ترین فرد ایرانی است که تاکنون دیده‌ام.» (ص ۳۶۶)

یادداشت ۱۲ فوریه ۱۹۲۱: «با رضا خان گفتگویی داشتم و او را به فرماندهی کل قزاق‌های ایران گماردم. او قوی‌ترین فردی است که تاکنون دیده‌ام. به او گفتم که

بتدریج از تحت کنترل من خارج می‌شود و باید همراه سرهنگ اسمایس مقدمات رویارویی با شورشیان رشت را، پس از خروج ستون از منجیل، فراهم کند. در حضور اسمایس گفت‌و شنودی طولانی با رضا داشتیم. در این فکر بودم که آیا ضرور است قرار و مدارهای کتبی بگذاریم یا نه؟ و سرانجام به این نتیجه رسیدم که نوشتن مطالب مفید واقع نخواهد شد. اگر رضا بخواهد بازی درآورد به سادگی می‌تواند چون که امکان خواهد داشت به راحتی بگوید قول‌هایی که داده است به اجبار بر وی تحمیل شده و او ملزم به انجام آن‌ها نیست.

قبل از این که از هم جدا شویم دو نکته را برایش روشن کردم:

- ۱- نباید بهیچوجه از پشت سر به قوای من حمله کند. چون این کار به نابودی او منجر خواهد شد و جز حزب انقلابی به سود هیچ کس نخواهد بود.
- ۲- شاه نباید بهیچوجه سرنگون شود.

رضا صراحتاً قول داد و من با او دست دادم. به اسمایس گفته‌ام بتدریج کنترل را کاهش دهد. بهیچوجه نگران رفتن نیستم.» (صص ۳۶۹-۳۶۸)

یادداشت ۱۴ فوریه ۱۹۲۱: «باید از فکر رفتن به منجیل صرف‌نظر کنم. من دستورات مربوط به خروج نیروها را به اسمایس و رضا داده‌ام. باید به ایشان تا اندازه‌ای آزادی عمل بدهم. باید وزیر مختار [نورمن] را ببینم و مطالب را با او در میان بگذارم. برای ما کودتا از هر چیز دیگر مناسب‌تر است. نورمن بیچاره را از کوره به در خواهم کرد.» (صص ۳۷۲-۳۷۱)

یادداشت ۱۵ فوریه ۱۹۲۱: «حرکت به سمت تهران... در ساعت ۵ بعد از ظهر به تهران رسیدیم... نورمن را دیدیم و عقیده‌ام تغییر کرد. با هم به دیدن شاه رفتیم. شاه در نقطه‌ای در شش مایلی تهران با گله‌ای از زنانش زندگی می‌کرد. نورمن همچنان نگران اوضاع بود. با او درباره رضا صحبت کردم. او بسیار تردید داشت که شاه تسلیم شود. به او گفتم که به رضا ایمان دارم. وانگهی هر دو ما که با کِرژن اختلاف داریم نباید بیش از این در این مورد با هم مجادله کنیم. ناگزیرم به قزاق‌ها اجازه دهم دیر یا زود وارد عمل شوند.» (صص ۳۷۲-۳۷۱)

این متنی است که لرد آبرونساید دوم، پسر ژنرال آبرونساید، برای امیراسدالله علم و سر شاپور ریپورتر در تهران ارسال کرده تا آن را مورد بازبینی قرار دهند.

متنی که بعداً، با عنوان «شاهراه فرماندهی» منتشر شد، با متن فوق تفاوت جدی دارد.

در متن منتشرشده از اختلافات وزارت خارجه (کرزن) و وزارت جنگ (چرچیل) و حکومت هند بریتانیا (لرد ردینگ) بر سر مسائل ایران خبری نیست و دستکاری و تحریفها بسیار فراتر از این است.

برای مثال، در متن دستنویس دیدار ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ آبرونساید و نورمن با احمد شاه حدود یک سطر است: «شاه در نقطه‌ای در شش مایلی تهران با گله‌ای از زنانش زندگی می‌کرد.» این جمله کوتاه در کتاب «شاهراه فرماندهی» به شرحی مفصل و بکلی ساختگی تبدیل شده که تصویری شبیه به داستان‌های «هزار و یکشب» از شیوه زندگی احمد شاه به دست می‌دهد و جالب‌تر این که مطالبی نیز از قول احمد شاه در تأیید قرارداد ۱۹۱۹ بدان افزوده شده است.

متن منتشر شده این است:

«به دروازه‌های آهنین قصر رسیدیم. اتومبیل‌ها را همانجا گذاشتیم. کسی متوجه ورود ما نشد. به محوطه وسیع قصر وارد شدیم... در محوطه قصر دو خواجه در لباس‌های اروپایی عصای عاج نفره‌نشان در دست به پیشبازمان آمدند. آنان تعظیم‌کنان در حالی که عقب عقب می‌رفتند ما را به ساختمانی کوچکتر در گوشه اصلی قصر راهنمایی کردند. اینجا اندرون یعنی قسمت زنانه قصر بود. شاه تصمیم گرفته بود در آنجا ما را به حضور ببیند. یک سیاه غول‌پیکر در آستانه در ما را به تالاری هدایت کرد که با گشودن یک در به اتاق خصوصی شاه بار یافتیم. هنگام عبور از تالار گروهی زن و کودک را دیدم که از یک درگاهی کوچک ما را تماشا می‌کردند. می‌خندیدند و با هم شوخی می‌کردند اما خواجه‌های حرمسرا آن‌ها را ساکت کردند.» (صص ۲۲۵-۲۲۶)

پس از شرح فوق، و توصیفی زشت از وضع احمد شاه، از قول او این مطالب نقل شده که در متن دستنویس نیست؛ یعنی بکلی جعلی است:

«وزیر مختار [نورمن] به شاه گفت دولت بریتانیا از تأخیر در امضاء قراردادی که او نیز آن را امضاء کرده است خسته شده است و بی‌پرده به شاه اطلاع داد که اگر پیمان امضاء نشود پرداخت پول به دولت ایران ادامه نخواهد یافت. شاه در پاسخگویی تعلل می‌کرد که علتش نه ضعف زبان فرانسه بلکه آشفتگی و ناراحتی او

بود. او می‌گفت احساس می‌کند به عصای پوسیده‌ای تکیه کرده است و اگر یک شاه خودکامه بود مدت‌ها قبل معاهده را امضاء کرده بود. او خواهان امضاء و تصویب آن است چون می‌داند بهترین معاهده‌ای است که منافع کشورش را تأمین می‌کند اما مجلس شورای ملی از تصویب قرارداد سر باز می‌زند. می‌گفت به خود او هم برچسب خیانت زده‌اند که چرا از اول با عقد چنان پیمانی موافقت کرده است.» (ص ۲۲۷)

جامل خاطرات آبرونساید، که نمی‌تواند کس دیگری جز سرشاپورریپورتر باشد، نه تنها از زبان احمد شاه اوراحامی سرسخت قرارداد ۱۹۱۹ نشان می‌دهد بلکه از زبان او ایران را در معرض تهاجم قریب‌الوقوع بلشویسم معرفی می‌کند و به این ترتیب کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ را توجیه می‌کند:

[احمد شاه] «سپس اوضاع تیره و تار کشورش را بعد از تخلیه قوای بریتانیا برایمان ترسیم نمود. او می‌گفت درچنان حالتی ایران مورد تجاوز قوای روسیه شوروی قرار خواهد گرفت و در آن صورت خطراتی ناگفتنی متوجه بین‌النهرین و هندوستان خواهد شد. او از وزیرمختارمی‌خواست تا قوای بریتانیا ایران را ترک نکنند. حتی اگر ملاحظه ایران رانمی‌کنند به خاطر حفظ امپراتوری بریتانیا و هندوستان قوای خود را نگاه دارند.» (ص ۲۲۷)

جامل خاطرات آبرونساید از یک سطر یادداشت ژنرال آبرونساید درباره ملاقات ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ نورمن و آبرونساید با شاه سه صفحه مطلب ساخته و هر چه خواسته به احمد شاه نسبت داده و از زبان او در تأیید عملکرد کودتاگران شاهد آورده است. مسئله مهم دیگر «خطر بلشویسم» است که بعنوان مهم‌ترین توجیه برای استقرار دیکتاتوری رضاشاه به کاررفته است. در متن دستنویس، ژنرال آبرونساید بکلی منکر تهدید نظامی بلشویسم برای ایران است. اسناد ایندیا آفیس (وزارت امور هندوستان سابق) نیز، که من بررسی کرده‌ام، مؤید این نظر است. آبرونساید، بعنوان فرمانده خط مقدم جبهه نبرد با کمونیسم، به صراحت می‌نویسد: «به اعتقاد من روس‌ها قادر نیستند در خارج از کشور خود به جنگ بپردازند. نمی‌توانیم بپذیریم که برای ما یک خطر نظامی محسوب می‌شوند...» (ص ۳۵۵) این مضمونی اساسی است که در «شاهراه فرماندهی» به ضد آن بدل شده؛ یعنی بزرگنمایی خطر کمونیسم برای موجه جلوه‌گر ساختن کودتا و استقرار دیکتاتوری رضا شاه.

اسناد دیگری در دست است که دخالت سر شاپور ریپورتز و امیراسدالله علم را در بازسازی و تحریف یادداشت‌های روزانه ژنرال آبرونساید نشان می‌دهد. یک نمونه، این نامه لرد آبرونساید، پسر ژنرال آبرونساید و ناشر کتاب «شاهراه فرماندهی»، است به امیراسدالله علم:

«مجلس لردها

لندن

۵ دسامبر ۱۹۷۳

جناب آقای اسدالله علم

وزیر دربار

تهران

عالیجناب

دیدار با شما و گفتگو درباره دوران‌های گذشته حقیقتاً افتخار و سعادت بزرگی بود. من امیدوارم که بمناسبت پنجاهمین سالگرد [تأسیس] سلسله پهلوی شما و سر شاپور بتوانید از میان دستنوشته‌های پدر من و پدر سر شاپور تعدادی سند مناسب را استخراج کنید. من نیز خوشحال خواهم شد که به هر شکل ممکن به این کار یاری رسانم. حقیقتی که [بوسیله این اسناد] رخ می‌نمایاند این است که در تاریخ کهن ایران بار دیگر یک میهن‌پرست واقعی بپا خاست تا کشورش را نجات دهد. رضا شاه کبیر چنین مردی بود و من مشعوفم که پدرم با این شخصیت برجسته همکاری داشت.

چشم به راه دیدار مجدد شما در انگلستان یا تهران هستم. از مهربانی و میهمان‌نوازی شما سپاسگزارم.

ارادتمند

بارون دوّم آرکانجل و آبرونساید»

این نامه به ۵ دسامبر ۱۹۷۳ تعلق دارد که برابر است با ۱۴ آذر ۱۳۵۲؛ یعنی پس از انتشار کتاب «شاهراه فرماندهی». طبق روال معمول، لرد آبرونساید پس از بازگشت به لندن بلافاصله این نامه تشکر را برای علم ارسال کرده است. بنابراین،

دیدار او از تهران باید پیش از ۱۴ آذر ۱۳۵۲ باشد. در یادداشت‌های منتشر شده علم اشاره‌ای به این سفر دیده نمی‌شود. این مورد، و موارد دیگر، مرا به این یقین می‌رساند که یادداشت‌های علم را علینقی عالیخانی با نظارت سِر شاپور ریپورت‌ر به سبک و سیاق یادداشت‌های روزانه آبرونساید «بازسازی» کرده است.

لرد آبرونساید، پسر ژنرال آبرونساید، با امیر اسدالله علم و سِر شاپور ریپورت‌ر رابطه دوستانه داشت و در سال‌های ۱۳۵۰ و دوران رونق مالی ناشی از افزایش قیمت نفت در ایران فعالیت می‌کرد و شرکت او اجرای طرح‌های کامپیوتری کردن وزارت نفت و سازمان برنامه و بودجه را به دست داشت.

عبدالله شهبازی

۲ اسفند ۱۳۹۲

پیوست:

سخنان حسنعلی فرمند (ضیاءالملک)، نماینده همدان در مجلس چهاردهم،

درباره کودتای ۱۲۹۹

مأخذ: مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهاردهم، جلسه ۴، چهارشنبه، ۱۷ اسفند ۱۳۲۲.

فرمند: پس حالا بر آقا است که برای ما یک توضیحات مفصلی بدهند و ما را قانع کنند که آیا خودشان شخصاً مسبب بوده‌اند؟ و این موازین قانونی‌اش چه بوده است که ما بتوانیم رأی بدهیم. دیروز در مباحثاتی که شد ایشان اینطور فرمودند که عهدنامه دولت شوروی و ایران در دوره ریاست‌وزرایی ایشان امضاء شده و ایشان فرمودند که من تلگراف کردم برای این کار. بنده علم و اطلاع دارم که این کار را مرحوم مشیرالدوله در زمان کابینه خودش تلگراف کرده و تلگراف را هم فرستاده است به تلگرافخانه آستارا. و اکنون هم دوسیه این کار در وزارت خارجه ما هست. در وزارت خارجه ما هم اگر نباشد در وزارت خارجه مسکو هست که مشیرالدوله تلگراف کرد به مشاور الممالک که شما مطابق ۲۳ ماده براونینگ که آمده بود اینجا و پیشنهاد کرده بودند بدون مراجعه دوباره به تهران این قرارداد را ببندید. و مشاور الممالک بواسطه این تلگراف قرارداد را بعد از چند روز منعقد ساخت و روی

اصول که حکم امضایش را داد. یک ماه بعد مرحوم لرد کِرْزُن یک اعتراضی کرده بود به مشیرالدوله و در روزنامه‌های آن زمان هم نوشته شد که مشیرالدوله در تأسیس و انعقاد این قرارداد سیاست ابلهانه به کار برده است. «دا فولیش پولیتیکس آف مشیرالدوله» یعنی سیاست ابلهانه مشیرالدوله. و این را دیروز مخصوصاً آقای نقابت خواستند بگویند که این روابطی که بین ایران و روسیه برقرار شده بود این کار را آقای سید ضیاءالدین کرده است. ولی البته ایشان نکردند. بعداً کابینه مشیرالدوله سقوط کرد. بعد کابینه سپهدار که کابینه محلل بود به وجود آمد. و سپهداریک جلسه در دربار کرد از آن ملک‌ها، از آن دوله‌ها، از آن سلطنه‌ها، و از آن ممالک‌ها در آنجا دعوت شدند. تبلیغاتی کردند که چون آن وقت مجلس نبود آن‌ها در آنجا بگویند که این قرارداد نباید بشود، ولی آن‌ها گفتند که این قرارداد باید بشود. مخصوصاً مرحوم مشیرالدوله نطق کرد که صلاح مملکت در این است که این قرارداد تصویب شود. مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و چند نفر دیگر. پس این قرارداد عملاً بسته شده بود. فقط جریان امضاء که در وزارت خارجه بود و تشریفات آن باقی مانده بود. این معنی یعنی قرارداد با شوروی را بنده اینطور حس کردم که چرا دو روز است اینجا خیلی اصرار می‌کنند اول آقای نقابت بعد هم آقا خودشان. و این معنی را بنده اینطور استنباط کردم برای این که گفته شود ما با شوروی آن وقت حسن نظر داشته‌ایم، ما ایرانی‌های وطن‌پرست هوچی‌گری کمتر کرده‌ایم. ولی امروز بنده می‌خواهم هوچی‌گری کنم. در سیاست خارجی این جنگ که تمام می‌شود و بعد از جنگ افکار نوینی ایجاد بشود و با اشخاص نوینی تماس داشته باشیم و سیاست خارجی را طرح کنیم. (نمایندگان: صحیح است.) چرا؟ برای این که هر زمان یک مقتضیاتی دارد. اگر ما بگوئیم که هر زمان ملک‌ها و سلطنه‌ها برقرار باشند غلط است و اگر هم بخواهیم بگوئیم همان رجال سیاسی که مورد نارضایتی مردم است هی بیایند هی بروند این جز این که سوءتفاهماتی تولید می‌کند چیز دیگری نیست. (نمایندگان: صحیح است.) مابین ما و متفقین باید یک رویه روشنی، اشخاص خوبی، اشخاص روشن‌فکری و اشخاص غیرمشکوک‌ی مابین ملت ایران و متفقین رابط باشند. عامل باشند در کارهای دولتی ما.

آقای آقا سید ضیاءالدین این را دیروز فرمودند که من فرار را نمی‌دانم چطور شد. مگر خدا می‌داند. توضیح فرمودند که چطور شد رفتند. برای اطلاع آقایان عرض

می‌کنم که بنده یک چیزی شنیدم و به عرض می‌رسانم و آن این است که وقتی که اینجا کودتا شده است ارمیتاژ اسمیت موافق بوده است با کودتا و ژنرال دیکسن، که مستشار وزارت جنگ ما در آن زمان بوده است، مخالف بوده با کودتا و وقتی که کودتا می‌شود ژنرال دیکسن بقدری عصبانی می‌شود از این پیشامد که به بغداد مسافرت می‌کند و در بغداد با سِرِ پرسِی کاکس ملاقات می‌کند در بغداد یا در جای دیگر، به وزارت خارجه انگلستان از این پیشامدی که در ایران شده است شکایت‌ها می‌کند. وبعد آقای آقا سید ضیاءالدین فرمودند بواسطه کارهای من. یک گوشه زدند که دوباره استدعا می‌کنم توضیح بدهند که مستر نرمان سفیر انگلیس در آن زمان تبدیل یافتند برای این بوده که با ایشان موافق بودند یا مخالف بنده؟ که این مستر نرمان چرا آمده بود و چرا احضار شد برای این که این کودتا در اینجا پخته شده بود بدون این که وزارت خارجه انگلستان از این معنی اطلاع داشته باشد. یک خبری داشتند ولی جزئیات آن را اطلاع نداشتند. و مستر نرمان وقتی که خبر می‌دهد در وزارت خارجه انگلستان مورد تعجب شده است که این چه اوضاعی است؛ در صورتی که نقشه دیگری در کار بوده است و آن نقشه مربوط بوده به شخص نصرت‌الدوله. این قضیه یک بندوبست محلی بوده است. به این واسطه مستر نرمان مورد ایراد واقع می‌شود و بعد احضار می‌شود به وزارت خارجه انگلستان و خارج می‌شود. و البته این چیزهایی است که ما شنیده‌ایم و تصور نمی‌کنم اگر صحیح باشد از ما مستور بدارند چون این یک قضایای تاریخی است، مال ۲۲ سال پیش است، در این روز و زمانه نشده است و امروز تأثیری در سیاست ما ندارد ولی در احساسات ما تأثیر دارد.

عرض دیگر من این است که دیروز اینجا در پس تریبون آقای سید ضیاءالدین بقدری حملات شدید به آقای دکتر مصدق و رجال پیش از کودتا و امثال مستوفی‌الممالک و دوله‌ها و ملک‌ها [کردند] که من از این بابت خیلی متأثرم. من از جوانی در انقلاب و هوچی‌گری بوده‌ام. آقای سید ضیاءالدین خودشان می‌دانند به بنده بر نمی‌خورد و هیچ متأثر نمی‌شوم. توی اشراف هم پدرسوخته‌ترین اشخاص و بدترین اشخاص پیدا می‌شوند همین‌طور که در طبقات دیگر پیدا می‌شوند. یکی از آن دوله‌هایی که فرمودند و ایشان در آن وقت یکی از دوستان سیاسی ایشان بودند آقای وثوق‌الدوله است که امروز پیش ما از تمام دوله‌ها نجس‌تر و کثیف‌تر هستند و آن دوله روح اکثر

جوانان آن دوره را خراب و فاسد کرد بلکه روح آقای سید ضیاءالدین را هم که خیلی وطن پرست بود تا وقتی که به آن دوره رفاقت نکرده بود. بین دوره‌ها هم بسیار آدم بد هستند و اگر بنده روزی رئیس انقلاب شوم یک عده از دوره‌ها را به دار می‌زنم. چرا آقای آقا سید ضیاءالدین این کار را نکردند؟ ایشان چند مرتبه گفتند من فعال مایشاء بودم. ای آقای فعال مایشاء اقلماً می‌خواستید بدهاشان را به دار بزنید. چرا این دوره‌های بد ما را به دار نزدیدی؟ اگر چند تا را به دار زده بودید اقلماً ما هم پاک شده بودیم. (خنده نمایندگان)

عرض کنم بنده خیلی خوشوقت می‌شوم اگر یک روزی بخواهند و بتوانند افراد فاسد را به دار بزنند و بنده معتقدم که صد نفر از افراد فاسد را به دار بزنند و صدویکمی را که بنده باشم. و بنده خودم را فاسد می‌دانم به دار بزنند. آن قدر واجب می‌دانم که تا وقتی اشخاص فاسد را یکی پس از دیگری به دار نزنند این دستگاه‌های مملکت، این مجلس، این دولت، این شاهنشاه و تمام تشکیلات ما به یک پول سیاه نمی‌ارزد. این اشخاص فاسد را باید از بین برد. آقای آقا سید ضیاءالدین می‌بایست در آن موقعی که کودتا کردند آن دوره‌ها را به دار بزنند. چرا نزدیدی؟

(ملک مدنی: شاه مملکت رامستثنی کنید، ایشان مصونیت دارند. امینی: مقصودشان تشکیلات دربار است. مرآت اسفندیاری: هر خائنی را باید از بین برد. زنگ رئیس.)

رئیس: آقایان تمنا می‌کنم انتظامات را حفظ کنید.)
فرمند: مقصود بنده شخص شاه نیست. مقصود بنده اینجا دولت است و نگفتم که از بین ببرید و باید حتماً دار بزنید. بنده مقصودی ندارم.
(صفوی: اینطور نیست. ما شاه را دوست داریم. آقا، شاه مقدس است. شاه در مملکت مشروطه مقدس است و مسئول نیست. ما شاه خودمان را دوست داریم.
زنگ ممتد رئیس.)

رئیس: آقای صفوی من به شما اخطار می‌کنم، اخطار نظامنامه.)
فرمند: بنده احترام شاه را دارم، احترام همه را دارم. آن پنج رکن را که بنده عرض کردم ارکان پنج‌گانه است که در مجلس خصوصی گفتم. این‌ها را عرض کردم که باید تشریک مساعی کنند و کار کنند و افراد فاسد را از بین ببرند.
(رئیس: تمنا می‌کنم آقای فرمند که در مذاکراتان خارج از موضوع نشوید.)

فرمند: اینجا از فلاح و صناعت و همه چیز صحبت شد، حرفی نزدیک ولی از این که گفته می‌شود اشخاص فاسد و خائن را باید محاکمه نموده و پس از محکومیت دار بزنند هیاهو می‌شود. چرا باید بگویند مردم را دار بزنید حرف می‌زنید. (ملک‌مدنی: قبل از تحقیق که مردم را دار نمی‌زنند. مرآت اسفندیاری: بگذارید حرف بزنند. روحی: بفرمائید آقا، بفرمائید.

مجد ضیایی: بنده اخطار نظامنامه دارم. ماده ۱۱۰ نظامنامه را به طریق زیر قرائت نمودند:

ماده ۱۱۰- ناطق باید از موضوع مباحثه خارج نشود چنانچه خارج شود رئیس او را متذکر می‌سازد و اگر ناطق مزبور بخواهد توضیحاتی بدهد که او از موضوع خارج نشده است یا آن که خارج از موضوع شدن دلایل دارد در این باب اجازه داده نخواهد شد.

رئیس خطاب به آقای مجد ضیایی: دستور داده شد و خارج از موضوع صحبت نفرمایند.

ملک‌مدنی: چرا همه را در یک ردیف قرار می‌دهید؟ بی‌جهت که نباید اشخاص را به دار زد.

زنگ ممتد رئیس. دعوت به سکوت.

نمایندگان: آقا، بفرمائید، بفرمائید.)

فرمند: مقصود بنده و نقطه نظر انقلاب بود. بنده در اینجا که قسم خواهم خورد، بنده نگفتم که بدون محاکمه کسی را دار بزنند. در انقلابات هم محاکمه دارند. بنده هم نخواهم گفت که بدون محاکمه کسی را دار بزنند. در تمام مؤسسات ما، در تمام ادارات، در تمام طبقات، اشخاص فاسد هستند و ما باید با این فاسدها مبارزه کنیم. عرض کنم، آخرین عرض بنده نسبت به آقای آقا سید ضیاءالدین این بود که دیروز وقتی که ایشان گرم صحبت شدند بنده یک حالت روحیه از ایشان مشاهده کردم که هنوز ایشان به مقام ریاست‌وزرایی نرسیده‌اند با یک حالت نخوت و غروری صحبت می‌کنند که بنده وحشت کردم برای این‌که این مثل معروف است که آدم مارگزیده از ریسمان می‌ترسد. آن دوره پهلوی بقدری ما را ترسانده است که یک کسی اگر یک قدری تند حرف بزند ما فوراً می‌ترسیم. (خنده نمایندگان. نقابت: با این

ترس می‌خواهید انقلاب بکنید؟) و یک جسارتی هم می‌خواهم بکنم به آقا و آن این است که ایشان خیلی به فکر خودشان معتقدند و بعضی اوقات هم به فکرهای خود استناد می‌کنند. بنده آن کتاب شعار ملی ایشان را خوانده‌ام. بنده تصور می‌کنم که اگر سه نفر از علما انتخاب شوند آن کتاب را مطالعه کنند و فرمایشات ایشان را که دیروز جور به جور و متناقض صحبت کردند تحت مطالعه علمی قرار بدهند تصور می‌کنم که آن چند نفر علما رأی بدهند که فکر آقای آقا سید ضیاءالدین موازنه ندارد و افکار عجیب و غریبی ابراز می‌دارند. ولی واضح است که ایشان مطالعات زیادی دارند و حافظه بسیار خوبی دارند. اما این‌ها حل و عقد نشده است در مغز آقای آقا سید ضیاءالدین. بنده تصور می‌کنم که اگر سه نفر از علما این کار را بکنند با بنده هم عقیده می‌شوند. (یکی از نمایندگان: یکی از علما خودتان باشید.) البته این یک قدری بی‌ادبی است نسبت به آقا، ولی عقیده بنده این است ممکن است ایشان هم بنده را دیوانه تصور بکنند ولی این عقیده بنده است این است که از آقایان استدعا می‌کنم که با یک دقت کاملی رأی به انتخاب ایشان بدهند. بنده از ایشان کاملاً وحشت دارم و می‌ترسم که روزی به مقامی برسند همان عمل را بکنند که سردار سپه کرد و ما باید خیلی محتاط باشیم برای این‌که بچه‌ای که دم سماور می‌رود دفعه دوم احتیاط می‌کند. ما اگر به آزادی علاقه داریم باید با احتیاط باشیم نسبت به رأی دادن به آقای آقا سید ضیاءالدین.

(رئیس: آقای آقا سید ضیاءالدین.

سید ضیاءالدین: ...)

[ادامه بحث]

منبع: سایت عبدالله شهبازی : عبدالله شهبازی «کانون‌های استعماری، کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی» این مقاله به درخواست آقای ایمان ملکا نوشته شد و نخستین بار در روزنامه ایران، ۵ اسفند ۱۳۹۲، صفحه ۱۰، انتشار یافت.

فصل پنجم

حکومت سید ضیاء با اعلامیه «حکم می‌کنم» رضا خان، ضد مشروطیت بود

به روایت ملک الشعر ابهار (۱) بطور واضح تمایل برخی از سیاسیون، روشنفکران، تحصیل کردگان، گروه‌های سیاسی و...، تقدم امنیت و ترقی بر آزادی و استقلال می‌باشد. از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ که در آغاز حکومت سه ماهه استبدادی سید ضیاء الدین طباطبائی با اعلامیه «حکم می‌کنم» (۲) رضاخان بر دردیوار تهران که ضد قانون اساسی مشروطیت بود، بر مردم ایران تحمیل گردید. هنوز هم تمایل وارثان و پیروان این نظریه در تقدم بازی است که علیرغم تجارب تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در رابطه با استبداد داخلی و سلطه خارجی، هم با استبدادی داخلی مماشات می‌کنند و هم در خدمت سلطه گران خارجی خواب قدرت و مسند را می‌بینند. جان کلام اینکه این فرومایگان و تشنگان قدرت، به فضیلت‌های انسانی اعتقادی ندارند، آزادی و استقلال و حقوق ملی را در جهت دستیابی به قدرت پایمال می‌کنند تا توجیهی برای حقارت و سرسپردگی خویش در جهت منافع قدرتهای مسلط داشته باشند. (۳)

ارسال خلعتبری، وکیل ورثه سردار اسعد، در دیوانعالی جنایی کشور، پس از شهریور ۱۳۲۰ در محاکمه پزشک احمدی گفت: از روزی که «حکم می‌کنم» از "دهان و قلم" آن شخص (رضا خان) جاری شد، همانطوری که عده ای از آن حرف و آن مرد نفرت پیدا کردند، عده ای هم به استقبال آن حرف و آن مرد رفتند و گفتند این حرف آخرین دوا، و این مرد نجات دهنده است. این دسته خودشان می‌دانستند که در دل سودای ترقی مملکت ندارند، بلکه قصد ترقی خود را مقدم بر ترقی مملکت در سر می‌پروراندند. لذا از آنروز مملکت به دو دسته شد. دسته ای در زیر آن علم رفتند و دسته ای در خارج ماندند، یا مخالفت کردند یا زیر علم نرفتند. جنایات و اعمال زشتی که در این مملکت در این بیست سال واقع شده، از طرف آنهایی است که زیر علم آن رفته اند. این دسته عبارت بودند از امرا و رجال سیاسیون و وکلای مجلس و منورالفرهای آن روز و رؤسای احزاب و قسمتی از صاحبان جراید.

امروز که «آقای» آنها رفته است، می گویند ما اشتباه کردیم و راه غلط را انتخاب کردیم زیرا امیدوار بودیم مملکت به دست آن مرد نجات پیدا کند. اینها دروغ می گویند و اشتباه نکرده اند. یک دسته وزارت می خواستند، یک دسته ریاست، یک دسته سفارت، یک دسته وکالت مجلس، یک دسته پول و ملک و مال و همه اینها عالماً و عامداً و قاصداً به آن شخص کمک کردند و نفع و مقام و موقعیت خود را بر همه چیز ترجیح دادند. زیرا اینها می دانستند کسی که کاریرحکومت ملی خود را با «حکم می کنم» و شلاق زدن مدیران و روزنامه ها، و حبس و تبعید بدون جهت آزادیخواهان، و ترور کردن نویسندگان آزاد، و توسل به ترور و پتانچه برای کشتن عقاید شروع کند، هرگز نخواهد توانست طبق قانون اساسی و مطابق قانون بر جامعه حکومت کند. پس آنهایی که از او حمایت کردند، اصل عدم رعایت قانون را استقبال کردند. زیرا دیدند وقتی قانون رعایت نشود، خود آنها زودتر از همه موفق به رسیدن به مقاصد خود می شوند. مراحل ترقی را در مدت کمی، و به اراده یک نفر خواهند پیمود. آنها قانون و جامعه را به رأی شخصی خود تسلیم نمودند. یک دسته از اینها پول گرفتند، یک دسته مقام وزارت و کرسی وکالت، و دسته دیگر دیدند، جمع آوری مال و پول در زیرسایه قائد توانا ممکن است. این بود که قانون و مملکت را به او فروختند، یا تقدیم و تسلیم او گردیدند.» (۴)

ملک الشعرا بهار می نویسد: صبح یکشنبه سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ مطابق ۱۱ جمادی الاخر ۱۳۳۹ هوای آفتابی و روشن تهران وصول فصل بهار را از یکماه قبل آگهی میداد. بعضی مردم بیشتر از سروصدای شب گذشته ترسیده بودند و بعضی کمتر، و جمعی نیز هیچ نترسیده ولی عواقب وخیمی را در نتیجه این پیشآمد انتظار می بردند و جماعتی نیز بودند که می دانستند چه خبر است و به زندگی بهتری امیدوار بودند. قسمت بزرگ مردم شهر از آنهایی بودند که هراسان و دلواپس از خانه ها بیرون شتافته و از یکدیگر خبر می پرسیدند.

تنها روزنامه ای که خبر ورود عده ای از قزاق ها را به ریاست رضا خان میرپنج منتشر کرده بود، روزنامه من (ایران یومیه) بود این خبرچیز عمده ای در برنداشت که فقط معلوم می نمود که خیر است...

از آغاز صبح بفرمان بازیگران کودتا مطابق نقشه منظم بگیربگیر شروع شد، مأمورین امنیت (کارگاهی) باتفاق یک دهه قزاق بحال نظام براه افتاده بودند،

مأمور پیشاپیش و دهه قزاق در قفای او، لباس قزاق آن پارچه پشمی بخور پررنگ و سازوبرگ آنها نونوار و قیافه هاشان مطمئن بود.

هردهه از این دستجات مأمورخانه یکنفر از رجال کشور بود، که وارد خانه او شده او را دستگیر و اثاث البیت او را اگر از اعیان بزرگ بود و ارسی و مهر و موم کرده خود او را به اسیری می بردند، واحدی نمی دانست او را کجا خواهند برد و چه بر سرش خواهند آورد!

هرکس که سرش بکلاهش می ارزید آنروز گرفتار شد، مگر کسی که امید همفکری باو می رفت و یا از دستگیر کردن او خائف بودند و نمیشد او را بعقیده حضرات در عداد خائنان قرارداد و این قلیل اشخاص انگشت شمار بوده اند از قبیل صمصام السلطنه و خوانین بختیاری و مستوفی الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن الملک و امثال آنها.. و بالجمله در یک هفته قریب هشتاد نفر ناجور و از هر دسته و هر طبقه و صنف بمحبس افتادند و غالب آنها را در عمارات قزاقخانه مشرف به میدان قدیم حبس کرده و از تنگی مکان هر دسته را در اطاقی جای داده بودند.

تلگرافخانه و تلفونخانه، شبانه مانند شهربانی به تصرف درآمد و بازارها باز نشد و مردم حیرت زده و مبهوت باهم صحبت می کردند.

غروب دوشنبه ملتفت شدند که تلفونخانه خط قم و ساوه عراق آزاد است و اخبار مرکز بدان نواحی داده است و باشکال مبهم و گوناگون در آن ولایات شهرت یافته.

منجمله به قم خبر داده شد که قزاقها بالشویک شده اند و تهران را گرفته و غارت کرده اند، مردم قم ازین خبر وحشت اثر اجناس مغازه ها و دکاکین را به خانه ها برده و پنهان کرده و خود در صحن حضرت معصومه اجتماع نموده بودند.

تاروزه شنبه بعضی دواپردولتی باز بود مابقی به حال تعطیل باقی مانده بود. عصر سه شنبه پستخانه راهم تعطیل کردند و بسایر دواپرنیز حکم تعطیل داده شد. و در همین روز شهرت یافت که سید ضیاءالدین رئیس الوزرا شده است، و مشارالیه لباس خود را تبدیل کرده با کلاه و سرداری بدربار فرح آباد رفته دستخط اشاره به « غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره های گذشته کرده بود. غروب اینروز دستخط شاه راجع بریاست وزرائی سید ضیاءالدین به ولایات ایران مخابره گردید و در همان روز دو ورقه به امضای « رضا میرپنج رئیس دیویزیون قزاق » منتشر شد: یکی

دارای دو صفحه مشتمل بر تملق از شاه و دیگری که عنوانش «حکم می کنم» بود و پس از انتشار چون بدعنوانی داشت بفوریت جمع آوری شد، قریب باین مضمون بود که: حکم می کنم ادارات تعطیل شود حتی اداره پست و تلگراف مگر اداره ارزاق، و از ساعت هشت بعد از ظهر احدی نباید از خانه بیرون بیاید و از سه نفر زیاد تر نبایستی اجتماع کنند و هر کس محل آسایش باشد یا به نظامی و آژان (پاسبان) تیر خالی کند به بدترین مجازاتها گرفتار خواهد شد، اجتماعات سیاسی بکلی ممنوع است، تأتروسینما، عرق فروشیها و قمارخانه ها هم ممنوع است.

چهارشنبه صورت دستخط شاه راجع به ریاست وزرائی سید ضیاءالدین طبع و در شهر منتشر گردید.

هشتاد هزار تومان از خزانه دولتی و بانک شاهنشاهی دریافت شده بین افسران کودتا و قزاقان برسم انعام قسمت شد، و به پاسبانان شهربانی نیز نغزی دوتومان ازین پول انعام داده شد.

شب چهارشنبه ۱۴ جمادی الاخری مطابق ۶ حوت، مصادف با شب جشن اعطای مشروطیت بود، و هنوز قانون ماههای شمسی وجود نداشت و جشن مشروطه را بحساب ماههای قمری برپا می کردند.

دولت ازین معنی غفلت کرد. و در صدد انعقاد جشن بر نیامد و اسباب حرف و پاره ای توهمات گردید، ولی شب بعد جشن گرفته شد، و به احترام آتش حکومت نظامی که با کلنل کاظم خان بود یکساعت دیرتر متعرض مردم شد و از سه و نیم بعد از غروب مزاحم مردم شدند.

روز پنجشنبه ۱۵ مطابق ۷ حوت، از دفتر رئیس الوزرا بمن تلفون شد و مرا بعمارت «گالاری» احضار کردند. رئیس الوزرا با کلاه پوست ترکی مانند، و سرداری در آخرین اطاق جنوبی مرا پذیرفت، هنوز دولتی انتخاب نکرده بود.

در ملاقات با ایشان «دست خوش!» گفته شد، رئیس دولت اظهار داشت: «اگر من کودتا نکرده بودم، مطمئن باشید که «مدرس» کودتا کرده همه ما را بدار می آویخت!»

سپس بیانیۀ طولانی خود را که روزشنبه منتشر ساخت، برای من از اول تا آخر خواند و درین بیانیه فقط یک نوبت اشاره به قانون ورژیم کشور شده بود و آن در مورد «بلدیه» بود که نوشته بود «بلدیۀ قانونی» ولی در نسخه چاپی بجای لفظ «قانونی»

لفظ «معاصر» نوشت!

پس از قرائت بیانیه اشاره به جشن مشروطیت کرد و گفت مخصوصاً اول کاری که کردم ارباب کیخسرو را خواستم و قرار انعقاد جشن مشروطیت دادم، بعد از آن گفتم: از فردای ورود ما به تهران همه مأمورین خارجه مرا ملاقات کردند و همه حاضرند که هر چه پول بخواهم بمن بدهند و همه قسم و وعده مساعدت بمن دادند.

(سه روز بگذرد تا ماده روزی مستر اسمارت انگلیسی مستشار سفارت، نزد من آمد و پس از این که شرحی دروخت اوضاع صحبت کرد، از من پرسید که: بعقیده تو چه حکومتی در ایران ضرورت دارد؟

گفته شد: حکومت مقتدرو توانائیکه از عمر و وزید اندیشه نکند و اصلاحات را از ریشه شروع کند، و از مداخلات شما و روسها علی السویه جلوگیری نماید و بزرگتر از هر کاری به فکر امنیت و تجارت و امور اقتصادی باشد و قرار شد بار دیگر در این باب صحبت کنیم.

عصر آنروز با آقای سید ضیاءالدین نیز نظیر همین صحبتها بمیان آمد، و من بایشان اطمینان دادم که اگر شما نقشه منظم و پخته ای داشته باشید من با شما صد درصد موافقم. دو روز دیگر کودتا شد!

سپس گفت خیال دارم همه روزنامه ها حتی روزنامه رعد را توقیف کنم و تنها روزنامه ایران را دایر نگاه دارم و ماهی هزار تومان بعنوان کمک خرج به این روزنامه خواهم داد، و تو باید با من همدست و همکار شوی و بر طبق قولی که باهم داده ایم با هم همکاری کنیم.

من از ایشان گله کردم و گفتم: بنا بود قبلاً در نقشه کارها با من صحبت کنید و مرا از اصل نقشه و مراد حقیقی خود مستحضر فرمائید. شما بدون سابقه کاری کرده اید و من کورکورانه نمی توانم با شما همکاری کنم، بعلاوه می دانید چند سال است علی التوالی کار میکنم و بسیار خسته و فرسوده شده ام و احتیاج به

استراحت دارم، اجازه بدهید حالا که شما مسئولیت اصلاحات را شخصاً وبدون شور دوستانتان بعهده گرفته اید من هم استفاده کرده قدری استراحت کنم و به امور شخصی و جمع آوری آثار ادبی خود و کارهای علمی بپردازم و امیدوارم در پیشرفت کارهایتان احتیاج مبرمی بمساعدت من وامثال من نداشته باشید....

من از روی واقع و کمال خلوص نیت این صحبت را طرح کردم و یک احساس قلبی

و نکته روحی نیز بالبداهه مؤید این گفتار بود و پیشنهاد ایشان از اینراه از طرف من رد شد، و خود من میرزا علی اکبرخان خراسانی را که سردبیر روزنامه «ایران» بود بمدیریت آن روزنامه باقای رئیس الوزرا معرفی کردم و رئیس الوزرا نیز بیدرنگ و بدون اینکه چانه بزند نظر مرا پذیرفت...

از فردا جمعیت زیادی هرروز در خانه من گرد می آمدند، و از آنجا برخی بیرون آمده دردفترخانه ریاست وزرا رفته و وقت ملاقات از رئیس الوزرا خواسته داستانهائی از خانه من وصحبتهای آنجا نقل می نمودند!

این قضایا را رئیس کابینه ایشان «سلطان محمد خان نائینی» به من اظهار داشت» و گفت: خوبست کسی را نپذیرید، گفته شد ممکن نیست، مگر دولت قزاق بگذارد و مانع ورود مردم شود، و حقیقت این بود وسوء قصدی نسبت بدولت سید ضیاءالدین در اندیشه من خطور نکرده بود وباصلاحاتی که وعده داده شده بود امیدوار بودم، اما فساد اخلاق همگان برکسی پوشیده نیست، و بهمین علت مراهم توقیف کردند و پس ازده روز توقیف درشهربانی به دزاشیب فرستادند، و تا رفتن سید در آنجا بودم و از انزوایی که دیری بود طالب آن بودم استفاده کردم و تصدیق دارم که سید نسبت بمن بد نمی خواست و منظور بدی نداشت ولی پیش آمد چنین پیش آورد...

حاق مطلب این بود من با رژیمی که اودر نظر داشت نمی توانستم همکاری کنم، از بین بردن همه رجال تربیت شده ایران از خوب و بد، یعنی همان کاری که بعدها با صبر و حوصله طبق نقشه محافظه کارانه تری صورت گرفت و آنروز با شیوه انقلابی می رفت صورت گیرد اگر هم عملی و مفید موافق سلیقه اجتماعی من نبود، و نیز نکته قلبی واحساس روحی که شرحش دشوار است، مرا از پیشنهادهای دوستانه ایشان منصرف داشت.

روزدوشنبه ۱۹ جمادی الاخر مطابق دهم حوت، رئیس الوزرا هیئت دولت را بطریق ذیل بحضور شاه معرفی کرد:

سید ضیاءالدین: رئیس الوزرا ووزیر داخلی.

ماژور مسعود خان (کیهان): وزیر جنگ (۵)

نیرالملک (هدایت): معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه.

مدیرالملک(جم): وزیر خارجه؟ (۶)

میرزا عیسی خان: وزیر مالیه.

دکتر مؤدب الدوله (نقیسی): صحت و خیرات عمومی.

مشیر معظم (خواجوی): پست و تلگراف.

موقر الدوله: تجارت و فواید عامه.

عدل الملک (دادگر): کفیل وزارت داخله.

منصور السلطنه عدل: کفیل وزارت عدلیه.

سید ضیاءالدین عضو حزب و جمعیت نبود که افراد علاقه مند داشته باشد و خود او بعد از گله ایکه از او کردم و گفتم: چرا قبلاً از نقشه خود مسبوقم نکرده اید بمن گفت و قسم خورد. که تا آن ساعتی که بطرف قزوین حرکت کردم ازین نقشه خبر نداشتم. مستر اسمارت مستشار سفارت انگلیس روزی با من در خصوص خرابی اوضاع تهران و چگونگی حکومتی که باید در ایران بروی کار آید صحبت کرده بود و معلوم می شود سایر افراد سفارت نیز با سید از این قبیل مذاکرات کرده، اما نقشه را با او در میان نگذاشته بودند، (۷) و الابیستی تدارکات بیشتر دیده باشد و در باب وزرا و جراید و دسته بندیهای دیگر که بی اندازه در پیرامون دولتی انقلابی ضرورت دارد قبلاً فکرها کرده و به اصطلاح دارو دسته را طوری جور کند که یکروز قبل از تشکیل دولت آنطور با حال تردید یا بیخبری با من مذاکره نکرده باشد و از آن قبیل وزرائی تهیه کند که بتوانند از توطئه ای بدان سادگی برضد رئیس خود مانع شوند، و درباره محبوسان آن اندازه تردید ننمایند که گاهی از آنها پول بخواهد، گاهی تهدید بقتل کند و گاهی اجازه دهد رضا خان رئیس دیویزیون، خانمان پسر بانوی عظمی و غیره را آنطور غارت کند!

سید ضیاءالدین دوستانی برای خود انتخاب کرده بود که هیچکدام از حیث شهامت در عرض او نبودند و در کارهای اجتماعی زبردستی و تجربه و شهامت لازمه را که خود او دارا بود نداشتند، بنابراین همینکه سید در چنگال «کار» آنها «عمل قرطاس» دچار شد و در بین کاغذها مستغرق گردید، کسی را نداشت که اولاً از حیث صلاحیت ملی و ثانیاً از لحاظ تجربه و شهامت بقدر خود مشارالیه قدرت داشته لایق اداره کردن افکار عمومی باشد و بدین سبب بعد از سه ماه از میان رفت!

سید ضیاءالدین طبعاً مردی انقلابی و با شهامت بود، اما با اصول ثابت انقلاب و اقسام تشکیلات از سوسیالیزم و کمونیزم، یا فاشیزم طبق رویه علمی و از روی منطق

و کتاب احاطه نداشت. و چنانکه بدیدم در حزب دسته بندیها هم کار نکرده بود، در امور اجتماعی (طبق قاعده هر منصف و نویسنده ای) بیشتر بامور نظری متوجه بود نه امور عملی و با اصول و رفیق بازی بیش از اصول فرقه بازی و کمیته چگیری اعتقاد داشت!

لذا پس از آنکه با عده ای قزاق پایتخت را تصرف کرد زیدت‌رخایلات دیرینه در ماعش خلجان می کرد، و از قزوین تا تهران نیز صاحب منصبان قزاق را که تا آنروز سخنان جدی و مهیج نشنیده بودند، بسخنان هیجان آمیز آماده کار کرد و آنها را برای انتقام جوئی از رجال تهران خواه اعیان و خواه تهیدست و فقیر حاضر ساخت، و بعد حکم کرد همه را بگیرند و گرفتند، تا اینجادر دنبال «خیالات» و ورزشهای فکری دیرینه خود عمل کرد. آنوقت ماند معطل که چه بکند؟!

چه اصل معینی نداشت، کمونیستها را خاموش سازد و نه حزبی داشت که هم مسلکان را کار بدهد و باقی را بیکار سازد، نه ایل و عشیره ای داشت که اقوام خود را که طبعاً بسته او باشند بر مردم دیگر مسلط کند، و نه هم قبلاً طبق اظهار خود مشارالیه تدارک دیده شده بود که لااقل صد نفر دوست مناسب اوضاع با خود همدست سازد که بعد از سه ماه سردار سپه نتواند زیر پایش را جاروب نماید!

اولاً اشخاصی را بدون تناسب توقیف کرد، مدرس و شیخ حسین یزدی، حاج مجدالدوله، فرمانفرما، تیمورتاش، رهنما، دشتی، فرخی، فدائی و من و سید هاشم و کیل و جماعتی کثیراً از این قبیل همه حبس شدند، من در محبس نمره دو که شبانه به آنجا وارد شدم هنگامه عجیب و غوغای تماشائی دیدم، از پیر هشتاد ساله تا پسر بچه چهارده ساله که او را با زیر شلواری از خانه کشیده و آورده بودند در آنجا یافتم و مشغول سخنرانی برای آنها شدم، چه بقدری جمعیت در آنجا زیاد بود که بصحن مسجدی شبیه تری بود تا محبسی و پلیس کافی نبود که مراقبت و مواظبت کند و فقط نجابت ایرانی مانع بود که پاسبانان و آقای پاشاخان را که آمد و رفت داشتند گرفته همه را خفه کنند و بیرون بیایند! ...

بالجمله رئیس دولت نظریاتی داشت، ولی جرئت نمی کرد آن نظریات را بصورت عمل در آورد، می گویند چون اعتماد قوی بخود نداشت و لااقل باصلی و مسلکی ثابت ایمان نیاورده بود کاری نتوانست بکند و جرئت نکرد مردمی را که در واقع و نفس الامر در چشم خلق معلوم نبود از او بدتر باشند بقتل برساند و از بین ببرد!



جواز خروج از شهر که تا این اواخر دوام کرد و سانسور و تلگرافخانه و فرمان موقوف شدن عرق فروشی و فرمان تعطیل جمعه ها و اذان گفتن و هزاران فرامین دیگر کاری صورت داد. اما ریشه کار دولت را نتوانست ثابت و استوار سازد.

سید ضیاءالدین برای ضدیت با کمونیزم بوجود آمده بود و طبق مد و مرسوم عمومی دنیا سید یکنفر فاشیست بود، لکن دوستانی که برای اینکار ذخیره کرده باشند نداشت یا از انتخاب آنان غفلت کرد، بنابراین در کار خویش فرو ماند، و اتفاقاً خود مشارالیه در مصاحبه ای که پس از بیرون شدنش از ایران در فرنگستان با یک نفر کرد و در مطبوعات همان وقت منتشر گردید باین معنی اعتراف کرده و گفته است که: رفیق و همکار نداشته. احمدشهر یور در اینمورد چنین می نویسد:

« بعد از ده روز تلگراف خانه و پستخانه بکار افتاد با سانسور و گماشته قزاق و مأمورین خاص که مخابرات مضر نشود.» درین ده روز رئیس دولت در قصر ابیض مشغول نظم مهام ولایات و مخابره با مأمورین خارج بود و دستور العمل میداد. حکومتهای قم و کاشان و سمنان و دامغان و شاهرود و قزوین و زنجان و عراق را منفصل کرد، حکومت نظامی تحت امرادارات ژاندارمری برقرار کرد و همه عدلیه های ایران را منفصل کرد و مردم مانند عهد قدیم بحکام مراجعه می کردند.»

بتدریج مردم شروع بزمزمه کردند و نفرت عمومی برضد سید آغاز شد. مردم آهسته آهسته از بهت زدگی و حیرانی خارج شدند و بعلت مزاحمت حکومت نظامی از ساعت دو و نیم از شب (هشت و نیم) در کمال سختی بسر می بردند، مخصوصاً کسبه لاسیما قهوه چی و خیاط و ارسی دوز و اشخاصیکه درین شب عیدی با صنایع و دست رنج خود تا ساعت چهار و پنج از شب در کارخانه و دکاکین خود برای فروش باید جنس تهیه نمایند. شبی نیست که در پست سیصد نفر در کمیساریاها از کسبه و بازاری بسر نبرند در حالیکه ثلث آنها بیگدست دیزی آبگوشت و زیر بغل نان برای زن و بچه خود تهیه نموده اند. اینها تا صبح درسرها در اطاق های کمیساریاها بیخوابی می کشند و صبح از بیبست و پنج قران تا سه تومان بر حسب ظاهر حال از اشخاص جریمه دریافت می شود و سید روزنامه چی روی تخت خواب در اطاق ابیض عمارت سلطنتی براحتی غنوده بود.»

ولی ما اطلاع داریم که آقای سید ضیاءالدین هم شبها براحتی نغنوده بود و شب و روز در آشیانه خود بین اوراق تلگراف دوسیه و مراسلات لول میزد و کار میکرد و

بقدری گرفتار بود که از دسایس اطرافیان بی خبر ماند و بزودی او را از رصد خانه و آشیانه اش صدا زده گفتند بروید بیرون...

شمه ای از کارهای سید ضیاءالدین

الکساندرخان مدیرتجارخانه تومانیاس مأمورشده بانک استقراضی را بموجب معاهده دولتین ایران و روس تحویل بگیرد.

در همین ماه ۲۱ حوت ۱۲۹۹ غره رجب ۱۳۳۹ - ۱۱ مارس ۱۹۲۱ تصویب نامه ای از هیئت دولت گذشت که اصلاحاتی در اصول محاکمات شده بود.

روز دوشنبه ۱۱ رجب - اول فروردین، شاه در شهر به سلام عام نشست، درین سلام غیر از افراد نظامی و پلیس و دولت کسی از رجال و اعیان وجود نداشت و مستوفی الممالک و مشیرالدوله و سپه دار و موتمن الملک و غیره که آزاد بودند هیچکدام به سلام حاضر نشدند.

سردار معظم خراسانی با وزیر مختار انگلیس مستر نرمان در باب کودتا و سید صحبتی کرده بود و ظاهراً به سید خبر بردند و او را توقیف کرد.

احمد شهریور می گوید: «از فرمانفرما هشت کرور تومان پول نقد خواستند و چون نداد تضییقاتی در حق او کردند و در غذا و فرش و اسباب خواب سخت گرفتند و باز هم نم پس نداد، بنا بر این در صدد بر آمدند که دوسیه خیانت برایش مرتب کرده محاکمه اش کنند، ولی قبل از اینها سید رفتنی شد!...»

در آغاز سال جدید بعد از آنکه قرار داد ۱۳۳۸ - ۱۹۱۹ از طرف دولت ایران و انگلیس هر دو لغو شد قرار شد مستشار از دول متفرقه برای وزارتخانه ها بیاورند و انگلستان پلیس جنوب را بدولت ایران واگذار کند و قوای قزوین را هم مراجعت بدهد و قوای خراسان نیز دیری بود بازگشته بود و روز ۱۹ رجب مطابق ۹ فروردین ۱۳۰۰ شمسی ماژور مسعود خان وزیر جنگ بسوی قزوین حرکت کرد برای اینکه قزاقانی که در تحت سرپرستی انگلیسها بودند تحویل بگیرند و بعضی مهمات هم قرار بود از طرف نیروی جنگی انگلستان به وزیر جنگ تحویل داده شود و گفته شد که روز ۲۲ دیماه اوایل آوریل نیروی انگلیس ایران را تخلیه خواهند کرد و بعد قرار شد تا نیمه ماه آوریل حرکت کنند و قرار شد ۲۵ هزار قبضه تفنگ و قدری توپ در

بین النهرین بدولت بفروشد ولی این معامله صورت نگرفت. در این ماه آقای مصدق السلطنه والی فارس مورد سوءظن دولت قرار گرفته تلگرافاتی میان او و رئیس دولت مخابره شده بود و احتمال می داد که نسبت به او سوء قصدی شود استعفا داد و از فارس عزیمت کرده وارد خاک بختیاری شد و در آنجا پناه گرفت و دست دولت باو نرسید.

اما قوام السلطنه والی خراسان تلگرافی به سید مخابره کرده بود که از مفاد بیانیۀ رئیس الوزرا معلوم نمی شود که دولت ایران دارای چه اصول و رژیم است. و راست هم گفته بود، بعلاوه چند روز قبل از اینکه او را توقیف کنند جمعی از معاریف شهر را جمع کرده گفته بود که محتمل است بلشویکها مانند گیلان بار دیگر به خراسان روی آورند و خدا وردی در خاک روسیه آرام ننشسته است و قوای موجودۀ خراسان کافی نیست و لازم است قوای ملی تهیه شود و در آن مجلس صورتی تهیه شد که پولی برای تهیه ذخیره و تفنگ و لباس سرباز جمع آوری گردد و بدولت پیشنهاد کرد که قوای موجود کافی نیست و اگر دولت اجازه دهداهاالی حاضرند در حدود ۱۰۰۰۰ سرباز به خرج خود آماده نمایند.

روز ۱۳ نوروزوالی و جمعی از رجال بقریۀ ملک آباد سه کیلومتری شهر مهمان بودند، عصر که در کالسگه ای به شهر برمی گشتند حسب الامر رئیس الوزرا مرحوم کلنل محمد تقی خان رئیس ژاندارم خراسان (که قبلا با قوام السلطنه عهد و پیمان یگانگی بسته بودند و قوام السلطنه کمال اعتماد را بمشارالیه داشت) مصمم بدستگیری والی شد و اسمعیل بهادر صاحب منصب ژاندارم را مأمور کرد که والی را دستگیر کند.

همین که کالسگه والی ازدروازه ارک داخل و محاذات سربازخانه یعنی کاروانسرائی که ژاندارم ها در آنجا منزل داشتند رسید، جمعی ژاندارم را امر داد جلو کالسکه را گرفتند و خود جلورفته مطلب را بوالی حالی کرد و او را پیاده کرده بداخل کاروانسرا برده در اطایقی توقیف نمود، و بلافاصله خانه او را محاصره کرد و اسبها و فرشهای او سایر اسبابهایش را ضبط کردند، و هر کس از اعیان که همراه او بود و ازدنیال او وارد شهر شدند گرفتار گشتند و در ظرف یک هفته جماعتی از رجال شهر را دستگیر کردند و روزنامه تازه بهار که تحت مدیریت آقای ملک زاده برادر مؤلف دایر بود نیز توقیف و خود او حبس شد، و گروهی از تجار و آزادیخواهان و

دموکراتها را هم حبس کردند و بعینه همان نقشه ای که رئیس دولت در مرکزپیش گرفته بود او نیز در خراسان اجرا کرد و الحق که این رویه خلاف سیاست و خلاف منطق بود. چه کلنل محمد تقی خان غیراز سید ضیاءالدین بود و سوابق و لواحق ساده و وجهه روشن محمد تقی خان و ایمانی که او داشت ضرورت اجرای این نقشه را برای او و سیاست شخصی او مدلل نمی داشت، و لازم بود که محمد تقیخان از ساعت اول بعد از توقیف والی برنجانیدن سایر طبقات مشهود طبق نقشه تهران دست نزنند، این حرکت او موجب شد که سیاست او بعدها در مشهد با افکار عمومی ملایم نیفتاد و نتوانست افکار خراسان را متوجه خود نماید و در قیامی که به خلاف حکومت و مجلس چهارم کرد تنها ماند و موفق به اداره کردن خراسان نگردید.

باری والی حبس شد و بزودی او را تحت الحفظ به تهران فرستادند و در تهران به امر شاه و دولت حبس شد، و بعد از رفتن سید ضیاءالدین حکم ریاست وزرائی او را در مجلس باو دادند!

روابط خارجی سید بعد از تصمیم (خواستن مستشار از دول اروپا و آمریکا) خوب شده بود و در مجلس شاه شب شنبه سلخ شعبان در وزارت خارجه که از سفرای دول متحابه (سفارتخانه های ساکن در تهران) بعمل آمد و بجای مشروب «دوغ» سرسفره آورده بودند نطقهای خوبی از طرف سفرا بعمل آمد مخصوصاً مسیو کالدول سفیر آمریکا که شیخ السفرا بود نطق مهم و عارفانه ای کرد و وعده های خوب داد.

روز شنبه سلخ رجب رضاخان در قصر قاجار مانوری داد و شاه و سفرا و درباریان حضور داشتند و شاه از رضا خان که سردار سپه لقب گرفته بود اظهار رضایت کرد.

۲۳ حمل اکبر میرزا صارم الدوله والی غرب دستگیر شد و در حین دستگیری زد و خوردی از روی اشتباه بین سواران کلهر که در دستگیری والی با ژاندارم متحد بودند در عمارت حکومتی رویداد و معلوم نشد علت فرمان شلیک کردن ژاندارم به کلهرها مبنی بر چه بوده است، و خلاصه چند نفر از خانزادگان و افراد کلهر در شلیک ژاندارم به قتل رسیدند و شهرت کرد که کلهرها به حمایت صارم الدوله با ژاندارم طرف شده اند ولی حقیقت غیر ازین است و آنها با رئیس خود به حمایت ژاندارم و برای دستگیری والی بعمارت حکومتی آمده بودند و والی را رئیس کلهر دستگیر کرده و یخه او را از پشت گرفته و کشیده بود معذالک ژاندارم در صحن عمارت بطرف سواران کلهر که در دالانی گرد آمده بودند شلیک کرد و آنها خواستند

از درب دیگر بیرون بروند از آنطرف هم یکدسته ژاندارم حمله کرده و کلهرها هشت نفر کشته پانزده نفر مجروح شدند!

صارم الدوله هم توقیف و بمرکز اعزام گردید.

روز ۸ شعبان اعلامیه دولت دایر بر تخلیه قزوین از قوای انگلیس منتشر گردید. و جای آنها را ژاندارم و قزاق گرفته و منجیل را سنگر بستند.

سردار معزز حاکم بجنورد خدا وردی کرد را با ۲۸ تن اتباعش که امان داده و از کلنل محمد تقی خان برای آنها امان گرفته بود خلع اسلحه کرد و به قوچان به پست ژاندارم تحویل داد.

روز ۱۵ شعبان در سلام عید میلاد صاحب الزمان رضا خان سردار سپه بسمت وزارت جنگ معرفی شد.

سه شنبه ۱۶ خبر انفصال رئیس دولت معلوم و فرصت برای اشخاص ناراضی که مترصد قیام بودند رسید، من هم که در دزاشیب متوقف بودم این خبر را شنیدم و خبر رفتن سید و ریاست وزرائی قوام السلطنه محقق گردید.

صبح ۱۶ جمعی کثیری از حبس شدگان در مسجد شاه و صحن بهارستان متینگها برضد سید دادند، و عاظ و پیشنمازها نطق کردند.

سید یعقوب شیرازی و شکوه السادات (حضرتی) و حسین زاده سردسته ناطقین بودند، مردم در شهر به سید بد می گفتند و برضد ارامنه که سید به هوادار ایشان معرفی شده بود گفتگوها میشد، جمعی هم بسوی خانه سید رفتند و نسبت بدو سوء قصد داشتند قوای دولتی آنها را متفرق کرد، فردای آنروز هم باز جماعتی از جمله آقای تدین در صحن بهارستان گرد آمدند و نطقها کردند، انقلابی نیمه طبیعی و نیمه عمومی برضد سید بوجود آمد که تحریکات شاه و وزیر جنگ و محبوسین و قسمتی از مردم موجد آن بود، عوام فریبهای دولت فایده نبخشید!

سید ضیاءالدین روز چهارشنبه ۱۷ رمضان مطابق ۴ جوزا ۱۳۰۰ چهار ساعت به ظهر به اتفاق اپیکیان ارمنی که مردی نویسنده و هوشمند و از دوستان سید بود و ریاست تشکیلات بلدیة را بعهدہ داشت و ما ژورمسعود خان وزیر مشاور و وزیر جنگ سابق و کلنل کاظم خان که حاکم نظامی تهران بود و اخیراً رئیس ارکان حرب شده بود با عده ای مستحفظ قزاق در سه اتومبیل بسوی قزوین حرکت کردند که از راه بغداد به اروپا بروند.

دستخط شاه روز ۴ جوزا ۱۳۰۰ دایر بعزل سید ضیاء الدین به عموم ایالات و حکام مخابره گردید:

« نظر به مصالح مملکتی میرزا سید ضیاء الدین را از ریاست وزرا منفصل فرمودیم و مشغول تشکیل هیئت وزرا جدید هستیم، باید کمال مراقبت را در حفظ انتظامات بعمل آورید و مطالب مهمه را مستقیماً بعرض برسائید». «شاه»

علت سقوط سید ضیاء الدین از تاریخ احمد شهریور

۱ - نداشتن حزب و جمعیتی که فوراً وزارتخانه ها و دوایر را در دست بگیرد و مجلس را راه بیندازد.

۲ - نداشتن سابقه و جاهت ملی که لاقلاً هواداران قوی در میان صلحا ازو حمایت کنند (من درین قسمت تردید دارم که وجاهت ملی عامل واقعی پیشرفت قانندی تواند شد. چه بمحض ریاست وجاهت متزلزل می شود پس نمی توان این معنی را اصل کلی پنداشت - مؤلف)

۳ - سوء انتخاب، جماعتی را انتخاب کرد و بتجربه معلوم شد که چندان پای بند باخلاق نبودند و باز در میان آنها کسی را برگزید که درسیاست و پیشرفت مقصد خود به هیچ مانع و رادعی پا بند نمیکرد. معلوم است چگونه مرد فاضل می تواند با این قبیل دوستان کار کند؟

۴ - حبس کردن همه معاریف و زنده گذاشتن آنها.. که اگر آنها را کشته بود باز امید ماندن و بقاء برایش نبود زیرا سایر قسمتهای کارش خراب بود و برای قتل اینهمه مردم که نه عموماً سرمایه دارونه عموماً کمونیست و نه عموماً دموکرات و نه عموماً آخوند بودند و مطابق هیچ مسلک و مرامی ممکن نبود آنها را یکدفعه از بین برد عذری نداشت.

۵ - رنجانیدن رضا خان، فی المثل چنانکه احمد شهریور می نویسد:

سید گاهگاهی از در سمت شمس العماره وارد دربار شهری میشد و درمخصوص را برای خود انتخاب کرده بود برای دخول ... و قدغن کرده بود بدریان که کسی را از این در راه ندهد، اتفاقاً روزی رضا خان میل می کند از همان در وارد شود دربان در رباب نمیکند و عذر خود را می گوید، این کار به رضا خان برمیخورد و امر میکند

از دردیگر جماعتی رفته دربان را کتک مفصلی زده در را باز میکند و فحش زیادی به سید میدهد.

رضا خان بعد از آنکه وزیر جنگ شد، وزارت جنگ او هم زورکی بود و در هیئت وزرا بماژور مسعود خان تندی کرده و حتی می گویند صندلی او را تصاحب کرده بود» (آقای کیهان این اخبار را تکذیب می کند) و پس از وزارت جنگ دیگر به هیئت وزرا حاضر نشد و همواره در قصر قاجار میان سربازان زندگی میکرد، فرمانفرما را مرخص کرد که برود بفرمانیه و ملک شمیران خودش» و روزیکه در قصر قاجار مانوری داده و شاه را مهمان کرده بود، قزاق ها به سید احترام نکردند و من خود (مؤلف این کتاب) از یک تن از شاهزادگان شنیدم گفت : شاه که رد شد قزاق ها ما را هم که نوکر شاه بودیم راه دادند ولی سید و وزیرایش عقب ماندند و از لای صف قزاق ها خود را بدنبال شاه انداختند و ابداً کسی به آنها اعتنائی نکرد!

معلوم می شود که رضاخان خود را به شاه چسبانیده بود و به سید اعتنائی نمی کرد، بدیهی است مردم و کسان محبوسین و سیاسیون همه به سید بد می گفتند، درباریان هم به سید بدگویی می کردند و او در دربار مدافعی نداشت، و این بدگوییها در دماغ ساده رضا خان که ذاتاً خود خواه و ساده لوح و زودباور بود چه تأثیری می بخشیده است؟

شاه از سید رنجیده و از او می ترسید

یکی از اصلاحاتی که سید دست زد تعدیل بودجه مملکتی بود، چنانکه حقوق شهریه بگیریها تا آنوقت بالغ بر چهل و سه هزار تومان در ماه بود، و سید آنرا به بیست هزار و ششصد تومان تنزل داد، همچنین حقوق ماهیانه دربار مصوبه مجلس سوم، سی هزار تومان بود و ناصر الملک در غیاب مجلس آنرا چهل هزار تومان کرده بود، سید ده هزار تومان اضافی را کسر کرد و شاه بدش آمد و اصرار کرد که همان مبلغ چهل هزار تومان را دریافت دارد. سید حاضر شد اما در عوض حقوق شاهزادگان را به بودجه دربار احاله داد ازین عمل که بسیار وطن خواهانه بود هم شاه رنجید و هم شاهزادگان و هم درباریان، دیگر شاهزاده خانم ها و سایر شاهزادگان که برای استخلاص فرمانفرما و عین الدوله نزد شاه می رفتند، طبعاً از سید بدگویی می کردند و این بدگوییها در دماغ شاه تأثیری می بخشید، شاه راجع باستخلاص بعضی و آسودگی

بعضی دیگر به سید توصیه کرد سید زیر بار نرفت و شاه رنجید. نقشه کودتای دیگر:

سید از شاه نمی توانست راضی باشد، زیرا قبلاً گفته ایم که طرز فکر و عمل شاه طرزی جدی و سریع و فعالیت اثر نبود و بهمین سبب با دولتهای فعال نمی ساخت بلکه با هیچ دولتی نمی ساخت، خاصه با دولتی انقلاب چون دولت سید ضیاءالدین، بنابراین بعد از دو ماه شکرآب درمیانه حاصل شد، اینجا احمد شهریور اطلاعی داده است که ما به اعتماد آن مرحوم که مردی مدقق و با اطلاع بوده و قضایا را در موقع خود یادداشت کرده است به اختصار مینویسیم:

« سید از حرکات رضا خان جاهل، و بی میلی شاه، از دوام حیات سیاسی خود مأیوس و چون میل نداشت استعفا کند در فکر چاره برآمد که شاه را بردارد، درین باب محمد حسن میرزای ولیعهد را انتخاب کرد و با او وارد این تدبیر شد، ملاقاتهایی با ولیعهد کرد. راپورت این ملاقاتها به شاه و رضاخان رسید. شاه به سید امر کرد که استعفا کند، سید از قبول استعفا سرباز زد و تمارض کرد، وزیر مختارانگلیس با شاه ملاقات کرد ولی نتوانست شاه را راضی به بقای سید سازد، حتی به اشارت حالی کرده بود که اگر سید برود از برای سلطنت شاه مخاطراتی خواهد بود، معهداً شاه ایستادگی کرد.» انتهای یادداشت شهریور.

مؤلف گوید: در همان اوقات شنیدیم که روابط سید با ولیعهد بشکل غیر عادی پیش آمده است. و نیز شنیدیم که شاه بولیعهد تغییر کرده و حتی گفته شد که احمد شاه سیلی بصورت ولیعهد زده است، که راست یا دروغ میرساند که در دربار کشاکش و معارضه ای بین دو برادر پیدا شده بود که در اطراف آن معارضه این اخبار تراوش می کرد و همان اوقات شهرت کرد که ولیعهد را می خواهند تبعید کنند، و اتفاقاً پس از سقوط سید چیزی نگذشت که ولیعهد عازم فرنگستان شد و از طریق بغداد و بصره عزیمت کرد و در محمره (خرمشهر) مهمان سردار اقدس (خزعل) گردید. در همین وقت سید ضیاءالدین نیز در بصره در مهمانخانه ای منزل داشت.

شاهزاده یمین الدوله داستانی نقل می کند (۸):

ولیعهد به قصر خزعل در فیلیه وارد شد و هوا بسیار گرم بود، ولیعهد از گرما بیتابی می نمود، شیخی را در باغ قصر ملاقات کردم. شیخ نسبت به ولیعهد و بیتابی و عدم متانت و صبر او قیافه مأیوسانه نشان داد، گفت می خواهم با ایشان در موضوع

مهمی صحبت کنم و از من خواست که وسیله این ملاقات شوم، من با ولیعهد درین باب گفتگو کردم، ولیعهد می ترسید که با شیخ محرمانه ملاقات کند، بهر قسم بود شبی را در یکی از حیاط خلوتها بدون آوردن چراغ میعاد نهادند، ولیعهد آنجا رفت منم در خدمت اورفتم. چیزی نگذشت شیخ با عبا و قبای دراز در تاریکی نمودار گردید، خلاصه مذاکرات این بود که: «والاحضرت اینقدر از گرما متألم نباشند، وسیله دفع گرما فراهم میآید و هوا خوب می شود، بهتر اینست به فکر اوضاع مملکت باشند، من چشمم از سردار سپه آب نمی خورد، شاه خوب نکرد سید ضیاءالدین را بیرون کرد. اگر والاحضرت حاضر باشند من حاضرم از عرب و لر و پشتکوه قوه معتبر فراهم آورم، سید ضیاءالدین هم در بصره است، بفرستید بیاید و قوای خود را حاضر ساخته میرویم تهران را تصرف می کنیم، آنوقت میل میل مبارکست خواستید شاه را بقا می کنید و نخواستید خودت شاه میشوی».

آتش در این مهم گفتگو شد و بالاخره مرا مأمور کردند که باتفاق دیگری از اجزای دربار برویم و من در بصره با سید گفتگو کنم و او را با این خیال همراه سازم... من به بصره رفتم، سید در اطاقی ساده و محقر مرا پذیرائی کرد در حالیکه هندوانه ای پاره کرده و بخوردن آن مشغول بود. صحبت کردیم و نقشه را باو گفتیم، سید سری تکان داد و گفت: شیخ راست می گوید و میتواند کاری صورت بدهد، اما من به رفیق شما یعنی (ولیعهد) ابداً اعتماد ندارم. او مرد کار نیست، و نخواهد آمد، و اگر بماند و بیاید کارما را خراب خواهد کرد، او همه خیالاتش متوجه خانمهای پاریس است و عجله دارد که هر چه زودتر خود را از ایران و مشرق به فرنگ برساند، من او را آزموده ام بدرد اینکارها نمی خورد، و ازین قبیل خیلی صحبت کرد، من دفاع کردم. اما سید اقناع نشد.

ظاهراً سید ضیاءالدین در مختصر سازی که در بالا اشاره کردیم که با ولیعهد برای کودتای دیگر کرده بود او را به محک امتحان زده و عیار این شاهزاده جوان را سنجیده بود و از قضا بزودی شیخ خزل هم از ولیعهد مأیوس شد و عجله ای که ولیعهد در حرکت داشت و حرارت هوا را بهانه می کرد می فهماند که کمال مطلوب او چیز دیگر است!

بالجمله سیاستمداران تهران نتوانستند شاه سرسخت را نسبت به سید نرم کنند و اطلاع داریم که رقبای شمالی آنها هم با شاه در طرد سید همدست بوده اند و یادداشتهایی درین

باب دیده شده است که مناسبات سید ضیاءالدین با رفیق « روتشتین» وزیر مختار جدید ورود دولت ساویت خوب نبوده است، از جمله در یاد داشت « انصاری» چنین نوشته است:

« پس از ورود « روتشتین» به تهران مشارالیه از رئیس الوزرا خواهش می کند که» نادر میرزا « (کار گذار عشق آباد و مهماندار وزیر مختار که از سرحد خراسان تا تهران همراه مشارالیه بوده است) چند روز دیگر در معیت او باشد، ولی آقای سید ضیاءالدین در پاسخ می گوید که: شما منشیان خوبی در سفارتخانه دارید، خوبست کارهایتان را به آنها مراجعه کنید، این اظهار موجب سوءظن وزیر دولت شوروی شده دستوری دهنده فوراً عذر دهنشایان ایرانی را بخواهند « (نقل از تاریخ کودتای حسین مکی در روزنامه مهر ایران.)

این رنجش بعد ها بیشتر می گردد (سید ضیاء، مصادف ورود وزیر مختار شوروی در تهران من و جماعتی از دموکراتها و آزادیخواهان را دستگیر کرد و گفته می شد که این جماعت را از خوف آنکه مبدا با استقبال وزیر مختار شوروی بروند و یا با او روز ورود ملاقات کنند دستگیر کرده است!...) و در همان یادداشتها ثبت است که از طرف سفارت شوروی روزی از دولت سؤال شد که: رژیم مملکت ایران مبتنی بر چه اساسی است؟ و نیز می گوید که وزیر مختار مذکور نزد شاه نیز رفته از رئیس الوزرا اظهار نگرانی و عدم رضایت کرده بود.

در این صورت ممکن است که تهدید های وزیر مختار انگلستان (اگر چنانکه احمد شهریوری نویسد اساس حقیقی داشته باشد) به شاه بی اثر مانده و عدم رضایت روس ها از سید با تمایل انگلیسها نسبت به مشارالیه تکافو کرده باشد، و میل باطنی شاه درین میانه بر میل وزیر مختار انگلیس چربیده باشد. بنابراین چنانکه گفتیم شاه در اواخر اردیبهشت (ثور ۱۳۰۰) به سید تکلیف استعفا نمود.

سید ضیاءالدین مردی نبود که به سهولت دست از کار بردارد، و جز وزیر جنگ باقی اعضاء دولت از هر حیث با او وفادار بودند.

چنانکه گفتیم (یعنی احمد شهریور نوشت) سید از مجرای سیاست خارجی نیز موفق باسترضای شاه نشد و غیر ممکن بود که بتواند شاه را با هر نوع تهدیدی از سید مطمئن کنند، و چنانکه دیدیم شاه به سید تکلیف کرد که استعفا کند.

روز ۲۸ ثور سید از دوام زندگانی سیاسی خود در ایران نومید گردید و مطابق

اطلاعاتی که یافته ایم دست بکار شد تا بوسایل دیگر مگر کودتائی از نو راه بیندازد و از جمله می گویند که با ارامنه دانشناکسیون کنار آمد که جمعی مسلح شوند و همچنین با بعضی صاحب منصبان ایرانی ژاندارم داخل مذاکره می شود و بیرخی از پستهای ژاندارم نیز تلگرافاتی مخابره می نماید که بطرف تهران حرکت کنند، اما همه این فعالیتها در نتیجه مقاومت شاه و وفا داری سردار سپه و صاحب منصبان قزاقخانه با احمد شاه بی اثر ماند و سید سقوط کرد (رجوع شود بمراسله آقای ارداقی - تاریخ حسین مکی).

بدیهی است اسناد مربوط باین قسمت از تاریخ تاریخ تا آندرجه زیاد و طرف اعتماد کامل نمی تواند باشد و اگر روزی این اسناد از طرف دول همجوار ما انتشار یابد یا تاریخی صحیح به قلم خود آقا سید ضیاءالدین نوشته شود می توان به کم و کیف جزئیات پی برد ..

بالجمله بعد از سه ماه و چند روز در ۴ جوزا ۱۳۰۰ دولت سید ضیاءالدین ساقط گردید و بشرحی که اشاره کردیم تا سرحد مشایعت شد و از آنجا از راه بصره به اروپا رفت و در «مترو» از شهرهای سویس متوقف گشت. (۱)

سید ضیاء و رضا خان، عاملین کودتای ۱۲۹۹ مرتباً از سفارت انگلیس دستور می گرفتند

حسین مکی « کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) را به نقل از کتاب « انگلیسها در ایران » (Les Anglais en Perse) نوشته امیل لوزوئور (Emile Lesueur) فرانسوی استاد دانشکده حقوق (۱) که در ایام کودتا در تهران اقامت داشته است در کتاب « تاریخ بیست ساله ایران » جلد اول (۲)، بدینگونه شرح می کند:

« انگلیسها به خطری بر دند. دست بلشویک ها در انقلاب بخارا و تنفروبی مهری افغانها و مقاومتهای ایرانیان را حس می کنند. به این جهت تصمیم گرفتند ضربه بزرگی وارد آورند و بوسیله اشخاص تازه کاری که سرسپرده آنها باشند و حاضرند انگلیسها را مثل قیم خود قبول کنند، قدرت را در دست بگیرند. هیچوقت مقتضیات تا

این اندازه برای چنین اقدامی مساعد نبود. برای یک «ژست» و حرکت جدی زمینه کاملاً حاضر شده است. کابینه سپهدار قادر نیست به امور عمومی سر و صورتی بدهد. با یک فلاکتی خود را در میان تحریکات و رقابتهای با بدترین وضعی روزی به شب می آورد و بنا بر شیوه شرقیها با تمام دستجات تعارف می کند و به هیچ طرف تمایل قطعی نشان نمی دهد. این دوست قدیمی روسهای تزاری می خواهد با افتتاح باب مذاکرات با مسکو اعتبار جدیدی برای خود تهیه کند؛ در حالیکه به انگلیسیها ناز و کرشمه می کند. می توان گفت که در ایران حکومتی وجود ندارد و نقشه انگلیسیها در چنین وضعی با سهولت عجیبی قابل اجرا می باشد.

از همان اولین روزهای آغاز سال ۱۹۲۱ (نیمه اول دیماه ۱۲۹۹) سفارت انگلیس از لحاظ پیش بینی حوادث و وقایعی که خود فقط اطلاع دارند اروپائیان مقیم تهران را دعوت به ترک تهران می کند.

بهانه ای که به آن متوسل شده اند خطر پیشرفت بلشویک ها به تهران می باشد. در ۲۱ ژانویه اتباع فرانسه در سفارت تجمع می کنند، تحت سرپرستی شارژ دافر آقای هونپو که در غیاب آقای بونن سفیر فرانسه جانشین مشارالیه است، جلسه تشکیل می دهند. نماینده ما پس از تشریح وضعیت بدون اینکه بخواهد اعمال نفوذی در آراء اشخاص ذینفع بکند، پیشنهاد انگلیسیها را به آنان ابلاغ می کند. انگلیسیها از تاریخ پیشنهاد تا مدت یک ماه تسهیلاتی برای کسانی که بخواهند ایران را ترک گویند قائل شده بودند (باید متذکر شد که درست یک ماه بعد بی کم و زیاد کودتا بعمل آمد و این مسئله خیلی جالب توجه است). انگلیسیها برای حمل بارها و مسافرین، کامیونهای به اختیار اشخاص می گذارند که اثاثیه شان را تا راه آهن بغداد برسانند. درب مخازن خواربار و بنزین را هم بروی آنان باز می کنند.

یک بخشنامه چاپی هم بین همه توزیع گشت که جزئیات مسافرت را شرح می دهد؛ ولی شرایط بقدری خرج تراشی و زیان آور بود که هموطنان ما حتی در صورت تمایل هم عده کمی می توانند از آن استفاده کنند.

مباحثه برخاست و من از کاردار سؤال کردم که آیا واقعاً شما خطری از ناحیه بلشویک ها احساس می کنید؟ پس از آنکه از او جواب مثبت شنیدم، گفتم: «من عقیده دارم که این یک مانور انگلیسیهاست که می خواهند قرار داد ۱۹۱۹ را بقبولانند. بعد از آنکه بوسیله سرپرستی کاکس با خشونت عمل کردند و موفق نشدند و پس از آنکه

مسترنرمان مذاکرات نزاکت مآبانه بعمل آوردن نتیجه نگرفت، اکنون می خواهند به این وسیله به دولت ایران فشار وارد بیاورند. در این موقعی که دولت ایران از هر زمانی بیشتربه مستشاران فنی و مستخدمین بلژیکی و سوئدی و فرانسوی خود احتیاج دارد، چنین وضعی پیش آورده و ایرانیان را با عزیمت آنان تهدید می کنند. بعد وقتی که این مستشاران و مأمورین رفتند جای آنها را گرفته و فعال مایشاء مالک الرقاب دوائر مختلفه ایرانی بشوند.»

هموطنان ما اینطور تصمیم گرفتند که قبل از آنکه بعنوان نمونه چند خانواده انگلیسی از شهر بیرون نروند، زنها و اطفال فرانسوی پایتخت را ترک نکنند، سایر سفارتخانه ها این روش را پیش گرفتندومن در ۲۵ ژانویه ۱۹۲۱ ضمن یادداشتهای خود نوشتم: « آخرین مانور انگلیسها بواسطه تیزهوشی سفرای خارجه که حاضر نشدند ب//رای بهتر اجرا شدن نقشه انگلیسها اتباعشان را آواره کنند، انگلیسها دنده عقب زدند و ناچار شدند از این نقشه صرف نظر کنند؛ حتی شایعاتی راهم که بانک شاهی خیال دارد به بوشهر منتقل کند، تکذیب کردند.

زمان بفع ما کار کرد. روز بعد به دانشجویان مضطرب و نگران خود اطلاع دادم که استادان فرانسوی شان همانطور که در روزهای خوشی و شادی بین آنها بودند در ایام تلخی و مصیبت، کشور ایران هم آنان را ترک نگفته و وظیفه خود را انجام خواهند داد.

انگلیسها در فوریه ۱۹۲۱ وقتی که اتباع خارجه را دعوت بترک تهران کردند، منظورشان حفظ حیات آنان و یا منافع مادی ایشان نبوده، هدف دیگری داشتند. آنها می خواستند خانه برایشان خالی از اغیار باشد و تمام مأمورین اروپائی را از ایران دور سازند؛ زیرا نظارت آنها بر جریان حوادثی که مشغول تدارک آن بودند اسباب ناراحتی خیال انگلیسها و مزاحمت بوده، تصمیم ما هم به ماندن در تهران بر علیه نقشه آنها بود؛ اما خیلی بعید بود که آن چیز اجتناب ناپذیری را که در شرف انجام بود، بتأخیر بیاندازند.

عصر ۲۰ فوریه در تهران اطلاع حاصل شد که یک عده ۲۵۰۰ نفری قزاق متمرّد از قزوین خارج و بسوی پایتخت می آیند. در کاخ ریاست وزراء سعی می کردند که بیم و هراس را از دلها بدر کرده و مراجعین را آرام کنند. می گفتند ژاندارمها و سربازهای پادگان مرکز تحت سلاح بوده برای مواجهه با عاصیان خواهندرفت.

صبح آن روز من سپهدار اعظم را دیدم که با طرز دموکرات منشانه در بازار خرید می کرد و به من گفت که به هیچوجه به این جنبش نبایداهمیت داد.

برای اینکه شرح صحیحی از این ایام پرشروشور بدهم، بهتر است وقایعی را که در دفترچه بغلی خودم یادداشت کرده ام، اینجا نقل کنم:

۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (سوم حوت) در حدود دوساعت بعد از نصف شب از صدای تیراندازی شدید و چندین شلیک توپ بیدار شدم. آشپزم علی اصغر موقع صرف صبحانه به من خبر داد که شهر در دست قزاقهاست؛ این آشپزم مثل سایر همقطاران فرانسویش از اوضاع با خبر است. ساعت ده، من به سفارت روان شدم، مسیو پرتی (معلم سلطان احمد شاه و استاد دانشکده حقوق) را هم ملاقات کردم؛ دو نفری بسمت میدان توپخانه (میدان سپه فعلی) رفتیم؛ در کوچه ها مردم زیاد رفت و آمد می کردند؛ ایرانیها با قیافه مرموزی بهم برخورد می کردند؛ مدیر الملک خزانه دار کل مالیه که ما با او آمد و شد داشتیم، به نظر غمگین می آمد. ما از پله های عمارت شهربانی که دیروز نظامنامه اش را رسیدگی می کردیم؛ بالا رفتیم. افسوس در وضع اسف انگیزی افتاده است؛ تصویری که تمام زحمات من هدر رفته، انسان گمان می کند یک چنین کاری بزرگ زیرو رو کردن اوضاع باید با تلفات زیادی صورت بگیرد. ولی در ایران از هیچ چیز نباید تعجب کرد.

وارد اتاقها شدیم، شیشه های درب و پنجره و میز و صندلیها خورد شده، کتوهای میزها را بیرون کشیده، کاغذها کف اتاق پراکنده بودند و هیچ چیز دست نخورده نمانده بود؛ در اتاق کار رئیس پلیس "ژنرال وست اهل" لکه های خون دیده می شد؛ مستشاران سوئدی همگی باتفاق اوناپدید هستند. یک افسر ایرانی از آشنایان من دستورات قزاقها را اجرا می کرد؛ من از او پرسیدم؛ باز هم معلوم نیست به نفع کی کودتا شد؟ او گفت: دیشب ژاندارمها برای تعقیب متمر دین حرکت کردند و از یک دروازه شهر بیرون رفتند؛ قزاقها هم از دروازه دیگر وارد شدند! بعد تمام کمیسرها از وزارت داخله بوسیله تلفن دستوری گرفتند که مقاومت نکنند؛ فقط ما بی اطلاع بودیم و بالنتیجه این مبارزه که اثرش را می بینید بوقوع پیوست، بعد گفت من گمان می کنم که همه باهم کنار آمده اند و این یک کودتایی است که بدست قائد وقت و رفقای انگلیسی او بر پا شده باشد.

پاسبانان راهنمای قزاقها شده به هر سو روانند و صورتی در دست دارند که از پیش

تهیه شده و برطبق آن به توقیف اشخاص و ضبط اموال پرداخته اند. من از راهنمای خود، منشأ و علت عصیان قزاق ها را پرسیدم جواب داد:

« چهارماه است مواجب نگرفته اند و برای مطالعه آن به تهران آمده اند؛ ولی همه می دانند که این بهانه است.»

بعد به سفارت فرانسه رفتم. اعضای سفارت و فرانسویها در اتاق شارژ دافر جمع شده بودند و با خونسردی وضعیت را تحت مطالعه قرار داده مشغول تبادل نظرند. از هر دو دسته عده ای توقیف شده و می شوند. ممتازالملک دموکرات و فرمانفرمای انگلو فیل زندانی شده اند. سپهدار که دیروز نخست وزیر بود، گویا از طرف مسببین کودتای خطر شناخته شده و فقط در خانه اش تحت نظر گرفته شده است.

عده ای از فرانسویها برای کسب تکلیف و اطلاع به سفارت مراجعه کرده به آنها اطمینان داده شد و کاردار سفارت سوار شده در شهرگردش کرد که اضطراب و نگرانی اتباع را رفع کند. از ما چیزی نمی خواهند نه از جانمان و نه از مالمان.

سرتیپ رضا خان که تا دیروز یک افسر معمولی بود و موفقیت کودتا باعث ارتقاء سریع مشارالیه شده است، در ظاهر به ما اطمینانهایی داد.

بدیهی است انگلیسها می گویند که ابدأ داخل این زد و بند نبوده اند، فقط این را اقرار می کنند که شب گذشته با متمردين در تماس بوده اند؛ مستر اسمارت مترجم اول سفارت با اتومبیل با استقبال متمردين رفته است، گویی خواسته است از طرف شاه، نفری ۵ تومان به هر قزاقی پول تقسیم کند و این عناصر نامطلوب را از پایتخت دور کند. آیا علت حقیقی اقدام او همین بوده است؟

امشب یک آرامش نسبی در تهران حکمفرماست، گشتیها مرکب از قزاق و پاسبان در داخل شهر در حرکتند، تمام شب صدای تیر شنیده می شد.

* ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ چهارم حوت ۱۲۹۹

توقیف اشخاص ادامه دارد؛ امروز صبح با پسر ارشد امام جمعه خوئی که از روحانیون برجسته است، برخورد کردم. رفته بودند پدرش را بگیرند، اما شاه عبدالعظیم بست نشسته بود؛ وزیر جنگ سابق سالار لشکر و برادرش شاهزاده فیروز (نصرت الدوله) در قزاقخانه گرفتارند، طرح این نهضت که از دیرباز با دقت تدارک شده از طرف دست نشاندگان سفارت انگلیس بموقع اجرا گذارده شد که

بهرنحوی هست، مواد اساسی قرارداد ۱۹۱۹ را عملی کنند و اگر بطور استثنا چند نفر انگوفیل های معروف را هم دستگیر کرده اند یا برای این است که دیگر آنان مورد استفاده ممکن نیست قرارگیرند و یا اینکه چشم طمع به مال و منال آنان دوخته اند. (۳)

امروز صبح بازار باز بود، ولی در اثر یک مشاجره که بین یک قزاق و یکنفر درشکه چی رخ داد، مردم دخالت کردند. قزاقها خیال مداخله داشتند، فوراً دکاکین بسته شد. حکومت نظامی در شهر اعلام شد، از ساعت ۸ عصر ببعد کسی حق خروج از خانه را ندارد و در معابر عمومی هم نباید بیش از سه نفر یکجا جمع شوند. جراید منتشر نمی شود و همگی توقیف هستند.

روزنامه رعد که از بدو انتشار بر له منافع بریتانیا مبارزه می کند، اطلاع داده است که چون منظورش انجام شده و به هدف خود رسیده است، دیگر منتشر نخواهد شد. بیانیه هابه امضای ژنرال رضاخان و سیدضیاءالدین طباطبائی نخست وزیر حکومت موقت رسیده بود! دموکراتها و ملیون را به نقاط مختلفه تبعید کرده اند. آیا همانطور که مردم می گفتند خیال داشتند جمهوری اعلان کنند؟ من که گمان نمی کنم.

یک چیز محقق است؛ دولت کودتا تمام مخالفین خود را زندانی می کند و آنان هم کمترین مقاومتی نشان نمی دهند. اجتماعات آنان را منحل می کنند و زعما را تبعید و توقیف می کنند.

بجای اینکه تصور کنم که این اشخاص لش و بی حال باشند بهتر است که فکر کنم خود را برای آینده نزدیکی حفظ می کنند. سیمهای تلگراف قطع شده؛ تمام ادارات و حتی اداره پست بسته است. مسیو مولیتور مدیر کل این اداره بمن گفت که به عقیده او «یک چیز از ماشین دولت شکسته است» ما درس را تعطیل نکرده ایم، ولی در کلاس دوم فقط ۱۵ نفر دانشجو حاضر بودند و از دانشجویان کلاس اول حتی یکنفر هم نیامده بود. فردا هم جشن سالیانه مجلس شورا است!

* ۲۳ فوریه، پنجم اسفند

دو پسر امام جمعه خوئی به ملاقات من آمده بودند، از من تقاضا کردند به سفارت فرانسه مراجعه و استعلام کنم آیا چندین نفر از رجال که احساسات دوستانه نسبت به کشور ما داشتند می توانند در سفارت بست بنشینند؟

بست، یکی از عادات قدیمه ایران است؛ وقتی مأمورین دیوان کسی را بعثت سیاسی مورد تعقیب قرار می گیرند یا درمسجد - خانه خدا - متحصن می شوند و یا بقدرتهای این دنیا یعنی سفارتخانه ها و قنصلگریها و یا حتی تلگراف خانه های خارجه پناهنده می شوند.

ظرف سه سالی که انقلاب مشروطیت ایران طول کشید، بست نشستن عمومیت پیدا کرد. روزهایی بود که باغ سفارت انگلیس که در آن زمان مرکز مقاومت درمقابل استبداد بشمار می رفت، منظره عجیب کاروانسراهای وسیع را پیدا کرده بود. در آنجا اعضای بسیاری از خانواده ها پناهنده شده بودند و میتنگ و کنفرانس دایر می شد. در آنجا زندگی می کردند و بحث می کردند و توطئه می چیدند. آزادیخواهی انگلیسها در آن دوره توانست برای مدت چند سال دل ملت ایران را بدست آورد و فقط اشتباهات قرارداد ۱۹۱۹ بود که باعث شد مردم این کشور از انگلیسها متنفر شوند.

می شود تصور کرد که دولت فرانسه هم در این موقع یک چنان رلی را بازی کرد، مردان سیاسی که می خواستند در صورت ضرورت به ما پناهنده شوند، تمام از رجال مهم بودند. مشیرالدوله رئیس الوزراء سابق مؤتمن الملک برادرش که در چند کابینه عضویت داشت، مستشارالدوله، ممتازالدوله، معین التجار و تمام وزرای سابق و بالاخره رئیس ایل بختیارصمصام السلطنه. بعضیها خودشان را پنهان کرده بودند، برخی دیگر می ترسیدند که توقیف شوند.

خواهشی را که از من شده بود انجام دادم، اما به من گفتند که هیچکس ممکن نیست پناه داده شود، مگر آنکه مورد تعقیب قرار گرفته و جانشان در خطر باشد و به این ترتیب عملاً از بست (نشستن) جلوگیری شد. ما برای اینکه باعث رنجش متفق دیروزمان نشویم و با نقشه هایش مخالفت نورزیم از اجرای یکی از جوانمردانه ترین سنن خود امتناع ورزیدیم.

با اینکه سفارت خواهش نمایندگان رضاخان را که تقاضا داشتند ما تعقیب شدگان

سیاسی را نپذیریم، ظاهراً قبول کرده بود؛ بهر حال چنین وانمود کردیم که خواهشش را قبول کرده ایم و یکباردیگر دنبال انگلیسها افتادیم. آنها طبیعتاً از نقطه نظر ضعف بود که چنین خواهشی از ما می کردند، چند روز بعد عده ای قزاق مسلح اطراف سفارت ما را مثل سایر سفارتخانه ها گرفته و بهانه شان این بود که برای حفظ جان نمایندگان سیاسی آمده اند، ولی در واقع دیکتاتوری خواست راه التجاء و بست را مسدود کند؛ به این ترتیب نماینده فرانسو در خانه خود زندانی شده بود!

پسر امام جمعه امروز صبح از من پرسید:

« شما اینجا چه کنید؟! این اصول حقوقی که شما به ما درس می دهید هر روز نقض می شود! آنهایی که از اصول دموکراسی و مشروطیت دفاع می کنند و شما آنها را مردمان پاکی می شمارید، می آیند به شما پناهنده شوند ولی شما آنها را از خود می رانید پس آن صفات شوالیگی (سنن جوانمردانه نجیب) فرانسو کجا رفته است؟! اما ما اینجا چکار می کنیم؟ خودم هم در پاسخ این سؤال سرگردانم.

۲۴ فوریه، ششم اسفند امشب شدت تیراندازی کمتر بود، تنها سوانح روز توقیفهائی بود که بعمل آمد و تعداد کل زندانیان فعلاً به ۲۰۰ نفر رسیده است.

دولت جدید تشکیل شده، رئیس آن ضیاءالدین طباطبائی کسی است که مدافع مشهور و جدی سیاست بریتانیا در ایران است. دیکتاتور (نمی توان او را طور دیگر خواند، زیرا تمام همگاران او از اشخاص غیر مشهور و بی نام هستند) تقریباً چهل ساله است و صورتی لاغر و محاط با ته ریش سیاهین دارد. کم کم اوضاع و احوالی که در اطراف کودتا جریان داشت، معلوم می شود و روشن می گردد که در حقیقت چه کسانی از آن منتفع می شوند.

قزاقها از قزوین که پایگاه اصلی ارتش بریتانیا در شمال ایران است، براه افتادند. کدام احمق باور می کند در شهری که همه چیز حتی نام کوچه ها و خیابانها انگلیسی شده است (۴) انگلیسها از عزیمت ۲۵۰۰ سرباز بی خبر و از نیات ایشان بی اطلاع بوده و نتوانسته باشند از اجرای نقشه آنان جلوگیری بعمل آورند! علاوه بر این چند روز قبل از حرکت این متمرکبین ساختگی به تهران ۳۰۰۰ نفر سرباز انگلیسی به قزوین احضار شده بودند که جای خالی قزاقها را که به تهران خواهند رفت، پر کنند. دیکتاتور مرتباً از سفارت انگلیس دستوری گیرد و به هیچوجه پنهان هم نمی کند. هر روز اتومبیلش بایک اسکورت سوار مسلح (اسکورت مرکب از دانشناکها)

داخل باغ مشجرسفارت می شود. همانجائی که ۱۵ سال پیش ملیونی که امروز زندانی شده اند، علیه استبداد پناهنده شده و تهیه حمله قطعی را که میبایستی وطنشان را آزاد می کرد، فراهم می آوردند.

باضافه چند روزپیش ازخروج این (غاصبان ساختگی) سه هزارسرباز انگلیسی به قزوین احضار شدند که جای خالی قزاقها را پر کنند.

اکنون بریتانیای کبیردوستان قدیمی خود رارها کرده است. شاهزاده فرمانفرما که شواهد بی حد و حصری ازوفاداری خود به انگلستان نشان داده و یکی ازارکان سیاست آن دولت درجنوب بشمارمی رفت، اینک با پسرش زندانی شده و به قلعه قصر قاجار منتقل گشته است؛ شایع بود چنانچه مبلغ هنگفتی را که از او مطالبه میکنند، نپردازد حیاتش درخطرخواهدبود؛ زنش پس ازاطلاع ازاین شایعات خواست حمایت بریتانیا را تقاضا و جلب کند. این بانوی پیر ایرانی دختر مظفردالدین شاه هیچوقت ازاندرون بیرون نیامده بود، کالسکه هایش را ضبط کرده بودند. در یک درشکه کرایه بهمراهی یک کلفت به سفارت انگلیس رفت. می خواست به پای سفیر افتاده ومساعدت او را استغاثه کند، زحمت بیهوده کشید، او را نپذیرفتند و وابسته نظامی سفارت مؤدبانه بیرونش کرد.

اولین اقدام سید ضیاءالدین نشر اعلامیه ای بود خطاب به ملت ایران؛ تاریخ این اعلامیه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ است.

دراین اعلامیه به الغاء قرارداد ۱۹۱۹ اورژیم کابینتولاسیون اشاره شده بود، نمایندگان دول اروپائی بلافاصله بر علیه لغویک طرفی رژیم کابینتولاسیون اعتراض کردند. به آنان جواب داده شد که محاکم مختلفی برای رسیدگی به اختلافات اتباعشان با ایرانیان تشکیل خواهد شد.

این وعده مبهم موجب رضایت آنان را فراهم نکرد. بلافاصله دولت دست به اقدامات خصمانه بر علیه اروپائیان به استثناء انگلیسها زد. بزودی بر همه مسلم شد که الغاء قرارداد ۱۹۱۹ فقط یک وسیله ساده لوحانه بود که افکار عمومی را فریب دهند ولی مردم به هیچوجه فریب نخوردند، در واقع قدرت دست انگلیسها بود. آنان نیز برای استقرار استیلای خود در این کشور و دور کردن حریفان از آن قدرت استفاده می کردند.

ارتش دراجرای کودتا نقش مهمی بازی کرده بود وبعد متفق الرأی به ارباب

زورپیوست و مورد عنایت بسیاری گشت، وقتی صحبت تجدید تشکیلات ارتش بمیان آمد بالطبع طرخی را که وابسته نظامی سفارت انگلیس قبلاً تهیه کرده بود، بر گزیدند.

تشکیلات مالیه هم باید تجدید شود، کارمندان آن را اخراج کردند و وزیر جدید عیسی خان که مورد اعتماد وزارت خارجه انگلیس بود، فقط کارمندان (مطمئن) را نگاهداشت و کارشناسان انگلیسی که هنوز تاماشان به کشور خویش عودت نکرده بودند، استمداد جست.

به این طریق دو مزیت اصلی که بموجب قرارداد ۱۹۱۹ برای بریتانیا کبیر قائل شده بودند (یعنی کنترل ارتش و مالیه) عملاً تأیید گشت و بموقع اجرا گذاشته شد.

در عین حال دیکتاتور نسبت به بنگاههای فرهنگی و علمی فرانسویان کینه و بغض مخصوصی نشان داد. از جانب دیگر چون در آینده نزدیکی ورود سفیر شوروی "روتشتین" را منتظر بودند و مشارالیه از طریق ترکستان و مشهد بسوی تهران می آمد، شروع به اخراج عده بسیاری از اتباع روس کردند تا نماینده شوروی را در مقابل امر انجام شده ای قرار دهند.

ظاهراً چنین بنظر می آمد که سلطه بریتانیا بطور قطع در ایران استقرار یافته، ولی در واقع چنین نبود.

فردای وقایع سوم حوت، یکی از وزرای قدیمی ملی به من گفت این کودتا ساخت انگلیس است، ما مخالفت خواهیم کرد، من اظهارات او را با شک و تردید تلقی کردم، مشارالیه که چنین دید، گفت:

بیاد بیاورید که ما ایرانیها بعد از سالها تشنج رژیم مشروطه را در کشور خود مستقر ساختیم، ایرانیها هرگز شتاب نمی کنند. معذالک گاهی نقشه های خود را عملی می کنند. سه ماه به ما وقت بدهید، سقوط این شبانان خائن را به شما نشان خواهیم داد.

پیش بینیهای او بعدها تحقق یافت، مردم تهران از فرستاده بلشویک ها حسن استقبال کردند.

آیا این نتیجه حسن توجهی بود که به اصول کمونیسم داشتند؟ بهیچوجه! اما شور و شغفی که برله روسها ابراز شد، میزان بغضی را که مردم نسبت به انگلیسها داشتند معین می کرد.

نمایندگان ساویت ها (سوی ییت ها - The Soviet Union) برای اینکه خود را شایسته استقبال صمیمانه پایتخت قاجاریه نشان دهند، آبرومندانه زندگی کردند و دست گرم گشودند و درصدد تبلیغات سوسیالیستی برمی آمدند و بهیچ وجه برای دولت اشکالاتی تولید نکردند. بعد از حریقی که در مقر موقتی سفارتشان روی داد به کاخ سفارت قدیم منتقل شدند و سعی کردند که جلال و شکوه پیشین آن را بازگردانند؛ باز وقایع بیم و هراس انگلیسها را تکذیب کرد و بیجا بودند تلقینات آنان را ثابت نمود. روحانیون در مساجد، عمال ملیون در بازارها و کوچه ها و در محافل و مجامع خصوصی افکار مردم را روشن کرده و از خیانت بزرگ سید صحبت می داشتند. چیزی نگذشت که سید ضیاء الدین فقط بوسیله افراط کاریهای جدیدی در اعمال زور، مقام خود را حفظ می کرد.

کم کم همدستان روزهای نخست که جزو همکارانش شده بودند، از او ناراضی شدند و سرتیپ رضا خان که در واقع بازوی توطئه ای بود که سید می خواست مغزش باشد. در مقابل استبداد مفرط سید عصیان کرد. (البته رضاخان همین خط را ادامه داد و بر سر قدرت سید ضیاء را که همچون خودش عامل کودتا بود تحمل نمی کرد.) حذف و الغای تمام آزادیها و توقیف مخالفین و اعمال دائم زور و مسائلی است که نمی توان همیشه بکار برد.

عزیمت ارتش انگلیس (که بر طبق مفاد موافقت حاصله ایران را تخلیه نمودند) دیکتاتور را از آخرین نقطه اتکایش محروم کرده، دوستان قدیمی رهایش کرده بودند. افکار عمومی بنظر تحقیرش می نگریست. نمایندگان دول خارجه از او دوری می جستند، دیگر ملجا و پناهی جز شاه برایش باقی نمانده بود.

نقل میکنند که قوام السلطنه (یکی از رجالی که سید محبوسش کرده بود) بوسیله ای به اعلیحضرت احمد شاه در طی نامه، وضع حقیقی کشور را برای شاه شرح داد. اوضاع در نظر شاه جوان روشن شد و ۱۴ مه ۱۹۲۱ باطلاع دیکتاتور رساند که باید از زمامدارای صرف نظر کند. سید بلافاصله استعفا داد روز بعد سید از ایران فرار کرد و تنفر عامه از او بحدی بود که مجبور شدند که تا سرحد بین النهرین محافظینی همراهش کنند. در آنجا از دوستانی که به بهترین وجهی کمر خدمتشان را بمیان بسته بود و بایستی در بدبختی ملاحظه اش را بکنند، یافت.»

اعلام حکومت نظامی در روز سوم اسفند ۱۲۹۹

به روایت یحیی دولت آبادی در خاطرات خود «حیات یحیی» (۵) می نویسد: صبح روز سیم حوت هزار و دویست و نود و نه (۱۲۹۹) یکی از روزهای تاریخی است. مأمورین نظمیه از هر طرف باتفاق قزاق برای انجام خدمت حرکت می نمایند و مأموریت عمده آنها، گرفتار کردن شاهزادگان و رجال معروف متمول است و یک‌عهده از ملیون که آنها را به قزاقخانه برده توقیف می نماید.

گرفتاری این مردم موجب وحشت شده، جمعی که محل نظر هستند مخفی و جمعی به خیال فرار کردن میافتنند، در صورتیکه بیرون رفتن از شهر ممکن نیست. تلگراف و تلفن و پست بکلی تعطیل است. دوایر دولتی بسته و از کودتا کنندگان، جز گرفتن و توقیف کردن اشخاص، کاری دیده نمی شود. بدهی است در این گیسو دار دو مقصد هست. یکی جلوگیری از حصول عکس العمل این انتهاض بدست مخالفین و دیگر وانمود کردن که این نهضت سوسیالیستی است بر ضد سرمایه داران و اعیان و اشراف. و از این دو مقصد مهمتری هم شاید بوده باشد که از کیسه متمولین توقیف شده مخارج این اردوکنشی دریافت شود، چنانکه بعد بدان اشاره خواهد شد. در این روز بیانیه مختصری به امضاء رضا رئیس کل قوا و تحت «حکم میکنم» مشعر بر لزوم اطاعت حفظ انتظام نشر می شود و روز بعد بیانیه مفصل بهمین امضاء ... منتشر می گردد.

بالجمله در تهران و اطراف آن حکومت نظامی بتمام معنی دائر میگردد و از دروازه های تهران بی اجازه حکومت کسی حق خارج شدن ندارد، راهها در دست قوای نظامی است در ولایت‌های نزدیک مانند قزوین و قم و غیره بفوریت حکومت نظامی اعلام می شود و بولایت‌های دوردست با تلگراف دستوری دهند که اگر هر یک از حکام اوامر دولت تازه را اطاعت کردند، بجای خود خواهند بود و هر کدام سرپیچی کردند، دستگیر شده بمرکز فرستاده شوند و روی این خطاب هر کجا اداره قزاق بود، به رئیس آن اداره و هر کجا قزاق نبود بر رئیس اداره ژاندارمری بود.

این عملیات لشگری و اما ترتیب امور کشوری، روز سیم این واقعه با ششم برج حوت، سیدضیاءالدین با دستخط همایونی که عیناً نوشته می شود، رئیس دولت می

گردد. « نظر با اعتمادی که بحسن کفایت و خدمتگذاری جناب میرزا سید ضیاء الدین داریم معزی الیه را بمقام ریاست وزراء برقرار و منصوب فرموده اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی بمعزی الیه مرحمت فرمودیم جمادی الاخر ۱۳۳۹ محل صح همایونی »

خوانندگان این نکته را باید متوجه باشند که در حکومت مشروطه ملی، پادشاهی که خودش دارای اختیارات تام نیست؛ چگونه می تواند در غیاب مجلس برنئیس دولتی اختیارات تام بدهد، از اینجا می توان استنباط کرد که برای مشروطه و قانون اساسی، در این وقت در دربار و در دیده دولت تشکیل دهندگان چه اعتبار و احترامی باقی مانده است و باز هم بشاهدائی برای تأیید این مدعا بزودی بر خواهند خورد، بالجمله علاوه بر این دستخط همایونی برای تقویت کار رئیس دولت، از طرفی شاه تلگرافی خطاب بحکام ولایتها صادر و مخابره می شود و صورت ذیل:

اولین بیانه رئیس الوزراء سید ضیاء الدین

هشتم حوت ۱۲۹۹

هموطنان

پس از پانزده سال مشروطیتی که به قیمت گرانبها ترین خون فرزندان ایران خریده شد.

پس از پانزده سال امتحانات و تجربیات و تحمل انواع محن و مصائب. پس از پانزده سال کشمکش اشکالات غیر قابل تصور داخلی و خارجی، وطن ما به روزگاری افکنده شد که نه تنها هیچیک از سیاستمداران وقت نخواستند بار گران مسئولیت زمامداری را بعهده گیرند، بلکه حتی مبعوثین و وکلاء جرئت نکردند که بوظایف خویش اقدام نمایند و از قبول تحمل این بار استتکاف ورزیدند، آیا مسیب و مسئول این وضعیت و بی تکلیفی چه اشخاصی بودند؟

کسانی که ملت را به وعده های مشروطیت و آزادی و استقرار قانون و عدالت فریب داده، در همان حال این مواعید را حجاب قرار دادند تا در سایه آن رویه هرج

و مرج، اساس انتقاع شخصی و لجام گسیختگی اصول ملوک الطوائفی قرون وسطی، اصولی که با سیاهی و تیرگیهای فجایع و جنایات احاطه شده بود، مستقر سازند. چند صد نفر اشراف و اعیان که زمام مهام مملکت را به ارث در دست گرفته بودند، مانند زالو خون ملت را مکیده، ضجه ویرا بلند می ساختند و حیات سیاسی و اجتماعی وطن ما را بدرجه ای فاسد و تباه نمودند که حتی وطن پرست ترین عناصر معتقدترین اشخاص به زنده بودن روح ملک و ملت امید خود را از دست داده، کشور ما ایران را در میان خاک و خاکستر سرنگون می دیدند.

پژمردگی و افسردگی و بالاخره نزدیک شدن آخرین لحظات اندیشه آور، ادامه وضعیات را غیر ممکن می ساخت. موقع رسید که این وضعیات خاتمه یابد، موقع فرار سید که عمر حکومت این طبقه سپری گردد. مسببین فلاکت و پریشانی ایران که باز هم دست نالایق خویش را از عمارت فرو ریخته ایران نمی کشیدند بحساب دعوت شوند.

بالاخره روز واژگون شدن و انتقام فرا رسید، در این روز تاریخی و هولناک است که اراده نیرومند اعلیحضرت اقدس شاهنشاه زمام امور را در دست من جای می دهد، مرا روی کار می آورد.

اکنون قضا و قدر مرا تعیین کرده است که مقدرات و سرنوشت ملت خود را در این موقع بحران و خطرناک در دست گرفته، وی را از آن پرتگاهی که حکومتیهای بی اراده و نالایق پرتاب کرده بودند، نجات بخشم. با اطلاع و احاطه از مشکلات سهمگین وقت، من اطاعت امر تاجدار ارجمند و این پیش آمد را وظیفه مقدمه وطن پرستی و انسانیت دوستی گرفته شانه های خویش را حاضر برای قبول این بار می نمایم. من امر خسرو متبوع معظم خویش را اطاعت و این بار را قبول می کنم، نه از آن جهت که به لیاقت شخصی خود اعتماد می کنم، بلکه اعتماد اول بخدای متعال بخشنده نیرومند و دلیری است که خدمتگزاران و پاک نیتان را هدایت و راهنمایی می نماید.

دوم به شاهنشاه ایران است که پرتو علاقه وی بر سعادت وطن مانند خورشیدی درخشان و قلبش از فرسودگی و ضعف ملت و مملکتش خونین است.

سوم بر قشون شجاع و وفاداری که دشت و هامون را با خونهای خویش در راه وطن گلگون کرده و بالاخره به حس فداکاری هموطنان عزیز می است که با چشمهای

باز گذشته را نگریسته و آینده را منصفانه قضاوت و حکمیت خواهند نمود!؟

هموطنان!

لازم است عمارات متزلزل و لرزانی که مفتخواران در آن آشیانه نهاده اند، سرنگون گردد. لازم است اداراتی که تأسیس آنها برای اسراف و تبذیر مال و پولی است که با قطرات عرق توده ملت تحصیل شده یا بالاتر و بدتر از همه به قیمت شرافت و استقلال ایران از اجانب قرض شده است، از میان برود و بجای آن مبانی محکمی استوار گردد که وظیفه خدمتگذاری به مملکت را از عهده برآید، موقع فرا رسید که شرافت و استقلال وطن بشکل پول درجیب مفتخواران فرو نرود. باید سعی و کوشش نمود که مملکت با عواید داخلی خود اداره شود و برای گردش دوایر مفتخواری محتاج بقرض از اجانب نگردد. انجام این امر یعنی محو و انهدام مفتخواری و ایجاد مبانی امنیت و رفاه و استفاده کارگران از مشقت خویش اولین وظیفه من خواهد بود. لازم است بنیان عدلیه ما که مرکز فجایع و جنایات است و از گون و معدوم گشته بر روی خرابه های وی یک عدالتخانه حقیقی که ارکانش مبنی بر عدل و نصفت باشد بنا گردد. زیرا فقط چنین عدالتخانه ای می تواند شالوده یک حکومت عالی باشد.

لازم است قیمت زحمت و مشقت کارگران و دهقانان سنجیده گشته و دوره فلاکت و بدبختی آنان خاتمه یابد، برای حصول این مقصود اولین اقدامی که باید بعمل آید تقسیم خالصجات و اراضی دولتی مابین دهقانان و همینطور وضع قوانینی که زارع را از املاک اربابی بیشتر بهره مند سازد و در معاملات ارباب با دهقانان تعدیلی شود و موجبات صحی و زندگانی آنان را تامین کند.

لازم است وضعیت هرج و مرج کنونی مالیه و تشکیلات سوئی که مهمترین عامل اخلال آن بوده است، محو گشته بجای آن تشکیلاتی بر قرار گردد تا مالیاتهایی که از ملت گرفته می شود با رعایت کمال اقتصاد و صرفه جوئی صرف حوائج گردد.

لازم است که اخلاق، قوای روحیه و احساسات ابناء وطن ما بوسیله تعلیمات ملیه وطن پرستانه و نموتورقی نماید تا وطن ما موطن فرزندان لایق فداکار گردد.

لازم است مدارس تأسیس گردد که برای کشور ایران - آری برای ایران که مانند خورشید فروزان و آبادان بود و اکنون از تمدن و ترقی دور افتاده است - تدارک فرزندان لایق و شایسته نماید، بهره مند شدن از نعمت و تعلیم و تربیت نباید از حقوق

مختصه طبقات متمول، اولاد و وارثان ظالمان بی لیاقت گردد، بلکه برعکس تمام طبقات مردم و دهقانان باید از نعمت تعلیم و تربیت بهره مند شوند. لازم است تجارت و صناعت بطریق علمی تشویق گشته، حیات تجارتي و صنعتی ما از ورطه کنونی که نتیجه ضعف اداری است خلاصی یابد. لازم است سختی و گرانی زندگانی که بواسطه فقدان وسائل حمل و نقل و شدت احتکاری و درعین حال زینت و تجملات بیهوده غیر قابل تحمل گردیده، خاتمه یابد. لازم است وسائل ترقی را که با استقرار وسائل حمل و نقل و ارتباطات میسر می گردد، برقرار نمود. علاوه بر مراتب فوق وتوأم با تغییرات محتتمه مقرر خواهد شد که اقدامات جزئی برای خاتمه دادن به وضعیات فلاکت آمیز پایتخت و سایر مراکز ایران بعمل آید. برای این مقصود بلدیة (شهرداری) معاصر با تشکیلات وسیع و مهمی تأسیس خواهد شد که پایتخت ایران منظری شایسته کرسی یک دولت شاهنشاهی را داشته و فلاکتهای بیحد و حصر سکنه آن خاتمه یابد.

همین اقدام نسبت بسایر بلاد ایران بعمل خواهد آمد، زیرا نباید محروم از نعمتی باشد که پایتخت از آن متمتع است. اما برای اینکه تمام این اقدامات میسر گردد، باید قبل از همه چیز و ما فوق هرگونه اقدامی، مملکت دارای قشونی گردد که دشمنان داخل و خارج را بحساب دعوت نماید. لازم است امنیت در محوطه شاهنشاهی ایران حکمفرما گردد و این فقط در پرتو قشون و قوای امنیه میسر می شود. فقط سپاهیان دلیر ما قادرند که حیات و هستی مملکت را تأمین نموده و ترقی و سعادت و اقتدار را فراهم سازند. قبل از همه چیز قشون همه چیز اول برای قشون و باز هم برای قشون، این است اراده و مرام ما تا زمانی که قشون بدرجات عالی خود نائل گردد.

اما سیاست خارجی ما

در اینجا هم نیز یک تغییر اساسی لازم است. لازم است یک سیاست شرافتمند بر مناسبات ما با ممالک خارجه حکومت داشته باشد. در این ایام هیچ مملکتی بدون ارتباط با جامعه ملل نمی تواند زندگانی نماید، بعد از جنگ بین المللی که مبانی تشکیلات جدید دنیا اصول مشارکت و دوستی شده است.

اصول مزبور در وطن صلحجوی ما بیش از سایر نقاط قابل اتخاذ است؛ ملت ما انسان دوست است، نسبت به جمیع ملل خارجه مهربان و شفیق و صمیمی است، ملت ما وارث حکم و اندرزهای اعصار و قرون متوالیه است.

حکمی که حسن مناسبات بین المللی را مقرر میدارد ولی بدیهی است دوستی ما نباید وسیله استفاده های غیرمشروع اجانب گردد که در جامعه ملل بشرافت و استقلال ایران لطمه وارد آورده است.

مناسبات ما با هریک از دول خارجه نباید مانع از حسن مناسبات و دوستی با سایرین گردد. بنام همین دوستی، کاپیتولاسیون را که مخالف استقلال ملک و ملت است الغا خواهم نمود و برای موفقیت در این مقصود و اینکه اتباع خارجه از عدالت تام بهره مند بوده، حقوق خود را بتواند حقاً دفاع نمایند، ترتیبات و قوانین مخصوصه ای با محاکم صلاحیتداری وضع و ایجاد خواهد شد تا همه نوع وثیقه داشته باشد.

برطبق اصول فوق الذکر اعلام می دارم که بعضی از امتیازاتی که درگذشته به اجانب داده شده است، باید اساساً مورد تجدید نظر واقع گردد. ما باید بتمام همسایگان به نظر دوستی نگریسته و با همه آنها مناسبات حسنه همجوارانه داشته باشیم و روابط مودت و تجارت را محکم کنیم؛ در این تجدید تشکیلات، ما بایستی در استفاده از مساعدتهای جمیع دول اعم از اینکه مساعدتهای مزبور بصورت مستشار یا سرمایه باشد، آزاد باشیم و هیچ ملتی هر قدر قوی و نیرومند باشد، نباید ما را محدود نماید؛ ما آزادیم و آزاد باقی خواهیم بود.

بنام همین اصول و بخاطر همین اصول است که من الغاء قرار داد ایران و انگلیس مورخه اوت ۱۹۱۹ را اعلام میدارم.

قرارداد که موقع انعقاد آن وضعیات دنیا دگرگون بود موجباتی که ما را ناگزیر به استفاده از آن می نمود، دیگر وجود ندارد.

اراده قطعی اصلاحات داخلی و تصمیم به عظمت و نیرومندی قشون ما را از احتیاج بقرار دادهائی که در نتیجه وضعیات تغییر یافته دنیا و حوادث بر ما تحمیل گشت، مستغنی می سازد.

من الغاء قرارداد ایران و انگلیس را اعلام میدارم تا تأثیرات سوئی برسیره ما نداشته باشد، زیرا در ظرف صد سال اخیر در سختترین و تیره ترین دقایق تاریخ ما انگلستان بدفعات دست دوستانه خود را برای مساعدت نسبت به ایران دراز کرد. از

طرف دیگر ایران نیز بدفعات نسبت به انگلیس صداقت و وفاداری خود را ثابت نمود؛ بنابراین نباید گذارد یک چنین دوستی تاریخی بواسطه عقد قراردادی کدر گردد. الغاء قرارداد هرنوع سوء تفاهمی را که مابین ملت ایران و انگلستان وجود داشته معدوم و شالوده جدیدی را برای مناسبات صمیمانه ما با تمام ممالک طرح ریزی خواهد نمود.

تخلیه ایران از قشون اجانب مهمترین موضوعی است که بر اساس مناسبات دوستی ما را با دول همجوار مستحکمتر خواهد نمود. انتظار داریم پس از تصدیق قراردادهائی که نماینده ما با حکومت مسکو منعقد نموده، باب روابط و دادیه با روسیه مفتوح و نگرانی توقف قشون اجانب بوسیله تخلیه هر دو طرف بعمل آید.
هموطنان!

بنام شاهنشاه جوانبخت ما که از اعلیحضرت وی جمیع قوا و احکام ساطع است. بنام قشون دلیر و فداکار وی، من شما را به انتظام وسیعی و کوشش در نجات وطن دعوت می نمایم. من اعتماد بشارکت شما دارم؛ من اعتماد بوطن پرستی شما دارم؛ از تمام شما درخواست می نمایم که بوسیله طرح و پیشنهاد ها و تقدیم افکار و مشورتهائی که در نزد من کمال وقع و تعظیم را خواهد داشت، مرا مساعدت کنید. اکنون اعلام می دارم که از این ببعد فرصت ملاقات کمتر خواهم داشت، لکن هرگونه مسائلی که کتباً ارسال گردد مورد توجه و مطالعه کامل واقع خواهد شد، در همان حال اعلام می دارم که هیچ چیز و هیچ ملاحظه مرا از مهمی که برعهده گرفته ام باز نخواهد داشت؛ زیرا پس از تفصیلات سبحانی و تأییدات اولیای اسلام به توجهات قاهرانه شهریار جمند مستظهر و به نیت پاک وی متکی هستم، حتی اگر برادرم در نجات مملکت از مصائب کنونی مخالفت ورزد باو رحم نخواهم کرد.

هموطنان، شما را به انتظام و کار دعوت می نمایم
هشتم حوت یکهزار و دویست و نود و نه ۱۲۹۹ -
سید ضیاءالدین طباطبائی رئیس الوزراء

خوانندگان کتاب من نیکومی توانند در موضوع مندرجات این بیانیه و میزان ارزش آن قضاوت کنند مخصوصاً در موضوع سیاست خارجی و بهر صورت این بیانیه حماسه آمیز بیک مقاله سیاسی و اجتماعی که بخواهند برای درج کردن در روزنامه

تنظیم کنند بیشتر شباهت دارد تا بدستور اساسی یک دستور صدر اعظمی و نکته مهم در این بیانیه نام نبردن از قانون اساسی مملکت است مگر بصورتی که در آغاز نگارش اشاره شده است و دیگر بکلی مسکوت عنه مانده در صورت ظاهر و گرنه غیر مستقیم آنرا هدف تیر کشنده ای هم ساخته اند چنانکه بزودی خواهید خواند.

بالجمله دولت نظامی تازه بکار روائی می پردازد و قوه ای که بتوان تصور کرد به آسانی زیر بار اوامرو نرود قوه ژاندارمری است که به گفته بعضی از سیاستمداران خارجی از حدود خود تجاوز کرده رنگ قشونی بخود گرفته است و لکن پیش بینی که برای این کار شده این محذور را برطرف می سازد و آن این است که یکی از صاحب منصبان ژاندارمری "ماژور مسعود خان کیهان" از اعضای حوزه سیاسی سید ضیاءالدین وزیر جنگ کابینه اوست و بعلاوه "گلرب سوئدی" رئیس کل تشکیلات ژاندارمری را داخل سیاست کودتائی کرده اند و او از هرگونه مخالفتی که بخواد بکنند جلوگیری خواهد کرد خصوصاً که به قونسولهای انگلیس در ولایات از طرف سفارت آنها دستوری رسد که در اجرای اوامر دولت تازه با مأمورین اجراء مساعدت نمایند. این است که بزودی نفوذ حکومت جدید باغلب ولایتها سرایت می کند مگر در چند ایالت که محتاج به عملیات می شوند مانند خراسان که قوام السلطنه برادر وثوق الدوله والی آنجا مخالفت می کند و به کنل محمد تقی خان رئیس ژاندارمری محل دستور می دهند او را گرفتار کرده تحت الحفظ به تهران می فرستد و محبوس می شود و کرمانشاهان که صارم الدوله مسعود والی غرب اطاعت نکرده او نیز بدست ژاندارمری محل توقیف و به مرکز فرستاده می شود و فارس که دکتر محمد خان مصدق السلطنه والی آن ایالت پس از اندکی مقاومت استعفاء داده با حمایت ایل بختیاری از گرفتاری محفوظ می ماند و مانند گیلان که از حکومت تازه در آنجا اثری ظاهر نمی شود بواسطه نفوذ روسهای بلشویک و بسبب اقتدار میرزا کوچک خان در جنگل که هنوز به مخالفت خود با حکومت مرکزی باقی است.

* اما احوال محبوسین

محبوسین جمعی در تهران و نواحی آن در اداره قشونی محبوسند و جمعی بخارج یعنی بدوردست تر فرستاده شده اند و نوعاً با آنها بدرفتاری می شود، مخصوصاً با اشخاص متمول که برای گرفتن قسمتی از تمول آنها کیسه هایی دوخته شده است و

در این بی پولی و با این اردو کشی بمساعدت نقدی آنها دارند. اما آنها هم به آسانی سرکیسه ها را باز نمی کنند و از زحمت و بی احترامی دیدنهای اندیشه نمی نمایند، خصوصاً که بزودی میفهمند، خطر جانی متوجه آنها نیست که از دادن پول خود داری می کنند، مگر بعضی از آنها که مختصر وجهی می دهند و بعضی که تعویضاتی بدولت میسپارند و مگر آنچه از اموال آنها از قبیل وسائل نقلیه بعنوان ضرورت قشونی ضبط حکومت نظامی می گردد.

گفته شد محبوسین دانستند خطر جانی متوجه آنها نیست؛ بلی، پول داران از حبس شدگان اغلب از خارجه دوستان بودند و انگلیسیان که اکنون بجای همه خارجی ها نشسته اند و زمام حقیقی امر در دست آنهاست. بمصلحت وقت و لزوم وجود موقتی یک حکومت ضد اعیان و اشرافی، سبب گرفتاری این جمع شده است و آن سیاست که تمام شد اینها هم آزاد می شوند و بعلاوه بواسطه این گرفتاری موقتی، تحصیل و جاهت ملی کرده، بعد از این از وجود آنها بیشتر استفاده خواهند کرد.

ریاست سه ماهه سید ضیائی و سیاست داخلی و خارجی سردار سپه

پیش از نگارش شرح عنوان فصل شمه ای از حال و کار خود در این نهضت نظامی بنگارم:

نظربوقایع گذشته که خوانندگان کتاب من از آنها آگاه هستند موقع برای من خالی از مخاطره نیست بملاحظیات چند:

۱- خانه من یکی از مرکزهای مهم آزادیخواهان واقعی شده و اجتماعات آنها بیشتر در این خانه است و با هر سیاست که انگشت بیگانه در آن باشد مخالف هستند.

۲- چون چرخ این انتهاض را دست سفارت انگلیس در زیر یک پرده بسیار نازکی میگرداند و در دفتر نام اشخاص ایرانی در سفارت مزبور، نام نگارنده سفید و روشن دیده نمی شود. خصوصاً بعد از واقعه شانزدهم ربیع الاول یکهزار و سیصد و سی نه (۱۳۳۹ هـ) و اقدام متهورانه من در عقیم گذاردن نتیجه مجلس عالی دربار که با سعی انگلیسیان تهیه شده بود برای بدست گرفتن زور و زرابین مملکت چنانکه در فصل

بیست و یکم نگارش یافت. (۶)

۳ - عملیات نگارنده راجع به کمیته آهن که به صلاح وطن خود کردم و در فصل دوازدهم تحریر شده از خاطر انگلیسیان و دوستان آنها محو نشده است و اگر بخواهند تلافی کنند موقع مناسبی بدست آورده اند.

۴ - زمان کمی بیش نگذشته است از انقلاب مختصری که در تهران بدست محصلین مدارس بر ضد سیاست بازیهای داخلی و خارجی و مخصوصاً عملیات نظمی که "وستدهال سوئدی" باز در رأس نظمی است و یکی از عوامل کودتا بوده و البته آن واقعه را فراموش نکرده است و همه گونه اسباب برای تلافی کردن در دست دارد.

بهر صورت صبح زود روز سیم حوت جمعی از جوانان از آزادیخواهان بتصور اینکه انتهاز آزادیخواهی است بر نگارنده وارد شده مرا به بیرون آمدن از منزل و شرکت نمودن در کار انتهاز کنندگان ترغیب می کنند اما پس از چند دقیقه مذاکره ملتف شدند که آنها را به بازی خواهند گرفت بلکه اگر بصورت اجتماع بطوری احتیاطی از آن در بیرون بروند همه گرفتار خواهند شد از این جهت یک یک و از درهای متعدد که آن خانه داشت بیرون رفتند.

نگارنده نیز یکی از محله های دور دست تهران رفته در خانه یکی از دوستان پنهان گشتم تا نتیجه انتهاز هویدا گردد. اما پس از چند روز از مجرای کارکنان جزء نظمی خبرداری شوم که در صورت اشخاص مظنون بمخالفت با حکومت حاضر نام نگارنده نیز بوده است و بطور خصوصی قید شده که اگر مخالفتی از من ظاهر نشد متعرض من نگردند، بی آنکه بدانم قیدکننده کی بوده است. در اینصورت بخانه خود آمده تا مدتی کسی را نپذیرفته، یکجهت بکارتالیفات می پردازم. خلاصه روز هشت برج حوت بیانیه رئیس دولت بصورتیکه نوشته شد، بنظر میرسد و با اینکه بسیاری از مندرجات آن از آمال و آرزوهای من و هر شخص وطن دوست است و تصدیق دارم که هر وقت دولتی بخواهد شروع باصلاحات اساسی این مملکت بکند باید بناهای بی اساس سست بنیاد اداری کنونی را بکلی سرنگون کرده نه بروی خرابه های آنها بلکه از خیلی زیرتر آن خرابه ها بناهای محکمی که قابل اداره کردن یک مملکت وسیع مانند ایران است بسازد و پیش از همه کارخانه آدم سازی ما یعنی وزارت

معارف باید برای انجام اینکارها مرد آماده کنند چه قوت بی علم همانند علم بی قوت است. با وجود این خواندن بیانیه انقلابی رئیس دولت نه تنها مرا خرسند نداشت، بلکه بواسطه برخوردن بیک جمله و یک کلمه در آن ضربت شدیدی بر قلب من وارد شد و این آن بود «بنام شاهنشاه جوانبخت ماکه از اعلیحضرت وی جمیع قوا و احکام ساطع است» زیرا در حکومت ملی جمیع قوا از ملت ساطع است و بسه قسمت منقسم شده قوه مقننه و مجریه و قضائیه را تشکیل می دهد و صدور تمام قوا و احکام از شخص پادشاه این عنوان حکومت استبدادی است.

این خاطره قلب مرا متأثر می نماید و باطن خیالات نهضت کنندگان را آشکار می سازد ولی از طرفی می شنوم مباشرین مجلس شورایی ملی که بمناسبت عید سالینانه تأسیس مجلس شورای ملی مشغول تهیه بساط عید بودند و مقارن شد با این نهضت نظامی و از طرف دولت تازه روی موافقتی با ادامه دادن کار ندیده، می خواستند بساط ناتمام را بکلی برچینند. یکمرتبه از طرف رئیس دولت امری به آنها میرسد که جشن را بگیرند و رئیس دولت و نمایندگان سفارت انگلیس باتفاق یکدیگر، در آن جشن حاضر می شوند و گفته میشود مشاورین خارجه صلاح ندیدند بساط جشن برچیده شود تا سوء تأثیری در جامعه نکند و از روی این نظر شاید بخواهند صورتی از مشروطه و قانون اساسی نگاهدارند، برای کلاه قانونی گذاردن بر سر عملیات خود در نزد رقیبان بیگانه و معنی و حقیقت آنرا لغو نمایند.

و هم در روزنامه ایران که سه روز بعد از نشر بیانیه رئیس دولت نشر می شود و بیانیه را درج می کند به این مقام که می رسد کلمه قوا را حذف کرده می نویسد «که از اعلیحضرت وی جمیع احکام ساطع است» و می رساند که جمله مزبور بصورت نخستین مورد اعتراض شده بترمیم آن پرداخته اند.

و اما عملیات سید ضیاء الدین - با سه نفر از رجال اولی مملکت هیچ گونه ستیزگی نمی کند مستوفی الممالک - مشیرالدوله و مؤتمن الملک چونکه وجهه ملی دارند و مناسبات آنها هم با انگلیسیان دوستانه است بی آنکه نوکر بوده باشند. سید ضیاء الدین با رؤسای ایل بختیاری خصوصیت و مدارا می کند چون قوه شخصی دارند و بعضی از آنها بطور خصوصی با انگلیسیان مربوط هستند.

سید ضیاء الدین به سپهدار اعظم رئیس دولت پیش از خود متعرض نمی شود اما او اطمینان ندارد و آن شب را بسختی گذرانیده و صبح بسیار زود، روز سیم حوت می شود. در سفارت انگلیس در اطاق انتظار بعد از معطلی طولانی، وزیر مختار را ملاقات کرده و از او تأمین می یابد و بخانه خود رفته انزوا میجوید. بدیهی است پنج روز عزت ریاست وزرائی دیدن، نه بلکه پنجاه روز و پنجاه ماه آن، بذلت پنج دقیقه در اطاق انتظار بیگانه ای هر که بوده باشد، بودن ارزش ندارد، چه رسد که مدت از یکساعت هم گذشته باشد و بهر صورت سپهدار اعظم بشخص شاه ویا ولیعهد پناه میبرد. بهتر بود تا بیگانه در صورتیکه باسانی دستش بآنها می رسید، ولی در این گونه موارد انسان گاهی همه چیز خود را گم می کند و این توسل رئیس دولت پیش بسفارت انگلیس، میزان دخالت و نفوذ آنها را در کار جاری و انتهاز نظامی می رساند.

سید ضیاء الدین که خود را سوسیالیست میخواند و آن بیانیه را نشر می دهد و اعیان و اشراف را گرفتار کرده بزندان میندازد. بایستی از تجمل اجتناب کند و دموکراسی خود را از دست ندهد، ولی دیده می شود که میان خود و خلق فاصله زیاد قرار داده. درها و دربندها میگذارد، حاجب و دربانها مقرر میدارد و در گذشتن از معابر با سوا رهای قزاق بیرق الوان دار بسیار حرکت می نماید.

سید ضیاء الدین بلدیه وسیعی با بودجه کافی تأسیس می کند و پیش از هر کار بخراب کردن سر درهای میدان توپخانه و جاهای دیگر می پردازند و میکوشد که باصلاحات اداری شروع کند و در عین حال چون پدرش از روحانی نمایان عوام فریب است، امر میکند در وقت ظهر در کوچه و بازار اذان بگویند و روزهای جمعه را بکلی تعطیل کنند و در سر میزهای رسمی میهمانیهای خود که نمایندگان خارجه هم هستند، مشروبات الکلی نمی گذارد. برای اینکه اظهار مسلمانی کرده باشد و از این راه دل عوام را بدست بیاورد و در نظر خواص سیاستمداری کرده باشد.

سید ضیاء الدین پیشرفت کارش بحسن موافقت با رضاخان سردار سپه است که او شخص دارای عزم و اراده و بینهایت نامجوست و البته می خواهد هر چه می شود بنام وی بوده باشد. در این صورت اگر نخواهد با رئیس الوزراء همراهی کند کار، زار خواهد بود.

سید ضیاءالدین با اینکه این نکته را میداند بازمی کوشد فرمانده قوا را مطیع خود سازد و بلکه مسعود خان کیهان وزیرجنگ او که صورتی بیش نیست و درجنبه عزم و اراده و خیالات بلند سردار سپه بسی ناتوان بنظر می آید . می خواهد سردار سپه را محکوم وزیر دست خود بداند.

این است که بزودی روح اختلاف کلمه میان رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا حکمفرما می شود و طولی نمی کشد که مسعود خان خواه یا ناخواه خارج شده ، سردار سپه خود وزیرجنگ می گردد.

سردار سپه چنانکه ازپیش گفته شده قوه ای که درمقابل خود می بیند، ژاندارمری است که رنگ قشونی بخودگرفته و باوزارت جنگ یک صاحب منصب ژاندارمری، بهم زدن تشکیلات آن خالی از اشکال نیست ولی با وزارت جنگ خودش آن اشکالات برطرف می شود.

سردار سپه دراین انتهاض اول وظیفه اش جمع آوری قوای متفرق شده قزاق بوده است و دادن تشکیلات تازه بآنها وظیفه دومش متحد الشکل ساختن تمام قوای نظامی است و با داشتن وزارت جنگ باآسانی می تواند باین مقصود هم کامیاب گردد والبته امرمطلق بودن درمملکت را برای اطاعت کردن اوامر دیگری ترجیح می دهد و از اینجاست که سستی کاررئیس دولت شروع می شود. خصوصاً که بعضی از رجال دولت که محبوسند و درتفتین کردن میان اشخاص مهارت دارند، بوسیله کارکنان خود هرچه میتواند میان وزیرجنگ و رئیس دولت تفتین می کنند و روی دل وزیرجنگ را بجانب خود بر می گردانند.

روز سیزدهم نوروز است. سردار سپه اردوی قزاق را که در نزدیکی تهران است، میهمان کرده، هیئت وزراء هم آنجا هستند. مخالفت باطنی سردار سپه با سید ضیاء الدین و بی اعتنائی وزیرجنگ بررئیس دولت، در این روز نیکوهویدا می شود. چه درموقع نطق وزیرجنگ برای صاحبمنصبان و تا بینها که از مجلس وزراء برخاسته، میرود صحبت بدارد. سید ضیاء الدین باومی گوید سلام مرا هم بآنها برسانید. وزیر جنگ را از این سخن نا خوش آمده و بجای رسانیدن سلام رئیس دولت بصاحبمنصبان

و قزاقان؛ می گوید وقتی آقا سید ضیاء الدین رئیس الوزرا شد، من فرمانده قوا گشتم و وقتی من فرمانده قوا گشتم، او رئیس الوزراء شد. یعنی من و او را یک مجرا و در یک روز به این مقام رسیده ایم، او بر من تقوی ندارد که من واسطه رسانیدن سلام او بشما بوده باشم. اینک بعلل سقوط دولت ضیائی و آزاد شدن محبوسین سیاسی اشاره نمایم. از یک طرف احتیاج کودتا کنندگان به محبوس نگاهداشتن محبوسین بر طرف می شود و از طرف دیگر کدورت میان وزیر جنگ و رئیس الوزراء شدن می کند، بطوریکه نگاهداری هردو بر سرکار از عهده نگاه دارندگان خارج می گردد و احتیاج آنها و البته احتیاج مملکت بوجود سردار سپه بیشتر است تا بوجود مانند سید ضیاء الدین ها و شاید سید ضیاء الدین نیز بعد از زمامدار شدن شدن با نماینده سیاسی روس بلشویک که تازه وارد شده و تصور می کند حکومت سوسیالیستی است، بیش از قدر ضرورت خصوصیت کرده باشد که موجب نارضائی انگلیسیان شده باشد و بهر صورت اسباب داخلی و خارجی فراهم می شود و سید ضیاء الدین از کار افتاده از یاران طرد می شود و محض معزولی او نه تنها محبوسین آزاد می گردند بلکه از میان آنها یکنفر بریاست دولت بر گزیده می شود. (۲)

توضیحات و مآخذ:

◀ ۱- حکومت سید ضیاء با اعلامیه «حکم می‌کنم» رضا خان، ضد مشروطیت بود

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - ملك الشعرا بهار، «تاریخ مختصر احزاب سیاسی؛ انقراض قاجاریه» جلد اول - چاپ رنگین، تهران، ۱۳۲۳ - صص ۱۰۶ - ۸۶
- ۲- «اعلامیه رضا میر پنج به تاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۲۱» که توسط اربابانش تهیه شده است. در این اعلامیه میخوانیم:

حکم می‌کنم:

ماده اول - تمام اهالی شهر تهران باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند.

ماده دوم - حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت ۸ بعدازظهر غیر از افراد نظامی و پلیس مأمور انتظامات شهر، کسی نباید در معابر عبور نماید.

ماده سوم - کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون به اخلاف آسایش و انتظامات واقع شوند، فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد.

ماده‌ی چهارم - تمام روزنامه‌جات و اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت به کلی موقوف و برحسب حکم و اجازه که بعد داده خواهد شد، باید منتشر شوند.

ماده پنجم - اجتماعات در منازل و نقاط مختلفه به کلی موقوف و در معابر هم اگر بیش از سه نفر گرد هم باشند، با قوه‌ی قهریه متفرق خواهند شد.

ماده‌ی ششم - درب تمام مغازه‌های شراب‌فروشی و عرق‌فروشی، تئاتر و سینما و فتوگرافی‌ها و کلوپ‌های قمار باید بسته شود و هر مست که دیده شود، به محکمه نظامی جلب خواهد شد.

ماده هفتم - تا زمان تشکیل دولت، تمام ادارات و دوائر دولتی، غیر از اداره ارزاق تعطیل خواهند بود. پست‌خانه، تلفن‌خانه، تلگراف‌خانه هم مطیع این حکم خواهند بود.

ماده‌ی هشتم - کسانی که در اطاعت از مواد فوق خودداری نمایند به محکمه نظامی جلب و به سخت‌ترین مجازات‌ها خواهند رسید.

ماده‌ی نهم - کاظم خان به سمت کماندانی شهر انتخاب و معین می‌شود و مأمور اجرای مواد فوق خواهد بود .

۱۴ جمادی الثانی ۱۳۳۹

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت

اقدس شهریاری و فرمانده کل قوا -

رضا

۳- خسرو معتضد- پلیس سیاسی، نشر البرز- ۱۳۸۸، جلد ۱ - صص ۳۴۶ - ۳۴۳

۴- (مسعودخان کیهان درهفتم برج حمل بواسطه اشکالاتی که در کار وزارتی خود با وجود قدرت و مداخلات بیحد سردار سپه در امور نظام میدید مستعفی گردید ولی استعفای او پذیرفته نشد و سپس گفتگوهای و فعل و انفعالاتی پیش آمد که بار دیگر ناچار باستعفا شد و عاقبت در ۷ برج ثور (اردیبهشت ۱۳۰۰) از کار کناره جست و سردار سپه که تا آنروز رئیس دیویزیون قزاق بود بعد از انجام جشن سلام نیمه شعبان بسمت وزرات جنگ حضور شاه معرفی گردید» و مسعود خان بسمت وزیر مشاور در کابینه باقی ماند.

۵ - روز ۲۳ ثور بمناسبت اینکه میرزا عیسی خان کسالت داشته به فرنگ رهسپار شده بود» مدیر الملک وزیر مالیه شد و معزز الدوله (نبوی) بوزارت امور خارجه بحضور شاه معرفی گردید. //

۶ - سید ضیاء به ملک الشعراء بهار دروغ می گوید. از مدتها قبل طرح کودتا را خبر داشته است زیرا وی در « یادداشتهای محمد علی جمال زاده که سید ضیاء در باره چگونگی کودتا ۱۲۹۹ به او تقریر کرده است» می گوید: «اسمارت انگلیسی که مترجم اول سفارت انگلیس بود، فردی بسیار ایران دوست و با من در تهران رفیق بود. یک شب کاظم که با مسعود اغلب شبها از قزوین به تهران می آمدند، و با هم بودیم و باز بر می گشتند به من گفت آیا یادتان هست که می گفتید با پانصد نفر اوضاع را به هم می زنید حالا چهار هزار قزاق در قزوین است. من پرسیدم آیا می توان از آنها استفاده کرد؟ گفت بله. از دوهزار نفر آنها می توان خوب استفاده کرد. بنا شد دست به کار شویم.»

* نگاه کنید به « خاطرات سیاسی رجال ایران - به اهتمام علی جانزاده - جلد اول - صص ۲۰۲ - ۱۸۹)

۷ - شاهزاده یمین الدوله (حسنعلی میرزا، کوچکترین پسران ناصرالدین شاه است، وی در اتریش تحصیل کرده است و از همراهان ولیعهد بود.

◀ ۲ - سیدضیاء و رضاخان، عاملین کودتای ۱۲۹۹ مرتباً از سفارت انگلیس دستور می گرفتند

پی نوشت ها:

۱ - حسین مکی - تاریخ بیست ساله ایران - مؤسسه انتشارات امیرکبیر - ۱۳۵۸ -
صص ۲۸۴ - ۲۷۰
۲ -

Lesueur Les anglais en Perse -Paris : Renaissance du livre, 1922
Emile -

۳ - یا برای رد گم کردن که وانمود کنند اگر انگلیسها در کودتا دخالت داشته اند پس چرا دوستان و پادوهای آنها را هم گرفته اند؟

۴ - حسین مکی توضیح می دهد: ژنرال ما ژور دنسترویل در کتاب خود بنام امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز می نویسد: وقتی ما وارد قزوین شدیم و آنجا را اشغال کردیم، کوچه ها و خیابانها را به انگلیسی نامگذاری کردیم.

دنسترویل در کتاب خود مطالب مفصلی در باره روابط خود با میرزا کوچک خان و مسائل جنگل نوشته است و تلاش بسیار نموده که عوامل انگلیسی و انتلیجنت سرویس مانند کنل نوئل معروف که نزد جنگلیها اسیر و زندانی بوده نجات دهد و بالاخره طبق قراردادی که با میرزا کوچک خان منعقد نمود موفق گردید با مبادله اسرای جنگل که در دست انگلیسها بوده مبادله نماید.

بعضی از نویسندگان و مطلعین ژنرال ماژوردنسترویل را بزرگ می دانند و اظهار نظر کرده اند که طرح کودتا از طرف او پی ریزی شده است.

۵ - یحیی دولت آبادی - « حیات یحیی » جلد چهارم - انتشارات عطار - ۱۳۶۱ -
صص ۲۴۷ - ۲۳۹

۶ - اشاره شادروان یحیی دولت آبادی به «کنگره نژادی» که در ۱۹۱۱ در لندن برگزار گردید می باشد که وی به نمایندگی از ایران در این «کنگره» شرکت نمود

در خاطراتش به آن «کنگره» اشاره می‌کند و می‌نویسد: «نگارنده به اقتضای حال و پریشان حواسی که از بابت حمله محمد علی شاه مخلوع و سالارالدوله برادرش به شرق و غرب ایران حاصل است، پرحرارت و شکایت آمیز و اخبار ایران را که در جراید همان ایام درج است شاهد آورده، انگلیس را که در فجایع ایران از روی عهد نامه ۱۹۰۷ بهر گونه تجاوز روس به امور داخلی مملکت رضا میدهد، شریک جنایتها می‌خواند و می‌گوید ای ملل مختلف عالم، آیا انصاف است در یک مملکت که مشغول اصلاح داخلی می‌باشد اینطور اسباب قتل و غارت و اختلال امور آنرا فراهم بیاورند و اضافه میکنم که اگر بیگانگان ایران را به حال خود بگذارند، هرگونه مانع که در راه ترقی و تعالی آن روی دهد مانند برف که در آفتاب به خودی خود آب می‌شود، طبعاً برطرف خواهد شد.»

منبع: همانجا - جلد سوم - ص ۱۸۳ - نگاه بکنید به فصل بیست و بیست یکم همین کتاب

فصل ششم

رابطه رضاخان با انگلیسی ها به گزارش اسناد وزارت امور خارجه آمریکا

بر اساس پژوهش محمد قلی مجد در گزارش «اسناد وزارت خارجه آمریکا» می خوانید که: در مجلس عوام، حکومت وقت بریتانیا دخالت خود را در کودتا تکذیب کرده است و در این گزارش از قول نخست وزیر به این نکته اشاره شده است که «بریتانیا هیچ دخالتی در این امور نداشته و هیچ مسئولیتی را در قبال اعمال قزاق های ایرانی برعهده نمی گیرد. کمک هزینه هایی که بریتانیا برای حفظ و نگهداری از این نیروها پرداخت می کرد، در ماه می سال ۱۹۲۰ متوقف شده است. دولت اعلی حضرت نسبت به قزاق ها موضع بی طرفانه اتخاذ کرده است.» ولی در همین گزارش اسناد سفارت آمریکا این گفته را رد می کند و با استدلال زیردخالت دولت انگلیس در کودتا را اثبات می کند. بنابراین در گزارش آمده است:

۱ - «سفارت بریتانیا تمام این اتهامات را رد می کند اما شکی نیست که نیروی نظامی انگلیس در قزوین از این حرکت حمایت کرده است. رهبران و پیروان این جریان، همگی تحت الحمایه بریتانیا هستند و اگر نبود حمایت همه جانبه ارتش این کشور، این حرکت به شکست می انجامید.»

۲- «بعد از ظهر همان روز، وزیرمختار بریتانیا به خارج از شهر رفت و ساعت ۵ بعد از ظهر بازگشت. چند ساعت پیش از خروج وزیرمختار، سرکنسول سفارت بریتانیا، سرهنگ دوم هیگ، به همراه سید ضیاءالدین، رئیس الوزرای فعلی، برای گفتگو با قزاق ها از شهر خارج شدند. بر اساس شواهد موجود، این دونفر به منظور مطمئن شدن از مقصود قزاق ها شهر را ترک کردند، اما خود نیروهای قزاق اعتراف کردند که دقیقاً پیش از ورود آنها به پایتخت، نفری پنج تومان (تقریباً ۵ دلار) از [مقامات] بریتانیا دریافت کرده اند.»

۳- «جناب آقای بلفور در کتاب خود تحت عنوان «وقایع اخیر در ایران» شماره ۱۰۰ قزاق ها را ۲۵۰۰ نفر ذکر می کند. در واقع هنگ قدیمی قزاق ها که پس از اخراج افسران روسی، به فرماندهی افسران انگلیسی در قزوین مستقر شد، به سختی می

شود باور کرد که کودتا بدون اطلاع و رضایت سفارت بریتانیا اجرا شده است. علاوه بر این، "کنل گلرپ" فرمانده ژاندارمری تهران و "جنرال وستداهل" فرمانده نیروه ای پلیس، در شب پرحادثه ۲۱ - ۲۰ فوریه به نیروهای خود دستور دادند از قرارگاه های خود خارج نشوند. در پی این خوش خدمتی، دولت بریتانیا به دلیل «وفا داری به منافع بریتانیا در ایران» ایشان را مفتخر به دریافت نشان G.C.M.G کرد. این وقایع بیش از پیش ایرانیان را به دخالت بریتانیا مظنون کرد و آنها را مطمئن ساخت که این کودتا خود به خود صورت نگرفته است.»

۴ - «نکته جالب توجه این است که به نظرمی رسد نه دولت ایران و نه سفارت بریتانیا تا زمانی که قزاق ها به چند مایلی شهرنرسیده بودند، هیچ کدام خبر نداشتند که قزاق ها به منظور تصرف پایتخت حرکت کرده اند و این درحالی است که نیروهای مستقر در قزوین (قرارگاه نیروهای بریتانیا در شمال ایران) تحت فرماندهی افسران بریتانیایی هستند و شهر را به همراه تجهیزات نظامی این کشور ترک کردند و پس از گذشت چهار روز و پشت سر گذاشتن صد مایل به دروازه های تهران رسیدند این دوشهر با خطوط تلفن و تلگراف باهم در ارتباط هستند و همچنین در هر دوشهر، ایستگاه های رادیویی بی سیم در اختیار انگلیسی ها). همه این اتفاقات کاملاً حساب شده و از پیش تعیین شده پیش رفت و کاملاً مشخص است که بدون تباخی و سازش، هرگز چنین امری محقق نمی گردید.»

۵ - «از مقامات وزارت خارجه خواهش دارم به اظهارات کنل اسمیت (که در صفحه دوم نامه ژنرال دیکسون به اینجانب آمده است) توجه ویژه مبذول دارند. به گفته ژنرال دیکسون وی یکی از افسران انگلیسی است که نیروهای قزاق در قزوین را سازماندهی کرد و به سمت تهران به حرکت در آورد و موجبات سرنگونی دولت را فراهم آورد. منظور از «اسمارت» در این نامه، آقای "دبلیو. ای. اسمارت" است؛ وی دبیر امور شرقی در سفارت بریتانیا در تهران است

۶ - دیکسون می افزاید: «زمانی که به قزوین رفتم در دیدار با کنل اسمیت، وی اقرار کرد که او نیروهای قزاق را سازماندهی و به سمت تهران اعزام کرده است. وی همچنین اعتراف کرد که سفارت بریتانیا در تهران کاملاً از این جریان با خبر بوده است.»

کودتا و آغاز دیکتاتوری نظامی

کالدول ("جان لارنس کالدول" وزیر مختار آمریکا در ایران) اولین گزارش خود از کودتا در ۲۲ فوریه ۱۹۲۱، ساعت ۱۰ صبح مخابره می کند: «نزدیک به ۱۰۰۰ قزاق ایرانی روز گذشته از قزوین به سمت تهران حرکت کردند و بدون رو به روبه روشن شدن با هیچ مقاومتی، پایتخت را به تصرف خود درآوردند. آنها به غیر از رئیس الوزرا مابقی اعضای کابینه را فوراً دستگیر کردند. همچنین مقامات بلند پایه پیشین، ثروتمندان ایرانی، مشروطه خواهان و ناسیونالیست ها نیز در امان نماندند. به تعویق افتادن حقوق قزاق ها علت این اقدام قلمداد شده است. رئیس الوزرا دست بدامان انگلیسی ها شده و به سفارت بریتانیا پناه برد. بریتانیا منکر هرگونه دخالت در این قضایا شده، اما کاملاً روشن است که اوضاع فعلی بروفق مراد آنهاست و شواهد حاکی از آن است که نیروی نظامی آنها این حرکت را تقویت می کند. سید ضیاء الدین، سردبیر روزنامه رعدو از تحت الحمایگان بریتانیا، رهبری این جریان را برعهده دارد. وی در زمان وثوق الدوله، در مقام مشاور محرمانه رئیس الوزرا خدمت می کرد. مردم ایران تقریباً مطمئن شده اند که تمام این قضایا یک نقشه و توطئه انگلیسی است [پایین حال] نظم و آرامش بر شهر حکمفر ماست.» (۲) احمد شاه در ۲۳ فوریه ۱۹۲۱ سید ضیاء را به سمت ریاست وزرا منصوب می کند: «نظر به اعتمادی که به حسن کفایت و خدمتگزاری جناب میرزا سید ضیاء الدین داریم، معزی الیه را به مقام ریاست وزرا برقرار و منصوب فرموده و اختیارات تامه برای انجام وظایف ریاست وزرائی به معزی الیه مرحمت فرمودیم.» کالدول تصمیم شاه را اینگونه تشریح می کند: «شاه سید ضیاء را با اختیارات تام به ریاست وزرا منصوب کرد و در حال تشکیل کابینه است. حکومت نظامی شدید بر شهر حکم فرما گردیده و هیچ کدام از روزنامه ها اجازه انتشار ندارند. ارتباط تلگرافی در سراسر ایران ممنوع است و از هرگونه اجتماع عمومی حتی در خانه ها، جلوگیری به عمل می آید. درخواست بسیاری از مردم که خواهان بست نشستن در سفارت آمریکا بودند، رد شد؛ روی هم رفته ۱۰۰ نفر دستگیر شده اند و در میان آنان چهارتن از رئیس الوزراهای پیشین، شماری دیگر از مقامات دولتی و ثروتمندان شهر نیز به چشم می خورند. توده

مردم از این اوضاع به خشم آمده و مدعی هستند تمام این قضایا، یک کودتای انگلیسی است. سفارت بریتانیا تمام این اتهامات را رد می کند اما شکی نیست که نیروی نظامی انگلیس در قزوین از این حرکت حمایت کرده است. رهبران و پیروان این جریان، همگی تحت الحمایه بریتانیا هستند و اگر نبود حمایت همه جانبه ارتش این کشور، این حرکت به شکست می انجامید. ... زندگی شاه در معرض خطر قرار دارد و به نظر بنده وی مترصد است و در اولین فرصت ممکن، کناره گیری کند. رئیس الوزرا اعلام کرد در نظر دارد شماری از بازداشت شدگان را اعدام کند.» (۳) کالدول در مورد کودتا چنین می نویسد: «بعد از ظهر یکشنبه بیستم فوریه، خبر رسید که ۱۵۰۰ نیروی قزاق از قزوین به سمت تهران حرکت کرده و به چند مایلی شهر رسیده اند. این خبر موجب نگرانی مردم شد. شواهد حاکی از آن بود که آنها در صدد تصرف پایتخت هستند اما کسی از غرض اصلی ایشان خبر نداشت.

بعد از ظهر همان روز، وزیر مختار بریتانیا به خارج از شهر رفت و ساعت ۵ بعد از ظهر بازگشت. چند ساعت پیش از خروج وزیر مختار، سرکنسول سفارت بریتانیا، سرهنگ دوم هیگ، به همراه سید ضیاءالدین، رئیس الوزرا فعلی، برای گفتگو با قزاق ها از شهر خارج شدند. براساس شواهد موجود، این دونفر به منظور مطمئن شدن از مقصود قزاق ها شهر را ترک کردند، اما خود نیروهای قزاق اعتراف کردند که دقیقاً پیش از ورود آنها به پایتخت، نفری پنج تومان (تقریباً ۵ دلار) از [مقامات] بریتانیا دریافت کرده اند. لازم به ذکر است که این قزاق ها تحت فرمان کلنل اسمیت هستند. این فرمانده انگلیسی مدتی است که در استخدام دولت ایران است و چند ماه پیش تصدی اداره اطلاعات در قزوین را بر عهده گرفت و البته پیش از آن نیز فرمانده انگلیسی مدتی است که در استخدام دولت ایران است و چند ماه پیش تصدی اداره اطلاعات در قزوین را بر عهده گرفت و البته پیش از آن نیز فرمانده نیروهای قزاق در آن منطقه بود. وی مکرراً به تهران سفر می کرد و برکسی پوشیده نیست که در این سفرها بخش عمده وقت خود را در حضور سید ضیاءالدین به سر می برد. همچنین مشخص شده است که اندکی پیش از حرکت قزاق ها به سمت تهران، پولی که قرار بود میان این نیروها پخش شود به دست کلنل اسمیت رسید. اما به نظرمی رسد کلنل ترجیح داد تا رسیدن به تهران صبر کند و بلافاصله پس از رسیدن به پایتخت، مبلغ مذکور در میان آنها پخش شد. این وجه به امضای کلنل اسمیت از

بانک برداشت شده بود. نکته جالب توجه این است که به نظر می رسد نه دولت ایران و نه سفارت بریتانیا تا زمانی که قزاق ها به چند مایلی شهر نرسیده بودند، هیچ کدام خبرنداشتند که قزاق ها به منظور تصرف پایتخت حرکت کرده اند و این درحالی است که نیروهای مستقر در قزوین (قرارگاه نیروهای بریتانیا در شمال ایران) تحت فرماندهی افسران بریتانیایی هستند و شهر را به همراه تجهیزات نظامی این کشور ترک کردند و پس از گذشت چهار روز و پشت سر گذاشتن صد مایل به دروازه های تهران رسیدند این دو شهر با خطوط تلفن و تلگراف باهم در ارتباط هستند و همچنین در هر دو شهر، ایستگاه های رادیویی بی سیم در اختیار انگلیسی ها). همه این اتفاقات کاملاً حساب شده و از پیش تعیین شده پیش رفت و کاملاً مشخص است که بدون تباتی و سازش، هرگز چنین امری محقق نمی گردید... اندکی پس از نیمه شب بیستم فوریه، قزاق ها وارد تهران شدند. نیروهای ژاندارمری که موظف به حفاظت از پایتخت و مناطق داخلی کشور هستند نیز به قزاق ها پیوستند. شاه یکی از افسران سوئدی را به منظور متوقف ساختن قزاق ها در خارج از پایتخت، متصدی هنگ مرکزی سربازها کرد. اما این افسر متوجه شد که سربازها نیز به قزاق ها پیوسته اند. سه گلوله توپ و چند گلوله هوایی نیز شلیک شد. تنها نیروهای پلیس در مقابل این عده مقاومت کردند. در اداره مرکزی پلیس پیش از دستگیری تمام نیروهای پلیس، دونفر کشته شدند. به هر حال، به نظر می رسد کودتا بدون خونریزی به پایان رسیده است. به زودی روشن شد که تمام چهره های برجسته این جنبش، ارتباط تنگاتنگی با [سفارت] بریتانیا دارند. سرگرد مسعود خان، که پیش از این برمسند وزارت جنگ نیز تکیه زده، از چند ماه پیش تا کنون به عنوان معاون شخصی کلنل اسمیت در قزوین، مشغول به خدمت است. سرهنگ رضاخان، که به فرماندهی نیروهای قزاق منصوب شده است، درهنگ نظامی انگلیس- ایران خدمت و در عمل برای فرمانده این هنگ جاسوسی می کرد. وی چند ماه گذشته همکاری بسیار نزدیکی با انگلیسی ها در قزوین داشته است. سید ضیاءالدین، رئیس الوزرا، مالک روزنامه نیمه رسمی رعده است؛ بریتانیا حامی مالی این روزنامه است. همانطور که پیش از این به اطلاع وزارت خانه رسید، روزنامه رعده همان روزنامه ای است که در پائیز ۱۹۱۹ شدیداً به آمریکا، ملت و آداب و رسوم این کشور حمله کرد. سید ضیاءالدین مردی است که سی و پنج سال از عمر وی می گذرد.

«سید» واژه ای است که به فرزندان پیامبر محمد اطلاق می شود و تا پیش از کودتا سید ضیاءالدین دستارسیاه بر سر می کرد که نشانه سید بودن او بود؛ اما پس از آن «کلاه» سیاه که سرپوش معمول مردم ایران است، بر سر می کند. وی یکی از ایرانیان پرتوان و استثنایی است. ضیاءالدین معاون مورد اعتماد و ثوق الدوله بود؛ اکنون نیز همه مردم می دانند انگلیسی ها روز نامه او را تأمین مالی کرده و شخصاً نیز از بریتانیا وجوهی را دریافت می کند؛ اما با این حال، بعضی از مردم کم و بیش نسبت به تلاش های سید ضیاءالدین خوش بین هستند و گمان می کنند که وی در صدد تشکیل دولتی شایسته تر در این کشور است.» کالدول اضافه می کند: «یک یا دو روز پس از کودتا شاه رسماً سید ضیاءالدین را با اختیارات تام به ریاست وزرا منصوب کرد. حکومت نظامی مجدداً با شدت و حدت هر چه تمام تر اجرا شد. همچنان قزاق ها به نیروی پلیس اعتماد نداشته و در هر یک از ایستگاه های پلیس نیروهای قزاق نیز مستقر شده اند. تا چند روز پس از کودتا ارتباطات داخلی توسط پست یا تلگراف ممنوع بود و هیچ روزنامه ای اجازه انتشار نداشت. با این حال، پس از یک هفته ای این محدودیت ها برداشته و روزنامه ایران به عنوان روزنامه رسمی اجازه انتشار یافت. تجمع مردم حتی در منازل شخصی همچنان ممنوع بوده و انتشار هرگونه انتقاد از دولت نیز قذف می باشد.» (۴)

تکذیب و انکار بریتانیا

بریتانیا هرگونه دخالت و اطلاع از این کودتا را صریحاً رد کرد. به عنوان مثال در گزارش پرسش و پاسخ مجلس عوام به تاریخ دوشنبه ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ می خوانیم: دریابان کنورثی (Commander Kenworthy) از نخست وزیر چنین سؤال کرد: آیا دولت اعلی حضرت در کودتای قزاق ها برای سرنگونی دولت ایران، هیچگونه دخالتی داشته است؛ آیا تجهیزات و دست مزد این قزاق ها توسط دولت اعلی حضرت فراهم شده؛ و رویکرد دولت اعلی حضرت نسبت به این اقدام چیست؟ آقای سسیل هارمزورث: از آنجا که این سؤال پاسخی نسبتاً طولانی دارد، با کسب اجازه از نمایندگان محترم حاضر در جلسه، آن را در گزارش رسمی منتشر خواهم ساخت. «گزارش رسمی: «یکان های مختلف قزاق، که تمام نیروهای آن ایرانی هستند

تحت فرماندهی افسران ایرانی از قزوین به سمت تهران حرکت کرده و در بیست و یکم فوریه اندکی پس از نیمه شب وارد پایتخت شدند. افسر ایرانی این نیروها اذعان داشت که قزاق‌های ایرانی، که تجربه رویارویی با بلشویک‌ها را داشتند، از این که دولتی بی کفایت جایگزین دولت بی کفایت تری می‌شود، خسته شدند. دولت‌هایی که نتوانستند از پیشروی بلشویک‌ها جلوگیری به عمل آورند و به دلیل اهمال کاری ایشان، نیروهای بریتانیا نیز از ایران خارج شدند. قزاق‌ها وفاداری خود را به شاه اعلام کرده، اما تصریح کردند مشاورین شیطان‌صفتی را که اعلی حضرت را احاطه کرده اند، کنار خواهند زد. افسران ارشد قزاق‌ها، حسن نیت خود را درباره اتباع خارجی ابراز داشته و تأکید کردند جای هیچ نگرانی و ترس برای اتباع خارجی نیست. از آنجا که هیچ نیروی نظامی مانع ورود آنها به شهر نشد، قزاق‌ها به راحتی شهر را تصرف کردند، ادارات دولتی را تحت کنترل خود درآورده و خیابان‌ها را قرق کردند. ژاندارمری و پلیس محلی به ایشان پیوسته و نظم و آرامش در شهر برقرار شد. طبیعی است که به دنبال این اقدامات، دولت سپهدار سقوط کرد و رئیس‌الوزرا به سفارت اعلی حضرت شاهنشاهی بریتانیا پناه آورد. اما متعاقباً وادار به ترک سفارت شده و به وی اطمینان داده شد که مورد تعرض قرار نخواهد گرفت. انقلابیون تا این تاریخ دست به تشکیل دولت نزده اند، اما بسیاری از مقامات برجسته کشوری را دستگیر کرده اند. بازار تعطیل شده و در بیست و دوم فوریه شهر در آرامش کامل فرورفته است. دولت اعلی حضرت شاهنشاهی بریتانیا هیچ دخالتی در این امور نداشته و هیچ مسئولیتی را در قبال اعمال قزاق‌های ایرانی برعهده نمی‌گیرد. کمک هزینه‌هایی که بریتانیا برای حفظ و نگهداری از این نیروها پرداخت می‌کرد، در ماه می سال ۱۹۲۰ متوقف شده است. دولت اعلی حضرت نسبت به قزاق‌ها موضع بی طرفانه اتخاذ کرده است. (۵)

والاس اسمیت موری، کاردار سفارت آمریکا، در یکی از گزارش‌های سال ۱۹۲۵ نظر خود را در مورد انکار دولت انگلیس در هرگونه دخالت در کودتا را چنین تفسیر می‌کند: «نیروی نظامی فعلی ایران مبدأ و سرچشمه خاص خود را دارد؛ همانطور که وزارت خارجه مطلع است، این نیرو در زمان کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ سید ضیاءالدین به وجود آمد؛ زمانی که رهبران کودتا ۸۰۰ قزاق را به فرماندهی سرهنگ رضاخان راهی تهران کرده و حکومت متزلزل سپهدار اعظم را سرنگون

کردند. (جناب آقای بلفورد کتاب خود تحت عنوان «وقایع اخیر در ایران» شماراین قزاق ها را ۲۵۰۰ نفر ذکر می کند). در واقع هنگ قدیمی قزاق ها که پس از اخراج افسران روسی، به فرماندهی افسران انگلیسی در قزوین مستقر شد، به سختی می شود باور کرد که کودتا بدون اطلاع و رضایت سفارت بریتانیا اجرا شده است. علاوه بر این، «کنل گلرپ» فرمانده ژاندارمری تهران و «جنرال وستداهل» فرمانده نیروهای پلیس، در شب پر حادثه ۲۱ - ۲۰ فوریه به نیروهای خود دستور دادند از قرارگاه های خود خارج نشوند. در پی این خوش خدمتی، دولت بریتانیا به دلیل «وفا داری به منافع بریتانیا در ایران» ایشان را مفتخر به دریافت نشان G.C.M.G کرد. این وقایع بیش از پیش ایرانیان را به دخالت بریتانیا مظنون کرد و آنها را مطمئن ساخت که این کودتا خود به خود صورت نگرفته است. جدای از وقایع مذکور، سید ضیاءالدین پس از اینکه زمام قدرت را به دست گرفت، علی رغم اینکه وی بدلائل سیاسی می بایست توافقنامه انگلیس - ایران را «باطل اعلام می کرد». در پی عملی کردن آن بود و با عزت و احترام فراوان با هیأت های نظامی و اقتصادی انگلیسی برخورد کرد؛ این رفتار مؤید این بود که او نیز یکی از عوامل بریتانیا است.» (۶)

نامه ژنرال دیکسون به انگرت

نقش بریتانیا در کودتا، در نامه ای که ژنرال دیکسون به انگرت، کاردار سفارت آمریکا می نویسد نیز مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. دیکسون در سال های ۱۹۱۹ - ۱۹۱۸ بازرس کل نیروهای نظامی در شرق ایران (پلیس شرق ایران) بود و از سال ۱۹۱۹ تا فوریه ۱۹۲۱ که به صورت ناگهانی ایران را ترک کرد، فرماندهی کمیسیون نظامی توافقنامه انگلیس - ایران را بر عهده داشت:

مفتخرم به ضمیمه این گزارش، اطلاعات محرمانه ای را برای وزارت امور خارج ارسال کنم؛ رونوشتی از نامه محرمانه ای که ژنرال دیکسون، به تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۲۱ خطاب به این جانب نگاشته است؛ نامه ژنرال دیکسون به لرد کرزن به تاریخ ۴ می ۱۹۲۱ و نامه جان ال. کالدول، آخرین وزیر مختار آمریکا در تهران، به ژنرال دیکسون که در تاریخ ۱ مارس ۱۹۲۱ نگاشته شده است. از مقامات

وزارت خارجه خواهش دارم به اظهارات کلنل اسمیت (که در صفحه دوم نامه ژنرال دیکسون به اینجانب آمده است) توجه ویژه مبذول دارند. به گفته ژنرال دیکسون وی یکی از افسران انگلیسی است که نیروهای قزاق در قزوین را سازماندهی کرد و به سمت تهران به حرکت درآورد و موجبات سرنگونی دولت را فراهم آورد. منظور از «اسمارت» در این نامه، آقای «دبلیو. ای. اسمارت» است؛ وی دبیر امور شرقی در سفارت بریتانیا در تهران است. عبارت «هیگ و همکاران» به «سر هنگ دوم تی. دبلیو. هیگ» و افراد زیر اشاره دارد: «سر هنگ دوم ویکهام»، رایزن وقت سفارت بریتانیا؛ آقای «هاوارد»؛ وابسته نظامی وقت و قنصل فعلی بریتانیا در تهران؛ و شمار دیگری از مردان انگلیسی که خواهان تأثیر گذاری و فعالیت هستند. آقای «نرمن»، وزیر مختار بریتانیا، که شایع شده است در صدد کناره گیری است، یک روز بعد از کودتا به اینجانب اطمینان داد که به هیچ وجه از این کودتا اطلاع نداشته است... نامه ای که به لرد کرزن نوشته شده به خوبی اوضاع ایران و به ویژه فعالیت های بریتانیا را تشریح می کند و صراحت ستودنی آن یا جو محرمانه ای که بسیاری از مقامات بریتانیا در اینجا به وجود آورده اند، کاملاً در تضاد است. از آنجا که ژنرال دیکسون در گفتگو های خود کاملاً صریح است، مقامات بریتانیا در ایران به این نتیجه رسیدند که او اطلاعات محرمانه دولت انگلیس را در اختیار سفارت آمریکا می گذارد و این امر در نهایت باعث انفصال او از کار شد (این مطالب در صفحه پنجم نامه دیکسون به لرد کرزن ذکر شده است).

نامه دیکسون به انگرت:

لندن، ۶ ژوئن ۱۹۲۱؛ مدتی است که در صدد نوشتن نامه ای به شما هستم... امیدوارم نامه ای که برای شما می نویسم از بمبئی دریافت کنید و دستگاه سانسور سید ضیاءالدین و همکارانش به این نامه دسترسی پیدا نکنند!... زمانی که در کرمانشاه بودم، در دیدار با صارم الدوله، والی استان غربی مدت زیادی به گفتگو با یکدیگر نشستیم. صارم الدوله می دانست که سید ضیاء در پی «دستگیری» او است و به همین دلیل دست به اقداماتی پیشگیرانه زد. اما تردید داشتم که این اقدامات مؤثر واقع شود؛ حدسم درست بود و زمانی که به لندن رسیدم خبر رسید که عوامل

سیدضیاء، صارم الدوله و قوام السلطنه را دستگیر کرده اند.» دیکسون می افزاید: «زمانی که به قزوین رفتم در دیدار با کلنل اسمیت، وی اقرار کرد که اونبروهای قزاق راسازماندهی و به سمت تهران اعزام کرده است. وی همچنین اعتراف کرد که سفارت بریتانیا در تهران کاملاً از این جریان با خبر بوده است. وی از دخالت آقای نرمن چیزی نگفت، اما اعتراف کرد که اسمارت در این قضیه بی تأثیر نبوده است... اسمیت مردی است که اختیار زبان خود را ندارد و من از این نقطه ضعف بسیار منتفع شده ام. به عنوان مثال وی به هراس سید ضیاء از رضاخان اشاره کرد و گفت که وی به منظور دست گرفتن اوضاع و کنترل این مرد، به تهران اعزام شده است. اسمیت مطمئن بود که از پس این کار برآمده، اما من خندیدم و گفتم حتماً همیطور است و رضا خان نیز او را به «بیک فنجان قهوه» دعوت کرده است! دریکی از روزنامه های فرانسوی مطلبی خواندم که در آن ادعا شده بود سید ضیاء مجبور است در پناه نیروهای قزاق از ایران خارج شود چرا که قدرت در دستان رضاخان است!... وقتی به انگلستان رسیدم به وزارت خارج رفته و در اینجا میان من و "الیفانت"، رئیس بخش امور شرقی وزارت خانه، گفتگوی پرسرو صدایی درگرفت. تا آنجا که به یاد دارم تا آن زمان چنین برخورد گستاخانه ای با من نشده بود... با این حال خود را کنترل کرده و چیزی نگفتم... سپس مستقیماً به لرد کرزن گزارش داده و این نامه را ضمیمه گزارش خود کردم. پس از ده روز که پاسخی در یافت نکردم فرصتی پیش آمد که به وزارت خانه بروم. در آنجا برخلاف گذشته، با برخوردی کاملاً متفاوت مواجه شدم و عزت و احترام آنان مرا بسیار شگفت زده کرد. در پایان وزیر خارجه طی نامه ای از خدمات من در ایران تشکر کرد.

در بخشی از نامه ای که به کرزن نوشته شد، چنین می خوانیم:

در ارتباط با کودتای اخیر... تا مدتی مردم ایران به دست داشتن من در این کودتا مظنون بودند و انکارهای من در ابتدا به هیچ وجه مورد قبول واقع نمی شد.»

سید ضیاء الدین به دلیل اضطرابی که در سرکوب کردن مخالفت ها به او دست داده است نه تنها ثروتمندانی را که می توانست از آنها باج بگیرد دستگیر کرده، بلکه رهبران مردمی و ناسیونالیست ها را نیز روانه زندان کرده است چرا که از مخالفت آنها و عملکرد غیر قانونی خود واهمه دارد... تلاش های من برای رد هرگونه دخالت در کودتا، با بن بست مواجه شد و عموم مردم ایران معتقدند که این یک کودتای

انگلیسی است؛ این نتیجه گیری از دواصل نشأت می گیرد. اول اینکه شمار زیادی از نیروهای قزاق به صورت مخفی از قزوین به تهران حمله کردند. قزوین شهری است که افسران انگلیسی در آن مستقر هستند. مردم ایران از این مسئله متعجبند که این تعداد نیروی قزاق چگونه توانستند بدون اینکه توجه انگلیسی ها رابه خود جلب کنند از قزوین خارج شوند. این در حالی است که سه ماه پیش، زمانی که افسران روسی از ایران اخراج شدند، تعدادی از این افسران تلاش کردند به همراه شمار بسیار اندکی از قزاق ها به سمت تهران حرکت کنند، اما بریتانیا به سرعت متوجه شد و حرکت آنها را عقیم گذاشت. دومین مسئله ای که شک مردم ایران را برانگیخته این است که پوتین قزاق هایی که تهران را تسخیر کردند از انبار مهمات انگلیس در قزوین تأمین شده است. دلایل دیگری هم ذکر شده است، اما اصل و اساس صحیحی ندارند. بنده نیز از همکاری کلنل اسمیت در کودتا خبر نداشتیم و زمانی که تهران را ترک کردم از زبان خود او این مسئله برای من روشن شد.» اظهارات دیکسون در مورد فرمانده نظامی کودتا از این قرار است: «رضا خان، فرمانده نظامی سید ضیاء مردی است که به خوبی او را می شناسم. وی در ناپسامانی های سال ۱۹۱۸ به یکی از فرماندهان خود به نام کلنل کلرژه خیانت کرد؛ رضا خان که در آن زمان معاون آتریاد قزاق مستقر در همدان بود به همکاری رئیس خود با کمک انگلیسها علیه کلنل کرژه که فرمانده کل قزاق ها بود کودتا کردند و او را برکنار نمودند.

بهار گذشته، زمانی که مسئله سازماندهی مجدد نیروهای قزاق در قالب یک ارتش متحد شکل ، به مسئله ای جدی تبدیل شد، وی پیشنهاد خیانت به افسران روسی خود را پیش کشید. چندی پیش که به قزوین سفر کردم، کلنل اسمیت به من خبر داد که سید ضیاء از قدرت روبه افزایش رضا خان به شدت هراس داشته و از او درخواست کرده است برای کنترل رضاخان تدابیری بیاندیشد.» در پاراگراف یکی مانده به آخر این نامه چنین می خوانیم: «احساس می کنم نمی توانم این نامه را بدون پرداختن به مسئله ای دیگر به پایان برسانم. در مدتی که در تهران مشغول به خدمت بودم، متهم شدم که روابط سیاسی نامناسبی با سفارت آمریکا بر قرار ساخته ام. این اتهامات هم بنده وهم وزیر مختار آمریکا را بسیار می آزارد. این حقیقت دارد که در آن زمان به آقای کالدول، خانواده وی و دیگر اعضای سفارت آمریکا بسیار نزدیک بودم. در پی همین

دوستی به تدریج متقاعد شدم مادامی که ما بدون هیچ غرضی به نفع مملکت ایران تلاش می‌کنیم؛ می‌توانیم روی کمک و همکاری با ارزش آمریکایی‌ها حساب کنیم. ایشان از یک طرف درمیان ملیون ایران نفوذ داشته و از سوی دیگر به کمک میسیونرهای آمریکایی تشکیلات آموزشی بسیار خوبی را فراهم ساختند که در نتیجه امید می‌رفت به کمک یکدیگر ارتش متحدالشکل ایران را سامان دهیم. به ضمیمه همین گزارش، رونوشتی از نامه آقای کالدول که هنگام خروج از ایران به دست بنده رسیده برای شمار سال می‌کنم. ایشان اجازه فرمودند مقامات کشور خود را از مفاد آن آگاه سازم. (۷)

* اعلامیه های رضا خان : « حکم می‌کنم »

کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ افسر گمنامی به نام رضا را وارد عرصه سیاست کرد. وی در ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ دو « اعلامیه » منتشر ساخت. بیوگرافی کوتاهی که در آوریل سال ۱۹۲۳ آماده شد، پیش زمینه خوبی از رضا شاه آینده ارائه می‌کند: « در سال ۱۸۷۶ در سوادکوه مازندران در خانواده ای فقیر متولد شد. پدرش ایرانی و مادرش از مهاجرین قفقازی بود که زادگاه او پس از توافقنامه ترکمنچای به دست روس افتاد (۱۸۲۸). در ۱۶ سالگی وارد ارتش شد و مدارج نظامی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت تا اینکه در نهایت در هنگ قزاق‌ها به درجه کلنلی ارتقا یافت. وی قادر است به روسی و ترکی صحبت کند ولی در مجموع بی سواد است. در کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ به عنوان فرمانده نیروهای نظامی که به سمت تهران حرکت کردند انتخاب شد. سید ضیاء و دیگر رهبران جنبش امیدوار بودند به محض اینکه رضا اهداف ایشان را عملی ساخت، می‌توانند از شر او خلاص شوند. اما وی نه تنها در برابر تلاش‌های ایشان ایستادگی کرد و از جایگاه فرماندهی خود کناره‌نرفت، بلکه با برکنار کردن وزیر جنگ (۲۶ آوریل ۱۹۲۱) شخصاً وزارت جنگ را بر عهده گرفت و باین کار امیر هیران کودتارا به یأس تبدیل کرد. سپس سید ضیاء را سرنگون کرد (می ۱۹۲۱) و از آن زمان تاکنون درمسند وزارت جنگ با نفوذترین عضو کابینه می‌باشد. » (۸)

بعد از اینکه رضاخان، شاه ایران شد، روزنامه های خارجی با اشاره به طبقه

اجتماعی پایین او، ماجراهای دیپلماتیک فراوانی را به وجود آوردند. علاوه بر این بریتانیا با درج مقالات خبری و اشاره به اصالت رضاشاه، به راحتی میان ایران و دیگرکشورها - خصوصاً ایالات متحده- تنشهای دیپلماتیک به وجود می آورد. همچنین از آنجا که رضا «تقریباً بی سواد» بود، کاملاً مشخص است که «اعلامیه رضامیرپنج به تاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۲۱» توسط اربابان او تهیه شده است. اعلامیه دیگری که در ۲۲ فوریه منتشر شد از این قرار است:

ما پایتخت را تسخیر نکرده ایم، زیر نمی توانستیم اسلحه خود را درجایی بلند کنیم که شهریاراقدس و تاجدارما حضوردارد. فقط به تهران آمدم که معنی حقیقی سرپرستی مملکت و مرکزیت حکومت بدان اطلاق گردد. حکومتی که در فکر ایران باشد، حکومتی که فقط تماشاجی بدبختی ها فلاکت ملت خود واقع نگردد. حکومتی که تجلیل و تعظیم قشون رازاولین سعادت مملکت بشمارآورد، نیرووراحتی قشون را یکنانه راه نجات مملکت بداند. حکومتی که بیت المال مسلمین رامرکزشقوتها، کانون مظالم و قساوت نسازد. حکومتی که دراقطار سر زمین آن هزارها اولاد مملکت ازگرسنگی و بدبختی حیات را بدرود نگویند. حکومتی که ناموس وعصمت گیلانی [تبریزی، کرمانی] رابا خواهرخود فرق نگذارد. حکومتی که بازچه دست سیاسیون خارجی نباشد. حکومتی که برای چند صد هزارتومان قرض هرروزآبروی ایران را نریزدومملکت خود را زیربارفروتنی نبرد. ما سربازهستیم و فداکارحاضرشده ایم برای انجام این آمال جان خود را نثارنمائیم وغیرازقوت وعظمت قشون برای حفظ شهریار ووطن مقدس آرزویی نداریم؛ هرلحظه چنان حکومتی تشکیل شود وموجبات شرافت وطن، آزادی، آسایش وترقی را عملاً نمودارسازد وباملت نه مثل گوسفند زبان بسته رفتارنماید بلکه به معنی واقعی ملت بنگرد، آن لحظه است که ما خواهیم توانست به آتیه امیدواربوده وچنانچه نشان دادیم وظیفه مدافعه وطن را ایفا نمائیم، با تمام برادران نظامی خود، ژاندارم، افواج پلیس که آنها هم بادلهای دردناک شریک فداکاری اردوی قزاق بودند، کمال صمیمت را داشته و اجازه نخواهیم داد که دشمنان سعادت قشون، بین ماها تفرقه و نفاق بیافکنند؛ همه شاه پرست و فداکاروطن، همه اولاد ایران، همه خدمتگذارمملکت هستیم. زنده باد شاهنشاه ایران؛ زنده بادایران، پاینده باد ملت ایران، قوی وباعظمت باد قشون قزاق دلاورایران.

(امضا) رضا، رئیس دیویزیون قزاق اعلی حضرت شهریاری و فرمانده کل قوا. (رضا) (۹)

دستگیری متنفذین شهر

رهبان کودتا بلافاصله دستور دستگیری شمار زیادی از متنفذین شهر را صادر کردند. کالدول اوضاع را چنین تشریح می کند: «از آنجا که اوضاع و احوال آینده غیر قابل پیش بینی بود، در چند روز اول پس از «فتح» تهران، شوروهیجان مفرطی بر شهر حاکم شد. بلافاصله معلوم شد که اوضاع تحت کنترل سید ضیاء الدین است و او حوادث شهر را جهت دهی می کند. اولین کاری که بدان پرداخته شد، دستگیری افراد سیاسی بود؛ خصوصاً آن عده ای که به مدد جایگاه سیاسی خود مال فراوانی اندوخته بودند. همچنین افراد ضعیف تری که آزادی آنها برای دولت فعلی ایجاد دردسری کرد، دستگیر شدند؛ از میان این افراد، عده ای صرفاً دشمنان شخصی رئیس الوزرا بودند. ظاهراً دلیل عمده این دستگیری ها، تأمین بودجه مصارف و مخارج عمومی بود. با این حال دشوار به نظر می رسد که چنین منبعی بتواند نیازهای دولتی را برآورده سازد. حتی ثروتمندترین مردم ایران قادر به پرداخت پول نقد نمی باشند؛ مردم ایران عملاً هیچ شناختی از اوراق بهادار نداشته و قسمت اعظم دارایی افرادی که دستگیر شده اند، مستغلات و اموال غیر منقول می باشد. تقریباً تمام این اموال و دارائی ها که در همین مملکت قرار دارند، در عمل یکجا به دولت واگذار می شوند؛ چه دولت آنها را مصادره کند و چه با قراردادن وثیقه مورد قبول، پرداخت آنها به آینده موکول گردد. وجهی که در عمل از این طریق کسب می شود، حتی مصارف و مخارج ضروری یک سال دولت را کفاف نمی کند و چنانچه دولت علاقمند به ادامه حیات خود باشد، این درآمد در مقابل درآمدی که از طرق دیگری تواند کسب کند، بسیار ناچیز به نظر می رسد. با این حال تا زمانی که تمام دارائی های ممکن استخراج گردد، فشار دولت به ثروتمندان ادامه خواهد یافت. با اینکه تعداد ثروتمندان ایران بسیار اندک است، اما بسیاری از این افراد زمانی که در سمتهای دولتی مشغول به خدمت بودند، اموال فراوانی را انباشتند، لذا رژیم فعلی به منظور صیانت از خود در صدد است مازاد اموال این افراد را ضبط کند... شاهزاده فرمانفرما، والی استان فارس (در جنوب ایران) یکی از اولین افرادی بود

که دستگیر و چیزی نزدیک به چهار میلیون دلار از او مطالبه شد. شایعه های زیادی در رابطه دستگیری او وجود دارد. از آنجا که او در میان مردم به حمایت از بریتانیا شهره بود و در جنوب ایران همکاری همه جانبه ای با این کشور داشت، دستگیری او تعجب همگان را برانگیخت. بنابراین انتظار می رفت که سفارت بریتانیا مانع چنین رویدادی شود، اما ظاهراً این سفارت در حمایت از بسیاری از هواداران خود هیچ اقدامی نکرده است. سپهدار اعظم که در زمان کودتا رئیس الوزرا بود، از جانب وزیر مختار بریتانیا حمایت شد؛ این در حالی است که تمام اعضای کابینه دستگیر و روانه زندان شدند. از میان افرادی که دستگیر و مبالغ هنگفتی از ایشان مطالبه شده است می توان به این افراد اشاره کرد: شاهزاده نصرت الدوله (فیروز) پسر فرمانفرما، وزیر خارجه و ثوق الدوله که به تازگی از سفر دو ساله خود به اروپا بازگشت (در این سفر یکی از همراهان شاه بود)؛ وی در این سفر بسیار مورد احترام و توجه خانواده سلطنتی بریتانیا و دیگر کشورها قرار گرفت، دومیلیون دلار؛ پسر دیگر فرمانفرما، شاهزاده سالار لشکر، وزیر جنگ در کابینه پیشین، یک میلیون دلار؛ عین الدوله، رئیس الوزرای پیشین، دومیلیون دلار؛ سعد الدوله، رئیس الوزرای پیشین، پانصد هزار دلار، سپه سالار، رئیس الوزرای پیشین، سه میلیون دلار، شمار دیگری از مقامات کابینه پیشین و همچنین چهره های برجسته شهر به اتهام توطئه چینی علیه شاه دستگیر شدند. اما در واقع این افراد به منظور امنیت جایگاه و صیانت از زندگی سیاسی رئیس الوزرای فعلی روانه زندان شدند. از این میان می توان به چهره های زیر اشاره کرد: ممتاز الملک، وزیر مختار سابق در واشنگتن؛ مستشار الدوله و ممتاز الدوله، از مقامات کابینه پیشین؛ میرزا بانس، نماینده ارمنه در مجلس؛ سید حسن مدرس، یکی از نمایندگان با نفوذ برجسته ملیون در مجلس، معین التجار رئیس اتاق بازرگانی و تجار تهران (که در سال ۱۹۱۹ به قزوین تبعید شده بود)، با پرداخت یک میلیون دلار آزاد شد. وی بخشی از این مبلغ را از دارایی خود بخش دیگر آن را با دادن رسید به دولت، پرداخت کرد. لازم به ذکر است افرادی چون مشیر الدوله، مستوفی المملک (هردوی آنها به عنوان رئیس الوزراهای صادق شناخته می شوند)، مؤتمن الملک، حکیم الملک و افراد دیگری که در این جرگه جای می گیرند، دستگیر نشدند. همچنین هیچ یک از بختیاری ها دستگیر نشدند؛ این در حالی است که بارها خیانت و عدم صداقت این افراد به اثبات رسیده است.» (۱۰) در گزارشی به

تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۹۲۴، "موری" در مورد دستگیری و آزادی فیروز و فرمانفرما چنین می نویسد: «پس از سقوط کابینه وثوق الدوله، فیروز همچنان در اروپا به سر می برد... وی در ۷ فوریه ۱۹۲۱ مخفیانه به تهران بازگشت، بنابراین گمان می رفت به کمک سفارت بریتانیا وی را جانشین رئیس الوزرای وقت سپهدار اعظم، کنند. سپهدار اعظم خود نیز جانشین فرد بزدلی به نام مشیرالدوله شده بود (جمال صفری - شادروان میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا) یکی از سیاستمداران زبده و بنام در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران است. مشیرالدوله چهار مرتبه در اسفند ۱۲۹۳ و تیر ۱۲۹۹ و بهمن ۱۳۰۰ و خرداد ۱۳۰۲ به ریاست وزرایی رسید و درین سمت به کسب وجهه ملی و حیثیت خاص موفق شد و وفادار به اصول آزادی و استقلال و حقوق ملی بود.) که هیچ نوع موفقیت در به اجرا گذاشتن توافقنامه ایران-انگلیس نداشته. شاهزاده فیروز به تلخ ترین اهانت ممکن در زندگی خود مجازات شد. در ۲۱ فوریه همان سال، یک هنگ از قزاق های ناراضی، که تحت فرمان کلنل اسمیت در قزوین مستقر بودند، به فرماندهی رضا خان وبا تأیید سید ضیاءالدین و احتمالاً سفارت بریتانیا، تهران را به اشغال خود درآورد، سپهدار را از کار برکنار کردند و سید ضیاء را به ریاست وزرا برگزیدند. در میان کسانی که دستگیر شدند، شاهزاده فیروز به چشم می خورد که تا ماه می همان سال در زندان به سر برد. بسیاری برای این باورند که بریتانیا خود اجازه دستگیری فرمانفرما و شاهزاده فیروز را صادر کرده است. این دوازده قدرتمندترین هواداران بریتانیا هستند. به نظری رسد بریتانیا با این کار در پی این بود که ثابت کند هیچ گونه دخالتی در کودتای سید ضیاء نداشته است. شکی نیست که بریتانیا در این قضیه دست داشته است؛ فرماندهی "کلنل اسمیت" در قزوین و همچنین پیوستن ستوان هیگ به عنوان «مستشار» به سفارت بریتانیا و دیدار او با قزاق ها در نزدیکی کرج، حاکی از دخالت های این کشور است؛ با این حال؛ نمی توان باور کرد که شاهزاده فیروز در چنین موقعیتی دست به اقدامی علیه خواسته های ایشان بزند. توجهی که از نظر بنده منطقی و مستدل به نظری رسد، از جانب کسانی ارائه شده است که با اوضاع و احوال آن زمان به خوبی آشنا هستند؛ بریتانیا به دستگیری و تحقیر شاهزاده فیروز رضایت داد به این دلیل که وی از دریافت رشوه ای کلان در انجام مأموریت خود یعنی اجرای نقشه ها و سیاست های بریتانیا در ایران، شکست خورد. با این حال بریتانیا تنها به

تحقیر آنها بسنده کرد و اجازه نداد که سید ضیاء خواسته خود را عملی کند؛ سید ضیاء بدون تردید در صدد بود تمام زندانیان خود را اعدام کند. بریتانیا بادست آویز قرار دادن نشان های سلطنتی شاهنشاهی بریتانیا ، مانع اعدام شاهزاده فرمانفرما و پسر او شد. شاهزاده فیروز و همچنین پدر وی ، مفتخر به دریافت نشان G.C.M.G شده اند. به هرحال انتقام جویی بریتانیا تأثیر خود را داشت. از روزی که وی از زندان آزاد شده است، حیثیت و اعتبار او کاملاً درهم شکسته است. عوام الناس ایران بر این باورند چنانچه یک شخصیت بزرگ ایرانی دستگیر و زندانی شود، آبرو و حیثیت او از بین می رود. در نظر این مردم، زندان جایگاه مردم فقیر و ضعیف است.» (۱۱)

گزارش روزنامه ایران، ارگان تبلیغاتی رژیم کودتا در مورد دستگیرشدگان

گزارش مطبوعات در مورد دستگیرشدگان حاوی اطلاعات مفیدی است. [روزنامه] ایران در ۳۰ مارس ۱۹۲۱ می نویسد: « مصداق السلطنه ، والی فارس، که خود را یک لیبرال می داند، پس از با خبر شدن کودتا در تهران، منصوب شدن سیدضیاء به ریاست وزرا، انتشار بیانییه وی و دستگیری فرمانفرما و پسرش به شدت عصبانی شد؛ به ویژه خبر دستگیر عمو و پس عموی (دائی و پسر دائی) وی بسیار او را ناراحت کرد، وی اذهان ملاکین این منطقه را مسموم ساخته و به ایشان گفته رئیس الوزرا در پی استقرار رژیم بلشویکی در مملکت است . وی دامنه اغتشاشات خود را افزایش داده و بیش از پیش به نارضایتی عمومی دامن می زند. وی می کوشد حکومت مرکزی را وحشت زده کند تا از این طریق اقوام خود را آزاد سازد.» روزنامه ایران در ۲۴ آوریل مدعی می شود فیروز، صارم الدوله والی کرمانشاه و مخم الملک والی همدان علیه رهبران کودتا توطئه چینی کرده اند: «به منظور تحقق چنین هدف شرم آوری، نصرت الدوله ، وزیر خارجه پیشین، در یکی از منازل کرمانشاه، حجم انبوهی از سلاح و مهمات گرد آوری کرد. خوشبختانه نقشه شوم آنها برملا شد و به دستور رئیس الوزرا، سرگرد محمود خان نصرت السلطنه ، مخم الملک و تمام همکاران آنها را دستگیر کرد؛ و به خیانت و خدعه آنها پایان بخشید.» روزنامه ایران در پنجم آوریل دستگیری قوام السلطنه را این چنین گزارش می کند: «گزارش های مکرری که از خراسان می رسید حاکی از آن بود که قوام السلطنه ، والی این استان، به حرکت های معاندانه و توطئه چینی علیه دولت مرکزی و

کودتای اخیر همچنان ادامه می داد؛ درحالی که این کودتا با اهداف عالی اجتماعی و به منظور بازسازی اداری ایران، صورت گرفت. وی می کوشید به مدد این تبلیغات [مسموم] ثمره زحمات رعایا را به ثروت خود بیفزاید. قبل از اینکه فعالیت های او مثمر و مرقوع شود یا امنیت این استان را به خطر بیندازد، وی با تمام همراهانش، غروب روز دوم ماه آوریل دستگیر شد. به دستور رئیس الوزرا، کلنل محمد تقی خان، یکی از فسران شجاع و خوش آوازه ژاندامری، مأمور شده است. آرامش را به استان خراسان بازگرداند.» روزنامه ایران در ۱۹ آوریل دستگیری صارم الدوله (۱۲) را گزارش می کند: «شاهزاده صارم الدوله والی همدان و کرمانشاه، به دست نیروهای ژاندامری کرمانشاه دستگیر شد. خیانت و دسیسه چینی او برکسی پوشیده نیست و اخیراً با سرکوب کردن و رعایا، خود را بیش از پیش مقتض کرد. وی همچنین اقداماتی معاندانه علیه دولت ترتیب داده و مبالغ گزافی را به بهانه های واهی از خزانه دولت خاج کرد. دوستان و همکاران او نیز دستگیر شده اند و به فرمان رئیس الوزرا او را از جاده اراک به تهران منتقل خواهند کرد.» در ۲۴ آوریل: «پس از شکل گیری حکومت فعلی در پایتخت، صارم الدوله والی کرمانشاه و دوستان و اعضای خانواده فرمانفرما در این استان شروع به مشوش ساختن افکار عمومی کردند. به عنوان مثال به مردم گفته بودند که حرکت های اخیر در تهران به زودی فروکش خواهد کرد. توده مردم هیچ توجهی به گفته های ایشان نکردند. این مردم سال های سال چشم انتظار چنین کودتایی در کشور خود بودند... پس از استقرار دولت جدید، رئیس الوزرا اعلامیه خود را برای والی این شهر مخابره کرد تا وی آن را به اطلاع مردم برساند. صارم الدوله از این کار سرباز زد تا اینکه خبر آن در سراسر شهر پیچید... پسر خواجه فرج، یک تاجر یهودی، مرتکب قتل شد؛ صارم الدوله سربازان خود را برای دستگیری قاتل فرستاد؛ اما ایشان در قبال دریافت مبلغی گزاف اجازه دادند قاتل بگریزد!» اندکی بعد افراد کم اهمیت ترین دستگیر شدند. روزنامه ایران در ۴ ماه می چنین گزارش می کند: «میرزا جهان شاه خان امیرافشار، سردسته یاغیان خمسه و زنجان، به دستور رئیس الوزرا توسط نیروهای ژاندامری وقزاق دستگیر و به همراه یارانش، به قزوین منتقل شد.» در ششم می این روزنامه گزارش می کند که به دستور رئیس الوزرا، امیرافشار به تهران منتقل می گردد. گزارش مطبوعات در مورد ضبط اموال نیز قابل توجه است. روزنامه

ایران در ۶ مارس ۱۹۲۱ در مورد ضبط سلاح هایی که در اختیار فرمانفرما بود چنین مینویسد: «فرمانفرما این اسلحه ها را در باغ خود در اصفهان مخفی کرده بود. ژاندارم های محلی به دستور دولت مرکزی سلاح و مهمات مخفی فرمانفرما را مصادره کردند.» روزنامه ایران در ۱۲ مارس نیز گزارش می دهد: «دولت به قزاق ها دستور داده است که اسب، قاطر و اتومبیل ههای متعلق به افراد زیر را مصادره کنند: شاهزاده فرمانفرما، سپهسالار اعظم، شاهزاده نصرت الدوله، شاهزاده سالار لشکر، شاهزاده عین الدوله و دیگران. در روزهای سخت قحطی، به قیمت جان هزاران انسان بی گناه، به این حیوانات غذا و علوفه کافی می رسید بدون اینکه نره ای قلب این اریستوکرات های رفاه طلب به درد آید. آنها نجات این حیوانات را به از دست دادن نیروی کاری خود ترجیح دادند و دوام تفریح و سرگرمی خود را با جان انسان ها مبادله کردند.» ایران در ۱۱ مارس گزارش می کند که حاج معین التجار «در جمع هیأت وزرا حاضر شد و از تمام حقوق خود در ممسنی اعراض کرد. ممسنی یکی از ولایات مهم و پر ثمر استان فارس است که سالانه درآمد هنگفتی را عاید دولت می کند. وی همچنین از دعوی خود در مورد جزیره رامهرمز و ساختمان گمرک در بوشهر دست کشیده و آنها را به دولت واگذار کرد. وی همچنین از مطالبه ۱۵۰۰۰۰ تومانی خود از دولت و سود آن چشم پوشیده. سپس به اوازده داده شد به خانه خود بازگردد.» ایران در ۱۷ مارس مصادره منزل و پارک هشت بهشت در اصفهان را چنین توصیف می کند: «این منزل و پارک نیز همانند قریه ممسنی (که دولت آن را از چنگال معین التجاریرون آورد) که اریستوکرات ها آن را به زور به دست آورده بودند، توسط دولت ضبط شد. امیدواریم که قریه ها و مناطق مشابهی که به ناحق به دست عده ای ثروتمند افتاده است، به زودی در دست مالک اصلی آن یعنی دولت قرار گیرد.» ایران در ۲۰ مارس چنین می نویسد: «در پی مصادره بانک تومانیانس، دولت اموال وی را ضبط کرد.» ایران در ۳۰ مارس می نویسد: «شایعه تفتیش تمام خانه ها توسط پلیس کاملاً بی اساس است.» غارت خانه ها به بهانه ضبط اسلحه همچنان ادامه داشت. در همان شماره از روزنامه ایران اعلام شد که «بیش از ۵۰۰ تفنگ و نیز قدیمی از خانه امیرالدوله ضبط شد.» کمک به فقرا و ایتم بهانه دیگری برای مصادره اموال مردم بود. بر اساس گزارش ۱۰ می روزنامه ایران، کابینه به شهرداری تهران دستور داد که «تمام فقرا و

ایتام رها شده در خیابان های را جمع آوری کند.» این روزنامه می افزاید: «چهار مکان برای نگهداری از ایتام بی سر پناه در نظر گرفته شده است که عبارتند از: منازل و پارک های معدل الممالک، صدیق السلطنه، اعتماد حضور و ارشک خان. دولت تلاش می کند این منازل و مستغلات را تعمیر و قابل استفاده کند و به زودی بیش از دو هزار نفر در این منازل استقرار خواهند یافت.» روزنامه ایران در ۱۵ می اعلام کرد که «گدایی چه در ملاء عام و چه به صورت مخفی» ممنوع است و تمام گدایان دستگیر خواهند کرد.

اعلامیه سید ضیاء و «فسخ» توافقنامه انگلیس - ایران

اندکی پس از رضا، سید ضیاء نیز اعلامیه ای را منتشر ساخت. کالدول در این باره می نویسد: «مفتخرم به ضمیمه این گزارش ترجمه اعلامیه ای را که رئیس الوزرای جدید، سیدضیاء الدین به تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ منتشر کرده است، برای شما ارسال کنم. چند روز پیش وی متصدی امور مردم ایران گردید و برای اداره امور دولتی از جانب شاه اختیار تام و کامل دریافت کرد؛ همچنین سفارت بریتانیا ساعت به ساعت وی را از راهنمایی های خود بهر مند می گرداند. همانطور که در تلگرام شماره ۹ به تاریخ ۲۶ فوریه ذکر شد، رئیس الوزرا یکی از حامیان بریتانیا می باشد و اهداف، شخصیت و پیشینه او کاملاً روشن و مشخص است؛ در مدتی که وی سردبیر روزنامه رسمی رعبدو، بدترین توهین ها را به آمریکا، مردم و آداب و رسوم این کشور کرد. وی مردی است که در امور سیاسی هیچ تجربه ای ندارد، اما جانشین قابل اعتمادی برای وثوق الذوله بود و کسی است که در حال حاضر از توانایی لازم برخوردار است. بسیار از نقل قول هایی که در این اعلامیه آمده است، تنها برای مردم ایران معنا و مفهوم دارد. در این میان می توان به عباراتی چون «ما آزادیم و آزاد باقی خواهیم ماند» و گزاره گویی هایی که در مورد ارتش ایران صورت گرفته است، اشاره کرد. ارتشی که از اختلاط عده ای کارنا آموزده تشکیل شده و فقط شبیه به یک هنگ نظامی است. در مورد اعلام «فسخ» توافقنامه اگوست ۱۹۱۹ انگلیس - ایران نیز وضعیت به همین منوال است.

رئیس الوزرای فعلی از آغاز مذاکرات این توافقنامه و تا زمانی که برمسند قدرت قرار

گرفت، از آن حمایت می کرد. برکسی پوشیده نیست که وی ابزاری برای اجرای سیاست های بریتانیا است و اعلام فسخ توافقنامه ای که هنوز به تصویب مجلس ایران نرسیده است، صرفاً یک شعار است؛ این در حالی است که بارها تلاش شد بدون کسب اجازه مجلس آن را عملی سازند. علاوه بر این، تا پیش از اینکه کودتای فعلی شکل بگیرد و جریان امربه دست سید ضیاء بیفتد، سخنی از توافقنامه انگلیس - ایران در میان نبود و طی چند ماه گذشته همه مردم آن را ملغی تلقی کرده و تقریباً تمام مستشاران انگلیسی، خاک ایران را ترک کرده بودند؛ وزارت خارجه بریتانیا در لندن نیز اعلام کرده بود که هیچ امیدی به عملی شدن این توافقنامه ندارد. با این حال به مجرد اینکه سید ضیاء بر مسند قدرت قرار گرفت، مستشاران باقی مانده بریتانیا کار خود را از سر گرفتند و با دلگرم شدن از حوادث پیش آمده به طور خصوصی اظهار امیدواری کردند که اکنون می توانند دائم در ایران باقی بمانند.» کالدول می افزاید: «کاملاً روشن است که این کودتا با حمایت انگلستان صورت گرفت و مقدمه ای برای کنترل اجباری کشور، مردم و منابع آن است. طبقات بالای مردم ایران با ترس و خشم عمیق به این حرکت می نگرند و یقین دارند این تلاش دیگری است که نمی کوشد به مدد تهدید و رشوه، و خود فروختگان داخلی سیاست های مستشارانی نا خواسته را بر این مردم تحمیل کند.

اعلامیه سیدضیاء حاوی مضامین وگفتاری است که در ۵۸ سال حکومت رژیم پهلوی بارها تکرار می شود: «چند صد نفر اشراف و اعیان که زمام مهام مملکت را به ارث در دست گرفته بودند، مانند زالوخون ملت را مکیده...موقعی فرا رسید که عمر حکومت این طبقه سپری گردد... در این روز تاریخی و هولناک است که اراده نیرومند اعلیحضرت اقدس شاهنشاه زمام امور را در دست من جای می دهد و مرا روی کار می آورد. اکنون قضا و قدر مرا تعیین کرده است که مقدرات و سرنوشت ملت خود را در اینموقع بحرانی و خطرناک در دست گرفته وی را از آن پرتگاهی که حکومت های بی اراده و نالایق پرتاب کرده بودند، نجات بخشم... من امر خسرو متبوع معظم خویش را قبول می کنیم، نه از آن جهت که به لیاقت شخصی خود اعتماد می کنم، بلکه اعتماد اول به خدای متعال بخشنده نیرو و دلیریست که خدمتگزاران و پاک نیتان را هدایت و راهنمایی می نماید. دوم به شاهنشاه ایران که پرتو علاقه وی بر سعادت وطن مانند خورشیدی درخشان و قلبش از فرسودگی وضع ملت

و مملکتش خونین است. سوم بر قشون شجاع و وفاداری که دشت و هامومن را با خون های خویش در راه وطن گلگون کرده اند.» وی در اعلامیه خود از «اصلاحات» مشخصی سخن به میان می آورد که از آن میان می توان به انحلال وزارت مالیه و عدلیه اشاره کرد. اما مسئله مهم این است که وی تأکید بسیاری بر توأمند ساختن ارتش دارد: «اما برای اینکه تمام این اقدامات میسر گردد، باید قبل از همه چیز و ما فوق هرگونه اقدامی، مملکت دارای قشونی گردد که دشمنان داخل و خارج را به حساب دعوت نماید. لازم است امنیت در محوطه شاهنشاهی ایران حکمفرما گردد و این فقط در پرتو قشون و قوای تأمین میسر می شود. فقط سپاهیان دلیر ما قادرند که حیات هستی مملکت را تأمین نموده، ترقی و سعادت و اقتدار را فراهم سازند. قبل از هر چیز و بالاتر از همه چیز قشون، هر چیز اول برای قشون و باز هم قشون، این است اراده و مرام زمامداری که قشون به درجات عالی خود نائل گردد.» در ۵۷ سال بعدی، قسمت اعظم درآمدهای دولتی (تقریباً ۷ درصد) صرف هزینه های نظامی شد. این امر منابع ارزشمند این مملکت را تلف کرد. بنابراین تعجبی ندارد که در سال ۱۹۷۹ پس از سرنگونی رژیم پهلوی، حداقل دوسوم مردم بی سواد هستند و ایران در میان کشورهای جهان سوم قرار می گیرد. وی در مورد توافقنامه انگلیس ایران می گوید: «من الغاء قرارداد ایران و انگلستان را اعلام می دارم تا تأثیرات سوئی برسیره ما نداشته باشد. زیرا در ظرف مدت صدسال اخیر در سخت ترین و تیره ترین دقایق تاریخ ما، انگلستان دست دوستانه خود را برای مساعدت نسبت به ایران دراز کرده و از طرف دیگر ایران نیز به دفعات نسبت به انگلستان صداقت و وفاداری خود را ثابت نموده؛ بنابراین نباید گذارد یک چنین دوستی تاریخی به واسطه عقد قراردادی کدر گردد. الغاء قرارداد هرگونه سوء تفاهی را مابین ملت ایران و انگلستان وجود داشته معدوم و شالوده جدید را برای طرح مناسبات صمیمانه با تمام ممالک طرح ریزی خواهد نمود... ما آزاد هستیم و آزاد باقی خواهیم ماند. هموطنان: به نام شاهنشاه جوانبخت ما که از اعلیحضرت وی جمیع احکام ساطع است؛ به نام قشون دلیر و فداکار وی، من شما را به انتظام وسیعی و کوشش در نجات وطن دعوت می نمایم.» (۱۳)

در ۱۹۲۱ مارس رئیس الوزرای جدید، سید ضیاءالدین، کابینه خود را به شاه معرفی می کند. توضیحات کالدول در این باره چنین است: «ادامه حیات رژیم فعلی

به حمایت های نظامی و مالی بریتانیا وابسته است و انقلاب واقعی خواهان نابودی این رژیم است. افکار عمومی به شدت علیه شاه است و روز به روز وقت می گیرد و شکی نیست که شاه به زودی و در خفا ایران را ترک خواهد کرد؛ همانطور که پیش از این نیز به این کار مبادرت ورزید.

گزارش های روزنامه حاکی از آن است که شمار زیادی از عشایر کرد، قشقایی و بختیاری مناطق جنوبی به سمت تهران حرکت کرده اند؛ چنین حرکتی بدین معنی است که حتی یک نفر از متنفذین ایرانی به چنین رژیمی رضایت ندارد.» (۱۴) کالدول در ۵ مارس ۱۹۲۱ می نویسد: «کابینه به ریاست سید ضیاء الدین تشکیل گردید و مدیر الملک به وزارت خارجه این کابینه منصوب شد. با اینکه رئیس الوزرا فسخ توافقتنامه انگلیس- ایران را اعلام کرده است اما شایع شده است که مفاد آن بدون تصویب مجلس اجرا خواهد شد... بریتانیای کبیر مستشاران نظامی و مالی خود را راهی ایران خواهد کرد؛ این درحالی است که ایران از فرانسه درخواست کرده است مدرسین خود را رهسپار ایران کند و از امریکا خواسته است متخصصین امور کشاورزی را به این کشور گسیل دارد.» (۱۵)

روزنامه ایران تنها روزنامه ای بود که اجازه انتشار داشت و همواره از محبوبیت رژیم در میان مردم خبر می داد. این روزنامه در شماره هفتم مارس گزارش می دهد که شماری از تجار تهران «مراتب احترام و قدرشناسی خود را نسبت به اهداف و مقاصد بلند مرتبه رئیس الوزرا اعلام کرده و از حضرت اشرف درخواست کردند با شتاب بخشیدن به اعمال خود اصولی را که در اعلامیه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ ذکر کردند، عملی سازند.» روز بعد این روزنامه به انتشار نامه ایرانیان ساکن پاریس مبادرت ورزید و نوشت: «ایرانیان مقیم پاریس به رئیس الوزرای ایران تبریک گفته و از او تقاضا کردند مراتب رضایت و حسن نیت ایشان را نسبت به رژیم فعلی، به استحضار دولت ایران برسانند.» مشاهدات کالدول از این قرار است: «در ۲۶ فوریه رئیس الوزرا اعلامیه بلند بالایی را منتشر ساخت و در آن اعلام کرد اکنون که وی زمام امور را در دست گرفته است، روزهای روشن تری در انتظار ایران است؛ وی تلاش خواهد کرد مفسد سیاسی را از میان برده و حکومتی عادل و صالح بر سر کار آورد؛ تلاش خواهد شد از عوایدی که حاصل زحمات مردم است حفاظت به عمل آید و پولی که تاکنون از ایشان دزدیده شده به جیب ایشان باز گردد؛ یک عدالتخانه

حقیقی بنا خواهد شد؛ کاپیتولاسیون از میان برداشته خواهد شد؛ لازم است شرایط کارگران و دهفتان سنجیده گردد و بعضی از اراضی دولتی مابین دهقانان تقسیم شود؛ لازم است وزارت مالیه جدید و کارآمدی تأسیس گردد و تشکیلات جمع آوری مالیات نیز اصلاح گردد؛ از گسترش تعلیم و آموزش در میان اقشار مختلف مردم حمایت به عمل خواهد آمد؛ گرانی زندگانی مردم و احتکار متوقف خواهد شد؛ وسایل حمل و نقل، ارتباطات و بهداشت ترقی خواهند یافت؛ تشکیلات سیاسی کار آمد در تهران و تمام شهرهای ایران استقرار می یابد؛ و قبل از همه این موارد لازم است تا آنجا که ممکن است قشون را تقویت نمود؛ در سیاست خارجی هر چند دوستی تاریخی با بریتانیای کبیرمی بایست تقویت گردد، اما توافقنامه ۱۹۱۹ انگلیس- ایران ملغی می باشد. **حتماً** متوجه خواهید شد که در این اعلامیه هیچ اشاره ای به مجلس نشده است و این بدین معنی است که جناب دیکتاتور به این بایسته قانونی هیچ گونه احساس نیازی نمی کند. در واقع قانون اساسی هیچ اهمیتی برای او نداشت، زیرا با اینکه توافقنامه انگلیس- ایران ملغی اعلام شد، اما عملاً بدون اینکه هیچ منغعتی عاید ایران شود، مفاد آن به اجرا در آمد؛ اگر توافقنامه بر اساس اصول ذکر شده در آن به اجرا در آمد، ایران در مقایسه با وضعیت فعلی، متحمل ضرر کمتری می شد. کاملاً روشن است که به منظور شروع کار مجدد مستشاران انگلیسی دولتین ایران و بریتانیا مخفیانه توافق کرده اند.» (۱۶)

در ۲۸ مارس ۱۹۲۱ سید ضیاءالدین اعلامیه دیگری را منتشر ساخت و اعلام کرد بریتانیا در فسخ توافقنامه کاملاً با ایران « موافق » است. توضیحات کالدول در این زمینه: « سفارت خانه مفتخر است به ضمیمه این گزارش ترجمه اعلامیه دیگری را که از جانب رئیس الوزرا، سید ضیاءالدین صادر شده است، برای شما ارسال کند. با خواندن این اعلامیه متوجه خواهید شد این اظهارات مبالغه آمیز و متکبرانانه، حاکی از رضایت مندی بسیار رئیس الوزراست و اعلام « فسخ » توافقنامه ۱۹۱۹ انگلیس- ایران، به رئیس الوزرا، سفارت بریتانیا و دولت ایران اعتبار زیادی می بخشد. در کشوری که قانون اساسی دولت را ملزم ساخته است به منظور کسب اعتباری عملی ساختن یک توافقنامه، رضایت مجلس را کسب کرده و توافقنامه را در مجلس به تصویب برساند، صحبت کردن از « فسخ » توافقنامه ای که هرگز در مجلس مطرح نشده است، صحبتی گزاف و نامقبول است. این در حالی است که علی

رغم مخالفت های همگانی و عدم تأیید مجلس، مفاد این توافقنامه به اجرا درآمده است.» در این اعلامیه می خوانیم: اکنون مسرورم که در ایام شرف و شادمانی نوروزی توانم فرح و انبساط عامه را از اعلام این قضیه افزون نمایم که پس از آنکه قرارداد را در بیانیه خود الغا نمودم و این تصمیم را در هیئت وزرا مذاکره و متفق الرأی تعقیب مقصود را همگی تصویب و متعاقب آن وزارت امور خارجه در طی گزارش رسمی تصمیم دولت را به سفارت انگلیس ابلاغ نموده، موافقت دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را در الغا قرارداد خواستار شده بود. اینک در نتیجه مذاکرات مبسوط و طولانی که در عرض چند هفته برای انجام این مقصود جریان داشتن، دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان سفارت خود مقیم تهران را مأمور نمودید که موافقت آنها را در الغاء قرارداد رسماً به وزارت امور خارجه دولت علیه ایران ابلاغ نماید. روح موافقتی که از طرف دولت انگلستان در موضوع الغاء قرارداد ابراز گشته بار دیگر نیت حسنه و مودت دیرینه بریتانیای کبیر را ثابت می نماید. من و هیئت من مخصوصاً از دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان امتنان داریم که در همان حال که الغاء قرار داد را قبول نموده اند، هیچگاه در احساسات مودت آمیز دولت علیه تردیدی ننموده و با وجود الغاء قرار داد حاضر بودن خود را برای مساعدت به ایران تأیید و تکرار کرده اند. ملت و دولت ایران این علامت و برهان مودت صمیمانه دولت انگلستان و حس احترامی که از طرف دولت معزی الیها نسبت به مصالح و آمال ایران و سیاستی را که دولت کنونی برای تجدید تشکیلات و اصلاحات مملکتی خود اتخاذ نموده اند، ابراز داشته از صمیم قلب تقدیر می نماید. بنابراین اقدام مهم سیاسی نه تنها رشته های دوستی را که ما بین دو ملت موجود است، ضعیف نمی نمایند رشته های مودت مستحکم ترمی گردد. ضمناً وظیفه خود می دانم که در موقع به استحضار عامه برسانم که در حصول این نتیجه درخشان، وزیر مختار محترم انگلستان و اعضای سفارت معزی الیه بوسیله بیان و تشریح حقیقت وضعیت ایران به دولت متبوعه خودشان مساعدت خویش را به عمل آورده و وظیفه مأموریت حقیقی خود را که عبارت از تحکیم مناسبات بین دولتین و ملت ایران و انگلستان است، به طرز کمال ایفا نموده اند. من ملت ایران را برای این موفقیت دوگانه یعنی الغاء قرار داد با موافقت طرفین و در عین حال تحکیم روابط دوستانه با همسایه عظیم اثنان تاریخی خود که نیت حسنه وی همواره برای ما گرانها بوده است، تبریک می گویم. امروز

ملت ایران می تواند مطمئن باشد که نه تنها حق حاکمیت و استقلال وی به طوری که انتظار داشت حفظ گشته، بلکه دوستی های دیرینه باقی وارکان اصلاحات بر مبنای مشیده استوار می باشد. امیدواریم پروردگار متعال مادر سایه سعی و فداکاری در پرتو مجاهدت و وطن پرستی به آمل بزرگ خویش که عبارت از استقلال، سعادت، آزادی و عظمت ملت و مملکت تاریخی شاهنشاه ایران است، نائل فرماید و به اجرا و انجام سایر مواعید موفق نماید.

رزنامه ایران در ۱۰ آوریل می نویسد: «تلگرام هایی که از کرمان و کردستان به دست ما رسیده حاکی از آن است که مردم پس از اینکه متوجه شدند رئیس الوزرا در الغاء توافقنامه با دولت انگلستان موفق بوده، بسیار خوشحال شدند. شریف الدوله، والی کردستان گزارش داد که کلنل سالار نظام اعلامیه رئیس الوزرا را که مورد الغاء توافقنامه صادر شده بود، قرائت کرد و مردم نیز با فریاد آفرین این سخنان را تحسین کردند. متنفذین بوشهر نیز از طریق تلگرام گرمترین شاد باش های خود را نثار رئیس الوزرا کرده و به خاطر نائل شدن به اهداف انسان دوستانه خود به او تبریک گفتند.» ایران در ۱۳ آوریل می نویسد: «ملاها و تمام مجتهدین اصفهان به وسیله تلگرام از تلاشها و دستاوردهای درخشان رئیس الوزرا قدردانی کردند.» در شمار ۱۵ آوریل ایران آمده است: «ملاها و متنفذین زنجان و گلپایگان در پاسخ به تلگرام مربوط به الغاء توافقنامه انگلیس- ایران، قدردانی خود را نسبت به تلاش های ماهرانه و تحسین برانگیز رئیس الوزرا ابراز و به خاطر صیانت از استقلال و خود مختاری کشور از او تشکر کردند. ایشان همچنین به منظور برقراری روابط دوستانه میان دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و ایران، برای رئیس الوزرا آرزوی موفقیت کردند...»

سقوط سید ضیاءالدین

سید ضیاء به همان سرعت که به سر قدرت آمد، سقوط کرد. تلگرام انگرت در ۲۵ می ۱۹۲۱: «سرانجام اختلافات وزیر جنگ و رئیس الوزرا منجر به استعفاي رئیس الوزرا شد. وی امروز صبح زود تهران را ترک کرد.» (۱۷). با فرا رسیدن روزهای پایانی ماه می، سید ضیاءالدین به یکی از بزرگترین مشکلات بریتانیا تبدیل شد. برخلاف ادعای روزنامه ها، انگرت معتقد است سید ضیاءالدین

بسیار منفور بود. مالیات های سنگینی « نه تنها بر ساکنین شهرها، که حتی از پرداخت سهم عادی خود عاجز بودند تحمیل شد، بلکه آن عده ای که با خدمات حمل و نقل مرتبط بودند (مانند قاطرچی ها، الاغ و شتران ها) را نیز دچار ساخت و فریاد اعتراض ایشان را بلند کرد.» زندانی کردن متنفذین، میان او و آریستو کرات ها فاصله انداخت و مانع تراشی او در تشکیل مجلس، دموکرات ها را از او دور کرد. احمد شاه نیز به شدت از سید ضیاء نفرت داشت: «اما استتکاف رضاخان، یا همان سردار سپه، از ابقای افسران انگلیسی و یا جایگزین کردن آنها با نیروهای کمکی به دلیل کمبود اسلحه و مهمات، مهمترین دلیلی بود که منجر به سقوط کابینه سید ضیاء شد. حتماً به یاد خواهید آورد که در ماه فوریه قزاقها به فرماندهی وی، تهران را فتح کردند، لذا رضا خان خود را مؤسس این دولت و مخالف دولت پیشین می داند. به همین دلیل در ماه آوریل سردار سپه، وزیر جنگ را از کار برکنار کرد و با حفظ سمت فرماندهی کل قوا، وزارت جنگ را نیز تحت امر خود در آورد. از آن زمان به بعد روز به روز بر تنش میان وی و رئیس الوزرا افزوده گشت... و رئیس الوزرا از ترس جان خود مجبور به فرار شد.» (۱۸) البته سر باز زدن رضا خان از ابقای افسران انگلیسی، تنها از ابقای افسران انگلیسی و یا جایگزین کردن آنها با نیروهای کمکی به دلیل کمبود اسلحه و یک ژست توخالی بود. «لغو» قرار داد انگلیس- ایران و «رضایت دادن» بریتانیا به این عمل؛ با هیاهویی بیش از پیش تکرار شد، اما انگرت می افزاید: «بدون شک هدف ایشان از این کار این بود که مواد قرارداد را حتی بدون توفیقنامه ای رسمی عملی سازند. آقای آرمیتاژ-اسمیت، مستشار اقتصادی دولت ایران، در پنجم می از انگلستان بازگشت و کار خود را در وزارت مالیه آغاز کرد. پس از خروج نیروهای انگلیسی شماری از افسران این کشور، به فرماندهی کنل اسمیت، همچنان در قزوین مستقر هستند. همچنین مشخص شده است حداقل یازده افسران انگلیسی موقتاً آموزش و سازماندهی نیروهای قزاق را بر عهده گرفته اند.» [رضاخان] هر کسی را که احساس می کرد دوام خواهد آورد و مفید واقع خواهد شد، به سرعت برکنار کرد. اولین نفر مسعود خان وزیر جنگ بود که رضا در ۲۶ آوریل او را وادار به کناره گیری کرد و «خود سمت او را بر عهده گرفت.» پس از این بود که انگرت اظهار داشت رضا «تبدیل به مقام اول کابینه گردیده است.» انگرت می افزاید: زمانی که سردار سپه حمایت خود را از شاه اعلام کرد، همه

چیز تمام شد. به محض این که شاه از جانب وزیر جنگ خود از همراهی قزاق‌ها مطمئن شد، بدون هیچ تعللی در بیست و چهارم می سید ضیاء را از قدرت برکنار کرد.» یک روز بعد سید ضیاء کشور را ترک کرد. انگرت می نویسد: عزیمت وی تحت حفاظت نیروهای سردار سپه صورت گرفت. به نظرمی رسد در تمام این مدت سردار سپه با در پیش گرفتن نقشه ای حساب شده، علیه شرکای خود عمل کرد.

سید ضیاء الدین و شریک اصلی وی (شخصی ارمنی به نام اپیکیان) (۱۹) خیلی خوش شانس بودند که بلافاصله پس از خلع قدرت کشور را ترک کردند؛ چرا که اگر می ماندند [خشم و نفرت آن ۲۰۰ ایرانی متنفذی که ایشان روانه زندان کرده بودند، دامنگیر آنها می شد. (۲۰)

سید ضیاء انگلیسی‌ها را بسیار نا امید کرد. همانطور که در پژوهش دیگری تشریح کرده ام، سید ضیاء با نمک شناسی هرچه تمام تر تلاش کرد پای شرکت‌های نفتی آمریکایی را به ایران باز کند. بریتانیا در مقابل این عمل در ۲۱ ماه می ۱۹۲۱، در روزنامه تایمز لندن (۲۱)

مراتب اعتراض خود را اعلان کرد. پس از این روند حوادث به سرعت پیش رفت. روزنامه ایران در ۲۳ ماه می اعلام کرد که رئیس الوزرا به دلیل «خستگی و ضعف جسمانی» در خانه به استراحت خواهند پرداخت.

روزنامه ایران در ۲۴ ماه می چنین می نویسد: «با خبر شدیم که به دلیل طولانی شدن بیماری رئیس الوزرا، ایشان همچنان می بایست در خانه به استراحت بپردازند و دکتر دستور اکید داده اند که رئیس الوزرا به هیچ وجه نباید به امور اداری و مملکتی بپردازند.»

سید ضیاء در ۲۴ ماه می استعفا داد و یک روز بعد ایران را به مقصد اروپا ترک کرد. روزنامه ایران در ۲۶ ماه می گزارش می دهد: «دیروز ساعت ۸ صبح، رئیس الوزرا با کسب اجازه از محضر اعلیحضرت از طریق بغداد راهی اروپا شد. به ما خبر رسیده است که به دستور اعلیحضرت، سردار سپه، وزیر جنگ و فرمانده کل هنگ قزاق، تازمان انتصاب رئیس الوزرا و تشکیل کابینه جدید، مأمور بر قرار ساختن نظم در پایتخت می باشد. تمام امور بلدیه نیز تحت فرمان سردار سپه انجام خواهد گرفت.»

توضیحات و مآخذ:

- ۱ - محمد قلی مجد - « از قاجاری به پهلوی » مترجمین : سید رضا مرزائی ، مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - ۱۳۸۹ - صص ۱۸۳ - ۱۶۵
- ۲- تلگرام کالدول، شماره ۸، ۱۱۸۱/۰۰/۸۹۱، ۲۲ فوریه ۱۹۲۱
- ۳- تلگرام کالدول، شماره ۹، ۱۱۸۳/۰۰/۸۹۱، ۲۶ فوریه ۱۹۲۱
- ۴- گزارش فصلی کالدول، شماره ۱۱، ۱۱۹۶/۰۰/۸۹۱، مورخ ۵ آوریل ۱۹۲۱
- ۵ - گزارش اسکینر و ضمیمه ، شماره ۴۳۱۶، ۱۱۸۴/۰۰/۸۹۱، مورخ ۱۰ مارس ۱۹۲۱
- ۶- گزارش موری، شماره ۹۵۲، ۱۳۴۶/۰۰/۸۹۱، مورخ ۶ مارس ۱۹۲۱
- ۷- گزارش انگرت و ضمائم، شماره ۱۲۰۲/۰۰/۸۹۱، مورخ ۲۵ آگوست ۱۹۲۱
- ۸- گزارش کرنفلد، شماره ۱۵۷، ۱۱۴/۰۰۲/۸۹۱، مورخ ۲ آوریل ۱۹۲۳.
- ۹- گزارش کالدول و ضمائم، ۹۱۱۱۱۷/۸۹۱، مورخ ۵ مارس ۱۹۲۱.
- ۱۰- گزارش فصلی کالدول، شماره ۱۱، ۱۱۹۶/۰۰/۸۹۱، مورخ ۵ آوریل ۱۹۲۱
- ۱۱- گزارش موری، شماره ۷۸۷، ۱۸۱/۹۱۱۱/۷۰۱، مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۲۴.
- ۱۲- اکبر میرزا صارم الدوله (۱۳۵۴ - ۱۲۶۴ ه ش)
- ۱۳- گزارش کالدول و ضمیمه، شماره ۶۴۶، ۱۱۹۷/۰۰/۸۹۱، مورخ ۱۱ مارس ۱۹۲۱.
- ۱۴- گزارش فصلی کالدول، شماره ۱۱، ۱۱۹۶/۰۰/۸۹۱، مورخ ۵ آوریل ۱۹۲۱.
- ۱۵ - تلگرام کالدول، شماره ۱۰، ۲۰۰/۸۴/۸۹۱، مورخ ۶ مارس ۱۹۲۱.
- ۱۶- گزارش فصلی کالدول، شماره ۱۱، ۱۱۹۶/۰۰/۸۹۱، مورخ ۵ آوریل

- ۱۹۲۱ .
- ۱۷- تلگرام انگرت، شماره ۲۶، ۱۱۸۹/۰۰/۸۹۱، مورخ ۲۵ ماه می ۱۹۲۱ .
- ۱۸- تلگرام انگرت، شماره ۲۶، ۱۱۸۹/۰۰/۸۹۱، مورخ ۲۵ ماه می ۱۹۲۱ .
- ۱۹- کاسپار ایبکیان (۱۹۵۲ - ۱۸۸۳) مشاور سید ضیاء و شهردار تهران از جمله فعالین حزب داشناک)
- ۲۰- گزارش فصلی انگرت، شماره ۱۲، ۱۲۱۱/۰۰/۸۹۱، ۱۰ جولای ۱۹۲۱
- ۲۱-

Majd, Oil and the Killing of the American Consul in Tehran

صص ۱۱۶ - ۱۱۵

فصل هفتم

والیگری دکتر محمد خان مصدق السلطنه در ایالت فارس

دکتر مصدق قبل از کودتای ۱۲۹۹ تصدی ولایت فارس را به خواست مردم بعهدہ گرفت، و ناصر تکمیل همایون درباره «والیگری دکتر محمد خان مصدق السلطنه در ایالت فارس» اینگونه بررسی نموده است:

در پی مخالفت های مردمی در ایران علیه وثوق الدوله و قرار داد معروف ۱۹۱۹ میلادی که استقلال طلبان ایران از آن به عنوان از آن به عنوان قرارداد «تحت الحمایگی» ایران یاد کرده اند، و پیگیری سیاسی (داخلی) و دیپلماتیک ایرانیان وطن خواه در اروپا، سرانجام در چهارم تیر ماه ۱۲۹۹ خورشیدی، «کابینه قرارداد» از کارکناره گرفت و سه روز بعد میرزا حسن خان مشیرالدوله که دارای اندیشه ملی و آزادی خواهانه بود، به ریاست الوزرایی انتخاب شد و دکتر محمد خان مصدق السلطنه را که هنوز در اروپا هماهنگ با «کمیته ی مقاومت ملل Comite Resistance des Nation» به مبارزه علیه دسیسه های امپریالیسم بریتانیا ادامه می داد، به عنوان وزیر عدلیه معرفی کرد.

دکتر محمد خان مصدق السلطنه، پس از اندیشه و تأملات بسیار، سرانجام عزم به بازگشت به ایران همکاری با مرحوم مشیرالدوله ی پیرنیا، را در خود جزم کرد. اما به ناچار مدتی از سویی به سوی مشرق زمین را آغاز کرد و از اتفاق سرپرسی کاکس (Sir Percy Cox) معمار و برنامہ ریز قرارداد ۱۹۱۹ میلادی که به بغداد عزیزت داشت، با دکتر مصدق هم سفر شد و با آن که در گفت و گویا وی احساسات ایران دوستانه دکتر مصدق جریحه دار گردید، اما با جوابی که به وی داد، رضایت خاطر ی حاصل شد که خلاصه ی آن را دکتر مصدق چنین نقل کرده است:

«یکی از شب ها در کشتی، بعد از شام، سرپرسی کاکس، وزیر مختار انگلیس که امضاء کننده ی قرارداد وثوق الدوله بود، از من پرسید، شما وزیر عدلیه ی ایران

هستید؟

گفتم: بلی.

گفت: من هم سرپرسی کاکس و اکنون کمیسر عالی عراق [هستم]، که به محل مأموریت خودمی روم»، چون مأموریت خود را گفت، من از او سؤال کردم: آیا ممکن است از بصره با راه آهن به بغداد بروم و از بغداد به تهران حرکت کنم؟
گفت: من فردا در عدن پیاده می شوم و تحقیق می کنم. اگر ممکن باشد به شما فردا شب بعد از صرف شام جواب می دهم.
فردا شب به من گفت: مطابق تحقیقاتی که به عمل آوردم، راه آهن بصره - بغداد را اعراب خراب کرده اند و قابل عبور نیست.
گفتم: «بنابراین دربندر خودمان پیاده می شوم.
گفت: «بندر خودتان کجاست؟
گفتم: بندربوشهر

گفت: «بوشهر بندر ایران است؟

گفتم: «ما ایرانیان، آن جا را بندر ایران می دانیم. خندید و هیچ نگفت.» (۱)

دکتر مصدق در پانزدهم مهر ماه ۱۲۹۹ خورشیدی، از طریق بندربوشهر تا شیراز به اتفاق یمین الملک اسفندیاری و امیر نصرت خواجه نوری عزیمت کرد. مردم شیراز از وی پذیرایی شایانی کردند و او خواستند که در فارس بماند و والیگری منطقه را بپذیرد. آزادگان شیرازی به تلگراف خانه رفتند و با ارسال تلگراف ها، از دولت مرکزی هم تقاضا کردند که وی را در مقام والیگری فارس انتخاب نماید. این امر شاید برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران تحقق یافته است.

مرحوم مشیرالدوله با آن که دکتر مصدق را به دلیل جوان بودن و آشنایی به مسائل حقوقی، برای تصدی وزارت عدلیه مناسب تشخیص داده بود، اما به خواسته ی مردم شیراز احترام قائل شد و در واقع به والی منتخب مردم رأی مثبت داد و وی را به تلگراف خانه فراخواند و تلگراف زیر را برای او که هنوز در منزل مؤید الملک یکی از دوستانش اقامت داشت، ارسال کرد:

«طبقات مختلفه ی فارس در این موقع که والی سابق استعفا داده است، انتخاب شما را از دولت درخواست کرده اند. این است که تقاضای کنم با درخواست آن ها موافقت کنید و هر پیشنهادی هم که برای انتظامات آن ایالت لازم می دانید، بنمایید که دولت کاملاً موافق است.» (۲)

موقعیت سیاسی ایران و تعهدات مردم فارس

در آن زمان، شمال ایران کانون تبلیغات کمونیستی و بلشویکی شده بود و سیاست حاکم بر ایران که انگلستان در آن سهم بیش تری داشت، بر این روال بود که دیگر منطقه های کشور را آرام نگاه دارد. دکتر مصدق پس از گفت و گوهایی در خانه مؤید الملک، والیگری فارس را پذیرفت و امور حکومت منطقه، بعد از دایی او «عبدالحسین میرزا فرمانفرما» به وی تحویل داده شد. دکتر مصدق در باره ی شرایط خاص، در پی بیانات بزرگان شیراز، چنین نوشته است:

« خلاصه بیاناتشان [بزرگان فارس] این بود: « حقوق یک وزیر در هر ماه ۷۵۰ تومان است. چنان چه وزارت من یک سال دوام کند، بیش از نه هزار تومان به من نخواهد رسید، ولی در فارس می توانم یک صد و چهل هزار تومان در سال استفاده نمایم.»

آن گاه شرح در آمد ها را بدین قرار آورده است:

- [۱] حقوق دولت یکماهه ۶ هزار تومان در یک سال ۷۲۰۰۰ تومان
 - [۲] از قوام الملک یکماهه ۲ هزار تومان در یکسال ۲۴۰۰۰ تومان
 - [۳] از صولت الدوله سردار عشایر یکماهه ۲ هزار تومان در یک سال ۲۴۰۰۰ تومان
 - [۴] از نصیر الملک بابت عوائد متفرقه در یکسال ۲۰۰۰۰ تومان
- [در جمع] ۱۴۰۰۰۰ تومان

دکتر مصدق افزوده است: «چون این پیشنهاد مخالف با سبک و سلیقه من در کار بود، مورد قبول واقع نشد. گفتند: حالا که شما چیزی نمیخواهید به شما چیزی نمیدهیم. گفتیم مقصود این است که از مردم چیزی نگیرید. برای مردم چه فرق می کند که وجهی بدهند، ولی شما بمن چیزی ندهید که متعهد شدند نه از کسی بگیرند نه چیزی بمن بدهند. این بود که بدولت تلگراف کردم اگر رجال منتفذ بعهد خود وفا کنند من نه پول میخواهم نه قوا، و از ماهی شش هزار تومان حقوق ایالتی هم دوهزار تومان در هر ماه آن هم برای مخارج شام و ناهار و پذیرایی دستگاه ایالتی بیشتر نخواهم گرفت. چنانچه خلف عهد کنند و بعهدی که کرده اند وفا نکنند من آن کس نخواهم بود که بر علیه مردم قوا بکار برم. آنوقت اسعفا میدهم و دولت هر کس را خواست به این سمت تعیین نماید.» (۳)

در مورد تعهدات رجال فارس به دکتر مصدق، دکتر همایون کاتوزیان نوشته است: «سر جنبانان فارس برای راضی کردن مصدق به قبول والیگری وعده دادند علاوه بر حقوق دولتی، سالانه خود ۶۸ / ۰۰۰ تومان به وی پرداخت کنند. مصدق این پیشنهاد جالب مالی را رد کرد و گفت اگر قبول همکاری با دولت و ترک دشمنی و خصومت با یکدیگر و مردم را بدهند، او نیازی به حقوق فوق العاده آنان را ندارد. او حتی بودجه ایالتی را که سالانه ۷۲ / ۰۰۰ تومان بود به ۳۴ / ۰۰۰ تومان (یعنی یک سوم بودجه حواله دولت مرکزی) تقلیل داد و اضافه آن را به خزانه بازگردانید، خود نیز حقوق و مزایا و هرنوع مداخلی به جز آن چه از وسایل دولتی در مقام والیگری استفاده می کرد دریافت نمی نمود.

دکتر کاتوزیان به مطالبی اشاره می کند که جای تأمل است: عمل عناصر متنفذ فارس با قول شان فرسنگ ها فاصله داشت. آن ها از آنرو خواهان والیگری مصدق در فارس بودند که فکر می کردند اگر ۶۸ / ۰۰۰ تومان پیشکش سالانه را بپذیرد، در عوض با بودن او، از بسیاری از پرداخت ها به صورت رشوه، پیشکش و غیر درامان خواهند بود و او مال و جانشان را در برابر تعرض قدرت های دیگر و از جمله قدرت مرکزی حفظ خواهد کرد» (۴)

با آن که صاحبان قدرت مالی، همواره برای حفظ موقعیت خود دارای پیش بینی های لازم هستند. اما دردوران والی گری دکتر مصدق در فارس، «خلف وعده ای» که زحمت افزا باشد، از آنان دیده نشد و جهت حفظ استقلال ایران و کوشش در قطع سلطه های خارجی، هماهنگی هایی نیز میان صولت الدوله و پاره ای از بزرگان منطقه با والی جدید فارس به نمایش درآمد. (۵)

ناگفته نماند در سوم آبان ماه کابینه ی مشیرالدوله استعفا داد و سپهدار رشتی رئیس الوزراء شد و در بیست پنجم دی ماه، وی نیز استعفا داد و احمد شاه از مستوفی الممالک و مشیرالدوله و عین الدوله خواست که ریاست وزرایی را قبول کنند، اما هیچ یک نپذیرفتند تا آن که در یکم بهمن ماه ۱۲۹۹ خورشیدی پس از مشورت با ۶۷ نماینده ی مجلس، مجدداً سپهدار رشتی به سمت رئیس الوزراء برگزیده شد و در تمام این مدت دکتر مصدق بامرکز و کابینه همکاری و هماهنگی خود را حفظ کرده بود. (۶)

اقدامات و اصلاحات

در اواسط مهرماه ۱۲۹۹ خورشیدی، دکتر مصدق رسماً والیگری ایالت فارس را پذیرفت و مشغول خدمات و انجام وظیفه گردید. آن چه از آغاز والی جدید رویا روی آن قرار گرفت و تا پایان والیگری افکار و اعمال او را به خود معطوف می کرد، درد و بند جداگانه مورد بحث است:

نخست: اصلاحات ولایتی، برقراری نظم و امنیت، پایان دادن به پاره ای اختلافات محلی که ریشه در یک قرن منازعات طایفه ای داشت و نیز ایجاد تسهیلات در امر حمل و نقل کالاهای دولتی و بازرگانی در سراسر استان بدون دستبرد سارقان که به چند فقره از آنها اشاره می شود

الف. منصوب کردن صولت الدوله سردار عشایر به ریاست ایل قشقایی که رضایتی انگلیس ها و نظامیان پلیس جنوب ایران را در بر نداشت، به دلیل شایستگی صولت الدوله و موقعیت محلی او موجب آرامش و هماهنگی ایالت جنوب گردید. ناگفته نماند که عبدالحسین میرزا فرمانفرما نیز همین قصد را داشت، اما ۶۰/۰۰۰

تومان می خواست از صولت الدوله بابت این کار بگیرد و صوالدوله به پرداخت این مبلغ رضایت نمی داد. دکتر مصدق بدون اخذ یک دینار مسئولیت آرامش و امنیت را بر عهده ی صولت الدوله نهاد و در برابر اولیای مرکز نیز از کار خود با قدرت دفاع کرد.

این امر بسیاری از سران ایلات و عشایر میهن دوست و ضد استعمار جنوب ایران و علما و شخصیت های مذهبی و اجتماعی و بیکارگران لارستان و تنگستان را خوشحال و امیدوار کرد و صولت الدوله نیز تا وقوع کودتای سیاه صاحب اقتدار نسبی گردید. و توسط افرادی منتسب به قشقایی ها درآباد، پیش از تصدی دکتر مصدق به غارت رفته بود، از سارقان به طور کامل (در حدود صد هزار تومان، حتی تسبیح شخصی) به صاحبان اصلی تحویل داده شد و در فارس، اثر مطلوبی پدید آورد. در این کار، از خاندان ارباب کیخسرو و نیز که پسرش همراه پرنس ارفع توسط غارتگران کشته شده بود، استعمالت به عمل آمد. (۷)

ج. مسأله ی سوم حل و فصل ایاب و ذهاب و حمل و نقل کالاهای تجارتي و دولتی



در منطقه، دکتر مصداق خود چنین شرح میدهد:

از متعهدین فقط یک نفر وفا بعهد نمود و موضوع خلف عهد او هم این بود که زمستان قبل زغال در شیراز کمیاب شده بود و از هر دهی از دهستان اطراف شهر برای حمل ذغال از «کوهمره» بشیراز الاغ می گرفتند که چون تعداد الاغ بیش از عده ی مورد احتیاج بود از صاحب هر الاغ یک تومان می گرفتند که مال او را از حمل زغال معاف کنند. این کار هم برخلاف منطق و هم بر خلاف عدالت بود. برخلاف منطق از این جهت که علت نداشت ساکنین دهات برای ساکنین شهر زغال حمل کنند. برخلاف عدالت از این جهت که متصدیان کار زغال را بفروشند و از کرایه آن سوء استفاده نمایند. (۸)

این مشکل راوالی شیراز به صورت منطقی و عادلانه حل کرد و موجب رضایت الاغ داران و زغال فروشان و عامه ی مردم گردید، اما در آن روز که کامیون و وانت و وسایل حمل و نقل جدید وجود نداشت، همواره مشکلاتی پدید می آمد از آن میان سوءاستفاده ای که نایب الایاله در حمل مال التجاره ی خاصی به اصفهان انجام داده بود، موجب شد که دکتر مصداق با شنیدن آن، چنان عصبانی و ناراحت شود که پس از گذشت چندین دهه در باره ی آن چنین بنویسد:

«تصمیم گرفتم دیگر کار نکنم و چند ساعت بعد که وسایل حرکت فراهم شد، به تهران حرکت نمایم که از تصمیم من مطلع شدند و گروه بسیاری از تمام طبقات نایب الایاله را با خود آوردند که تعهد نمود دیگر کاری برخلاف مقررات نکند و بدین طریق موضوع خاتمه یافت و تامن متصدی کار بودم، هیچ نشنیدم که متعهدین خلف عهد کنند و تمام طبقات، بدون استثناء، با نظریات من موافقت می کردند و در پیشرفت امور ایالتی از هرگونه مساعدت خودداری نمی کردند. این بود جریان سیاست داخلی.» (۹)

دوم ارتباط والی با مأموران سیاسی خارجی که در منطقه فارس وظایفی بر عهده داشتند و آنان سه تن انگلیسی بودند:

پس از ماژور ویر (Major James Wier)، ماژور مید Major Malcolm John Mead قونسول انگلیس در شیراز شد. به دلیل ایرلندی بودن و استقلال خواهی و آزادمندی با دکتر مصداق روابط خوبی داشت، حتی رشوه هایی که رؤسای سلف از خوانین گرفته بودند، به والی جدید مسترد کرد. (۱۰)

کلنل فریزر (Major General William Fraser) رییس پلیس جنوب South Persian Rifles(S.P.R.) (قشون در حدود ۶۰۰۰ تن) بود که دکتر مصدق به دلیل روشن نبودن روابط ایالت با پلیس جنوب، تلگراف رمزی از طریق یمین الممالک، کارگزار بنادر جنوب، به عنوان رییس دولت بدین شرح مخابر کرد:

«اداره پلیس جنوب که از قرار منکوره سه هزار نفر است، کتباً و شفاهاً با ایالت رجوعاتی داشته و دارند و در مواقع رسمی و اعیاد هم حاضر می شوند. مستدعی است تکلیف تعیین فرمایند که روابط آن ها از چه قرار باید باشد.» (۱۱)

متأسفانه از مرکز پاسخی ارسال نمی شود و دکتر مصدق برپایه ی حفظ ارزش های ملی و احترام به استقلال ایران، صلاح کار را چنین نوشته است: «سلام های رسمی را که آن وقت در هریک از اعیاد مذهبی منعقد می شد، موقوف کنم و روزهای عید به طور غیر رسمی در تالار بزرگ ایلاتی از واردین پذیرایی نمایم و صاحب منصبان پلیس جنوب هم مثل سایرین می آمدند و من از آن ها پذیرایی می کردم.»

اما راجع به مکاتبات با پلیس جنوب افزوده است: «از رویه یی که فرمانفرما برقرار کرده بود، پیروی کنم و ما ژورادریس میرزا فرزند یحیی میرزا ثقه السلطنه نماینده مجلس اول و افسر پلیس جنوب را که رابط بین ایالت و پلیس بود، به همین سمت باقی بگذارم که مطالب خود را بگوید و شفاهاً جواب گرفته به فرماندهی ابلاغ نماید و بدین طریق عمل می شد.» (۱۲)

اما مسأله ی اسب دوانی در زمین معین الشریعه که نشان دهنده ی نقش سیاسی دکتر مصدق و قدرت و الیگری او حتی در زمان استعفا بوده، عبرت آموز می تواند باشد. در این باره دکتر مصدق نوشته است:

چند روز باخر سال نمانده بود که مؤید الشریعه یکی از علماء و ملاکین شیراز نزد من آمد و از پلیس جنوب شکایت کرد و گفت ملک مزروعی من را می خواهند میدان اسب دوانی قرار دهند که من بوسیله ی ماژرادریس میرزا کلنل فریزر را از شکایت او مطلع کردم و نتیجه گرفتم که بعد از خاتمه کار بتصدیق اهل خبره خسارت او تأدیه کنند و تصور می کردم از این کار اظهار رضایت کند که گفت امسال اقداماتی که شما کرده اید بمن وجهی میدهند ولی حق استفاده ی از این زمین را برای خود حفظ میکنند و سالهای بعد بااستناد این سابقه چیزی بمن نخواهند داد که گفتم از یک حاکم مستعفی بیش از [این] ساخته نیست و خوب است خودتان بفرمانده قشون مراجعه

کنید و مقصودی که دارید حاصل نمائید.

در جواب گفت من یکی امید ندارم و شکایتم را بدرگاه خدا مبرم و از جلسه خارج گردید. از این طرز بیان متأثر شدم و فکر میکردم چطور میتوانم رضایت او را فراهم کنم که در این اثنا کارتی از کلنل رسید و مرا برای روز اسب دوانی دعوت میکرد. در جواب نامه ای روی کاغذ ساده و بی مارک نوشتم و از حضور در محلی که مالک آن راضی نبود عذر خواستم. بعد کلنل با تلفن صحبت نمود و گفت نامه ی شما رسید و مرا تنبیه کرد. خواستم این چند کلمه را در این وقت شب عرض کنم تا بعد بیایم و از کاری که شده است معذرت بخواهم.

روز بعد باتفاق میرزا محمد باقر خان دهقان پیشکار قوام آمد و با کمال خوشرویی گفت این آقا را می شناسید؟ گفتم این چه سئوالی است، ایشان متصدی امور قوام الملک هستند. گفت متصدی کار فرما هم هستند و بهمین جهت با ایشان آمده ام که رضایت خود را برای اسب دوانی در سلطان آباد ملک فرمانفرما اظهار کنند. اکنون که نماینده ی مالک با این کار موافق است آیا به اسب دوانی خواهید آمد؟

گفتم با کمال میل. کلنل رفت و دستور داد تمام چادرهایی که در ملک مؤید الشریعه بر پا شده بود از جای کنند و بسطان آباد حمل نمودند.

دکتر مصدق در پایان افزوده است: «این بود طرز رفتار کلنل فریزر در روزهای آخر سال ۱۲۹۹ با من. اکنون باید دید و قضاوت کرد که این فرمانده قشون بیگانه با من که یک حاکم مستعفی و بلا تکلیف بودم اینطور رفتار کرد و با حاکم دیگر هم این رفتار را می کرد.» (۱۳)

کودتای سیاه ۱۲۹۹ خورشیدی

کودتای سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹، با کمک جناح هایی از سیاستگران و نظامیان انگلیسی به پیروزی انجامید. مجری نظامی این امر، رضا خان میرپنج، رییس قوای قزاق و سازمان دهنده ی سیاسی آن، سید ضیاء الدین طباطبایی، مدیر روزنامه ی رعد بود. از سوم حوت، سیم تلگراف تهران- شیراز قطع شد و به مدت سه روز هیچ یک از ایالات از آن چه در تهران می گذشت، خبر نداشتند.

بعد از سه روز، احمد شاه با ارسال تلگراف متحد المال زیر، دکتر مصدق را در جریان اوضاع جدید پایتخت قرار داد.

«شب ۶ حوت - از تهران به شیراز - حکام ایالات و ولایات در نتیجه غفلت‌کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثر ساخته بود مصمم شدیم که با تعیین شخص لایق خدمتگزاری که موجبات سعادت مملکت را فراهم نمایند بحران‌های متوالیه خاتمه دهیم بنابراین به اقتضای استعداد و لیاقتی که درجناب آقای سید ضیاءالدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه به معزی‌الیه دیده ایشان را به مقام ریاست وزرا انتخاب و اختیارنامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرا به معزی‌الیه مرحمت فرمودیم. شهرجمادی‌الآخر ۱۳۳۹ شاه» (۱۴)

دکتر مصداق که به چگونگی کودتا و نیت بیگانگان که به ظاهر در انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ میلادی شکست خورده بودند، آگاهی داشت، نسبت به این تلگراف واکنش نشان داد و انتشار آن را به صلاح کشور ندانست، بلافاصله تلگراف زیر را برای شاه ارسال کرد.

«ششم حوت ۱۲۹۹ از شیراز - بعد از عنوان - دستخط جهان مطاع تلگراف به واسطه تلگرافخانه مرکزی زیارت شد و در مقام دولت‌خواهی آنچه می‌داند به عرض خاک پای مبارک می‌رساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد اسباب انقلاب و اغتشاش خواهد شد و اصلاح آن خیلی مشکل خواهد بود. چاکر نخواست در دولت خواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم داشته. هرگاه تلگراف مزبور بر حسب امر ملوکانه انتشارش لازم است امر جهان مطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد. والی فارس دکتر محمد مصداق.» (۱۵)

به نظر می‌رسد که احمد شاه پاسخ دکتر مصداق را به سید ضیاء نشان داده است و چون دستگیری رجال مملکت آغاز شده بود و رییس دولت و رییس کل قوا بیانیه‌هایی انتشار داده بودند. گمان می‌رفت که کودتا قدرت و محبوبیت یافته است و به همین دلیل، سید ضیاء تلگرافی که به «تلگراف اکل از قفا» شهرت یافته است، به دکتر مصداق مخابره کرد. (۱۶)

دکتر مصداق به تلگراف (تحبیب و تهدید) سید ضیاء الدین نیز جواب نداد، تا آن که تلگراف دیگری به شرح زیر از طرف رییس دولت رسید:

«ایالت جلیله فارس - برای اطلاع حضرت عالی اعلام می‌دارد به فرمانده قشون

جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه به تهران اعزام دارند و حوت نمره ی، ۱۴۰۱، سید ضیاءالدین طباطبایی ریاست وزراء» (۱۷)

در این تلگرام، نام پلیس جنوب به «قشون جنوب» تبدیل شده است و همین امر اندک اندک مردم را به عدم صداقت دولت کودتا واقف کرد و اعتراض ها شروع شد. دولت سید ضیاء در صدد بود که دکتر مصدق را دستگیر کرده و به تهران آورد. اما قدرت و تسهیلات فراهم نبود و مردم شیراز هم در دفاع از والی منتخب خود هم داستان بودند.

کلنل فریزر در آن روزهای سخت گذر با دکتر مصدق به مذاکره پرداخت و به عنوان هواخواهی از شاه پرسید: چرا دست خط شاه را در این ایالت اجرا ننمودید؟

دکتر مصدق در پاسخ بیان کرد: «به شما مربوط نیست که چنین سؤالی بکنید. شاه مملکت به من که والی این ایالتم، دست خطی صادر نمود که چون موجب نا امنی و اغتشاش می شد، آن را نه فقط اجرا نکردم، بلکه انتشار هم ندادم.»

بلافاصله فریزر گفت: «از سؤالی که کردم معذرت می طلبم، حق با شماست. من که یک صاحب منصب خارجی هستم، نمی بایست چنین سؤالی کرده باشم.»

کلنل انگلیسی آن گاه می افزاید: «حال اگر اجازه می فرمایید قدری دوستانه صحبت کنیم.» گفت: «با کمال میل حاضرم و بفرمایید.» کلنل گفت: «آیا تصور می کنید ایالت فارس از ایران مجزا شود و شما در فارس یک دولت مستقل تشکیل بدهید؟» گفت: «به هیچ وجه.» سپس گفت: «در این صورت از دو حال خارج نیست، یا با این دولت ولو برخلاف عقیده باید همکاری کنید تا معلوم شود چه قدر از وعده هایی را که داده است می تواند عملی کند و یا از کارکناره جویی نمایید بگذارید هر چه در تمام مملکت می شود، در این ایالت هم بشود و چنان چه نظری غیر از این دارید، بفرمایید که من از نظریات شما مطلع گردم.» (۱۸)

دکتر مصدق دستاوردهای سیاسی خود را از این مذاکره بیان می کند و برای همه ی کسانی که می خواهند در راه استقلال و آزادی ایران کوشش نمایند، بسیار آموزنده است:

«نظر اصلی فریزر این بود که من با دولتی که روی منافع خارجی تشکیل شده بود، بسازم و مخالفت سبب نشود که دیگران به من تاسی کنند و نقشه ی سیاست خارجی را خنثی نمایند و این سلیقه انگلیسی هاست که اول حداکثری می خواند، چنان چه طرف با دلیل و برهان مخالفت نمود، باز خود اوبه هر حداقلی که ممکن باشد استفاده

می نمایند و برای اثبات بی غرضی خودشان کوچکترین استفاده‌ی از اشخاص با عقیده و ایمان را به بزرگترین استفاده‌ی از اشخاص سرسپرده و بی ایمان ترجیح می دهند و از کسان بی عقیده و بی ایمان وقتی می خواهند استفاده کنند که هیچ فرد کم ایمانی هم خود را در معرض استفاده قرار نداده است..»

دکتر مصدق آن گاه افزوده است: «چون دید که من با دلیل و برهان حرف می زنم و حاضر نمی شوم برای دخالت خارجی در امور مملکت کوچک ترین موافقتی بکنم، پس بهترین بود که من خود استعفا بدهم و من هم هیچ چاره غیر از این نداشتم.» (۱۹)

در شانزدهم اسفند ماه ۱۲۹۹ خورشیدی، سیزده روز پس از کودتا، دکتر مصدق سرانجام تلگراف استعفای خود را به احمد شاه به شرح زیر مخابره کرد:

از شیراز به طهران- نظر به آثار پیش آمدهای محتمل الوقوع و کسالت مزاجی که بقتاً عارض شده چاکر را از تحمل زحمت فوق العاده و مقاومت ممنوع می نماید و تا ورود آقای قوام الملک از ابواب جمعی خودشان به هر زحمتی باشد حوزه ایالتی را مراقبت می نماید و بعد از ورود ایشان امر امر مبارک خواهد بود. ۱۶ حوت ۱۲۹۹ ، دکتر محمد مصدق» (۲۰)

در توضیح ارسال این تلگراف دکتر مصدق نوشته است:

«از مخابره‌ی این تلگراف دو نظر داشتم: یکی این بود که شاه به این جمله از تلگراف من «پیش آمدهای محتمل الوقوع» توجه کند و بداند که رفتنی است و بهمان مقاومت منفی که در مجلس ضیافت لندن راجع به قرارداد نمود اکتفا نکند و اگر میرود نام درخشانی از خود در تاریخ مملکت بگذارد. دیگر این که تصوری شد حاج مخبر السلطنه هدایت والی آذربایجان هم از احساسات مردم آن استان که از بدو مشروطه در هر مورد از ابراز وطن پرستی و فداکاری خود داری نکرده اند، استفاده کند و با یک دولت ساخته و پرداخته‌ی سیاست خارجی موافقت ننماید و به همین جهات هم دخالت خود را در امور تاورود قوام الملک به شیراز محرز نمودم، ولی این دوا رزو و انتظار به خود صورت تحقق نگرفت و جامه‌ی عمل نپوشید.» (۲۱)

دکتر مصدق، والی مستعفی فارس، مدتی در انتظار پاسخ احمد شاه به رتق و فتق امور پرداخت. عمال استعمار، هم زمان در صدد ایجاد بلوا و آشوب بودند و با نفوذ در تلگراف خانه‌ی شیراز کوشش داشتند تا بر اخبار دولتی و حکومتی وقوف یابند. پاره‌ی بی اسناد آن زمان، دخالت انگلیس‌ها و طرفداری آن‌ها را از برخی رجال شناخته

شده ی فارس نشان می دهند. وضع سیاست منطقه دگرگون شده بود و رییس دولت مستقیماً باپلیس جنوب مکاتبه می کرد و مردم شیراز در همان شرایط چون روزنخستین با دکتر مصدق همکاری می کردند.

در دوم حمل (فروردین ماه ۱۳۰۰ خورشیدی) تلگراف زیر از طرف شاه مخابره شد: «دوم حمل. استعفای شما از ایالت فارس به تصویب جناب رییس الوزراء قبول شد. لازم است کفالت اموریالتی را به قوام الملک تفویض نموده، فوراً حرکت نمایید. شاه» (۲۲)

دکتر مصدق پس از ارسال تلگراف زیر، تصمیم گرفت روز پنجم فروردین ماه از شیراز خارج شود. (۲۳)

«خاک پای جواهر آسای اعلیحضرت اقدس شهریاری ارواحنا فداه! دست خط تلگرافی راجع احضار چاکریک ساعت از ظهر گذشته، دویم حمل، زیارت شده، تهیه خود را دیده، هرچه زودتر حرکت خواهم نمود. سواد دست خط تلگرافی را هم برای آقای قوام الملک که در فسا هستند، می فرستد. چاکر مصدق السلطنه» [رقم مهر]

ورود به کابینه ریاست وزرا تاریخ ۱۸ حمل ۱۳۰۰
نمره ۸۴۸

در باره روز قبل از حرت نوشته است: «قوا الملک آمد و به این عنوان که در مدت تصدی خدمت چیزی از او نگرفته ام، چکی برایم آورد که از قبول آن خود داری کرده و چون برای خرج سفر احتیاج به وجه داشتم، مبلغ ۱۶۰۰ تومان از میرزا محمداقصرخان دهقان به وام گرفتم و با ورود به تهران آن را پرداختیم». (۲۴)

سخن پایانی

در شرایط بسیار سختی که خطّه ی فارس در معرض تهاجم استعمار قرار گرفته بود و مردم در یکپارچگی کامل نبودند و بیم انقطاع از کلیت ملی و فرهنگی ایرانی زمین بیش و کم پدید آمده بود، مردم شیراز دکتر محمد خان مصدق السلطنه را به والیگری شیراز برگزیدند و دولت مرکزی نیز به ریاست مرحوم مشیرالدوله با این انتخاب شایسته موافقت کرد. دکتر مصدق با درایت تمام، نظم و امنیت را در منطقه پدید آورد و به بسیاری از آشوب ها و اغتشاشات که تحریک بیگانگان در تقویت آن دست داشتند،

خاتمه داد. نفوذ قشون بیگانه را به حل اقل ممکن رساند. شخصیت‌های محلی را برکشید و انتظام امور را از آنان خواست. به دزدی‌ها و رشوه‌گیری‌ها و غارتگری‌ها تا آنجا که در توان داشت، پایان داد. (۲۵)

مدت والیگری او فقط ۶ ماه بود. متأسفانه سلطه بیگانگان و سیاست شوم «موازنه مثبت» پایگاه حکومتی را در مرکز ایران متزلزل کرد. کودتای سوم حوت توسط رضا خان و سید ضیاء با حمایت مستقیم پاره‌ای از سیاستگران و نظامیان انگلیس که مورد رضایت روسیه بلشویک را درلوی ریاکارانه «پیروزی بورژوازی ملی بر فئودالیسم پوسیده» فراهم آورده بود، ادامه والیگری دکتر مصدق را در فارس از میان برد. وی با سختی و مشقت و کمبود وسایل نقلیه از شیراز به سوی اصفهان حرکت کرد. نزدیک دو ماه در منزل‌های مختلف میان راه اقامت گزید. در حومه مهیار (هشت فرسنگی اصفهان) ژاندارمری به وی اطلاع داد: «اگر یکسره به تهران برود با او کاری ندارند، اما اگر در اصفهان توقف کند، او را دستگیر خواهند کرد.» معلوم شد که عوامل استعمار و کودتای استعماری قصد جان او را کرده‌اند. کاری که چندین بار در زندگی او اتفاق افتاده است.

در گز اصفهان غلامحسین خان سردار محتشم که دوست دکتر مصدق بود، توسط قاصدی پیغام فرستاد که هر جا بروید شما را دستگیر می‌کنند. دکتر مصدق توسط همان قاصد نامه‌ای به سردار نوشت و جوابی بدین شرح برای دکتر مصدق ارسال گردید. در جریان جنگ جهانی از حاج آقا نورالله و «واسموس» قونسول آلمان پذیرائی کردیم و اکنون نیز تالچک سرزنهای بختیاری است از شما پذیرائی خواهیم کرد.» (۲۶)

دکتر مصدق چون آن مکان را امن تشخیص نمی‌داد، عازم شمس آباد شد. در آن جا خوانین بختیاری به دهکرد که اکنون شهر کرد می‌نامند، رفتند و در آن جا با معظم السلطان (پدر دکتر عبدالله معظمی) آشنا شد و مورد پذیرائی قرار گرفت. در دوره کوتاه مدت اقامت در منطقه بختیاری خبر سقوط کابینه سیاه (در چهارم خرداد ماه ۱۳۰۰ خورشیدی) شنید و در نهم خرداد ماه قوام السلطنه به ریاست الوزرای منصوب شد و در چهاردهم همان ماه، دکتر محمد مصدق السلطنه به وزارت مالیه منصوب گردید. والی سابق فارس به اتفاق سردار اشجع برادر سردار محتشم به اصفهان آمد و پس از سه ماه دوری از شیراز و اقامت در سرزمین بختیاری‌ها، با احترام بسیار و نام نیک و اندوخته‌ای از گوهر استقلال طلبی مردم سالاری به تهران بازگشت.

پیوست ها :

در ارتباط با والیگری دکتر مصدق در فارس یادداشت ها و اسنادی در دسترس است که به برخی از آن ها اشاره می شود.

در ارتباط با ایل قشقایی و مرحوم صولت الدوله

دکتر مصدق به دلیل شناخت ایل مزبور و خوانین آن، لدی الورود، اداره انتظامی منطقه را بر پایه ی قانون، به مرحوم صولت الدوله سپرد و در مسائل حکومتی بایکدیگر ریزنی می کردند. صولت الدوله با تمام قدرت از والیگری دکتر مصدق دفاع می کرد و همکاریهای لازم را ابراز می داشت و همانند دکتر مصدق وی نیز ریاست الوزرایی سیدضیاءالدین طباطبایی را به رسمیت نشناخت.

ملک منصور قشقایی، خاطرات، به کوشش کاوه بیات و منصور نصیری طبیبی، (تهران : نامک ، ۱۳۹۱)، ص ۱۴۷. با آن که دکتر مصدق و صولت الدوله با هم آشنایی داشتند، اما در دوره ی کوتاه والیگری دکتر مصدق، یکدیگر را بیشتر شناختند و این امر نه تنها در «سه نامه دکتر مصدق به صولت الدوله آشکار است، بلکه، همکاری و هم آهنگی ایل قشقایی با نهضت ملی ایران و دولت دکتر مصدق و وفاداری آنان پس از کودتای شوم ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نشان برجسته دیگری می تواند باشد.

محمد ناصر صولت قشقایی، خاطرات ، به اهتمام نصرالله حدادی، تهران، مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۶.

نامه های دکتر مصدق به صولت الدوله قشقایی**پیوست شماره ۱**

(روی کاغذ ایالت فارس)

۲۳ برج حوت پیچی نیل ۱۲۹۹

فدایت شوم، مراسله شریفه عزّ و وصول داده از سلامت مزاج محترم بینهایت خوشوقت گردیده و از اینکه امور آن صفحات در نهایت نظم و امنیت است امتنان خود را عرض می نماید و از خداوند خواهان است که این امنیت با این مقدماتی که پیش آمده از فارس مرتفع نگردد.

البته جناب آقای میرزا عبدالله خان وقایع این چند روز را عرض کرده اند. خلاصه آن این است که از بدو تشکیل این کابینه که مخبر روزتر اعضاء آن و اشخاصی که با آنها موافقت دارند یا غیاب قلمداد کرده و این جانب مطلقاً با مرکز مخابره تلگرافی و مکاتبه نموده اعمال این هیئت و نیت آن را بر خلاف مصالح مملکت می دانم و تاکنون هم چند تلگراف از پاره ای اشخاص که فعلاً معرفی آنها را لازم نمی داند رسیده برای اینکه این جانب تلگراف تبریکی به آقای سید ضیاءالدین که خود را امروز به جای رئیس الوزراء رئیس دولت می نامد مخابره نماید مطلقاً خود داری کرده ایم. این مطالب راقط لازم دانست که برای اطلاع جناب مستطاب عالی زحمت بدهم. مقصود اینست که جناب مستطاب عالی همان مشی این جانب را اتخاذ فرمائید. البته هرکس برای حفظ مملکت و وطن خود دلائلی دارد که اقدامات خود را باید روی دلائل خود قائم نماید.

فقط یک تلگرافی به خاکپای مبارک همایونی بلافاصله بعد از وصول تلگراف ملوکانه راجع به ریاست وزراء آقای سید ضیاءالدین عرض نموده و خطرات این مطلب را برای حالت کنونی تشریح کرده و بعد یک تلگراف تهدیدی از طرف آقای سید ضیاءالدین رسید که آن تلگراف را بلاجواب گذارده و باز عریضه تلگرافی به خاکپای مبارک عرض نمود که هر دو تلگراف از مقام ملوکانه بلاجواب مانده است.

دیگر از اوضاع مرکز اخبار صحیحی نمی رسد و مخابرات تلگرافی در مطالب سیاسی مطلقاً ممنوع است و برای اینکه اگر بعد مطالبی روی دهد از رأی و عقیده جناب عالی محروم نباشیم و بساط امنیتی که امروز هست فوق العاده متزلزل و در اطراف شهر شروع به ناامنی شده لازم است هر چه زودتر جناب مستطاب عالی خود را به فیروز آباد یا نقطه دیگری که به شهر نزدیکتر باشد برسانید. در باب انتخابات هم امیدوارم ان شاء الله بزودی خاتمه یابد و مطابق قانون یک نفر وکیلی انتخاب شود که بتواند به این مملکت در آتیه خدمت نماید.

چون قاصد در شرف حرکت است جواب مطالب جناب اجلّ آقای ایلخانی دامّ اقبال را توسط قاصد دیگر خواهم فرستاد. زیاده سلامتی وجود محترم را طالبم.

مصدق

پیوست شماره ۲

شیراز ۱۶ حمل ۱۳۰۰ شمسی
 فدایت شوم، چند ساعتی بیش نمانده است که از شیراز حرکت نمایم. خداگواه است
 از این پیشآمدی که دست داد و در این مختصر توقف روابطی که بین
 اخلاصمند و آقایان محترم هموطنان عزیزم حاصل شد فوق العاده متأثر می‌دارد
 که بواسطه قضایای وارده نتوانست خدمت خود را در این نقطه از وطن عزیز
 ادامه دهد، باری :

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه

به شکر یا به شکایت بر آید از دهنی

فرشته ای که وکیل است بر خزانه باد

چه غم خورد که بمیرد چراغ پیره زنی

حقیقه اگر ممکن بود که تن به قضا بدهم برای خدمت با کمال افتخار حاضر می
 شدم. ولی افسوس که پیش بینهای بنده مانع شد از اینکه خود را مطیع احکام
 مرکز نمایم. این بود که استعفا داده و پس از قبول برحسب امرملکانه خود را عازم
 حرکت نموده می‌خواست که بواسطه عدم اطمینان از وضعیات و رفتار مرکز نسب به
 شخص خود خانواده را در شیراز گذارده خود چندی در بوشه‌رویا نقطه دیگری بماند
 تا سیاست مرکزی کاملاً روشن گردد. بعدبه طرف تهران حرکت کند. افسوس که
 خانواده حاضر نشد که تنها در شیراز بماند و حرکت دادن آنها هم به طرف نقطه
 دیگری غیر از تهران از استطاعت مخلص خارج بود. این است که فردای ۱۷ حمل
 همگی به طرف تهران حرکت و به خواست و رضای الهی شاکر و خوشوقت خواهیم
 بود. دیگر به این مختصر با حضرتعالی وداع می‌کنم و چون تا مدتی نمی‌خواهم با
 این قسمت از مملکت مکاتبه کنم بطور غیرمستقیم از مجاری حالات سلامت
 وجود محترم استفسار خواهم نمود از خداوند بقای جنابعالی را خواهانم. زیاده تصدیع
 نمی‌دهم.

مصداق

پیوست شماره ۳

۲۱ شوال ۱۳۴۱

فدایت شوم امیدوارم ان شاء الله تعالی وجود محترم را کسالت و ملالی نباشد. هر چند که مستقیماً چندی است از اخبار حضرت تعالی بی اطلاع ولی بطور غیر مستقیم همچون بیست که در این باب لاقید بوده و کسب اطلاع نکرده باشم و همینقدر که از سلامت وجود عالی مطلع شده و اینکه امور از این جهت مطابق دلخواه و لا انتظار دوستان است کمال خوشوقتی و امتنان را داشته و خواهانم که ان شاء الله همیشه به همینطور بگذرد.

حالت مخلص هم بحمدالله بد نیست و عمری بدون نتیجه در این مملکت می گذرد. واقعاً در این وقت که هموطنان عزیزم بواسطه مرخصی عازم تهران هستند لازم می دانم که این مختصر را عرض و خاطر جناب عالی را از حسن رفتار و حسن سلوک آنها در مدت اقامت در تهران مستحضر نمایم.

از روی حقیقت هیچ یک از دستجاتی که از خارج به مرکز آمدند مثل این اشخاص رفتار نکردند و سلوک آنها طوری خواطر را جلب نموده که هیچ انتظار نداشتند از اشخاصی که تاکنون به مرکز نیامده این حسن رفتار جاری گردد. در این صورت استحقاق هر قسم توجهی از طرف حضرت عالی دارند و امیدوارم که آنها را مورد الطاف خود قرار داده و طوری تقدیر فرمایید که باعث تشویق سایرین گردد.

همواره بشارت سلامت حضرت عالی را انتظار دارم.

مصداق

در سالها پیش نگارنده در دوگردهمایی علمی و تاریخی در بوشهر به مناسبت بزرگداشت رئیس علی دلواری (۱۳۷۴ س) و در شیراز به مناسبت کنگره فارس شناسی (۱۳۸۳ ش) شرکت کرده و برای مفید و مستند بودن سخنرانی خود، اسنادی را از آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و مرکز دیگر به دست آوردم که به عزیزانی که گردهمایی ها را برپا کرده بودند، تقدیم کردم که مجموعه فارس شناخت، سالنامه ایران (شماره ۱) و مجله حافظ، بخش هایی از اسناد و مقاله را انتشار دادند و مورد توجه برخی از خوانندگان قرار گرفت.

اینک با کسب اجازه از آن بزرگواران به طور کامل به دوست مکرّم و فاضل آقای

علی دهباشی تقدیم می‌کنم تا آن سان که صلاح می‌دانند خوانندگان علاقه مند به تاریخ معاصر ایران را از آگاهی به آن‌ها بی‌نصیب نگذارند.

پیوست شماره ۴

انگلیس‌ها به قشون منظم آنان در سال ۱۳۳۳ قمری (۱۹۱۵ م) بوشهر را کاملاً اشغال کردند و پرچم ایران را از بام «دارالحکومه» برداشتند و به جای آن پرچم انگلستان را قرار دادند. این امر که به معنای تصرف و تسلط بیگانگان بر خاک ایران بود، واکنش شدیدی در میان مردم بوشهر پیدا آورد و نظامیان استعمار و استیلاء برخلاف اصول دموکراسی معترضان را دستگیر کردند و به هندوستان تبعید نمودند. گسترش نبرد دستگیری‌ها و ضرب و شتم مبارزان در سراسر تنگستان و دشتستان پژواک قیام آفرینی پیدا آورد، برخی حاکمان و کخدایان محلات و خوانین ایلات و عشایر و بزرگان منطقه، هماهنگ با عالمان دینی زبان به اعتراض گشودند و با آن که اختلاف‌هایی از گذشته‌ها با یکدیگر داشتند، هم‌زبان دست به عمل‌های تند و حاد زدند.

از روحانیان بزرگ و دست‌اندرکار این قیام باید از آیت الله بلادی و آیت الله برازجانی [که دکتر مصدق او به نیکی یاد کرده است] نام برد که باورمندانه و مصمم در رأس قیام قرار گرفتند و مردم به دنبال آنان به صحنه آمدند.

از سران ایلات و عشایر باید از صولت الدوله قشقایی، خان و رئیس ایلات قشقایی [که با دکتر مصدق روابط حسنه داشت] نام برد که با روش‌هایی ملی و میهن‌دوستانه در خدمت قیام قرار گرفت و سرانجام در زندان رضا شاه جان سپرد و به روایت‌هایی کشته شد.

از سرشناسان منطقه باید از محمد خان غضنفر السلطنه برازجانی، شاعرو فرهنگ‌پرور، اهل حکومت، ضد انگلیس و گاه مورد تأیید دکتر مصدق والی فارس و ناهماهنگ با شبانکاره‌ها یاد کرد که سرانجام به دست شیخ عبدالرسول خان سالار معظم چاکوتاهی به قتل رسید.

از بزرگان منطقه و سرداران و کخدایان باید به نام‌های زیر اشاره کرد: شیخ حسین چاکوتاهی (سالار اسلام) با سابقه‌ای ممتد در مبارزات ضد بیگانه تند و گاه با رفتارهای خشونت‌آمیز و کمابیش ناهمگون، رئیس علی دلواری، احمد خان انگالی ضد شیخ حسین چاکوتاهی.

زایرخضرخان (امیراسلام) بدگم، جاه طلب، تند و گاه ناهماهنگ با شیخ حسین چاکوتاهی و ناهمگون با رئیس علی دلواری. خالدحسین بردخونی، هم سو و هماهنگ با رئیس علی دلواری. ناصردیوان کازرونی و فرزند ارشد وی حسن علی امیرعضدی.

ضغام السلطنه زیارتی، اهل سیاست و طرفدارسازش با انگلیس ها. اسماعیل خان شبانکاره ای، محمد علی خان شبانکاره ای و شبانکاره های دیگر. زایر محمد خان دلواری (معین الاسلام)، پدر رئیس علی دلواری. و سردار دریا، رئیس علی دلواری که به گونه هایی اسطوره مانند، مقاومت و نامش با قیام تنگستان عجین شده است...

قیام مردم تنگستان و عواقب آن بر روی هم هفت سال به دراز کشید و در این مدت جنگ های جهانگیراول، انقلاب بلشویکی روسیه، گفت و گوهای تحمیل قرارداد شوم ۱۹۱۹ میلادی، هنگامه تشکیل پلیس جنوب و عملیات آن، کودتای مثبتی بر « موازنه مثبت» سید ضیاء و رضاخان تحقق یافتند و هر یک از این حوادث به گونه ای در سرنوشت ساکنان جنوب اثراتی باقی گذاشت.

« در چگونگی آغاز این نهضت و پایان آن بیش و کم سخن ها گفته شده است، اما هنوز اسناد و مدارک جدید برای تحلیل و شناخت این جنبش پر بار تاریخی، آن سان که باید مورد بررسی قرار نگرفته اند. (تکمیل همایون، ناصر، تبیین تاریخی قیام مردم تنگستان، ایران سال (نخستین سال)، تهران، ۱۳۷۴. ص ۵۷ - ۷۵۶).

دکتر محمد مصدق السلطنه در شرایط ویژه ای در فارس (بوشهر، لارستان)، والیگری را پذیرفت. از سویی استعمار بریتانیا، قدرت تجاوزگرانه خود را گسترش می دادند و از سوی دیگر از مردم منطقه در قیام و شورش بودند. شناخت اوضاع منطقه به طور دقیق هنوز هم کامل نیست. نگارنده ضمن پژوهش های خود در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران به اسنادی برخورد کرد که پاره ای از آن ها روشنگر وقایع جنوب (و فارس) است از آن میان:

نامه ی میرزا علی کازرونی نماینده ی مردم فارس (اشاره به مصدق السلطنه و تجلیل از وی به مناسبت دفاع از مردم شیراز و شکایت از حضرت والا حضرت نصرت السلطنه) [۶۱۷۵۶ - ن]

سند قدغن کردن بردن علی خان کازرونی نماینده کازرون نزد صولت الدوله

قشقایبی [کارتن ۱۲ دوسیه ۶ / ۲]
 سند تقاضای آزادی باقر خان تنگستانی [۱۰ / ۱۰ (۱۰) - ۱۵۹ - ۳۸۳ - ۶ - ن]
 سنددرمورد باقرخان تنگستانی از همسرش معصومه خان [۱/۳ (۳) + ۳۹۰ - ۷۶]
 چند سند درباره مستعلی و صولت الدوله قشقایبی [۶/۱۵۵۸ + ۶۱۷۶۳ - ن +
 ۶۱۷۹۲ - ن + ۶۱۸۰۶ - ن]
 سند درباره میرزا علی خان کازرونی نماینده دشتستان [۶۱۷۵۷ - ن]
 نامه کازرونی واحترام خاص وی نسبت به محمدخان مصدق السلطنه [۶۱۷۵۷ ن]
 تلگراف آل عصفور به کازرونی [۵۸۷۴۸ - ن]
 تلگراف محمد جواد براز [۵۸۷۵۳ - ن]
 اعلان [۷۹۷۵۵ - ن + ۵۹۷۶۰ - ن]
 اعلامیه شیراز [۵۹۷۶۵ - ن]
 تلگراف هایی میان شیراز و بوشهر و تهران [۵۹۷۷۱ - ن + ۵۹۷۸۳ - ن]
 سندهایی درباره قوام الملک شیرازی [۶۱۳۱۶ + ۶۱۳۱۸]
 به نقل از مقاله نگارنده (دکترناصر تکمیل همایون) « تبیین تاریخی قیام مردم
 تنگستان » ایران سال، ص ۷۶۲.

پیوست شماره ۵

تلگرافهای متعدد دکتر مصدق به رئیس الوزراء به طور مستقیم و غیر مستقیم.

مقام منبع بندگان حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزراء دامت عظیمته
 اوضاع کنونی فارس طوری است که امروز ما باید از هر وزارتخانه مأموری که
 فرستاده می شود، مطلع وصحیح العمل و متدین باشد. درکابینه قبلی قرار بود یک
 نفر رئیس قشون که حقیقتاً بیش از حقوقی که دولت می دهد، انتظار نداشته باشد، از
 وزارت جلیله جنگ با موافقت نظر بنده بفرستند، تا کنون اقدامی نشده، بیم آن است که
 این چند نفر سرباز بدون تفنگ و قشنگ هم مطلقاً ضایع وی مصرف گردند. برای
 معاونت اداره مالیه هم چند نفر را نسبتاً بهتر از بعضی اعضاء مرکزی می باشند، به آن
 وزارت جلیله عرض نموده است که هریک از آن ها را که مقتضی است،
 هرچه زودتر روانه نمایند[؟] از این بابت نتیجه به دست نیامده [.] بنده در این جا

یک فرد واحد و هرگاه در این مسائل جزئیة هم اقدام سریعی نشود، چگونه می تواند مسئولیتی را که در پیشگاه اولیاء دولت متعهد است، ایفا نماید [.] چون مقرر فرمودند که هرگونه مستدعیاتی است، از بندگان حضرت اشرف عالی درخواست کند، این است که در این استدعای مختصر، خاطر مبارک را جلب و امیدوار است به زودی نتیجة مطلوبه را به دست آورد. خداگواه است بنده هیچ مقصود و منظوری ندارم غیر از خدمت و باز استدعا می نماید که توجه مخصوص در مأمورین این ایالت بفرمایید زیرا که مأمور بی اطلاع و بد سابقه بهتر است که فرستاده نشود.

نمره ۲۰۵۲ [؟] ۲۳ قوس [.]

[رقم مهر] تلگرافخانه مبارکه تهران [.]

مصدق السلطنه

پیوست شماره ۶

تلگراف دکتر مصدق به رئیس الوزراء توسط متین الدوله

نشان شیرو خورشید و تاج

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره کتاب - سنه - ۱۳۰

از شیراز نمره قبض ۱۸۱۹ عدد کلمات تاریخ اصل توضیحات

تاریخ وصول اسم گیرنده

به نمره تلگراف ۴۸ - ۱۵ دولتی / ۱۹۴ - ۱۶ دلو

توسط جناب متین الدوله [.] منیع بندگان حضرت اشرف اعظم ریاست وزرای عظام دامت عظمته. از آن چه معلوم است و به واسطه عدم تصویب حقوق، قشون جنوب در آخر مارس که ده روز از عید می گذرد، منحل خواهد بود و به واسطه نبودن قوه دولتی در فارس یک جمعیت سه هزار و پانصد نفر که بیکار شدند، اوضاع مملکت را به هم خواهند زد تا این خبر منتشر نشده و سبب نا امنی نگردیده است به وسیله سریعی از وقایع غیر منظره باید جلوگیری نمود. هر گاه حضرت اشرف از این مطلب مطلع و دستوری می فرمایند که بنده به موقع اجرا گذارده از حالا اقداماتی که برای جلوگیری از اغتشاش لازم است، شروع شود و اگر در این خصوص تاکنون نظراتی نشده به بنده اجازه فرمایند بدون این که برای دولت

دیناری خرج تولید شود، از تاریخ وصول تلگراف مبارک آن چه را که برای حفظ امنیت صلاح می داند، بنماید تا بعد مشکلات تولید نگردد هر چه زودتر جواب صادر شود اقدامات بنده مفید تر خواهد بود. نمره ۳۷ - ۱۴ دلو ۱۲۹۹ مصدق

[رقم تلگرافخانه مبارکه تهران
در حاشیه صفحه اول تلگراف]

نمره ۱۳۴۱

۱۸ دلو / ۹۹

پیوست شماره ۷

تلگراف دکتر مصدق به رئیس الوزراء

نشان و خورشید و تاج

نمره کتاب ۵۴۹ - اداره تلگرافی دولت علیه ایران

از شیراز - نمره قبض ۱۸۳۳ - عدد کلمات - تاریخ اصل - توضیحات تاریخ وصول

اسم گیرنده - نمره تلگراف ۵۶ - ۵۲۲ - ۱۶ - دولتی فوری ۱۷ دلو
توسط جناب آقای متین الدوله [.] مقام منبع بندگان حضرت اشرف اعظم ریاست وزراء عظام دامت عظمتهم نمرات ۱۳۱۲ و ۱۳۱۸ و ۱۳۲۴ زیارت (،) در جواب به عرض می رساند [.] بنده هیچ وقت از حضرت اشرف گله مند نبوده در تلگرافات خود هم غیر از تشکرواستدعای تکرار مساعدت عرض دیگری ننموده [و] بعد از وصول نمره ۳۲۴ که مرقوم شد سفارت انگلیس از انتخاب آصف الملک و غضنفر السلطنه ناراضی و اعتراض دارند بلافاصله به کازرون تلگراف نمود که از آن جا حرکت ننماید تا مراتب به عرض رسید هر قسم دستور فرمایند، اقدام [.] الان تلگراف آصف الملک از کازرون رسید که غضنفر السلطنه با عده همراهان حکومت قبل از وصل تلگراف رفته اند [.] در ثانی تلگراف نمودم اگر ممکن است آصف الملک در کازرون بماند، چنان چه قبل از وصول تلگراف بنده آصف الملک هم به ملاحظه همراهانی که رفته بودند، حرکت کرده باشد احضارشان سهل است [.] در این باب استدعا دارم هر چه زودتر تکلیف را معلوم فرمایند [.] سالار نصرت حاکم سابق

مالیات آن جا را حاضر نشد بیش از ۲۳ هزار تومان تقبل کند آن هم با دادن یک قوه که از عهده دولت خارج بود.[.] آصف الملک تمام مالیات جزء جمعی را تعهد نموده است به اضافه غضنفر السلطنه و نورمحمد خان هم ۲۱ هزار و ۹۰۰ تومان پول که تاکنون مردم می بردند، تعهد نمودند به دولت بپردازند.[.] این عملیات با صرفه دولت موافق بود حال هر قسم صلاح مملکت را بدانند، امر بفرمایند به موقع اجرا گذارد و این که مرقوم فرموده اند بنده مظهر نفوذ و قدرت دولت هستم و در این صورت نباید در وصول مالیات دولت خودداری شود؛[.] خجالت دارم عرض کنم قدرت بنده در این نقطه یک عده مختصر سرب از بدون تفنگ و فشنگ است با این حال چه در وصول مالیات چه در کسر خرج آن توانسته نموده است، ولی متأسفانه اقدامات بنده در کسر مخارج چون از اواخر سال شروع شد، مالیه را کاملاً از یک صد و چهل هزار تومان که سال قبل کمک رسیده، متعینی نمی نمایند.[.] در موضوع تفاوت عمل ابواب جمعی آقای قوام الملک هم ایشان مطالبی اظهار نموده اند که بایست ارسال و از نظر مبارک می گذرد تا به مواد معروضه ایشان جوابی داده نشود، نمی توانم با مردم سختی نمایم بالفرض هم که بخواهم این قوه در بنده فاقد است [.] دولت با رعایای خود هر معامله [ای] که بفرمایند، مختارند و این هم که مرقوم شده، قونسول انگلیس را دخالت داده و مساعدت نموده است که به سفارت تلگراف نماید، به کلی تکذیب می نمایم. هیچ شاهدهی در امور بهتر از همین اعتداری که در باب تعیین آصف الملک می نمایند، ندارم [.] بنده هیچ اشتیاق برای این خدمت نداشتم. به حکم تقدیر پیش آمد و ناچار برای خدمت خود را حاضر نمود تا این تاریخ هم از وظیفه دولت خواهی و وطن پرستی قصور نشده، تا وقت نگذشته، ناچارم عرض کنم: برای نارحتی زندگی، خانواده بنده چهار روز است از تهران حرکت کرده اند. هرگاه خاطر حضرت اشرف از خدماتم ناراضی است، فوراً تکلیف فرمایند تا آن ها را در هر جا که هستند متوقف نمایم.

مصدق

نمره ۳۸ - ۱۶ دلو ۱۲۹۹

رقم مهر [تلگرافخانه مبارکه تهران]

نمره ۱۳۴۱ - ۹۹ - دلو ۱۸

پیوست شماره ۸

«دهم حوت ۱۲۹۹ از تهران به شیراز - جناب آقای مصدق السلطنه والی فارس» آگاهی یافته ام اکل از قفا تلگراف تصدی مرا به شغل ریاست وزراء انتشار نداده و گفته اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده اید. این خبر به این جناب مسلم داشت که حضرتعالی از وضعیات بی اطلاع و افق تهران را همان طور که تصور کرده اید که قبلاً دیده اید و عیناً مشاهده کرده اید. نه چنین نیست. این حکومت جدید التتشکیل که با اسلحه و آتش یک سر کرده و نماینده اقتدار قشونی است به کسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند، جزمشت چیزی نشان نمی دهد و در لحظه واحد جان، مال، عائله، علاقه اشکال کنندگان به عنوان رهینه صداقت آن ها را در معرض تهدید گذارده می شود و این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی است، بلکه برای مصالح وطنی است که هر اقدامی را مجوز و مشروع میسازد. بنابراین تصور این قرائت که دست خط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی - ارواحنا فداه - محتمل است، حدوث اشکالی را تولید کند بالمره فکری نارسا بوده است. با کمال اقتدار و با نهایت نیرومندی، لازم است وظیفه خود را ایفا نمایید. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچ کس جز خیانت کار نمی تواند تردید کند، آن هم فوراً تنبیه می شود.

من در این جا تمام رجال پوسیده و دروغین را توقیف کردم. ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارتی قشونی را که در تحت امر دارم، هر مانع و مشکلی را به هیچ می شمارم. حضرتعالی نیز اگر می خواهید نماینده چنین دولتی باشید، با جسارت قدم برداشته، اصلاحات را در خطه مأموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی نهایت اینجانب استفاده نمایید و باور کنید که اشخاص دانشمند و بی غرض را مجالی شایسته به دست آمده است. راست و بی پرده همان طور که عادت من است به حضرتعالی سابقه می دهم که نسبت به شخص شما خوشبین و خیلی مایلم که از چون حضرتعالی شخص شایسته ای در اصلاحات فارس استفاده کنم و به طور متقابل لازم است از صداقت و صمیمیت حضرتعالی آگاه گردم، بنابراین منتظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمایید، ولی در عین حال خود را از ذکر این نکته که بازیک شمه ای از صمیمیت و صداقت است ناچار می بینم و آن این است که انتخاب طریقی جز صداقت و راست گفتاری برای اشخاصی که مرجع این سئوالات می شوند، مصلحت نیست و موجب زیان خودشان می شود. امیدوارم به نام وطن و به نام اصلاحات حضرتعالی از آن فاصله بعید آغوش گشوده، مرابردارانه در بغل گرفته،

کمک و مظاهرت خودتان را با احترام منافع ملی به من اهداء نمایید. روش و منشور خود را در بیانیه ای که امر داده ام، به ولایات مخابره کنید، لامحاله و لاملاحظه و از عقاید اینجانب آگاهی یافته اید - ریاست وزراء سید ضیالدین (۱).

به نقل از خاطرات دکتر مصدق « والیگری دکتر محمد مصدق السلطنه »

من همیشه در این فکر بودم اگر روزی نتوانم در ایران بوطن خود خدمت کنم محل اقامت خود را در سوئیس قرار بدهم و از همین لحاظ در آن جا کارموزی کرده تصدیقنامه ی وکالت گرفتم و چون استفاده ی از این شغل موکول به تحصیل تابعیت بود درخواست تابعیت نمودم که شرح آن در فصل سیزدهم گذشت. ولی توقم در تمام مدت جنگ در ایران سبب شده بود که کارم نا تمام بماند و بواسطه ی پیش آمد جنگ عده ی زیادی از ملل مختلف از آن دولت درخواست تابعیت کنند و دولت نیز برای احتراز از هرگونه مشکلات مدت اقامت سه ساله را که یکی از شرایط قانون سابق بود به ده سال افزایش دهد تا کمتر بتوانند درخواست تابعیت بنمایند و چون مدت اقامت من در سوئیس بیش از چهار سال نبود مشمول مقررات قانون جدید نگردیدم. در آنجا بودم که قرارداد اوت ۱۹۱۹ معروف به قرارداد وثوق الدوله بین ایران و انگلیس منعقد گردید که باز تصمیم گرفتم در سوئیس اقامت کنم و بکار تجارت پردازم.

مقدار قلیلی هم کالا که در ایران کمیاب شده بود خریده به ایران فرستادم و بعد چنین صلاح دیدم که با پسر و دختر بزرگم که ده سال بود وطن خود را ندیده بودند به ایران بیایم و بعد از تصفیه ی کارهایم از ایران مهاجرت نمایم. این بود از همان راهی که رفته بودم به قصد مراجعت به ایران حرکت نمودم.

و روم در « میلان » تصادف نمود با خبرتصرف بادکوبه بدست کمونیستها از آنجا به « » رفتم شاید بتوانم تذکره ی خود را از خط هندوستان تحصیل کنم. مخم الدوله وزیر مختار که از دوستان قدیم من بود به این کار موفق نشد و چون مسافتی از راه طی شده بود بمسافرت ادامه دادم. در اسلامبول مشاور الممالک انصاری سفیر کبیر ایران در کشتی بدیدم آمد و گفت گرچه از این طریق مسافرت خالی از اشکال نیست

اکنون که مسافت زیادی طی شده خوب است ادامه دهید، شاید بتوانید مشکلاتی که هست حل نمایید.

درباطوم نیز بوسیله تلگراف از نبوی معزالدوله ژنرال قونسول ایران درتفلیس استفسار نمودم او هم همینطور اظهار نظر نمود و در تفلیس کسی را معرفی کرد که مرا بخاک ایران برساند و هویت او همین بس که گفت این همان کسی است که شخصی را در جلوی همین قونسولگری بخاک کشید و چون من به هیچ چیز اهمیت نمیدادم جز اینکه خود را زودتر به ایران برسانم و فرزندم را که هر دو در مسافرت ناخوش شده بودند مداوا نمایم از مسافرت با او امتناع نکردم و با هم به محلی رفتیم که از بعضی اشخاص برای تسهیلات در عبور توسعه هایی بگیرد. چند نفر آنجا بودند و معلوم بود که انجمن سری دارند. یکی از حضار از من راجع بروابطم با حیدرعمو اوقلی سؤال نمود. گفتم ایامی که او در ایران وارد سیاست شده بودم در اروپا تحصیل می کردم. از آن جا که بیاناتم صادقانه تلقی شد از دادن توصیه مضایقه نکردند و با راهنما به هتل آمدیم که وسایل حرکت خود را فراهم کنم. بعد از معاینه ی اشیاء و لوازم مسافرتم اظهار نمود پُلی که در روی رود «کورا» بود منفجر کرده اند قبل از رسیدن برود مسافرین باید از راه آهن پیاده شوند. مسافتی را پیاده بروند سپس با کرجی از رود بگذرند و باز مسافتی را طی کنند تا بتوانند با راه آهن دیگر مسافرت نمایند و حمل این اشیاء در این راه گذشته از اینکه خالی از اشکال نیست دشت های خود را هم باید با دود سیاه کنید تا شما را فردی سرمایه دار ندانند که چون طی چنین مسافرتی با دوناخوش کاری بسیار دشوار [بود] و بعد معلوم نبود سرنوشت ما چه خواهد بود از آن طریق صرف نظر کردم و از راهنما عذر خواستم و به این فکر افتادم که از طریق دیگری به مقصود برسم.

در آنوقت ممکن بود از دو راه دیگر به ایران مسافرت کنند: یکی راه ایروان به تبریز و دیگری راه ولادی قفقاز به مشهد سر (بابل سرفعلی) که چون از طریق اول بواسطه ی نبودن وسایل خصوصاً با دو فرزند مریض مسافرت عملی نبود متوجه راه دوم شدم. بدستور ژنرال قونسول اتومبیلی تهیه نمودند که با پرداخت چهل هزار منات مرا به «پتروسکی» برساند و از آنجا از طریق دریا وارد بابل سرشویم. ساعتی چند قبل از حرکت خبر رسید کمونیست «در بند» را تصرف کرده اند که از این طریق نیز مایوس شدم و چون نا امنی در تفلیس رو بشدت میگذاشت از همان خطی که آمده

بودم بسوئیس مراجعت کردم. از ورودم چیزی نگذشت تلگرافی از مشیرالدوله نخست وزیر رسید که مرا بوزرات عدلیه منصوب کرده بود. این بهترین وسیله ای بود که می توانستم خود را بایران برسانم. برای رفع خستگی و بهبودی حال فرزندانم در خواست نمودم اجازه دهند پس از چهل روز بایران حرکت کنم که مورد موافقت قرار گرفت و داشتن یک مقام رسمی سبب گردید که سفارت انگلیس بدون هیچ اشکال گزرنامه مرا از طریق هندوستان ویزا کند.

محمد علی فروغی نكءالملک رئیس دیوان عالی تمیز که در دولت وثوق بعضویت هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل تعیین شده و باروپا رفته بود و بعد از تصویب هیئت نمایندگی ایران در جامعه ی ملل تعیین شده و باروپا رفته بود و بعد از تصویب قرارداد تحت الحمایگی ایران باز در پاریس توقف کرده بود و با وزیر خارجه کار میکرد بدیدنم آمد. نظر به اینکه تصور کرده بود رائی که راجع بمحکومیت من در محاکمه ی رؤساء و مدیران وزارت مالیه داده بود سبب شود ریاست او رادردیوان مزبور حفظ نکنم از من دعوتی در « بواد و بولن» بشام کرد، سپس نمود مقامش کماکان محفظ بماند که من موافقت کردم.

از مارسی با یک کشتی که «پانزده روز بعد به « بمبائی» میرسید حرکت کردم و از بحر احمر که می گذشتم یک پس از صرف شام « سرپرسی کاکس» همان وزیر مختار انگلیس که قرارداد وثوق الدوله را امضاء کرده بود، و بسمت کمیسر عالی انگلیس بیغداد می رفت خود را بمن نزدیک نمود و بعد از مُعارفه سؤال کرد چند روز در « بمبائی» میمانم و بعد بکدام یک از بنادر خلیج فارس خلیج فارس وارد می شوم . گفتم توقف من در بمبائی زیاد نخواهد بود و مايلم در بصره پیاده شوم و از آنجا با راه آهن بغداد مسافرت نمایم که وعده داد در عدن تحقیقات کند و مرا از چگونگی وضعیات آن هر دو مطلع نماید.

شب دیگر باز پس از صرف شام نزدیک من آمد و گفت تحقیقاتم باین نتیجه رسید که راه آهن بصره - بغداد را اعراب خراب کرده اند و اکنون از این خط نمی توان عبور نمود. گفتم در اینصورت ناچارم در یکی از بنادر ایران شاید بوشهر پیاده شوم که نگاهی بمن نمود و گفت « بوشهر بندر ایران است» که من هیچ نگفتم و از او جدا شدم.

توقف من در بمبائی همانقدر طول کشید که از فرمانفرما والی فارس بوسیله تلگراف ده هزار روپیه قرض کردم و بعد از خرید یک اتومبیل و استخدام یک شوفر هندی با یکی از کشتی های خط بمبائی - خلیج فارس حرکت نمودم.

دربوشهر میرزا اسدالله خان اسفندیاری یمین الممالک کارگزار از من پذیرائی نمود و تا شیراز هم مرا بدرقه کرد. از محمد تقی خان مؤید الملک دوست قدیم تلگرافی رسید و مرا در شیراز بخانه ی خود دعوت نمود که خودبآنجا رفتم و فرزندانم را بخانه ی فرمانفرما فرستادم.

انتصابم به ایالت فارس

ورودم به شیراز تصادف نمود با ناامنی هائی که در بعضی از نقاط فارس مخصوصاً خط آباده - شیراز بروز کرده، فرمانفرما هم استعفا داده بود و دولت این مأموریت را بهرکس تکلیف می نمود چون برقراری امنیت پول و استعداد میخواست والی فارس هنوز تعیین نشده بود.

نه مردم میخواستند کسی بفارس برود که از رویه ی ولات سابق پیروی کند نه سیاست خارجی میخواست در آنوقت که تبلیغات کمونیستی رو بشدت میگذاشت مردم ناراضی شوند. منتقدین هم که میدانستند هرکس از طهران اعزام شود بضرر عموم تمام خواهد شد از تمام طبقات و احزاب و دستجات به تلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا به آن ایالت از نخست وزیر پیرنیا مشیرالدوله خواست کردند. او بمن تلگراف نمود شرایط خود را برای تصدی این خدمت پیشنهاد کنم. سپس بخانه مؤید الملک آمدند و با من وارد مذاکره شدند و مرا بتوقف در شیراز و قبول این خدمت تشویق نمودند و خلاصه ی بیاناتشان این بود حقوق یک وزیر در هر ماه ۷۵۰ تومان است چنانچه وزارت من یکسال دوام کند بیش از نه هزار تومان بمن خواهد رسید ولی در فارس می توانم یکصد وچهل هزار تومان در سال استفاده نمایم بدینقرار:

- (۱) حقوق دولت یکماهه ۶ هزار تومان در یک سال ۷۲۰۰۰ تومان
- (۲) از قوام الملک یکماهه ۲ هزار تومان در یکسال ۲۴۰۰۰ تومان

(۳) از صولت الدوله سردار عشایریکماهه ۲ هزار تومان در یک سال ۲۴۰۰۰ تومان

(۴) از نصیرالملک بابت عوائد متفرقه در یکسال ۲۰۰۰۰ تومان
۱۴۰۰۰۰ تومان

که چون این پیشنهاد مخالف با سبک و سلیقه ی من در کار بود مورد قبول واقع نشد. گفتند حالا که شما چیزی نمیخواهید به شما چیزی نمیدهیم. گفتم مقصود این است که از مردم چیزی نگیرید. برای مردم چه فرق می کند که وجهی بدهند ولی شما بمن چیزی ندهید، که متعهد شدند نه از کسی بگیرند نه چیزی بمن بدهند. این بود که بدولت تلگراف کردم اگر رجال متنفذ بعهد خود وفا کنند من نه پول میخواهم نه قوا وازماهی شش هزارتومان حقوق ایالتی هم دوهزارتومان درهرماه آن هم برای مخارج شام وناهار و پذیرایی دستگاه ایالتی بیشترنخواهم گرفت. چنانچه خلف عهد کنند وبعهدی که کرده اند وفا نکنند من آن کس نخواهم بود که برعلیه مردم قوا بکار برم آنوقت اسعفا میدهم و دولت هرکس را خواست به این سمت تعیین نماید.

درجواب این تلگراف رئیس دولت اظهارامتنان نمود و من بکار شروع کردم و درهمه جا امنیت برقرارشد. اموال پرنس ارفع الدوله نماینده ی ایران درجامعه ملل که ازخط فارس به اروپا میرفت و قبل از تصدی من درآباده بعضی از افرادایل قشقائی به غارت برده بودند وپسرارباب کیخسرو را هم که بعزم تحصیل با پرنس حرکت کرده بود بقتل رسانیدند تمام ازسارقین مسترد وبصاحب مال تحویل گردید.

نظرباینکه علت موجه دولت پیرنیا این بود که بعد از دولت وثوق دولتی روی کار بیاید که مورد توجه مردم باشد و تبلیغات کمونیستی زیاد تأثیر نکند ولی علت میقه نداشت، چه سیاست های خارجی خواهان آن چنان کسانی هستند که نگران وطن پرستی آنان نباشند و با اشخاصی کارمیکنند که خود را تابع صرف آنها بدانند مشیرالدوله ازکارکناره جوئی نمود. سپهدار (سردار منصور) دولت محلل دیگری به جهات دیگر تشکیل داد که من هیچ تصور نمیکردم بتوانم با آن دولت همکاری کنم ودرصدد بودم که استعفا دهم ولی رئیس دولت مرا به مساعدتهای خود امیدوار کرد.

برقراری امنیت ایجاب می نمود که صولت الدوله سردار عشایر به ریاست ایل قشقائی

منصوب شود. سلف من نیز صاحب همین نظر بود ولی چون شصت هزار تومان می خواست که او برای پرداخت این مبلغ حاضر نشده بود انتصابش به ریاست ایل صورت گرفته بود چون نخست وزیر سپهدار تصور کرده بود این کار بدون سود انجام نشده مجوز آن را از من پرسید که گفتم عمل مأموران باید با قانون یا آئین نامه و در نبودن هیچکدام با سوابق تطبیق کند. نظر باینکه برای این انتصاب نه قانونی هست نه نظامنامه و طبق سابقه هم این کمتر همیشه با نظر والی صورت گرفته است من او را باین سمت نصب کرده ام و غیر این یکصد و پنجاه تومان که به دفتر ایالتی داده دیگر به هیچکس دیناری نپرداخته است که بعد تلگراف نمود و از من معذرت خواست.

از متهدین فقط یک نفر وفا بعهد ننمود و موضوع خلف عهد او هم این بود که زمستان قبل زغال در شیراز کمیاب شده بود و از هر دهی از دهستان اطراف شهر برای حمل ذغال از «کوهمره» بشیراز الاغ می گرفتند که چون تعداد الاغ بیش از عده ی مورد احتیاج بود از صاحب هر الاغ یک تومان می گرفتند که مال او را از حمل زغال معاف کنند. این کار هم بر خلاف منطق و هم برخلاف عدالت بود. برخلاف منطق از این جهت که علت نداشت ساکنین دهات برای ساکنین شهر زغال حمل کنند. برخلاف عدالت از این جهت که متصدیان کار زغال را بفروشدند و از کرایه آن سوء استفاده نمایند.

نظر باینکه در آن جنگ قسمت عمده کالای خارجی از طریق بوشهر وارد کشوری گردید چنین قرار شد هر دسته مکاری که از بوشهر به شیراز رسید سه روز کار خود را تعطیل کند و یکبار از کوهمره بشهر زغال حمل نموده کرایه آن را به نرخ عادی و معمول دریافت نماید این کار بصورت منظمی درآمد و موجب رضایت همه گردید چونکه خریدار بیش لز قیمت زغال به نرخ محل و کرایه مکاری چیزی نمی پرداخت و از صاحبان مال هم که شغلشان کرایه کشتی نبود نه پول گرفته می شد نه الاغ.

بر حسب اتفاق یکی از خانواده های متنفذ شهر تقاضا نمود عده ای مال متعلق بیک مکاری از حمل زغال معاف شود و علت این بود که در جریان جنگ اول جهانی و چندی هم پس از خاتمه ی جنگ بعضی از کالاهای خارجی در ایران کمیاب شده و قیمتشان بسیار بالا رفته بود و هر مال التجاره ای که زودتر بمقصد میرسد نفع سرشاری عاید صاحب مال می گردید که من با این تبعیض موافقت ننمودم و رزو بعد که



مالهائی را که برای حمل زغال فرستاده بودند دیدم معلوم شد آن دسته مکاری را نایب الایاله بخواهش آن خانواده از حمل زغال معاف کرده است که بار خود را باصفهان حمل کنند و از تسریع ورود مال التجاره بمقصد نفع سرشاری عاید صاحب مال نمایند. این بود که تصمیم گرفتم دیگر کار نکنم و چند ساعت بعد که وسایل حرکت فرام شد به طهران حرکت نمایم که از تصمیم من مطلع شدند و گروه بسیاری از تمام طبقات نایب الایاله را با خود آوردند که تعهد نمود دیگرکاری بر خلاف مقررات نکند و بدین طریق موضوع خاتمه یافت و تا من متصدی کار بودم هیچ نشنیدم که متعهدین خلف عهد کنند و تمام طبقات بدون استثناء با نظریات من موافقت میکردند و در پیشرفت اموریالتی از هرگونه مساعدت خود داری نمیکردند. این بود جریان سیاست داخلی.

* * *

و اما تماس من با مأمورین سیاست خارجی که آنوقت منحصر بود به مأمورین دولت انگلیس از اواسط مهرماه ۱۲۹۹ که من به این خدمت منصوب شدم تا ۳ فروردین ۱۳۰۰ که شاه استعفا را قبول نمود با سه نفر از مأمورین انگلیس در آن ایالت کار کردم که بد نیست طرز رفتار هر یک از آنها را نسبت بخود بطور اختصار شرح دهم:

(۱) بعد از انتصابم بایالت فارس مآثور «وویر» قونسول انگلیس بدیدنم آمد و ضمن صحبت اظهار کرد مردم فارس از پلیس جنوب متفرند و ما نمی دانیم چه تمهیدی بکار بریم بکار بریم که از تنفر بکاهیم و باز پس از چند روز که از تصدی من گذشت آمد و گفت پلیس جنوب را مأمور کرده ایم آن عده از خوانین تنگستانی را که موجب عدم نظم و امنیت می شوند تنبیه کنند که بی اختیار حالت تغییر نمود و چنین استنباط کرد که این تغییر حال بواسطه ی بیاناتی بود که او کرده است و در جواب سؤال او که چرا حالت تغییر نمودم گفتم این بیانات را هر کس می شنید حالش از این هم بدتر میشد. مگر نبود که جلسه ی قبل شما گفتید مردم فارس از پلیس جنوب متفرند و باید کاری کنیم از این تنفر بکاهیم. اکنون میخواهید آن را مأمور تنبیه عده ای از هموطنان خود بکنید و برانزجار مردم بیفزائید. هنوز فراموش نشده که قتل شیخ حسین چاه کوتاهی

را که نسبت به یکی از عمال انگلیس دادند، مردم تهران در نقاط عیدیه مجلس ختم گذاشتند و او را مثل یکی از شهدای وطن شناختند؟ از این بیانات مقصودم این نیست که بخواهم تنگستانیها را از نسبتی که به آنها میدهند میراکنم، بلکه میخواهم این تذکر را بدهم که دخالت پلیس جنوب سبب خواهد شد که مردم بر تنفر خود بیفزیند و این کار بر علیه خودتان تمام می شود.

و اما آنچه راجع بشخص من است در اموری که مربوط بایالت است شما نمی بایست دخالت کنید. از ناامنی راه باید بمن شکایت نمائید تا من بوظیفه ی خود عمل کنم. اکنون که می خواهید برخلاف رویه عمل کنید بگذارید من از خاک فارس بروم آنوقت هر طور میخواهید بفرمائید که بعد از خاتمه این بیانات قونسول از جای خود برخاست. بمن دست داد و گفت از نصایحی که بمن کرده اید متشکرم و خواهانم شما بوظایف خود عمل کنید و از ما رفع نگرانی بنمائید که از آن جلسه چند روز بیشتر نگذشت که آمد و از من اظهار امتنان کرد.

(۲) «ماژر» و «ویر» تغییر نمود «مید» بقونسولگری شیراز مأمور شد و او یکی از مأموران انگلیس بود که با من صددرصد موافقت نمود. چه هر دو دارای یک مرام بودیم. او اهل ایرلند بود و میخواست وطنش به آزادی و استقلال برسد و صوم هفتاد و چهارروزه ی «لورد مردوکرک» ایرلندی در ۱۹۲۰ از وقایعی است که در تاریخ آزادی و استقلال ملل ثبت شده و هیچوقت از آن محو نمی شود. (*)

از مطلب قدری دور شدم و راجع به این مأمور وطن پرست بگویم که «مید» شخصی بود که من نظیر او را کم دیده ام و تا روزی که من متصدی این خدمت بودم ماژور مید در شیراز بود و ما مثل دو برادر صمیمی به ایران خدمت کردیم.

مأمورین سلفش از بعضی رؤسا و خوانین عشایر و جوهی برسم ودیعه برای تضمین امنیت گرفته بودند که هر گاه برخلاف عهد عمل کنند آن را ضبط نمایند، ولی ماژور مید بمن مسترد نمود و گفت اینها باید در مقابل شما متعهد شوند که نماینده عالی مقام دولت در این ایالت هستی و اضافه نمود یکی از جهات ودیعه در قونسولگری این بود که صاحبان و جوه به قونسولگری اعتماد داشتند. اکنون که به شما هم اعتماد دارند من سپرده ی آنها را بشما رد میکنم و جهات دیگری هم که سبب شده بود این جوه در قونسولگری بماند از نظر شخص منتفی است و مورد ندارد.

(۳) تماس من با کلنل «فریزر» رئیس پلیس جنوب- پلیس جنوب قشونی بود بعد هی

شش هزار نفر که دولت انگلیس در جنگ اول جهانی در جنوب ایران تشکیل داده بود که بیش از نصف در فارس و بقیه در کرمان اقامت داشتند.

در دولت علاء السلطنه که پیرنیا مشیرالدوله وزیر جنگ بود در یکی از اعیاد و روزهای گرم تابستان مقابل همین طالار آئینه‌ی سلطنت آباد که جلسات اولیه‌ی محاکمه من در آنجا تشکیل میشد سلام عام منعقد گردید و ژنرال «ساکس» رئیس پلیس جنوب هم آمد در جلوی صف صاحبمنصبان وزارت جنگ قرار گرفت. چون شاهد هنوز به طالار نیامده بود وزیر جنگ باشاه مذاکره کرد. شاه ژنرال ساکس را خواست و با او صحبت نمود و بعد که از حضور شاه رفت سلام منعقد شد و این کار در آن روز بسیار حسن تأثیر نمود.

روی این سابقه یکی از روزهای اول انتصابم که هنوز مفتاح رمزی از مرکز برایم نرسیده بود تلگراف زیر را یمین الممالک کارگزار بنادر جنوب با رمز کارگزاری بعنوان رئیس دولت تهیه نمود.

« اداره پلیس جنوب که از قرار مذکور سه هزار نفر است کتباً و شفاهاً با ایالت رجوعاتی داشته و دارند و در مواقع رسمی و اعیاد هم حاضر می شوند. مستدعی است تکلیف تعیین فرمایند که روابط آنها از چه قرار باید باشد، شماره ۲۶۳۰ - ۱۹ میزان» که مخابره شد و چون جوابی از نخست وزیر نرسید این طور صلاح دیدم که سلامهای رسمی را که آنوقت در هر یک از اعیاد مذهبی منعقد می شد موقوف کنم و روزهای عید بطور غیر رسمی در طالار بزرگ ایالتی از واردین پذیرایی نمایم و صاحبمنصبان پلیس جنوب هم مثل سایرین می آمدند و من از آنها پذیرایی می کردم. راجع بمکاتبات هم از رویه‌ای که فرمانفرما برقرار کرده بود پیروی کنم و ماژر ادیس میرزا فرزند یحیی میرزاتاقه السلطنه نماینده‌ی مجلس اول و افسر پلیس جنوب را که رابط بین ایالت و پلیس بود بهمین سمت باقی بگذارم که مطالب خود را بگوید و شفاهاً جواب گرفته بفرماندهی ابلاغ نماید و بدین طریق عمل میشد. کلنل فریزر هم که فرماندهی پلیس جنوب بود از همه بیشتر بزبان ما آشنا و روابطش با من بسیار صمیمانه بود.»

شب سوم حوت ۱۲۹۹ سیم تلگراف شیراز - طهران قطع شد و قریب سه روز کرسی یکی از ایالات مهم از پایتخت اطلاع نداشت و هر کس این پیش آمد را بنوعی تعبیر میکرد، تا اینکه تلگراف متحد المال شاه که ذیلاً نقل می شود به شیراز رسید.

« شب ششم حوت - از تهران به شیراز - حکام ایالات و ولایات در نتیجه غفلت‌کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثر ساخته بودمصمم شدیم که با تعیین شخص لایق خدمتگزاری که موجبات سعادت مملکت را فراهم نماید به بحران‌های متوالیه خاتمه دهیم بنابراین به اقتضای استعدادولیاقتی که در جناب آقای سید ضیاءالدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه به معزیه الیه دیده ایشان را به مقام ریاست وزرا انتخاب و اختیار تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرا به معزیه الیه مرحمت فرمودیم. شهر جمادی‌الآخر ۱۳۳۹ شاه»

نظرباینکه نه فقط اجراء تلگراف بلکه انتشارآن راهم درصلاح مملکت نمیدانستم تلگراف زیر را به شاه مخابره نمودم.

« ۶ حوت ۱۲۹۹ از شیراز - بعد از عنوان - دستخط جهان مطاع تلگراف به واسطه تلگرافخانه مرکزی زیارت شد و در مقام دولت‌خواهی آنچه می‌داند به عرض خاک پای مبارک می‌رساند که این تلگراف اگر درفارس انتشار یابد اسباب انقلاب و اغتشاش خواهدشد و اصلاح آن خیلی مشکل خواهدبود. چاکرنخواست در دولت خواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم داشته. هرگاه تلگراف مزبور برحسب امرملوکانه انتشارش لازم است امرجهان مطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشاردهد. والی فارس دکتر محمد مصدق.»

پس از این تلگراف بیانیه رئیس دولت و رئیس کل قواء رسید که درجرید روز منتشرگردید. سپس رئیس دولت تلگرافی بخود من نمود که عیناً نقل می‌شود.

دهم حوت ۱۲۹۹ - از طهران بشیراز - جناب آقای دکتر مصدق السلطنه والی فارس. « آگاهی یافته‌ام که تلگراف تصدی مرابه شغل ریاست وزرا انتشار نداده گفته‌اید که حدوث اشکالات احتراز نموده‌اید. رسیدن این خبر به اینجانب معلوم داشت که حضرتعالی از وضعیات تهران بی‌اطلاع و افق تهران را همان‌طور تصور کرده‌اید که قبلاً دیده و عیناً مشاهده کرده‌اید، نه چنین نیست.

دوری مسافت و بی‌اطلاعی از جریان حضرتعالی را از اطلاعات مفیده محروم داشته است. این حکومت جدیدالتشکیل که با اسلحه و آتش یک سرکرده و نماینده اقتدار قشونی است به کسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند جزمشت چیزی نشان نمی‌دهد و در لحظه واحدجان و مال و عائله انکارکنندگان به عنوان رهنه صداقت آن‌ها در معرض تهدید گذارده و این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی است بلکه برای مصالح وطن است که هر اقدامی را مجوز و مشروع می‌سازد. بنابراین تصور اینکه قرائت دستخط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه محتمل است حدوث اشکالی را تولید کند بالمره فکری نارسا بوده است. باکمال اقتدار و با نهایت نیرومندی لازم است وظیفه خود را ایفا نمایید. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچ کس جز خیانتکار نمی‌تواند تردید کند آن هم فوراً تنبیه می‌شود.

من در اینجا تمام رجال پوسیده و دروغین را توقیف کردم. ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که در تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را به هیچ می‌شمارم. حضرتعالی نیز اگر می‌خواهید نماینده چنین دولتی باشید با جسارت قدم برداشته اصلاحات را در خطه ماموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی‌نهایت اینجانب استفاده نمائید و باور کنید که اشخاص دانشمندی بی‌غرض را مجالی شایسته به دست آمده است و بی‌پرده همان طور که عادت من است به حضرتعالی سابقه می‌دهم که نسبت به شخص شما خوشبین و خیلی مایلم که چون حضرتعالی شخص شایسته در اصلاحات فارس استفاده کنم.

به طور متقابل لازم است از صداقت و صمیمیت حضرتعالی آگاه گردم بنابراین منتظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمائید ولی در عین حال هم خود را از ذکر این نکته که باز یک شمه از صمیمیت و صداقت من است ناچار می‌بینم و آن این است که انتخاب طریقی جز صداقت و راست گفتاری برای اشخاصی که مرجع این سؤالات من می‌شوند مصلحت نیست و موجب زیان خود می‌شود. امیدوارم به نام وطن و به نام اصلاحات حضرتعالی از آن فاصله بعید آغوش گشوده مرا برادر وار در بغل گرفته کمک و مظاهرت خودتان با احترام منافع ملی به من اهدا نمائید. روش و منش خودم را در بیانیه ای که امر داده ام بولایات مخابره کنند لامحاله

ملاحظه و از عقاید این جانب آگای یافته اید. ریاست وزراء سید ضیاء الدین طباطبائی. به این تلگراف مطلقاً جواب ندادم و تلگراف دیگری از رئیس دولت رسید بشرح ذیل :

« ایالت جلیله فارس- برای اطلاع حضرت عالی اعلام می دارم که فرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه به تهران اعزام دارند و حوت نمره ی، ۱۴۰۱، سید ضیاء الدین طباطبائی ریاست وزراء»

که در این تلگراف نام پلیس جنوب به قشون جنوب تبدیل شده و با گفته های دولت وطنی که آن را برسمیت شناخت بکلی منافات داشت و مردم بعدم صداقت آن گفته ها پی بردند و تصمیم باعتراض و مخالفت گرفتند. بتدریج که اخبار طهران میرسید بر مخالفت خود میافزودند.

نظر باینکه مخابرات حضوری وزیر فوائد عامه با نمایندگان منتقدین محل راجع بدستگیری من به نتیجه نرسید و گفته بودند از من که جز خدمت بمملکت چیزی ندیده اند چطور میتوانند مرا دستگیر کنند پس بهترین است به طهران احضارم کنند و هر طور صلاح میدانند آنجا با من معامله نمایند.

کلنل فریزر با من داخل مذاکره شد و بعنوان هواخواهی از شاه گفت چرا دست خط شاه را در این ایالت اجرا ننمودید؟ که در جواب گفتم به شما مربوط نیست که چنین سئوالی بکنید. شاه مملکت به من که والی این ایالتم، دست خطی صادر نمود که چون موجب نا امنی و اغتشاش می شد، آن را نه فقط اجرا نکردم، بلکه انتشار هم ندادم. بلافاصله گفت از سئوالی که کردم معذرت می طلبم، حق با شماست. من که یک صاحب منصب خارجی هستم، نمی بایست چنین سئوالی کرده باشم. حال اگر اجازه می فرمایید قدری دوستانه صحبت کنیم. گفتم باکمال میل حاضرم و بفرمایید.»

کلنل گفت آیا تصور می کنید ایالت فارس از ایران مجزا شود و شما در فارس یک دولت مستقل تشکیل بدهید؟ گفتم به هیچ وجه سپس گفت در این صورت از دو حال خارج نیست، یا با این دولت ولو برخلاف عقیده باید همکاری کنید تا معلوم شود چه قدر از وعده هایی را که داده است می تواند عملی کند و یا از کارکناره جویی نمایید بگذارید هر چه در تمام مملکت می شود، در این ایالت هم بشود و چنان چه نظری غیر از این دارید، بفرمایید که من از نظریات شما مطلع گردم.

نظر اصلی فریزر این بود که من با دولتی که روی منافع خارجی تشکیل شده بود،

بسازم و مخالفتم سبب نشود که دیگران به من تاسی کنند و نقشه سیاست خارجی را خنثی نمایند و این سلیقه انگلیسی ها ست که اول حد اکثری می خواند، چنان چه طرف بدلیل ویرهان مخالفت نمود، باز خود اوبه هر حد اقلی که ممکن باشد استفاده می نمایند و برای اثبات بیغرضی خودشان کوچکترین استفاده ی از اشخاص با عقیده و ایمان را به بزرگترین استفاده ی از اشخاص سر سپرده و بی ایمان ترجیح می دهند و از کسان بی عقیده و بی ایمان وقتی می خواهند استفاده کنند که هیچ فرد کم ایمانی هم خود را در معرض استفاده قرار نداده باشد. و چون دید که من با دلیل و برهان حرف می زنم و حاضر نمی شوم برای دخالت خارجی در امور مملکت کوچکترین موافقتی بکنم، پس بهترین بود که من خود استعفا بدهم و من هم هیچ چاره غیر از این نداشتم. چونکه پیشرفت نظریات من بسته به این بود که شاه استعفا مرا قبول نکند، همچنانکه در نهضت اخیر هم آزادی و استقلال حقیقی مملکت بسته به این بود که شاه مرا عزل ننماید و دولت دیگری را بلافاصله روی کار نیاورد. بهمین جهت هم من به احمد شاه تلگراف کردم و بدولت استعفا ندادم. چنانچه با نظریات کلنل موافقت نمی کردم آنوقت بهر طریق که ممکن بود بدست بعضی از متنفذین محل یا بوسیله ی پلیس جنوب مرا به این عنوان که دستخط شاه را اجرا نکرده ام دستگیر میکردند و یک رستاخیزی هم در شیراز برپا مینمودند. این بود که تلگراف ذیل را بخود شاه مخابره کردم.

از شیراز به طهران- نظر به آثار پیش آمدهای محتمل الوقوع و کسالت مزاجی که بغتاً عارض شده چاکر را از تحمل زحمت فوق العاده و مقاومت ممنوع می نماید و تا ورود آقای قوام الملک از ابواب جمعی خودشان به هر زحمتی باشد حوزه ایالتی را مراقبت می نماید و بعد از ورود ایشان امر امر مبارک خواهد بود. ۱۶ حوت ۱۲۹۹ ، دکتر محمد مصدق»

از مخابره این تلگراف دو نظر داشتم: یکی این بود که شاه به این جمله از تلگراف من «پیش آمدهای محتمل الوقوع» توجه کند و بداند که رفتنی است و بهمان مقاومت منفی که در مجلس ضیافت لندن راجع به قرارداد نمود اکتفا نکند و اگر می رود نام درخشانی از خود در تاریخ مملکت بگذارد. دیگر این که تصور می شد حاج مخبر السلطنه هدایت والی آذربایجان هم از احساسات مردم آن استان که از بدو مشروطه در هر مورد از ابراز وطن پرستی و فداکاری خود داری نکرده اند، استفاده کند و با یک دولت

ساخته و پرداخته ی سیاست خارجی موافقت ننماید و به همین جهات هم دخالت خود را در امور تا ورود قوام الملک به شیراز محرز نمودم، ولی این دواآرزو و انتظار به خود صورت تحقق نگرفت و جامه ی عمل نپوشید.

* * *

هنوز به تلگراف من جوابی نرسیده و بیش از چند روز بآخر سال نمانده بود که مؤید الشریعه یکی از علماء و ملاکین شیراز نزد من آمد و از پلیس جنوب شکایت کرد و گفت ملک مزروعی من را می خواهند میدان اسب دوانی قرار دهند که من بوسیله ی مآثر ادريس ميرزا کلنل فریزر را از شکایت او مطلع کردم و نتیجه گرفتم که بعد از خاتمه کار بتصدیق اهل خبره خسارت او تأدیه کنند و تصور می کردم از این کار اظهار رضایت کند که گفت امسال اقداماتی که شما کرده اید بمن وجهی میدهند ولی حق استفاده از این زمین را برای خود حفظ میکنند و سالهای بعد باستناد این سابقه چیزی بمن نخواهند داد که گفتم از یک حاکم مستعفی بیش از [این] ساخته نیست و خوب است خودتان بفرمانده قشون مراجعه کنید و مقصودی که دارید حاصل نمائید.

در جواب گفتم من یکی امید ندارم و شکایتم را بدرگاه خدا مبرم و از جلسه خارج گردید. از این طرز بیان متأثر شدم و فکر می کردم چطور میتوانم رضایت او را فراهم کنم که در این اثنا کارتی از کلنل رسید و مرا برای روز اسب دوانی دعوت میکرد. در جواب نامه ای روی کاغذ ساده و بی مارک نوشتم و از حضور در محلی که مالک آن راضی نبود عذر خواستم. بعد کلنل با تلفن صحبت نمود و گفت نامه ی شما رسید و مرا تنبیه کرد. خواستم این چند کلمه را در این وقت شب عرض کنم تا بعد بیایم و از کاری که شده است معذرت بخواهم.

روز بعد باتفاق میرزا محمد باقرخان دهقان پیشکار قوام آمد و با کمال خوشرویی گفت این آقا را می شناسید؟ گفتم این چه سئوالی است، ایشان متصدی امور قوام الملک هستند. گفت متصدی کار فرما هم هستند و بهمین جهت با ایشان آمده ام که رضایت خود را برای اسب دوانی در سلطان آباد ملک فرمانفرما اظهار کنند. اکنون که نماینده ی مالک با این کار موافق است آیا به اسب دوانی خواهید آمد؟

گفتم با کمال میل. کلنل رفت و دستور داد تمام چادرهائی که در ملک مؤید الشریعه بر پا شده بود از جای کنند و بسطان آباد حمل نمودند. این بود طرز رفتار کلنل فریزر

در روز های آخر سال ۱۲۹۹ با من. اکنون باید دید و قضاوت کرد که این فرمانده قشون بیگانه با من که یک حاکم مستعفی و بلا تکلیف بودم اینطور رفتار کرد و با حاکم دیگر هم این رفتار را می کرد. (۲)

«.. از شاه جوابی به تلگراف استعفای من نرسید و هر چه میگذشت بیشتر احتمال می رفت که شاه استعفایم را قبول نکند و من در فارس بمانم. با این حال بعضی از عمال بیگانه در شیراز می خواستند دست بعملیاتی بزنند و در اطراف ایجاد نا امنی نمایند که بعضی از همکاران من برای جلوگیری از هرگونه اغتشاش و نا امنی پیشنهاداتی نمودند. یکی از پیشنهادات کتبی بود و عیناً در اینجا نقل می شود.

«۴ رجب ۱۳۳۹ مطابق ۲۴ حوت ۱۲۹۹ - چون پاره ای بی نظمی ها در اطراف این ایالت شروع شده، سارقین دست به کار هرزگی و شرارت زده، در ظرف این چند روز، چندین اتفاق غیرمنتظره افتاده و نا امنی دارد انتشار پیدا می نماید و در این موقع بعضی هنگامه طلب ها ممکن است برای تأیید بی نظمی و به هم خوردگی به بعضی عملیات بپردازند، لازم است تلگرافاتی که به تلگرافخانه فرستاده می شود در تحت نظر ایالت باشد استدعا می شود به ریاست تلگرافخانه مرکزی امر و مقرر فرمایید تلگرافاتی که به نقاط گفته می شود، قبل از این که به نظر کارگذاران حضرت اشرف عالی برسد مخابره ننمایند و تلگرافات محلّ نظم و صلاح مملکت را توقیف نمایند» ابوالقاسم نصیر الملک مؤید الملک - محمد باقر لطفی نوری فضل علی - رییس نظمیّه و سه امضای دیگر». (نقل از نهمین سالنامه دنیا، صفحه ۴۰)

این پیشنهاد بموقع اجرا گذارده شد و پس از دو سه روز «ماژور مید» قنسول انگلیس مرا بملاقات من آمد و گفت آقایان «سردار فاخر» و «مشار الدوله» تلگرافی از تهران به شیراز مخابره نموده اند که به مقصد نرسیده است من در جواب گفتم نظارت رییس تلگرافخانه راجع به تلگرافاتی است که از شیراز به خارج مخابره می شود، در تلگرافاتی که از خارج به شیراز می رسد حق نظارت ندارد و این قبیل تلگرافات را باید بدون تأخیر به مقصد برسانند. که معلوم شد که بیانات من او را متقاعد نمود و نامه ذیل را که بخط خود نوشته بود فرستاد.

«فدایت شوم، واقعاً از زحمت دادن به حضرت اشرف خجالت می کشم، اما چاره ندارم عرض شود که چند روز قبل خدمتتان عرض کردم که از قراری که جناب

وزیرمختار فرموده بودند بنا بود که آقای «سردار فاخر» و «مشار الدوله» یک تلگرافی کنند به جناب آقای «حشمت الممالک»، آن وقت از ایشان پرسیدم که همچو تلگرافی رسیده است یا اخیر چند روز که گذشت از جایی شنیدم که واقعاً رسیده بود و لیکن به آقای مزبور ندادندش. حالاهم وزیرمختار سؤال می‌کند که تلگراف رسید یا خیر. خدمت ایشان چه جواب بدهم اگر از جایی جلوگیری از دادن این به صاحبش شده باشد تا یک اندازه برای اینجانب جواب دادن به وزیرمختار مشکل است چه کنیم؟ دوستدار ماژور مید قونسول لنگلیس در شیراز.»

بالاخره معلوم نشد که آقایان تلگراف خود را در چه موضوع مخابره کرده بودند بمقصدنرسید و از وصول بمقصد چه نفعی عاید بیگانگان میشد که قونسول انگلیس به صدور این نامه مبادرت کرد..

* * *

به آخر سال چند روز بیشتر نمانده بود که بعضی از همکارانم خصوصاً «نصیر الملک» که بعنوان مخالفت با سیاست خارجی مدتی به زندان رفته و در زمان ایالت فرمانفرما آزاد شده بود اظهار نمود وضع سیاست خارجی با زمانی که من مأمور این ایالت شده بودم بسیار فرق کرده است. آنوقت اقتضا می نمود شخصی مثل مشیرالدوله در رأس دولت قرار بگیرد ولی اکنون دولت از اشخاصی تشکیل شده که ارتباطشان با سیاست خارجی بر احدی پوشیده نیست. آن ایام والی فارس با پلیس جنوب مکاتبه نمی‌کرد ولی امروز رئیس دولت پلیس جنوب را برسمیت شناخته و یک ستون از این قواء را با توپخانه بطهران احضار کرده است. بنابراین عدم انعقاد سلام از این نظر که پلیس جنوب در سلام حاضر نشود مخالفت شدیدیست که با سیاست انگلیس می شود. بهتر آن است که روزاول سلام منعقد گردد. پلیس جنوب هم اگر آمدکاری برخلاف سابقه نشده چونکه در زمان فرمانفرما هم همیشه در سلاهای رسمی حاضر شده اند. این بود اظهار یکی از همکاران من وعده ای دیگر، چنانچه مسلم بود که شاه استعفا را قبول نمی کند با این پیشنهاد موافقت نمی‌کردم ولی چون معلوم نبود شاه چه تصمیمی اتخاذ خواهند نمود، در این مملکت هم احزاب مهم ومؤثری نیست که کمیته مرکزی تصمیم بگیرد و اعضاء تحت این عنوان که تبعیت از تصمیمات حزبی می کنند از خود رفع محظور کنند، در مبارزاتی هم که پای حزب در کار نیست وضعیت مبارزین از نظر فهم و علاقمندی بوطن واحساسات و احتیاجاتشان یکی نیست و بسیار

فرق دارد بعضی که حتی از کشته شدن باک نمی کنندو برخی که برای اندک ضرردست از مبارزه می کشند، این بود که با این پیشنهاد موافقت کردم. شاید همین سبب شودکه شاه استعفایم را قبول نکندو همکارانم دچار مشکلات نگردند. چونکه بعد از کودتا پیشرفت کار من در امور ایالتی بواسطه احساساتی بودکه یک عده مردم وطن پرست ابراز نموده وبا من همکاری میکردند و گاه می شنیدم که میگفتند وای از آن روز که من از شیراز بروم باز گرفتار بدبختیهای سابق بشوند.

آری!! سلام منعقد شد واشک تأثر از چشمهای بعضی از همکارانم خصوصاً محمد تقی خان مؤیدالملک سرازیر بودوطولی نکشید که تلگراف زیردرجواب تلگراف استعفای من از شاه رسید.

« دوم حمل. استعفای شما از ایالت فارس به تصویب جناب رییس الوزراء قبول شد. لازم است کفالت امور ایالتی را به قوام الملک تفویض نموده ، فوراً حرکت نمایید. شاه» که در این تلگراف شاه خواسته بود برساند که پادشاه مشروطه است و تصویب رئیس دولت را بمن ابلاغ نموده است. پس تصمیم گرفتم روز ۵ فروردین از شیراز حرکت کنم وروز قبل از حرکت قوام الملک آمد و باین عنوان که در مدت تصدی خدمت چیزی از اونگرفته ام چکی برایم آورد که از قبول آن خود داری کردم و چون برای خرج سفر احتیاج بوجه داشتم مبلغ ۱۶۰۰ تومان از میرزا محمد باقر خان دهقان به وام گرفتم و به ورود طهران آن را پرداختم.

احضار فوری من به طهران از طرف شاه سبب شده بود که هرکس آن را بشکلی تعبیر کند. بعضی چنین حدس میزدند که مقصود این بود زودتر از خاک فارس خارج شوم تا زمینه برای آمدن نصرت السلطنه عموی شاه و قائم مقام من فراهم گردد و برخی اینطور که چون نتوانستند مراد شیراز دستگیر کنند زودتر حرکت کنم که اصفهان باز داشتم نمایند. ولی از آنجا که وقایعی روی داد بمقصود نرسیدند و بد نیست که آن وقایع را نقل کنم.

دختر و پس بزرگم را که فرمانفرما با خود به طهران آورده بود قبل از وقوع کودتا با همسر و تمام خانواده به شیراز حرکت نمودند. و رودشان تصادف نمود با استعفای من که چند روز بیشتر در شیراز نماندند و بعزم طهران حرکت کردند و قبل از حرکت

نصیر الملک دعوت نمود و منزل اول در قریه سیدان دوازده فرسخی شهر قرب « سیوند» ملک خانواده ی او قرار دهم و شب در آنجا بمانم.

وسایل نقلیه ما عبارت بود از یک اتوموبیل که در هندوستان خریده بودم و یک دلیجان و گاری که از شیراز تا اصفهان کرایه کرده بودم که برحسب اتفاق نزدیک پل خان گاری برگشت و چند نفر سر نشینان آن مجروح و مصدوم شدند که آنها را برای معالجه به شیراز روانه کرده و در سیدان ماندم. شو فرم نیز مبتلا بحصبه گردید که او را هم از سیدان بشیراز فرستدم.

در سیدان از «آرمیتاژ اسمیت» نامه ای رسید که پس از یک سلسله تحسین از عملیاتم در فارس تقاضا کرده بود با من ملاقات کند که چون ممکن بود آن را بهانه قرار دهنده بعنوان سازش با سیاست خارجی مرا دستگیر کنند این ملاقات دست نداد.

توضیح آنکه آرمیتاژ مستشار مالی قرارداد و ثوق بود که مشیر الدوله نخست وزیر او را برای رفع اختلافی که راجع بحق الامتياز دولت از سال اول بهره برداری تا ۱۹۲۰ روی داده بود به لندن فرستاد و مقصود اصلی نخست وزیر این بود که آرمیتاژ از ایران برود و عدم دخالتش در امور مالی مملکت بعنوان مستشار قرار داد سبب شود که افکار عمومی تسکین یابد.

طبق قرارداد داری اختلاف بین دولت و شرکت را میبایست سه نفر حکم قطع کنند، ولی آرمیتاژ آن را به حکمیت یک نفر انگلیسی محول نمود و تمام دعاوی دولت ایران را از بابت حق الامتياز چند ساله به مبلغ ناچیزی که یک میلیون لیره بود قطع کرد. در کاری هم که مأمور نبود و حق دخالت نداشت نمود و نظری بر خلاف قرارداد و مصالح ایران اظهار کرد. چونکه طبق قرارداد دولت ایران حق داشت ۱۶ % عایدات خالص شرکت های اصلی و شرکت های تابعه را بعنوان حق الامتياز بخواهد. ولی آرمیتاژ شرکت های حمل و نقل را از پرداخت این حق معاف نمود و بعد از استعفای مشیر الدوله هم به ایران آمده بود که باز بر طبق قرارداد انجام وظیفه کند.

* * *

متجاوز از چهل روز در سیدان بسر بردم. نصرت السلطنه باین عنوان که زمینۀ کارش در فراهم شنده بود یا بعلت دیگر در اصفهان توقف نموده بود و روز ۱۸ اردیبهشت از سیوند گذشت و به شیراز وارد گردید که چون توقفم در خاک فارس بیش

از آن صلاح نبود شوفری از شیراز خواستم و حرکت تصادف نمود با مسافرت بنی سلیمان خیبر معظم رئیس تلگرافخانه شیراز که به اصفهان منتقل شده بود و در اتومبیل با من مصاحبت می کرد.

* * *

در مهیارهشت فرسنگ به اصفهان ژاندارمی آمد مرا از دستور دولت مطلع کرد و گفت اگر در اصفهان بمانید امنیه مأموریت خود را برای دستگیری شما اجراء خواهد نمود ولی اگر به قصد طهران از شهر خارج شوید به مرکز اطلاع میدهد که بواسطه ی عدم توقف در شهر دستور اجراء نگردید و هر قدر خواستم بگوید از طرف کی آمده چیزی نگفت و رفت.

در قلعه شور آخرین منزل شیراز به اصفهان با مصاحب خود بدین عنوان که توقم در اصفهان و اظهار نظر در اوضاع ممکن است موجب با داشتیم بشود وداع کردم بخانواده دستوردادم وسایل حرکت خود را در اصفهان فراهم کنند و در قریه ی «گز» منزل اول اصفهان به طهران خود را بمن ملحق نمایند.

از ورودم به گز چیزی نگذشت که دوست صمیمی من شادروان غلامحسین سردارمحتشم حاکم اصفهان بوسیله ی قاصدی پیام فرستاد هر کجا بروم دستگیرم خواهند نمود. چنانچه به چهارمحل بروم از من پذیرائی خواهند کرد تا وضعیات روشن شود. خانواده ام نیز پس از سه روز توقف در اصفهان به گز آمد و به طهران حرکت نمود چون من با خانواده نبودم و به کاشان وارد نشدم که دستگیرم کنند مجدداً به مأمورین اصفهان دستور بازداشتم را میدهند که خبر ورودم به چهارمحل میرسد و موضوع خاتمه می یابد.

* * *

و اما راجع به مسافرتم به چهارمحل که با شوفر و عبدالرحیم خان گماشته و قاصد که ما را هدایت مینمود جمعاً چهار نفر بودیم از نقاطی گذشتیم که با اسب هم باشکال می توان از آن نقاط عبور نمود. شب در عزیزآباد شکارگاه سابق ظل السلطان بیتوته نمودیم و روز بعد از «سامان» ملک سردار ظفر گذشته وارد «قهفرخ» شدیم که گفتند خوانین از محل قشلاقی ایل به شمس آباد ملک سردار اشجع آمده و از آنجا می خواهند بخانهای خود بروند که چون از ورود به چهارمحل اطلاع نداشتند لازم بود شرحی بنویسم تا چنانچه موافقت کنند محلی برای اقامت خود تهیه نمایم.

نامه ای به سردار جنگ نوشتم که همان قاصد برد و جواب آورد که در جریان جنگ جهانی از حاج آقا نورالله و «واسموس» قونسول آلمان پذیرائی کردیم و اکنون نیز تا لچک سرزنهای بختیاری است از شما پذیرائی خواهیم نمود که چون دیگر جای تأمل نبود عازم شمس آباد شدم که برای دیدار من یک شب دیگر خوانین آنجا ماندند و قرار شد که هر پانزده روز میهمان یکی از آنها باشم که با امیرمفخم رئیس ایل بختیاری به «دهکرد» رفتم و آنجا با معظم السلطان پدر آقایان معظمی آشنا شدم و از توقف چند روز بیشتر نگذشت که رئیس دولت از ایران رفت و قوام السلطنه مأمور تشکیل دولت شد و مرا به شاه برای پست وزارت مالیه معرفی کرد.

از چهار محال با سردار اشجع به اصفهان می آمدم و چیزی به آخر روز نمانده بود که چرخهای جلوی اتوموبیل در یک چمن زاری فرورفت و این واقعه نزدیک جاده ای روی داد که محل عبور ایل بویراحمدی بود منتهی می شد بقریه ی زردیان. رجل معروف بختیاری می خواست شب در آنجا که امنیت نداشت بمانیم تا صبح شود و از اطراف کمک خواهیم، ولی بعد با ما همکاری نمود و توانستیم چرخ ها را از گل در آوریم.

توقف من در اصفهان طول نکشید و بعد از عرض سپاس به سردار محتشم با سردار اشجع برادر ایشان به طهران حرکت نمودیم. (۳)

توضیحات و مآخذ:

- ۱ - مقاله دکتر ناصر تکمیل همایون «والیگری دکتر محمد خان مصدق السلطنه در ایالت فارس» مجله بخارا سال بیستم شماره ۱۱۸ خرداد - تیر ۱۳۹۶ صص ۳۰۶ - ۲۷۸
- ۲- دکتر محمد مصدق «خاطرات و تألمات مصدق» با مقدمه ی دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار، علمی [۱۳۶۴] ، صص ۱۳۱ - ۱۱۸
- ۳- پیشین ، صص ۱۳۸ - ۱۳۳

مرگ شهردار ترنس Mac Swiney

دکتر مصدق در خاطراتش به این مهم اشاره کرده است که: «مآثر «مید» در قونسولگری شیراز مأمور شد و او یکی از مأموران انگلیس بود که با من صد درصد موافقت نمود. چه هر دودارای یک مرام بودیم. او اهل ایرلند بود و میخواست وطنش به آزادی و استقلال برسد و صوم هفتاد و چهار روزه «لورد مردوکرک» ایرلندی در ۱۹۲۰ از وقایعی است که در تاریخ آزادی و استقلال ملل ثبت شده و هیچوقت از آن محو نمی شود. و در اینجا می آورم:

ترنس مک اسونی (MacSwiney) نویسنده و شاعر ایرلندی که در راه استقلال و آزادی و وطنش مبارزه کرد. تصدی شهرداری کُرک را بعهدہ داشت و در جنگ اول جهانی فرمانده تیپ کورک (Cork) در I.R.A بود.

او برای در اختیار داشتن اسناد و از یک کلید رمزنگاری به پیام های رمزی مورد استفاده توسط R.I.C. دستگیر شد و در دادگاه نظامی ۱۶ اوت ۱۹۲۰ در محاکمه و به دو سال زندان محکوم شد. پس از دستگیری او بلافاصله دست به اعتصاب غذا زد. او در زندان Brixton که در آن اعتصاب غذای خود ادامه داد افکار عمومی سراسر جهان را متوجه زندانی او شد. پس از ۷۴ روز اعتصاب غذای ۲۵ اکتبر همان سال در زندان درگذشت و پیکر او را برای خاکسپاری به وطنش آوردند. او در کنار MacCurtain در گورستان St. Finbarr به خاک سپرده شد. در مراسم خاکسپاری او در اوائل نوامبر ۱۹۲۰ جمعیت عظیمی از مردم ایرلند حضور داشتند و در مرگ او به ماتم نشستند.



پی نوشت ها: والیگری دکتر محمد خان مصدق السلطنه در ایالت فارس

- ۱ - دکتر محمد مصدق «خاطرات و تألمات مصدق» با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار، علمی [۱۳۶۴]، ص ۱۲۰
- ۲ - اسلامی، مصطفی، قلب فولاد. زندگینامه دکتر محمد مصدق، تهران نیلوفر، ۱۳۸۱، ص ۵۲
- ۳ - همان ص ۴۵
- ۴ - همایون کاتوزیان، محمدعلی، «مصدق و نبرد قدرت در ایران»، ترجمه احمد تدین، (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱)، ص ۴۶
- ۵ - نامه های دکتر مصدق به صولت الدوله نشان دهنده ی اعتماد و همکاری های والی فارس و سردار عشایر جنوب ایران است پیوست شماره ۱ و ۲ و ۳ به نقل از محمد ترکمان، «نامه های دکتر مصدق» (جلد اول)، نشر هزاران - ۱۳۷۴ - ص ۴۳ و صص ۴۵ - ۴۴ و - ص ۴۵
- ۶ - برای آگاهی بیشتر به پیوست شماره ۴ و ۵ و ۶ [نگاه کنید.]
- ۷ - خاطرات و تألمات مصدق، ص ۱۲۰
- ۸ - همان، ص ۱۲۳
- ۹ - همان
- ۱۰ - همان، ص ۱۲۵
- ۱۱ - همان، ص ۱۲۶
- ۱۲ - همان، ص ۱۳۰
- ۱۳ - همان، ص ۱۲۶
- ۱۴ - همان
- ۱۵ - همان
- ۱۶ - متن تلگراف سید ضیاء الدین طباطبایی رئیس الوزرا به دکتر محمد مصدق والی فارس، (به نقل از خاطرات و تألمات مصدق)، پیوست شماره ۷
- ۱۷ - خاطرات و تألمات مصدق، ص ۱۲۸
- ۱۸ - همان، ص ۲۹ - ۱۲۸

- ۱۹ - همان ، ۱۲۹
- ۲۰ - همان.
- ۲۱ - همان، ص ۳۰-۱۲۹. برای آگاهی بیشتر [نگاه کنید به مقاله] تکمیل همایون، ناصر، «قرارداد وثوق الدوله و موضع گیری دکتر مصدق»، بخارا، شماره ۹۹.
- ۲۲ - همان ، ص ۱۳۵
- ۲۳ - ترکمان، محمد، نامه های دکتر مصدق، ص ۴۴
- ۲۴ - خاطرات و تألمات مصدق، ص ۳۷ - ۱۳۶
- ۲۵ - نامه های ارسال دکتر مصدق به تهران (مستقیم و غیر مستقیم)، نشان دهنده ی این امر است [نگاه کنید به] پیوست شماره ۵ و ۶ و ۷
- ۲۶ - خاطرات و تألمات مصدق ، ص ۱۲۸

فصل هشتم

مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم درباره اعتبارنامه نمایندگان کودتاجی ها

دوره چهارم مجلس شورای ملی در اول تیرماه ۱۳۰۰ خورشیدی توسط احمد شاه قاجار گشایش یافت. در بدو شروع مجلس به اعتبارنامه های نمایندگان رسیدگی گردید. عبدالحسین تیمورتاش (سردار معظم خراسانی) و سید محمد تدین که بعدها از همکاران نزدیک رضاخان شدند، در مخالفت به اعتبارنامه نمایندگان کودتاجی سخنرانی نمودند.

این نکته در خورتوجه است که تیمورتاش و تدین، با همکاری علی اکبر داور، فروغی، سلیمان میرزا اسکندری و... مقدمات تصویب طرح خلع قاجاریه را در مجلس پنجم فراهم ساختند و با تلاش در آبان سال ۱۳۰۴، بر خلاف قانون اساسی در تغییر سلطنت قاجاریه و استقرار سلطنت پهلوی کوشیدند و شخص رضاخان، یکی از عاملین اصلی کودتای انگلیسی را براریکه تخت سلطنت نشانند. تدین در مجلس پنجم یکی (۱۳۰۲-۱۳۰۴) از مهره های مهم سردار سپه بود. «پس از افتتاح مجلس پنجم که موتمن الملک پیرنیا از ریاست مجلس استعفا داد و مستوفی الممالک به ریاست انتخاب شد و حاضر به قبول ریاست نشد، سرانجام سید محمد تدین که نایب رئیس بود به ریاست مجلس رسید و تغییر سلطنت در زمان ریاست او انجام شد.» و عبدالحسین تیمورتاش یکی از معماران اصلی استبداد رضا خانی بدستور رضا خان اعدام شد!

در گزارش این جلسه از مجلس می خوانید که زنده یاد سید حسن مدرس می گوید: آقایان وکلای که اینجا هستند می دانند و عقیده شان این است که این سیاست (کودتا) مضربه حال مملکت بوده است و تطبیق یک موضوعی را کرده اند. این نه اوقات تلخی لازم دارد و نه رنجش، اگر امروز در مجلس شورای ملی وجود مرا مضربه سیاست حوزه امروزه بدانند و وجود دیگری نافع باشد، نه اسباب غرض می شود، نه اسباب مرض می شود، نه حالا کمیسیون می خواهد، نه آینده خواهش می کنم. از آقایان

وسلطان محمد خان که با کمال خونسردی صحبت‌هایشان را داشته و بعد از این زیاده روی نکنند و خواهشمندم زیادتر از این تعقیب نکنند. حالا اگر آقایان هم که در اینجا هستند، دوئلشان از آقا سید ضیاء تقاضای کار کرده باشند، آنها هم با شما در عدم لیاقت عضویت در اینجا شرکت دارند. در اینکه آن اشخاص یک دولتی و ملتی را از میان برده اند، حرفی نیست.»

*** صورت مشروح جلسه چهارم مجلس شورای ملی دوره چهارم یوم پنج شنبه ۲۲ ذی‌قعدة ۱۳۳۹ مطابق ۵ برج اسد (مرداد) ۱۳۰۰**

مجلس ۳ ساعت قبل از ظهر در تحت ریاست آقای موتمن الملک تشکیل گردید. رئیس - صوت مجلس قرائت می شود، آقای نصرت الدوله قرائت نمودند. رئیس - تصویب شد، راپورت شعبه ششم راجع به نمایندگی آقای عدل الملک طبع و توزیع شده است مخالفی هست؟

سردار معظم [تیمورتاش] - بنده هم با راپورت شعبه مخالفم و هم با نمایندگی آقای عدل الملک، البته مخالفت من با آقای عدل الملک از نقطه نظر جریان انتخابات نیست. مدت اعلان کم بوده است یا زیاد بوده است تعرفه چطور داده شده است و نفوذ در انتخابات شده است یا من باین مسائل اهمیت نمیدهم. مخالفت من با آقای عدل الملک از نظر عدم صلاحیت خود آقای عدل الملک است. (گفته شد صحیح است)

بنده البته متأسف هستم و خیلی متأسف هستم که در این مجلس نسبت به یک نماینده می شنویم که قیام برضد حکومت ملی و اقدام برضد مشروطیت و استقلال مملکت کرده است، ولی من مجبور هستم که این حرف را در اینجا بگویم من تصور نمی کنم حیثیت ملت ایران و حیثیت مجلس شورای ملی اجازه بدهد که بازوی راست سید ضیاء الدین در این مجلس دارای کرسی بشود. (اغلب گفتند صحیح است)

بله من گفتم بازوی راست سید ضیاء الدین، ولی بازوی چپ، زیرا که بازوی راست او اپیکیان ارمنی بود. من نمی خواهم در این جا داخل عملیات سید ضیاء الدین بشوم و تنقید بکنم ولی ما نباید فراموش بکنیم که یک سید ضیاء الدینی وارد این مملکت شده، عناصر شجاع ایران را اغفال کرد، به این علت خودش به استقلال مملکت خودش شبیخون زد، سوء قصد به استقلال مملکت کرد، مجلسی را که باید

دائربشود تعطیل کرد، مصونیت نمایندگان ملت را که مطابق قانون اساسی از هرنوع تعرض مصون هستند زیرپا گذاشت، عده ای از نمایندگان را توقیف و تبعید کرد، مجری سیاست دشمن استقلال ایران شد، مردمان زیرک رادرحبس وارد کرد و بالاخره در ایران یک سکوت و یک سکونت قبرستانی را برقرار کرد. از نقطه دارائی مملکت نباید فراموش کرد که سید ضیاءالدین هشت کرورداری مملکت را تفریط کرد و آن را مابین خود و همدستان و شرکاء خود تقسیم کرد (گفته شد صحیح است) و بالاخره چنانکه عرض کردم نمی خواهم داخل در عملیات سید ضیاءالدین بشوم، اگر نفرت افکار و تصمیم شاه و اگر وطن پرستی نظامی های وطن پرست ما نمی بود، شاید سیدضیاءالدین امروز هم جغدوار درخراجه ایران مسکن و مأوا داشت. (گفته شد صحیح است) ولی فقط بواسطه این سه عنصر بود که سید ضیاءالدین با اندوخته خودش از ایران فرار کرد و نتوانست در اینجا نقشه سیاه خودش را به موقع به اجراء گذارد، البته اینها مسائلی است که به طور فهرست من عرض کردم و امیدوار هستم در یک آتیبه نزدیکی مجلس باموافقت نظر هیئت محترم دولت در مسائل گذشته مفصل تراعمال نظر بکند. (دقت کنید و بالاخره آنهائیکه مقصر هستند مجازات بکنند ولی فعلاً می خواهم چندکلمه در باب علل این قضایا عرض بکنم. و در رابطه) علل صوری و علل معنوی آن، اما علل صوری آمدن سید ضیاء، البته سیدضیاء محرک بود، به اراده غیرسید ضیاء الدین استفاده کرده از مسامحه حکومت زمان، ولی باید این مسئله را فهمید که چرا سید ضیاء جسارت و قبول تخطی به استقلال ایران را باید بکند. این مطلب به عقیده من خیلی از همه کارها بالاترو مهمتر است، به عقیده من علت باطنی جسارت سید ضیاءالدین دو چیز است؛ یکی نبودن مجازات در مملکت ایران است و یکی زیر پا رفتن قوانین است. به عقیده من وظیفه مجلس شورای ملی در پیشگاه ملت ایران خواهد بود که اول حیثیت قوانین را اعاده بدهد به ملت ایران، امر بدهد و بگوید که تحمل زیرپا رفتن قانون، مثل ارتکات خلاف قانون است. (گفتند صحیح است) و تا وقتی که حیثیت قوانین در مملکت ما اعاده نشود و تا وقتی که مجلس شورای ملی هر کس را که خوب کرده است پاداش خوب ندهد و هر کس که بد کرده است مجازات نکند، این مملکت از داخل اصلاح نخواهد شد. (گفتند صحیح است) و به همین ملاحظه است که ادوار فترت طولانی در این مملکت پیدا می شود، اگر قوانین محترم بود، ادوار فترت

طولانی در این مملکت پیدا نمی شد. باید اول اعمال مجازات را درباره خودش مجری کند تا آنکه سرمشق بشود، برای سایرین و همان ملاحظات نسبت به تمام اشخاصی که نسبت به حکومت سید ضیاءالدین مساعدت نکردند و همراهی نکردند، باید در نظر مجلس محترم باشند و قدوم آنها را میمون بشمارند و آنها را گرامی بشمارند، همان طور هم نسبت به آن کسانی که در خرابیهای سید ضیاءالدین مشارکت کردند، مجلس باید پیش قدم بشود، در اعمال مجازات. (گفته شد صحیح است) پس وقتی که مجلس از نقطه نظر اجرای قانون داخل در این قضیه شد، در مرحله اول باید عدل الملک رد بشود، زیرا که عدل الملک هم بر خلاف قانون رفتار کرده است و هم برضد استقلال مملکت و برخلاف حکومت ملی قیام و اقدام کرده و شراکت در قیام و اقدام نموده.

بنابراین فقره ۹ از ماده ۶ قانون انتخابات، اورا محروم از حق انتخاب شده و از حق نمایندگی مجلس می نماید. عدل الملک همان روزی که رفت و با دستة ضد استقلال ایران هم دستی کرد، همان روز آزادانه مجال خود بطور اختیار سلب حقوق نمایندگی و حق جلوس در مجلس را از خود کرد. (تصدیق) بنابراین من با آن راپورت شعبه مخالف هستم که می گوید چون ارتکاب تقصیر بعد از انتخاب شده بود، لهذا شعبه نمی تواند اقدامی کند. خیر این اقدام یکی از آن اقداماتی است که قیام بر ضد استقلال مملکت و قیام برضد حکومت ملی است و هرکس در هر موقع با آن اقدام شریک شد، فوراً بواسطه همان اقدام خودش سلب حق نمایندگی را از خودش می کند. پس بنابراین شعبه قادر بود و حتی مکلف نبود که خیراً و حتماً در رد عدل الملک در راپورت خودش رأی بدهد، پس باین دلائلی که عرض کردم من تصور نمی کنم که مجلس شورای ملی می تواند نمایندگی عدل الملک را تصدیق کند، بواسطه ای که مسلماً عدل الملک بر ضد استقلال این مملکت قیام کرده است و مسلماً شرکت در اقدامات بر ضد حکومت ملی کرده است و باین سبب خودش را از دارا بودن حق نمایندگی محروم کرده است.

حاج شیخ اسد الله - راجع به راپورت شعبه.

رئیس - بفرمائید.

حاج شیخ اسد الله - چون در قانون یک همچو موضوعی را پیش بینی نکرده است و تصریحی در این موضوع در قانون ندارد. بر فرض اینکه شعبه عقیده اش این باشد که

آقای سردار فرمودند، شعبه نمی تواند وضع یک قانون بکند. شعبه با توافق نظری که در اصل موضوع دارد، باید نظریات مجلس را در این موضوع بخواهد که در قانون می نویسد. اشخاصیکه از حق انتخاب شدن محرومند، اشخاصی هستند که بر ضد حکومت ملی قیام و اقدام نمایند. این ظاهرش این است که از حق انتخاب شدن محرومند. اما بعد انتخاب شدن، اگر یک نماینده بر ضد اساس ملی بر ضد حکومت ملی قیام و اقدام کرد، قانون تصریحی در این باب ندارد که آیا سمت نمایندگی اوسلب می شود یا اگر نماینده مجلس شد، قانون یک مجازات دیگری از برای اوتعیین خواهد کرد. از این نقطه نظر، شعبه مجبور بود که پیشنهادی به مجلس بکند و نظریات مجلس را در این باب بخواهد و مجلس هر تصمیمی را اتخاذ کند، قادر است. ولی شعبه نمی تواند یک قانونی وضع کند، این است که شعبه در راپورت خودش معاف بوده و موقوف به نظریات مجلس است.

نصرت الدوله - بنده مداخله ام در این امر از برای توضیح قانون است اگرچه تصدیق دارم که شقاوت و شدت دوره که بآن اشاره شد، زیاده بر این است که یک ناطقی تنها می تواند تمام مسائل را گفته باشد. ولی بعد از آنکه رفیق محترم من، با بیانات مؤثر خودشان، دلائل رد عدل الملک را اظهار (نمودند)، بنده داخل آن قسمت نمی شوم. ولی آن قسمتی را که ایشان در تردید راپورت شعبه ۶ اظهار کردند، بنده با ایشان موافقم و به هیچ وجه نمی دانم که شعبه محترم به چه دلیل خود را توانای به اتخاذ یک رأی نداشته است. در قانون انتخابات نوشته شده است، اشخاصیکه از انتخاب شدن محرومند و در ذیل این عبارت که ماده هفتم آن قانون است نه فقره شرط مذکور شده، هر یک از این شرایط در هر مورد در یک شخص موجود شود، آن شخص به موجب ماده هفت قانون انتخابات از انتساب شدن باید محروم شود. اولاً، این شرایط راجع به صلاحیت شخص منتخب است و راجع به مقررات جریان انتخابات نیست. چنانچه می بینیم مذاکره از قتل و سرقت است، مذاکره از تجاهر به فسق است، مذاکره از تبعیت ایران و غیره است، پس مسلم است که در هر موقعی از زمان یکی از این شرایط در کسی موجود شود، سلب صلاحیت نمایندگی مجلس شورای ملی از آن شخص می شود. حالا شاید آقایان محترم که از اتخاذ رأی قطعی خودداری کرده اند این طور تصور کرده باشند که چون قانون می گوید از انتخاب شدن حائز گردیدن اکثریت حوزه انتخابیه است، پس از احراز این امر موردی برای قطع این شرط باقی

نمی ماند و شاید باز آنطور در نظر گرفته باشند که انتخاب شدن با اکثریت از حوزه انتخابیه وطی مرحله اولی قضاوت ابتدائی انجمن نظارت است. انتخاب شدن را تکمیل می کند، در صورتیکه با این معنی بنده مخالفم، زیرا حکمیت ثانوی شعبه و مجلس به منزله حکومت استینافی است و لازمه حکومت استینافی و دخول در ماهیت دعوا و رسیدگی به کلیه اسناد و تعیین موارد و مقررات قانونی است. فرض کنیم که یک نماینده از حوزه انتخابیه خودش حائز اکثریت شد و در انجمن نظارت که مرحله اولی قضاوت است تصدیق انتخابات او شد و قبل از آنکه دوسیه او و اعتبارنامه او عرضه به شعبه و مجلس شورای ملی بشود، یکی از شرایط فاقد صلاحیت را از مرتکب شد. مثلاً قتلی کرد یا تبعیت ایران را رد و تبعیت خارجه را قبول نمود، ما اگر در این صورت قائل بشویم که شعبه نمی تواند در این امر رسیدگی و مداخله بکند، منکر قضاوت او می شویم. در ماده ۴ نظامنامه داخلی وقتی که مراجعه می کنیم به وظایف شعبه می بینیم، نوشته که شعبات بدون فوت وقت به رسیدگی اعتبارنامه ها و تشخیص صحت و سقم انتخابات شروع می کند و در ماده ۵ همین نظامنامه ما می بینیم می نویسد پس از آنکه مخبرین راپورتهای شعبه را در مجلس قرائت نمودند در مورد انتخاباتی باشد... الخ

ماده ۴ تصریح می کند وظیفه شعبه تشخیص صحت و سقم انتخابات است شرط اعظم انتخاب شرط صلاحیت است و باین ملاحظه نمی دانم، شعبه چرا در موقعی که یکی از موارد سلب صلاحیت را در نماینده که دارای آن است، ملاحظه می کند، خودداری می کند از اینکه اظهار عقیده بکند. ملاحظه بفرمائید، در راپورت نوشته اند، قانون پیش بینی نکرده و عین عبارت راپورت را می خوانم. چون آقای عدل الملک در حکومت آقا سید ضیاءالدین و وقایع اخیره دخالت و شرکت تامه داشته و بر خلاف مجلس و حکومت ملی اقدامات نموده. ولی این اقدامات بعد از انتخاب و نمایندگی بوده و در قانون این مطلب پیش بینی نکرده است که، کسی که مخالفت با حکومت ملی می کند از انتخاب محروم است. البته این نیست، زیرا خودتان ذکر می کنید با این مسئله موافقید، آیا مقصودتان بر این است که قانون پیش بینی محکمه صالحه را که باید تطبیق آن مورد کلی را با مورد جزئی بکند نکرده است. او را هم که کرده است، برای اینکه در مرحله اولی انجمن نظارت را مأمور کرده و بعد شعبه و مجلس را مأمور رسیدگی کرده. بنده نمی دانم کدام مطلب را قانون در این رشته

مسکوت عنه گذاشته، که مخبر محترم در آخر راپورت اظهار می دارد، که توضیح و شرح قانون با خود مجلس است. کدام یک از این مواد را قابل توضیح و شرح دانسته اند، خیلی خوش وقت می شوم اگر مخبر محترم عقیده خودشان را توضیح کنند، مخصوصاً متذکر می شوم که آقایان نمایندگان محترم نباید بگذارند یک سابقه سوئی در این مسئله تولید شود. ما می بینیم که شعب ما در مجلس، اغلب سایل باین هستند که در خیلی از مسائل اتخاذ رأی قطعی نکند و مسائل را موکول به حکمیت خود مجلس بکند. این مسئله اساساً خوب نیست و حالا اگر ما یک همچو سابقه تولید بکنیم، دیگر بنده تصور نمی کنم هیچ شعبه در هیچ امری، همین قدر که به اشکالی برخورد، حاضر برای قضاوت بشود. (بعضی تصدیق کردند)

حاج شیخ اسدالله - بله در ماده هفت قانون انتخابات می نویسد اشخاصیکه از انتخاب شدن محرومند،

اول - شاه زادگان بلافصل، دوم - طایفه نسوان، سوم - تبعه خارجه، چهارم - مستخدمین امنیه و نظمی و اهل نظام و فلان، پنجم - حکام کل و جزء مرتکبین قتل و سرقت هم در همین ردیفند.

بنده عرض می کنم این یک ماده ایست که در ضمن آن فقرات چند، بنویسد و بفرمائید ببینم، آن فقرات، تمام در عرض هم قرار دارند یا فرقی هم ما بین این فقرات هست؟ مجلس که فرقی نگذارده است، همین قدر می نویسد اشخاصیکه از حق انتخاب شدن محروم هستند، اشخاصی هستند که شریک قتل و سرقت شده باشند. آیا بفرمائید که اگر یکی از نمایندگان در حین نمایندگی پس از تصویب صحت نمایندگی او، از مجلس شورای ملی مرتکب قتلی شد، این قسمت نمایندگی از او سلب می شود. در حالیکه معلوم نیست شعبه بر فرض اینکه با این عقیده همراه باشد یا فرضاً عقیده اش همین باشد معذالک عقیده خودش را در شرح این قانون نمی تواند اظهار کند. باید مجلس شورا همچو شرحی بنویسد، وقتی همچو شرحی از طرف مجلس نوشته شد، آنوقت آن شرح سندیت دارد. شعبه نمی تواند از روی یک زمینه راجع به این ماده یک تصمیم قطعی بگیرد، مگر اینکه مجلس شورای ملی یک رأی قطعی بدهد.

محمد هاشم میرزا - بنده خیلی متأسف هستم که قوانینی که به این واضحی نوشته شده، محتاج به شرح باشد. اگر بنا باشد اینها را آقایان محتاج به شرح بدانند، در این دوره هیچ قانونی نخواهیم گذراند، سهل است چندین دوره مجلس هم باید صرف شرح و تفسیر و

قوانین سابق بشود، ماده قانون باین صراحت می نویسد.

در جزو نهم، کسانی که محروم از انتخابات هستند، آنهایی که برضد حکومت ملی قیام و اقدام نمودند. یقین است که این محرومیت مادام الوصف است. یکی از موجبات صلاحیت وکیل این است که به قیام اقدام نکرده باشد، هر وقت ایجاد مانع نمود صلاحیت او سلب و محروم خواهد شد. چنانکه در اول شرط بوده، تا آخر باید به همین شرط باقی باشد. فرقی بین اول و آخر نیست، به بیان واضح تری ادا شود. مثلاً در پیش نماز که ملکه عدالت شرط است، اگر کسی اقتدا کرد و در بین نماز از پیش نماز فسقی سرزد، باید عدالت را استعجاب نموده با مشاهده فسق آن پیش نماز را عادل بشمارد، تا محاکمه شود. خیلی غریب است، پس بنابراین شعبه قادر بود، در اقدام ایشان برضد حکومت ملی از قبیل شک در محسوسات است.

تدین - اولاً، می خواهم عرض کنم که بکلی مخالفم با توضیحاتی که مخبر محترم دادند. به جهت آنکه از نقطه نظر صلاحیت البته باید در حل فقیه وارد شده و در هر موقعی که نفی صلاحیت شد، آن احکامی که متعلق است به آن، طبعاً ایجاد خواهد شد. فرض می کنم، یک وکیل ثابت الوکاله که مجلس تصدیق کرده باشد، وکالت او را اگر برضد حکومت ملی اقدام کرده باشد. البته از شئون وکالت باید صرف نظر بکند و مسلوب الحق خواهد شد و به علاوه مطابق یک اصلی که از اصول محکمه حکومت ملی است. هر فردی که عالماً عامداً برضد حکومت ملی قیام و اقدام بکند، در هر موقع و هر وقتیکه باشد از کلیه حقوق مدتی محروم است که یکی از آنها حق وکالت است. آیا نظر شعبه دوم بر این نبود، نظر شعبه دوم این بوده است، اولاً صلاحیت آن دو نفر را که راپورت داده ملاحظه کرده است، در حین انتخاب چون این شرایطی که در قانون انتخابات است و شعبه موظف است آن شرایط را تطبیق بدهد با قانون انتخابات، یکی راجع به همین انتخاب است. برای اینکه یکی از شرایط انتخاب شوندگان این است که مرتکب قتل و سرقت نشده باشند. این قتل و سرقت باید معلوم بشود، در چه وقت بوده، حین الانتخاب یا قبل از انتخاب، آن وقت او را محروم می کند. پس یک مرتبه صلاحیت راجع به حین الانتخاب است، مثلاً اگر چنانچه کسی اقدام و قیام برضد حکومت ملی کرده باشد پیش از انتخاب، چون این موضوع قبلاً محرز شده و از نقطه نظر تطبیق جریان انتخابات به مواد قانون شعبه رسیدگی کرده است، به جریان انتخابات و جریان انتخاب را موافق قانون دانسته، چرا برای

اینکه این عمل در حین انتخاب نبوده، قبل از انتخابات واقع شده و به همین جهت است که صحت انتخابات را تصدیق کرده است. اما مرحله دوم، این بوده است که تصدیق شرکت آنها را در قیام و اقدام بر علیه حکومت ملی کردند و در این مورد نه اینکه شعبه خواسته باشد از رأی دادن استنکاف کند. برای این بوده است که خودش را کوچک دانسته و خودش را یک محکمه خیلی کوچکی دانسته است که خواسته است به مرحله بزرگتری محول کند و آن محکمه حکم او را بدهد. مقدمات دادن حکم را که اثبات شرکت در قیام بر ضد حکومت ملی باشد، شعبه تصدیق کند. ولی شعبه چون خودش را کوچک می داند و موضوع هم خیلی مهم بوده باین جهت او را به یک محکمه بزرگتری موکول کرده است که مجلس شورای ملی باشد.

رئیس - بنده گمان می کنم همین طور که در چند روز قبل عرض کردم مذاکرات راجع به صورت ظاهر است، راجع به اساس نیست. راجع به صورت هم، گمان می کنم به قدر کفایت مذاکره شده و کافی است. (گفته شد صحیح است) حالا اگر آقایان مخالف نباشند، در اصل مطلب داخل شوند، یعنی رأی بگیریم به نمایندگی آقای عدل الملک. آقایانی که نمایندگی ایشان را تصویب می کنند قیام فرمایند. (کسی قیام نکرد).

رئیس - تصویب نشد.

راپورتی است از شعبه دوم به آقای سلطان محمد خان طبع و توزیع شده است و چون ایشان مطالبی مرقوم فرموده اند باید قرائت شود.

(به مضمون ذیل قرائت شد)

مقام منبع ریاست مجلس شورای ملی شیدالله

در صورت راپورت مخبر شعبه ۲ که رسیدگی دوسیه انتخاب بنده بدان محول است، این عبارت ملاحظه شد: انتخابات نائین و مضافات موافق قانون به عمل آمده و شکایت و اعتراضی هم از اول تا به حال نرسیده، لذا شعبه صحت انتخاب سلطان محمد خان نائینی را تصدیق می نماید. (پس از این عبارت می نویسد) که مشارالیه در کابینه سیاه معاون و در قیام و اقدام بر ضد حکومت ملی شریک بوده است. لازم دانست توجه مجلس شورای ملی را به این نکته معطوف و متوجه دارد، اولاً معلوم نیست شعبه که وظیفه آن فقط رسیدگی به انتخابات و چگونگی جریان آن بوده، حق و صلاحیت چنین نسبتی و برای صدور حکم در محروم نمودن یک نفر و کیلی که دوسیه او خالی از هر

گونه اعتراضی است، اقلأً یک نوبت او را احضار و مختصر توضیحاتی از اومی خواستند. نظر بر اینکه مقتضی است آراء مجلس شورای ملی از شائبه اعمال غرض مصون و محفوظ باشد و نظریه این که این نسبت را درباره خود به کلی خالی از حقیقت می دانم، به خود حق می دهم استدعا مینمایم، حال که صحت انتخاب بنده تصدیق شده، مجلس شورای ملی موضوع ثانی را که از مسئله انتخاب منفک است، موضوع مستقلی قرار داده، کمیسیونی بر حسب قرعه تشکیل نموده، بنده را احضار فرمایند تا توضیحات و ادله و اسناد خود را در بی اساس بودن نسبتی که به بنده داده اند، تقدیم و از حق دفاع حقوق استفاده نمایم.

در خاتمه استدعا دارم این عریضه را در اولین جلسه رسمی قرائت فرمایند.
رئیس - آقای مدرس (اجازه).

مدرس - البته آقایان وکلای محترم را از هرجهت بی غرض می دانم، به جهت اینکه ایشان را به منزله اولاد خود می دانم و مدتی با هم بودیم و با بنده کار می کردند. لذا اجازه خواستم در این موقع بعضی عرایضی بکنم و آن این است که، هرکس شبیه و شکی داشته باشد که این وضعیات که پیش آمد وضعیاتی بوده که بدست یک ایرانی نبود، بنده او را تکذیب می کنم و تمام دنیا هم باید او را تکذیب کنند، یک دوستی که همیشه ما دوست او بودیم و بعد ها هم خواهیم بود که از همسایگان ماست و به هیچ وقت از او امتناع نبردیم، یک بیرقی بدست یک کسی داد که بر ضد اساس مملکت و استقلال مملکت و مشروطیت و سلطنت اقدام کند. یک جماعتی هم دانسته یا ندانسته دور آن بیرق را گرفتند - ما همه مسلمان هستیم، البته آقای سلطان محمدخان هم مسلمان است و باید مملکت اسلامی را بخواهد. فرموده اند اگر کسی دور بنی امیه جمع شود و یک قلمی را قطع بزند، به قدر یک قلم قطع زدن با آنها شریک است. اگر آقای دوست من بگوید آن سیاست را نمی دانسته، بنده تکذیب می کنم. برای اینکه دو سال با بنده بوده است اگر خدای نخواستہ آنقدر استعدادنداشت که آن سیاست را بفهمد، انصافاً و قانوناً قابل این مجلس نیست و اگر فهمید بعد از این اقدامات را نکند. بلی ممکن بود کودتائی بشود، برای اصلاح مملکت، برای اصلاح حکومت ملی، زیرا ممکن است حکومت یک نواقصی پیدا کند، انصافاً مشروطه ما نواقص زیاد دارد. و حقیقتاً این تعطیل هائی که اتفاق افتاد، خیلی به حال حکومت ملی ما مضر بود. بسا بود یک ایرانی به تکیه ایرانیها، اقدام باصلاح می نمود. البته همه وکلای که

حاضرند، او را خیلی دوست می داشتند، اما یک کودتائی برخلاف مجلس، برخلاف قانون اساسی، برخلاف مایه قانون اساسی که قرآن باشد؛ خداوند می فرماید لاتتخذ والیهود والنصارى اولیاء، البته در این صورت این دوست من نباید راضی بشود که در این مجلس باشد، تا بعد از این عموم مردم بدانند کسی که این اقدام را می کند از این حق و بودن در این اساس ملی محروم است. اما در موضوع راپورت شعبه خیلی از آقایان و کلاء مشروحاً بیاناتی فرمودند، شعبه باید اول تشخیص موضوع را بدهد، بعد حکم کند. اما بنده به بعضی آقایان اشکال دارم، از جمله آقای حاج شیخ اسدالله که چگونه ایشان که اغلب عمرشان را در تشخیص اصول و فلسفه صرف کرده اند، تشخیص موضوع را در اینجا نداده اند! چون شعبه به منزله محکمه استیفاقی است و رأیش مداخلت دارد. اگر یک روز هم به عمر مجلس شورای ملی باقی بماند، یک کسی برخلاف اساس مشروطیت اقدام کند، از وکالت منعزل است. باید شعبه به طریق حتم و جزم رأی داده باشد، در اینکه ایشان صالح هستند یا مردود و ارجاع به مجلس شورای ملی را لازم نداند، بیش از این زحمت ندارم.

سلطان محمدخان - خلاصه بیانات آقای مدرس این بود که این بنده نظریه شرکت در اقدام بر ضد اساس حکومت ملی از حق انتخاب شدن محروم هستم. در اینجا چند فقره برای توضیح عرض می کنم و چون پارلمان مرکز عدالت است، امیدوارم آقایان به غیر حق و به غیر عدالت تصمیمی اتخاذ نفرمایند.

اول این که می فرمایند در قیام و اقدام بر ضد حکومت ملی شریک بوده، آیا مقصود کدام حکومت ملی است؟ کابینه سپهدار اعظم است که خود آقایان مکرر در مکرر در اطرافهای بهارستان آن را حکومت ارتجاع و طهران را محیط ارتجاع می دانستند و با شدیدترین بیانات بر علیه آن سخن میراندند، گویا آقایان فراموش فرموده اند که در موقع تشکیل کابینه سپهدار اعظم چه نمایشات غریبی از طرف عموم ملت بر علیه حکومت سپهدار اعظم داده شد. اگر آن را حکومت ملی باید نام نهاد، باید به حکم همان حکومت ملی این مجلس نباید باز شود. زیرا فراموش فرمودید، در آن دوره بهر کدام از این وکلاء چه نسبتها می دادند. حالا فرض بفرمائید حکومت سپهدار حکومت ملی بوده است و کودتا را قیام و اقدام بر ضد آن حکومت ملی تعبیر می فرمایند. من نه عامل کودتا بوده ام و نه از آن مطلع بوده ام، از کسانی که در کودتا یعنی همان عناصری را که تقدیس میکنید از آنها بپرسید که بنده داخل بوده ام یا نه.

صبح روز کودتا چون شهرت یافته بود که تمام وکلاء را دستگیر کرده و می کنند بنده از خانه بیرون رفتم و در منزل یکی از دوستان خودم رفتم شاهد صادق دارم که آقای حکیم الملک است. روز سوم یا چهارم است خطی از طرف اعلیحضرت اقدس همایونی بر دیوارها دیده شده، سید ضیاءالدین رئیس الوزراء است. بدیهی است که در غیاب پارلمان تعیین رئیس الوزراء منحصرأ از خصائص ذات اقدس همایونی است، برای هیچ کس جای تردید نبود که در ریاست وزرای ایشان چون و چرا کند بنا بسابقه آشنائی (تصور نمی کنم آشنائی هم خیانت و جرمی باشد) بنده را احضار نموده، تکلیف بعضی مشاغل مسئولیت دار نمودند. بنده استتکاف نمودم، بالاخره ریاست کابینه و بعد معاونت وزارت مالیه را بر بنده تحمیل کرد. در تمام این مدت بنده نفوذ خود را در موقع گرفتاری مردم برای استخلاص آنها به کار بردم و بعضی از محبوسین را که می توانستم نجات دادم، اشخاصی را که مریض بودند، طبیب به عیادت آنان فرستادم. شاید آقای استرآبادی و آقای کروی و رفیق محترم آقای میرزا علی کازرونی از جمله اشخاصی هستند که شاهد این قضیه هستند. بنا بر مسئله فوق اگر مقصود اطلاع و شرکت از کودتا بوده، که بنده هیچ اطلاع نداشتم. اگر مفاد این عریضه ام را به موقع اجرا بگذارید و یک هیئتی تعیین شود، بنده اسناد و دلایل و براهین خود را ارائه بدهم، معلوم خواهد شد که من در کودتا شرکت نداشته ام، بلکه برای برچیدن کودتا اقدام کرده ام. اما راجع به ریاست کابینه یا معاونت مالیه اگر جرم است، بایستی چند هزار نفری را که در زمان سید ضیاء مشغول بکار بوده اند و جمیع اشخاصیکه در آن دوره در ادارات دولتی زندگانی می کردند، آنها باید از حق انتخاب محروم شوند. بعلاوه بنده مشاهده کردم، عده ای از آقایانی که مورد توجه و اعتماد عموم مردم هستند، قبول خدمت نمودند، خدماتی را که از حیث رتبه با خدمت بنده برابر بوده، شاید قسمت عمده از آقایانی که اینجا هستند فراموش نکرده باشند که تقاضای خدمت کرده اند و نیز عین مراسلاتشان حاضر است که برای تذکر ممکن است مراجعه فرمایند. حتی بعضی از آنها رنجش یافتند که چرا به آنها خدمتی رجوع نشده، ولی بنده تقصیری ندارم، زیرا هرچه کوشش کردم امکان نیافت به آنها رجوع خدمتی بشود. بالخصوص اشخاصی که طرف اعتماد عموم هستند، آنها قبول شغل کردند و یا تقاضای شغل کردند، بنده هم یک نفر مستخدم دولتی بودم و باید زندگانی خودم را از حقوق دولتی تأمین کنم. به هیچ وجه من الوجوه مانعی نیابتم. از

یک طرف دیسپلین اداری (چون آقایان اشخاص اداری دیسپلینی که معمول دولت است خوب می دانند مثلاً صاحب منصب هرچه بسرباز امر فرماید، اجرا نماید، همان را به موقع اجراء می گذارد.) از یک طرف فشار معیشت مرا مجبور به قبول شغل کرد. ممکن است بعضی از آقایان ایراد بکنند که چرا به بنده ریاست کابینه یا معاونت وزارت مالیه را دادند؟ صحیح است، گمان می کنم شغل اول ریاست کابینه برای بنده صحیح بود. چون برای ریاست کابینه شناسائی السنه خارجه لازم است و تا درجه انشاء لازم است و یکی هم طرف اعتماد بودن لازم است، از السنه خارجه یک زبان را خوب می دانم و چند زبان دیگر را هم آشنا هستم، از حیث انشاء هم در مقدمه و دیباچه چند کتابی که تالیف نموده ام. آقای ملک الشعرا و آقای وثوق الدوله چند صفحه تعریف و تمجید نوشته اند. از حیث طرف اعتماد بودن هم آنقدر بوده است که خود آقای مدرس با وجود اینکه امساک می کنند از اینکه کسی را مورد اعتماد قرار دهند، بنده را طرف اعتماد قرار داده و مدتی رئیس کابینه ایشان بوده و در خدمت ایشان سود برده ام. در اینجا متخصصین مالیه بسیار هستند، ای کاش قدری در عملیات آن مدت بنده دقت بفرمایند و به بیند چه اصلاحاتی کرده ام. اگر کنترل که هیچ وقت در ایران وجود نداشت بنده ایجاد نکرده باشم. اگر برای تشخیص میزان مالیات و وصول مالیات و کنترل آن ترتیبات سودمندی نداده باشم که مورد تحسین متخصصین واقع شوم، آقایان حق دارند، ای کاش هر کس برای اعمال خودش مجازات و مکافات می یافت در موقع حمله تهاجم. البته زبان معترضین دراز است، ای کاش در تمام مجلس یا در تمام تهران یک نفر معترض بر می خواست و می گفت فلان تو شاغل فلان شغل بوده یا می گفت که بنده شخصاً چه در ظرف شش سال خدمتی که در اداره مالیاتهای غیر مستقیم کردم و چه در مدتی که در وزارت مالیه بودم. می گفت فلانی یک شاهی را تقریط کرده و یا بقدر دیناری از خط صحت عمل منحرف شده، اما با وجودی که به صحت عمل کرده ام، تصدیق کنید که فشار زندگانی ممکن است چنین مستخدم محترمی را که متکی به میلیونها نیست، مجبور نماید برای عائله زیاد، به هر وسیله باشد ارتزاق نماید و در همان حال فقط صحت عمل بود که خود را محکوم به بدترین زحمات نمودم و در همان حال که شبها را براحث و استراحت با کسان خود به سر می بردند، بنده شبها را در روزنامه به سر می بردم.

سردار معظم - در کدام روزنامه.

سلطان محمدخان - در روزنامه آقای ملک الشعراء، در عدد تمام روزنامه ها چند سال خدمت کردم و برای اینکه من هم از آن خوان نعمت، یعنی از بیت المال مسلمین که برای همه کس گسترده است، آتیه خود را تأمین کرده باشم از یک اداره دولتی بداره دولتی دیگر با حقوق کمتر انتقال یافته ام. آیا مرا مقصر می دانید؟ آیا ریاست کابینه و یا معاونت آن را جرم می دانید؟ آیا بواسطه نداشتن معیشت و یا نداشتن هیچ گناه و تقصیر باید از بهترین حقوق زندگانی محروم شوم؟ آقایان به یک قیام و قعود که در دستجات خودتان قرار داده اید، آتیه کسی را سیاه نکنید... (بعضی ها اظهار نمودند خارج از موضوع است)

رئیس - چرا خارج از موضوع است.

سردار معظم - آقا بگوئید حرف خودتان را بزنید

سلطان محمدخان - قری فکر و تأمل کنید، قبل از آنکه دیر شود، اگر یک فکر انتقامجویی در میان است، اگر چه امیدوار هستم نباشد، بنده طرف او نیستم و آن کسی که او را می جویید اینجا نیست.

رئیس - از خود دفاع کنید.

سلطان محمدخان - اگر این شخص بواسطه انتقام جوئی آن کسی که در کابینه سابق بوده، تحت فشار بوده، باعث و مسبب آن من نبودم.

رئیس - خارج از نزاکت است.

سلطان محمد خان - آقایان تأمل نمائید، زیرا به زودی خشم شما خاموش می شود و آتش غضب شما فرو خواهد نشست، آنگاه در آینده فقط نیشهای تلخ وجدان ژرف شما خواهد بود که چرا یک نفر را که دوسیه انتخاباتش مورد هیچ اعتراضی نبود، مورد اعتراض شخصی خود قرار دادید. زیرا حق و حقیقت هیچ گاه پنهان نمی ماند و اگر ثمرات انتقام تلخ است، از برای بنده و همگی یکسان است.

سردار معظم - بنده تصمیم گرفته بودم در زمینه سلطان محمد خان اظهار عقیده نکنم، زیرا مسائلی را که لازم بود، در زمینه مصداق بزرگتر از ایشان گفتم. ولی ایشان آمدند و استفاده از آزادی تریبون کردند و نسبتهایی دادند که وارد نیست و این نسبتها را برای ثابت کردن حق خودشان عنوان کرده و رفتند و نمایندگان محترم حقاً عصبانی نشدند و به ایشان آزادی مطلق نطق و بیان را دادند و این حس نمایندگان قابل تقدیس است،

زیر ادر مملکتی که مشروطیت و آزادی است، نمایندگانش باید سر مشق تحمل و بردباری بشوند و بالاخره اگر چه خودایشان در ابتدای نطق با یک بیانات و یک لحن حمله کننده وارد مطلب شدند. ولی در خاتمه نطق خودشان مطلب را تغییر داده، فقط به برائت ذمه خود اکتفا و دوسه مطلب گفتند که به عقیده بنده باید مورد تحقیق و توضیح بشود. ایشان در نطق خود بیان کردند که ما می خواهیم حکومت ملی را به کابینه سپهدار تعبیر کنیم و مقصودمان از حکومت ملی حکومت سپهدار بوده است. آقای سلطان محمد خان باید خودشان شخصاً بدانند و به عقیده من بهتر از ما می دانند که اگر کسانی بودند که علاقمند به حکومت سپهدار اعظم بوده اند، در هر صورت ما نبودیم. مخالفین ما بودند شما هم بودید که طرفدار حکومت سپهدار بودید. سلطان محمد خان - بگوئید تو.

سردار معظم - زیرا فقط آن حکومت بود که زمینه کودتا را حاضر کرد، همان حکومت مقدمه اقدام بر ضد حکومت ملی بود. می خواستم این حرف را نگویم، ولی حالاً می گویم ما وقتی که می گوئیم یک کسی بر ضد حکومت ملی اقدام و قیام کرده است، این طور می دانیم که بر خلاف تشکیل مجلس شورای ملی اقدام کرده، هر کس که موجبات تعطیل مجلس شورای ملی و اساس مشروطیت را فراهم کند، قیام بر ضد حکومت ملی کرده. سید ضیاء موجبات مخالفت با حکومت ملی را فراهم کرد یا نه، سید ضیاء بر ضد قانون اساسی و کلاء را توقیف کرد یا نه؟

سلطان محمد خان - آقا عرض دارم.

سردار معظم - شما حرف خودتان را زدید، ساکت بنشینید، همان طوریکه وقتی حرف می زدید ساکت بودیم.

(بعضی تصدیق کردند)

سردار معظم - سؤال می کنم آیا وکلاء را توقیف کرد یا نکرد؟ بلی کرد. بر ضد حکومت ملی، بر ضد قانون اساسی، در نظر ما مقدس است و ممکن است در نظر دیگران مقدس نباشد اقدام کرد، یا نکرد. بلی کرد، سید ضیاء بر ضد استقلال مملکت قیام کرد یا نه؟ بلی کرد. پس اشخاصی را که ما می خواهیم از نمایندگی محروم کنیم، برای این علل است نه بواسطه حمایت از کابینه سپهدار یا کابینه غیر سپهدار. مطلب دیگر شما راجع باین بود که در آن زمان وکلاء مورد تنقید بودند، بلی

در همین طهران ما شنیدیم و هنوز هم تنقیداتی برضد مجلس می شنویم و بقیه السیف حرفها هنوز هم به گوش ما می خورد. ولی فراموش نکنید که ما غافل از این مطلب نیستیم که تهیه کردن زمینه هر کودتا و تهیه کردن زمینه خلاف قانونی و تهمت به آنهاست. سید ضیاء و حکومت انفعالی قبل از او قانون و وکلاء را درانظار تحقیر کردند، بد گفتند نسبت به آنها، بد نوشتند و توهین کردند و یک زمینه گل آلود پرهرج ومرجی را تهیه کردند تا به مقصود نائل شدند. ما می دانیم آن اشخاصی که می خواستند کودتا بکنند از مدتی قبل در صدد بودند که این زمینه را تأسیس نمایند، حکومتهای انفعالی ایجاد کردند، حکومتهای مسامحه کار را سرکار نگاه می داشتند، به وکیل مجلس شورای ملی بد می گفتند، تهمت می زدند، جعلیات منتشر می کردند، افکار خیرخواهان را مشوب و آلوده به غرض می کردند، برای چه برای اینکه آب را گل آلود کرده و ماهی را خودشان بگیرند. بله ما هم این را می دانستیم و می دانیم و بنابراین کابینه سپهدار را مترادف با حکومت ملی نمی دانیم. پس وقتی که ما این مطلب را محرز کردیم و وظیفه مجلس را این طور قرار دادیم که هرکس برضد حکومت ملی و اساس حکومت قیام بکند، باید مورد تنفر مجلس شورای ملی واقع شود. آن وقت تکلیف این است که باید تطبیق کرد که آیا سرکار در اقدام برضد حکومت ملی تا چه اندازه مشارکت کرده اید و در هر صورت مشارکت جناب عالی در اقدام برضد حکومت ملی بیش از آن قطع زدن قلمی است که آقای مدرس فرمودند حال اگر در همان وقتی که با یک حکومت که او برضد اساس حکومت کارهای خوبی هم کرده اید البته مورد تحسین هستید. شما یک آدمی هستید قیام کننده برضد حکومت ملی و ملت خودتان منتهی دارای قلب رقیق و احساسات خوب می باشید که پرسش از مریضها را اذیت نمی کردید، شما را تقدیس می کنم. اما در باب اصلاحات مالیه فرمودید، من که اینجا نبودم و نمی دانم چه اصلاحاتی کرده اید؟ ولی این هشت کرور که از مالیه مملکت در زمان کفالت شما بود یا خیر؟ آیا این حوالجات که در وجه حامل پرداخته می شد در چه زمانی بود در زمان کفالت جناب عالی بود یا نه؟ آیا مصارف را برای خراسان که به عقیده من باید فعلاً از او مسترد شود باید جزء اصلاحات مالیه شمرد یا جزء تقریط کاریهای مالیه ایران، این مسائل را به عقیده من

باید تفکیک کرد. من هم معتقد هستم به رسیدگی، ولی نه در این جا با بقاء نمایندگی جنابعالی، ابتدا جناب عالی بواسطه اقدامات خودتان تشریف ببرید بیرون، البته در ضمن رسیدگی به اعمال تمام همدست های سید ضیاء و ضربه وارد کنندگان به استقلال مملکت ایران، به اعمال جناب عالی هم رسیدگی می شود. من عقیده دارم اگر شرکت شدید شما در کودتای سید ضیاء معین شده باید غیر از محرومیت از نمایندگی، متحمل مجازاتهای دیگری بشوید و اگر بفهمانید، یک عده از وکلاء تقاضای کاری و مأموریتی کرده اند و حاضر برای مشارکت در جنایت سید ضیاء بوده اند، به عقیده من آنها هم بد هستند و آنها هم در خیانت سید ضیاءالدین شرکت کرده اند. خدا شاهد است من نسبت به شما و هیچ کس غرضی ندارم، ولی می گویم هر کس در زمان سید ضیاءالدین قبول کار کرده و با او شریک است، من منکر او هستم هر چه باشد و هر که می خواهد باشد.

رئیس - آقای مدرس مخالفند. آقای محمد هاشم میرزا مخالفند - آقای تدین.

آقا سید محمد تدین - راجع به شعبه می خواستم توضیحات بدهم.
رئیس - بفهمانید.

آقای سید محمد تدین - اولاً در لایحه اعتراضیه که خودشان قرائت کرده بودند، اشعار داشته بودند که ما باید بدانیم حکومت سپهدار حکومت ملی بوده یا نبوده؟ تقریباً مقصودشان این بود که در ایران حکومت ملی نبوده، تا این که کسی برضد آن اقدام کرده باشد. متأسفانه اینجا اشتباه در معنی حکومت ملی شده، یعنی در مفهوم و مصداقش در مملکت مشروطه سه قوه ایکه ایجاد شده قوه مقننه قوه قضائیه - و قوه مجریه، مجموع آنها با یک قانون اساسی که تکالیف و وظایف آنها را معین می کند عبارت از حکومت ملی است. یک عده وزرائیکه می آیند اسم آنها به تنهایی حکومت ملی نیست، آنها یک هیئت در انتخاب آنها موجود بود، آنها را می شود گفت مجری حکومت هستند که اگر چنانچه نبود، هیچ پس حکومت ملی معنیش غیر از هیئت دولت است که زید و عمرو باشد. باز در قسمت دیگری گویند کار بر من تحمیل شد، این طور اظهار کردند که تقاضای کار از من کردند و بر من تحمیل شد که معاونت آنجا را قبول کنم. بنده می گویم صرف تحمیل دلیل نمی شود که

انسان خود را وادار به اقدامات غیر قانونی بکند، زیرا مطابق اطلاعاتی که بنده داشته و بعضی از آقایان هم دارند به بعضی از اشخاصی که در تهران هستند تکلیف کار شد و یک تهدیداتی نسبت به آنها شد که چنین و چنان خواهیم کرد. معذالک آنها قبول نکردند و ترتیب اثری هم بر آنها داده نشد. ثانیاً، می گویند فشار معیشت بنده را وادار کرد که وارد بشوم. اینکه فشار معیشت مرا وادار کرد، در واقع تصدیق می کند که شرکت در عملیات او داشتند، والا فشار معیشت دلیل نمی شود. مثل این است یک نفر برود خلاف قانونی بکند، بعد به او بگویند چرا سبب شد! این دلیل تقصیر آن عبارتی است که در آخر لایحه می گویند که من در آنجا رفتم با حقوق کمتر در صورتی که سابقاً در اداره دیگر بودم و حقوقم زیادتیر بود. این دو عبارت با هم متناقضند، فشار معیشت با حقوق کمتر مفهومی ندارد. پس فشار معیشت در اینجا معنی نداشته و در اداره سابق که بوده اند، حقوقشان زیادتیر بوده و اما در مسائلی که شرکت ایشان را مدلل می دارد و از جمله مطالبی که کاملاً اثبات می کند که ایشان معتقد بوده اند، شریک او بوده اند، این است که متأسفانه خودشان در آن لایحه این جمله را اظهار کرده اند که یکی از ادله که سید مرا به ریاست به کابینه خودش معرفی کرد این بود که من طرف اعتماد او بوده ام. آقایان از همه تصدیق می خواهم در چه صورت ممکن است آدم طرف اعتماد باشد؟ البته در صورتیکه کاملاً آن دو نفر رفیق باشند و از مزایای اخلاقی یکدیگر مخبر بوده و در موارد عدیده امتحانات داده باشند تا بشوند طرف اعتماد یکدیگر. همین طرف اعتماد بودن جناب عالی نسبت به سید ضیاءالدین و شما را منتخب کردن، متأسفانه دلیل است بر اینکه شما در یک قضایائی با او شریک بوده اید. اعم از اینکه این مسئله باشد یا غیر این وبالآخره باز از این قضایا خیلی دارد که بنده محتاج نمی دانم تنقید بکنم، اما در آن عریضه که به مقام ریاست نوشته اند و خوانده شد اعتراضاتی دارم.

اولاً - گفته اند شعبه حق داشته است وارد در این موضوع بشود یا نه، تصور می کنم عریضی را که در این زمینه عرض کرده ام، شاید آقایان حق بدهند که از اساس صلاحیت و جریان انتخابات هر دو بحث بشود.

ثانیاً - گفته اند خوب بوده شعبه از من توضیح می خواست. شعبه هیچگاه حاضر

نیست مدعی الیه حاضر کند و از او توضیح بخواهد، بخصوص در یک امریکه اظهر من الشمس است، شعبه باید به جزئیاتیکه واقع شده مراجعه کند و آنرا تطبیق با مواد قانون کند و اما مسئله کمیسیون نسبت به کمیسیون، شاید بنده هم معتقد باشم ولی در تقدیم و تأخیرش حرف دارم. ایشان اشتباه کرده اند، ایشان از کمیسیون خواسته اند که در آن کمیسیون تصدیق بشود، شرکت ایشان یا عدم شرکت ایشان. این مسئله به اندازه ای واضح است که محتاج به کمیسیون نیست، برای اینکه این وصف عنوانی ایشان را عجالاً محروم از حق انتخاب می کند. اما بنده عقیده دارم که بشود تا در آنجا رسیدگی شود تا چه درجه ایشان قیام و اقدام بر ضد حکومت ملی نموده اند. شاید بدان درجه باشد که به همین اندازه اکتفا بشود، و شاید درجه ای بالاتر باشد، آنوقت باید حکم مجازات دیگری درباره ایشان صادر شود. بنابراین به این ترتیب بنده با کمیسیون همراه هستم و برای دفع هرگونه سوء تفاهم عرض می کنم، اینکه ایشان در لایحه خودشان گفته اند: پس هرکس در ادارات بوده، با او شریک بوده، اشتباه است ما با اعضای ادارات که مستخدم بوده اند و سابقه داشته اند، هیچ کاری نداریم. فلان محرر، فلان اداره است با ثبات است یا رئیس اداره است یا مدیر اداره است، مستخدم است. هر حکومتی که آمدم امور است و وظایف خودش را انجام بدهد. ما مقصودمان آن اشخاصی است که شرکت کرده اند در تهیه مقدمات کودتا و بعد هم شرکت کرده اند در عملیات سید و ایشان هم هیچ موجب نداشت که قبول نکنند نه فشار معیشت را می توان گفت که باعث این امر شده نه چیزهای دیگر را.

پس بنابراین، تکرار می کنم که تمام اشخاصیکه مستخدم ادارات بوده اند، تمام محفوظند و هیچ کس نظر سوئی به آنها ندارد. فقط مقصود بنده و آقایان اشخاصی است که با سید شریک بوده اند، در زمان سید یک مأموریت های مهم پیدا کرده اند.

رئیس - مذاکرات کافی نیست؟ گفته شد کافی است.

سلطان محمدخان - آقا یک کلمه برای دفاع خود عرض می کنم.

رئیس - خیلی طول کشید، مذاکرات کافی نیست؟

سلطان محمدخان - اگر آقایان مقصودی ندارند، فرصت دفاعی به من بدهند، کمیسیونی معین فرمایند از آقای مشیرالدوله، آقای موتمن الملک، آقای مستوفی الممالک و آقای حکیم الملک.

رئیس - این طوری اجازه نمی شود حرف زد. چون آقای سلطان محمد خان از نظامات

مجلس بی اطلاعند، باید ایشان را مسبوق کنم که ترتیب این است که پیشنهادی که می شود، بدو توضیح شد. توضیح می خواهند و پس از توضیح رأی می دهند. شما پیشنهادی کردید و توضیحات خود را هم اظهار نمودید. به هر حال پیشنهادی که آقای سلطان محمد خان داده اند، راجع به این بود که کمیسیونی معین بکنند به قرعه، اگر مطالبی دارند بروند در کمیسیون بگویند و عدم شرکت خودشان را در حکومت سابق ثابت بکنند و اگر توضیحاتی دارند بدهند، باز هم راجع به کمیسیون حرفی دارید؟

سلطان محمدخان - بلی حرف دارم.

رئیس - بفرمائید.

سلطان محمدخان، من معتقد هستم که بر ضد حکومت ملی قیام و اقدام نکرده ام، ممکن است در این مجلس گوشه‌های شنوا نباشد، ولی شما تماشاچیها گوش دارید.

رئیس - شما حق ندارید با تماشاچیها حرف بزنید، روکنید به آقایان و کلاء، کلیه تماشاچیها می شنوند.

سلطان محمدخان - من بر علیه حکومت ملی قیام و اقدام نکرده، اگر اجازه بدهید ثابت می کنم که دیگران بر علیه حکومت ملی اقدام و قیام کرده اند! بنده عرض می کنم که حق دفاع دارم، یک دفعه حق دفاع باید به بنده بدهید و یک هیئتی را معین کنید و با یک کمیسیون تشکیل داده، بر حسب قرعه، مرکب از اشخاصیکه مشتق علیه؛ جمهور هستند از آقای مشیرالدوله، مستوفی الممالک و آقای حکیم الملک، معین بفرمائید. در آنجا اگر مرا محکوم باعدام می کنند، من طناب دار را خواهم بوسید. اما بدون جهت نمی خواهم در اینجا کشته اغراض شخصی واقع شوم، مطالبی نیست، اگر آقایان معترض نیستند، به بنده این حق دفاع را بدهند.

مدرس - گمان می کنم که ما نمی خواهیم آنهایی که شرکت کرده اند با آن حکومت، نسبت به تمامشان یک جوری نشود که دیگر این مملکت نتواند از آنها استفاده کند. قدری که وظیفه مجلس شورای ملی است، این که آنها را از مرکز سیاست که پارلمان باشد دور کند. وظیفه ما این است، ولیکن بعضی صحبتها و بعضی مذاکرات کم کم منجر می شود که خدای نخواستہ چیزهایی پیش آید که یک رنجش و ملالتهایی پیدا شود که بعد از این اسباب امتناع از آنها به جهت کارهای دیگر هم نشود. یک مسئله

خیلی اضافی را کم کم می خواهند به جایی بکشانند که اسباب زحمت شود. آقایان وکلانی که اینجا هستند می دانند و عقیده شان این است که این سیاست مضر به حال مملکت بوده است و تطبیق یک موضوعی را کرده اند. این نه اوقات تلخی لازم دارد و نه رنجش، اگر امروز در مجلس شورای ملی وجود مرا مضر به سیاست حوزه امروزه بدانند و وجود دیگری نافع باشد، نه اسباب غرض می شود، نه اسباب مرض می شود، نه حالا کمیسیون می خواهد، نه آینده خواهش می کنم. از آقایان و سلطان محمد خان که با کمال خونسردی صحبت‌هایشان رداشته وبعد از این زیاده روی نکنند و خواهش منم زیادتر از این تعقیب نکنند. حالا اگر آقایان هم که در اینجا هستند، دو تئویشان از آقا سید ضیاء تقاضای کار کرده باشند، آنها هم با شما در عدم لیاقت عضویت در اینجا شرکت دارند. در اینکه آن اشخاص یک دولتی و ملتی را از میان برده اند، حرفی نیست. حالا زیادتی به رفیق دلیل بر خوبی مطلب نمی شود. اگر تمام طهرانی ها هم با شما شرکت کرده بودند، ما از جانب تمام ولایات دیگر و سایر بلاد ایران می گفتیم آنها هم بد هستند. عقیده سیاسی در یک جمعی پیدا شد، البته اجرا می کنند. امروز اگر شما اکثریت پیدا کرده بودید و پارلمانی تشکیل داده بودید، البته وظیفه تان این بود که ما را رد نکنید. ما هم امروز اتفاق داریم، شما و امثال شما را که شراکت در این امر داشتید رد می کنیم. نه اوقات تلخی می خواهد نه چیزی، کمال دوستی هم در پیش است و همان طور که سابق دوست بودیم، حالا هم باشیم. گمان می کنم مذاکرات ختم شود، زیرا چندان لطفی نه برای ایشان شد، نه بر ما مترتب می شود. یک اختلاف سیاسی جهت ندارد که آنقدر کارها را مشکل بکند.

رئیس - باید رأی بگیریم به پیشنهادی که آقای سلطان محمدخان داده اند.
سلطان محمدخان - بنده عرض دارم.

رئیس - در این موضوع اگر بخواهید زیاده بر این حرف بزنید، نتیجه ندارد. شما پیشنهادی داده اید و تقاضائی کرده اید، آن تقاضا این است که این امر مراجعه شود به یک کمیسیون. عوض شعبه بیاناتی هم فرمودید آنچه که می خواستید بگوئید و مقصودتان چه چیز است، حالا در باب این پیشنهادی که کرده اید باید رأی بگیریم.

سردار معظم - بنده عرض دارم.

رئیس - بفرمائید

سردار معظم - بنده قائل به کمیسیون هستم و بنابراین موافق با پیشنهاد ایشان هستم، ولی به یک شرط. بنده عقیده ام این است که این کمیسیون که بعد منعقد می شود، صلاحیت رسیدگی در زمینه نمایندگی ایشان را نخواهد داشت. ولی در باب مطالب دیگر راجع به ایشان که تا چه درجه شرکت داشته اند، بنده کاملاً موافقم که کمیسیون معین شود و معلوم شود تا چه درجه ایشان تقصیر دارند.

رئیس - پیشنهادی که ایشان کرده اند این است که اول کمیسیون تشکیل شود و اسنادی که دارند ببرند به آن کمیسیون و آنجا ارائه دهند. این موقوف خواهد بود به اینکه در باب راپورت نمایندگی ایشان رأی ندهیم تا اینکه راپورت این موضوع از آن کمیسیون برگردد. ولی پیشنهاد شما این است که در باب نمایندگی ایشان رأی بدهیم، بعد تقاضای ایشان را قبول کنیم. (گفتند بلی صحیح است)

سردار معظم - بلی صحیح است.

رئیس - (خطاب به آقای سلطان محمدخان) کدام یک را قبول می فرمائید.

سلطان محمد خان - بنده قربان عرض می کنم که ابتدای امر یک کمیسیون معین شود، معلوم بکنند که آیا من در اقدام بر ضد حکومت ملی شرکت داشته ام یا نه؟!

رئیس - (خطاب به آقای سردار معظم) این پیشنهاد غیر از جناب عالی است.

سردار معظم - بنده چون منکر هستم که حق دفاع به کسی داده نشود، عرض می کنم آقای سلطان محمد خان مدعی هستند و میگویند هیچ شرکت در ضدیت با حکومت ملی نداشته اند. ولی ما عقیده مان این است که ایشان شرکت داشته، منتها ممکن است درجه مشارکت ایشان خفیف باشد. به عقیده بنده موضوع نمایندگی ایشان عجالاً باید رد شود، ولی در موضوع درجه شراکت ایشان کمیسیونی معین شود. بعد از اینکه معین شد، آن وقت تکلیف مجازاتهای دیگر ایشان معین خواهد شد. علی الخصوص که مجلس را مکلف می دانم که نسبت به وقایع گذشته، باید رسیدگی بکند و مرحله اول رسیدگی به اوضاع گذشته از همین جا شروع بشود، یعنی یک هیئتی مأمور شوند، منتها نه به قرعه، بلکه از همان آقایانی که سلطان محمد خان تقاضا می کنند و واقعاً زمینه واقعه گذشته و خرابی مملکت را روشن کنند و درجه شراکت یا عدم شراکت

ایشان را تعیین کنند.

سلطان محمد خان - (خارج از محل خود روبه نمایندگان و پشت به هیئت رئیسه) این پیشنهاد آقای سردار معظم در حکم این است که اول یک شخصی را بکشند و قصاص بکنند، بعد از آنکه مرد، در عملیات او رسیدگی کنند و ببینند قاتل بوده یا نبوده. بنده عرض می‌کنم که اگر شما یقین دارید که بنده برضد حکومت ملی قیام نموده‌ام، در این کار شرکت داشته‌ام ..

رئیس - آقا اگر می‌خواهید آنجا حرف بزنید، رو به طرف بایستید یا تشریف بیاورند اینجا، در کرسی نطق روبه آن طرف نطق کنید.

سلطان محمدخان - (بدون اجازه نطق) من افتخاری به عضویت این مجلس ندارم. ولی عرض می‌کنم، اگر شماها یقین دارید که من بر علیه حکومت ملی قیام و اقدام نموده‌ام، چه مضایقه دارید از اینکه به من حق دفاع بدهید. فرض می‌کنم یکی از وکلاء اقدام به قتل کرده باشد، آیا باید شعبه رسیدگی به این مسئله بکند یا یک محکمه باید رسیدگی بکند. اگر یکی از وکلاء را بگوئید، مرتکب سرعت شده است، آیا شعبه باید تحقیق بکند؟ یا اداره مربوطه بایستی رسیدگی بکند، کدام یکی؟ آیا شعبه حق دارد بگوید که من برضد حکومت ملی قیام نموده‌ام، در صورتیکه شعبه یک دفعه از بنده توضیح نخواست است.

رئیس - آقای مدرس بفرمائید.

مدرس - عرض بنده این است که ..

سلطان محمدخان - بی اجازه نطق ..

من یقین دارم آقایان حقایق را خوب فهمیدند، بیش از این حرف نمی‌زنم، بیش از این هم دفاع نخواهم کرد.

رئیس - خطاب به آقای مدرس بفرمائید!

مدرس - عرضی که داشتم این است که، این ترتیب ما را به جای دیگری کشاند. مثل این است که آقای سلطان محمدخان تکیه شان را به جایی داده اند و به مجلس آمده اند.

سلطان محمدخان - تکیه بر وجدان پاک خود کرده‌ام.

رئیس - (خطاب به سلطان محمد خان) خیلی حرارت به خرج می‌دهید.

مدرس - بواسطه این که سلطان محمدخان، غیر از سلطان محمدخان شش ماه پیش است که با هم دوست بودیم. وجداناً می‌گویم، همان طور که سیدضیاء تکیه خودش را به

جای دیگر داد و ملت ایران او را نابود ساخت. شما هم مثل همان اگر تکیه تان را به جای دیگر کرده اید، انشاءالله الرحمن این ملت و همین وکلای که می بینید که به نظر شما نمی آید، انشاءالله شما را هم نیست و نابود خواهند نمود.

رئیس - رأی می گیریم پیشنهاد و تقاضائی که کرده اند یعنی کمیسیونی معین بشود و رسیدگی شود به مطالبی که ایشان می گویند.

مدرس - خارج از موضوع است کمیسیون برای چه چیز؟

رئیس - تقاضائی می کنید من باید رأی بگیرم به میل جناب عالی که نمی توانم عمل کنم (بعضی تصدیق کردند)

رأی می گیریم به تقاضائی که آقای سلطان محمد خان کرده اند که کمیسیونی معین شود، به قرعه و رسیدگی بشود، به مطالبی که ایشان حضوراً گفتند، آقایانی که تصویب می کنند قیام نمایند. (کسی قیام نکرد)

رئیس - تصویب نشد باید رأی بگیریم به راپورت شعبه طبع و توضیح شره است معذالک قرائت شود

(به مضمون ذیل قرائت شد.)

شعبه دوم به دوسیه انتخابات نائین و مضافاتش رسیدگی نموده و برای استحضار مجلس شورای ملی عرض می نماید که انتخابات نائین و مضافاتش موافق قانون به عمل آمده و اعتراضی هم از اول تا به حال نرسیده، لذا شعبه دوم صحت انتخاب سلطان محمدخان نائینی را، از حوزه انتخابیه نائین و مضافات آن تصدیق می نماید. اما به طوری که پوشیده نیست، مشارالیه در کابینه سیاه معاون و در قیام و اقدام بر ضد حکومت ملی شریک بوده است. اگر شرکت او قیل از انتخابش می بود موافق شرط نهم قانون انتخابات از حق انتخاب محروم می گردید ولی چون شرکت مشارالیه بعد از خاتمه انتخابش بوده، لذا شعبه دوم رأی قطعی را در این موضوع منوط به تصمیم مجلس می داند.

رئیس - رأی می گیریم به نمایندگی آقای سلطان محمدخان..

سلطان محمد خان - قربان حق دفاع نمی دهید.

رئیس - آقا ما اینجا یک نظاماتی داریم که مجبوریم رعایت بکنیم. اول که شما تشریف آوردید آن جا، بیاناتی که فرمودید دفاع بود.

سلطان محمدخان - باز هم دفاع دارم.

رئیس - شما راجع به کمیسیون مطالبی داشتید، اظهار فرمودید، دیگر نمی شود صبر کرد با دو ساعت بعد از ظهر.

سلطان محمد خان - من عرض می کنم یک کمیسیونی معین کنید قبول نمی کنید و می خواهید مرا رد کنید، در صورتی که من مستحق این مسئله نیستم. حالا بنام قانون می خواهید بنده را بکشید، خیلی خوب...

رئیس - گمان می کنم به قدری که به ایشان باید آزادی داده شود، بیش از آن داده شد، هرچه باید گفته شود، گفته شد و راجع به دفاع خودشان مطالبی اظهار کردند، راجع به کمیسیون هم اظهاراتی نمودند. مطالب هم واضح است، هرچه گفته شود باز مکرر است، لهذا بنده مجبورم برطبق راپورت رأی بگیرم، مگر اینکه آقایان بفرمایند بماند برای روز دیگر. (بعضی از نمایندگان اظهار نمودند باید رأی گرفته شود)

رئیس - رأی می گیریم به نمایندگی ایشان، آقایانی که نمایندگی ایشان را تصویب می کنند قیام نمایند. (کسی قیام نکرد)

سلطان محمدخان - (درحالیکه نزدیک درب خروج ایستاده بودند، اظهار فرمودند همه وجدان کش از مجلس خارج شده و رفتند.)

بعضی از حضار: به مجلس توهین می کند جسارت می کند.

رئیس - چند دقیقه تنفس است (در این موقع حضار برای تنفس از مجلس خارج شده و پس از ده دقیقه مجدداً تشکیل گردید.)

رئیس - موضوع آقای مشیر معظم مطرح مذاکره است آقای امین الشریعه مخالفید؟ بفرمائید.

امین الشریعه - چون در اینجا بواسطه مشارکت داشتن بعضی به این موضوع، مذاکرات عمیق به عمل آمده است و کاملاً در این موضوع فرمایشات کرده اند. بنده مفصل عرض نمی کنم، ولی در راپورت شعبه که مشتمل بر سه فراز است، علی الاصول عریضی می کنم. فراز اولش تصدیق به صحت جریان انتخابات مشیر معظم است. فراز دوم تشخیص دادن این موضوع است که حائز شرط نهم است، چون شعبه تشخیص داده است که این موضوع حائز نهم است، در این موضوع هم عریض کردن را زیاد می دانم. فراز سوم این بود، آیا این تشخیص که ما دادیم که برخلاف حکومت قیام کرده است؟ چون بعد از انتخاب بوده است، حائز این شرط می

شود یا نه؟ در این موضوع چون حل مسئله را نکرده اند، موکول به نظر مجلس می شود. اولاً، بنده خیلی ممنون بودم که آقای مشیر معظم مثل سلطان محمد خان حاضر می شوند، برای مدافعه و فرمایشاتشان را بیان می فرمودند، بنده کاملاً جو ایشان را می دادم و موضوع را در حضور خودشان مشخص می کردم. اولاً، در موضوع قیام بر ضد حکومت ملی، در این جا مذاکره شد که حکومت ملی را تعبیر کرده اند به حکومت سپهدار. با این که ماها حکومت سپهدار را طریق وصول به حکومت سیدضیاءالدین می دانیم، هیچ علاقمند به صحت حکومت او نبودیم و بر خلاف جریان حکومت ملی می دانستیم. با وصف این عرض می کنم باقیان که در این موضوع اشتباه کرده اند و حکومت ملی را با حکومت شخصی و عملیات شخصی تشبیه کرده اند. حکومت ملی را ما باید بفهمیم چه چیز است؟ معنای حکومت ملی مداخله افراد ملت است در حقوق سلطنتی خود مستقیماً یا غیرمستقیم این معنای حکومت ملی است، حکومت ملی ایران را معرفی کرده اند و مشخص کرده اند به مداخله افراد ملت در حقوق سلطنتی خود و حقوق انتخاب و کلاء و تأسیس پارلمان و نیز برای اساس عملیات پارلمان قوانینی را ایجاد و تأسیس کرده اند که آن را ما بنام قوانین اساسی می شناسیم. معین است که این قانون ۱۵۸ ماده است و اینها قوانینی هستند که خیمه آزادی ملت ایران را نگاهبان و نگاهدار هستند. همین قدر بس است برای حکومت سیاه سیدضیاءالدین، یا دولت مجهول نامعقول او که اغلب قوانینی را که راجع بود به حقوق جامعه ملت آنها را زیر پا گذاشت و لغو کرد. اگر چه بسیاری از قوانین دیگر را لغو کرد، ولی به عقیده بنده قوانین سیاسی که عرض کردم اغلب آنها یک پاره تکلیفاتی است که داخل در قانون اساسی شده است. اساس قوانین سیاسی آن روحی که آزادی ملت را نگاه میدارد (چون بنده مراجعه به قانون کرده ام و حاضر است، اگر آقای رئیس اجازه می فرمایند عرض کنم) بیست اصل از متمم قانون اساسی را سید ضیاء لغو کرد که اغلب آن بیست اصل، راجع به قوه قضائیه که این سه اصل، سه اصل آزادی هر دولت و ملت است، این هر سه اصل را زیر پا برد. پس اگر ما می گوئیم مخالف حکومت ملی اقدام شده است و کاپینه او را برخلاف حکومت ملی می دانیم از این حیث است نه از حیث شخصیات. ۴ ماده یعنی ۴ اصل از اصول قانون اساسی اولیه را لغو کرده حاضر است.

رئیس - خارج از موضوع است.

امین الشریعه - بلی از فراز سوم که باید تشخیص بدهیم که آیا این شرط نهم حائز مشیر معظم می شود یا خیر؟ بنده عرض می کنم که حائز می شود و عقیده آقایان هم اینطور است، به علت اینکه فلسفه شرط نهم را باید ملاحظه کرد که از چه نقطه نظر این شرط جزء شرایطی شده است. بنده هم عقیده دارم که دو نظر از برای این شرط پیش نبوده است؛ یک نظر سطحی بوده است و یک نظر عمقی. اما یک نظر سطحی که در این شرط ملحوظ بوده است این است که اشخاصی که خیانت می کنند به حکومت ملی منبعد خیانت نکنند و یک نظر عمقی که عقیده بنده است و این طور می فهمم این است که اشخاصی که در مراحل عمرشان یک مرتبه ولو بیست سال قبل مرتکب امری بر خلاف حکومت ملی شده اند، اینها یک مالیخولیای خود سرانه و استبدادی در دماغ داشته اند، سزاوار نیست یک چنین آدمی مادام العمر داخل در امر ملت بشود. این طور عقیده دارم، پس این نظر عمقی در مورد کسی که وکیل شده است اولی است. اما نظر مجازاتی هم می آید به واسطه آنکه اگر در غیر وکیل این نظر مجازاتی ملحوظ نباشد، در وکیل این نظر مجازاتی هم ملحوظ نباشد در وکیل، این نظر مجازاتی هم ملحوظ است به دو مرتبه. برای اینکه کسی که وکیل شد، خلاف به دو حیثیت کرده است؛ یک خلاف به حیثیت حکومت ملی، یک خلاف به حیثیت نمایندگی کرده. پس مجازات آنکه به حیثیت حکومت ملی خیانت کرده است، محروم بودن از نمایندگی است و مجازات را قانون معین کرده. ولی مجازات ثانی که به حیثیت نمایندگی مرتکب بوده است، آن را باید در نظر ثانی معین نمود. پس علیهذا آقای مشیر معظم را حائز شرط نهم می دانم و وکیل نمی دانم.

رئیس - حالا باید رأی بگیریم رأی گرفته می شود به نمایندگی آقای مشیر معظم آقایانی که نمایندگی ایشان را تصویب می کنند قیام فرمایند. (کسی قیام نکرد تصویب نشد.)

رئیس - پیشنهاد میشود جلسه روز یکشنبه باشد آقایانیکه روز یکشنبه را برای تشکیل جلسه تصویب می نمایند قیام فرمایند. (اکثر قیام نمودند.)

رئیس - تصویب شد. مجلس نیم ساعت بعد از ظهر ختم شد.

رئیس مجلس: موتمن الملک (۱)

سخنرانی تاریخی دکتر مصدق در باره کودتای ۱۲۹۹ در مجلس شورای ملی

«روز سه‌شنبه ۱۶ اسفندماه ۱۳۲۲، مجلس چهاردهم شورای ملی شاهد یکی از مهم‌ترین مناظره‌های تاریخی ایران بود؛ از یک سو محمد مصدق بود، نماینده اول تهران و از سوی دیگر سید ضیاء‌الدین طباطبایی، نماینده یزد. دکتر مصدق با آنکه به اکثریت نمایندگان مجلس خوشبین نبود در جلسه شانزده اسفندبا اعتبارنامه سید ضیاء سخت مخالفت کرد و مخالفت مصدق با او، اسرار کودتای سید ضیاء - رضاخان را پس از ۲۳ سال برملا نمود. متن کامل نخستین نطق تاریخی دکتر مصدق پس از شهریور ۱۳۲۰ در اینجا در دسترس خوانندگان ارجمند قرار می‌دهم:

مذاکرات مجلس شورای ملی ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ نشست ۳

رئیس- در صورت مجلس نظری نیست؟ (گفته شد خیر)
- مذاکره راجع به استوارنامه آقای سیدضیاء‌الدین طباطبائی

رئیس- اعتبارنامه آقای سیدضیاء‌الدین مطرح است آقای دکتر مصدق

دکتر مصدق- من بیست سال است ملت ایران را ندیده‌ام به ملت ایران تعظیم می‌کنم و امیدوارم رشد ملی اینقدر باشد که نظم را در جلسه رعایت کنند من خیلی میل دارم که مطالب را سر بسته بگویم و این نطقی را که من تهیه کرده‌ام دال برحمت مدعی است: تلفن هائی که به من رسید ملاقاتهایی که با من شد و هر کس هم که مرا ملاقات کرد مرا مجبور کرد که قبل از خواندن این نطق یک عرایضی بکنم اینطور شدت داده بودند که من در حزب توده هستم و با حزب توده بستگی دارم و به جهت بستگی با حزب توده با آقا سید ضیاء‌الدین مخالفت می‌کنم. من بیست و دو سال است که با ایشان مخالفم مخالفت امروز من چه دخلی با حزب توده دارد. از آقایان مخالفین حزب توده خواهش می‌کنم که مخالفت خود را پس بگیرند اگر پس نگیرند من در اینجا هیچ

صحبت نخواهم کرد...

دکتر رادمش- پس می‌گیرم.

دکتر مصدق- یکی بود؟

فداکار- بنده هم پس می‌گیرم.

دکتر مصدق- دفاع از وطن واجب عینی نیست واجب کفائی است اگر یک نفر حاضر شد که دفاع از وطن بکند از گردن دیگران ساقط می‌شود من می‌خواهم در راه وطن شربت شهادت را بچشم من می‌خواهم در راه وطن بمیرم من می‌خواهم در قبرستان شهدای آزادی دفن بشوم، من تا آخر عمر برای دفاع از وطن حاضر می‌باشم. در روزنامه رعد امروز دیدم که اقدامات آقای سید ضیاءالدین طباطبائی را به مدرک فرمان شاه قرار داده بودند که چون شاه فرمانی بایشان دادند ایشان هم اقداماتی نموده‌اند خواستم عرض کنم که کودتا در شب سوم حوت شد و فرمان شاه در ششم حوت بولایات مخابره شد پس فرمان شاه بعد از کودتا بوده و در نتیجه کودتا بوده. اگر فرمان شاه در اثر کودتا نبود چطور مدیر روزنامه رعد رئیس الوزراء می‌شد دیگر آدم با سابقه و یا قبول عامه‌ای نبود که ایشان بیایند و رئیس الوزراء بشوند! در آن فرمان بایشان مأموریت انجام ریاست وزرائی دادند کدام سابقه هم می‌کرد که رئیس الوزراء مردم را حبس بکند مردم را گرفتار بکند نیک و بد را با هم بسوزاند. آقا یک روزنامه نویس بودند و فرمانده قوا نبودند، با چه وسیله قشونی که در تحت سرپرستی کلنل ایمایس انگلیسی بوده در تحت اختیار آوردند؟ اگر قشونی که در تحت اختیار داشتند بامر آقا بوده که آقا قرار داد را ملغی فرمودند وقتی که تلگراف آقا به شیراز رسید قنسول انگلیس گفت که مرده گریه را کسی چوب نمی‌زند، قرار داد مرده بود محتاج بموت نبود، قرار داد را کی بسته بود؟ وثوق الدوله و سرپرستی کاکس که نظر استعمار داشت ولی همه مأمورین انگلیسی صاحب این نظر نیستند بنده مأمورین خوب از انگلستان دیده‌ام من مأمورین بسیار شریف و وطن دوست از انگلستان دیده‌ام من مذاکراتی در شیراز و در تهران با اینها دارم یک روزی «ماژور هوور» قنسول انگلیس آمد به من گفت ما حکم داده‌ایم تنگستانی‌ها را بلند بکنند من حالم بهم خورد گفت شما چرا حالتان بهم خورد گفتم چون این صحبتی که کردید نه در نفع شما بود نه در نفع ما گفت توضیح بدهید گفتم شما از پلیس جنوب شکایت دارید و می‌گویند که پلیس جنوب در شیراز منفور است پس وقتی که شما

پلیس جنوب را مأمور بیشه تنگستان بکنید بر منفوریت آنها افزوده می‌شود تنگستانی‌ها اگر شرارت می‌کنند من تصدیق می‌کنم اگر بعضی از آنها راهزنی می‌کنند من تصدیق دارم اگر آنها را پلیس جنوب تنبیه کند آنها جزء شهدا و وطن پرست‌ها می‌شوند و من راضی نیستم ولی اگر من که والی هستم آنها را تنبیه کنم بوظیفه خودم عمل کرده‌ام و کار صحیحی کرده‌ام گفت توضیحات شما مرا قانع کرد شما کار خودتان را بکنید من از شما تشکر می‌کنم بعد از چند روز من تنگستان را امن کردم و ماژور هوور آمد از من تشکر کرد این سابقه ایست که من با ماژور هوور قنصل انگلیسی دارم با کلنل فریزر هم که امروز ماژور ژنرال فریزر شده سابقه دارم آقای مؤید الشریعه که یکی از ملاکین شیراز است روزی که من استعفا داده بودم و هنوز شاه استعفای مرا قبول نکرده بود آمد به من شکایت کرد و گفت از پلیس جنوب شکایت دارم گفتم شکایت خودتان را بگویید گفت شب عید است و محصول من در اطراف شهر بلند است و آنجا می‌خواهند پلیس جنوب اسب دوانی بکنند من با پلیس جنوب هیچ مکاتبه رسمی نیم‌کردم ماژور ادیس میرزا که پسر وکیل السلطنه وکیل دوره اول بود او پلیس جنوب بود به کلنل فریزر پیغام دادم که آقای مؤید الشریعه شکایت دارند که اراضی او بواسطه اسب دوانی از میان می‌رود و زراعت او خراب می‌شود کلنل به من پیغام داد بعد از اینکه اسب دوانی در آنجا تمام شد مقوم می‌فرستیم هر چه خسارت می‌شود می‌پردازیم من خیال کردم که کار بزرگی برای مؤید الشریعه انجام داده‌ام او را خواستم و باو گفتم او گفت مقصود من انجام نشد مقصود من این است که در این زمین اسب دوانی نشود اگر اسب دوانی بشود این عادت جاری خواهد شد و ملک من همیشه دچار این خسارت خواهد بود گفتم والله بیش از این از من کاری ساخته نیست روز بعد دعوتی تز پلیس جنوب رسید که مرا دعوت باسب دوانی کرده بودند من روی کاغذ خصوصی برای پلیس جنوب نوشتم در جایی که صاحبش راضی نیست اسب دوانی بشود و شما هم اجباری ندارید در زمین مردم که راضی نیست اسب دوانی بکنید من حاضر نمی‌شوم کلنل فریزر مرا پای تلفن خواست و گفت کاغذ شما یک درس بزرگی برای من بود و فردا می‌آیم پیش شما و آنچه را که نظر دارید انجام می‌دهم فردا آمد یکنفر را هم آورد و گفت این کیست گفتم این میرزا محمد خان زند نماینده قوام الملک است گفت دیگر نماینده کیست گفتم نماینده فرمانفرما هم هست گفت اگر این نماینده فرمانفرما بگوید که در سلطان آباد

ملک فرمانفرما اسب دوانی بکنیم ضرری برای مالک نیست شما به اسب دوانی می‌آئید گفتیم البته. با اینکه تمام دعوتها برای فردا منتشر شده بود و تمام چادرها زده شده بود جار زدند تمام دعوتها را جمع کردند و برای سه روز دیگر اسب دوانی را در سلطان آباد قرار دادند و از من دعوت کردند و بنده حاضر شدم اینهم یک سابقه کلنل شریف انگلیسی است که در شیراز دیدم دیگر از اشخاصی که من هرگز او را فراموش نمی‌کنم و هیچوقت مراحم او را و محبت‌های او را از نظر دور نمی‌کنم سرپرستی لرن رئیس الوزرای انگلیس است که حقیقتاً مرد بزرگی و وطن پرستی است که هر وقت مرا میدید و من راجع به مملکت خودم با او صحبت می‌کردم و در مصالح ایران با او نظریاتی می‌گفتم می‌گفت من بشما تحسین می‌کنم که شما وطن خودت را دوست داری حالا اینکه از انگلیسها من تمجید می‌کنم دول اتحاد جماهیر شوروی نگویند که من از جنبه بیطرفی خارج شده‌ام من یک کاری هم با رنشتن وزیر مختار دولت اتحاد جماهیر شوروی داشتم از شیراز که آمده بودم من وزارت مالیه را قبول نمی‌کردم چهار پنج ماه کار وزارت مالیه با کفالت می‌گذشت روزی که من بوزارت مالیه رفتم دیدم کسی کاغذی آورد گفت این را رنشتن داده که این را امضا کنید دیدم اجاره نامه بانک استقراضی است کابینه قوام السلطنه تصویبنامه‌ای صادر کرده بود که بانک استقراضی برای مدت سی سال باجاره تجارخانه شوروی داده شود و نظر دولت شوروی این بود که چون انبار نداشتند این بانک را برای انبار اجاره بکنند این اجاره نامه را تنظیم کرده بودند آوردند که من امضا کنم من به مسیورنشتن پیغام دادم که می‌خواهم شما را ملاقات کنم گفت من فردا نهار منتظر شما هستم فردا رفتم در سفارت نهار که خوردیم گفت اجاره نامه را چرا امضا نکردید گفتیم والله حقیقتش این است که من استتکاف از امضای اجاره نامه ندارم ولی این اجاره را برای خود شما صلاح نیدانم گفت چرا گفتیم مردم اینطور تصور می‌کنند که شما آنچه در نتیجه معاهده داده‌اید می‌خواهید از ما پس بگیرید شما در این معاهده از قرض گذشته خیلی چیزها به ایران دادید بناهای خودتان را به ایران واگذار کردید ولی این اجاره نامه که شما از ما می‌خواهید بگیرید وقتی عده‌ای از اتباع شما در آنجا مسکن کردند مردم ایران بشما خوش بین نخواهند بود و خواهند گفت که دولت شوروی آنچه را بما داده‌است تدریجاً می‌خواهند از ما پس بگیرد گفت حقیقتاً من هم با شما موافقم و من هیچ متوجه نبودم گفت اجاره نامه را پاره کنند و پس بگیرند من آمدم

تصویب نامه را هم پاره کردم و امضا نکردم پس حقیقتاً مأمورین متفقین ما حقیقتاً بعضی‌هاشان بقدری خوب هستند که هر قدر بخواهیم اظهار تشکر کنیم کم است ولی البته مأمورین بدی هم داشتند که آنها مأمورین استعماری بودند مثل کاکس که آمد در ایران قرار داد وثوق الدوله را با انگلیس گذاشت نیمشود همه را پای هم گذاشت هر دولتی خوب دارد بد دارد البته نظریات آنها نظر دولتهای متفقین ما نیست نظریات متفقین ما جز خوبی و احسان چیزی نیست مأمورین آنها فرق می‌کند سیاست آنها فرق دارد یک مأموری شاید تصور کند که اگر ایران را بطور استعمار اداره بکنند برای دولت خودش خوب باشد یک مأموری هم شاید این نظر را داشته باشد که باید ایران روی پای خودش باشد و آزاد باشد و مملکت مستقلی باشد و در کار او هیچکس دخالت نکند البته ما کدام مأمور را می‌خواهیم و موافقت می‌کنیم با آن مأموری که آزادی و استقلال ما را محترم بدارد (صحیح است) قرارداد وثوق الدوله در یک موقع بدی گذشت در چه وقت بود وقتی که جامعه ملل درست شده بود نظر جامعه ملل آیا این بود که بیایند دول را تحت الحمایه قرار بدهند و با آنها قرارداد ببندند؟! نه. نظر جامعه ملل این بود که دول آزاد باشند مستقل باشند دول اختیارات خود را از دست ندهند و خودشان در هر کاری که می‌خواهند دخالت بکنند این نظر جامعه ملل بود چه جهت داشت که قرارداد ملغی شد: یکی اینکه قرارداد راسرپرس کاکس با نظر دولت انگلیس نبسته بود و البته خود دولت انگلیس هم بعد متوجه شد که این کار خوبی نیست و بعد عدم رضایت ملت ایران. ملت ایران راضی نبود پس از آن بیانیه‌ای که دولت آمریکا داد که ما باید همیشه مرهون آن بیانیه باشیم و این بیانیه را من باید یکمرتبه دیگر برای اظهار سپاسگزاری در این مجلس بخوانم: تهران سفارت آمریکا دولت ممالک متحد آمریکا به شما دستور می‌دهد که نزد زمامداران ایران و اشخاص علاقه مند این موضوع را که دولت اتازونی از مساعدت نسبت به ایران امتناع ورزیده‌است تکذیب نمائید. آمریکا همواره علاقه خود را برای سعادت ایران بطرق بسیار ابراز و اظهار داشته نمایندگانی که از طرف دولت آمریکا در کمیسیون صلح پاریس عضویت داشته‌اند مکرر کوشش و مجاهدت کرده‌اند که سخنان نمایندگان ایران را در کنفرانس صلح مورد استماع قرار دهند نمایندگان آمریکا متعجب بودند که چرا مجاهدت آنها بیش از این به تقویت و مساعدت تلقی نمی‌شود لکن اکنون معاهده جدید (منظور معاهده ۱۹۱۹) معلوم داشت که به چه علت

امریکائی‌ها قادر نبودند سخنان نمایندگان ایران را باصفا برسانند و نیز معلوم می‌گردد که دولت ایران در تهران با مساعی نمایندگان خود در پاریس مساعدت و تقویت کافی ننمود دولت امریکا معاهده جدید ایران و انگلستان را با تعجب تلقی می‌نماید. این هم بیانیه‌ای بود که در آن وقت دولت امریکا داده‌است پس وضع قرارداد این بود. آنوقت آقا در بیانیه خود اینطور مرقوم فرموده‌اند که قرارداد را من ملغی کردم بنده از آقا سوال می‌کنم اگر آقا قبل از الغاء با نمایندگان انگلیس داخل در مذاکره شده بودند و الغاء کردند پس البته در یک کلیاتی مذاکره کردند که کودتا جزء آن بوده‌است. اگر خیر با نمایندگان انگلیس داخل مذاکره نشده بودند به چه ترتیب قرارداد را ملغی کردند قرارداد یک عقد دو طرفی است یعنی یک عمل دو طرفی است عقد است عقد محتاج بايجاب و قبول است اگر یکی از طرفین موافقت نکند فسخ قرارداد ممکن نیست از آقا تعجب می‌کنم که می‌گویند مذاکراتی فرمودند چطور قرارداد را ملغی فرمودند چطور تصور فرمودند که دولت انگلیس ضعف پیدا کرده باشد و با الغاء قرارداد مخالفت بکند حالا موضوع قرارداد چیست:

ماده اولش می‌نویسد دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمامتر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده‌است تکرار می‌کند:

ماده دوم: دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصصی را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد. ایرن مستشارها با کنترات اجیر و به آنها اختیارات متناسبه داده خواهد شد. کیفیت این اختیار بسته به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

ماده سوم: دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحبمنصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکلی که دولت ایران ایجاد آن را در نظر دارد تهیه خواهد کرد عده و مقدار ضرورت صاحب منصبان و ذخایر و مهمات مزبور بتوسط کمیسوونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد گردید و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد.

در واقع دو ماده مهم در این قرار داد است یک راجع به مستشاران است یکی راجع بقشون. اینهم موضوع قرارداد است. اگر آقا قرارداد را ملغی کرده بودند چرا بعد از اینکه رئیس الوزراء شدند قشون جنوب را به رسمیت شناخته و چرا اهمیت مستشار مالیه را که مرحوم مشیرالدوله پس از اینکه رئیس الوزراء شدند بعد از کابینه وثوق الدوله برای تقطیش نفت در کمیسیون انگلیس و ایران به لندن فرستادند ایشان به ایران رجعت دادند. همان قشونی که آقا در تلگراف خودشان مرقوم فرموده‌اند که در تحت امر ایشان بوده آقا را از این مملکت بیرون کرد و اگر در موقع تشریف بردن احتیاج بوجه نداشتند چرا از مالیه ایران وجه گرفته و اگر محتاج وجه بودند آقا بفرمایند در این بیست و دو سال با چه سرمایه تحصیل علوم کردند و با چه سرمایه املاکی جمع آوری کردند. اهالی یزد که کاغذ و تلگراف تا آنجا چند روز لااقل می‌رسد از ورود آقا چطور مستحضر شدند و آقا را که بعد از بیست و دو سال نسیاً منسیاً بوده از روی چه نظر انتخاب نمودند فقط یزدی بودن که برای مدرک انتخاب کافی نیست من اهل آشتیان هستم و از آشتیان یک رأی هم ندارم. از خواص آقا شنیده شد که دو میلیون تومان اهالی یزد برای تشکیلات حزبی آقا داده‌اند یزدی‌ها این تمول را از کجا آورده‌اند و این سخاوت محیرالعقول را برای چه بخرج داده‌اند! یا زیر بار این حرف نمی‌رویم ملت ایران بیدار است، ملت ایران باین حرفها فریب نمی‌خورد ملت ایران از زمامداران سیاست درخواست تجدید نظر دارد. در این سال که محصول ایران چند برابر سالهای قبل است در این سال که علامت خشکسالی آشکار است و باید آنوقه سال آتی تأمین بشود سیلوی ما دو ماه هم ذخیره ندارد ایرانی باید خانه خودش را اداره نماید. ایرانی حاضر نیست که رؤسای خودش را خارج کند و بجای آنها رؤسای خارجی بگمارد این است موضوع نطق من که چون جنبه تاریخی هم دارد نطقی را که تهیه کرده‌ام آنرا هم می‌خوانم.

دکتر مصدق- از دوره هفتم تقنینیه که من از سیاست دور شدم قریب ۱۶ سال می‌گذرد که اغلب در احمد آباد از دهستان ساوجبلاغ بفلاحت مشغول و خیالم ناراحت و از آتیه خود بی‌نهایت نگران بودم و گاه می‌خواستم که با پای خود به زندان قصر بروم و در آنجا روحاً و جسماً هر دو مقید بمانم تا اینکه در پنجم تیرماه ۱۳۱۹ بدون جهت و دلیل مرا چند روز در زندان موقت تهران محبوس و از آنجا به زندان بیرجند

انتقال دادند در عرض راه و در زندان دو مرتبه اقدام به خودکشی نمودم و پس از ۶ ماه تحمل سختی و مشقت از آنجا مرا به احمد آباد آوردند و تحت نظر مأمور شهربانی بودم تا شهریور ۱۳۲۰ که تمام مقصرین سیاسی خلاص شدند حکم آزادی منم رسید و تصمیم گرفتم که در همانجا بمانم و در سیاست مداخله ننمایم انتخابات این دوره که شروع شد بمن نوشتند که دوری از اوضاع صلاح نیست اگر اهل طهران در هفت دوره اخیر نتوانستند بمن رأی بدهند در عقیده خود باقی هستند و چون می‌گویند انتخاب دوره ۱۴ تقنینیه آزاد است می‌توانند اعتماد خود را بمن اظهار نمایند درد اینست که از خدمت سرباز زخم و باز در کنج عزلت و انزوا بمانم اگر امور اجتماعی خوب نباشد امور انفرادی هم بد می‌شود پس لازم است که اول هر کس در اصلاح جامعه بکوشد و بعد امور انفرادی را اصلاح نماید در مقابل این منطق نتوانستم جوابی بدهم و مردد بودم که چه تصمیمی اتخاذ کنم چنانچه قبول نمی‌کردم می‌گفتند همه چیز این اشخاص از این مملکت و از این مردم است و امروز که موقع خدمت است خودخواهی مانع است که قبول خدمت کنند حالا هم که قبول کرده‌ام نمیدانم که با این اوضاع چه خدمتی می‌توانم بکنم اگر حرف حساب در این مجلس اثر نکند و اگر ما در سیاست عالیه مملکت آزاد نباشیم چون من عرض خود را ببرم و زحمت آقایان را فراهم نمایم معروف است که در استبداد صغیر مشیر السلطنه صدر اعظم محمدعلی شاه به مردم گفت شاه مجلس را مرحمت می‌کنند با این شرط که وکلا در سیاست دخالت ننمایند اگر عرض از مجلس آن است که وکیل مانع جریانات شود و با هر چه پیش آید بسازد و دم فرو بندد نه من تصور می‌کنم که تمام آقایان همچو وکالتی را نخواهند و قبول ننمایند و اگر وکیل آزاد است و می‌تواند در مصالح عمومی نظریات خود را اظهار کند وقتی که مصالح عمومی در پیش است از هیچ چیز نباید ملاحظه نماید و باید همه چیز خود را برای خیر و صلاح وطن بخواهد اگر وطن پرستی بد است چرا دول بزرگ هر چه خوب است برای وطن خود می‌خواهند و اگر دموکراسی خوب نیست چرا این رژیم را به تمام معنا در ممالک خود اجرا می‌نمایند اگر آزادی جرائد مضر است چرا در آن ممالک متعرض جرائد نمی‌شود اگر اخلاق خوب مستحسن نیست چرا در هر کجا که نفوذ دارند برای توسعه نفوذ خود مشوق مردمان بد اخلاقند مردمان با اخلاق کسانی نیستند که برخلاف مصالح جامعه قیام کنند آنها کسانی نیستند که نیک و بد را با هم بسوزانند و

از حیثیات هموطنان خود بکاهند با کسی غرضی ندارند می‌گویند آنچه را که باید در نفع جامعه بگویند امیدوارم که ما نمایندگان دوره ۱۴ پیروی این اصل باشیم و ثابت کنیم که ملت ایران طالب استقلال است و آن را بهیچ قیمتی از دست نمی‌دهد ملت می‌خواهد که خارجی از این مملکت برود و در امور مطلقاً دخالت نکنند و انتظار دارد که لفظاً و معنأ استقلال او را محترم شمارند. و چون از مطلب نباید دور شد از مقدمه می‌گذرم و داخل موضوع می‌شوم. شب سیم حوت ۱۲۹۹ سیم تلگراف شیراز و طهران قطع شد و قریب سه روز کرسی یکی از ایالات مهم از مرکز بی خبر بود و هر کسی این پیش آمد را بنوعی تعبیر می‌کرد تا اینکه پرده از روی کار برداشته شد و تلگراف سلطان احمد شاه باین شرح رسید از طهران بشیراز شب ششم حوت حکام ایالات و ولایات در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی تکلیفی عمومی و تزلزل و امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثر ساخته بود مصمم شدیم که به تعیین شخص لایق خدمتگذاری که موجب سعادت مملکت را فراهم نماید به بحرانهای متوالی خاتمه دهیم بنابراین باقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاءالدین طباطبائی سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه بمعزی الیه دیده ایشان را به مقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی بمعزی الیه مرحمت فرمودیم شهر جمیدی الاخر ۱۳۳۹ چون روز گذشته روزنامه رعد امروز در شماره ۱۰۶ دستخط شاه را منتشر نموده و آن را دلیل برائت مرتکب کودتا دانسته‌است تذکر می‌دهم که کودتا شب ۳ حوت واقع و دستخط شاه شب ششم حوت بولایات مخابره شده‌است و این دستخط در اثر کودتاست والا سابقه نداشت که یک مدیر روزنامه که نه طی مراحل اداری نموده و نه مقبولیت عامه داشته‌است یکمرتبه رئیس الوزراء بشود و دیگر اینکه در این دستخط اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزراء صادر شده و به آقا مأموریت نداده بود که مردم را حبس کند و نیک و بد را با هم بسوزاند چون من مردد بودم که شخص طرف اعتماد مدیر روزنامه رعد است یا دیگری تصمیم گرفتم که در صورت اول تسلیم نشوم و خود را برای هر گونه پیش آمدی حاضر نمایم و پس از آنکه بوسیله رئیس تلگرافخانه تحقیق و معلوم شد که مدیر روزنامه رعد است تصمیم غیر قابل تردید خود را اجراء نموده و تلگراف زیر را به شاه مخابره نمودم.

تلگراف مصدق السلطنه به احمد شاه ۴ اسفند ۱۲۹۹

۶ حوت ۱۲۹۹ از شیراز

بعد از عنوان.

دستخط جهانمطاع تلگرافی بواسطه تلگرافخانه مرکزی زیارت شده در مقام دولتخواهی آنچه میداند بعرض خاکپای مبارک میرساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد اسباب بسی انقلاب و اغتشاش خواهد شد و اصلاح آن خیلی مشکل خواهد بود چاکر نخواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم داشته هرگاه تلگراف مزبور بر حسب امر ملوکانه و انتشارش لازم است امر جهانمطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد.

بلافاصله بعد از مخابره این تلگراف بیانیه رئیس دولت و رئیس کل قواء رسید و مردم بیشتر بعدم صداقت گفته‌های آنها پی برده و عموم اهل شهر بر علیه حکومت جدید قیام نمودند بطوریکه فتح الدوله اهل طهران که در شیراز بود و تلگراف تبریکی به رئیس دولت مخابره نموده بود در خطر جانی واقع شده و قونسول انگلیس او را با خود نزد اینجانب آورد و تقاضای تأمین نمود و آقای سید ضیاء الدین طباطبائی هم چون از اوضاع شیراز مستحضر شد شب ۱۰ حوت این تلگراف را به من مخابره نمود.

تلگراف سیدضیاءالدین طباطبائی به مصدق السلطنه ۱۰ اسفند ۱۲۹۹

بعد از عنوان-

آگاهی یافته‌ام که تلگراف تصدی مرا به شغل ریاست وزراء انتشار نداده و گفته‌اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده‌اید این خبر به اینجانب معلوم داشت که حضرتعالی از وضعیات بی اطلاع و افق طهران را همانطور تصور کرده‌اید که قبلاً دیده و عیناً مشاهده کرده‌اید نه چنین نیست دوری مسافت و بی اطلاعی از جریان حضرتعالی را

از اطلاعات مفید محروم داشته‌است این حکومت جدیدالتشکیل که به اسلحه و آتش یک سر کرده و نماینده اقتدار قشونی است به کسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند جز مشقت چیزی نشان نمی‌دهد و در لحظه واحد جان و مال و عائله اشکال کنندگان بعنوان رهیده صداقت آنها در معرض تهدید گذارده می‌شود و این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی است بلکه برای مصالح وطنی است که هر اقدامی را مجوز و مشروع می‌سازد بنابراین تصریح اینکه قرانت دستخط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه محتمل است حدوث اشکالی را تولید کند بالمره فکری نارسا بوده‌است با کمال اقتدار و با نهایت نیرومندی لازم است وظیفه خود را ایفاء نمائید تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچکس جز خیانت کار نمی‌تواند تردید کند آنهم فوراً تنبیه می‌شود من در اینجا تمام رجال پوسیده دروغین را توقیف کردم ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که در تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را بهیچ می‌شمارم حضرتعالی نیز اگر می‌خواهید نماینده چنین دولتی باشید با جسارت قدم برداشته اصلاحات را در خطه مأموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی نهایت اینجانب استفاده نمائید و باور کنید که اشخاص دانشمند و بی‌غرض را مجالی شایسته بدست آمده‌است و بی پرده همانطور که عادت من است بحضرتعالی سابقه می‌دهم که نسبت به شخص شما خوش بین و خیلی مایلم که از شما حضرتعالی شخص شایسته در اصلاحات فارس استفاده کنم بطور متقابل لازم است از صداقت و صمیمیت حضرتعالی آگاه کردم بنابراین منتظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمائید ولی در همین حال هم خود را از ذکر این نکته که باز یک شمه از صمیمیت و صداقت من است ناچار می‌بینم و آن است که انتخاب طریق جز صداقت و راست گفتاری برای اشخاصی که مرجع این سؤالات من می‌شوند مصلحت نیست و موجب زیان خودشان می‌شود امیدوارم بنام وطن و بنام اصلاحات حضرتعالی از آن فاصله بعدی آغوش گشوده مرا برادرانه در بغل گرفته کمک و مظاهرت خودتان را به احترام منافع ملی بمن اهداء نمائید روش و منشور خودم در بیانیه‌ای که امر داده‌ام بولایات مخابره کنند لامحاله ملاحظه و از عقاید اینجانب آگاهی یافته‌اید

ریاست وزراء به این تلگراف جوابی ندادم و چون در بیانیه خود نوشته‌اید که قرارداد را ملغاً نمودم عرض می‌کنم که در ۱۹ میزان ۱۲۹۹ که به ایالت فارس منصوب

شدم و قرارداد انگلیس و ایران ملغاً نشده بود نه خواستم بقشون جنوب رسمیت بدهم و با رمزکارگذاری کل بنادر این تلگراف را بمرکز مخابره نمودم:

اداره پلیس جنوب که از قرار مذکور سه هزار نفر است کتباتاً و شفاهاً با ایالات رجوعاتی داشته و دارند و در مواقع رسمی و اعیاد هم حاضر می‌شدند مستدعی است تکلیف معین فرمائید که روابط آنها از چه قرار باید باشد ۱۹/۲۶۳۰

میزان کابینه مرحوم مشیرالدوله تلگراف مرا بلاجواب گذارد و چون سابقه را تأیید نکرد اینطور صلاح دیدم که بقشون جنوب رسمیت ندهم و با آنها رسماً مکاتبه نکنم و سلام رسمی را که آنوقت بیکی دو دفعه محدود نبود و در تمام اعیاد مذهبی انعقاد می‌یافت ترک کنم و آنها را نپذیرم ولی آقا که قرارداد را ملغاً نموده بود معلوم نشد به چه دلیل قشون جنوب را به رسمیت شناخت و آنها را به موجب تلگرافی که قرائت می‌شود به طهران احضار نمود.

تلگراف رمز شب ۱۲ حوت از طهران به شیراز ایالت جلیله فارس- برای اطلاع حضرتعالی اعلام می‌دارد به فرمانده قشون جنوب امر شده‌است که یک ستون قشون با توپخانه به طهران اعزام دارند ۱۱ حوت ۱۳۰۱ سید ضیاءالدین طباطبائی ریاست وزراء.

وصول این تلگراف بر تأثرات عمومی افزود و هر کس که روزنامه‌های گلستان هفتم رجب ۱۳۳۹ و استخر ۲۴ حوت و سایر شورای مطبوعات ۲۵ حوت و عصر آزادی ۲۰ حمل ۱۳۰۰ را بخواند می‌تواند به وطن پرستی اهالی فارس و حقیقت افکار عمومی متوجه گردد اهالی روز به روز بر مقاومت خود افزودند و من بهیچیک از تلگرافات آقا جواب ندادم در نتیجه مذاکرات با آقای کلنل فریزر فرمانده کل قشون جنوب این تلگراف را به شاه مخابره نمودم از شیراز به طهران بعد از عنوان نظر به آثار پیش آمدهای محتمل الوقوع و کسالت مزاجی که بغتتاً عارض شده چاکر را از تحمل زحمت فوق العاده و مقاومت ممنوع می‌نماید و تا ورود آقای قوام الملک از محال ابوابجمعی خودشان بهر زحمت باشد حوزه ایالتی را مراقبت می‌نماید

و بعد از ورود ایشان امر امر مبارک خواهد بود ۱۶ حوت ۱۲۹۹ شمسی.

غرض از آثار پیش آمدهای محتمل الوقوع که در این تلگراف نوشته شده همان خلع سلطان احمد شاه از سلطنت ایران است که برای من مثل روز روشن بود زیرا موقعی که شاه در لندن حاضر نشد در دعوت رسمی دولت انگلیس از قرارداد اسمی ببرد و آن را بشناسد به اینکه ناصرالملک به او گفته بود اگر مقاومت کند از سلطنت خلع می‌شود شاه وطن پرست بر مقاومت خود افزود و از قرارداد اسمی نبرد برای شاه چه بالاتر از اینکه امروز نامش به نیکی برده شود حوادثی که موجب بلندی نام می‌شود کم است و شاید در عمر کسی به این حوادث تصادف نکند خوشبخت کسانی که از این حوادث استفاده کنند و بدبخت کسانی که خود را مطیع پیش آمد نموده و با هر ناملامی بسازند در سلسله سلاطین قاجار هفت نفر سلطنت نموده که از آن‌ها فقط دو نفر پادشاه نامی شده‌اند اول مظفرالدین شاه است که در سلطنت او آزادی نصیب ملت شد و بعد احمد شاه است که تن به اسارت نداد و از سلطنت گذشت ایکاش که این پادشاه جوان بخت به کودتا تسلیم نمی‌شد و زودتر مقام سلطنت را ترک می‌کرد.

از شاه جوابی نرسید و معلوم نیست که با نظریات من موافقت می‌کند و مرا به ایالت فارس باقی می‌گذارد یا اینکه منتظر است قوام الملک از فسا بیاید و افکار عمومی را ساکت کند و بعد استعفای مرا قبول نماید چون احساسات روز بروز بیشتر و مردم آشوب طلب می‌خواستند از اوضاع سوء استفاده کنند و مقاصد خود را انجام دهند برای جلوگیری از اغتشاش در حوزه ایالتی و تحریکات متنفذین در ۲۴ حوت از اعیان شهر این پیشنهاد رسید:

شیراز ۴ رجب ۱۳۳۹ مطابق حوت ۱۲۹۹- بعد از عنوان- چون پاره‌ای بی نظمی‌ها در اطراف این ایالت شروع شده سارقین دست به کار هرزگی و شرارت زده در ظرف این چند روز چندین اتفاق غیر منتظر افتاده و ناامنی دارد انتشار پیدا می‌نماید و در این موقع بعضی هنگامه طلب‌ها ممکن است برای تأیید بی نظمی و بهم خوردگی به بعضی عملیات بپردازند لازم است تلگرافاتی که به تلگرافخانه فرستاده می‌شود در تحت نظر ایالت باشد استدعا می‌شود به ریاست تلگرافخانه مرکزی امر و

مقرر فرمایید تلگرافاتی که به نقاط گفته می‌شود قبل از اینکه به نظر کارگذاران حضرت اشرف عالی برسد مخابره ننمایند و تلگرافات محل نظم اصلاح مملکت را توقیف فرمایند ابوالقاسم نصیرالملک - مؤید الملک - محمد باقر لطفعلی نوری - فضلعلی رئیس نظمی و سه امضای دیگر.

پس از اینکه پیشنهاد مزبور اجرا شد آقای ماژرمید قونسول انگلس مرا ملاقات و اظهار نمود که آقایان سردار فاخر و مشارالدوله تلگرافی از طهران به شیراز مخابره نموده‌اند که به مقصد نرسیده من جواب دادم نظارت رئیس تلگرافخانه راجع به تلگرافاتی است که از شیراز به خارج مخابره می‌شود و در تلگرافاتی که از خارج به شیراز می‌رسد حق تفتیش ندارد و باید بلا درنگ آنها را به مقصد برساند معلوم شد که اظهارات من ایشان را متقاعد نکرد و بعد این مراسله را به من نوشتند.

تلگراف کنسول انگلیس ماژرمید به مصداق السلطنه

فدایت شوم واقعاً از زحمت دادن به حضرت اشرف خجالت می‌کشم اما چاره ندارم عرض شود که چند روز قبل خدمتتان عرض کردم که از قراریکه جناب وزیر مختار فرموده بودند بنا بود که آقای سردار فاخر و مشارالدوله یک تلگرافی کنند به جناب آقای حشمت الممالک آن وقت از ایشان پرسیدم که همچو تلگرافی رسیده‌است یا خیر چند روز که گذشت از جایی شنیدم که واقعاً رسیده بود ولی به آقای مزبور ندادندش حالا هم وزیر مختار سؤال می‌کند که تلگراف رسید یا خیر خدمت ایشان چه جواب بدهم اگر از جایی جلوگیری از دادن این بصاحبش شده باشد تا یک اندازه برای این جانب جواب دادن بوزیر مختار مشکل است چه کنیم دوستدار ماژرمید من یقین دارم که آقایان مخابره کنندگان تلگراف با تقاضای آقای وزیر مختار انگلیس موافقت ننموده و تلگرافی به شیراز مخابره نکرده‌اند والا سهل بود که باسیم کمپانی که آنوقت دائر بود و تحت تفتیش ایالت هم نبود تلگراف دیگری مخابره کنند و قونسول انگلیس را از من مکرر ننمایند.

دو روز بیشتر بعید نمانده بود که چند نفر از اعیان من جمله مرحوم نصیرالملک که

قبل از ایالت این جانب بعلت تقصیر سیاسی در حبس بود بملاقات من آمدند و پیشنهاد نمودند که روز اول سال سلام منعقد شود و نظریه خود را اینطور بیان نمودند که چون قشون جنوب را رسماً دولت شناخته‌است اگر سلام منعقد نشود مخالفتی است که با قشون جنوب و دولت هر دو می‌شود و ممکن است که دولت بقشون نامبرده دستوراتی دهد و بدبختیهای سابق ما باز تجدید شود اگر شاه استعفای شما را قبول کرد همه باید از قشون جنوب که قشون ایران شده اطاعت کنند و اگر ننمود شما می‌توانید باز نظریات خود را تعقیب کنید این بود روز اول حمل سلام منعقد شد و دویم حمل هم شاه استعفای مرا بموجب این تلگراف قبول کرد...

تلگراف احمد شاه به مصداق السلطنه در پذیرش استعفای وی ۲ فروردین ۱۳۰۰

از طهران به شیراز - بعد از عنوان - استعفای شما از ایالت فارس بتصویب جناب رئیس الوزراء قبول شد لازم است کفایت امور ایالتی را بقوام الملک تفویض نموده فوراً حرکت نمائید چون شاه مرا بفوریت احضار نمود وظن قوی بود که آقای سید ضیاءالدین طباطبائی مرا توقیف کند متجاوز از چهل روز در قریه سیدان که تا شیراز دوازده فرسخ است ماندم و در این اثناء از آقای آرمیاز اسمیت کارتی رسید مشارالیه پس از انعقاد قرارداد وثوق الدوله بسمت مستشاری در مالیه ایران دخالت داشت کابینه مشیرالدوله که بعد از کابینه وثوق الدوله تشکیل شد از نظر اینکه قرارداد اجرا نشود او را بلندن فرستاد که شرکت نفت جنوب را تقییش کند و آقای سید ضیاءالدین طباطبائی با اینکه قرارداد را الغا نموده بود آقای آرمیاز را برای تصدی شغل سابق بطهران احضار نمود و باز در وزارت مالیه دخالت داد مقصود آرمیاز از فرستادن کارت این بود که مرا ملاقات کند و منم برای اینکه زمامداران وقت باین ملاقات محملی نبندند و آنرا پیراهن عثمان نکنند و بمن زحمت نرسانند امتناع نمودم. چون برای ورود آقای نصرت السلطنه قائم مقام من زمینه تهیه شده بود و در ۱۸ ثور ایشان وارد شیراز شدند دیگر صلاح ندانستم که در خاک فارس بمانم به قصد طهران حرکت نمودم و در قهپار که تا اصفهان هشت فرسخ است امنیه ناشناسی را دیدم که مرا از دستور دولت مطلع می‌کند و چنانچه از شهر خارج شوم بمرکز اطلاع می‌دهد که بواسطه عدم توقف من در اصفهان دستور بلا اجرا ماند این

بود که از شهر گذشتم و در قریه گز دو سه فرسخ است تا اصفهان چند روز ماندم و از آنجا بابلدی که آقای غلامحسین بختیار سردار محتشم فرستاده بودند وارد چهارمحال شدم و چند روز بعد کابینه سیاه سقوط کرد در ۱۴ جوزای ۱۳۰۰ تلگرافی از قوام السلطنه رسید که مرا برای پست وزارت مالیه به شاه معرفی کرد پس از ورود بپهران آقای آرمیتاژ که خود را عضو وزارتخانه من می‌دانست بدین من آمد قیافه ایشان بقدری شریف و جذاب بود که می‌گفتم ایکاش منافع متعارضه بین ما نبود و می‌توانستم با ایشان همکاری کنم نه ایشان می‌خواستند که از مالیه ایران دور شوند و نه حب وطن بمن اجازه می‌داد که ورود ایشانرا در مالیه تصدیق کنم و قرارداد از بین رفته را تجدید نمایم کابینه قوام السلطنه هم که خواست ما را دست بدست دهد نتوانست شرح قضیه این است که می‌خواست اوراقی بامضای آرمیتاژ و من منتشر شود که سرمایه داران خارجی و داخلی بامضای ما دو نفر اعتماد کنند و آنها را خریداری نمایند و گره از کار وزارت جنگ که احتیاج مبرمی بوجه داشت بگشایند مرا بهیئت دولت دعوت نمود و با اینکه سردار سپه مایل بود اینکار بشود و در هیئت دولت هم بود که من از ایشان ملاحظه کنم امتناع نمودم و مدتی بعد که با ایشان در امور مملکتی مذاکره می‌شد به من گفت که از جواب شما در آن جلسه طوری عصبانی شدم که می‌خواستم همانجا با شما گلاویز شوم گفتم اگر می‌شدید در من اثری نیمکرد زیرا بهیچ قیمتی حاضر نمی‌شدم که مستشار انگلیسی در امور مالیه دخالت کند و قرارداد را تجدید نمایند.

چند ماهی کار وزارت مالیه بدون وزیر می‌گذشت و آرمیتاژ هم برای اینکه میخس محکم شود کار جدی نمی‌کرد و امور بکام دوستان می‌گشت بعد از آنکه آرمیتاژ مایوس شد قصد حرکت نمود و روزیکه به بازدید او رفتم از من طوری پذیرائی کرد که هیچوقت فراموش نمی‌کنم و یقین دارم که اگر با او موافقت می‌کردم عسری از اعشار آن احترامات را به من نمی‌کرد اینجاست که باید به عظمت اخلاقی ملت انگلیس پی برد از آنچه گذشت معلوم شد که آقا در بیانیه خود قرارداد را الغا نمود و بعد آن را عمداً اجرا کرد آقا در تلگراف ۶ حوت می‌نویسد «با قشونی که تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را بهیچ می‌شمارم» معلوم نیست این قشون به چه ترتیب تحت امر او در آمد بسیار مشکل است که کسی صاحب منصب نظامی نباشد و مرکز

اتکائی هم نداشته باشد و قشونی که تحت سرپرستی اسمایس انگلیسی است مطیع خود کند و موقعی که وارد طهران شد قشون مرکزی مقاومت نکند و ساکت بماند و شاه هم تسلیم شود اگر این قشون تحت امر آقا بود چرا رئیس آن خود را در عرض آقا گذاشت و بیانیه‌ای مثل بیانیه خود آقا داد آیا می‌شود گفت که بکمک دسته قزاقی که تحت امر خارجی است انقلاب کنند و ملت را براه راست دلالت نمایند؟ آیا بوسیله یک بیانیه پوک می‌توان انقلابی شد و یا اینکه دعوی اصلاحات کرد کدام آدم بی بصیرتی است که باین حرفها گول بخورد اگر فرمایشات آقا اساس داشت و اگر نظریاتشان در خیر مملکت بود چرا رجال وطن پرست را توقیف و حبس نمود؟ اشخاص وطن پرست ملت را حقیر نمی‌کند و به افکار عمومی احترام می‌گذارند تا در بروز حوادث آنها را پشتیبان خود کنند و هر کس که بملت خود احترام نکرد پشتیبان او جای دیگر است. باتکاء قواء خارجی قیام نمودن و بروی هموطنان تیغ کشیدن و آنان را توهین کردن و حبس نمودن کار وطن پرستان و آزاد مردان نیست. آقا را چه واداشت که پیرامون این عملیات برود و چه باعث شده بود که صالح و طالح را حبس کند در اصلاحات باید اشخاص بد را از کار خارج نمود و محاکمه و محکوم کرد اگر مقصود انقلاب بود خوب است آقا توضیح دهد که در ایران زمینه برای چه انقلابی حاضر بود و با چه اشخاصی می‌خواست هادی انقلاب شود روزگار ثابت کرد که نه مصلح بود و نه انقلابی و مأمور بود کابینه محلی تشکیل دهد تا از ترس او مردم به سردار سپه ملتجی شوند و به او اهمیت بدهند تا او به مقصود خود برسد. هرگاه قانون مجازات عمومی در آن زمان بود آقا را من روانه دادگاه می‌نمودم چون قانون نبود و عقاب بلا بیان هم بیمورد است آقا مشمول فقره دهم از ماده ۱۲ قانون انتخابات است که - **مقصرین سیاسی که بد ضد اساس حکومت ملی و استقلال قیام و اقدام کرده‌اند حق انتخاب شدن ندارند**- در آخر دوره ششم که انتخابات دوره شروع شده بود و دولت مداخله می‌کرد توسط مرحوم تیمورتاش از شاه وقت ملاقات خواستم و اظهار نمودم که اگر دولت می‌خواهد برخلاف مصالح مملکت اقدام کند و قراردادی منعقد نماید مثل اینکه وثوق الدوله از نظر گذشتن قرارداد در انتخابات دوره چهارم مداخله کرد البته انتخابات دوره هفتم هم باید آزاد نباشد ولی اگر شاه مقصودی غیر از صلاح مملکت ندارند خوب است که در انتخابات مداخله کنند تا نمایندگان حقیقی مملکت به مجلس وارد شوند و از مصالح عمومی دفاع نمایند شاه تیمورتاش را خواست و از او

سؤال کرد که مگر در انتخابات مداخله نمی‌کند جواب داد نه پس از آن گفت دکتر مصدق را قانع کنید که جعلیات را تکذیب کند در اطاق تیمورتاش از انتخابات طهران که دخالت دولت اظهر من الشمس بود مذاکره شد چنین اظهار نمود که در حضور اعلیحضرت غیر از آنچه گفتم چیز دیگری نمی‌توانستم بگویم بیائید با هم صلح کنیم و پست مشترکی که شش نفر از دولت و شش نفر از ملت باشند (مدرس- مشیرالدوله- مستوفی الممالک مؤتمن الملک- تقی زاده- دکتر مصدق) ترتیب دهیم و قضیه را باین طریق حل نمایم چون راه حلی که مرحوم تیمورتاش پیشنهاد نمود بانظر من که آزادی انتخابات بود تطبیق نمی‌کرد انتخابات بهمانطوریکه دولت می‌خواست جریان خود را طی کرد

معروف است که بعد از خاتمه انتخابات مرحوم مدرس از رئیس شهربانی وقت پرسید که در دوره ششم من قریب ۱۴ هزار رأی داشتم در این دوره اگر از ترس شما کسی به من رأی نداد پس آن رأیی که من به خودم دادم کجا رفت این است مختصری از تفصیل انتخابات آن دوره و ادوار بعد طرز ورود آقا بعد از ۲۲ سال به ایران و اینکه فوراً از یزد انتخاب شدند ثابت می‌کند که آقا برای کاری مأمور هستند بسیار جای تأسف است که وعده‌های سهیلی و تدین راجع بعدم دخالت در انتخابات لباس عمل نپوشید در هر کجا هم که تحت نفوذ واقع نشدند انتقادات بسیار نمودند و ناموس مملکت را به باد دادند ای کاش این قبیل اشخاص یک روز اگر می‌شد شاگرد دبستان سید یزدی بودند شخص متوفی نقل می‌کرد که در زمان صدارت حاج میرزا حسین خان سپهسالار بامر ناصرالدین شاه کسی را می‌پرند بکشند در جواب سؤال سپهسالار گفتند که سید یزدی سارق است که از خانه ظهیرالدوله اشیاء مهمی سرقت کرده‌است سپهسالار او را خواست و گفت که چون تو اولاد رسولی تبه کن تا نزد شاه از تو شفاعت کنم سید یزدی گفت من دزدم ولی راستگو و صدیقم و تاکنون با کسی عهده‌ی ننموده‌ام که از آن تخلف نمایم من از مرگ هراسی ندارم من می‌خواهم کشته شوم و کسی را بدروغ امیدوار نکنم من بدرستی و راستی ایمان دارم و خود را فدای عقیده می‌نمایم من نمی‌توانم عهده‌ی ببندم که بعهد وفا ننمایم هرقد سپهسالار اصرار نمود اظهار ندامت نکرد ای کاش می‌گفت گوش دروغگو را باید برید تا صورت هم مصداق حقیقتی و من یشابه ابة فما ظلم باشد. نظریات من در عدم صلاحیت آقا و طرز انتخابشان معلوم شد ولی ممکن است کسانی که از دوره‌دیکتاتوری انتقادات کلی

نموده و باز خواهان آنند اینطور اظهار کنند که مملکت محتاج باصلاح است که خود گذشته هم کسی نیست پس باید با آقا موافقت نمود که ما را به شاه راه ترقی هدایت کند جواب آنها این است که جامعتر با دو قوه می شود اصلاح کرد قوه اخلاقی که مخصوص پیغمبران و خوبان است و قوه مادی ما که از نیکان نیستیم پس آقا باید بگوید که با کدام قوه می تواند خو را بمقصود رساند آیا کسی هست بگوید مرکزی اتکاء آقا ملت ایران است خاطر دارم سرداد سپه رئیس الوزراء وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی الممالک و دولت آبادی و مخبرالسلطنه و تقی زاده و علاء اظهار کرد که مرا انگلیس آورد و ندانست با کی سرو کار پیدا کرد آنوقت نمی شد در اینباب حرفی زد ولی روزگار آن را تکذیب کرد و بخوبی معلوم شد همان کسی که او را آورد چون دیگر مفید نبود او را برد.

دیکتاتور با پول ما و بضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز با تدارک مهمان دید عقیده و ایمان و رجال مملکت را از بین برد املاک مردم را ضبط و فساد اخلاق را ترویج و اصل ۸۲ قانون اساسی را تغییر داد و قضاوت دادگستری را متزلزل کرد برای بقاء خود قوانین ظالمانه وضع نمود چون بکمیت اهمیت می داد بر عده مدارس افزود و بکیفیت عقیده نداشت سطح معلومات تنزل کرد کاروان معرفت باروپا فرستاد نخبه آنها را ناتوان و معدوم کرد اگر بتدریج که دختران از مدارس خارج می شدند حجاب رفع می شد چه می شد رفع حجاب از زنان پیر و بی تدبیر چه نفعی برای ماداشت. اگر خیابانها اسفالت نمی بود چه می شد و اگر عمارتها و مهمانخانهها ساخته نشده بود بکجا ضرر می رسید من می خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم خانه ای در اختیار داشت به از شهریست که دست دیگران است. این است کار سیاستمداران وطن پرست که کسی را آلت اجراء مقصود قرار می دهند و پس از اخذ نتیجه از بردن او بمردم منت می گذارد بر فرض که با هواخواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوئیم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد در مقابل آزادی که از ما سلب نمود چه برای ما کرد.

اگر موجب ارتقاء ملل حکومت استبدادپرست دولت انگلیس و آمریکا روی چه اصلی حائز این مقام شده اند و اگر رژیم دیکتاتوری سبب ترقی ملل بود چرا دول محور از بین می روند هیچ ملتی در سایه استبداد بجائی نرسید آنها که دوره بیست سال را با این دوره که از آزادی فقط اسمی شنیده ایم مقایسه می کنند و نتیجه منفی می گیرند در

اشتباهند زیرا سالها لازم است که بعکس العمل دوره ۲۰ ساله خاتمه داده شود. دیکتاتور شبیه به پدریست که اولاد خود را از محیط عمل و کار دور کند و پس از مرگ خود اولادی بی تجربه و بی عمل بگذارد پس مدتی لازم است که اولاد او مجرب و مستعد کار شوند یا باید گفت که در جامعه افراد در حکم هیچند و باید آنها را یکنفر اداره کند این همان سلطنت استبدادپرست که بود مجلس برای چه خواستند و قانون اساسی برای چه نوشتند و یا باید گفت که حکومت ملی است و تمام مردم باید غمخوار جامعه و در مقدرات آن شرکت نمایند در اینصورت منجی و پیشوا مورد ندارد.

اگر ناخدا یکی است هر وقت که ناخوش شود کشتی در خطر است و وقتی که مرد کشتی بقعر دریا می‌رود ولی اگر ناخدا متعدد شد ناخوشی و مرگ یکنفر در سر کشتی مؤثر نیست آقا اگر غمخوار این ملتند به ترقی و تعالی وطن معتقدند و نمی‌خواهند بعنوان هیچ و پوچ به آتش نفاق دامن بزنند باید خود را فوق دیگران بدانند و بگذارند که در سایه آزادی و جامعه خودش کشتی متلاطم را بساحل نجات رساند. ما نمایندگان قبل از هر چیز باید به ایران نظر کنیم و منافع عموم را بر منافع شخصی خود ترجیح دهیم ما همه اهل یک مملکت و زاده یک وطنیم ما باید کاری کنیم که قواء مملکت صرف خیر و صلاح شود ما باید بدانیم که نفاق برای ما بسیار مضر و گران است یکوقتی از فرط نادانی و جهل در شیخی و متشرعی اختلاف داشتیم زمان دیگر در استبداد و مشروطه مباحثه نمودیم پس از آن اختلاف در آزادی و دیکتاتوری و بعد تغییر فرم بود اکنون باز برای اصلاح معنویات دچار تغییر کلاه شده‌ایم. آقا وقتی می‌توانند کار کنند که در مجلس را ببندند و یا آنرا قرق کنند و مثل ایام کابینه سیاه خرابه را تعطیل کنند با این مجلس که می‌خواهد ثابت کند طلایعه آزادیست کار آقا بسیار دشوار است بعقیده من باید از خود رفع زحمت کند و از مجلس برود و غیر از این را دیگری ندارد.

آنهایی که می‌گویند در نهم آبان ۱۳۰۴ من توانستم اوضاع وخیم بیست ساله را پیش بینی کنم و دیگران نتوانستند بیان واقع نیست من از جان خود گذشتم و همقطارانم از دادن یک رای نخواستند امتناع کنند باز من آتیه را می‌گویم خدا کند که این دفعه با من همراه باشند آقا مثل نهر کوچکی است که برود تیمس متصل شده باشد هر قدر که آب

از نهر بیشتر برود بر توسعه نهر می‌افزاید و آب زیاد مساحت زیادی را فرا می‌گیرد اگر امروز با خاک می‌شود از عبور آب جلوگیری نمود اعتبارنامه ایشان که تصویب شد و حزب حلقه که بر شعبات خود افزود و قوت گرفت با توپ جدید الاختراع این جنگ هم نمی‌شود مقاومت کرد.

اما امروز از آزادی مطبوعات صحبت می‌کند و از اصلاح معنویات که میدانم مقصودشان چیست سخن میراند ولی میخ خود را که محکم نمود زمینه دوره شوم دیگری را تهیه و جامعه را گرفتار خواهد کرد. چه ضرورت دارد که ما امروز خود را گرفتار کنیم و چه لزومی دارد که هموطنان را نگران نمائیم آقایان نمایندگان بیائید دوره بدبختی را تکرار نکنید بیائید به جامعه ترحم نمائید بیائید جوانان روشن فکر مملکت را دچار شکنجه و عذاب ننمائید بیائید علمداران آزادی را بدست میرغضبان ارتجاع نسپارید بیائید ثابت کنید که این مجلس خواهان عظمت و بزرگی ایران است.

رئیس- آقای نقابت.

نقابت- بنده باید مقدمه یک مطلب را اعلام کنم و آن این است که بین تیپ آقای سید ضیاءالدین و تیپ آقای دکتر مصدق یک تیپ ثالثی وجود دارد و آن تیپ ما هستیم ما هستیم و تیپ خودمان تیپ جوان و تحصیل کرده و تپیی که دارای دیپلم هستند- و تیپ وطن پرست. ما نه حق خودمان را به ایشان می‌دهیم نه به شما.

بعضی از نمایندگان- آقای دکتر مصدق هم خودشان تحصیل کرده هستند.

نقابت- اجازه بفرمائید وقتی که بنده عرض می‌کنم سه تیپ موجود است و برای یکی اوصافی ذکر می‌کنم این دلیل نمی‌شود که برای آن دو تیپ اوصافی وجود ندارد ولی اختلافی که بنده بیان می‌کنم اختلاف زمانی است. مسلکی است، فکری است نه اینکه در اصل وطن پرستی حضرت آقای دکتر مصدق السلطنه و آقای سید ضیاءالدین من تردیدی داشته باشم.

فرمند- وطن پرست پیر هم پیدا می‌شود.

نقابت- بهر صورت این مملکت یک روزگار هائی دیده و مراحل را طی کرده و امروز مایه خوشوقتی است که یک مجلسی به تمام معنی آزاد ما مشاهده می‌کنیم. یک مجلسی است که همه کس می‌تواند عقاید و افکار خود را بگوید و هر نظری نسبت به اصلاحات دارد بیان کند در ادواریکه آقای دکتر مصدق بعنوان تاریخ بیان فرمودند بنده در آن ادوار محصل بودم باین جهت داخل در هیچیک از اجتماعات نبودم که بتوانم با زمان طی طریق کرده باشم ولی مطالعه می‌کردم بعد از بیست سال که سوابق و احترامات آقای دکتر مصدق در این مملکت محفوظ بود و همه کس نسبت بایشان علاقه داشت و یکی از علاقه مندان به ایشان خود من بودم برای اینکه من (در واکنس توسینل) تألیف ایشان را می‌خواندم و استفاده می‌کردم و ایشان را دوست می‌داشتیم و از طریق علم با مؤلف آن کتاب ارتباط داشتم ولی اینطور فکر می‌کردم که یک روزی این مملکت بدبخت بایستی تمام افرادی را که در هر جای کشور دارد تمام قوائی را که در هر جا می‌تواند تهیه کند آن ذخائری را که از دستبرد حوادث برکنار مانده‌اند آن شخصیت‌ها که سیل حوادث خروشان نکرده اینها همه بایستی جمع شوند و ما هم دور علم آنها جمع شویم و بگوئیم آقایان شما هستند و ما هم هستیم و ایران هست (صحیح است) و بیائیم با هم کار کنیم بیائیم به درد این کشور بخوریم این فکر را داشتیم بنده یکی از آنها هستم که به شهادت چند نفر از رفقا از زمانی که کابینه مرحوم فروغی متزلزل شد از آقایان خواهش کردم تمنی کردم که آقا شما و آقای قوام و غیرذلک همه با هم تشریک مساعی کنید و وارد شوید و بر علیه هم چیزی نگوئید و قوای یکدیگر را فلج نکنید این قوا بضرر مملکت تمام می‌شود و حالا هم ما باید استفاده کنیم از مجموع افکار شما شخصیت دکتر مصدق نایاب است. میلیونها خرج لازم است برای یک مملکتی یک دکتر مصدق ترتیب کند همینطور دیگری دیگری شخصیت‌های با احترام را باید حفظ کنیم امروز ما دچار قحط الرجال شده‌ایم امروز آقای دکتر مصدق از دخالت آقای سهیلی در انتخابات اظهار فرمودند همه گفتند صحیح است چرا این دولت هنوز سر کار است برای اینکه کسی را نداریم (بعضی از نمایندگان چرا داریم) برای اینکه در آن اعصار و ایام اگر می‌دانستند یک جوانی خوب حرف می‌زند خوب فکر می‌کند خوب مطالعه می‌کند او را خفه می‌کردند توی زندان می‌انداختند اگر کسی هم از این بلیات فرار کرده‌است بسلوک بملایمت بیک وضعیتی خودش را نجات داده این بود که ادوار نمی‌گذاشت رجالی باز بیاید ر جل در

زندگانی مبارزه در زندگانی زد و خورد در دنیای طوفانی پیدا می‌شود نه در زندگانی آسایش و راحتی در هر صورت ما امیدوار هستیم که از تمام رجالی که در گذشته داشتیم یا بعد می‌توانیم تهیه کنیم بنفع مملکت استفاده کنیم بنده اعلام موافقتم با اعتبارنامه آقای سید ضیاء الدین مبنی بر یک اصلی است که بدان اصل علاقه دارم و آن این است که قرارداد ایران و شوروی مصوبه مجلس شورای ملی مورخه ۲۳ قوس ۱۳۰۰ البته این قرارداد بعد از رفتن آقای سیدضیاءالدین است از ایران و مجلس تصویب کرد زیرا آن تاریخ که ایشان آمدند مجلس بود و وکلاء انتخاب شده بودند ولی وکلاء جرأت تجمع را نداشتند و تنها شاه تشکیل کابینه می‌داد ایشان وارد شدند مذاکرات ایشان با دولت اتحاد جماهیر شوروی توافق حاصل کرد بر روی این قرارداد و این قرارداد بدون اینکه یک کلمه از کلمات و عباراتش تغییر بکند با امضای آقای سید ضیاءالدین مبادله شد و متن آن هم موجود است این قرارداد بزرگترین خدمتی است به مملکت امروز هم دارای قدرت و اثر تاریخی است.

دکتر مصدق - در کابینه سردار منصور بود.

نقابت- عرض کردم این قرارداد با امضای رئیس دولتی که سید ضیاء بود امضا شد و مبادله شد بعد هم مجلس تصویب کرد آنروز مجلس نبود این قرارداد در ماده ۱ می‌نویسد که دولت شوروی از سیاست جابرا نه‌ای که دولتهای مستعمراتی روسیه که بارادة کارگران و دهاقین این مملکت سرنگون شدند نسبت به ایران تعقیب می‌نمودند قطعاً صرف نظر می‌نماید. نظر بآنچه گفته شد و با اشتیاق باینکه ملت ایران مستقل و سعادتمند شده و بتواند آزادانه در داری خود تصرفات لازمه را بنماید دولت شوروی روسیه تمام معاهدات و مقاولات و قراردادهای را که دولت تزاری روسیه با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را تضییع ملغی می‌نمود و از درجه اعتبار ساقط شده اعلان می‌نماید. در فصل هشت می‌گوید دولت شوروی انصراف قطعی خود را از سیاست اقتصادی که حکومت تزاری روسیه در شرق تعقیب می‌نمود و بدولت ایران نه از نقطه نظر توسعه اقتصادی و ترقی ملت ایران بلکه برای اسارت سیاسی ایران پول می‌داد اعلان می‌نماید بنابراین دولت شوروی از هر نوع حقوق خود نسبت بقروض که دولت تزاری بایران داده است صرف نظر کرده.

دکتر مصدق - خارج از موضوع است

نقابت - آقا موقعی که بیانیه دولت آمریکا را می‌خوانید خارج از موضوع نیست اجازه بفرمائید عرض کنم بین دو دسته یک دسته دیگری وجود دارد استقلال فکر داریم اجازه بفرمائید حرف بزنیم.

دکتر مصدق - پس شما بگذارید آن دسته حرف خودشان را بزنند بعد وسطش را بگیرید.

نقابت - در این بین است که کاپیتولاسیون ملغی می‌شود کاپیتولاسیون یعنی قدرت قضائی ایران در دست خود ایران می‌افتد و این افتخار برای همیشه برای یک مملکت محفوظ ماند و خدمات دیگری که برای ایران پیش آمده است مجموع این قرارداد یک سلسله منافی بوده است برای کشور ما البته تقاضا می‌کنیم مطالعه بفرمائید پس چون امضای بدوی او به امضای آقای سید ضیاءالدین است حکایت می‌کند که امضا کننده دارای روح موافق بوده و نسبت بخدما می‌کند که در این قرارداد نسبت بمملکت میشده موافقت داشته است و بنده بهمین استدلال با وکالت آقای سیدضیاءالدین مخالفم اما جهات مخالفتی که بیان کردند این مخالفت را من از دو جهت مورد مطالعه قرار می‌دهم یکی از جهت سیاسی و یکی از جهت قضائی فرمودید که اشخاص را گرفتند حبس کردند چنین و چنان کردند کدام رئیس دولت است که در این بیست ساله اشخاص را بی جهت نگرفتند و حبس نکردند ...

بعضی از نمایندگان - آقا این که دلیل نمی‌شود این صحیح نیست

نقابت - اجازه بفرمائید و بنده عرض می‌کنم بر فرض که این یک نفر کارها را هم کرده است بنده تعجب می‌کنم

رئیس - فعلا به این یک نفر دسترسی هست

دکتر مصدق - این را هم که می‌خواهند وکیل نکند.

نقابت - حضرتعالی استاد قضائی هستند ایشان را در بیست و سه سال قبل مجرم میدانید حالا اساساً این شخص مجرم هست یا نیست بنده در این قضیه وارد نمی‌شوم شما میفرمائید در بیست و دو سال قبل فلان زید را توقیف کرده یا حبس کرده آنوقت مرور زمان جزائی برای آن قائل نیستند در صورتیکه مرور زمان جزائی ده سال است پس عنوان مخالفتی که در این قسمت فرمودند قابل توجه نیست یک نکته دیگری فرمودند که مگر کس دیگری نبود که رئیس الوزراء بشود که یک نفر مدیر روزنامه بشود بنده عرض می‌کنم مدیر روزنامه می‌تواند همه کاره بشود مدیر روزنامه آدم کوچکی نیست آدمی است که تمام هستی خودش را می‌گذارد تا جوهر ذاتی خودش را بروز بدهد و بنده هیچ مدیر روزنامه را نمی‌شناسم که دارای ثروت استگاهی باشد پس حیث مدیریت روزنامه بحثی بر ایشان نیست از اینکه می‌فرمایند آدمی نبود من همین مطلب را بهش اعتراض دارم و همیشه قرار بر این بوده‌است که یک اشخاص بزرگی را بنا به سابقه بنا به سیره انتخاب می‌کردند برای ریاست وزراری برای وزارت یا برای سایر مشاغل در صورتیکه اشخاص هم که ارزش داشته باشند می‌توانند تمام مشاغل را طی کنند و کافی است که لیاقت خودشان را ابراز کنند و رنگ سیاسی مخالف با آن کار هم نداشته باشند شرحی آقای دکتر راجع بخوبی و بدی مأمورین خارجی فرمودند که مورد بحث ما نیست البته در تمام جاها مأمورین خوب هست مأمورین بد هست ما باید وظیفه خودمان را تعقیب کنیم و باید تعقیب از یک اصولی کنیم و اگر برخورد بد کردیم تسلیم نشویم و با او مقاومت کنیم فرمودند که قرارداد یک عقد دو طرفی است چطور شد که از یک طرف ملغی شد آقای دکتر البته تصدیق می‌فرمایند که قرارداد وقتی در یک کشوری رسمیت دارد که بتصویب مجلس شورای ملی برسد و آن قرارداد گذارا که مجلس تصویب نکرد فقط مانده بود یک عملی یک تعهد اخلاقی از طرف دولت یک تعهد اخلاقی که به تعهد قضائی تلقی می‌شود زیرا دولت غیر از یک فرد عادی است دولت یک دستگاهی است که تعهدش امضایش یک اعتباراتی دارد و تاحدی این را باید در نظر داشت که آبروی امضاکننده از بین نرود و بالاخره این گرفتاری اخلاقی را دولت دارد و باید

طوری کرد که آبروی امضا کننده نرود معذک این قرارداد که از طرف دولت شده بود مجلس هم تصویب نکرد آنوقت آن کسی که پایه این قرارداد را لغو می‌کند و بعد یک همچو قراردادی هم که بین ایران و شوروی امضا می‌کند حق دارد بگوید من لغو کردم این را هم نمی‌شود بحثی کرد که چرا ایشان کرده‌اند فرمودند که آقا با چه سرمایه رفتند به اروپا و زندگی کردند خیلی تعجب است این فرمایش ایشان در ظرف این بیست سال در این مملکت و در سایر ممالک در اثر آزادی تجارت و کورانهائی که بوده است اشخاصی بوده‌اند که با صفر یا هیچ با فکر و عمل شروع کرده‌اند و میلیونها هم ثروت جمع کرده‌اند این هیچ مربوط به بحث ما نیست که چرا توانسته است یک کسی در خارجه بماند فقط این ایراد را باید بکنند که چرا یک کسی که در خارج زندگی کرده است زیر دست و پا نیفتاده است و چرا به اعمال پست و ادار نشده و چرا توانسته است زندگی کند خیلی‌ها توانسته‌اند زندگی می‌کنند بسیاری از خانواده‌ها در این مملکت بوده‌اند که میلیونها ثروت داشته‌اند و حالا به فقر افتاده‌اند و اشخاصی هم بوده‌اند که هیچ نداشته‌اند و حالا دارای ثروت هستند بنابراین از این جهت ایرادی بر ایشان نیست فرمودند یزیدی این تمول را از کجا آورده‌اند که با هم در امور مالی کمک بکنند بنده تصور نمی‌کنم که اینها محتاج بجواب باشد فقط این را باید عرض کنم البته شهر یزد و کرمان یا جای دیگر با داشتن زراعت و تجارت مخصوصاً یزدیها که فوق العاده در هوش و ذکاوت و پشت کار و همه چیز معروف هستند البته می‌توانند نسبت بیک کسی که عقیده دارند ثروتی جمع آوری کنند فرمودند که در جریان حبس و تبعید بیرجند آقای دکتر چندبار قصد خودکشی داشتند البته همانوقت که این ترتیب پیش آمد ما خیلی متأسف بودیم (صحیح است) که چرا یک نفر از رجال عالیمقام مملکت ما را اینطور آزار می‌کنند ولی همینقدر که فرمودند قصد خودکشی داشتیم یک خلجانی برای من تولید شد زیرا قصد خودکشی یک قصد طبیعی نیست و در وقت مخصوص این حال پیدا می‌شود فرمودند که اگر وکیل آزاد نباشد که عقاید و افکار خودش را بگوید چرا باید قبول وکالت بکند البته این تشخیص است که ممکن است آقای دکتر بدهند که آزاد نیستند در بیان عقاید ولی ما آزادیم در بیان عقاید و حرف خودمان را می‌زنیم ولو به ضرر ما تمام شود فرمودند که در شب ششم حوت که تلگراف شاه به شیراز مخابره شد و اعلام شد ریاست وزرائی آقای سیدضیاءالدین ایشان تصمیم گرفتند که اگر این سیدضیاء همان سید ضیاء مدیر

روزنامه باشد مخالفت بکنند و تلگراف کردند بدون فاصله که فارس زیر بار نمی‌رود و اغتشاش خواهند کرد این بیان قابل اعتراض است زیرا یک والی یا یک رئیس اداره ولو هر سمتی داشته باشد وقتی که یک حکومت مرکزی تلگرافی می‌کند باید آقا اطاعت بکنند حالا فرمودند که در فارس اغتشاشاتی می‌شد و بعد هم آثاری در این خصوص پیدا شد کاغذی من جمله رئیس نظمیۀ بوالی نوشت که آقا اقداماتی بکنید و عملیاتی بکنید این‌ها می‌فهماند که عادت ولات سابق یکقدری بر این بوده‌است که در تولید اغتشاش انگشت کرده‌اند تلگراف اعتراض آمیز رئیس دولت وقت را خطاب به خودشان قرائت کردند در صورتیکه آن تلگراف خیلی عبارات جالب توجه و بسیار با صمیمیت بوده‌است بنده در آن عبارات سوئی نمی‌فهمم که شما اصلاحات را شروع کنید و به پشتیبانی من امیدوار باشید و همچو کنید و همچو کنید این را ما دلیل می‌گیریم بر نظریات صادقانه صاحب این تلگراف نه اینکه یک استفادۀ عکسی از یک مطلبی در نظر بگیریم که منطقاً جایز نیست فرمودند که یک سید یزدی اقرار بدزدی کرد و اقرار بدروغگوئی نکرد و استحکام خودش را نشان داد ایکاش می‌گفت که یک مجازاتی هم برای دروغگو معین کنیم که گوشش را ببرند بنده خیال می‌کنم که این عبارت تلمیح دارد و یکی از صنایع بدیعی است که گوش دروغگو را ببرند خوب ما موافقت می‌کنیم که گوش دروغگو را ببرند اما آن مطلبی که منظور آقا است خارج از موضوع ماست فرمودند که آقا بفرمایند که با قوه اخلاقی می‌خواهند کار بکنند یا با قوه‌مالی آقا هم یک وکیلی هستند در این مملکت مثل سایر وکلا اگر فکر ایشان یک دیریکسیون صحیحی پیدا کرد اگر فکر ایشان یکطوری تنظیم شد که با اوضاع امروز متناسب بود و یک‌عده هم همفکر پیدا کردند که پیروی از فکرشان بکنند می‌کنند والا فلاو این مطلب هم درباره بنده و هم آقای دکتر و همه آقایان جاری است زیرا امروز غیر از بیست سال قبل است امروز مملکت بوسیله برق و رادیو مسافرت آمدن و رفتن بطوری ارتباط با دنیای متمدن پیدا کرده که دارد هم سطح می‌شود آن افکاری که بیست سال پیش بود مثلاً شاید یک روزی آقای دکتر اینجا تشریف می‌آوردند و قسم بکلام الله می‌خوردند که راست می‌گویند خیلی تأثیر می‌کرد اما اگر امروز این کار را بکنند هیچ تغییری حاصل نمی‌شود یعنی همان فکری که هست برای اینکه این بیان راست است یا غیر راست باقی بماند وضعیت اخلاقی امروز اینطور است ما جوانهای تحصیل کرده داریم که اینها به اروپا رفته‌اند و

هرکدام دارای قدرت اراده هستند و دارای رشد و بلوغ و نبوغی هستند منتها گم کرده بودیم و حالا در حکومت روشن امروز پیدا می‌شوند و ایشان بمن ایراد خواهند کرد و خیال می‌کنند که بنده بعنوان طرفداری کی تپیی این بیان را می‌کنم بلکه منظورم بیان یک حقیقتی است و بعنوان اینکه میل ندارم که یک عنصری که در بیست و دو سال قبل کنار رفته امروز بعد از بیست و شش سال بیاید دعوا کنند وقت ما را هم تلف کنند ما هم کار داریم ما هم می‌گوئیم بیایید کار بکنید هر دو پدر ما هستید اگر خوب کار کردید نگاهتان می‌داریم و اگر نه بیرون می‌کنیم شرحی در معایب دیکتاتور فرمودند که دیکتاتور آمد همچو کرد همچو کرد همه اینها صحیح است و این یک بحث علمی است که جایش مجلس شورای ملی نیست باید خدمت آقای دکتر برسم سند و کتاب آن را ارائه بدهم که در مملکت چطور دیکتاتور بوجود می‌آید اگر هوای یک درخت و اسبابش مقتضی بوجود آوردن کرم باشد یک کرمی از آن درخت تولید می‌شود که آن درخت را خشک می‌کند همینطور در یک مملکتی که غرض و مرض حکمفرما شود خیانت در یک ملتی بروز بکند دروغ و رشوه در کار باشد هیچکس بوظیفه خودش عمل نکند آنوقت افراد همه عصبانی می‌شوند و بجان هم می‌افتند و آنوقت دیکتاتور پیدا می‌شود بنابراین این دیکتاتور مولود آقای سیدضیاءالدین نبود این دیکتاتور مولود این درخت است که کرم بجانش افتاده بود واقعاً باید از روی انصاف صحبت کنیم و حمله به‌مدیگر نکنیم زیرا همین حملات است که ایجاد دیکتاتور می‌کند الان این مملکت در آتش بدبختی و بیچارگی دارد می‌سوزد و دولت ندارد فرماندار ندارد استاندار ندارد استاندار شما مثل استاندار مازندران است مثل آن استانداری است که معروف به فسق و متجاهر به فسق است باز هم نگاهش داشته‌اند انواع و اقسام بدبختیهای دیگر هست در این موقع باز ما بیائیم با هم معاوضه کنیم خوب نیست اینها است که ایجاد دیکتاتور می‌کند و الا در بدی دیکتاتور ما اختلافی نداریم ایشان می‌گویند سیدضیاء کرد ما می‌گوئیم دستگاه کرد و ما باید امروز رعایت این معایب و مفاصد را بکنیم حالا ایشان اختلاف کلاه گرفتند که ایجاد اختلاف کلاه می‌شود من هم به آن موافقم یعنی عادت است یعنی لباس پوشیدن در یک جامعه عادت است یک کسی اینجا به آقای آشتیانی ایراد می‌کرد که شما در روز افتتاح آمده بودید اینجا ولی کراوات نزنده بودید و حال آنکه ژاکت پوشیده بودید و همه این ایراد را می‌کردند در صورتی که اینها عادات است و یک مطالبی نیست که

سالب آزادی بشود و مرتفع می‌شود و اتهام سیاسی هم ندارد و اینکه فرمودند ایشان با یک نه‌ری متصل هستند این را بنده نمیدانم که حقیقت این است یا نه و تصور می‌کنم که اگر آقای دکتر دلیلی دارند بفرمایند و الا این بیان ایشان را هم بنده محمول به همان بیانات قبل میدانم که آن جریانات فارس و آن تلگرافات و آن جریانات به امور پر پر آقای دکتر صدمه زده‌است بنده با این استدلالی که کردم مستقلا بدون اینکه طرفدار این باشم یا آنطرف آرزوی استدلال با ایشان موافقم.

رئیس- آقای سیدضیاءالدین.

سیدضیاءالدین طباطبائی- خدا را شکر که زنده ماندم تا در روزهای محنت وطن ندای هموطنان را شنیده جان بی مقدار خود را در طبق اخلاص نهاده تقدیم نمایم. پس از بیست و سه سال غربت از ایران، پس از بیست و سه سال غزلت و انزوا و آوارگی امروز افتخار دارم در این محوطه‌ای که خاطره‌های شیرین و تلخ و فراموش نشدنی از آن دارم حضور پیدا کنم. امروز اگر تیرهای تهمت، بدنامی، افتراء، ناسزا به من پرتاب می‌شود افسرده نیستم زیرا سی و هفت سال پیش با پدر همین اسعد (اشاره بر رئیس مجلس) با برادر همین اسعد و با هزاران آزادیخواهان دیگر در همین محل از دهانه‌های توپ گلوله بر سر ما می‌بارید و ما تحمل کردیم و امید خود را از آتیه ایران سلب نکردیم بطوریکه آقایان میدانند بیست و سه سال بود از ایران دور بودم و خیال مراجعت را نداشتم پس از وقایع شهریور دوستانم از تهران و ولایات بمن مراجعه کردند و تقاضا نمودند که بایران برگردم خودداری کردم شش ماه یکسال دو سال گذشت بالاخره چون که همیشه جوانمرد بودم و جوانمردی را صفت خود و آباء و اجداد خود می‌دانستم دیدم سرزمینی که مرا تربیت کرده، بزرگ کرده، من باو قرض داشتم و در حداقل دعوت دوستانم را باید بپذیرم این بود که به ایران مراجعت کردم پس از مراجعت به ایران در خیال این نبودم که وکیل شوم یا وزیر شوم یا رئیس الوزراء شوم یا رئیس مجلس شوم هیچکدام از اینها نبود در ۲۳ سال قبل که رئیس الوزراء و فعال مایشاء ایران بودم اگر می‌خواستم اگر مایل بودم این درجه فهم و ادراک در من بود که با این و آن بسازم و در همان مسند باقی باشم ولی من نخواستم به قیمت خرابی ایران به قیمت محو یک ملتی زمامدار شماها باشم این بود

که طالب نبودم و ترک کردم و رفتم پس از ورود من به ایران در تهران شنیدم اهالی یزد مرا بسمت وکالت مجلس شورای ملی انتخاب کرده‌اند تعجب کردم زیرا چنانچه عرض کردم قصد اشغال مقامی را نداشتم گفتم بعد از ۲۳ سال می‌روم ایران مملکت محنت زده خود را به بینم اگر توانستم خدمتی می‌کنم اگر نتوانستم خدمتی بکنم یا در ایران می‌مانم یا چنانچه ۲۳ سال از این مملکت دور بودم باز هم مراجعت می‌کنم، خبر وکالت بنده از یزد مرا تکان داد و نمی‌خواستم قبول کنم زیرا بکسی ننوشته بودم و از هیچیک از رفقا و دوستان خودم یا اهالی یزد تقاضا نکرده بودم در همین حال دچار یک محظوری شدم و آن این بود که ۳۲ سال قبل اهالی یزد پدر مرا بسمت وکالت مجلس شورای ملی انتخاب کردند ۲۴ سال پیش هم خود من وکیل شدم که وقایع کودتا پیش آمد این مرتبه سوم بود اخلاقاً نمی‌توانستم با اهالی یزد بگویم که من شانه خود را از زیر بار مسئولیت خالی می‌کنم اصرار اهالی یزد و تلگراف متوالی که بمن مخابره کردند و اصرار دوستانم باعث شد که من وکالت را قبول کردم بعلاوه یک دلیل دیگری هم داشت در ۲۴ سال پیش روزی که از خود گذشتم و وجود خود را مؤثر در نجات و استقلال ایران قرار دادم روز خطر بود امروز هم روز خطر بود چونکه خطر را دیدم آدمم اینجا بایستم برای اینکه اگر بتوانم بملت خودم بوطن خودم بایران عزیز خدمت بکنم و چنانچه عرض کردم مدعی هستم وجود من مؤثر در سیاست و استقلال ایران بود و عنقریب بفاصله چند دقیق آقایان خواهند شنید (خطاب به آقای دکتر مصدق) اگر صدای بنده یکقدری بلند است برای اینکه حضرتعالی بشنوید) از دو ماه باینطرف شنیده شد که با اعتبارنامه من مخالف هستند دوستان من نگران بوده و من هم نگران بودم ولی نگرانی من از این بود که اعتبارنامه من با سکوت و خاموشی بگذرد و مجبور شدم از یکی از دوستانم خواهش کنم با اعتبارنامه من موافقت کند زیرا اگر مخالف نمی‌شد یک حقایقی را نمی‌توانستم بگویم ممنونم از صمیم قلب که این زحمت را حضرتعالی و بعضی از آقایان دیگر از من رفع فرمودید چرا منتظر چنین روزی بودم زیرا ۲۳ سال سکوت کردم هر دشنامی، هر ناسزائی هر تهمتی هر افتزائی را قبول کردم و حاضر نشدم برای وجاهت خود برای تیرئه خود اسراری را فاش کنم که مصالح عالییه ایران را بخطر اندازم ۲۴ سال تحمل ۲۴ سال صبر کافی بود آقای دکتر مصدق السلطنه بزرگترین فداکاری من در دوره زندگانی من این بود که سکوت کردم و آنچه را می‌دانستم نگفتم و پرده حقایق

را پاره نکردم و آقایان بعضی می‌گویند چرا در عرض مدت بیست سال که از ایران دور بودم سکوت کردم در روزهاییکه بدبختیهای ایران را دیدم چرا صدای خود را در نیاوردم اکنون دلیلش را بجنابعالی و آقایان عرض می‌کنم تا چهار سال پنجسال بعد از کودتا تمام جراید، مجلس شورای ملی و جوانها، پیرها روشن فکرها تاریک فکرها همه از اوضاع راضی بودند شکایتی نبود پیش آمد کودتا سبب خوشبختی و اصلاحاتی که در مملکت شده بود مایه امیدواری آتیه بود من در مملکت خارجه بودم جز ایرانیانی که به اروپا برای تحصیل یا گردش می‌آمدند کسی را نمی‌دیدم همه اظهار مسرت از پیش آمدها می‌کردند و بعضی هم یا راست یا دروغ اظهار تأسف می‌کردند که دست شما از بازیگری در بازیهای ایران کوتاه شد این احساسات مردم و ملت بود این ترتیب باقی بود تا زمان رژیم تغییر سلطنت تا آن تاریخ دلیل نداشت که من در ممالک خارجه بوده از وطن خودم و اوضاع خارجه حرفی بزنم از ۳۰۵ تا ۳۱۰ باز آثار ظاهریه خوب بود و اگر در معنی و باطن بعضیها ناراضی بودند لکن بطور کلی طبقات هیئت اجتماعیه راضی بودند و مخصوصاً سالی در حدود دویست نفر محصل و جوانها باروپا می‌آمدند آمدن این جوانها نتیجه ثمره نخلی بود که من کاشته بودم می‌دیدم خیلی خوب هر سال جوانها می‌آیند تحصیل می‌کنند هر سال چند صد نفر جوان می‌آیند چه می‌کنند!

پس دلیل نداشت تا سنه ۱۰ شکایتی بشود اما از سنه ۱۰ به بعد که دیکتاتوری در ایران تشکیل شد وضع مملکت بجائی رسیده بود که اگر در پاریس یک روزنامه فرانسوی در سطر بر ضد شهریار ایران می‌نوشت فردا دولت مناسبات خود را با ملت فرانسه قطع می‌کرد سفارت ایران را از پاریس احضار می‌کرد و سفارت فرانسه را از ایران بیرون می‌کرد آن رعبی که طهران را گرفته بود در نتیجه یک وضعیاتی که حالا نمی‌خواهم بگویم دیگران را هم فرا گرفته بود در یک همچو موقع من کجا می‌توانستم چیزی بگویم یا صدای خود را در بیاورم یا بنویسم و وقتی که نوشتم به چه وسیله‌ای به ایران بفرستم و یا وقتی که فرستادم چند صد نفر که کاغذهای من می‌رسد به آنها بمحبس نیفیند پس من اگر این کارها را نکردم خدمتی کرده‌ام به ایران اما راجع به آقای دکتر مصدق و اظهاراتی که فرمودند من انتظار نداشتم که ایشان در ضمن صحبت از یک حدودی که محاورات رجال سیاسی آنها را

قبول کرده‌اند خارج شوند و من منتظر نبودم که یک چیزهایی را بمن بگویند که من یک چیزهایی را بر خلاف میل خودم عرض کنم و بجناب آقای رئیس مجلس اطمینان می‌دهم که آنچه را عرض می‌کنم بقصد اسائه ادب نیست و اگر یک حقایقی بخودی خود وقیح است تقصیر من نیست آقای دکتر را بنده میدانم و سابقه هم دارم با من غرض شخصی داشتند جز غرض شخصی چیز دیگری نبود این غرض شخصی ایشان در جای خود باقی است ولی ایشان یک نکته را فراموش کردند فرمودند و قتیکه اینجا تشریف آوردند فرمودند که ۲۰ سال بود از ملت ایران دور بودند این هم صحیح است به این معنی خیال می‌کنند که هنوز مردم ایران را با عوام فریبی می‌شود اغفال کرد غافل بودند که در این مجلس شورای ملی عناصر مشخص و ممیزی هستند که اعمال فداکارانه را از اظهارات عوام فریبانه جدا می‌کنند این یک حقیقتی است آقای دکتر مصدق السلطنه یک اختلاف اساسی است و آن این است که من از بدو زندگی خودم عوام فریب نبوده‌ام و عوام فریبی را بزرگترین خیانتی بهیئت اجتماعیه میدانم اگر آقای دکتر مصدق السلطنه و امثال ایشان عوام فریب نبودند و حقایق را ب مردم می‌گفتند ایران سرنوشت دیگری پیدا می‌کرد در جنگ بین المللی در سنه ۱۹۱۴ که مخاطراتی متوجه ایران شد فقط سید ضیاءالدین بود که در روزنامه‌ها اعلام کرد نباید ایران با روس و انگلیس جنگ بکند و از در ستیزه درآید. بی عدالتی‌های آنها را تحمل کند و صبر کنند و منتظر روز بهتری شوند شما و امثال شما ای آقای دکتر مصدق السلطنه برای وجاهت خودتان، برای اموال خودتان، برای منفعت خودتان که از مستوفی گری و خرید خالصه و از کاغذ سازی و از چه و از چه جمع کردید و نتوانستید آنها را حفظ بکنید صدای تان را در نیاورید حقیقت را ب مردم نگفتید مردم را گمراه کردید و ایران را به آن جنگ به آن ویرانی و فلاکت و ادبار انداختید روزهایی که جنگ تمام شد آقای مصدق السلطنه ایران ویران ایران سرگردان ایران گرسنه جز شما چند نفر وجهای نالایق چیز دیگری نداشت بلی آقای مصدق السلطنه در دوره‌های پیش هیچکس جز من از همه چیز نگذشت در مقابل هوچیها و نادانان (ولی امروز دوره عوام فریبی دوره اغفال دوره سکوت گذشته‌است) امروز در نتیجه نتوانستند مرا یاری بکنند. البته هر کس آزاد است تمام اهالی مملکت تمام برادران من از دوست و دشمن همه آزاد کسانی که بی غرض هستند کسانی که مدعی هدایت افکارند قبل از اتخاذ تصمیم از من توضیح بخواهند از

من علت و موجبات اصول را بپرسند پس از آنکه شنیدند اگر قانع شدند واضح می‌شد اگر قانع نشدند آنوقت حق دارند که فحش بدهند ناسزا بگویند هر نسبتی که می‌خواهند بدهند آقای دکتر مصدق السلطنه یکی از افتخارات من این بود که مقدماتی را فراهم آوردم که روزنامه نویس رئیس الوزراء بشود و ایران را از دست شما سلطنه‌ها و دوله‌ها نجات پیدا کند، بلی آقای مصدق السلطنه بلی قربان این سید ضیاءالدین بود که شماها را بچنگ آورد چند سال بود از استبداد نمی‌گویم در همین دوره مشروطه همین مردم بدبخت اسیر چند تا سلطنه‌ها و دوله‌ها بودند دیگر سایر مردم وزن نداشتند، کوچک، روزنامه نویس بودند این را من شکستم این خدمت را من به ایران کردم و شماها را لرزاندم که چطور یک روزنامه نویس رئیس الوزراء یا بعقیده شما صدر اعظم ایران می‌شود ای خاک بسر اشخاصیکه این فرصت را دادند و این بی‌قابلیتی خود را فراهم آوردند. اما راجع به محبوسین اولاً کسی حبس نشد آقای مصدق السلطنه تحت نظر قرار گرفتن و حبس شدن دو مطلب است کسی حبس نشد تحت نظر قرار گرفت حالا فرض کنیم حبس شد (دکتر مصدق - استغفرالله) شما میفرمائید استغفرالله دعوا نداریم (یک نمکی هم در مجاورت باشد بد نیست) در مملکت ایران از قبل از مشروطه و پس از مشروطه حبس کردن مردم یکی از امور عادی بود در دوره سابق حکام ولایات یا وزراء در طهران مردم بیچاره را حبس می‌کردند خود حبس کردن بخودی خود با آنکه بر خلاف قانون بود و غلط بود امری بی سابقه نبود چیزی که بی سابقه بود این بود که سلطنه‌ها و دوله‌ها و ملک‌ها و ممالک‌ها را بگیرند این را تصدیق می‌کنم (خنده حضار) پیدایش این سابقه با بنده‌است و تمام مسئولیت آنرا هم به عهده می‌گیرم و اگر چند صد نفر از من رنجیده شدند و افسرده شدند هزارها ایرانی بدبخت که قرون متوالیه در محبس این دوله‌ها، مله‌ها، سلطنه‌ها، ممالک‌ها با هزار ذلت و بدبختی روزگار می‌گذرانیدند فهمیدند که می‌شود دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها را هم گرفت ملتفت شدید آقای دکتر مصدق السلطنه و اما اینکه اینها چرا حبس شدند رئیس الوزرای وقت چنین تشخیص داد که برای مصالح عالیه مملکت و یک مقتضیاتی که بعد خواهد شنید یک عده‌ای بدون اینکه بجان آن‌ها بحیات آنها به مال آنها تعرض شود در یک نقاطی تحت نظر قرار گیرند اگر جنابعالی میفرمائید بد و خوب را با هم گرفتند مقصود دشمنی و عداوت نبود نخواستم مال کسی را ببرم چنانچه نبردم جز یک‌عده از کسانی که سیاست مملکت را فلج می‌کردند و کارها را اداره

نمی‌کردند و جز منفی بافی و عوام فریبی کار دیگری نمی‌نمودند آنها را دستگیر کردم در آنموقع دو موضوع مهم در پیش بود آقای مصدق السلطنه (بنده متأسفانه حافظه‌ام خوب نیست از این جهت است شما را بهمان اسم سابق خطاب می‌کنم) دو موضوع مهم بود که برای حیات ایران و برای استقلال مملکت ایران تأثیر مهمی داشت یکی مسئله ارتباط با ممالک متحده شوروی و یکی مسئله قرارداد ایران وانگلیس این دو موضوع، این دو مسئله، این دو نکته، آلت بازی دسائس رجال تهران از دوله و ملک و سلطنه شده بود سه سال بود نمایندگان مجلس شورای ملی متعاقب عقد قرارداد انتخاب شده بودند غالبشان هم در طهران بودند این وکلاء جرأت نداشتند مجلس شورای ملی را باز کنند سلیسیون تهران هم جرأت نداشتند حرف بزنند چرا؟ گفتند خوب اگر مجلس شورای ملی از شد قرارداد را قبول کنیم یا رد کنیم کو آن مردی که قبول کند کو آن مردی که رد کند پس بهتر این است که مجلس شورای ملی نباشد با دولت سویت شوروی که سه سال است بما پیشنهاد کرده‌است که ما همسایه هستیم دوست هستیم عهدنامه به بندیم کو مردی که جرئت داشته باشد بگوید به بندیم و کو آن مردی که بگوید ما نمی‌بندیم پس بهتر این است که هیچ نشنویم و صدامان در نیاید این آقایانی که توقیف شدند حبس نشدند و تحت نظر بودند بطوریکه میدانند قبل از ریاست وزرائی من بود ولی مسئولیت آن واقعه را من به عهده می‌گیرم شانه خالی نمی‌کنم.

چرا شانه خالی نمی‌کنم زیرا آنموقع آقای سردار سپه که بعد اعلیحضرت پهلوی شدند در کارها ما با هم مشاوره می‌کردیم و آنچه من می‌گفتم ایشان می‌کردند حالا که ایشان دور هستند من سزاوار اخلاقیم نیست که ایشان را مسئول بدانم نه! مسئولیت را خود من بعهده می‌گیرم و خودم را برای خاطر جنابعالی تبرئه نمی‌کنم حالا چرا؟ بعد صحبت می‌کنم و اما اینکه می‌خواستم جنابعالی را بگیرم حبس کنم (دکتر مصدق- تحت نظر می‌خواستید بگذارید) نه جنابعالی را بواسطه خیانتی که کردید می‌بایستی حبس کنم برای اینکه شما مجرم هستید شما می‌خواستید تمام عشایر فارس را بشورانید و اشرار را به شورش تحریک کردید شما خواستید اردو کشی بکنید خواستید برادر کشی بکنید. شما مجرم بودید شما جانی بودید ولی چرا ترتیب اثر ندادم برای این که روحیه و قدرت فکری شما را می‌دانستم فکر شما فلج بود می‌دانستم با تمام فعالیت تان

هیچ کاری نمی‌توانید بکنید و یک چیز دیگر هم بود که نخواستیم این افتخار را بشما بدهم که بواسطه حبس شما شخصیتی برای شما قائل شوم (دکتر مصدق- پس تلگرافات برای چه بود) تلگرافات را برای این کردم آقای دکتر مصدق السلطنه من فعال ما یشاء بودم در آن موقع در ایران از شما بزرگترها- گردن کلفت ترها را گرفتیم به حبس انداختیم شما را نخواستیم حبس بکنم شما را هم می‌توانستیم. (دکتر مصدق- نتوانستید) نه اشتباه می‌کنید بشما تلگراف کردم که من برای ایران کار می‌کنم دست بدست هم بدهیم و این مملکت بدبخت را نجات بدهیم و منتظر بودم اول بجای اینکه شخصیت روزنامه رعد و کوچکی جسمی سیدضیاء را در نظر بیاورید عرایض او را تمنای او را التماس او را که بنام ایران است بشنوید و او را هدایت کنید راهنمایی کنید باین جهت آن تلگراف را کردم که اتفاقاً در عرض این ۲۲ سال این تلگراف برای جنابعالی یک سندی شد شما می‌خواستید کسب و جاهت بکنید این است که تلگراف سید ضیاءالدین پس از ۲۰ سال در این مملکت نشان داده‌اید (دکتر مصدق- تلگرافات دیگر هم هست) یکی اش را نشان بدهید (دکتر مصدق- بین خودمان باشد پس خلاصه پس از اینکه جنابعالی این تلگرافات را کردید آن اقدامات را کردید) چون من نمی‌خواستیم برادرکشی بشود و این هم برای جنابعالی جای مسرت است که تمام اهل ایران هیچ جا با من مخالفت نکردند جز سرکار تمام اهل ایران هیچ جا مخالفت نکردند. سکنه این مملکت از ولایات دهات، ایلات، عشایر همه اقدام مرا و حکومت مرا تبریک گفتند. (دکتر رادمنش- بجز آذربایجان و گیلان) آنوقت گیلان در تحت تشکیلات مختلط اشغال شده بود آقای دکتر رادمنش قسمت گیلان در اظهار فکر خودش آزاد نبود آقای دکتر رادمنش. (دکتر رادمنش- اینجا مجلس روضه خوانی نیست زنگ رئیس ایشان حق ندارند به دکتر مصدق حمله بکنند یعنی چه) (زنگ رئیس). (رئیس- اینجا صحبت بین الاثنین نکنید هر کسی حرفی دارد بعد حرف بزند) اما مسئله کودتا آقای دکتر مصدق السلطنه قضایا را باید تفکیک کرد. یکی صورت ظاهر امر است یکی صورت باطن امر است صورت ظاهر امر این است که دسته‌ای از قوای قزاق بتهران وارد شدند در شب دوشنبه شهر تهران را اشغال کردند و سه روز بعد من رئیس الوزرای ایران شدم یعنی اعلیحضرت مرحوم احمدشاه معین الملک را فرستاد بمنزل من و مرا دعوت کرد و من رفتم بقصر فرح آباد و پس از دو ساعت مذاکره دستخط ریاست وزراء را با اختیارات نامه بمن

تفویض کرد راجع بقضایای تا ساعت ریاست وزرائی من شما فرصت داشتند در عرض این ۲۰ سال سؤال کنید توضیح بخواهید از مرحوم احمدشاه از فرمانده قوای قزاق و از افراد صاحبمنصبان قزاق سؤال کنید و شما سؤال نکردید و در مجلس شورای ملی هم وکیل بودند از اعلیحضرت پهلوی که سردار سپه و وزیر جنگ بودند و شما هم در این پارلمان بودید و بدفعات هم نطق فرمودید و نطقتان را من خواندم می‌بایستی بپرسید چرا نپرسیدید؟ آنچه من مطلع این است، صورت ظاهرش این است که میفرمائید من مسبب این اوضاع هستم و من این اوضاع را فراهم کرده‌ام و چنانچه اخیراً فرمودید یعنی در آخر مذاکرات خودتان فرمودید با تحریک و دست دیگران من این کار را کردم برخلاف اظهار شما و بسیاری با آنکه چند ماه بعد از کودتا وقتی که آقای سردار سپه وزیر جنگ ما بودند اعلامیه منتشر کردند و مسئولیت کودتا را بعهدہ خود گرفتند و چون در آئینوقع شما آن اعلامیه را در تهران دیدید و خواندند نمی‌بایست دیگر از من سؤال بکنید ولی بعلت آن اظهاری که کردم آن مسئولیت را بعهدہ می‌گیرم برای اینکه بدانید چرا من مسئولیت را بعهدہ می‌گیرم وضعیات قبل از کودتا را باید در نظر بیاورید مملکت ایران در تحت اشغال قشون اجنبی بود در بعضی از ایالات ما یک تشکیلاتی بود که با حکومت مرکزی مشغول جنگ و ستیز بود و در همانموقع خزانه مملکت خالی بود در همانموقع عده افراد قشونی و ژاندارمری و امنیه و نظمیه در ایران چهل هزار نفر بود حقوق آنها هشت ماه و ده ماه عقب افتاده بود چندین صد نفر و چندین هزار نفر مهاجر از گیلان و مازندران آمده بودند که می‌بایست از خزانه دولت زندگانی کنند و چون در خزانه دولت پولی نبود همه ماهه وزراء و رئیس الوزراهای ایران باید سفارت انگلیس ملتجی شده برای دویست هزار تومان ماهیانه با اسم موراتوریم گدائی بکنند و این دویست هزار تومان را بین این و آن تقسیم کنند عدلیه و نظمیه و امنیه و ژاندارمری هشت ماه مواجیشان عقب افتاده بود تمام تشکیلات هیئت اجتماعیہ مختل شده بود شاه مملکت تازه از اروپا برگشته بود بواسطه این وضعیات و بواسطه خبر رفتن قشون انگلیس از ایران هراسان بود و مرحوم احمدشاه می‌خواست ایران را ترک کند و مراجعت کند و وقتی گفته شد که چرا مراجعت می‌کنید گفت من در امان نیستم اگر قشون انگلیس برود چگونه می‌توانم در پایتخت خودم که قشون و پلیس و ژاندارم ده ماه مواجب نگرفته زندگانی کنم و اگر متجاسرین بمن هجوم کنند چکنم احمدشاه

مرحوم بسفارت انگلیس ملتجی شد از وزیر مختار انگلیس تقاضا کرد که برای اینکه او بتواند در ایران بماند قشون انگلیس حرکت خودش را از ایران به تعویق اندازد مستر نرمان وزیر مختار انگلیس پس از مخابره با لندن بشهریار ایران جواب داد که چون مجلس مبعوثان انگلستان بودجه این قشون را تصویب نمی‌کند قشون نمی‌تواند در ایران بماند احمدشاه گفت حالا که قشون نمی‌تواند در ایران بماند احمدشاه گفت حالا که قشون نمی‌تواند بماند من می‌روم گفتند نباید بروی گفت حالا که نباید بروم پس در طهران گرسنه، طهران بیچاره، طهران خواب آلود، دوله‌ها و ملکها و سلطنه‌های غفلت کار و سیاسیون نادان همه خواب بودند و سرنوشت ایران در اوقیانوس تلاطم و بدبختی واژگون بود آنوقت بود که سید ضیاءالدین، همان سیدضیاءالدینی که در بهار جوانی در ۱۸ سالگی خون خود را وقف ایران کرده بود و اکنون ۳۸ سال زیادی زندگانی می‌کند آن سید ضیاءالدین آن روز بفکر شماها بود بفکر زن و بچه شماها به فکر شهر طهران به فکر مملکت بفکر ایران افتاد از خودگذشت بالاخره رئیس الوزراء شد تمام اسرار کودتا را نمی‌توانم بشماها بگویم ادراک آقای دکتر بزرگتر از آنست که حقایق دیگری را بفهمد هر روز محکمه علیای عدالت ملی تشکیل شد اول کسی که برای محاکمه حاضر شود سیدضیاءالدین است آنچه می‌گویم مدرک دارم خلاصه رئیس الوزراء شدم اولین اقدام من تلگرافی بود به مرحوم مشاورالممالک سفیر کبیر ایران در مسکو که بدون تأمل عهدنامه شوروی را امضاء کند اولین اقدام من این بود. (دکتر مصدق - آه) دومین اقدام من الغای قرارداد ایران و انگلیس بود میفرمائید این قرارداد ملغی بود تصدیق می‌کنم عملاً ملغی بود ولی یک وضعیت بغرنجی ایجاد کرده بود که افراد را خسته و وضعیت را فلج کرده بود ما ۶۰۰ هزار لیره پول داشتیم در بانک شاهنشاهی از بابت منافع عقب افتاده کمپانی نفت جنوب و این ششصد هزار لیره آنوقت شاید دو میلیون تومان می‌شد در هر حالیکه دولت ایران برای صد هزار تومان باید از سفارت انگلیس گدائی بکند بانک شاهی این پول را نمی‌داد در خزانه هم پول نداشتیم از گمرک نمیتوانستیم چیزی بگیریم چونکه وسیله نبود تا هم دولت حرف می‌زد می‌گفتند آقا تکلیف قرارداد را معین کنید یا بگیرید یا بدهید قرارداد اگر عملی نشده بود ولی یک بغرنجی بود یک مانعی بود که اولاً افکار عمومی را متزلزل داشت هیچکس نمی‌دانست قرارداد هست یا نه وکلاء نمی‌دانستند به مجلس شورای ملی که می‌روند آقا قرارداد را قبول کنند یا

رد کنند من آمدم اینرا الغا کردم و اما اینکه فرمودید آیا از لرد کرزن مشاوره کردم و استیذان کردم این نکته بین خود ما است این نکته را دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها نمی‌فهمند این نکته را یک مدیر روزنامه می‌فهمد بدون مشاوره با دولت انگلیس بدون استیشار با سفیر انگلیس و لرد کرزن من با مسئولیت خودم این قرارداد را الغا کردم یعنی من مدیر روزنامه ملغی کردم که معلوم شود می‌شود کرد بهمین جهت لرد کرزن از من رنجید تا هفت حمل یعنی یک ماه و سه روز حکومت مرا نشناخت و خدا میداند چه اندازه همین رنجش لردکرزن تأثیری داشت در بودن و نبودن من در ایران این را من نمیدانم خدا میداند اما اینکه این چه نوع کودتایی بود آقای دکتر. حکومت ملی یعنی چه؟ حکومت ملی مرکب است از قوه مقننه و قوه قضائیه و قوه مجریه قوه مقننه وجود نداشت پارلمانی نبود سیاست مشروطیتی نبود.

دکتر مصدق السلطنه- مستشارمالیه که آوردید نفرمودید.

سید ضیاءالدین- صبر کنید جوابش را عرض می‌کنم. مجلس شورای ملی وجود نداشت پس از تعطیل دوره سوم وکلاء کرسی خودشانرا ول کردند و مملکت را به پیش آمد واگذار کردند تا آن روزی که من رئیس الوزرای ایران شدم. تمام رئیس الوزراء و دولت‌های شما را سفارت روس و انگلیس تصویب و تشکیل می‌داد تنها رئیس الوزراء و دولتی که بشهادت خدای متعال بدون مداخله سفارت اجنبی تشکیل شد دولت من بود بله دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها نمی‌فهمند این نکته را یکنفر مدیر روزنامه می‌فهمد هر کسی را بهر کاری ساختند میل آن را بر سرش انداختند اعلیحضرت مرحوم احمدشاه مرا احضار فرمود و دستخط هم بمن داد و اختیارات تام هم بمن داد حالا داخل این بحث نمی‌شوم که این مقدمه را من چیده بودم یا دیگران چیده بودند بعقیده حضرتعالی صحیح بود یا غلط نتیجه اش را به بینیم چه بود؟ (دکتر مصدق- قرار بود) شما فارس را بر ضد من شوراندید قوم خویش‌های مرا فرار دادند شما و امثال شما در طهران دسائس کردید شما مسئولید در پیشگاه خدا در پیشگاه تاریخ در پیشگاه ملت ایران من جز اینکه جان بدهم چه می‌کردم نتیجه کودتا چه بود؟ چهل هزار نفر قشون پراکنده ایران از ژاندارمری و قزاق و پلیس و امنیه در تحت اداره یک سرباز لایق که اسمش رضاخان میرپنج بود جمع شدند اداره شدند امنیت

در مملکت فراهم شد طهران از خطر گذشت شاه راضی شد بماند خود شاه هم که مرعوب بود دید در طهران هم قوه هست در طهران هم کسانی هستند که جرأت دارند بگویند که ما زنده هستیم و می‌خواهیم زنده باشیم ما نمی‌خواهیم تسلیم شویم با این اراده ما و از جان گذشتگی ما شاه ایران هم جرأت گرفت فقط وقتی که دستخط ریاست وزراء را بمن داد از من قول گرفت پس از اینکه امنیت در مملکت مستقر شد وسائل مسافرت او را باروپا فراهم کنم من هم وعده دادم و بعد نتوانستم و همانکه نتوانستم بین بنده و آن مرحوم بهم خورد بیچاره مرحوم احمدشاه در نتیجه بی‌قابلیتی و عدم لیاقت دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها قبل از تشکیل کابینه اینجانب و پس از آنکه از سفارت انگلیس مأیوس شد تلگرافی بدربار انگلستان و بمقامات عالیله مخابره نمود که اگر ممکن است احضار قشون انگلیس را از ایران به تعویق بیندازند جوابی نیامد کودتا بپا شد پس از آنکه امنیت برطرف شده تجدید شد پس از آنکه امضای عهدنامه شوروی شد یک مسئله بغرنج و غامضی بین ما و همسایه که مناسبات تاریخی سیاسی اجتماعی اقتصادی ما را بیکدیگر مربوط ساخته و سه هزار کیلومتر با هم هم سرحد هستیم حل شده و روابط حسنه ایجاد گردید در طهران و مملکت یک آسایش فکری برای همه ایجاد شد یک کار دیگری هم کردم که آنرا فراموش کرده بودم و حالا در نتیجه تذکر آقای دکتر یادم آمد و از تذکر آقای دکتر خیلی خوشحال شدم زیرا من آنرا فراموش کرده بودم و آن مسئله پلیس جنوب بود بطوریکه میدانید پلیس جنوب را چند سال قبل از من داده بودند و پس از آنکه من رئیس الوزراء شدم یکی از اقداماتم این بود که بوزیر مختار انگلیس اظهار کردم من نمی‌توانم پلیس جنوب را در تحت اداره افسران انگلیسی قبول کنم و باید متحمل بشود و منضم ژاندارمری ایران گردد ژنرال فریزر را بطهران احضار کردم (آنوقت ماژور فریزر بود) و جلسه در هیئت وزراء تشکیل دادیم و مذاکره کردیم و اصولی را با هم موافق شدیم که پلیس جنوب تسلیم ایران بشود و از بابت مخارج گذشته قبول کردند که دولت انگلستان از ایران فعلا ادعائی نکند ولی ژنرال فریزر گفتند کی این اردو را تحویل خواهد گرفت آیا افسرهای طهرانی شما که دیروز همدست آلمانها بودند؟ گفتم نه من از دولت سوئد پنجاه نفر صاحبمنصب برای ایران احضار کرده‌ام که تشکیلات ژاندارمری ایرانرا منظم کنند و به آقای علاء که در همانموقع در لندن بودند در این بابت تلگرافاً دستور دادیم که بروند با دولت سوئد داخل مذاکره بشود. گفت

خوب حالا تا وقتی که صاحبمنصبها بیایند ما چه بکنیم بین بنده و مآثر فریزر موافقت حاصل شد عدة صاحبمنصبان انگلیسی که دویست نفر بودند به چهل نفر تنزل یابد و تا مدت یکسال در خدمت دولت ایران باشند و مطیع او امر و وزیر کشور باشند و بمجرد اینکه صاحبمنصبان سوئدی به ایران آمدند صاحبمنصبان انگلیسی لوازم خودشانرا بگیرند و بروند زیرا اگر هم خود ژنرال فریزر آن تکلیف را بمن نمی‌کرد من نمی‌دانستم ولی چون تشکیلات آنها طرز مخصوصی بود من نمی‌توانستم ولی چون تشکیلات آنها طرز مخصوصی بود من نمی‌توانستم یک قوه که در آن موقع امنیت جنوب را عهده دار بود و اگر چه جنابعالی ملاقات رسمی با آنها نمی‌کردید ولی تشریف داشتن جنابعالی در فارس به تکیه آنها بود پس من پلیس جنوب را منحل کردم.

دکتر مصداق- احضار فرمودید
سیدضیاءالدین- منحل کردم و ثلث یا نصف آن را هم باصفهان احضار کردم و در اصفهان ماندند.

دکتر مصداق- به طهران احضار فرمودید.

سیدضیاء- خیر باصفهان احضار کردم و چنانچه گفتم علاقه من در انحلال پلیس جنوب چه بود؟ گذشته از اینکه باستقلال و سلامت مملکت ما لطمه وارد می‌آورد. در بدو امر که ما با دولت همجوار شوروی دارای مناسبات حسنه شده بودیم نمی‌خواستیم در ایران دولت یک تشکیلاتی را داشته باشد که در تحت اداره افسران یک مملکتی باشد که در آنموقع با دولت شوروی دارای مناسبات حسنه نبودند و همدیگر را نشاخته بودند.

دکتر مصداق السلطنه- پس چرا بطهران احضار کرده بودید!

سیدضیاء- عرض کردم کی آمدند بطهران عرض می‌کنم تازه هم به طهران احضار کرده باشم از وظایف من است وقتی که شما رئیس الوزراء شدید احضار نکنید من

بودم کردم بشما هم مجبور نیستم توضیح بدهم بشما هم اجازه نمی‌دهم که در شئون رئیس‌الوزرائی من داخل بحث شوید و از من استیضاح کنید که چرا آنرا خوردید؟ چرا آن کار را کردید؟ میلم بود بجنابعالی هم توضیح نمی‌دهم جنابعالی از اوامر شهریار ایران سرپیچی کردید من بشما چیزی نگفتم حکم دولت مرکزی را دور انداختید (دکتر مصدق- پاره کردم) من چیزی نگفتم خلاصه موفقیت حکومت من در انحلال پلیس جنوب موفقیت شایانی بود و از مازور فریزر که در آن قضیه با من کمک و مساعدت کرد امتنان دارم و از دولت انگلیس و حکومت هندوستان که در انحلال پلیس جنوب با من مساعدت کردند و حتی وعده دادند از بابت مصارف گذشته چیزی در آنموقع مطالبه نکنند امتنان دارم اقدام دیگر من در آنموقع شروع باصلاحات داخلی و جلوگیری از دزدی و افراط مالیه برای من نهایت مسرت است که ایرانیها می‌توانند بگویند که یک روزی یک دولتی داشتیم که دزد نبود و دزدی نکرد این افتخار مال شماها است مال ملت است زیرا من فرزند این مملکتم چونکه فرمودید دیگران محرک من بودند باید این را بگویم روزی نماینده کمپانی نفت جنوب آمد پیش من و از من تقاضا کرد که امتیاز نفت شمال خشتاریا را باو بدهم گفتم من نمی‌توانم گفت چرا؟ گفتم بدو دلیل دلیل اول اینکه مطابق عهدنامه ایران با حکومت شوروی امتیازاتی را که حکومت شوروی بایران مسترد داشته ما حق نداریم بهیچ دولت اجنبی دیگری بدهیم دیگر اینکه دادن امتیاز از حقوق من نیست و از مختصات مجلس شورای ملی است صحبت هائی شد حرفهائی زد پس از آنکه دید نمی‌تواند مرا قانع کند زبانی گشود که بمذاق من خوش نیامد جواب دادم آقای مستر فلان من حاضر هستم برای مصالح عالییه ایران و انگلیس منافع کمپانی‌های انگلیسی را فدا کنم و چنین هم کردم و اینجا هم خدا میداند تا چه اندازه این اظهار من در بودن و نبودن من در ایران تأثیر کرد امتیاز راه شوسه طهران به قم را که یک کمپانی انگلیسی سالها بود اشغال کرده بود الغاء کردم و ژنرال‌های انگلیسی و کلنل‌های انگلیسی که برای قرارداد بطهران آمده بودند از طهران بیرون کردم.

دکتر مصدق- شما انگلیسی‌ها را عاجز کردید.

سیدضیاء- اگر عاجز نکرده بودم آقای دکتر مصدق السلطنه مستر نرمان شریفترین

وزیر مختار انگلیس در ایران از خدمت وزارت خارجه انگلیس خارج نمی‌شد بلکه مردم خلاصه تا بوده‌ام خیلی کارها کرده‌ام حالا که نمی‌خواهم تمام آنها را اینجا عرض کنم با اینکه هر چه عرض می‌کنم خارج از موضوع منست ولی هر چه تاکنون عرض کرده‌ام بس است کوتاه کنیم من این کارها را کردم و تا بودم به آقای سردار سپه وزیر جنگ وقت با کمال وداد با هم کار می‌کردیم و من شخصاً از ایشان گله‌های شخصی ندارم اگر اختلافاتی هست در نظریات سیاسی است من پس از آنکه از ایران حرکت کردم... یک مقتضیاتی پیش آمد که آنهم از اسرار کودتا است که من بودن خود را در ایران برای مصالح ایران مقتضی ندیدم با طیب خاطر ایران را ترک کردم کسی مرا بیرون نکرد اگر اطلاعی ندارید بشما می‌گویم روزی که من از طهران حرکت کردم شش هزار ژاندارم در تحت امر من بود در طهران قوه قزاق نبود قزاقها را به قزوین و منجیل مراجعت داده بودیم در تحت امر سردار سپه هزار و هشتصد یا دو هزار نفر افراد مرکزی بودند در همان موقع من قادر بودم هر چه می‌خواستم بکنم کسی مرا بیرون نکرد و طرد نکرد و این هم یک اسراری است که من فقط میدانم و مجبور هم نیستم بشما توضیح بدهم من از ایران رفتم ولی اقدامات سه ماهه من روحی در ایران دمید که تا ده سال بعد از من ایران در عداد ملل زنده دنیا بشمار آمد هر چه در ایران امروزه دیده می‌شود مولود کودتا است اگر در طرح اساسی کودتا من بانی بودم اما در وقایع ناگوار نه حاضر و نه شرکت داشتم، در انتخابات دوره پنجم اهالی طهران مرا بوکالت انتخاب کردند رأی دادند پس از اینکه دیدند من وکیل می‌شوم همین آراء حومه که امروز جنابعالی را باینجا آورد آوردند در آراء انتخابیه و نگذاشت من اکثریتی حاصل کنم پس جنابعالی آقای دکتر فعلا موضوع را بمیان آورید موضوع سلطنت را بمیان آورید شما بعد از ۲۳ سال از مرحوم احمدشاه مدافعه می‌کنید در صورتیکه شما همان کسی بودید که در همین تریبون آنچه فحش و ناسزا و بی احترامی بود باحمدشاه کردید در نطقتان کردید (دکتر مصدق- کی؟) دیشب در نطقتان دیدم و بعد اینجا آنچه توانستید مدح و تملق و چاپلوسی از والاحضرت پهلوی کردید (دکتر مصدق- کی؟) در صورتی که علاء و تقی زاده مخالفت خودشان را اظهار کردند بدون اینکه تملقی بگویند (پس از مجلس شما رفتید چکمه پوشیدید و نتیجه همین چکمه پوشی شما این بود که داماد شما برادر زاده شما که مجرم ترین رئیس الوزراءهای این مملکت بود (دکتر مصدق- بمن چه؟)

شما می‌خواستید دختر خودتانرا بفرستید بوسیله دخترتان باو نصیحت کنید. بلی همان داماد شما که جوانهای این مملکت را به محبس کشید قوه قضائیه این مملکت را محو کرد (دکتر مصدق- هوچی گیری نکنید) قوه قضائیه را در اجرائیه مداخله داد) اینها یک حقایق است که باید گفته شود اینها را کسی فراموش نمی‌کند باقی می‌ماند بگذارید باقی بماند شالوده سعادت ایران ته ریزی شده بود ولی من سردار سپه را رئیس الوزراء نکردم من ریاست وزراء را بایشان ندادم من ایشان را بیادشاهی برنگزیدم. تمام ملت تمام مملکت خدمات او را تا پنجسال بعد از حرکت من تقدیر می‌کرد و امروز هم مقتضیات مملکت را مناسب نمیدانم که یک قضیه که چند سال پیش در غیبت من پیش آمده و امروز شما برای دشمنی من و عوام فریبی خودتان تجدید می‌کنید امروز ما در مملکت مواجه با یک بدبختیهای هستیم با یک بیچارگی هائی هستیم با یک مصائبی هستیم و فقط سزاوار است از قضایائی بحث کنیم که مجریت مرا ثابت کند نه اینکه کی شاه بود و چطور بود و چطور رفت اینکه مصائب بیست ساله را ذکر می‌کنید و مرا مسبب بدبختی‌های ایران میدانید مثل این است که مسئول شهادت حسین ابن علی در صحرای کربلا حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد زیرا اگر پیغمبر اسلام را نیاورده بود بنی امیه هم پیدا نمی‌شد معاویه هم پیدا نمی‌شد. حسین ابن علی هم کشته نمی‌شد به همان اندازه که جد اکرم پیغمبر مسئول فجایع کربلا است من هم مسئول فجایع بیست ساله هستم مطلبی را فرمودید ولی جرأت نداشتید و جرأت نکردید وقایع را روشن بگوئید و اشاره کردید ولی من جرأت دارم و با جرأت می‌گویم (دکتر مصدق- البته!) گفتید کودتای انگلیسی بود و این کودتا را انگلیسها کردند قضیه خیلی مضحک است انگلستان برای اجرای قرارداد کودتا نکرد برای الغای آن چرا کودتا می‌کند بشنوید مردم تعجب کنید سه سال قرارداد امضا شد آنچه من مطلع آنچه من اطلاع دارم در هیچ تاریخی هیچ سفارت انگلیس بدولت ایران فشار نیاورد که این قرارداد را اجرا بکند می‌خواست اجرا نکند وقتی که دولت انگلیس برای اجرای آن نمی‌خواهد کودتا کند برای الغایش چرا کودتا بکند؟ پس مطلب چیست؟ باید مدیر روزنامه بود تا این مسائل را فهمید باید از مردم بود تا این حقایق را دانست باید از طبقه اشراف ملک و دوله و سلطنه نبود باید کسی باشد که تمام دوره زندگانی خودش فکرش صرف جمع مال از طرق غیر مشروعه مستوفی گری و خالصه خوری نباشد تا بتواند بفهمد چگونه یک از جان گذشته می‌تواند بیک مملکت خدمت بکند و یک کاری بکند که عقول ناقصه

ادراکات ناقصه از قوه درک آن عاجز است. خیر آقا! این کودتای انگلیسی نبود انگلیسی‌ها پیش بین هستند انگلیس‌ها سیاست سه ماهه ندارند اگر انگلستان می‌خواست سیاست سه ماهه داشته باشد کار انگلستان چند قرن پیش مثل کار امروز ما شده بود نخیر این یک کودتای انگلیسی نبود (دکتر مصدق- پس چه بود؟) فداکاری سیدضیاءالدین بود حالا این اظهارات من شما را قانع نکرد حقایق دیگری هست که من نگفتم و نمی‌گویم اگر می‌خواهید بدانید محکمه‌علیای عدالت ملی را تشکیل دهید من برای محاکمه حاضر هستم (دکتر مصدق- تعلیق بامر محال می‌فرمائید) من مسئولیت مسبب بودن وقایع سوم حوت را بعهده می‌گیرم در مقابل خدا در مقابل تاریخ در پیشگاه ملت ایران از این کودتا برای خودم بهره نبردم جز یک مزاج علیل نه دزدی کردم نه کسی را کشتم دستم بخون کسی آلوده نشد مال کسی را نبردم خانه کسی را خراب نکردم فقط یک عده کسانی که معناد نبودند در تاریخ زندگانی خودشان حبش بشوند تحت نظر گرفتیم در آن روزهای تاریک تنها من و فقط من بودم که از خود گذشتم و ایران را از خرابی و تجزیه نجات دادم. از این اظهارات قصدم تحریک آقایان نمایندگان نیست برای تصویب اعتبارنامه من علاقه شخص من محرک بودن و نبودن در مجلس نیست و کسانی که بمن محبت یا بی لطفی دارند فقط باید وجدان خود را حاکم عرایض من و وقایع تاریخی قرار بدهند من طالب مقام نیستم طالب شهرت نیستم طالب راحتی و جمع مال نیستم دو ماه پیش بمن تکلیف شد سفارت امریکا و ریاست هیئت اعزامیه را به ممالک خارجه قبول کنم من نکردم اگر پول می‌خواستم بواشنگتن می‌رفتم اگر شهرت می‌خواستم به واشنگتن می‌رفتم اگر مقام و عیش و راحتی و ذوق ملک و ملک و دوله و سلطنه داشتم بواشنگتن می‌رفتم من اینجا ماندم و اینجا هم می‌مانم برای ایران.

خلاصه من چه باشم چه نباشم امیدوارم آقایان وکلای ملت وضعیات بدبخت مملکت خودمان را تشخیص بدهند کوشش من در افتتاح مجلس برای من یک حقیقتی بود فقط این بود که مجلس ناقص را از نبودنش بهتر می‌دانستم از لحظه اول مصمم شدم اتحاد و اتفاق خودم را نشان بدهم با هیچ اعتبارنامه مخالفت نکردم نه اینکه اعتبارنامه‌ها و انتخابات تمام مراحل قانونی و حقیقی خود را طی کرده بود نه برای این نبود! برای این بود که موقع مملکت را مناسب با تعویق افتتاح مجلس ندیدم این دو روزه در روزنامه برداشتند به آقایان وکلای ملت حمله کردند که چرا اعتبارنامه‌ها را اینطور تصویب کردید و یک نسبت‌های ناسزائی باکثرتیت دادند خواهش می‌کنم از فحش

روزنامه‌ها افسرده نشوید شما یک وظیفه نمایندگی دارید من چه در مجلس باشم چه در مجلس نباشم خواهان مجلس هستم و کوشش خواهم کرد شماها را در مقابل دشمنان مجلس مدافعه کنم من عظمت و استقلال فکر مجلس را خواهان هستم زیرا تمام مظهر قدرت ملی با این مجلس است آقایان نمایندگان این ایام بدترین ایام تاریخ ایران است این ایام بهترین ایام تاریخ ایران است این دوره ایمان است این دوره ایمانی است این عصر عصر دانش و خردمندی است این عصر عصر نادانی و بی‌خردی است این فصل فصل روشن است این فصل فصل تاریکی است بهار امید در پیش است زمستان ناامیدی در برابر عفریت بدبختی دامن نیستی را گسترده و فرشته سعادت پرو بال خود را گشوده چرا؟ زیرا همه چیز داریم و هیچ نداریم هیچ نداریم و همه چیز داریم. از آنچه گفتم و شنیدید و گوش هم داده‌اید شاید تباین و تناقض تشخیص دهید بنظر من اگر تباینی باشد در عقول و افهام است اگر تناقضی باشد در سنجش و ادراک است و اگر اختلافی باشد در تشخیصات است همه میدانید چرا این ایام بدترین ایام تاریخی ایران است اکنون به بینید چگونه این ایام بهترین ایام تاریخی ایران است اگر ماها اگر ایرانیان اگر کسانی که سرنوشت این مردم بدبخت را در دست گرفته‌اند با فداکاریهای خود با از خودگذشتگی‌های خود با خداشناسی و مردم دوستی خود و اخلاص و چشم پوشی‌های خود قدم‌هایی بردارند آنوقت است که ما می‌توانیم بگوئیم این ایام بهترین ایام تاریخ ایران است اگر مفهوم اضمحلال را بدانیم اگر روزهای تاریکی که برای نسل آتیه در پیش است بنظر آوریم نسلی که هنوز از کتم عدم بعرضه وجود نیامده و جز ذلت و ادبار و فلاکت میراثی برای وی تهیه نشده با دیده عبرت بنگریم و با یک تکان خود را از لعنت و سرزنش ابدی رهائی بدهیم اگر با اخلاص و ایمان به خدا قرض خود را بملتی که ما را پرورش داده ادا کنیم آنوقت است که با شیرینترین وجهی روشنی و بهار سعادت ایران را در پیش خود دیده با جلوه‌ترین صفحات تاریخ ایران را بوجود آورده‌ایم پس هر چه هست در ماست آقایان اگر شماها فداکاری بکنید بجای چشم‌های اشکبار در آتیه نزدیکی با لب‌های خندان پیشانی‌های گشوده سیمای متبسم ایرانیان را نگرسته همدیگر را یکدیگر را شادباش خواهید گفت آنوقت است که آثار اهتزازات فکر روشن ایرانی، شعشة الهامات الهی جلوة تجلیات معرفت انسانی، شعله عشق خدا پرستی، یعنی مردم دوستی نتیجه اخلاص خدمتگزاران با تقوای ملت و ارزش واقعی دوستان صمیمی

ایران را ملاحظه و مشاهده خواهیم کرد آمین یا رب العالمین.

دکتر معظمی- بنده با کفایت مذاکرات مخالف من پیشنهاد تنفس می‌کنم.

فاطمی- صحبتی که در مجلس است راجع به اعتبارنامه آقای سیدضیاءالدین بود مخالف با اعتبارنامه شخص آقای دکتر مصدق بوده و آقای دکتر رادمنش و فداکار مخالفت خودشانرا پس گرفتند بنابراین باید یکنفر مخالف صحبت کند و چون مخالفی نیست توضیحی که ایشان دارند باید بدهند.

یکنفر از نمایندگان- پیشنهاد کفایت مذاکرات شده است.

فاطمی- اجازه بفرمائید مطلبی را که آقای دکتر مصدق می‌خواهند بفرمایند.

دکتر مصدق- یک کلمه می‌خواهم توضیح بدهم.

رئیس- بفرمائید.

دکتر مصدق- بنده خیلی متأسفم که فرمایشات آقا بیک حماسه سرائی بیشتر شبیه بود تا بیک صحبت هائی که باید در مجلس بشود ایشان نسبت برجال بزرگ ایران نسبت برجال وطن پرست... (در این موقع بعلت بروز احساسات و تظاهراتی از طرف تماشاچیان که مخالف نظم مجلس بود آقای رئیس جلسه را ترک و موقتاً در این وقت (یکساعت و نیم بعدازظهر) جلسه بعنوان تنفس تعطیل و پس از نیمساعت مجدداً تشکیل گردید)

رئیس- آقای نبوی.

حسن نبوی- آقایان تصدیق میفرمائید که الان مدتی از وقت معمول گذشته و مذاکرات هم در این موضوع ناتمام مانده است اگر اجازه میفرمائید امروز جلسه ختم شود و

جلسه موکول بفردا شود (صحیح است)
- موقع و دستور جلسه بعد- ختم جلسه

۳- موقع و دستور جلسه بعد- ختم جلسه

رئیس- اگر آقایان تصویب می فرمایند جلسه را ختم می کنیم (صحیح است) جلسه آینده
فردا (چهارشنبه) سه ساعت قبل از ظهر دستور هم بقیة مذاکرات امروز

(مجلس دو ساعت و ده دقیقه بعدازظهر ختم شد)

رئیس مجلس شورای ملی- اسعد

ادامه مذاکرات مجلس شورای ملی در روز ۱۷ اسفند ۱۳۲۲ در رابطه با اعتبار نامه سید ضیاء

دکتر مصدق: قبلاً از آقایان هموطنان تقاضا می‌کنم که رعایت نظامات مجلس را بفرمایند و برای هر کس چه خوب بگویند و چه بد بگویند دست نزنند و ابراز احساسات نفرمایند. مجلس باید منظم باشد که ما بتوانیم مقصود خودمان و وظیفه خودمان را ادا کنیم. ملاحظه بفرمایید دیروز در اثر آن اظهار احساساتی که شد مجلس بر هم خورد و ما نتوانستیم جلسه را تمام کنیم. مقصود خودمان را به پایان برسانیم (صحیح است) چون شنیدیم بعضی از آقایان می‌خواهند که راجع به جرمی که آقای آقا سید ضیاءالدین به من نسبت دادند صحبت کنند و با ایشان مخالفت نمایند، بنده لازم است عرض کنم که به مصداق الکلام بجز الکلام هر چه در این قبیل موضوعات بردباری شود نتیجه بیشتر است. مردم به حضرت سیدالشهدا (ع) چرا معتقدند، برای اینکه او در راه آزادی صدماتی کشید و جان خود را فدای امت کرده بابی انت و امی یا ابا عبدالله. پس من هم که سگ آستان حضرتم باید به آقا و مولای خود تأسی کنم و برای خیر این مردم و برای آزادی این جامعه هرگونه فحش و ناسزا بشنوم. مگر نبود که مدرس در همین مجلس سیلی خورد، مگر نه این است که مقام مدرس در این جامعه به واسطه مشقاتی که دید، مگر نه این است که شربت شهادت چشید، من هم دستکم از او ندارم و خود را برای هر کاری آماده نموده و به طوری که عرض کردم آرزو مندم به درجه شهادت نایل شوم.

آقا دو قسمت از نطق مرا که تصور نمودند منطقی ضعیف است مورد بحث قرار دادند:

۱- یکی راجع به مدیر روزنامه رئیس‌الوزرا نباید شود. از این اظهار من نظرم این نبود که اشراف مملکت باید همیشه رئیس‌الوزرا باشند. بلکه نظر من این بود که یک مدیر روزنامه که طی مراحل ننموده و تجربیاتی حاصل نکرده است، نمی‌تواند در رأس مملکت واقع شود. امروز چراغ‌های اداری و امور سیاسی به قدری پیچیده و درهم است که در هر رشته‌ای از علوم اشخاصی باید متخصص باشند. روزی بود که در جامعه بشری یک نفر کارها را می‌کرد ولی امروز که درجه تمدن به اوج ترقی

رسیده برای هر شعبه‌ای از شعب یک علم اشخاص متخصص لازم است. نمی‌توان باور کرد که یک مدیر روزنامه بدون طی مراحل از امور اداری و سیاسی طوری بهره‌مند باشد که بتواند برای مملکت مفید واقع شود و هیچ مثالی بهتر از کار خود آقا نیست که دو ماه تاب نیاورده و راه فرار را پیش گرفت. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند ایران که سال‌ها از آزادی و دموکراسی دور بود از دولت انگلستان جلوتر برود. اگر در انگلستان یک مدیر روزنامه می‌تواند بدون طی مراحل به مقام نخست‌وزیری برسد، ما هم حرفی نداریم که مدیران جراید هر یک به نوبه چندی نخست‌وزیر باشند.

۲- موضوع دیگر نطق من که مورد حمله آقا واقع شد، مخالفت اهالی فارس بود که آقا فرمودند در تمام مملکت کسی با من مخالفت نکرد و فقط اهالی فارس به واسطه تحریکات دکتر مصدق به من سر فرود نیاوردند و مخالفت نمودند.

من خیلی متأسفم که آقا نخواستند و یا نتوانستند درک کنند که این مقامی که من در جامعه دارم از این مخالفت دارم. آرمیتاژ اسمیت که شما او را آوردید، برای چه خواست مرا ببیند. برای چه در چهار محال که بودم، وزیر شدم. برای چه آرمیتاژ مدتی منتظر شد که با من همکاری کند، برای چه من در دوره پنجم تقنینیه از تهران انتخاب شدم. ایراد بزرگی که به ولایات دیگر بود، همین بود که تسلیم شدند و مصالح ملی را نتوانستند بگویند.

آقا فرمودند که من به سلطان احمدشاه بد گفته‌ام. من هیچ وقت به ایشان بد نگفتم‌ام و فقط ایرادی که داشتم این بود تسلیم کودتا شد و به من تلگراف نمود که به فوریت حرکت کنم تا اینکه مرا گرفتار پنجه بی‌رحمی شما کند. من وقتی که تلگراف شما رسید، همان‌طور که گفتم تصمیم گرفتم که با سوابق بدی که شما داشتید، اگر رئیس الوزرا شما بودید مخالفت کنم. پس از اینکه معلوم شد شما رئیس الوزراید به آقای شیخ مرتضی محلاتی حجت‌الاسلام شیراز پیغام دادم که دیگر من نمی‌توانم در این ایالت بمانم و علت هم این است که به دولت جدیدالتشکیل عقیده ندارم. ایشان جواب دادند که به شما ایمان و عقیده داریم و با شما هستیم تا هر کجا که بتوانیم.

آقا می‌دانند که اهل فارس چرا به من معتقد بودند. من در اروپا بعد از کابینه قرارداد وزیر عدلیه شدم. از راه فارس به ایران آمده و در شیراز به واسطه درخواست اهالی ماندم. اول نمی‌خواستم که قبول خدمت کنم. اهالی از این نظر که مرا به درآمدهای

آنجا تطمیع کنند، پیشنهادهای نمودند و در سال ۱۱۶ هزار تومان برای من قلمداد نمودند و گفتند که یک ماه درآمد ایالت مساوی با یک سال حقوق وزارت است. من از این پیشنهادات تعجب نمودم و به کلی از قبول کار امتناع نمودم و چون اهالی مرا شناخته و آنهایی که به من می‌خواستند این وجوه را برسانند تعهد نمودند که نه خودشان چیزی بگیرند و نه به من چیزی بدهند، من در شیراز ماندم و شما می‌توانستید از اهل آنجا سؤال کنید که آنهایی که وجوه مشروعی به من داده‌اند، کیا هستند. من از آقا سؤال کردم که اگر شما احتیاج نداشتید، چرا موقع فرار از خزانه مملکت دستبرد نمودید و اگر احتیاج داشتید در این ۲۳ سال از چه ممر تحصیل نمودید و از چه محلی سرمایه هنگفتی که دارید به دست آوردید. آقا به این سؤال من که جواب نداد، مکرر هم شد و مرا جانی خطاب کرد. خوب است آقا بفرمایند که مستوفی بودن چه عیبی برای من می‌شود. من در دوره استبداد ۱۰ سال مستوفی بودم. خوب است بفرمایند که آن مستوفی‌ها تماماً در عرض سال چه مبلغ به مالیه خسارت می‌رساندند و بعضی از رؤسا امروز یا همین وزیاری که در انتخابات امسال دخالت نمودند به قدر یک قرن مداخل آن‌ها به جیب نزدند. به تمام رؤسا امروز می‌شود ایراد گرفت و نه به هر کسی که مستوفی بوده است می‌توان بد گفت. هر کس در جامعه مقامی دارد من اگر خالصه هم خریده باشم دزدی نکرده‌ام و از مالیه مملکت چیزی به جیب نزده‌ام. مگر در این سال‌های اخیر مردم املاک خالصه نخریدند. مگر دولت برای اینکه املاک آباد شود، خالصه‌جات را به مردم انتقال نداد. با این حال از آقا خواهانم که آن خالصه‌ای که من از دولت خریدم و آن مبلغی که من از این راه به دست آوردم تعیین کنند.

من از آقا سؤال کردم که چرا مردم را حبس نمودید. جواب دادند که مردم را حبس نمودم و تحت نظر گذاردم و بالاخره گفتند که رئیس‌الوزرا بودم و هر چه می‌خواستم می‌نمودم. اگر یک رئیس‌الوزیاری می‌تواند در مجلس چنین اظهاری بکند من حاضریم که حرف خود را پس بگیرم.

آقا باید بفرمایند برای چه مردم را گرفتند و تقصیر آن‌ها چه بود و از این کار چه نظر داشتند. من از آقا سؤال نمودم که اگر شما قرارداد را الغاء کردید قشون جنوب را برای چه به رسمیت شناختید و آرمیتاژ اسمیت را به چه دلیل مجدداً به وزارت مالیه آوردید. در مورد اول به قدری مذاکره‌اشان مبهم بود که نه من بلکه احدی از فرمایشات

آقاچیزی درک نکرد و در مورد دوم بالصراحه فرمودند در این باب نمی‌توانم توضیحاتی بدهم. اگر یک رئیس‌الوزرا در یک چنین قضیه حیاتی مملکت نتواند توضیح دهد ملت باید او را سنگسار نماید.

روزنامه ایران شماره ۲۵۵۷ هشتم مهرماه ۱۳۲۲ در تحت عنوان پیشواز ورود آقای سیدضیاءالدین به تهران می‌نویسد: آقای سید ضیاءالدین طباطبایی از احساسات حسن ظن عمومی نسبت به ایشان شرح مبسوطی ایراد نمودند و از احساسات دوستان و معتقدین خود اظهار مسرت و تشکر نموده و در پاسخ آقای سید مصطفی طباطبایی این نکته را نیز اضافه کردند که تا عمل نبینید به کسی اعتماد نکنید و باز در همین جا فرمودند ما اگر توانستیم معنویات خود را اصلاح کنیم به شما اطمینان می‌دهم که در انجام امور پیروز و موفق خواهیم شد.

راجع به اعمال آقا شرح مبسوطی روز گذشته عرض شد که آقا در عمل امتحانات بسیار بدی دادند ولی راجع به اصلاح معنویات که از ایشان توضیح خواستم جوابی ندادند. آیا ممکن است زمامداری صاحب مرام باشد و نسبت به مرام خود توضیحاتی ندهد و مردم را از عقیده و فکر خود مستحضر ننماید. من هرچه خواستم بفهمم که مراد آقا از اصلاح معنویات چیست چیزی نفهمیدم.

جامعه باید به خدمات وطن‌پرستانه و اشخاص بزرگ مملکت قدر بگذارد و آن‌ها را تقدیر کند و اشخاص وطن‌پرست را تشویق نماید تا آن‌ها بتوانند به مملکت خدمت کنند. دیروز در این مجلس آقا به تمام رجال وطن‌پرست که دوله‌ها و سلطنه‌ها و ملک‌ها بودند بدگفت و آبروی آن‌ها را برد و برای آن‌ها چیزی باقی نگذاشت. مجلس جای این نیست که کسی برخیزد و به اشخاصی که سال‌های متمادی با صداقت رفتار کرده‌اند، توهین کند. اگر شما به آن اشخاص معتقد نبودید چرا این اندازه آن‌ها را دعوت کردید. (صحیح است) اگر آقای مؤتمن‌الملک برای ریاست مجلس بد است چرا از ایشان مکرر شدید که قبول نکرد و چرا به آقای که در مجلس تشریف دارند و به شخصیت‌های مهم توهین می‌کنند پیشنهاد ریاست نکردید. شما که چنین شخصی را در مجلس دارید چرا عقب مؤتمن‌الملک رفتید (صحیح است) و چرا به من پیشنهاد ریاست نمودید. این‌ها یک چیزهایی است که برای مجلس شورای ملی بسیار بد است. **مجلس شورای ملی باید با مملکت یکی باشد، مجلس شورای ملی باید فرقی بین خود و ملت نگذارد، مجلس باید خود را از ملت بداند (صحیح است) مجلس باید با**

ملت یکی باشد و به جامعه خدمت نماید (صحیح است) آن مجلس شورای ملی که از ملت جدا باشد و به این اباطیل معتقد شود مجلس شورای ملی ایران نیست.

رئیس: آقای سید ضیاءالدین.

سید ضیاءالدین: بنده دیروز نتوانستم تمام عرایض خودم را عرض کنم (بعضی از نمایندگان: حالا بفرمایید) اطاعت می‌کنم چون که یکی از آقایان به بنده فرمودند که دیر شده است و باید مجلس را ختم کنیم و از این پیش‌آمد هم متأسفم و هم مسرور. متأسفم از اینکه وقت مجلس دو روز باید راجع به اعتبارنامه من ضایع شود و مسرورم که این پیش‌آمد سبب شد که یک حقایقی را که دیروز مجال نشده است حالا عرض کنم. اولاً دیروز آقای دکتر فرمودند یک کلمه فرمایشی دارند و بنده منتظر نبودم که یک خطابه مرقوم فرمایند و چون این انتظار را نداشتم خطابه ننوشتم و حالا مجبور هستم که از حفظ مطالبی را که یادداشت کرده بودم عرض کنم. قبل از شروع در جواب فرمایشات آقای دکتر یک توضیحی باید عرض کنم. فرمودند به تمام دوله‌ها و ملک‌ها و سلطنه‌ها اهانت کرده‌ام، بنده اطمینان می‌دهم به جنابعالی که قصدم این نبوده است و اگر در این موضوع یک توضیحی دادم سبب اهانتی بود که حضرتعالی به روزنامه نویس‌ها و مدیر روزنامه‌نویس و طبقه غیر دوله‌ها و سلطنه‌ها فرمودید و امروز آمدید اصلاح کنید خرابترش کردید فرمودید که یک نفر روزنامه‌نویس باید کاریر اداری داشته باشد و در دوایر کار کرده باشد تا بتواند رئیس‌الوزرا بشود. الحمدلله که هستند امروز در مجلس کسانی برخلاف ۲۰ سال پیش که می‌دانند کلمانسو که فرانسه را در بزرگترین جنگ‌ها نجات داد یک روزنامه نویس بود و در کار دولتی نبود، مستوفی هم نبود. در هیچ یک از امراداری هم تخصص نداشت، تحصیلاتش در طب بود ولی خدا به او یک قریحه داده بود که یک رجال سیاسی شد. یکی از بزرگترین خطبای فرانسه در مدت ۴۰ سال کلمانسو بود. این کلمانسو در هیچ اداره سابقه نداشت (دکتر مصدق: وکیل بود) استدعا می‌کنم بین عرایض بنده فرمایشی نفرمایید، بگذارید که بنده عرایض خودم را عرض کنم بنده دفعه اول است که به پارلمان آمده‌ام شما که سابقه دارید در پارلمان باید پارلمانی بودن به بنده یاد بدهید (صحیح است) دیروز فرمودید که یک روزنامه‌نویس نمی‌تواند

رئیس‌الوزرا بشود مگر اینکه سابقه کار ادارات دولتی داشته باشد (دکتر مصدق: طی مراحل عرض کردم) (رئیس: آقا تذکر می‌دهم) بنده یا جواب آقا را باید عرض کنم یا عرایض خودم را باید عرض کنم (بعضی از نمایندگان: خطابتان به ما باشد) پس بنده فرمایشات جنابعالی را نمی‌شنوم به هر حال بنده می‌خواهم این مطلب در این مملکت حل شود که هرکس که لیاقت داشته باشد می‌تواند رئیس‌الوزرا بشود خواه دوله، خواه سلطنه، خواه تاجر، خواه بزرگ و خواه حمال (صفوی: خواه روزنامه‌نویس) ریاست وزرایی ارث نیست، وزارت ارث نیست، این اهانت ایشان به عالم مطبوعات همان مطبوعاتی که اجازه داد که آقای دکتر بیایند اینجا و به اسم ملت حرف بزنند به مطبوعات توهین شد. وقتی که من آدم روزنامه‌نویس شدم، شما و امثال شما این را یک کار مبتدلی می‌دانستید حتی در تحت تأثیر عقاید امثال شما پدر مرحومم به من گفت ای خدا کار من به کجا رسیده است که پسر من باید روزنامه‌نویس باشد ولی من اهمیت مطبوعات را می‌دانستم و نویسندگان را همدوش انبیا و بزرگان و مربی بشرو مربی هیات اجتماعی می‌دانستم.

آقای دکتر اگر اسائه ادبی نسبت به ملک‌ها و دوله‌ها و سلطنه‌ها شد از این جهت بود ولی بنده انکار نمی‌کنم و تقدیر می‌کنم در مملکت ایران رجال باشرف و حقیقت و خدمتگذاری بودند که دارای لقب ملک و دوله و سلطنه بودند مثل مرحوم ناصرالملک، مرحوم مستوفی‌الممالک، مرحوم مشیرالدوله، آقای مؤتمن‌الملک، آقای ضیاءالملک که از دیروز سر ملک به بنده با نظری لطفی نگاه می‌کنند. بنده ایشان را از اشخاص شریف می‌دانم و با اینکه ضیاءالملک هستند ایشان را شخص شریفی می‌دانستم و قصد توهین نبود و بین محبوسین هم آن‌هایی که محبوس بودند عرض نکردم که خائن بودند، عرض نکردم بی‌شرف بودند، عرض نکردم بد بودند، عرض نکردم خوب بودند، بنده آن‌ها را محاکمه نکرده بودم و کسی را که محاکمه نکرده بودم نمی‌توانم درباره‌شان قضاوت کنم و فقط عرض کردم که یک نفر رئیس‌الوزرا در ۱۲۹۹ که قانون مجازات عمومی در این مملکت وضع نشده بود و حبس کردن مردم این مملکت برای وزیر و کدخدا و حاکم یک امر عادی بود بنده نظر به مسئولیت خودم مقتضی دیدم که یک عده را که کارهای مملکت را فلج می‌کردند آن‌ها راتحت نظر قرار بدهم ولی البته بنده روزی که آن‌ها راتحت نظر قرار دادم یک عده‌ای را بنده این طور کردم و اقرار هم می‌کنم پیش از اینکه رئیس‌الوزرا بشوم این

کار را کردم، با اینکه اعلیحضرت پهلوی سردار سپه اینجا نیست از جوانمردی من دور است که او را متهم کنم و بگویم او کرد. خیر بنده کردم، یک عده را من اسم بردم و یک عده را گفتم هر کسی را که خودتان تصور می‌کنید بگیرید و یک عده را خودتان آزاد بکنید، از جمله مرحوم سردار معظم که یک ماه و نیم بعد از کودتا بدون اطلاع من ایشان را در تحت نظر قرار دادند. پس از آن بنده مقتضی دانستم که ایشان را بگویم تشریف ببرند به قم برای زیارت (دکتر مصدق: مدرس) همان مدرس مرحوم تشریف بردند به قزوین، در قزوین آزاد بودند، از اهالی قزوین تحقیق کنید، با کمال آزادی آنجا بودند. بنده کسی را حبس نکردم ولی همان مدرس راکشند و شما حرف نزدید، دیگران را کشتند شما استیضاح نکردید، باز تکرار می‌کنم داماد شما، برادرزاده شما اساس عدلیه ایران را برهم زد. داماد شما مجرم‌ترین رئیس الوزرای ایران بود، پنجاه و سه نفر آزادی‌طلب ایران را به محبس انداخت و کشت شما حرف نزدید، شما استیضاحی نکردید، شما سؤالی نکردید، نرفتید بگویند داماد من، نکن، ول کن، خودت را بکش و مردم را نکش. من حبس کردم به قول شما به اسم خودم در تحت نظر قرار دادم. من رئیس الوزرای مسئول بودم، سرنوشت ایران در دست من بود. من اگر برای نجات یک مملکتی عمداً یا سهواً تشخیص بدهم که یک عده از رجال مملکت در تحت نظر قرار بگیرند ولی کسی رانگفتم انیت کنند، کسی را نگفتم بکشند و برای غرض شخصی تحت نظر قرار ندارم و این برای من جرمی نیست. عرض کردم قانون مجازات عمومی آن وقت در ایران نبود. هیچ قانونی نبود که یک رئیس الوزرای اجازه نداشته باشد یک عده را تحت توقیف قرار بدهد (نراقی: قانون اساسی بود) عرض کردم ضمن عرایض بنده فرمایشی نفرمایید، قانون اساسی بود ولی از اول مشروطیت هر روز هزارها ایرانی در اقطار ایران حبس می‌شدند و کسی حرف نمی‌زد.

من بدعتی نکردم، من سابقه ایجاد نکردم، امری بود واقع همه می‌کردند ولی دیگران می‌کردند برای دزدی، برای غارتگری، برای بردن مال مردم، برای خراب کردن خانه مردم ولی من برای غرض شخصی نکردم. آقایان مصالح عالیه مملکت، من که از جان خود می‌گذرم آیا باید اندیشه داشته باشم که ۱۰ نفر، ۲۰ نفر، ۳۰ نفر دو ماه با کمال احترام با منتهای رفاهیت در تحت نظر باشند، انصاف بدهید ولی عرض کردم پس از من کشتند، تلف کردند، انژکسیون زدند، چه که نکردند،

چرا استیضاح نکردید، چرا سؤال نکردید، فرمودید حضرتعالی برضدسلطان احمدشاه مرحوم صحبت فرمودند و بر له اعلیحضرت پهلوی آقای سردار سپه وقت بیانی فرمودید. دیروز انکار کردید متأسف هستم که امروز عین نطق شما را برای کمک با حافظه شما برای شما می‌خوانم. مجله آینده است، پس از فرمایشاتی که می‌فرمایید عرض کنم به طوری که تشخیص دادم حضرتعالی با بنده غرض شخصی ندارید. تمام اظهارات شما و تمام کارهای شما مربوط به غرض شخصی بوده است و تملق و چاپلوسی شما حتی مخالفتان با مرحوم سلطان احمدشاه برای غرض شخصی و تملق و چاپلوسی از سردار سپه برای غرض شخصی بود(خنده بلنددکتر مصدق)پس از مقدمه می‌فرمایید اما نسبت به سلاطین قاجاریه من کاملاً مأیوسم زیرا خدماتی به مملکت نکردند که من امروز بتوانم در واقع و نفس‌الامر دفاع کنم، به چه دلیل؟ این معلوم می‌شود که غرض شخصی است یعنی اگر احمدشاه بر حسب تقاضای من شما را احضار نمی‌کرد لایق سلطنت ایران بود و چون که کرد لایق نیست در صورتی که دیروز فرمودید مرحوم مظفرالدین شاه چه بود، مرحوم احمدشاه چه بود. اما راجع به آقای سردار سپه، راجع به سردار سپه می‌فرمایید اما رضاخان پهلوی که من به ایشان عقیده‌مندم، ارادتمندم، ایشان از وقت زمامداری خودشان یک خدماتی به امنیت مملکت کرده‌اند و به این ملاحظه بنده مایل به ایشان هستم، به چه دلیل متمایل به ایشان هستید برای حفظ خودم، برای حفظ کسب خودم و خویشاوندان خودم موافق بودم با زمامداری ایشان برای چه؟ برای اینکه من چه می‌خواهم، آسایش می‌خواهم، امنیت می‌خواهم، مجلس می‌خواهم و در حقیقت از پرتو وجود ایشان تمام این چیزها را در این دو ساله اخیر داشته‌ایم و مشغول کارهای اساسی بوده‌ایم. این سردار سپه‌ی که به شما امنیت داد، آسایش داد، شما را درکسب و کار خودتان آزاد گذاشت، کی به شما دادجزسید ضیاءالدین. اگر او بد است سید ضیاءالدین هم البته بد است، اگر او خوب است چرا سید ضیاءالدین بد است، پس چرا او خوب است و سید ضیاءالدین بد است. اگر غرض شخصی نباشد دلیلش چیست. شما که رضاخان را نمی‌شناختید این یک سربازی بود مانند هزاران سرباز بدبخت دیگر. همین رضاخان بود که در جنگ‌های گیلانات برادر زنش کشته شد. همین رضاخان بود که با چهار هزار نفر قزاق در قزوین افتاده بود و پس‌وامانده نان و گوشت قشون هندی را چهار ماه به او می‌دادند. کجا بودید آنجا، سید

ضیاءالدین او را آورد به شما معرفی کرد، چه شد که او خوب بود سید ضیاءالدین بد بود، اگر او خوب بود که من هم باید خوب باشم. تا وقتی که او بود که من هم خوب بودم، خدمت هم می‌کرد، امنیت هم که داد، پایتخت شما هم از خطر مصون ماند حالا در مقابل خدماتی که کردیم در مقابل خطراتی که از زن و بچه و مال شما به دور کردیم پاداش نمی‌خواهیم، تقدیر نمی‌خواهیم. اینجا شما فرمودید از خدمتگزاران مملکت باید تقدیر کرد، چرا از من تقدیر نمی‌کنید، چرا فحش می‌دهید، چرا ناسزای گویند، یک بام و دو هوا که نمی‌شود آقا.

اما راجع به (آرمیتاژ اسمیت) من که قرارداد را الغاء کردم چرا او را به خدمت وزارت مالیه آوردم یعنی پس از الغاء قرارداد ایران و انگلیس من باید تمام مناسبات خود را با انگلستان قطع کنم. بنده آرمیتاژ اسمیت را کنترات نکردم، او کنترات شده بود. کابینه مرحوم مشیرالدوله، آرمیتاژ اسمیت را شخص شریف و ایران‌دوستی تشخیص داده بود، از طرف دولت مشیرالدوله مأمور لندن شد برای تصفیه اختلافاتی که بین کمپانی ایران و انگلیس بود. مرحوم آرمیتاژ اسمیت رفت و مأموریت خودش را انجام داد، ۵۰۰، ۶۰۰ هزار لیره خوب یادم نیست دعاوی دولت ایران که کمپانی نفت نداده بود به کمپانی نفت ثابت کرد. چند سال بود که برگشت به ایران و از تصادف، بنده رئیس‌الوزرا بودم و چون که بنده قرارداد خود را با انگلیس لغو کرده بودم باید او را به پس‌گردنی از تهران بیرونش کنم و تمام مناسبات خودم را با انگلستان قطع کنم. او برای دولت ایران کنترات شده، بنده هیچ مانعی نمی‌دیدم بدون اینکه به او اختیاراتی بدهم او مانند یک نفر مستشار همان‌طور که یک نفر بلژیکی بود یک نفر فرانسوی بود همان‌طور که به واسطه موقعیت و وضعیت جنگ بین‌المللی که از جای دیگر نتوانستیم بیاوریم، برای اینکه حضرتعالی پس از ۲۴ سال از بنده استیضاح کنید نمی‌دانستم آقای دکتر آرمیتاژ اسمیت والله که خود حضرتعالی هم دیدید و دلیل ایران‌دوستی آرمیتاژ اسمیت این است که خواست با شما و دیگران صحبتی بکند که اگر می‌تواند به ایران خدمتی کند بماند و اگر نمی‌تواند برود، چنانچه رفت. آرمیتاژ اسمیت اگر به ایران آمده بود یکی از رجال شریف و بزرگ انگلستان بود، نیامده بود به این مملکت که چند سالی بماند و سالیانه یک مبلغی از دولت ایران حقوق بگیرد. بعد از اینکه از اینجا رفت یکی از بزرگترین رجال و سکرتر ژنرال

کمیسیون رپراسیون پاریس شد و تمام بزرگان اروپا می‌آمدند در کمیسیونی که او منشی کلش بود کار می‌کردند و بعد از پنج، شش سال هم که آنجا کار کرده رفت به هندوستان و یک مأموریت مهمی پیدا کرد و من خیلی متأسف هستم که شما نتوانستید از وجود آرمیتاژاسمیت، از اطلاعات او در ایران دوستی و برای مملکت خودتان استفاده کنید.

اما آیا من چگونه زندگانی کردم. یک سابقه‌ای است در مجلس شورای ملی که من به سهم خودم اگر سابقه‌ای قبول شود اعتراضی نخواهم داشت و آن این است که برای تصویب اعتبارنامه یک وکیل ملت برای اینکه بدانند صلاحیت دارد او یا نه، از او می‌پرسند که چطور زندگانی می‌کردی، جنابعالی حق دارید از من راجع به اعمال دوره ریاست وزیران سوال کنید. ولی جنابعالی حق ندارید که از من بپرسید که پس از ۲۳ سال که از ایران دور بوده‌ام چگونه زندگی می‌کرده‌ام ولی این را به آقایان توضیح می‌دهم نه به شما. بنده هیچ دوره از ادوار عمرم به قدر دو مورد بی‌پول نشدم یکی موقعی بود که رئیس‌الوزرای ایران بودم، قبل از اینکه رئیس‌الوزرای ایران بشوم مخارج روزنامه و اداره و اجزای من ماهی چهار، پنج هزار تومان خرج داشتم ولی روزی که رئیس‌الوزرای ایران شدم این عایدات را نداشتم و به همین دلیل روزنامه خود را تعطیل کردم که رئیس‌الوزرای ایران باشم و از خزانه مملکت و سعی خودم پول پیدا کنم و روزنامه منتشر کنم. پس از سه ماه که در این مملکت فعال مایشاء بودم و هر کاری که می‌خواستم بکنم و بحمدالله کاری نکردم که موافق از روی شما سنگسار بشوم از این جهت برای فلج شدن آرزوی شما متأسف باشم یا نباشم نمی‌دانم، پس از سه ماه از این مملکت حرکت کردم. مرحوم احمدشاه بر حسب تقاضای سردار سپه از خزانه مملکت ۲۵ هزار تومان پول به من داد زیرا می‌دانست که من دیناری ندارم. من به سردار سپه گفتم که من خانه شخصی دارم و مطبعه دارم. بعد از حرکت من این مبلغ را قبول می‌کنم به این شرط که در هیات وزرا قبول شود، اگر هیات وزرا قبول نکردند مطبعه و خانه مرا ضبط کنند. سردار سپه جواب داد خدمات شما به این مملکت زیاد است بیایید سفارت اسلامبول را قبول کنید. گفتم قبول نمی‌کنم و من رئیس‌الوزرا نشدم برای اینکه برای خودم کاری پیدا کنم اصرار کرد و من قبول نکردم ولی برای اینکه امروز که از ایران می‌روم برهنه و گرسنه نباشم آن هم نه برای خودم برای اینکه رئیس‌الوزرای ایران بودم این ۲۵

هزار تومان را قبول کردم. پس از ورود به اروپا دو، سه سالی زندگی کردم و خرجیم تمام شد. به تهران نوشتم خانه که چهار سال قبل از کودتا خریده بودم در خیابان نادری او را فروختند و برای من فرستادند. بودند اشخاصی که در اروپا آمدند و این‌ها سختی زندگانی مرا دیدند، با من کمک کردند و اسامی آن‌ها را یک روزی منتشر می‌کنم زیرا که امروز هنوز امنیت کافی را در این مملکت نمی‌بینم که کسانی که در آن روزهای بدبختی سید ضیاءالدین به او کمک کردند به شمامعرفی کنم. از فرانسه، از آلمان، از سوئیس، از ایتالیا ماشین‌هایی خریدم و به ایران فرستادم. از ایران از مطبوعه روشنایی قالی می‌خریدند برای بنده می‌فرستادند، تاجر قالی شدم (رئیس الوزرای ایران مسیو روحانی تاجر قالی شده بود) یک روزی احمدشاه معروف من را در اروپا دید گفت شنیدم که به افغان می‌روی چرا؟ گفتم برای اینکه نمی‌خواهم تسلیم اراده شاه و وزیر یا شاه امروز بشوم. ترجمه می‌کنم حمالی می‌کنم و تسلیم اراده کسی نمی‌شوم. کار برای من ننگ نیست و ننگ نبود. ۲۳ سال از مملکت خودم دور بودم. سردار سپه سفارت رم را به من داد قبول نکردم، خودم را تنزل ندادم، خودم را کوچک نکردم برای مقام رئیس الوزرا نشدم.

در سنه ۱۹۳۱ میلادی مؤتمراسلامی، کنگره اسلامی در فلسطین تشکیل شد. مرا دعوت کرد خرج سفر مرا هم فرستاد. پس از آنکه وارد شدم مرا دید و مرا شناخت. مرا منشی کل مؤتمراسلامی کردند. رئیس کمیته اجراییه کردند. نائب رئیس کنگره کردند ولی من متأسف بودم که چرا در موقعی که مملکت من محتاج به خدمات من است من در مملکت خودم نباشم. در سنه ۱۹۳۴ یک قطعه زمین بایر بی‌آب و علفی در فلسطین خریدم زیرا تجارت قالی را هم در فلسطین می‌کردم، اتفاقاً تاجر بدی هم نبودم. از منافع خودم هم راضی بودم. خدا چنین خواسته بود که در هر کاری داخل شوم در ضمن عمل یک بصیرتی پیدا کنم و اتفاقاً آن وقتی که رئیس الوزرا ایران شدم بصیرت پیدا کرده بودم زیرا مدت ۱۰ سال در تمام جریانات سیاسی و اقتصادی مملکت وارد بودم. مدرسه چه چیز است؟ انسان می‌رود کتاب می‌خواند. من در مدرسه آفاق و انفس بودم. در آن موقع فرستادن پول از ایران مشکل بود. (آقایان آنچه عرض می‌کنم خارج از موضوع نیست. چون ۲۴ سال در این مملکت نبوده‌ام برای هر سال یک ساعت. ۲۴ ساعت حق حرف زدن دارم، یک جلسه نمی‌خواهید بماند برای جلسه دیگر چون این اظهارات لازم است) فرستادن پول از ایران مشکل بود،

اسعار خارجی مشکل بود، روزی با قونسول ایران آقای مکرم نورزاد که در سوئیس بودند صحبت کردم. گفتند عریضه به اعلیحضرت پهلوی عرض کنید، گفتیم من عریضه عرض نمی‌کنم. یک توضیحاتی به شما می‌دهم اگر شما خواستید جزء راپورت وزارت امور خارجه عرض کنید. ایشان با کمال شجاعت و جوانمردی قبول کردند بنویسند و راپورت بدهند و نترسند که از قصر سعدآباد کله اروپا با اشعه نامریی کنده شود. راپورت داد که سیدضیاءالدین چنین می‌گوید، اعلیحضرت پهلوی هم محبت کرده اجازه دادند که از عایدات مطبوعه بنده دو هزار لیره برای من بفرستند (در این موقع آقای دکتر مصدق آب خواستند، آقای سید ضیاءالدین لیوان آبی که روی کرسی خطابه بود شخصاً برای ایشان آوردند) دو هزار لیره تلگرافی برای بنده ارسال شود. من حقیقتاً خیلی خوشحال شدم زیرا برای آن زمین باگیری که خریده بودم (گرچه اعتبار من در آنجا بیش از ایران بود و اعراب مسلم با بنده کمک کرده بودند) محتاج به پول بودم و با رسیدن این دو هزار لیره خوشحال شدم. سال بعد به طمع افتادم و دوباره اجازه خواستم، این مرتبه اعلیحضرت اوقاتشان تلخ شد (گفته‌اند دردیگ باز است حیای گریه کجا است) و فرمودند دارایی سید ضیاءالدین را دولت بخرد. محرمانه بماند خوشحال شدم ولی به روی خودم نیاوردم گفتیم خیلی خوب دولت بخرد. پس از آنکه امر فرمودند دولت بخرد، آمدند کارخانه حروف ریزی و سایر مؤسسات مرا به ۱۸۰ هزار تومان تقویم کردند ولی کلمه گرم‌تر از آن‌ها چون زدن و گفتند این را به ۱۴۰ هزار تومان قبول کنید به شرط اینکه لیره را هشت تومان قبول کنید و بالاخره یک سال طول کشیده و لیره را هم ۱۲ تومان حساب کردند و چهار هزار لیره ضرر کردم و بروی خودم نیاوردم و بالاخره هشت، نه هزار لیره برای من فرستادند و من از این سخاوت بزرگانه اعلیحضرت همایونی درمورد خودم حق دارم ممنون باشم. به هر حال این پول را گرفتم و آن ملک را آباد کردم ملک عظیمی شد. فعلاً ساعتی ۱۱۰ متر کرپ آب دارد و سالی هم چند هزار لیره (فعلاً کاغذی است ولی امید است که بعدها طلا بشود) عایدی دارد. روزها از پنج صبح تا هشت بعد از ظهر خودم بیل می‌زدم (با آن بیل زدن حالا هم حرف می‌زنم) بیل می‌زدم، کار می‌کردم زراع شدم و اتفاقاً در زراعت هم تخصص پیدا کردم و البته این کار همه کس نیست (خنده نمایندگان) این بود زندگانی بنده که در ظرف مدت ۲۴ سال از مملکت دور بودم (و حالا چون که تبسمی با هم مبادله کردیم از شما نمی‌پرسم

چگونه زندگانی کردید و از کجا آوردید) (ابوالقاسم امینی: اغلب و کلا و همه مردم ایران می‌دانند از کجا آورده‌اند).

یک نکات دیگری را که دیروز نتوانستم زیاد توضیح بدهم امروز اضافه می‌کنم راجع به کودتای انگلیسی که انگلیس‌ها کودتا نداشتند. گذشته از آن هیچ شخص منصفی نمی‌تواند تصور بکند انگلیس‌ها در موقعی که اصولاً روابط سیاسی با ممالک اتحاد شوروی نداشتند و حتی در بعضی از نقاط دنیا در جنگ و ستیزه با شوروی‌ها بودند در ایران کودتا کردند برای اینکه یک مملکت دولت شوروی را به رسمیت بشناسد. دقت کنید آقا انگلستان هنوز در آن تاریخ دولت شوروی را نشناخته بود و هیچ دولتی از دول عالم غیر از آلمان با شوروی مناسباتی نداشت و از نقطه نظر کابینتالیست دنیا در آن روز نزدیک شدن به دول سویت یک جرمی بود.

مظفرزاده: کراسین آن وقت لندن بود.

سید ضیاءالدین: آن روز یک جرمی بود و به واسطه چنین جرمی بود که رجال دولت ایران در مدت ۳ سال پیشنهادات حکومت مسکو و دولت اتحاد جماهیر شوروی مورد توجه قرار ندادند. بین رجال ما بودند کسانی که خواهان آن قرارداد بودند از جمله مرحوم مشیرالدوله، مرحوم مستوفی‌الممالک ولی مقتضیات طوری بود که نمی‌توانستند پس از استعفای وثوق‌الدوله. اگر قبول بکنیم هر رئیس‌الوزرای را وزیر مختار انگلیس آورده پس باید قبول کنیم که قبل از کودتای بنده هم مسترنرمان یک کودتای دیگری کرد رفت پیش مشیرالدوله خواهش کرد و التماس کرد که آقای مشیرالدوله شما مرد شریفی هستید بیاید رئیس‌الوزرای ایران بشوید و من حاضر هستم همان‌طور همراهی با شما بکنم و مرحوم مشیرالدوله آمد قبول کرد و رئیس‌الوزرا شد و شش ماه هم رئیس‌الوزرا بود و وضعیت قرارداد هم همان‌طور بود که قبلاً بود. او یک شخص شریفی بود ولی البته جرأت یک کارهایی را نداشت و گفت مربوط به من نیست، مربوط به مجلس شورای ملی است. خواهید گفت چرا مربوط به مجلس شورای ملی است، چیزی مربوط به مجلس شورای ملی است که مجلس شورای ملی تصویب کرده باشد وقتی که دولتی یک قراردادی را با دولت خارجی می‌بندد یک دولتی هم باید او را الغاء کند.

دکتر مصدق: نمی‌تواند.

سید ضیاء‌الدین: من کردم. من کردم.
بعضی از نمایندگان: باید مجلس بکند.

سید ضیاء‌الدین: من الغاء کردم. اجازه بفرمایید از آقای دکتر جلال عبده که یکی از متخصصین حقوقی هستند، سؤال بکنیم که یک قانونی را که مجلس شورای ملی تصویب نکرده و یک دولتی خودسرانه وضع کرده است (بعضی از نمایندگان: قانون نیست قرارداد است) یک دولتی خودسرانه می‌تواند لغو بکند و الغاء بکند یا نه؟

دکتر عبده: صحیح است، می‌تواند.

سید ضیاء‌الدین: پس تصدیق کردند که نظریه من صحیح است.
بعضی از نمایندگان: تصدیق نکردند.

سید ضیاء‌الدین: خلاصه تصدیق نکردند ولی من کردم و شد. کابینه مرحوم مشیرالدوله نه الغاء کرد و نه اجرا، کابینه آقای سپهدار نه الغاء کرد نه اجراء. بنده آدم بدون اندیشه ولی با یک نره و یک خردل جرأت و جسارت گفتم که من الغاء می‌کنم. یک قدری اوقاتشان تلخ شد سر این قضیه که دولت و ملت ایران نباید جنگ بکنند و البته قبلاً باید یک مشاوره‌ای بشود ولی خوشبختانه چون من روزنامه‌نویس بودم نزاکت سرم نمی‌شد. من در کاریر اداری نبودم، روزنامه‌نویس معتاد است که فکر خودش را بنویسد و بگوید. خلاصه معقول نبود که دولت انگلیس در ایران یک کودتایی بکند برای اینکه حکومت شوروی را دولت ایران بشناسد. حالا که گذشته است آن موقع تمام سفارتخانه‌های اجنبی و مرحوم احمدشاه و هیات وزرای من با من مخالف شدند که چرا من سفیر کبیر روسیه روتشتین را در ایران پذیرفتم و خیالاتی هم پیش خودشان کرده بودند همان‌طور که جنابعالی خیال کردید که انگلیس‌ها مرا آوردند بعضی‌ها هم خیال می‌کردند که بنده با روتشتین می‌ساختم و اینجا بلشویکی می‌شد. الحمدلله آن موقع تصادفی پیش آمد که دواکستریمس برضد بنده شد. خلاصه دولت انگلیس برای شناختن حکومت سویت در ایران کودتا نکرد و

به طوری که آقایان اطلاع دارند مملکت ایران اولین کشور در دنیا بود که دولت شوروی را به رسمیت شناخت. از طرف دیگر من در تمام مدت ریاست وزرایی خود تقاضاهای نامشروع مقامات انگلیس را رد کردم مثلاً به طوری که دیروز گفته شد من حاضر نشدم امتیاز نفت شمال را به انگلیس‌ها بدهم. در تمام مدت ریاست وزرایی من انگلیس‌ها از کمک به من در انجام وظایف خود خودداری کردند و حتی خواهش مرحوم سلطان احمدشاه را مبنی بر اینکه قوای انگلیس تا مدتی در ایران بماند رد نمودند و یک ماه بعد از کودتا قشون انگلیس از ایران خارج شد و ۴ ماه بعد از کودتا دیگر قشون اجنبی در ایران نبود (بعضی از نمایندگان: احتیاجی نداشتند) احتیاجی نداشتند ولی روزی که از ایران رفتم قشون اجنبی در ایران نبود ولی روزی که من آمدم قشون اجنبی را آوردید. امروز مملکت ایران در تحت اشغال قشون اجنبی است ولی اگر سید ضیاءالدین بود این طور نمی‌شد.

طباطبایی: اگر روزنامه‌نویس‌ها هم بودند.

سید ضیاءالدین: باز شاید این طور نمی‌شد (دکتر مصدق: البته!) خواهش می‌کنم عرایض بنده را قطع نکنید هرچه بیشتر مداخله کنید زحمت آقایان زیادتر می‌شود. خواهش می‌کنم برای همان تبسم لطیفی که مبادله نمودیم ساکت باشید و دیگر فرمایشی نفرمایید. اگر من در ایجاد کودتا با انگلیس‌ها همکاری کرده بودم و یا اصولاً انگلیس‌ها مسبب کودتا بودند طبعاً من ناچار نمی‌شدم که ایران را پس از سه ماه ترک کنم. آقای مصدق السلطنه فرمودند که کودتای من با حکومت ملی تباین داشته است. به طوری که دیروز گفتم در ایران حکومت ملی در آن موقع وجود نداشت که کودتای من با آن تباین داشته باشد زیرا آنچه حکومت ملی را از حکومت استبدادی متمایز می‌کند همانا وجود قوه مقننه است که در آن موقع ۳ سال بود در ایران تعطیل شده بود. آقای مصدق السلطنه فرمودند چرا من اصلاً کودتا کردم. من در موقعی که کودتا کردم که ایران سرتاسر دست قشون اجنبی بود و وضعیت مملکت طوری بود که پادشاه مملکت خود را در پایتخت در امان نمی‌دانست مگر آنکه ارتش انگلیس از او حمایت کند و چون این تقاضا از طرف انگلیس‌ها رد شد مرحوم سلطان احمدشاه مصمم شد به اروپا برود و پس از کودتا که از این تصمیم خودخواهی نخواهی صرف‌نظر کرد مذاکره این بود که پایتخت ایران را از تهران به اصفهان تبدیل کنند و

خدا می‌داند اگر این پایتخت تبدیل می‌شد بر سکنه این شهر و ایالات شمالی و دهات و قراء و مردم مسکین چه می‌گذشت. آقای مصدق‌السلطنه فرمودند چرا من بعضی اشخاص را تحت نظر قرار دادم. اشخاصی را که من تحت نظر قرار دادم همان اشخاصی بودند (بیشتر نمی‌گویم همین اندازه می‌گویم) که قادر به حل معضلات نبودند. عیب دیگری نداشتند قادر به حل معضلات نبودند این حداقلی است که با کمال نزاکت می‌گویم زیرا قسمتی از آن‌ها مرحوم شده‌اند و چون کسی حاضر نیست بیش از این حق ندارم در باره آن‌ها حرف بزنم. آن‌ها وطن‌پرست بودند، ملت و مملکت خودشان را هم دوست داشتند و خدمت هم می‌خواستند بکنند ولی به علت بعضی از اسباب قادر به حل معضلات نبودند و من نمی‌توانستم که روزی ۱۰ ساعت خود را در موقعی که زمامدار بودم به پیچ و پچ با آن‌ها بگذرانم و مملکت در بدبختی بسوزد. رفته در اطاق نشستم و در حقیقت خود من هم یکی از محبوسین بودم. روزی به آقای حاج محتشم‌السلطنه که در حبس بودند پیغام دادم آقای محتشم‌السلطنه من هم محبوس هستم با فرق اینکه آن محبوسین دیگر روزی هشت ساعت می‌خوابیدند من بدبخت روزی ۲۰ ساعت کار می‌کردم، پس من هم محبوس بودم این اشخاص بلاتکلیف بلااراده در مقابل وقایعی که استقلال ایران را به خطر انداخته بود مات و میهوت مانده بودند و قادر به اتخاذ تصمیمی نبودند. این آقایان مانع کار بودند و من می‌خواستم کار کنم. بنابراین چاره‌ای نداشتم جز اینکه آقایان را برای مدتی خنثی کرده، قرارداد شوروی را منعقد نموده، قرارداد انگلیس را لغو نمایم و دست به اصلاحات داخلی بزنم. این آقایان در نهایت احترام نگاهداری شده بودند و در تمام مدت زمامداری و ریاست وزرایی من یک مو از سر هیچ کدام از این آقایان کم نشد.

پس از رفتن من به اروپا بسیاری از آقایان کشته شدند بدون اینکه آقای مصدق‌السلطنه ولو کوچکترین سؤال را راجع به علل از بین بردن این آقایان از مسبب قتل آن‌ها کرده باشند. مرحوم مستوفی‌الممالک در یک مورد از رضاشاه تقاضا کرد یکی از همان آقایانی که من تحت نظر قرار داده بودم در آن موقع در محبس بود از زندان آزاد کند ولی جنابعالی آقای دکتر در مورد هیچ یک از آقایانی که در زمان کودتا تحت نظر قرار گرفته بودند و بعداً از طرف شاه و وزیر عدلیه داماد جنابعالی مورد تعقیب واقع شدند، ترتیب اثر ندادید. نه فقط از شاه خواهش نکردید حتی به داماد خودتان هم نگفتید که داماد جان، برادرزاده جان بیا ول کن و نگذار در موقع ریاست وزرایی تو

یک عده جوانان این مملکت را در محبس شکنجه دهند. از این گذشته موضوع اصلاحیت من برای وکالت مجلس شورای ملی به علت اینکه مسبب کودتا بودم یک نتایج خطرناکی را ممکن است برای مملکت پیش آورد. اگر من به دلیل اینکه مسبب کودتا بوده‌ام صلاحیت وکالت مجلس شورای ملی را نداشته باشم پس تمام تشکیلات و تأسیسات نتیجه از کودتا می‌بایست مورد تجدید نظر واقع شود و با علاقه‌ای که ماها به حفظ اساس سلطنت فعلی داریم گمان نمی‌کنم که صلاح ما و مملکت ما باشد، نه فقط از نظر سیاست داخلی بلکه از نظر سیاست خارجی زیرا تصمیم مجلس شورای ملی در عدم صلاحیت اینجانب به وکالت مجلس شورای ملی ممکن است از طرف اچانب اتخاذ سندی بشود و قانونی بودن تشکیلات و تأسیسات اجراییه و مظهر اعظم آن که مقام سلطنت است مورد تزلزل واقع گردد. آقای دکتر مصدق‌السلطنه در سنه ۱۳۰۴ با استقرار سلطنت پهلوی مخالفت نمودند و چون دکتر در حقوق هستند می‌بایستی کاملاً متوجه باشند که از لحاظ حقوق بین‌المللی چنانچه مخالفت ایشان با اعتبارنامه من مورد تصویب مجلس شورای ملی قرار بگیرد طبعاً پایه سلطنت قبلی را تزلزل کرده‌اند. بنده فعلاً عرایض خودم را همین جا خاتمه می‌دهم فقط یک چیزی می‌گویم، آقایان شماها وجدان خودتان را باید حاکم قضایا قرار بدهید و حب به من و بغض به من را مطمح نظر قرار ندهید. قبول اعتبارنامه بر صلاح ایران است و رد اعتبارنامه من هم شاید بر صلاح ایران باشد. زندگانی من بر صلاح ایران است، مرگ من هم شاید بر صلاح ایران باشد.

رئیس: آقای فرمند فرمایشی داشتید؟

هاشمی: مورد ندارد.

طباطبایی: آقای فرمند اجازه داشتند باید ایشان حرف بزنند.

رئیس: آقای فرمند بفرماید.

فرمند: چون مساله سیاست خارجی مطرح است بنده قبلاً می‌خواهم از نقطه نظر سیاست خارجی عقیده شخصی خودم و سیاست خودم را به عرض مجلس شورای ملی برسانم. ما امروز با متفقین محترم خودمان اتفاق جنگی داریم و وحدت کامل داریم (صحیح است) ما ایرانی‌ها عموماً به هر سه دولت معظم به یک نظر محبت و به یک نظر سیاسی می‌نگریم و اینجا اگر قضایای سیاسی مطرح می‌شود از نظر تاریخی است و این قضایای تاریخی در روزنامه‌های خود آن ممالک مطرح شده و گفته شده

است این است که اگر یک صحبتی پیش بیاید که یک گوشه داشته باشد این را از نقطه نظر تاریخ باید گرفت نه اینکه خیال کرد یک سوءنظری در کار است. امروز ما وکلا باید قضاوت کنیم که این آقای سید ضیاءالدین که باید وکیل مجلس شورای ملی بشود این شخص کودتا را انجام داده خودش گفت که کودتا را من کردم. در چند دقیقه پیش فرمودند که آقای رضاخان سردار سپه موقعی که قزاقخانه بودند ایشان بیانیته صادر کردند که کودتا را من کردم بعد در این قسمت در هر دو تردید برای ما حاصل شد که اولی و دومی کدام صحیح است. بعد این قضیه مطرح شد که این کودتا آیا با توافق نظر خارجی بوده است یا نه و این قضیه حل نشد و امروز ما باید اطلاع داشته باشیم که این قضیه، قضیه‌ای بوده است که با سیاست خارجی ارتباط داشته یا نداشته است؟ این در رأی ما و در قضاوت ما ارتباط دارد. بنده یک عقیده‌ای دارم با افکار عمومی که در مجلس خصوصی هم به عرض آقایان رساندم. افکار عمومی شهر تهران یک افکار عمومی خیلی دقیق و خیلی حساس است (صحیح است) پایتخت ما افکار عمومی‌شان کمتر می‌شود که به غلط برود. بدبختانه در شهرهای دیگر ما افکار عمومی خیلی شدت کم است و قوتش کم است و متکی به ضعف اراده است. از این افکار عمومی این شهر که پایتخت ایران و ملت ایران است استفاده نمی‌کنید در صورتی که وطن‌پرستی‌شان سست نشده است و فقط به واسطه توسری‌هایی که خورده‌اند روحیه‌شان سست شده است. این است که ما امروز وظیفه‌مندیم که اطلاع حاصل کنیم بر اینکه آیا این وکیل محترم و این همکاری که می‌خواهیم برای خود بیسندیم و با خود هم‌قطار کنیم آیا اسباب دست بوده است یا نبوده است؟

فاطمی: تعلیق به امر محال می‌کنید.

فرمند: بلی تعبیر به امر محال نیست آقا (بعضی از نمایندگان: بفرمایید. بفرمایید) بنده مجبورم برای روشن شدن تاریخ عرض کنم و این عرض بنده راجع به سیاست خارجی و مخالفت با آقای سید ضیاءالدین نیست. ما می‌خواهیم روشن بشود این قضیه برای اینکه وکلای امروز خیلی‌شان جوان هستند و وارد قضایای سابق نیستند. بنده در آن وقت در سیاست داخل بودم و می‌دانستم که چه جریاناتی بوده است و اگر آقایان اجازه بفرمایند بنده مفصل این قضایا را عرض کنم (بفرمایید. بفرمایید) مقدمات کودتا را اجازه بفرمایید عرض کنم برایتان. در اواخر پاییز ۱۲۹۹ بنده با میرزا اسمعیل

نوبری که یکی از انقلابیون دوره مشروطه و همیشه یک شخص انقلابی بود و آقایان تبریزی‌ها مخصوصاً آقای دکتر شفق آن مرحوم را می‌شناسند. ایشان یک نفر وطن‌پرست حقیقی ایران بود مخصوصاً از آن وطن‌پرست‌هایی که بنده به ایشان کاملاً معتقد بودم. در رشت متجاسرین به قول مرحوم مشیرالدوله آمده بودند بندر پهلوی و از آنجا هم جاده‌ها را قطع کرده بودند و مساعی کرده بودند و آمده بودند تا به شش فرسخی قزوین و قشون انگلیس هم در آن وقت در قزوین بود و اجازه مبارزه نداشت. به آن‌ها امر به عقب‌نشینی قشون انگلیس در قزوین شده بود. بنده و مرحوم میرزا اسمعیل نوبری وارد شدیم به قزوین و تمام مأمورین دولت فرار کرده بودند از ترس متجاسرین که به شش فرسخی قزوین رسیده بودند و منتظر بودند وارد شهر بشوند، ما وارد تهران شدیم و قزوین به کلی خلاص شده بود از قشون انگلیس و مأمورین دولت. در ضمن کابینه مشیرالدوله در تهران تشکیل شده بود و یک عده قراق فرستاده بود به آنجا که وقتی که ما می‌آمدیم به تهران آن‌ها را دیدیم که می‌رفتند به قزوین و جلوی متجاسرین را بگیرند. آن‌ها رفتند و جلوی متجاسرین را هم گرفتند در قزوین و البته یک امر سیاسی که مرحوم مشیرالدوله اعمال کردند این بود که میانه میرزا کوچک‌خان و متجاسرین را به هم زدند و میرزا کوچک‌خان را به طرف خودشان کشیدند و متجاسرین را هم نگذاشتند که از قزوین به این طرف بیایند. مرحوم میرزا اسمعیل نوبری و بنده وارد تهران شده بودیم و در تمام جریانات این شهر تهران وارد شدیم. سه جریان کودتا در تهران بود که آقایان شاید اطلاع داشته باشند. یک جریان همان مرحوم مدرس است در تهران و یک جریان دیگر مربوط به نوبری بود که یک شخصی بود در آن موقع که او را مرحوم میرزا اسمعیل نوبری خلعش کرد و آن شخص استراتویسکی است. یک روز در بنده منزل که آقای میرزا اسمعیل نوبری تشریف داشتند یک کسی آمد و با ایشان صحبت کرد بعد رنگ و رویشان پرید و فرمودند دو ساعت دیگر می‌آیم ولی وقتی که برگشتند خیلی گرفته و پکر به نظر می‌رسیدند و بعد اشخاصی که آنجا بودند آن‌ها رفتند و مرحوم میرزا اسمعیل نوبری فرمودند که استراتویسکی به من می‌گفت یعنی در جای مناسبی رفتیم که استراتویسکی به من می‌گفت که راجع به سیاست خارجی انگلیس‌ها مشغول و در فکر یک کودتایی هستند. شما بیایید من قزاقخانه را در تحت نظر شما قرار می‌دهم و شما که یک نفر انقلابی هستید بیایید و کودتا بکنید. میرزا اسمعیل نوبری جواب

داده بود که من به دست خارجی مخصوصاً به دست نظامی انقلاب نمی‌کنم و اگر بخواهم انقلاب کنم به دست یک افرادی انقلاب می‌کنم که وطن‌پرست و انقلابی باشند. چون خودش وطن‌پرست بود به وطن‌پرست‌ها اهمیت می‌داد و می‌گفت با کارد و طپانچه انقلاب تا پیش ببریم، من به دست یک نفر خارجی و یک قشونی که بعداً معلوم نیست در تحت اختیار من هست یا نه و مطیع من خواهد بود یا نخواهد بود انقلاب نمی‌کنم و قبول هم نکرده بود. بعد آمده بودند و صحبت کرده بودند که این ممکن است برود یک نفر دیگر را پیدا بکند، یک شخص دیگری که به مقام ریاست علاقه داشته باشد او این کار را می‌کند و گفت که من باید بروم مشیرالدوله را از این امر آگاه کنم. مرحوم مشیرالدوله در این وقت نخست‌وزیر بود، وقت گرفت و رفت منزل مشیرالدوله. آقای نویری که خدا رحمتشان کند و به مرحوم مشیرالدوله گفت مرحوم مشیرالدوله فرمود که ما با انگلیس‌ها در مذاکره هستیم که یک ماده از قرارداد را لغو کنیم و آن ماده‌ای است که مربوط به صاحب‌منصبان قشونی و نظمی است و از یک مملکت خارجی برای ایران مستشار بیاوریم ولی هنوز مذاکرات ما تمام نشده است.

دیدیم قضایا این جوری است و ایشان خیال کودتا کرده‌اند اطلاع داریم و ایشان فرمودند که من خیلی خوشوقت هستم که شما مرا مستحضر کردید. این بود که فوراً اقدام کردند و گویا سردار همایون را در قراقخانه گذاشتند و دست آن‌ها را از آنجا کوتاه کردند و یک عده زیادی را هم به جاهای دیگر گذاردند و از آن خیالی که استراتویسکی در سرش پخته بود جلوگیری کرد. مرحوم مدرس را هم که البته شنیدید که وارد بودند و یک کمیته‌ای بود در ایران به اسم کمیته آهن که آن‌ها هم مشغول بودند و درصدد کودتا بودند و البته آقایانی که آن زمان بودند اطلاع دادند که کودتا به دست کمیته آهن اجرا شد و مکرر این لقب را شنیده‌اند آن‌هایی که سنشان اقتضا دارد و آن موقع در سیاست بودند (فاطمی: همه سنشان اقتضا دارد) حالا موضوع می‌رسد به کودتای سوم حوت. کودتای سوم حوت از نقطه نظر سیاست خارجی می‌توان گفت مداخله‌ای بوده است و در روزنامه‌های خارجی هم نوشته شده است که ژنرال آیرن سایید در این کار مداخله داشته است و این را روزنامه‌های اروپا البته می‌دانید که بی‌ربط نمی‌نویسند، در آن موقع نوشته و خود ما ایرانی‌ها هم در آن زمان شنیدیم و به

حد شیاع رسید که ژنرال دیکسن که مستشار وزارت جنگ بود و کلنل اسمیت که برای ژاندارمری استخدام شده بود این شخص و آقای سید ضیاءالدین را گفته‌اند (البته ممکن است تهمت باشد) که پنج یا شش مرتبه مسافرت کرده‌اند به قزوین و البته مقدمه کودتا از قزوین فراهم شد و قزاق‌ها در میدان جنگ بودند یک مقداری و یک مقداری در قزوین بودند و بیشترین میدان جنگ مبارزه با متجاسرین در رشت بوده و سردار سپه رضاخان هم در همان موقع در فرونت بود. این مقدمات که ما می‌شنیدیم همگی انتظار یک انقلاب کودتایی در تهران را داشتیم و آن شبی که قزاق‌ها وارد شدند البته آقا سید ضیاءالدین می‌دانید و ما شنیدیم که آقای سید ضیاءالدین در شاه‌آباد عمامه‌شان را به کلاه تبدیل کرده بودند و با قزاق‌ها وارد طهران شدند. در اینجا به یک نقطه حقوقی و قضایی بر می‌خوریم که در آن شب ایشان در قزاقخانه بودند و همه ایرانی‌ها ایشان را در قزاقخانه دیده بودند که مشغول کار هستند و تا روزی که می‌فرمایند رئیس‌الوزرا شدند... چون می‌فرمایند که احمدشاه از روی استیصال می‌خواست فرار کند برود اصفهان برای اینکه متجاسرین نیابند ایشان را رئیس‌الوزرا کردند. در آن زمان این‌ها را ما نشنیدیم که چنین باشد جور دیگر شنیدیم که احمدشاه معتقد شده بود که یک حکومت مقتدری باید باشد و صحبت روی این بود، صحبت اصفهان رفتن و تغییر پایتخت دادن نبود. ما شب خوابیده بودیم که صدای توپ بلند شد و آقای سید ضیاءالدین و رضاخان مشغول شدند به گرفتن مردم و توی خانه‌های مردم فرستادن و اسلحه بیرون آوردن و در ضمن چادر و اسلحه بیرون آوردن. بسیاری از اشیاء را قزاق‌ها به جیب زدند و در آن موقع بود که سه روز طهران بی‌حکومت بود و یک عده در این شهر در این مدت دو، سه روز آقای سید ضیاءالدین یا قزاق‌ها هر کار که می‌خواستند می‌کردند و از خانه مردم اسباب می‌کشیدند، اسلحه می‌کشیدند و آن سه روز ایشان رئیس‌الوزرا نبودند و رضاخان هم سمتی نداشته و یک صاحب‌منصبی بود. این موضوع حالا از نظر حقوقی برای ما اهمیت دارد زیرا این موضوع که برخلاف شئون ملی و حکومت ملی عمل شده است در آن دو، سه روز بوده است. بعد هم ما نمی‌دانیم که آیا احمدشاه به میل و رغبت و با آزادی تمام این فرمان ریاست وزرایی ایشان را داد یا اینکه مجبورش کردند و ترساندند. این را نمی‌دانیم و در این موضوع هم شک هست، باید حل شود و روشن شود. او که مرحوم شده است و وزیر دربارش هم که مرحوم شده است و ما

نمی‌توانیم حل کنیم که این حکم ریاست وزرایی ایشان از طرف احمدشاه به رغبت داده شده یا اینکه جبراً گرفته شده و غصب کرده شده (صحیح است) ممکن است بگوییم که ایشان رئیس‌الوزرا بودند برای مدت سه ماه ولی اگر به زور شده باشد آن سه ماه ریاست وزرایی را ایشان غصب کرده‌اند. باید قضایا را روشن کنید تا بفهمیم چه جور باید رأی بدهیم و حالا هم گذشته است. اگر چنانچه ایشان شجاعت اخلاقی به خرج بدهند و قضایای گذشته را از روی صداقت بیان کنند ممکن است کار وکالت ایشان در خطر نیفتد ولی از طرف دیگر مقام اخلاقی ایشان و صداقت ایشان را ما معتقد خواهیم بود. (خنده نمایندگان)... بلی آقایان بخندید بلی.

ایشان فرمودند که من وقتی که رئیس‌الوزرا بودم یک عده را توقیف کردم، یک عده از دوله‌ها و سلطنه‌ها را توقیف کردم ولی آن‌ها را توقیف نکرده بودند بلکه حبس کرده بودند. البته در زنجیر و کند نگذاشته بودند ولی در حبس بودند و علت این امر هم به واسطه گرفتن پول بوده است چون خود ایشان نوشته بودند که این زالوها را باید رویشان نمک پاشید تا خون‌هایی را که خورده‌اند پس بدهند، از طرف دیگر یک عده از آزادیخواهان روزنامه نویس‌ها را هم که این طور دفاع از روزنامه نویس‌ها می‌کنند گرفته بودند و حبس کرده بودند از آن جمله آقای دشتی که از رفقای خودمان هستند، در حبس ایشان بودند و روزنامه نویس هم بودند و مدرس هم در حبس ایشان بود. خلاصه یک عده در حدود ۱۰۰ یا ۱۵۰ نفر در حبس ایشان ماندند و عجب این است که یک نفر روزنامه‌نویس و آزادیخواه را گرفته بود و حبس کرده بود و این چیزی نبود جز برای اینکه این آزادیخواهان بر ضد ایشان بودند و ایشان را کابینه سیاه می‌دانستند و شخص ایشان را مرتبط با مقامات خارجی می‌دانستند و ایشان می‌خواستند به این وسایل که اعمال کرده بودند قدرت خودشان را به این مملکت تحمیل کنند چنان که این اشتباه را هم کرده بودند که با نظامی در ریاست مملکت نشستن کار مشکلی است چون قدرت دست نظامی‌ها بود و هر ساعت ممکن بود برخلاف ایشان عمل کنند و البته این اشتباه را کرده بودند و در آن وقت ایشان تاریخ نخوانده بودند و درست نفهمیده بودند که به دست نظامی نمی‌شود انقلاب کرد. انقلاب باید به دست اشخاص باشد که معتقد و با ایمان باشند، نه با افراد نظامی. این‌ها انقلاب نمی‌توانند بکنند، این‌ها روح انقلاب را می‌کشند و اتفاقاً همین‌طور هم شد و

این روح انقلاب در آن موقع در ایران خاموش شد و متجاسرین که آمده بودند و یک روح انقلابی در ایران ایجاد شده بود.

اقبال: بلندتر بفرمایید.

رئیس: یک قدری بلندتر صحبت بفرمایید تا همه آقایان بشنوند.

فرمند: پس حالا بر آقا است که برای ما یک توضیحات مفصلی بدهند و ما را قانع کنند که آیا خودشان شخصاً مسبب بوده‌اند؟ و این موازین قانونیش چه بوده است که ما بتوانیم رأی بدهیم. دیروز در مباحثاتی که شد ایشان این‌طور فرمودند که عهدنامه دولت شوروی و ایران در دوره ریاست وزرایی ایشان امضاء شده و ایشان فرمودند که من تلگراف کردم برای این کار. بنده علم و اطلاع دارم که این کار را مرحوم مشیرالدوله در زمان کابینه خودش تلگراف کرده و تلگراف را هم فرستاده است به تلگرافخانه آستارا و اکنون هم دوسیه این کار در وزارت خارجه ما هست. در وزارت خارجه ما هم اگر نباشد در وزارت خارجه مسکو هست که مشیرالدوله تلگراف کرد به مشاور الممالک که شما مطابق ۲۳ ماده براونینگ که آمده بود اینجا و پیشنهاد کرده بودند بدون مراجعه دوباره به تهران این قرارداد را ببندید و مشاور الممالک به واسطه این تلگراف قرارداد را بعد از چند روز منعقد ساخت و روی اصول که حکم امضایش را داد یک ماه بعد مرحوم لرد کرون یک اعتراضی کرده بود به مشیرالدوله و در روزنامه‌های آن زمان هم نوشته شد که مشیرالدوله در تأسیس و انعقاد این قرارداد سیاست ابلهانه به کار برده است «را فولیش پولیتیکس آف مشیرالدوله» یعنی «سیاست ابلهانه مشیرالدوله» و این را دیروز مخصوصاً آقای نقابت خواستند بگویند که این روابطی که بین ایران و روسیه برقرار شده بود این کار را آقای سید ضیاءالدین کرده است ولی البته ایشان نکردند، بعداً کابینه مشیرالدوله سقوط کرد، بعد کابینه سپهدار که کابینه مجلل بود به وجود آمد و سپهدار یک جلسه در دربار کرد از آن ملک‌ها، از آن دوله‌ها، از آن سلطنه‌ها و از آن ممالک‌ها در آنجا دعوت شدند. تبلیغاتی کردند که چون آن وقت مجلس نبود آن‌ها در آنجا بگویند که این قرارداد نباید بشود ولی آن‌ها گفتند که این قرارداد باید بشود. مخصوصاً مرحوم مشیرالدوله نطق کرد که صلاح مملکت در این است که این قرارداد تصویب شود.

مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و چند نفر دیگر پس این قرارداد عملاً بسته شده بود، فقط جریان امضاء که در وزارت خارجه بود و تشریفات آن باقی مانده بود. این معنی یعنی قرارداد با شوروی را بنده این‌طور حس کردم که چرا دو روز است اینجا خیلی اصرار می‌کنند، اول آقای نقابت بعد هم آقا خودشان و این معنی را بنده این‌طور استنباط کردم برای اینکه گفته شود ما با شوروی آن وقت حسن نظر داشته‌ایم ما ایرانی‌های وطن‌پرست هوچی‌گری کمتر کرده‌ایم. ولی امروز بنده می‌خواهم هوچی‌گری کنم در سیاست خارجی این جنگ که تمام می‌شود و بعد از جنگ افکار نوینی ایجاد بشود و با اشخاص نوینی تماس داشته باشیم و سیاست خارجی را طرح کنیم (نمایندگان: صحیح است) چرا؟ برای اینکه هر زمان یک مقتضیاتی دارد. اگر ما بگوییم که هر زمان ملک‌ها و سلطنه‌ها برقرار باشند، غلط است و اگر هم بخواهیم بگوییم همان رجال سیاسی که مورد نارضایتی مردم است هی بیایند هی بروند این جز اینکه سوءتفاهماتی تولید می‌کند چیز دیگری نیست. (نمایندگان: صحیح است) مابین ما و متفقین باید یک رویه روشنی، اشخاص خوبی، اشخاص روشنفکری و اشخاص غیرمشکوکی مابین ملت ایران و متفقین رابط باشند، عامل باشند در کارهای دولتی ما. آقای آقا سید ضیاءالدین این را دیروز فرمودند که من فرار را نمی‌دانم چطور شد مگر خدا می‌داند، توضیح فرمودند که چطور شد رفتند، برای اطلاع آقایان عرض می‌کنم که بنده یک چیزی شنیدم و به عرض می‌رسانم و آن این است که وقتی که اینجا کودتا شده است آرمیتاژ اسمیت موافق بوده است با کودتا و ژنرال دیکسن که مستشار وزارت جنگ ما در آن زمان بوده است، مخالف بوده با کودتا و وقتی که کودتا می‌شود ژنرال دیکسن به قدری عصبانی می‌شود از این پیشامد که به بغداد مسافرت می‌کند و در بغداد با سرپرسی کاکس ملاقات می‌کند در بغداد یا در جای دیگر. به وزارت خارجه انگلستان از این پیشامدی که در ایران شده است، شکایت‌ها می‌کنند بعد آقای آقا سید ضیاءالدین فرمودند به واسطه کارهای من یک گوشه زدند که دوباره استدعا می‌کنم، توضیح بدهند که مستر نرمان سفیر انگلیس در آن زمان تبدیل یافتند برای این بوده که با ایشان موافق بودند یا مخالف، بنده نفهمیدم. حالا بنده برای آقا و رفقای دیگر توضیح می‌دهم که این مستر نرمان چرا آمده بود و چرا احضار شد. برای اینکه این کودتا در اینجا پخته شده بود بدون اینکه وزارت خارجه انگلستان از این معنی اطلاع داشته باشد، یک خبری داشتند، ولی

جزئیات آن را اطلاع نداشتند و مستر نرمان وقتی که خبر می‌دهد در وزارت خارجه انگلستان مورد تعجب شده است که این چه اوضاعی است در صورتی که نقشه دیگری در کار بوده است و آن نقشه مربوط بوده به شخص نصرت‌الدوله. این قضیه یک بند و بست محلی بوده است به این واسطه مستر نرمان مورد ایراد واقع می‌شود و بعد احضار می‌شود به وزارت خارجه انگلستان و خارج می‌شود و البته این چیزهایی است که ما شنیده‌ایم و تصور نمی‌کنم اگر صحیح باشد از ما مستور بدارند، چون این یک قضایای تاریخی است مال ۲۲ سال پیش است، در این روز و زمانه نشده است و امروز تأثیری در سیاست ما ندارد ولی در احساسات ما تأثیر دارد.

عرض دیگر من این است که دیروز اینجا در پس تریبون آقای سید ضیاءالدین به قدری حملات شدید به آقای دکتر مصدق و رجال پیش از کودتا و امثال مستوفی‌الممالک و دوله‌ها و ملک‌ها که من از این بابت خیلی متأثرم، من از جوانی در انقلاب و هوچی‌گری بوده‌ام، آقای سید ضیاءالدین خودشان می‌دانند به بنده بر نمی‌خورد و هیچ متأثر نمی‌شوم. توی اشراف هم پدرسوخته‌ترین اشخاص و بدترین اشخاص پیدا می‌شوند. همین‌طور که در طبقات دیگر پیدا می‌شوند. یکی از آن دوله‌هایی که فرمودند و ایشان در آن وقت یکی از دوستان سیاسی ایشان بودند آقای وثوق‌الدوله است که امروز پیش ما از تمام دوله‌ها نجس‌تر و کثیف‌تر هستند و آن دوله روح اکثر جوانان آن دوره را خراب و فاسد کرد بلکه روح آقای سید ضیاءالدین را هم که خیلی وطن‌پرست بود تا وقتی که به آن دوله رفاقت نکرده بود. بین دوله‌ها هم بسیار آدم بد هستند و اگر بنده روزی رئیس انقلاب شوم یک عده از دوله‌ها را به دار می‌زنم. چرا آقای آقا سیدضیاءالدین این کار را نکردند. ایشان چند مرتبه گفتند من فعال مایشاء بودم. ای آقای فعال مایشاء، اقلماً می‌خواستید بدهانشان را به دار بزنید چرا این دوله‌های بد ما را به دار نزدید. اگر چند تا را به دار زده بودید اقلماً ما هم پاک شده بودیم. (خنده نمایندگان) عرض کنم بنده خیلی خوشوقت می‌شوم اگر یک روزی بخواهند و بتوانند افراد فاسد را به دار بزنند و بنده معتقدم که ۱۰۰ نفر از افراد فاسد را به دار بزنند و صد و یکمی را که بنده باشم و بنده خودم را فاسد می‌دانم، به دار بزنند. آنقدر واجب می‌دانم که تا وقتی اشخاص فاسد را یکی پس از دیگری به دار نزنند این دستگاه‌های مملکت، این مجلس، این دولت، این شاهنشاه و تمام تشکیلات ما به یک پول

سیاه نمی‌ارزد. این اشخاص فاسد را باید از بین برد. آقای آقا سید ضیاءالدین می‌بایست در آن موقعی که کودتا کردند آن دوله‌ها را به دار بزنند، چرا نزدند؟ (ملک‌مدنی: شاه مملکت را مستنتی کنید ایشان مصونیت دارند.) (امینی: مقصودشان تشکیلات دربار است.) (مرآت اسفندیاری: هر خائنی را باید از بین برد.) (زنگ رئیس)

رئیس: آقایان تمنا می‌کنم انتظامات را حفظ کنید.

فرمند: مقصود بنده شخص شاه نیست. مقصود بنده اینجا دولت است و نگفتم که از بین ببرید و باید حتماً دار بزنید، بنده مقصودی ندارم. (صفوی: این طور نیست ما شاه را دوست داریم. آقا شاه مقدس است. شاه در مملکت مشروطه مقدس است و مسئول نیست. ما شاه خودمان را دوست داریم.) (زنگ ممتد رئیس)

رئیس: آقای صفوی من به شما اخطار می‌کنم، اخطار نظامنامه.

فرمند: بنده احترام شاه را دارم. احترام همه را دارم. آن پنج رکن را که بنده عرض کردم ارکان پنج‌گانه است که در مجلس خصوصی گفتیم این‌ها را عرض کردم که باید تشریک مساعی کنند و کار کنند و افراد فاسد را از بین ببرند.

رئیس: تمنا می‌کنم آقای فرمند که در مذاکراتتان خارج از موضوع نشوید. فرمند: اینجا از فلاح و صنعت و همه چیز صحبت شد حرفی نزدیک ولی از اینکه گفته می‌شود اشخاص فاسد و خائن را باید محاکمه نموده و پس از محکومیت دار بزنند هیاهو می‌شود. چرا باید بگویند مردم را دار بزنید حرف می‌زنید.

ملک‌مدنی: قبل از تحقیق که مردم را دار نمی‌زنند.

مرآت اسفندیاری: بگذارید حرف بزنند.

روحی: بفرمایید، آقا بفرمایید.

مجد ضیایی: بنده اخطار نظامنامه دارم. ماده ۱۱۰ نظامنامه را به طریق زیر قرائت نمودند:

ماده ۱۱۰- ناطق باید از موضوع مباحثه خارج نشود. چنانچه خارج شود، رئیس او

را متذکر می‌سازد و اگر ناطق مزبور بخواهد توضیحاتی بدهد که او از موضوع خارج نشده است یا آنکه خارج از موضوع شدن دلایل دارد در این باب اجازه داده نخواهد شد.

رئیس: (خطاب به آقای مجد ضیایی) دستور داده شد و خارج از موضوع صحبت نفرمایند.

ملک‌مدنی: چرا همه را در یک ردیف قرار می‌دهید. بی‌جهت که نباید اشخاص را به دار زد.

زنگ ممتد رئیس، دعوت به سکوت.

نمایندگان: آقا بفرمایید، بفرمایید.

فرمند: مقصود بنده و نقطه نظرم انقلاب بود. بنده در اینجا که قسم خواهم خورد، بنده نگفتم که بدون محاکمه کسی را دار بزنند، در انقلابات هم محاکمه دارند. بنده هم نخواهم گفت که بدون محاکمه کسی را دار بزنند. در تمام مؤسسات ما، در تمام ادارات، در تمام طبقات اشخاص فاسد هستند و ما باید با این فاسدها مبارزه کنیم. عرض کنم آخرین عرض بنده نسبت به آقای آقا سید ضیاءالدین این بود که دیروز وقتی که ایشان گرم صحبت شدند، بنده یک حالت روحیه از ایشان مشاهده کردم که هنوز ایشان به مقام ریاست و وزرای نرسیده‌اند با یک حالت نخوت و غروری صحبت می‌کنند که بنده وحشت کردم. برای اینکه این مثل معروف است که آدم مار گزیده از ریسمان می‌ترسد آن ما را ترسانند. آن دوره پهلوی به قدری ما را ترسانده است که یک کسی اگر یک قدری تند حرف بزند، ما فوراً می‌ترسیم. (خنده نمایندگان) (نقابت: با این ترس می‌خواهید انقلاب بکنید) و یک جسارتی هم می‌خواهم بکنم به آقا و آن این است که ایشان خیلی به فکر خودشان معتقدند و بعضی اوقات هم به فکرهای خود استناد می‌کنند. بنده آن کتاب شعار ملی ایشان را خوانده‌ام. بنده تصور می‌کنم که اگر سه نفر از علماء انتخاب شوند آن کتاب را مطالعه کنند و فرمایشات ایشان را که دیروز جور به جور و متناقض صحبت کردند، تحت مطالعه علمی قرار بدهند، تصور می‌کنم که آن چند نفر علما رأی بدهند که فکر آقای آقا سید ضیاءالدین موازنه ندارد و افکار عجیب و غریبی ابراز می‌دارند. ولی واضح است که ایشان مطالعات زیادی دارند و حافظه بسیار خوبی دارند، اما این‌ها حل و عقد نشده است. در مغز آقای آقا سید ضیاءالدین بنده تصور می‌کنم که اگر سه نفر از

علماء این کار را بکنند با بنده هم عقیده می‌شوند. (یکی از نمایندگان: یکی از علماء خودتان باشید) البته این یک قدری بی‌ادبی است نسبت به آقا، ولی عقیده بنده این است ممکن است ایشان هم بنده را دیوانه تصور بکنند، ولی این عقیده بنده است. این است که از آقایان استدعا می‌کنم که با یک دقت کاملی رأی به انتخاب ایشان بدهند. بنده از ایشان کاملاً وحشت دارم و می‌ترسم که روزی به مقامی برسند همان عمل را بکنند که سردار سپه کرد و ما باید خیلی محتاط باشیم برای اینکه بچه‌ای که دم سمور می‌رود دفعه دوم احتیاط می‌کند. ما اگر به آزادی علاقه داریم باید با احتیاط باشیم نسبت به رأی دادن به آقای آقا سید ضیاء‌الدین.

رئیس: آقای آقا سید ضیاء‌الدین.

سید ضیاء‌الدین: بنده خیلی متأسف هستم از اینکه مرعوبیت این ۲۰ ساله طوری افراد و اهالی این مملکت را ترسانده که حتی وکیل ملت هم نمی‌خواهد از همکار خودش صدای رسایی بشنود، اگر من بلند حرف زدم برای این بود که آقای دکتر بتوانند بشنوند. (یک نفر از نمایندگان: حالا هم بلند بفرمایید) بنده در ۲۳ سال پیش آقای ضیاء‌الملک وکیل شدم. ولی به پارلمان نیامدم و زندگانی پارلمانی نداشتم ولی دراروپا خیلی پارلمان دیدم. کرسی خطابه که قدما و پیشینیان اسمش را منبر می‌گذارند، یک محل و مکانی است آزاد. هر کس هر حرفی که می‌زند، نباید طوطی‌وار یک حرف‌هایی را بگوید. حرف زدن دو صورت دارد، یک وقت طوطی‌وار است و یک دفعه هم از روی فهم است و از روی عقیده و سنجش و همین‌طور که فرمودید بعضی اوقات به واسطه موازنه نبودن ملکات. و اتفاقاً هر چه خوشبختی برای بشر در ادوار تاریخی پیش آمده است از آن ملکات نبوده است که موازنه داشته باشد و این یک حقیقتی است که شما باید بدانید حیوانات هم ملکات عقلیه‌شان موازنه تام دارد و من خیلی مسرور می‌شوم که اگر ملکات عقلیه من صد درصد موازنه نداشته باشد و الا با حیوانات فرقی ندارم.

فرمند: پس عرض بنده را تصدیق فرمودید (خنده نمایندگان).

سید ضیاء‌الدین: بلی. برای اینکه کاملاً فهمیدم که موازنه عقلی چیست. موازنه عقلی

آن است که آدم از حرف زدن بترسد. عقل من این‌طور موازنه ندارد که بترسد چون کسی که حرف می‌زند مطابق آداب ملت و ریا نمی‌کند، خوشامد نمی‌گوید. معتقدات خود را از روحش می‌گوید با زبان روح حرف می‌زند، این‌طور است و کسی که از او می‌ترسند او را واجد موازنه ملکات عقلیه نمی‌پندارند. برویم سر صحبت خودمان، روابط با روسیه را فرمودید بنده عرض نکردم که پس از اینکه رئیس‌الوزرا شدم از اینجا عهدنامه فرستادم به مسکو و گفتم امضاء کنند. بنده گفتم پس از اینکه رئیس‌الوزرا شدم، دستور دادم که عهدنامه شوروی را امضاء کنند. آقای فرخ در آن موقع در وزارت خارجه بودند، مسبقاً اسناد و مدارک هم موجود است در زمان مشیرالدوله، مشاور الممالک مأمور مسکو شده است که بروند ببینند دولت سویت که دو، سه سال بود می‌خواست با ایرانیان مناسباتی داشته باشد از روی چه اساس و مبانی می‌خواهد با ایران دوستی پیدا کند. مشاور الممالک رفت به مسکو و این عهدنامه را که ملاحظه می‌فرمایید در مقابل ملت ایران، در مقابل تاریخ، در مقابل شماها می‌گویم دولت سویت با طیب خاطر نوشتند و به ما تقدیم کردند، به نمایندگان ما دادند، آن‌ها فرستادند به طهران در تهران شش ماه، هفت ماه خواندند و کسی نگفت که مخالف است. نه مرحوم مشیرالدوله و نه مرحوم سپهدار. به آن‌ها نمی‌خواهم ایراد بکنم، نمی‌خواهم اعتراض بکنم. وطن‌پرست بودند، ولی نگفتند این را سید ضیاء‌الدین گفت. من گفتم، آقای ضیاء‌الملک چرا گفتم؟ زیرا بیش از هر ایرانی می‌دانستم که چقدر زندگانی ملی، اقتصادی و سیاسی‌مان منوط است به حسن تفاهم با شوروی. (نمایندگان: صحیح است) فهمیدید آقا، من می‌دانستم و امروز هم معتقدم دشمن‌های من در طهران و ایران هر چه می‌خواهند بگویند، ولی من معتقدم افسوس می‌خورم که بیانیه‌ای که من ۲۴ سال پیش منتشر کردم و دیروز هم در روزنامه منتشر شد، امروز نیست که بخوانم. (یکی از نمایندگان: آقای دکتر دارند) (در این موقع آقای دکتر مصدق بیانیه را به آقای سید ضیاء‌الدین دادند) تشکر می‌کنم آقا. بنده سیاست خارجی حکومت خود را در ۲۳ سال قبل اعلام داشتم (اما سیاست خارجی ما در اینجا نیز یک تغییر اساسی لازم است. لازم است یک سیاست شرافتمندانه بر مناسبات با ممالک خارجه حکومت داشته باشد) این بود مرام من (در این ایام، هیچ مملکتی بدون ارتباط با جامعه ملل نمی‌تواند زندگی بکند، بعد از جنگ بین‌المللی که مبانی تشکیلات جدید دنیا روی اصول تعاون و دوستی شده است اصول

مزبور در وطن صلحجوی ما بیش از سایر نقاط قابل اتحاد است. ملت ما انسان دوست است نسبت به جمیع ملل خارجه صمیمی و رفیق و شفیق است. ملت ما، ملت ایران، وارث حکم و اندرزهای اعصار و قرون متوالیه است. ما با دولت شوروی که ۳۰۰ کیلومتر با او هم سرحد هستیم باید با او بهترین دوستی‌ها را برقرار کنیم و از هر اقدامی که سوءظن آن‌ها را برقرار کند احتراز کنیم. لازم نبود انگلیس کودتا بکند. برای اینکه من این حرف را بزنم در عین حال هم مناسبات ما با هر یک از دول خارجه نباید مانع از حسن مناسبات دوستی با سایرین گردد و از هر اقدامی که سوءظن آن‌ها را جلب می‌کند، احتراز کنیم و باید با دولت انگلستان هم بهترین و صمیمی‌ترین مناسبات را ایجاد کنیم و از اقدام که مورد سوءظن انگلستان است، پرهیز کرد. این است ایرانی بودن، هر کس غیر از این باشد خیانت به ایران کرده است. باید عامل حسن تفاهم بین روسیه و انگلستان بشویم و اگر روزی خدای نکرده بین آن‌ها سوءتفاهم شد ما با حالات بچگانه و رفاقت‌بازی این عقول ناقص و ادراکات منکسر خیال نکنیم ما می‌توانیم مسکو یا لندن را گول بزنیم ما باید صاف و روشن باشیم. (نمایندگان: صحیح است) هر کس غیر از این بکند خیانت به این مملکت کرده است.)

باز بیانیه سید ضیاءالدین است. (دکتر مصدق: به ملت امر می‌کند) خواهش کرده بودم که بین عرایض بنده چیزی نفرمایید، شکایت خودتان را بعد بگویید. آقای رئیس خواهش می‌کنم انتظامات مجلس را در نظر بگیرید و هر کس که خلاف می‌کند، بفرمایید که خلاف نکند. (به نام همین دوستی کاپیتولاسیون را که مخالف استقلال یک ملت است، الغاء خواهم نمود.) اتکا من در این تصمیم وعده‌ای بود که از زبان لنین در پطروگراد شنیده بودم. پیش از اینکه عهدنامه منعقد بشود، لنین در پطروگراد آمد. وقتی که او آمد، من آنجا بودم. او گفت که کاپیتولاسیون را الغاء می‌کنم و من به آن‌ها ایمان داشته‌ام و او باعث این بیانیه شد. من یقین داشتم که لنین و رؤسای انقلاب روسیه به وعده خود وفا خواهند کرد. ایقان من به وعده آن‌ها سلب شد که من در اعلامیه خودم این را گنجانیدم و الا من زوری نداشتم، قوه‌ای نداشتم، تکیه من به آزادیخواهی با انقلابیون روسیه بود (و برای موفقیت در این مقصود و اینکه اتباع خارجه از عدالت تام بهره‌مند بوده حقوق خود را بتوانند حقاً دفاع نمایند، ترتیبات و

قوانین مخصوصه با محاکم صلاحیت‌داری وضع و ایجاد خواهد شد تا همه نوع وثیقه داشته باشند. بر طبق اصول فوق‌الذکر اعلام می‌دارم که بعضی از امتیازاتی که در گذشته به اجانب داده شده است باید اساساً مورد تجدید نظر واقع گردد. ما باید به تمام همسایگان به نظر دوستی نگریسته و با همه آنها مناسبات حسنه همجوارانه داشته باشیم و روابط مودت و تجارت را محکم کنیم. هیچ ملتی هر قدر قوی و نیرومند باشد، نباید آزادی ما را محدود نماید. (نمایندگان: صحیح است) آقایان کسی که این بیانیه را می‌دهد، ممکن است موافق عادت و اخلاق تهرانیان ملکات عقلی او موازنه نداشته باشد، اگر موازنه داشت، ۲۳ سال برای گفتن چنین چیزی آواره نمی‌شد. تصدیق می‌کنم موازنه نداشته است شاید حالا موازنه پیدا شده باشد (خنده نمایندگان) و هیچ ملتی هر قدر هم نیرومند باشد نباید آزادی ما را معدوم کند (ما آزادیم و آزاد باقی خواهیم بود به نام همین اصول و به خاطر همین اصول است که الغاء قرارداد ایران و انگلستان مورخه اوت ۱۹۱۹ اعلام می‌دارم.) (دکتر کشاورز: این‌ها را همه شنیده‌ایم) به بنده حمله نکنید به آقای ضیاء‌الملک می‌خواستید بفرمایید. پس آقا، عهدنامه با شوروی افتخار امضایش با بنده است. (فرمند: امضایش بلی) خواهش می‌کنم با علاقه‌ای و با موازنه‌ای که هست به بنده تبریک بگویید. (خطاب به آقای رئیس) سؤال بفرمایید که مذاکرات کافی است یا نه، و الا بنده یک ساعت دیگر باید صحبت بکنم (بعضی نمایندگان: مذاکرات کافی است).

مهندس فریور: بنده مخالفم با کفایت مذاکرات و باید دلیلش را عرض کنم. اولاً یک نفر که پشت تریبون صحبت می‌کند، هیچ کس حق صحبت ندارد.

طباطبایی: پس شما صحبت نکنید. (خنده نمایندگان)

نقابت: آقای طباطبایی شما که همیشه اخطار می‌کردید. در یک جلسه سری، خواهش می‌کنم مسخرمگی نکنید.

طباطبایی: تو مسخره هستی احمق.

سید ضیاء‌الدین: آقایان به بنده می‌نویسند مذاکرات را کوتاه کن. بنده عرض می‌کنم برای صحبت کردن حاضریم. اگر حاضر هستید صحبت می‌کنم، اگر حاضر نیستید رأی بگیریید به کفایت مذاکرات.

نمایندگان: بفرمایید آقا.

سید ضیاءالدین: به قول انگلیسی‌ها لیتل ناولج همیشه باعث بدبختی است و انسان را گمراه می‌کند. انسان باید یا اطلاعات کافی داشته باشد یا نداشته باشد. ژنرال دیکسن با شش و هفت نفر صاحب‌منصبان انگلیس پس از امضاء قرارداد از طرف دولت انگلیس به طهران آمدند برای تهیه زمینه اجرای قرارداد. ژنرال دیکسن و سایرین که در آن موقع بودند، تنها کسانی بودند که علاقمند به اجرای قرارداد بودند و البته گذشته و اول کسی که برخلاف کودتا قیام کرد ژنرال آیرن‌ساید بود. او هم گفت سید ضیاءالدین موازنه عقلی ندارد، بدون اجازه و بدون مشاوره و بدون استیذان از لرد کرزن قرارداد را الغاء می‌کند. این طرف و آن طرف نشست و بر ضد بنده تحریکات کرد. بنده مجبور شدم به ایشان پیغام دادم و از ایشان خواهش کردم که در طهران تشریف نداشته باشند و اتومبیلی هم فرستادم و خواهش کردم که از مملکت ایران تشریف ببرند. این کار هم بنده کردم. علت رفتن ایشان به بغداد این بود. رسیدن ایشان به بغداد، چون که از بغداد هل و گل که نباید بفرستند شروع کردند تحریکات کردن که فلانی ملکات عقلیه‌اش موازنه ندارد و فلانی کارهای بی‌سابقه کرده است و بنا کرد با این و آن ملاقات کردن و کسانی را با خودش موافق کرد و با دسته‌های آنجا ملحق شد و بر ضد بنده اقدام کرد و تلگرافاتی به لندن کرد که فلانی مناسبات بین ایران و انگلیس را به هم زده است. بنابراین، رفتن ایشان از ایران به امر بنده بوده است. البته این را هم بنده باید بگویم که ایشان در مدتی که اینجا بودند با کمک افسرهای ایرانی یک سال در زمان آقای وثوق‌الدوله زحمت کشیدند، مطالعاتی کردند راجع به طرز اداره قوای تأمینیه ایران و یک راپورت خیلی مفصل در آن موقع نوشتند و نمی‌دانم آقای عامری یا آقای فرخ که در آن موقع در وزارت امور خارجه بودند، این را خوانده‌اند یا نه. از نقطه نظر صلاحیت کشوری زحمت کشیده‌اند و مطالعات کرده‌اند که اگر آقایان به دست بیاورند در موقعی که می‌خواهند بودجه مملکت را تصویب بکنند در قسمت تأمینیه کمک خواهد کرد. با تقدیر از خدمات ایشان و حق خدمتی که به ایران داشتند، ولی چون می‌خواستند به امورات داخلی ما شرکت بکنند و مداخله نمایند بنده به ایشان گفتم تشریف ببرید. اما کلنل اسمایلز و آیرن‌ساید از جمله صاحب‌منصبانی بودند که در تعقیب قرارداد آمده بودند به ایران. یک پیرمرد شصت ساله و یک آدم خوبی بود، این آمد به طهران آیرن‌ساید. بنده او را

در بادکوبه دیدم وقتی که رئیس هیات اعزامیه ایران بودم، از باتوم آمد بروم به ایران. ایران را نمی‌شناخت ولی به واسطه علاقه‌ای که به خیام و ادبیات ایران داشت یک محبتی نسبت به ایران داشت. بنده پس از مراجعت از قفقازیه، او را در تهران دیدم. به من گفت به نظر من قرارداد در نظم و وضعیت ملاحظاتی لازم نشده و قابل اجرا نیست و من نمی‌توانم یک چیزی را که معتقد نیستم، مبادرت کنم. ولی چون رفت نزد مرحوم مشیرالدوله و اجازه خواست برگردد، مرحوم مشیرالدوله به ژنرال دیکسن و صاحب منصبان انگلیسی و کلنل اسمایلز فرموده بودند که شما باشید تا مجلس باز شود و تکلیف قرارداد معلوم شود. دولت ایران هم مواجب آن‌ها را می‌داد و ایشان هم بودند. در نتیجه جنگی که متجاسرین با قوای قزاق کردند و قوای قزاق شکست خوردند و پراکنده شدند و آمدند به قزوین، قشون انگلیس آنجا بود و این چهار هزار قزاق بدبخت (که گمان می‌کنم اگر من یا هر ایرانی برای نجات این‌ها از بدبختی یک اقداماتی کردیم و آن اقدام هم اگرچه برخلاف قانون بود ولی برای مصالح مملکت بود، این یک مبحثی است که مورد تأمل است که آیا جایز بود یا نه. نمی‌توان بدون مطالعه حکم کرد.) این قزاق‌ها آمدند در اطراف قزوین، حیران و سرگردان بودند. رئیس کل قوا، سردار همایون شد و قشون انگلیس که در اطراف قزوین بودند برای اینکه یک صاحب‌منصبی باشد رابط بین قشون انگلیس و این قوای قزاق، از طرف کابینه مرحوم مشیرالدوله، کلنل اسمایلز تعیین شد و ضمناً قرار شد که مراقبتی بکند در اداره امور قزاقخانه به این شکل که یک شورایی تشکیل دادند، برای امور قزاقخانه قزوین. چون قزاق‌های قزوین لخت و عریان بودند، در زمستان کفش و لباس نداشتند. کلنل اسمایلز کفش‌های کهنه سربازهای انگلیسی و لباس‌های مانده سربازان هندی را از این طرف و آن طرف جمع می‌کرد و می‌آورد به این قزاق‌ها و سربازهایی که جنگ کرده بودند و رشادت کرده بودند، می‌داد و چون این کارها را می‌کرد و این خدمت‌ها را می‌کرد، یک شورایی تشکیل شد از طرف وزارت جنگ. این‌ها عبارت بود از سه نفر یکی زمان‌خان مرحوم که نمی‌دانم اسم خانوادگی او چه بوده است (یک نفر از نمایندگان: بهنام) و یکی مازور مسعودخان و یکی هم کلنل کاظم‌خان مرحوم و رئیس اداره قزاقخانه امیر موثق نجوان بود، یعنی رئیس اداره قزاقخانه قزوین نه طهران، و در طهران هم که ۵۰۰ قزاق بود، در آذربایجان و زنجان و کردستان، حالا یادم نیست پنج هزار نفر یا شش هزار نفر بوده. در قزوین

چهار هزار نفر، زیرا چنانچه می‌دانید در ۱۹۱۱ که اولنیماتوم روس و انگلیس را قبول کردیم و شوستر را از ایران بیرون کردیم، در تعقیب آن قوه قزاق که ۵۰۰ یا هزارتا بود، بعد تبدیل یافت به یک دیویزیون ۱۲ هزار نفری و این دیویزیون به همین کیفیت که عرض کردم تقسیم شد.

این چهار هزار قزاق که در قزوین گرسنه و وامانده بودند هیچ کس در فکر آن‌ها نبود. در دهات قزوین پراکنده بودند، نان و آبی به آن‌ها نمی‌رسید. پولی از تهران نمی‌رسید. خزانه خالی بود. ماهی ۲۰۰ هزار تومان سفارت انگلیس به اسم مراتوریوم بعد از سال‌ها التماس و گدایی به دولت ایران می‌داد. آن هم به قدری بود که در دوایر ایران صرف شود دیگر چیزی به قزاقخانه نمی‌رسید. ماژور مسعودخان و کاظم‌خان که می‌آمدند به طهران، می‌رفتند به ادارات دولتی پیش وزیر، پیش رئیس‌الوزرا، کسی به حرف این‌ها گوش نمی‌داد و هر چه این‌ها می‌گفتند که قزاق‌ها گرسنه هستند، نان و لباس ندارند، غذا ندارند، کسی به حرف این‌ها گوش نمی‌داد. کسی جواب نمی‌داد. پس از آنکه از همه کس مأیوس می‌شدند، می‌آمدند پیش من که چه باید کرد. من هم فکر می‌کردم که چه باید کرد. می‌رفتم پیش رئیس‌الوزرا وقت مرحوم سپهدار. خودش می‌گفت اگر پولی هست بدهیم به قزاق‌ها. پول نبود، سفارت انگلیس هم مراتوریوم را یک ماه می‌داد. دو ماه نمی‌داد. این‌ها می‌گفتند سفارت انگلیس اشکال‌تراشی می‌کند. سفارت می‌گفت شما تکلیف را تعیین کنید، قرارداد را تصویب می‌کنید، شما را هم تحت تأثیری قرار نمی‌دهیم، شما مجلس را باز بکنید. سفارت انگلیس می‌خواست که مجلس باز شود. از وثوق‌الدوله خواست ولی نکرد. از مرحوم مشیرالدوله خواست ایشان هم باز نکردند، چون ایشان انتخابات را درست نمی‌دانستند. از مرحوم سپهدار خواست، ایشان نمی‌توانست باز کند چون که ایالات مملکت صورت دیگری پیدا کرده بود. یک کاغذی است که دیروز به دست بنده افتاد. کاغذی است که مستر نرمان وزیر مختار انگلیس به رئیس‌الوزرای وقت نوشته، دانستن این حقایق لازم است برای اینکه معلوم شود آیا این کودتای انگلیسی است یا کودتای سید ضیایی یا سردار سپهی باید حقایق معلوم شود. (عین کاغذ را به طریق زیر قرائت نمودند.)

سفارت انگلیس تهران

۱۳۳۹-۱۹۲۱

۲۱ جمادی‌الاولی - ۳۱ جنویری

فدایت شوم در خصوص مذاکراتی که دیروز به عمل آمد جناب اجل مستر نرمان از دوستار خواهش کرده‌اند که به حضرت اشرف اطلاع دهم که نظر به اهمیتی که لندن به افتتاح تسریع مجلس شورای ملی می‌دهد جناب معزی‌الیه نمی‌تواند به حضرت اشرف در اتخاذ مسلکی که سبب تعویق افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد رأی بدهند. جناب معزی‌الیه می‌داند که اگر چنین رأی می‌دادند از طرف دولت انگلیس مورد اعتراض شدید واقع می‌شدند. ایام شوکت مستدام باد. اسمات

آقای رئیس این را ملاحظه بفرمایید. مرحوم سپهدار قبلاً خواست مجلس را باز کند. چرا مجلس باز نشد. وکلایی که در تهران بودند، نتوانستند همدیگر را راضی کنند که چطور مجلس را باز کنند. عذرشان چه بود؛ عذرشان قرارداد انگلیس، عذرشان چه بود؟ عذرشان پیشنهادات صلح‌طلبانه حکومت شوروی، عذرشان چه بود؟ عذرشان موازنه ملکات عقلیه. این عذرشان بود. سپهدار آمد، التماس کرد بیایید. بالاخره گفتند نمی‌شود با این کابینه باشد، با کابینه دیگر. کابینه دیگر تشکیل شد. مرکب از آقای حاج محتشم‌السلطنه، وزیر امور خارجه و مرحوم ممتازالدوله و ممتازالملک. این‌ها سه، چهار نفر بودند همه‌اش را فکر کردند که کی وزیر باشد، کی نباشد. بعد از اینکه چندین ماه فکر کردند که چه باید بکنند، گفتند خوب حالا که وزیر شدیم چرا مجلس باز شود. اول باید یک مطالعاتی بکنیم و زمینه را حاضر کنیم، بعد مجلس شورای ملی باز شود. در همین حال بود، در همین احوال بود که مملکت بی‌تکلیف بود. در همان موقع بود آقای ضیاءالملک که در طهران چهار نقشه کودتا بود، کی‌ها در کار بودند، لازم نیست بنده به جنابعالی عرض کنم آن کسی که موفق شد، شما خودتان او را می‌شناسید و می‌بایستی همان موقع بشناسید و جلوگیری کنید نه اینکه بعد از ۲۳ سال از من بپرسید کی بوده است. در همان موقع بود که کسی که واقف به جریان وضعیات بود، کسی که خون داشت و کسی که می‌دانست مملکت در چه پرتگاهی است و به کجا می‌رود، یک فداکاری باید بکند. آمدند به بنده گفتند که وضعیات قزاق این‌طور است. اگر این‌طور نشود، این‌طور می‌شود. چه می‌شود، چه می‌شود که این هم از اسرار خود بنده است که هیچ الزامی هم ندارم به کسی توضیح بدهم، الزامی ندارم. آمدیم رفتیم پیش آقای سپهدار مذاکره کردم. گفت

انگلیس‌ها به ما پول نمی‌دهند، چه کنم؟ گفتیم ما می‌رویم مذاکره می‌کنیم بلکه به شما پول بدهند. رفته پیش مستر نرمان از ایشان خواهش کردم و گفتیم وضعیت این‌طور است، وضعیت خراب است. شما یک ماه دیگر، دو ماه دیگر هم به ما پول بدهید. ایشان گفتند می‌دهیم به شرط اینکه به دوایر دولتی داده شود، گفتیم چطور؟ مگر به کی می‌دهند؟ گفت این مهاجرینی که آمده‌اند به طهران، پول‌ها به آن‌ها داده می‌شود و ما حاضر نیستیم. گفتیم پس مهاجرین که مستأصل هستند، بیچاره هستند، چه بکنند؟ گفت خود دولت، خود مردم با اعانه به هموطنان خودشان چیزی بدهند و کمک کنند. رفتیم با مرحوم سپهدار صحبت کردیم. گفت نمی‌شود، کسی به این‌ها اعانه نمی‌دهد. بالاخره با سپهدار مذاکره کردیم و بنده مرحوم سپهدار را راضی کردم به این ترتیب که اگر دولت انگلیس راجع به مراتوریوم چیزی دادند یک قسمت از آن را به قزاقخانه بدهید ایشان هم قبول کردند. ولی از چاه درآمد توی چاله افتاد. بالاخره بعد از مذاکرات زیاد حاضر شدند که ۵۰، ۶۰ هزار تومان به قزاقخانه بدهند. در این قسمت هم چیزهایی است که لازم نیست عرض کنم. (خدا بیامرزد اموات همه را) مرده‌اند، لازم نیست اسم ببرم این ۵۰ هزار تومان را هم که به قزاقخانه دادند، حالا سردار همایون می‌خواهد همه را صرف ۵۰۰ نفر قزاق طهران بکند و به قزوین چیزی ندهد. خلاصه ایشان را راضی کردم که دو تالت برای طهران و یک تالت برای قزوین داده شود. خلاصه ۲۰ یا ۳۰ هزار تومان بود که به قزوین رسید. قزاق‌ها فهمیدند که این کار را کی کرده است. فهمیدند، تشخیص دادند. این تشخیص آن‌ها، سبب شد که در مراجعتشان در آتیه به بنده مراجعه کنند. این وضعیت همین‌طور ادامه پیدا کرد، ماه آینده بیشتر شد. ماه سوم که ماه کودتا بود. بنده گفتیم که باید ۱۰۰ هزار تومان داده شود، آقای سپهدار اگر این مبلغ را به قزاقخانه ندهند، من قبول نمی‌کنم و باید از آن پولی که دولت انگلیس به مراتوریوم می‌دهد، ۱۰۰ هزار تومانش را به قزاقخانه بدهند و بالاخره این کار را هم کردند و در همان موقع هم بود که سردار همایون مجبور شد نظریه بنده را قبول کند، زیرا بین او و مرحوم سپهدار به هم خورد و اگر من به او مساعدت نمی‌کردم، در مقام خودش باقی نمی‌ماند. بعد به او گفتیم که از این ۱۰۰ هزار تومانی که گرفته می‌شود بهره‌پسری به قزوین و بهره‌دختری به طهران باید داده شود. خلاصه گویا ۶۰ هزار تومان به قزوین دادند و در همان موقع بود که اعلیحضرت سلطان احمدشاه مرحوم خیال حرکت از طهران را

داشت و مذاکره تخلیه طهران بود. در این مطالعه بودند که در موقع تخلیه طهران چه دسته قوایی با شاه به اصفهان و شیراز برود. به ژاندارم اطمینان نبود، زیرا هشت ماه بود که حقوق نداشت. به پلیس هم اطمینان نبود. ۱۰۰ نفر قزاق گارد شهریار ایران هم در فرح‌آباد گرسنه بود. شش ماه هم بود که مواجب دربار نرسیده بود و حتی بقال و عطار هم که چند ماهی به اعتبار مرحوم موثق‌الدوله نسیه می‌دادند، دیگر حالا نمی‌دادند. در آن موقع بود که یک کسی که موازنه ملکات عقلیه نداشت به مرحوم احمدشاه پیشنهاد کرد که از این قزاق‌های متلاشی که در قزوین هستند، ۵۰۰ نفر را بیاورید به طهران که در رکاب همایونی به اصفهان حرکت کند و شاه این پیشنهاد را پسندید و راضی شد و دستور هم داد و البته یک چیزهایی شد که این جزئیات را هم من ملزم نیستم به کسی بگویم، در موقع خودش خواهم گفت و خواهم نوشت. اینجا یک کلیاتی را می‌گویم، چون مصالح عالییه مملکت در نظر من اهمیتش بیشتر است تا تصویب اعتبارنامه من. این یک چیزهایی است که مربوط به ایران است. در موقع خودش البته یک حقایقی را خواهم گفت. حالا برای رفع سوءظن حضرتعالی (چون همیشه حضرتعالی را یک شخص پاک و درستی می‌دانستم) و سئوالاتی را که از من کردید و حس کردم که واقعا می‌خواهید چیز بفهمید و قصدتان غرض شخصی نیست با کمال مسرت این اطلاعات را دادم. در صورتی که اگر آقای دکتر می‌خواستند به ایشان نمی‌دادم. دسته ایشان هم مانعی ندارد که به من رأی ندهند، چون که شما را بی‌غرض می‌دانم هر سؤالی دارید، بفرمایید تا حدودی که بتوانم جواب عرض می‌کنم.

خلاصه این پیشنهاد تصویب شد و حکم احضار قزاق برای این منظور به طهران به امضای سردار همایون با آنکه مخالف بود و یک اظهاراتی می‌کرد که اگر این‌ها بیایند به طهران با من چه می‌کنید (این هم یک چیزهایی است که مربوط به کسانی است که یکیش حالا بوده است و یکی هم از بلاد ما دور است و شایسته نیست که بنده بگویم و به آن‌ها بربخورد) خلاصه حکمش را داد و قرار بود که محرمانه باشد و قوای قزاق قرار بود ۷۰۰ نفر حرکت کنند. از آن پولی که ۱۰۰ هزار تومان از دولت داده شده بود به قزاقخانه و ۷۰ یا ۸۰ هزار تومان آن به قزوین فرستاده شد که خرج تدارکات ضروری قزاق‌ها شد و ۲۰ هزار تومان هم در صندوق ماند و از

این جریانات در قزاقخانه قزوین سه نفر مسبوق بودند. کاظمخان و مسعودخان و رضاخان. زمانخان مرحوم خبر نداشت. به موجب امر حرکت کردند و آمدند ولی به جای هر ۱۰۰ نفر (۷۰۰ نفر) دو هزار نفر حرکت کردند. ساعت سه بعد از نصف شب جمعه، قبل از کودتا آنها حرکت کردند. این را هم بگویم که یک هفته پیش از حرکت آنها هر روز از قزوین می‌رفتند بیرون به عنوان مانور و برای اینکه سوءظن قشون انگلیس را جلب نکنند، این کار را می‌کردند و کلنل اسمایلز مخصوصاً چند شب پیش به طهران حرکت کرد و موقعی که او آمد مانور، روزشان را به شب تبدیل کردند و به طرف طهران حرکت کردند. پس از حرکت آنها، سیم بین قزوین و طهران هم قطع شد. ژنرال آیرن سایید صبح فهمید که یک عده قزاق از قزوین دور شده و مخابرات به طهران هم قطع بود. آدم فرستاد پیش این افراد، آنها هم حکم طهران را به او ارائه دادند و کلنل آیرن سایید هم اغفال شد و قزاق وارد کرج شد، دو روز پیش از کودتا من رفتم به شاه‌آباد جلسه تشکیل شد. در شاه‌آباد از بنده و آقای رضاخان میرپنج و از آقای احمد آقاخان که آن وقت گویا سرهنگ بود و از آقای ماژور مسعودخان و از آقای کاظمخان، من آنها را دیدم، چه دیدم و چه صحبت کردم و چه تصمیم گرفتیم از اسرار ما است. ولی یک چیزی را به شما می‌گویم و آن این است که ما پنج نفر قسم خوردیم که به ایران خدمت کنیم و قسم خوردیم قدمی برخلاف مصالح ایران برنداریم و بعد آن وقایع شد. بنابراین نسبت کودتا به اجانب از روی کمال بی‌اطلاعی است. بنده به آقایان اطمینان می‌دهم هر از خودگذشته‌ای هر کاری می‌تواند، بکند. هر کس از خودش بگذرد، معرفت هم داشته باشد، لیاقت هم داشته باشد، اطلاع هم داشته باشد، ابتکار هم داشته باشد، روابط هم داشته باشد، همه کار می‌تواند بکند. دیگران اگر در کودتا موفق نشدند، شاید حسن نیتشان از من بیشتر بوده است. ولی اگر وسایل و اطلاعاتشان از من بیشتر بود، موفق می‌شدند. چرا ما این کودتا را کردیم؟ ما پنج نفر مملکت خود را در خطر دیدیم. مرجعی نبود که به او مراجعه کنیم و برای نجات ایران از پرتگاه نیستی یاری او را بطلبیم. اگر ما می‌دانستیم در مقابل این خدمتگزاری قوانینی در مملکت هست که ما را محکوم به اعدام خواهد کرد، باز ما می‌کردیم زیرا اگر ما محکوم می‌شدیم یک ملتی را زنده کرده بودیم. بلی. آقا، مملکت برای قانون نیست، قانون برای مملکت است. اگر مراکز قانون و مظاهر قانون نمی‌خواهند به وظیفه خودشان عمل کنند، سه

سال در طهران بمانند و مجلس شورای ملی را باز نکنند و شاه مملکت هم بخواهد برود و وزرا و دیگران هم سرگردان و حیران باشند، نمی‌توان پنج نفر از خود گذشته را ملامت کرد که چرا شما یک کاری کردید و در نتیجه آن کار شما خطر استقلال را از ایران دور کردید و به ایران زندگی و حیات و استقلال دادید، همه کار را خوب کردید ولی یک کار را بد کردید و ۴۰۰ نفر را تحت نظر قرار دادید. ای خدا یک قدری ملکات عقلیه ما را یک کاریش بکن.

حمله به دکتر، بنده در عین اینکه از بی‌لطفی و غرض شخصی آقای دکتر نسبت به خودم واقف بودم هیچ‌گاه به خودم اجازه نمی‌دادم که از طریقه ادب خارج شوم. شما اگر منصف بودید و البته هستید تصدیق می‌فرمایید که اول ایشان به بنده توهین کردند. (دکتر مصدق: چه عرض کردم؟) فرمودید مأمور اجنبی هستید و این را حق نداشتید به بنده بفرمایید قبل از اینکه توضیح از من بشنوید. بنده که حرف نزده بودم شما اول نطق کردید، بنده که عرض نکرده بودم. در ضمن عرایض هم عرض کردم شما آزادید که هر نظری را از من توضیح بخواهید، ولی ننگین‌ترین نسبت‌ها را به من دادید. با کمال بی‌شرمی نه از من، نه از جد من، نه از خدمات من، نه از ملت من خجالت نکشیدید (خدا سزای شما را بدهد) و مرا متهم کردید به یک نسبتی، همان خون در من است که شما افتخار دارید به دیانت آن و به آن خون مفتخر هستید، سید ضیاءالدین اجنبی‌پرست نمی‌شود. (دکتر مصدق: استغفرالله) سزای شما با همان حسین ابن علی(ص) که اسمش را در اینجا بردید. اگر من به ایشان بی‌احترامی کردم برای این بود که ایشان شایسته احترام نبودند. ولی حق نداشتند به من چیزی بگویند قبل از اینکه از من توضیح بخواهند. اول باید بپرسند، جواب بشنوند، بعد مرا به هر نسبتی که بخواهند نسبت بدهند. شما از رجال سیاسی نیستید. (دکتر مصدق: به حد شیاع رسیده بود.)

رئیس: آقای دکتر مصدق خواهش می‌کنم رعایت بفرمایید.

دکتر مصدق: چرا به ایشان نمی‌فرمایید توهین نکند.
رئیس: به ایشان هم گفتیم و استدعا می‌کنم هر کدام از آقایان که میل دارند مخالف یا

موافق بفرمایند اینجا صحبت کنند. ولی دو نفری با هم صحبت نکنید (صحیح است).
سید ضیاءالدین: یک کاغذ دیگری هم راجع به آقای مصدق السلطنه والی فارس از وزیر مختار انگلیس به مرحوم سپهدار نوشته شده است. پس از کابینه آقای مشیرالدوله، آقای مصدق السلطنه متزلزل شدند که شاید سپهدار ایشان را معزول کند و آقای نصرت السلطنه یا کسی دیگر را به جای ایشان بفرستد. آقای مصدق السلطنه به وسیله قونسول انگلیس از وزیر مختار انگلیس این منظور را تلگراف می‌کند و وزیر مختار انگلیس هم از رئیس‌الوزرا تقاضا می‌کند که ایشان را ابقاء بکند (دکتر مصدق: بنده جداً تکذیب می‌کنم) این کاغذ سفارت انگلیس است، این را بنده ننوشته‌ام (سفارت انگلیس ۴ نوامبر ۱۹۲۰- فدایت شوم پس از استعمال از صحت مزاج و تقدیم ارادت زحمت می‌دهد که از قرار تلگرافی که قونسول انگلیس مقیم شیراز مخابره کرده‌اند، آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه قبلی و تشکیل کابینه جدید قدری مضطربند که مبدا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت مقتضی از ایشان ننماید و گویا خیال استعفا دارند و از قرار راپورت‌هایی که از قونسول انگلیس شیراز می‌رسد حکومت معظمله در شیراز خیلی رضایت‌بخش بود، اگر حضرت اشرف صلاح بدانند بد نیست که دوستانه تلگرافی به معزی‌الیه مخابره فرموده خواهش کنید که به حکومت خود باقی بوده و از این خیال منصرف شوند. ایام شوکت مستدام باد- مستر نرمان)

مهندس فریور: این کاغذ دلیل خواهش ایشان نیست.

دکتر مصدق: این توهین است. اجازه بفرمایید مطابق نظامنامه توضیح عرض کنم.

رئیس: بعد بفرمایید.

سید ضیاءالدین طباطبایی: قصدم از این اظهار اهانت به ایشان نبود. یک چیزی دیروز فرمودند که او سبب این اظهارشد، فرمودند من در سلام‌های رسمی افسران پلیس جنوب را بار حضور نمی‌دادم. (دکتر مصدق: همین‌طور است) بنده عرض کردم، این صحیح است ولی حکومت و ایالت شما در تحت حمایت پلیس جنوب بود. (دکتر مصدق: به هیچ وجه) و بنده می‌خواستم عرض کنم که شما نمی‌توانستید بگویید که در فارس بودید و با کنسول انگلیس آشنایی نداشتید و رابطه نداشتید. (دکتر مصدق: بسیار دوست بودم) پس در ضمن دوستی یک اظهاری کرده‌اید به قونسول انگلیس

(دکتر مصدق: ابدأ) این مراسله سفارت انگلیس است...
 بعضی از نمایندگان: دو مرتبه بخوانید آقا.

سید ضیاءالدین طباطبایی: می‌خوانم «فدایت شوم پس از استعمال از صحت مزاج و تقدیم ارادت زحمت می‌دهد که از قرار تلگرافی که قونسول انگلیس مقیم شیراز مخابره کرده‌اند آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه قبل و تشکیل کابینه جدید قدری مضطربند که مبادا این کابینه در مواقع لازمه همراهی و مساعدت مقتضی از ایشان ننماید و گویا خیال استعفا دارند و از قرار راپورت‌هایی که از قونسول انگلیس شیراز می‌رسد حکومت به معظم‌له در شیراز خیلی رضایت بخش بوده، اگر حضرت اشرف صلاح بدانند، بد نیست که دوستان تلگرافی به معزی‌الیه مخابره فرموده خواهش کنید که به حکومت خود باقی بوده از این خیال منصرف شوند ایام شوکت مستدام باد- مستر نرمان» (مهندس فریور: تاریخ این کاغذ را بفرمایید) ۴ نوامبر ۱۹۲۰ - ۲۲ صفر ۱۳۳۹ - آقای ضیاءالملک اشاره فرمودند به مستر نرمان. بنده لازم می‌دانم فقط یک چیزی را عرض کنم که مستر نرمان از کودتا اطلاعی نداشت، شرکت هم نداشت، واقف هم نبود. فقط یک تقصیر داشت و آن این بود که می‌توانست این وقایع را پیش‌بینی کند، ولی نتوانست پیش‌بینی کند. حالا چرا نتوانست پیش‌بینی کند و چه موجباتی مانع پیش‌بینی او شد این هم یکی از اسراری است که مربوط به خود بنده است و در نتیجه این اغفال شدن مورد مؤاخذه دولت انگلیس واقع شد و از خدمت وزارت خارجه استعفا داد. حالا چه شد که این را به ریش نرمان چسباندند، اصل نکته اینجا است. پس از رفتن من آقایانی که محبوس و تحت نظر بودند آمدند بیرون. اول گفتند که سید ضیاءالدین ۱۰ میلیون برده یا سه میلیون برده و فلان. ولی بعداً فهمیدند که این موضوع نبوده است. من چیزی نبرده‌ام، غارتی نکرده‌ام، زدی نکرده‌ام، خب گفتند چه تهمت دیگری بزنیم، وسیله دیگری نبود، گفتند که این کار به دست اجنبی بود و من نمی‌فهمم که انسان برای چه اجنبی‌پرست می‌شود یا برای خدا یا برای خرما. من که هم خدا داشتم هم خرما را. من که در سه ماه زمامداری خود به مال کسی، به جان کسی، به عرض کسی تعرض و تخطی نکردم چه لازم بود که اجنبی‌پرست شوم؟ اجنبی‌پرست بشوم که در مقابل چه چیز ببرم؟ این حقیقتش است. خلاصه مطالب گفتنی خیلی است. آقا فرمودند که

روزنامه‌نویس‌ها را هم توقیف کردید بنده نمی‌خواهم بیشتر عرض کنم اصراری هم ندارم که یک مطالبی را فرمودید و بنده هم خواستم توضیحاتی بدهم؛ و باز هم عرض می‌کنم قبول اعتبارنامه من بر صلاح ایران است. رد اعتبارنامه من هم شاید بر صلاح ایران باشد، البته آقایان در قضاوت خود مختارید.

رئیس: آقای دکتر مصداق توضیحی دارید بفرمایید.

دکتر مصداق: از بیاناتی که آقا فرمودند وضعیت دولت آن روز را به خوبی روشن می‌کرد. آن روزی که بنده به شیراز وارد شدم، دولت تا یک اندازه برای فرستادن یک ماموری به شیراز مستأصل بود. چند نفر کاندید بود در طهران که می‌خواستند به شیراز بروند و هر کدام از دولت یک تقاضاهایی داشتند و یک مهماتی و یک قوایی می‌خواستند که بتوانند این مأموریت را انجام بدهند که من وارد شیراز شدم. اهالی به تلگرافخانه رفتند و از دولت خواهش کردند که اگر حاکمی می‌خواهید بفرستید فلانی است و باید بماند. دولت هم مرا خواست و من به دولت گفتم من که فعلاً وارد فارس شده‌ام، من مردم را می‌خواهم. اگر با من موافقت کردند، اینجا می‌مانم و هیچ احتیاج به قوا ندارم. قوای من قوای ملی است. اگر اهالی با من موافقت کردند با من می‌مانم و الا نمی‌توانم قبول کنم و به طهران می‌آیم. پس از مراجعت از تلگرافخانه جماعتی نزد من آمدند. اول نماینده قوام‌الملک گفت: قوام‌الملک سالی دو هزار تومان می‌دهد. نماینده سردار عشایر گفت: دو هزار تومان هم سردار عشایر می‌دهد. نصرالملک گفت: من ۲۰ هزار تومان می‌دهم و بعداً که حساب کردند جمعاً ۱۱۶ هزار تومان شد. گفتند: با این وضع شما چرا می‌خواهید بروید طهران؟ اگر بروید طهران حقوق یک سال شما به اندازه یک ماه اینجا نمی‌شود. گفتیم: شما عجب اشتباهی کرده‌اید. شما می‌گویید که ما حاکمی می‌خواهیم که عدل و انصاف داشته باشد و با مردم به عدالت رفتار کند و از مردم چیزی نخواهد و این پول‌هایی که به من می‌دهید خودش مسبب ناامنی می‌شود. من منظورم چیز دیگری است اگر شما تعهد می‌کنید که نه از مردم چیزی بگیرید و به من هم چیزی ندهید، من می‌مانم و قبول می‌کنم و اگر نه من می‌روم و آن‌ها تعهد کردند که نه چیزی بدهند و نه چیزی بگیرند و از این جهت من ماندم و در آن وقت

که دولت ماهی ۳۶۰ هزار تومان از خارجی می‌گرفت البته نمی‌توانست که قوایی به فارس بفرستد، ولی من در ظرف یکی، دو ماه به طوری امنیت را برقرار کردم بدون اینکه خرجی بکنم و هیچ استمدادی از دولت بخواهم که مردم با کمال خوشی زندگی می‌کردند و همه هم هواخواه من بودند، من یک آدمی بودم مسلک کابینه مرحوم مشیرالدوله با مسلک من موافق بود، ولی با سپهدار که با مسلک من یکی نبود. نمی‌توانستم کار بکنم.

پس از اینکه مرحوم مشیرالدوله رفت، من دیدم که به حکم کی باید اطاعت بکنم. همان‌طور که آقا وقتی آمدند روی کار من متمرّد شدم. همان‌طور ممکن بود نسبت تمرّد به من داده شود. این بود که واقعاً نمی‌خواستم در آنجا بمانم. در تمام شهر شهرت پیچید که من می‌روم البته همه مردم متزلزل شدند و این هم محل تردید نیست که قونسول هر محلی راپورت و گزارش محل خودش را به مرکز می‌فرستد. بنده این کاغذ را تکذیب نمی‌کنم ولی بر فرض اینکه این کاغذ صحیح باشد واقعاً بنده از قضاوت آقا تعجب می‌کنم که چقدر زحمت کشیده‌اند و برای اهانت به من مدرکی به دست آورده‌اند. واقعاً جا دارد تعجب کنم قونسول انگلیسی که باید راپورت‌های خودش را به مرکز بدهد، باید یک چنین چیزی بنویسد چرا؟ برای اینکه قونسول انگلیس علاقه‌مند به تجارت خودشان بود و بنده وقتی وارد شیراز شدم راه بوشهر تا آباده به کلی ناامن بود و من در ظرف ۴۰ روز این راه را امن و نظم کردم و از کسی در هیچ وقت و در مدتی که آنجا بودم یک شاهی نگرفتم. (صحیح است) اگر یک کسی می‌خواست برای من یک کبک بفرستد بنده تعمد داشتم که ۱۰ تومان به آورنده بدهم که بعد او دیگر نفرستد. من تعمد داشتم که نفرستد و مرا مهون خودش قرار بدهد. قبل از من قرار بود که صولت‌الدوله ایلخانی بشود و از او ۶۰ هزار تومان می‌خواستند و چون او این وجه را نمی‌داد ایلخانی هم نمی‌شد. بعد از آنکه من والی شدم، صولت‌الدوله را آوردم به شهر و ایلخانی کردم. بعد از آنکه من این کار را کردم سپهدار کاغذی نوشت و تعرض کردند که چرا بدون اجازه مرکز صولت‌الدوله رایلخانی کرده‌اید؟ جواب گفتم که جای اعتراضی در این باب نیست. قانونی در این مورد در مملکت نیست، سابقه هم حکم می‌کند که والی فارس ایلخانی رامعین کند و عادت هم بر این بوده است. اگر شما تصور می‌کنید که در این کار من بهره‌ای

بردهام، خیر. من دیناری در این کار بهره نبردهام و این کار را فقط برای حفظ امنیت و مصلحت مملکت کردهام و او رابه ایلخانی‌گری معین کردهام. من نظری غیر از امنیت فارس ندارم. البته قونسول انگلیس چه می‌خواست؟ می‌خواست که تجارتشان برقرار باشد. هر وقت پولی می‌خواستند از آبادیه به بوشهر مجبور بودند که یک مبالغی خرج کنند و یک مبالغی بدهند تا اینکه این پول را بانک شاهنشاهی بتواند حمل کند. ولی وقتی که من رفتم آنجا از کسی دیناری نگرفتم و عدل و انصاف را پایه حکومت خود قرار دادم، البته امنیت برقرار شد. با این ترتیب همه مردم خواهان من بودند و قونسول انگلیس هم برای حفظ منافع تجارتنی خودشان خواهان من بود. من اگر حالا هم به فارس بروم همه مرا می‌خواهند برای اینکه به آنها من خدمت کرده‌ام. (صحیح است) کیست که در فارس مرا نخواهد. (صحیح است) آنها مرا می‌خواهند و من هم آنها را دوست دارم برای اینکه به آنها خدمت کرده‌ام و واقعاً خیلی غریب است از آقای آقا سید ضیاءالدین که زحمتی کشیدند و واقعاً ریششان را سفید کردند که یک همچون سندی را پشت تریبون آوردند.

عده از نمایندگان: مذاکرات کافی است.

رئیس: عده‌ای از آقایان پیشنهادی کرده‌اند برای کفایت.

فریور: بنده با کفایت مذاکرات مخالفم. اجازه می‌فرمایید توضیحات خودم را عرض کنم؟

ملکمدنی: بنده پیشنهاد کفایت مذاکرات کرده‌ام. باید قبلاً توضیح بدهم.

رئیس: بفرمایید.

ملکمدنی: بنده که پیشنهاد کفایت مذاکرات کرده‌ام برای این است که دو جلسه است در اطراف اعتبارنامه آقای سید ضیاءالدین صحبت شده است و تمام مطالب به عقیده بنده معلوم شده است و جای ابهامی باقی نمانده و همه آقایان می‌دانند که مملکت هم انتظار دارد که هر چه زودتر مجلس شورای ملی کارهای مقدماتی خودش را انجام بدهد و آماده بودن خودش را برای کار به حضور اعلیحضرت همایونی اعلام کند تا یک دولتی بیاید که این خرابی‌هایی که همه روزه اینجا گفته می‌شود بیاید و اصلاحات را شروع کند. مردمی که ما را انتخاب کرده‌اند و آمده‌ایم اینجا و مجلس را باز کرده‌ایم برای این نبوده است که بیاییم اینجا کنفرانس بدهیم و خطابه بخوانیم. بین دو نفر از رجال مملکت در اطراف اعتبارنامه اختلاف پیدا شده، این هم در همه جای

دنیا معمول است که بین اشخاص اختلاف عقیده و اختلاف سلیقه پیدا می‌شود. یک مطالب کافی و شافی آقای دکتر مصدق به عنوان اعتراضاتشان فرمودند و آقای سید ضیاءالدین هم جواب فرمودند و قضاوت آن هم با مجلس شورای ملی است و آقایان و بنده معتقدیم که مصلحت مملکت و انتظار مردم و جهات داخلی و سیاسی بالاخره اقتضا می‌کند که این مذاکرات کافی باشد و بیش از این ادامه پیدا نکند. بنده روی خیر و صلاح مملکت که به نظر رسید، این پیشنهاد را کردم و امیدوارم که آقایان هم موافقت بفرمایند که مذاکرات کافی شود و رأی به این موضوع گرفته شود که بلکه زودتر مجلس را برای کار حاضر کنیم و مملکت را در واقع از این بی‌تکلیفی خلاص کنیم (صحیح است).

رئیس: آقای فریور.

فریور: اینکه بنده با کفایت مذاکرات مخالفم، علتش این است که خدا می‌داند، می‌خواهم مجلس تمام این عواملی را که لازم دارد برای قضاوت در این موضوع به دست بیاورد و به دست آوردن این عوامل از لحاظ پرنسیپ خیلی مهم است. البته از لحاظ حب و بغض اشخاص یا عوامل طرفینی بنده این را عرض می‌کنم. بنده خودم به الله عضو هیچ حزبی نیستم. بحث در این موضوع از لحاظ پرنسیپ خیلی مهم است و این مذاکراتی که تا به حال شده است اغلب در حاشیه بوده است نه در متن. صحبت در این شد که کودتایی شده است فقط این مطلب معلوم شد که مسبب کودتا بر حسب اقراری که خود آقای سید ضیاءالدین صریحاً فرمودند (که مسبب کودتا من بوده‌ام) ایشان بوده‌اند و دو مطلب اینجا باقی ماند که خدا می‌داند برای من روشن نشده است چون من بیانات موافق و مخالف را یادداشت می‌کنم و بعد می‌سنجم، هنوز عقیده برای خودم نتوانسته‌ام ترتیب بدهم. می‌خواهم این عوامل را بفهمم و عقیده‌ای برای خودم ترتیب بدهم. به نظر بنده دو مطلب لاینحل است، یکی اینکه این کودتا به دست خارجی بوده است یا نه، و جواب مطالبی که آقای ضیاءالملک فرمودند داده نشد که این قسمت حل شود. یکی اینکه از همه مهم‌تر است این است که به فرض اینکه این کودتا مفید بوده و به فرض اینکه این کودتا به دست خارجی نبوده است و به دست ایرانی بوده است و به فرض اینکه این کودتا به منفعت این مملکت بوده است، باید تشخیص داد که آیا این کودتا را، این قیام بر علیه حکومت را، مجلس که مرکز مشروطیت ایران است باید به رسمیت بشناسد و قبول کند یا نه؟ (صحیح است)

چند نفر از نمایندگان: رأی بگیرید به کفایت مذاکرات.
رئیس: رأی می‌گیریم به کفایت مذاکرات. آقایان موافقین قیام فرمایند (عده بیشتری قیام نمودند) تصویب شد. پیشنهادی است، رسیده است قرائت می‌شود.

امضاءکنندگان زیر از مجلس شورای ملی درخواست می‌نماییم که بر طبق ماده ۹۰ نظامنامه در مورد اعتبارنامه آقای سید ضیاءالدین طباطبایی رأی مخفی گرفته شود. دکتر محمد مصدق، غلامعلی فریور، دکتر رضازاده شفق، جوادعامری، ابوالقاسم صدراقاضی، ابوالقاسم نراقی، فداکار، ابوالقاسم امینی، فرمند، دکتر رادمنش، دکتر کشاورز، رحمن‌قلی خلعتبری، حبیب‌الله دری، پروین گنابادی، شهاب فردوس، غلامحسین رحیمیان، میرصالح مظفرزاده.

رئیس: چون بعضی از آقایان از ترتیب رأی گرفتن مخفی اطلاع ندارند این است که ترتیب جریان آن خوانده می‌شود که آقایان مستحضر شوند.

(آقای جواد مسعودی (منشی) به شرح ذیل قرائت نمودند.)
به هر یک از آقایان دو مهره داده می‌شود یکی سفید، یکی سیاه. سفید علامت قبول، سیاه علامت رد. بعد از اینکه اعلام شد که رأی می‌گیریم آقایان تشریف می‌آورند پای کرسی نطق، اول یک مهره تفتیشیه از آقایان منشی‌ها می‌گیرند. یکی از آن دو مهره‌ها هر کدام را که می‌خواهند به دلخواه می‌اندازند توی ظرفی که در روی کرسی نطق است و آن مهره دیگر نزد خود آقایان باقی می‌ماند و بعد تشریف می‌آورید بالا مهره تفتیشیه را می‌اندازند توی ظرفی که اینجا است و بعد یکی از آن دو مهره دیگر که پهلوتان باقی مانده است می‌اندازند در ظرفی که بالا است و بعد به جای خودتان تشریف می‌برید.

بعضی از نمایندگان: دو مرتبه توضیح بدهند آقا.

رئیس: آقای فاطمی.

فاطمی: غالب آقایان می‌دانند که به هر یک از آقایان دو مهره داده می‌شود یکی سیاه و یکی سفید. بعد آقایان تشریف می‌برند پشت تریبون، رأی اصلی خود را در ظرفی

که روی کرسی نطق است می‌اندازند و یک مهره تفتیشیه بگیرند و آن یک مهره که در دست آقایان مانده است و رأی زیادی است بدون اینکه کسی ببیند می‌اندازند توی آن کیف چرمی که بالا روی میز منشی‌ها گذارده شده است و بعد آراء شماره می‌شود و نتیجه معلوم می‌شود (صحیح است).

رئیس: آقای طباطبایی.

محمدصادق طباطبایی: ترتیب رأی مخفی این‌طور نیست که گفته شد. دو تا کیسه چرمی می‌آورند پیش هر یک از آقایان، اول آقایان رأی خود را در کیسه اول می‌اندازند و بعد مهره‌ای که باقیمانده است می‌اندازند در کیسه که بعد می‌آورند و بعد آن رأی اصلی شماره می‌شود و نتیجه معلوم می‌شود.

رئیس: آقای طوسی.

طوسی: این ترتیبی که آقای مسعودی خواندند ترتیب رأی گرفتن با ورقه است. در محل نطق برای رأی با مهره دو کیسه می‌گردانند اولی برای رأی، دومی برای آن مهره‌ای که زیادی است.

رئیس: آقای اقبال.

اقبال: اولاً بنده پیشنهاد می‌کنم این آقایان مستخدمین مجلس، بروند بیرون که رعایت نظم و ترتیب بشود و یک نفر از منشیان مجلس یا یکی از پیشخدمت‌های مجلس که طرف اعتماد است کیسه‌ها را بگردانند البته خود آقا سید کمال بهتر است. کیسه اول که می‌آورند رأیی است که باید داده شود هر کدام را که آقایان میل دارند، مهره سفید علامت مثبت و قبول است و مهره سیاه علامت رد و کیسه دوم برای مهره زیادی است که نزد آقایان باقیمانده است.

رئیس: آقای رفیع.

حاج آقا رضا رفیع: بنده تصور می‌کنم برای تمام این موارد در نظامنامه پیش‌بینی شده است. هر یک از آقایان یک فرمایشاتی فرمودند و مطلب حل نشد. اجازه بفرمایید ماده نظامنامه خوانده شود.

دکتر مصدق: اجازه می‌فرمایید بنده ماده نظامنامه را بخوانم؟

رئیس: بفرمایید.

دکتر مصدق: ماده ۸۹ می‌گوید: در صورتی که ۱۰ نفر از نمایندگان تقاضا نمایند اخذ

رای علنی با اوراق باید در محل نطق به عمل آید (بعضی از نمایندگان: این ترتیب رای با ورقه است) اجازه بفرمایید ماده ۹۰ هم که ترتیب رای مخفی است عطف به همین ماده است و همین ترتیب را مقرر داشته است. بعداً ماده می‌نویسد به شرط اینکه این تقاضا کتباً نوشته و امضاء شده باشد. اسامی امضاءکنندگان یک یک خوانده شده و حضور آن‌ها در مجلس معین می‌شود و ترتیب اخذ رای از این قرار است، هر نماینده پس از آنکه یک مهره تفتیشیه از یکی از منشیان گرفت ورقه رای خود را در ظرف رای که در محل نطق است انداخته، مهره را در ظرفی که در روی میز منشیان دست راست است می‌اندازد و بعد شماره اوراق و مهره‌های تفتیشیه موافق ماده قبل به عمل آمده و تطبیق می‌شود. بعد در ماده ۹۰ می‌گوید در تمام مواقعی که اخذ رای علنی با اوراق ممکن یا حتمی‌القبول است هرگاه ۱۵ نفر از اعضاء کتباً تقاضا نمایند باید رای مخفی گرفته شود. بعد از آن در ماده ۹۱ می‌گوید اخذ رای مخفی به ترتیبی است که در باب اخذ رای علنی با اوراق در محل نطق ذکر شده ولی در عوض اوراق مهره‌های سفید و سیاه استعمال می‌شود. مهره سفید علامت قبول و مهره سیاه علامت رد. منشیان مهره‌های رای را در یک ظرفی ریخته و به طور آشکار شماره نموده و مهره‌های سفید را از سیاه جدا می‌نمایند و از همین قرار مهره‌های تفتیشیه را می‌شمارند. به طوری که ملاحظه می‌فرمایید همان‌طور که دستور رای گرفتن اشاره شد در نظامنامه هم به همین ترتیب پیش‌بینی شده است و اختلافی ندارد.

نئیس: آقای بهبهانی.

بهبهانی: این موادی را که قرائت فرمودند همه سابقه داریم و در سوابق عمل مجلس هم بوده است ولی عملاً در زمان آقای مؤتمن‌الملک و سایر روسای مجلس این‌طور بود وقتی که پیشنهاد رای مخفی از طرف ۱۵ نفر از آقایان می‌شد دو کیسه آوردند اولی برای رای است و دومی برای آن مهره که زیادی است که باید پس بدهند. پس این ماده این‌طور که نوشته شده عملاً لغو شده است و بنده یادم هست که وقتی رای را در ظرف پشت تریبون می‌انداختند سیاه و سفید طرف‌ها معلوم می‌شد و این ترتیب مخالف آن نظر اساسی بود که می‌خواستند رای اشخاص کاملاً مخفی باشد. بعد با تصویب مجلس شورای ملی این ترتیبی که بنده عرض کردم قرار شد و سابقه آن در آرشیو مجلس هم هست اگر بخواهید مراجعه کنید...

فداکار: در گذشته عمل غلط خیلی شده است. عمل غلط موجب نقض نظامنامه نمی‌شود.

بهبهانی: مجلس عمل غلط نمی‌کند. عمل غلط تو می‌کنی.

هاشمی: همین ترتیبی که آقای بهبهانی فرمودند و سابقه عمل هم بوده است عمل بفرمایید.

رئیس: آقای مسعودی.

جواد مسعودی: اینکه بنده قرائت کردم ترتیبی است که از آخرین دفعه‌ای که رأی مخفی با مهره گرفته شده است از صورت مجلس ۱۷ دی ماه ۱۳۰۶ در دوره ششم صفحه ۳۱۱۷ مجله مذاکرات مجلس استخراج شده است و کاملاً هم رعایت مقررات نظامنامه به عمل آمده است.

بعضی از نمایندگان: یک مرتبه دیگر خوانده شود.

(به شرح سابق قرائت شد)

رئیس: البته آقایان کاملاً ترتیب رأی دادن را توجه فرمودند (صحیح است) بنابراین رأی می‌گیریم به گزارش شعبه مبنی بر نمایندگی آقای سید ضیاءالدین طباطبایی. عده حاضر ۸۶ نفر. (اخذ رأی به عمل آمده و پس از شمارش ۵۷ مهره سفید و ۲۸ مهره سیاه شمرده شد.)

رئیس: عده حاضر ۸۶، نمایندگی آقای سید ضیاءالدین به اکثریت ۵۷ رأی تصویب شد. (۲)

توضیحات و مآخذ:

- ۱- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی-مشروح مذاکرات مجلس
- ۲- حسین کی استوان «سیاست موازنه منفی» در مجلس چهاردهم - جلد اول، ۱۳۲۷ - تجدید چاپ انتشارات مصدق بهمن ۱۳۵۵ - صص ۸۱ - ۲۲ و پیشین

فصل نهم

حکومت قوام و تصدی پست وزارت مالیه از طرف دکتر مصدق

«چند روزی از توقف مصدق در «دهکرد» (چهارمحال و بختیاری) نگذشته بود که کابینه سید ضیاءالدین سقوط کرد و قوام السلطنه مأمور تشکیل کابینه شد و مصدق را به عنوان وزیر مالیه به شاه معرفی کرد. مصدق پس از ورود به تهران به علت وجود «آرمیتاژ اسمیت» مستشار انگلیسی مالیه در آن وزارتخانه، از قبول خدمت امتناع کرد. پس از رفتن اسمیت، در آبان ۱۳۰۰ با گرفتن اختیاراتی از مجلس شورای ملی به منظور اصلاح آن وزارتخانه، قبول خدمت کرد.»

هیئت دولت آقای قوام السلطنه

ملک الشعراء بهار در کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» درباره حکومت قوام می نویسد: بعد از ظهر روز جوزا (خرداد ۱۳۰۰) شمسی مطابق ۲۷ رمضان ۱۳۳۹ ده روز بعد از سقوط دولت نود روزه سید ضیاء، قوام السلطنه هیئت دولت خود را به قصر فرح آباد برده بشاه معرفی کرد.

قوام السلطنه: رئیس الوزرا و وزیر داخله.

- میرزا اسدالله خان مشار السلطنه (وزیر خارجه)

- رضاخان سردار سپه (وزیر جنگ)

- دکتر محمد خان مصدق السلطنه (وزیر مالیه)

- سید ابراهیم خان عمید السلطنه (وزیر عدلیه)

- شاهزاده اسدالله میرزا شهاب الدوله (وزیر پست و تلگراف)

- دکتر امیرخان امیراعلم (وزیر معارف)

- مصطفی نیر السلطان (وزیر فواید عامه).

دولت روز بعد از معرفی بیانیه ای که حاوی یک قسمت از برنامه او بود انتشار داد (۱)، و مقدماتاً به سرعت افتتاح مجلس و لزوم توسعه قوای نظامی اشاره کرد و

روح برنامه چنین بود:

- ۱- توجه به رفاه طبقه سوم و رفع بیکاری و اصلاح حال زارع و توجه به بهبود امر فلاح.
- ۲- براه انداختن بانک استقراضی (بانکی که دولت شوروی آنرا با کلیه محاسباتش به ایران واگذار کرده بود، بموجب معاهده) و کلیه شعب آن در مرکز و ایالات بعنوان بانک دولتی ایران تهیه سرمایه از منابع داخلی.
- ۳- بکار انداختن معادن و سایر منابع ثروت بوسیله تأسیس شرکتها و تحصیل کار برای کارگران و سایر بیکاران.
- ۴- تهیه منابع و اعتباراتی برای استقراض داخلی و تحصیل سرمایه های کافی برای تأسیسات ضروری مملکت.
- ۵- حذف مخارج غیر ضروری برای افزایش مصارف جدید، تکمیل قوای نظامی و ایجاد موازنه تعادل در بودجه جمع و مملکتی، که حتی الامکان کسر بودجه مملکت را از منابع و استقراضات داخلی تأمین نماید.
- ۶- توسعه معارف بوسیله دولت و توانگران که به معارف کمک کنند.
- ۷- اصلاح عدلیه و نسخ کاپیتولاسیون.
- ۸- ایجاد تأسیسات صحی در ایالات و ولایات که فواید آن به طبقه زارعین برسد.

* هجوم به سید ضیاءالدین

بعد از سقوط سید ضیاءالدین محبوسین آزاد شدند. و چنانکه گفتیم در مسجد شاه و مجلس متینگ ها دادند، و یکی ازین متینگ ها روزی بود که هنوز سند عزل او منتشر نشده بود، من در «دزاشوب» بودم که شنیدم حضرات در مجلس جمع شده اند، و یکی دو نفر را هم نزد من فرستادند که به شهر بیایم، لیکن دل و دماغ حضور در آن مجمع برایم نبود و نیامدم، شب شنیدم که قوام السلطنه از حبس آزاد شده و فرمان ریاست وزرائی او نشر می شود (۲)، و فرمانفرما از فرمانیه فرستاد که نزد او بروم، او هم خیر قوام السلطنه را تأیید کرد و اصرار کرد که به شهر بروم و با آقای قوام السلطنه ملاقات کنم، در شهر آقای نخست وزیر را در عمارت شخصی ایشان دیدار کردم، و حرکت سریع و عجیبی از فردا در شهر پدیدار گردید، و

احساسات عمومی شدیداً بر ضد سید همه جا دیده می شد، خاصه در خانواده های محبوسین که خود اکثریتی را بوجود می آورد و حاجت به تبلیغات تازه نبود. مردم از آزادی و رهائی سید ناراضی بودند، و معتقد بودند که باید شاه و دولت مسببین کودتا را و سید را محاکمه کند، و وجوهی را که به حواله سید در اینمدت از بانک اخذ شده و خرج گردیده (مبالغی ازین بابت صورت می دادند که اغراق به نظر می آمد!) تحت دقت و رسیدگی قرار گیرد و سند خرج ازو مطالبه شود، و بیحد عصبانی بودند که چرا در حین رفتن مشارالیه بیست و پنج هزار تومان پول دستی از محل عایدات بلدیة به او داده شده است!

ولی ظاهراً شاه نمی توانسته است این خواهشهای عمومی را صورت بدهد. و در جواب جمعی از رجال گفته بود که: آقایان بگذارید برودو تا همین حد هم راضی باشید که او رفت! مستر بلفور نام انگلیسی که کتابی در اوضاع سیاسی آن ایام تألیف کرده بود در این باره چنین گفته است: «فاتح این جنگ چون چنان دید حکم داد او (سید) را در قزوین نگهدارند، ولی پس از مطالعه اطراف قضیه راضی شد حکم مزبور را الغا سازد».

در تاریخ سه شنبه ۱۴ شهرشوال ۱۳۳۹ مطابق با اول سرطان (خرداد) بیانیه ای به امضای جمعی از رجال و اعیان و علما و از نمایندگان مجلس چهارم تحت عنوان (بیان حقیقت) انتشار یافت که مستقماً به سیاست آنروز دولت انگلیس حمله می کرد و من برای تکمیل تاریخ، قسمتی از آنرا نقل می کنم؟

* بیان حقیقت

« وقایع غیرمترقبه نود روزه اخیر ایران، یعنی دوره حکومت نامشروع سید ضیاء بدرجه ای غیر مکشوف و مورد اشتباه واقع شده و به اندازه ای سیاست خارجی ذینفع درین وقایع، افکار و جراید را مشوب نموده است که کشف حقایق برای اعاده حیثیات و حفظ شرافت ملی ایران لازم آمده و رفع شبهه و موکول کردن حکمیت وقایع به افکار عمومی دنیا و جمهور ملل متمدنه از وظایف اولیه ایرانیان شمرده می شود!

به ملاحظه اینکه مبدا بوسیله نیرنگ دیگری باز آزادی شکایت از دست ایرانیان برود (چنانکه رفت و آزادی طول نکشید! مؤلف) اعلام می داریم... که ایران در چه حال تأسف آوری واقع شده و با نهایت نفرتی که از مداخلات اجنبی در کارهای داخلی خود دارد بواسطه ابراز همین نفرت چگونه مورد تضییقات و سختیهای گوناگون واقع می گردد!

درک حقیقت و پی بردن بعقل اصلی فجایع حکومت سید ضیاء محتاج بذکر تاریخچه مختصری است.

چندی از سقوط کابینه آقای مشیرالدوله که بواسطه درخواست سفارت انگلیس راجع به خارج کردن صاحبمنصبان روسی از دیویزیون قزاق اعلیحضرت همایونی واقع شد و تعیین آقای سپهدار اعظم بریاست وزراء که این مقصود سفارت انگلیس را انجام داد.

سفارت مزبور در شهر ربیع الاول ۱۳۳۹ هجری درین یادداشت مشروحه که به دولت ایران داد، رفتن قشون خود را از ایران در بهار وعده کرد، ضمناً تکلیف نمود که دولت ایران از حضور قشون انگلیس استفاده کرده یک دیویزیون قشون ایرانی در تحت ریاست صاحبمنصبان انگلیس در حدود قزوین که مرکز توقف قشون دولت بریتانیا بود تشکیل دهد. در صورت تخلف از این تکلیف، ایران را مخاطرات انقلابی و زوال ملیت تهدید می نماید.

حکومت وقت حل قضیه را به جمعی مرکب از وجوه علما و محترمین و وکلاء و سایر سیاسیون مملکت محول نمود.

مجلس مزبور در تاریخ ۱۶ ربیع الاول در عمارت سلطنتی منعقد گردید و همانطوری که قبلاً هم پیش بینی می شد حضار رد و قبول تقاضای سفارت انگلیس را از حد صلاحیت خود خارج دیده و موکول به اراده مجلس شورای ملی نمودند.

در این موقع اکثریت نمایندگان حاضر در مرکز در ضمن پروگرام آتیۀ خود الغای قرارداد انگلیس و ایران را گنجانده و آن پروگرام را طبع و منتشر نمودند و بالنتیجه قراردادی که اعتبار آن فقط منوط به تصویب مجلس بود و زمامداران ایران و انگلستان بالسویه حاضر در تهران ملغاشده و خالی از هر نوع اعتباری گردید. از همین اوقات یعنی پس از یأس از اسارت ایران بوسیله دسائس

عادیه نقشه کودتای سید ضیاء و توسل به جبر و مشیت قطعی شد. این بود که در شب دوازدهم جمادی الثانی (۲۰ فوریه ۱۹۲۱) در تحت حمایت تاریکی و مسامحه کاری عمدی و یا سهوی حکومت وقت، دست جنایتکار فرزند ناخلف ایران سید ضیاء مدیر «روزنامه رعد» برای سرقت دراز گردید، یک عده از دیویزیون قزاق شاهنشاهی را که در قزوین متوقف و موقتاً در تحت اداره یکنفر صاحب منصب انگلیسی (اسمایس) بودند بعنوان احضار از طرف اعلیحضرت مشتبته نموده بطرف تهران حرکت، در نزدیکی پایتخت روزنامه نویس مزبور که معروف به مزدوری ... است. به این قوه الحاق، و اداره کردن سیاست آنرا عهده دار گردید.

فرمانده ایرانی این قوه (رضا خان) - قوه خود را برای اجرای اوامر سید ضیاء حاضر نمود و سید ضیاء بوسیله دسیسه و فشار موفق به تحصیل فرمان ریاست وزرائی خود گردید. در پایتخت و سایر نقاط حکومت نظامی را با نهایت شدت برقرار نمود، مخابرات تلگرافی و پستی بین پایتخت و سایر ولایات مدتی مقطوع و بعلاوه تحت سانسور شدید واقع گردید.

عده کثیری از محترمین و روحانیون و وکلاء و آزادیخواهان که گناه آنها هواخواهی استقلال ایران و تنفر از سلطه اجنبی و مزاحمت در پیشرفت نقشه نامشروع او بود توقیف و در پایتخت و ولایات در زوایای تاریک محبس افتادند، قوانین اساسی مملکتی پایمال و مجلس شورای ملی که باید مفتوح می شد، تعطیل گردید، خیانتکاران داخلی به همدستی عده ای ارمی و غیره و دستیاران خارجی آنها طوری گلوی ایران را فشردند که حتی قدرت بلند کردن صدای پروتست از ایرانیان سلب گردید و در هر موقعی هم که صدای ضعیف مخالفی در گوشه ای بلند می شد فوراً عده دیگری بر محبوسین و تبعید شدگان اضافه می شدند.

بدینرو در ایران سکوت قبرستان، خاموشی مرگ و بهت عمومی برقرار گردید و مسببین خارجی این قضایا این سکوت و خاموشی ایران را در اروپا بعنوان رضایت از استقرار حکومت مزدور اجنبی جلوه دادند و جرائد را پر از اشتباه کاریهای گوناگون نمودند!

برای مزید اغفال افکار عامه و پوشانیدن عقاید باطنی خود و تقلیل سوءظن و عدم

اعتماد ملت ایران که از دیرگاهی وی را اجیر و خریده شده اجنبی می دانست، سید ضیاء شروع به انتشار بیانیه های دروغین خود نموده، در صدد برآمد که به حکومت خود رنگ حکومت اصلاح طلب، حکومت انقلابی ملی، حکومت حامی رعایا بدهد، در بیانیه های خود می نوشت که ایران را از شر مداخلات اجانب خلاص خواهد کرد، دشمنان خارجی و داخلی را به حساب دعوت خواهد کرد.

قرارداد انگلیس و ایران را که عملاً از درجه اعتبار ساقط شده بود صوراً الغاء نمود ولی دیری نگذشت که حقایق عمل غالب بر ترفیق عبارات و الفاظ گردیده، نیات سوء باطنی و تصمیمات خیانتکارانه او هویدا و مواد مضره قرارداد مزبور عملاً اجرا گردید.

(اینجا شرحی انتقادی از حکومت سید و اشاراتی به سردار سپه و شاه دارد) اینست حالت ایران در قرن بیستم که ملل عالم برای حفظ آزادی و حقوق نوع بشر تاریخ مدنیت دنیا لکه بدنامی است که باقی و برقرار خواهد بود، ما می خواهیم که در سایه عدالت دنیا حق حیات خود را حفظ کنیم، ما می خواهیم که زیر بار مداخلات اجنبی نرفته در وطن خودمان بمیل خود زندگانی بکنیم، ما منافع کسی را تهدید نمی کنیم و با کسی کاری نداریم، ولی می خواهیم که ما را خفه نکنند و برای سلب آزادی ما ترویج خیانت و حمایت از خیانتکاران ننمایند، ما می خواهیم سید ضیاء و همدستان او را در تأسیس این خیانت ایران برباد ده محاکمه و مجازات بنمائیم و فقط می خواهیم که نسبت به قضایای داخلی ما بیطرفی محفوظ مانده حمایت های غیر مشروع از میان برود...» (۳)

بهار می نویسد: در پایان این فصل عیب ندارد اشاره کنیم که هجوم به سید و به کودتا دوام یافت تا آنکه سردار سپه از بهت خارج شد و جای پای خود را بعد از افتتاح مجلس در وزارت جنگ مستحکم ساخت، سپس معاملاتی با جراید کرد که به چوب بستن و دندان شکستن و حبس و دشنام، سلام و تعارف مقدماتی بود. از طرف وزیر جنگ اعلام شد که: «عجب است با بودن من مردم درصددند که مسبب کودتا را بدست آورند، مسبب کودتا منم...» و بالاخره حالی کرد که کسی منبعد حق ندارد درباب کودتا و اسباب و موجبات آن هرزه درائی کند! و رفته رفته چنانکه ببايد فریادها خاموش گردید و خصمان حرون [سرکش و

متمرد [رام شدند!.. (۴)

* حزب سوسیالیست

درین بین حزب جدید از مؤتلفین قصرشیرین یعنی دموکرات و اعتدال قدیم در تهران چنانکه گفتیم موجود شد و نام خود را «سوسیالیست» نهاد، انقلابیهای قدیم و اعتدالیهای پیشین با هم گرد آمدند و جوانانی متجدد نیز با آنها یکی شدند و این حزب تقریباً جای دموکراتهای قدیم را گرفت زیرا دموکرات قدیم بدست خودش خفه شده و دفن گردیده بود و این آقایان روی آن خاک ریخته بودند!

اینجا دو حزب طبعاً پیدا شد: ۱- سوسیالیزم متمایل بمسلک و سیاست کمونیزم روسیه، ۲- باقی افرادی که بعنوان نمایندگی مجلس چهارم در تهران گرد آمده بودند و به سیاست خارجی و شمول در طرفداری روس یا انگلیس به نظر احتیاط نگاه می کردند، وغالب رجال سیاسی و بسیاری از نویسندگان و دموکراتها و اعتدالیهای قدیم درین دسته بودند و اکثریت مجلس را چنانکه دیدیم بنام «اصلاح طلبان»، بوجود آورده و درخارج مجلس هم نفوذ حقیقی و کاملی پیدا کرده بودند.

اقلیت مجلس را عناصری از حزب تازه سوسیالیست و عده ای از رفقای قدیم من بوجود آورده، و اکثریت مجلس را اصلاح طلبان دردست گرفته بودند. و این اکثریت و اقلیت هم چون پایه اش بر مسلک و مرام نبود بعد از یک سال گاهی بهم می خورد، یعنی اقلیت با دسته دیگری سازش می کرد و به آنها قر می زد و از ناراضیان استفاده کرده، دولت را می انداخت، باز افراد اکثریت قدیم دست و پا کرده رفقای قرزده سابق را جلب کرده و از افراد مؤتلف با اقلیت هم چند تائی ربوده، دولت افتاده را بروی کارمی آورد. تشنجی عظیم پس از یکسال درمجلس چهارم از این راه پیدا شد، نامزد اصلاح طلبان آقای قوام السلطنه و مرحوم حسن پیرنیا بود و نامزد سوسیالیستها مرحوم مستوفی الممالک یعنی لیدر حقیقی و دموکراتهای قدیم و رقیب ناصرالملک بود. خلاصه درمجلس چهارم سال ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰ حزبی بنام «سوسیالیست» از جمعی لیدرهای دوحزب دموکرات و اعتدال بوجود آمد، ائتلافی که در مهاجرت (با کمال عداوتی که ایندو حزب باهم داشتند) بین آنها منعقد گردید، در این تاریخ منجر به ایجاد این حزب

شد. اما چنان نبود که تمام آزادیخواهان شامل این حزب شوند، چه در آنوقت بعضی از عناصر عاقل و درس خوانده ملی، طالب اصلاحات فوری اداری از قبیل قشون و مالیه و معارف شده بودند و اصول حزب سازی و فرقه بازی و جارو جنجال لیدرها و پادوها و هتاکی جراید که ببندترین وضعی به اشاره حزب سوسیالیست به راه افتاد همه را خسته کرده بود، ایجاد مرکز ثقل برای مملکت و بوجود آوردن حکومت نافذ الکلمه مقتدر و بسط امنیت و رونق تجارت و کشاورزی منتهای آمال و مرام وطنخواهان قرار داشت.

بنابراین آزادیخواهان بطورعموم توجهی به حزب جدید بروز ندادند و حتی سزاوار ندانستند که در قبال آن حزب یک حزب دیگری بسازند، چه اکثریت مجلس و اکثریت مردم از تجار و کسبه و طلاب و معلمان مدارس و حتی رنجبران متمایل برجالی بودند که برای اصلاحات مذکورآماده می شدند مردم از حرکتها و ظاهرسازیهای مرامی خسته شده بودند.

اما این حقایق مانع از آن نیامد که حزب سوسیالیست تشکیل شود، جمعی از رفقا نشسته آن حزب را ساختند و سیاست خارجی خود را هم برطبق مرامنامه مزبور تعیین کردند و به روسها نزدیک شدند و جرایدی هم راه انداختند و در مجلس نظر به اینکه در اقلیت بودند شروع به انتقاد نمودند و بدیهی است که پایه انتقاداتشان به مناسبت حزبی که ساخته بودند بر خلاف «اشرافیت» بود و بدین نغمه به مخالفان خود حمله می کردند و باردیگر این روال بازار جنجال و هجوم جراید گرم گردید!

در واقع دوباره دو حزب قدیم دموکرات و اعتدال پیدا شد، ولی ایندفعه طبیعی نبود، زیرا انقلاب این دو حزب را بوجود نیاورده بود بلکه انقلاب روسیه موجب تغییر عقیده عده ای از حزب بازان قدیم شده بود و از طرف دیگر سایر ملیون از اعتدال و دموکرات هم دست از خصومت قدیم برداشته و چنانکه گفتیم بنام اصلاحات فوری که خیلی هم دیر شده بود گرد هم جمع گردیده همکاری می کردند، بهمین سبب حزب مزبور تنها ماند و در قبال او حزبی درست نشد، فقط سوسیالیست مؤسس دعوائی گشته بود که مدعی علیه واقعی نداشت، زیرا هم خود آن حزب و هم دیگران می دانستند که مطلب از چه قرار است و چه کسی گلوی مملکت را گرفته است، شاید اگر این آقایان آن روزهایی که دموکراتها را

نگذاشتند کاری صورت بدهند. (۱۳۳۶-۱۳۳۵) در تهران این حزب را تشکیل داده بودند، بجائی می رسید و همه احرار با آنها همدست می شدند، اما قدری دیر بود و در واقع اسباب و ابزار کاری برای سردار سپه درست می شد. روابط علمای روحانی و طبقه بازاری باحزب «سوسیالیست» بهم خورد و دو دستگی بزرگی در شهر بوجود آمد و پیداست که «اصلاح طلبان» از این موضع به نفع خودشان و بر زیان «سوسیالیستها» استفاده می کردند.

اینجا باید اقرار کرد که فاصله بین یک نهضت مرتجعانه (روحانی) و «اصلاح طلبی» بسیار قلیل می نمود، استعداد قسمتی از افراد اکثریت برای قبول حلیه و استعمال این سلاح قدیمی برضد حریف خیلی شدت داشت و سهلترین وسیله ای برای خرد کردن حریف بود، اما مرحوم مدرس اعلی الله مقامه که جزء سردستانان حزب «اصلاح طلب» قرار داشت، اهل این حرف ها نبود، وسعت مشرب او در سیاست او را از طبقه «فناتیک» بکلی جدا ساخته بود، مدرس خود را مرد سیاسی و عالم برآموز تمدن می دانست، بنابراین یکبار هم اجازه نداد که رفقای او این اسلحه کهنه را بکار بزنند، نطقهای مدرس در آرشیو مجلس ملی موجود است، او هیچوقت متوسل بحربه دین و سلاح مذهب نگردید، و کمال ملاحظه را در این باره مبذول می داشت، خاصه که اعتماد او در مجلس چهارم و در میان افراد اکثریت باکسانی بود که با انفکاک قوه سیاسی از روحانی موافق بودند و نمی توانستند به خلاف عقیده آنها سیاستی بدست گیرند و خودش هم چنان که گذشت اینکاره نبود، یعنی از مجلس سوم مزه مضار این سیاست را درک کرده بود...

معهدا رفقای «سوسیالیستها»، مضایقه نداشتند که با حربه «آزادی» برضد «ارتجاع» مبارزه کنند و جراید آنها هم به بهانه هجوم به «آخوند بازی» و «کهنه پرستی» به اکثریت نیش بزنند، یا آنها را انگلوفیل به خوانند.

باری دوحزب «سوسیالیست» و «اصلاح طلب» که نخستین، ترکیبی از لیدرهای دموکرات قدیم و اعتدال، و ثانی هم از دموکراتها و باقی مانده اعتدالی ها و بی طرفها بودند، در مجلس چهارم مشغول کار شدند و اکثریت مجلس با «اصلاح طلبان» بود که اشخاص فعال و مهمی که بعدها دیدم مانند مرحوم «مدرس» و «آشتیانی» و «بهبهانی» و «تیمورتاش» و «فیروز» و «داور» [جمال

صفری: این سه نفر اخیر مثلث سیاسی، بنام «امنیت و تجدد» نظریه پرداز ستون پایه های استبداد رضاخانی شدند و سوسیالیستهایی نظیر سلیمان میرزا برخلاف قانون اساسی مشروطیت در انقراض قاجار به تاسیس پهلوی نقش فعال داشتند. و غیره در میانشان یافت می شد.

* مرام این دو حزب چه بود؟

چنانکه گفته شد «اصلاح طلبان» نظرشان روشن ساختن روابط ایران با روسیه شوروی و سایر دول متحابه و آوردن مستشار برای وزارت دارائی از امریکا و حفظ بیت المال از دستبردهای احتمالی و وضع قانون استخدام و نظام اجباری بود و بدین مسائل نیز موفق شدند.

این جمعیت بدون تشکیلات منظم حزبی و بدون تناسب مسلکی از افراد متفرق و بقایای احزاب قدیم بوجود آمده بود، در مرکز و ایالات تشکیلاتی نداشت، ولی در مجلس و در تهران با کمال عقل خود را اداره کرده بود. (۵)

* فکر قشون متحدالشکل

در کتاب قابوسنامه تألیف کیکاوس عنصرالمعالی نبیره شمس المعالی قابوس و شمشگیر در باب چهل و دوم در آئین پادشاهی چنین آمده است: «لشکر همه از یک جنس مدار که هر پادشاه که لشکر همه از یک جنس دارد همیشه اسیر لشکر خویش بود و دایم زبون بود. از آنکه یک جنس مشفق یکدیگر باشند، ایشان را بیکدیگر نتوان مالیدن، و چون از هر جنسی بود این جنس را بدان جنس مالیده توان داشت و آن قوم از بیم این قوم و این قوم از بیم آن قوم نافرمانی نکنند، و فرمان تو بر لشکر تو روان باشد و جد تو سلطان محمود (مراد سلطان محمود بن سبکتگین است که دخترش در حکم عنصر المعالی بود)، چهار هزار غلام ترک داشتی سرائی، و چهار هزار هندو و رأی سرائی داشتی، و دایم هندوان را به ترکان ترسانیدی و ترکان را به هندوان، تا از بیم یکدیگر هر دو جنس اطاعت کردند...»

این فکر فکریست قدیمی و در ایران همه وقت لشکریان به اقسام بوده اند. در عهد هخامنشی لشکر جاویدان از سایر سپاهیان مجزا بوده است، در عهد اشکانیان هفت خانواده قدیمی، هفت قسم لشکر داشته اند و در تحت فرمان هفت خانواده اداره می شدند و در زمان ساسانیان نیز علاوه بر خانواده ها چهار سپهبد (عهد خسرو اول) در چهار ایالت ایران، چهار صنف لشکر داشته اند عند الحاجه یکی یا دو تا از آن سپهبدان و لشکریان ابواب جمع ایشان در پایتخت حاضر می شده اند، و رقابت شدیدی بین آنان وجود داشته است، منجمله رقابت فارسین و پهلویان در عهد «بوران» را «طبری» نقل کرده است. (قابوسنامه طبع تهران صفحه ۲۰۹ - ۲۰۸)

صفویه نیز وقتی که دیدند طوایف و ایلات ممکن است با یکدیگر گامی بر ضد شاه اتفاق کنند، در عهد شاه عباس اول، بار نخست عشیره یا به عبارت صحیح تر لشکری بنام «شاهسون» از اهالی و افراد متفرق تشکیل گردید و بتدریج به آنهام اکتفا نکرده قشون منظم و مشق دیده ای مطابق اصول جدید آن عصر بوجود آورد.

همچنین نادر شاه در سالهای اخیر به این خیال افتاد و قشون خاصی از افغانان تحت ریاست احمد خان ابدائی تمشیت داد و سعی داشت که بین ایرانیان و افغانان رقابتی ایجاد کند، معروفست که روزی به صاحبمنصبان بزرگ ایرانی گفت: افغانها مثل شمشیرهای خود راستند و شما مانند شمشیرهای خود کجید! یکی از صاحبمنصبان در جواب عرض کرد: قربان شمشیرهای کج ما افغانها را راست کرد! و ظاهراً نادر دیر به این خیال افتاده بود، چه در همان شبی که روزش چنان گفته بود، بدست همان صاحبمنصبان شمشیرکج، به قتل رسید! قاجاریه نیز دو صنف لشکر داشتند: یکی قشون «بنیچه» و مشق دیده و منظم، دیگر قوای چریک و سواران پایتختی و پا رکابی و سواران صاحب تیول در ایالات ولایات و سرحدات، بعلاوه قوای ایلیاتی که در نقاط مختلف با رعایت احتیاطات لازمه جایگزین بودند، و هر ایلی را به ایل دیگر که در جوار او بود می ترسانیدند!

بعد از مشروطیت نیز احمد شاه مرحوم، قزاق را مقابل ژاندارم نگاهداشته بود، و علاوه بر این سواران چریک از عشایر بختیاری و غیره نیز در پایتخت نگاه

می داشت، و از زمان مهاجرت به بعد تا وقتی که محبوبیت او پس از سال قحطی چنانکه اشاره کردیم روی بفتور نهاد از ژاندارم بد گمان شد و به ترتیب بریگاد قزاق همت گماشت و نیز دستور داد سربازان تازه ای بنام بریگاد مرکزی، در دولت سپهسالار تنکابنی بوجود آورند، و تقریباً خیال کرد ژاندارمری را که محبوبیت ملی داشت از میان ببرد، و عاقبت هم به این خط بزرگ کامیاب گردید، و بریگاد مرکزی نیز پا نگرفت، و ژاندارمری هم از بین رفت!

قوام السلطنه در حکومت خود ملتفت این نکته بود، زیرا زمزمه «قشون متحد الشکل» بعد از قرارداد ۱۹۱۹ وارد زبانها شده بود، و حتی در این باره از طرف کمیسیون مربوطه چنانکه دیدم عمل شده بود، و در جراید و افکار عمومی نیز بدون آنکه ملتفت عیب کار باشند این فکر نفوذ یافته بود، و سید ضیاء الدین هم بر آن سر بود که همین کار را انجام دهد و مجال نیافت.

بعد از افتتاح مجلس نخستین قدمی که سردار سپه برداشت این قدم بود. او میدانست که تا قوای مسلحه کشوریک کاسه و یکدست نشود و در زیر فرمان او متمرکز نگردد مقاصد عالیّه او انجام پذیر نخواهد بود. بنا بر این شروع به اقدام کرد. ولی قوام السلطنه که خود تقویت کننده ژاندارمری بود در دولت خود بنای تقویت از این اداره را گذارد. اما مثل همه کارها بی نقشه و با کندی، در عوض حریف که همه کارهایش متکی به نقشه و با جدیت پیش می رفت در کار هم از قوام جلو افتاد، بازیهائی که فرمانده قوی برای جلب صاحبمنصبان ایرانی ژاندارم کرده زیاد است، و از قضا سرکردگان مذکور هم از بازی آگاه بودند و تا ممکن بود خود داری می نمودند، اما عاقبت ضعف دولتها و غفلت شاه و رجال و قدرت سردار سپه موجب آن گردید که بتدریج ژاندارم که یک قوه وفادار ایرانی و تربیت شده صاحبمنصبان سوئدی بود جزء قزاقخانه شد و بتدریج از لحاظ بدبینی و رشکی که صاحبمنصبان ارشد قزاق ژاندارمها داشتند، آنها را نفله کردند؛ و پرورش ملی اجتماعی این جوانهای رشید آرام آرام در ضمن پرورش جدید ضعیف گردید؛ و هر کس که توانست خود را زودتر برنگ محیط در آورد توانست زیادتر دوام بیاورد و خودش را حفظ کند.

بالجمله با تحلیل رفتن ژاندارم در قزاق، فکر قشون «متحد الشکل» و ایجاد «سپاه یک دست» به جامعه رفت، و بتدریج اسم ژاندارم هم که لغتی اجنبی بود از میان رفته «امنیه» جای آنرا گرفت.

نابود شدن این قوه که قزاقها تا همه جا ازو چشم میزدند، کار فرمانده قوی را آسان کرد، و هنوز دوره چهارم مجلس شورای ملی به نیمه نرسیده بود که اقتدار سردار سپه فوق تمام اقتدارها شناخته شد و با ازبین رفتن فتنه گیلان و آشوب خراسان و انحلال اسپیار (پلیس جنوب) و تدابیر که عبدالله خان امیر طهماسبی در آذربایجان بکار برد و قدرت دولت و فرمانده کل قوا را در شمال غرب و کردستان تا صفحه مغرب ایران بسط داد، سردار سپه معنا و حقیقتاً فرمانروای مملکت ایران معرفی گردید، معهذاً هنوز نسبت به شاه وفادار است و شاه و ولیعهد هم لباس نظام پوشیده و رتبه نظامی گرفته و ظاهراً با سردار سپه می جوشند و گرم می گیرند.

* تشنجات در مجلس چهارم

اکثریت مجلس از دموکراتها و غیر هم که بنام «جمعیت اصلاح طلبان» گرد هم آمده بودند، دارای قیافه جدی و ثابت بود و بکابینه قوام السلطنه رأی اعتماد داد، و در موقع گذشتن پروگرام دولت از او دفاع کرد.

وزیر مالیه، دکتر «محمد مصدق السلطنه» ماده واحده ای به مجلس آورد و اختیاراتی خواست، و با مخالفت شدید «سوسیالیست ها» مواجه گردید، و او اولین و آخرین وزیر است که در برابر هجوم شدید سلیمان میرزا لیدر سوسیالیست و نماینده نطق و زبر دست مجلس، بشدت بر ناطق حمله کرد و از خود و عقیده خود و دولت دفاع نمود و کاری را که باید وکیل مجلس انجام دهد و از وزیری دفاع کند با کمال شهامت خود انجام داد ولی از فرط تأثر در پشت تریبون غش کرد!

و نیز مدتی عده ای از وکلای اکثریت با رئیس دولت شبها در خانه بیلاقی قوام السلطنه اجلاس میکردند و نخستین چهار دیواری بودجه مملکتی را که بعدها دکتر «میلیسپو» آنرا بصورت عمارت ساخته در آورد ترتیب دادند و بنام «چهار دیوارهای اعتباری برای تطبیق دخل و خرج» به مجلس بردند و باز با هجوم اقلیت برابر افتاده از آن دفاع کردند، و نطقهای معجز آثار ناطقین اکثریت بر اقلیت در آن تاریخ از جنبه دفاع ملیت و هجوم منفی جزء شاهکارهای خطایی و فنی بشمار می آید! باری بعلی که خواهد آمد، قوام السلطنه بدون دخالت مجلس افتاد و مشیرالدوله

آمد و او هم افتاد و باز قوام السلطنه آمد. و فعالیت سردار سپه و دسیسه بعضی از وکلا که بعدها از عمال سردار سپه بودند عامل این بازیها گردید. (۶)

آغاز ضعف دولت قوام

دولت قوام در مجلس چهارم نقش های بزرگی بازی می کند که از آن جمله واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به کمپانی «استراویل» امریکائی است، که یکی از شاهکارهای بزرگ دولت بشمار می رفت و ممکن بود باب سعادت بروی ایران باز شود، و شکی نبود که این عمل در دل دو همسایه تأثیر خوشی نخواهد بخشید! هرچند درازاء آن معاهده روس و ایران را هم از مجلس ملی گذرانیده بود، لیکن از مراسلات و اعتراضات حضرات شمالیها عدم رضایت آنها آشکار می گردید و جنویبان نیز باطناً از این عمل خوششان نیامد. مسائل پیاپی دیگری نیز روی می داد که دلالت بر وجود برودت و عدم رضایت در مناسبات خارجی قوام می نمود.

بعد از واقعه خراسان، قضایای انحلال پلیس جنوب پیش آمد و ادعای دولت بریتانیا دایر به مطالبه مبلغی از بابت وجوهیکه بتناوب بمصرف امنیت جنوب رسید و بدولتها متناوباً داده شد مثل صد و سی هزار لیره ای که در موقع انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ توسط وزیرمالیه «صارم الدوله» اخذ و بین وثوق الدوله و صارم الدوله و نصرت الدوله تقسیم شده بود و پولهای دیگر کلاً بمبلغ دومیلیون و کسری لیره از دولت ایران مطرح گردید و دولت این مراسله را نپذیرفت و نیز نتوانست طوری با حضرات کنار آید که مطابق وعده ایکه کرده بودند مهمات پلیس جنوب رابه ایران واگذار نمایند و یا از جوهری که درحین جنگ به مصارف سیاسی رسانده بودند صرف نظرکنند، و خلاصه این بود که دولت بریتانیا به دولت قوام السلطنه به نظر صمیمانه نگاه نمی کرد و علت آنها بعقیده ما عدم دقت کامل و خبطهای مربوط به احساسات شخصی مأمورین انگلیس در ایران بود و شاید احساسات شخصی مستر نرمان و مستر هاوارد بانی این سوء مناسبات محسوب شود و گویا آقایان از تحت تأثیر شکستی که بیرون رفتن آقا سید ضیاءالدین بر آنها وارد آمده بود بیرون نرفته بودند و پاره ای انتقادات که در جراید انگلستان و محافل سیاسی در این مسائل از آنها می شد مزید

انگیزه روحی ایشان شمرده می شد... البته عین این اعتراض به رئیس الوزرای ایران و بعضی از نمایندگان اکثریت وارد است، و می توان باور کرد که آنها هم هنوز از تحت تأثیر حبس و بخاطر اینکه بزعم خود مربوط بنمایندگان سیاسی مزبور می دانستند بیرون نرفته و به حضرات با دیده خصومت نگاه می کردند... در نتیجه این دو تأثیر و تحریک مختلف بود که دولت نتوانست از مهمات و ساز و برگ پلیس جنوب استفاده کند - نه آنها را طبق پیشنهاد دولت انگلیس خود یاری کرد و نه هم آنها حاضر شدند بما واگذار نمایند و همه چیز حتی چهارواهای مزبور را نابود کردند و یک قبضه تفنگ و یک قاطر به ایران ندادند! از طرف دیگر رفیق «روتشین» نماینده شوروی هم در زیر نفوذ حزب سوسیالیست و روزنامه ای تند شهری و رجالی مانند مرحوم مستوفی و سلیمان میرزا و طباطبائی و غیرهم کاملاً مستهلک شده بود، و مقالات با حرارت جراید سوسیالیست را که همه بر ضد قوام السلطنه و طرفداران او انتشار می یافت و تهمت «نوکر انگلیس» و «خائن!» بیت القصیده نوشته های ایشان بود خوانده و ترجمه کرده به مسکو می فرستاد و هرچه ممکن بود از سخت گیری و اشکال تراشی در باره دولت مضایقه نمی کرد و این مقدمات مورد ضعف قوام و رفقای او گردید!

* سردار سپه چه می کند؟

سردار سپه درین بینها به جلب دوستان تازه مشغول بود، اما هنوز کسی از سر زندگان حاضر نشده بود به مشارالیه نزدیک شود ولی او کار خود را می کرد و تفنگ و توپ دست و پا می نمود و جای پایش را در جلو رفتن محکم و محکم تر می نمود و گاهی هم طاق و طرمی راه انداخت!

پیش از همه کار مشغول تکمیل قوای نظامی و استقرار امرای لشکر در ایالات و بسط قوه شخصی خود بود - و اداره ژندارمری را نیز رفته رفته تحلیل برده و جزء قوای متحد الشکل خود در آورده بود - واقعه محمد تقیخان در خراسان و واقعه لاهوتی در آذربایجان نیز این داستان یعنی انقراض ژندارم ایران را تکمیل نمود.

(۷)(۱)

وزارت مالیه به روایت خاطرات دکتر مصداق

۱ - دکتر مصداق در خاطراتش می نویسد: «از این نظر که قوام السلطنه در رأس دولت قرار گرفته بود و من والی فارس بودم و می بایست گزارش حوزه مأموریت خود را به او بدهم از من دیدن نکرد. در صورتیکه من سه ماه قبل از تشکیل دولت او استعفا داده بودم و در آن دولت هم که مرا برای پست وزارت مالیه به شاه معرفی کرده بود نمی خواستم شرکت کنم و از این سوء تفاهمی که به او دست داده بود استفاده نمودم و ملاقاتی بین ما دست نداد.

یکی از علل عدم قبول کار این بود که «آرمیتاژ اسمیت» مستشار مالی قرارداد تحت الحمایگی ایران در وزارت مالیه کار می کرد. دیگر اینکه سلیقه ما در طرز کار با هم فرق داشت. تا اینکه چندی بعد از ورودم به طهران نامه ای از او رسید و مرا برای حضور در یکی از جلسات هیئت وزیران دعوت کرد و چون موضوع مذاکرات معلوم نبودمی خواستم قبلاً استحضار حاصل کنم تا اگر مقتضی نبود معذرت بطلبم. ولی از نظر حفظ نزاکت تصمیم گرفتم در جلسه حاضر شوم، چنانچه موضوع مذاکرات با نظریاتم تطبیق ننمود خارج گردم که بر حسب اتفاق همینطور پیش آمد.

جلسه تشکیل شده بود از نخست وزیر و سردار سپه وزیر جنگ و سایر وزرای آن دولت که قوام شروع به صحبت نمود و گفت گمان نمی کنم کسی باشد که با نظریات آقای وزیر جنگ راجع به اصلاحات آن وزارت موافق نباشد، ولی با نهایت تأسف باید گفت که اجرای نظریاتشان تصادف با زمانی کرده است که در خزانه وجهی نیست و تهی است و با فقدان وجه هم نمی توان کاری کرد و تنها راهی که به نظر رسید این است که علی الحساب با کمک و مساعدت شما وجهی برای وزارت جنگ تهیه کنیم تا بتوانند وظایف عادی خود را انجام دهند و بعد ببینم چطور می شود وسایل کارایشان را برای انجام نظریات کلی فراهم کرد. وزیر جنگ هم که تا آنوقت مرا ندیده بود تمام نگاهش متوجه من شده بود، برای اینکه بیانات نخست وزیر در من تأثیر کند و شانه از کار خالی نکنم. تا اینکه پس از یک سلسله بیانات قوام گفت انتظار ما از شما فوق العاده نیست. نظربه



اینکه می‌خواهیم بوسیله طبع و نشر اوراق خزانه (بون دوترزور) وجهی بدست آوریم و دارندگان وجه هم وقتی برای خرید اوراق حاضر می‌شوند که بدانند روز وعده می‌توانند طلب خود را از خزانه دولت وصول کنند، این است که تصور کرده ایم از نظرتأمین داخلی امضای شما و نظرسیاست بین المللی امضای «آرمیتاژ اسمیت» ما را به انجام مقصود موفق بدارد و یقین داریم تا آنجا که بتوانید از این کمک و همراهی دریغ نخواهید نمود و بعضی از وزراء هم که اکنون خاطر من نیست در این زمینه بیاناتی کردند.

نظربه اینکه شهرت یافته بود با مستشار قرارداد نمی‌خواهم همکاری کنم این نقشه که صورتاً برای تهیه پول و معنأً برای تکذیب آن اشتهاات ترسیم شده بود آن چنان در من تأثیر نمود که با نهایت شدت و عصبانیت گفتم این کار از من ساخته نیست و از جا برخاستم و موضوع بدین طریق خاتمه یافت. آرمیتاژ هم که یقین کردتا در آن وزارت کار می‌کند من کار قبول نخواهم کرد و افکار (عامه) هم با دخالت او در امور مخالف است، تدریجاً از کار خود داری نمود تا اینکه دیگر بوزارت مالیه نرفت و چون موقع ورود من از شیراز بدیدم آمده بود از او برای بازدید وقت خواستم که درباغ مخبرالدوله محل کنونی بیمارستان شماره ۲ آرتش منزل داشت و ناخوش روی زمین خوابیده بود و از من با همان حال پذیرائی کرد و درضمن صحبت گفت چه خوب کردید کاری قبول نکردید، چونکه وضع طوری خواهد شد که کارها بیشتر دوام کند و آنوقت است که شما می‌توانید بهتر به مملکت خود خدمت کنید که از این بیانات چیزی درک ننمودم و بعد که دکتر «میلیسپو» آمد و متصدی کار شد فهمیدم که مقصود آرمیتاژ این بیانات چه بود.

با اینکه مستشار مالی قرارداد رفته بود چون قوام می‌دانست علت دیگری هم هست که نمی‌خواهم در آن دولت شرکت کنم وزیر جنگ بخانه من آمد و گفت من می‌خواهم در وزارت جنگ اصلاحاتی بکنم و آن را توسعه بدهم، شما نمی‌خواهید مالیه را بصورتی درآورید که من از کار و عمل شما بنفع مملکت استفاده نمایم؟ این بیانات و همچنین اصرار بعضی از دوستان و خیرخواهان که می‌گفتند آرمیتاژ اسمیت ها وقتی نخواهند توانست در مالیه مملکت دخالت کنند که مالیه اصلاح شود سبب شد که خود را برای قبول کار حاضر کنم و چون پست وزارت فوائد عامه هم متصدی نداشت آن را برای نوائی نیرالسلطان که یکی از مبارزین با قرارداد بود پیشنهاد نمایم

که به این سمت منصوب گردید و دیگر کاری نبود مگر اینکه مجلس شورای ملی بمن اختیاراتی دهد و شروع باصلاحات کنم که برای اینکار لایحه ای پیشنهاد کردم و ضمن بحث در لایحه از مذاکرات بعضی از نمایندگان حس کردم که مقصود از آن همه اصرار این نبود که من وارد کار بشوم و اصلاحاتی بکنم بلکه می خواستند با من مخالفت کنند و کاری انجام نشود تا زمینه برای ورود مستشاران خارجی فراهم گردد. این بود که قبل از تصویب لایحه می خواستم خود را از دامی که برایم گسترده شده بود خلاص کنم که گردانندگان سیاست خارجی مساعی خود را بکار بردند و با تصویب ماده واحده راه کناره گیری از کاروعدم شروع باصلاحات را به رویم بستند و دیگر چاره نبود جز اینکه بکار شروع نمایم و نتیجه کارم این بشود که خویش و بیگانه همه را با خود دشمن کنم.

۱ - موازنه بودجه

۲ - رسیدگی بسوابق کارمندان وزارت مالیه

۳ - تنظیم لایحه تشکیلات و بعد از آزمایش پیشنهاد آن به مجلس شورای ملی که شرح وقایع آن ایام بواسطه فقدان مدارک و یا یادداشت هایم که در ۲۸ مرداد از بین رفته متعسر است و با مراجعه به جراید می توانند درک کنند که رفتار اکثریت و بعضی از نمایندگان اقلیت در آن مجلس چقدر ناجوانمردانه بود و بهترین دلیل اینکه ماده واحده مربوط به اختیارات سه ماه بمن وقت میداد که لوایح خود را به مجلس پیشنهاد کنم که پس از ۶۵ روز دست از پשתبانی دولت کشیدند، که ناچار شد استعفا دهد و بعد هم نگذاشتند در دولت بعد من پست وزارت مالیه را تصدی کنم و کارناتمام خود را تمام نمایم.

مجلس به شادروان مشیرالدوله اظهار تمایل نمود و راجع به شرکت من در دولت در جلسه خصوصی مجلس مذاکراتی کرد که بعضی از نمایندگان مخالفت کردند و گفتند چنانچه من در پست سابق خود ابقاء شوم، به برنامه دولت رأی نخواهند داد. رئیس دولت با من مذاکره نمود، پست دیگری را قبول کنم که چون مخالف با حیثیتم و در حکم این بود از عهده گفته های خود بر نمی آیم از شرکت در دولت خود داری کردم.» (۱)

۲ - در یادداشت های جلیل بزرگمهر، مصدق بخشی از خاطرات خود را برای او شرح

کرده است، مصدق می گوید: «روزی رئیس الوزراء (قوام السلطنه) مرا به هیئت وزرا برای مذاکره در مطلب مهمی دعوت نمود. من هم ناچار پذیرفتم و رفتم. پس از ورود، که آقای سردار سپه وزیر جنگ هم حضور داشت، آقای قوام السلطنه اظهار نمود که «مملکت دچار بی پولی شدید شده است. این بحران را به هیچ وجه نمی توان رفع نمود، مگر با کمک و همراهی شما. مخصوصاً متذکر می شوم که این همراهی شما نه تنها نسبت به من، بلکه نسبت به شخص وزیرجنگ هم هست، که انتظار دارند شما به هیچ وجه مضایقه نکنید» این اظهارات تقریباً از نظر وزیر جنگ، یک جنبه تهدید هم داشت.

گفتم بفرمائید ببینم که از من چه خدمتی ساخته است تا آن را انجام دهم. گفتند نظر این است که اوراق قرضه خزانه منتشر کنیم، و این اوراق را دوفدر امضا کنند که مردم به اطمینان امضای آن دو، وجهی به مالیه دولت برسانند. یکی خود شما هستید، نظر به اینکه مردم به شما اطمینان کاملی دارند. و دیگری آرمیتاژ اسمیت که از نظربین المللی هم امضای ایشان موجب تأمین خیال مردم و افکار جامعه است. من بلا تأمل ازجا برخاستم وگفتم من به هیچ وجه نمی توانم این پیشنهاد را قبول نمایم. مخصوصاً توجه داشتم که آقای وزیر جنگ، با یک نگاه غضب آلودی متوجه من بود.

مدتی بعد، شبی از شبها که من در منزل سردار سپه بودم و مذاکره از هر طرف در میان بود، ایشان به من گفتند «من آن روز می خواستم برخیزم و با شما کتک کاری کنم» گفتم پس چرا برنخاستید؟ خندید و جوابی نداد.

بالاخره مادام که آرمیتاژ اسمیت در مالیه بود نتوانستند به وسیله من او را در مملکت تثبیت کنند، به هیچ وجه حاضر برای قبول وزارت مالیه نشدم. و چون دیدند که از وجود آرمیتاژ اسمیت نمی توانند دیگر در مملکت ایران استفاده کنند، نقشه دیگری کشیدند. آن این بود که یک مستشاری از امریکا برای مالیه بیاورند. من از این نقشه به هیچ وجه اطلاع نداشتم. برای اجرای این نقشه، اول لازم بود که به مردم ثابت کنند ایرانی نمی تواند مالیه مملکت را اداره کند. مثل اینکه می گفتند ایرانیان نمی توانند نفت را اداره کنند، و فقط می توانند یک لولهنگ بسازند. پس از آنکه عدم لیاقت ایرانیان به اثبات رسید، آنوقت نقشه خود را اجرا نمایند.

آرمیتاژ اسمیت در پائیر ۱۳۰۱ از ایران رفت. قوام السلطنه هم برای اینکه مرا متقاعد

کند، کابینه خود را ترمیم نمود و عده ای از کابینه او رفتند. بعد به من پیغام داد که «اشکال شما به کلی رفع شده و دیگر آرمیتاژ اسمیت در مالیه نیست. بنابراین انتظار دارم که با من مساعدت و همراهی کنید، و از قبول پس وزارت مالیه خوداری ننمائید» (۲)

۳ - احمد قوام در برنامه حکومت خود در باره اصلاحات مالیه در مجلس رای ملی در ۲ آبان ۱۳۰۰ به هنگام معرفی کابینه خود می گوید:

«در این جا لازم می دانم خاطر نمایندگان محترم را به فقر و پریشانی عمومی متوجه نمایم که علاوه بر این که کمی کار و زیادی روز افزون عده بیکار از زمان متمادی به این طرف از جمله دردهای صعبالعلاج مملکت بوده بر اثر جنگ بین المللی تجاوز عساکر اجنبی و توالی امراض مسریه و قحطی و مسدود شدن طرف و ابواب تجارت و بالجمله نقصان زراعت و فلاحت این درد مهلک را به اقصی درجه تصور و تحمل رسانده است.

علاج این وضعیت از دید محصولات مملکتی و توسعه و استخراج منابع ثروت است و امروز موقعی که دولت اقدام جدی در این موضوع نموده برای توسعه فلاحت و ثروت های ارضی و مملکت نقشه های مفیده طرح و به مجلس شورای ملی تقدیم نماید لیکن بدیهی است برای مقاصد فوق تهیه پول و سرمایه لازم است و تهیه آن کاملاً مقذور نخواهد شد مگر به وسیله اصلاحات مالیه و جلب سرمایه های خارجی زیرا بدون این دو ایجاد و اصلاح راهها و توسعه فلاحت و استخراج منابع ثروت و بستن سدها و مزروع نمودن اراضی لم یزرع که به توسط متخصصین فنی در نظر است مقذور نخواهد بود اینک باید دید مقصود از اصلاحات مالیه چیست و تهیه سرمایه های خارجی برای چه مقصود است؟ آقایان نمایندگان محترم شاید مثل من به وخامت وضعیات مالیه مسبوق نباشند در سنوات اخیر دولت همه ساله مبالغی علاوه بر عایدات خود خرج نموده و کسر عایدات را به وسیله مساعدت های خارجی جبران کرده است البته این ترتیب را بیش از این نمی توان مداومت داد باید مخارج زاید حذف و تخفیفات کلی در مخارج مملکتی داده شود و منظور ما باید موفقیت به تعادل جمع و خرج در اسرع اوقات باشد به این معنی که از یک طرف در تقلیل مخارج سعی کنیم و تا حدی که جریان چرخ های اداره دولت اجازه دهد از مخارج زاید کسر نماییم

و از طرف دیگر در تکثیر عایدات اقدام کنیم و در این باب امید است قریباً لوایح مفیده به مجلس شورای ملی پیشنهاد شود که بعون... تحصیل این موفقیت ممکن گردد بدیهی است از دیداد عایدات را تنها به وسیله وضع مالیات‌های جدیده انتظارندارم بلکه یکی از مقاصد عمده دولت اصلاح ادارات مالیه در مرکز و ولایات است که در نتیجه حسن اداره آنچه از مالیات دهندگان دریافت می‌شود از حیف و میل مصون بوده کلاً به خزانه دولت عاید گردد و برای تکمیل اصلاحات تجدید نظر در قانون تشکیلات مالیه لازم خواهد شد.

برای اصلاحات مالیه دولت لازم می‌داند که به وزیر مالیه از طرف مجلس شورای ملی موقتاً اختیاراتی مطابق پیشنهادی که خود وزیر مالیه خواهد کرد داده شود تا بتواند در مدتی که برای مطالعه و آزمایش پیشنهادهای اصلاحات وزارت مالیه لازم است از حدود عادی و ترتیب فعلی وزارت مالیه تجاوز نماید و نیز یکی از اهم و الزام احتیاجات فعلی تسویه و تصحیح عدم مساواتی است که نسبت به مالیات دهندگان مجری و معمول است و یقین است چنانچه تحمیلات مالیاتی اعم از قدیم و جدید با احتراز از تحمیل بر فقرا و ضعفاً بیش‌تر از روی عدالت مجری گردد و مالیات اراضی که مبنای مالیات ما است تعدیل شود و بر املاک جدیدالنسق که مالیات بسته نشده است مالیات وضع شود عایدات به مراتب زیادتیر خواهد شد و همچنین وقتی که طرق و شوارع اصلاح و امنیت کامل در راه‌ها استقرار یابد و مسافرین و تجار به راحت و سهولت مراوده و حمل مال‌التجاره نمایند عایدات گمرکی و پستی نیز محسوساً اضافه خواهد گشت به علاوه در وصول بقایا و سایر مطالبات دولت نیز سعی وافی به عمل خواهد آمد و از این راه کمی نسبت به مصارف دولت خواهد شد.....» (۳)

نقش دکتر مصداق در پی ریزی بنیاد بودجه بندی کشور، برای اولین بار

۴ - محمد ترکمان می نویسد: قائم مقام الملک رفیع (حاج آقا رضا رفیع)؛ فرزند حاج شریعتمدار رشتی، متولد ۱۲۶۷ شمسی و نماینده دوره های ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، از گرگان رود و بندرانزلی (به نقل از: زهرا شجعی / « نمایندگان مجلس شورای ملی در بست و یک دوره قانونگذاری » / مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی / ۱۳۴۴)، در نقل خاطره ای که در مجله «اطلاعات هفتگی» ش ۶۰۸ و به تاریخ ۱۴ فروردین ۱۳۳۲ منتشر شده است به جایگاه و منزلت دکتر مصدق، وزیر مالیه در دولت قوام السلطنه (۱۴ خرداد تا دی ۱۳۰۰) اشاره از جمله می نویسد:

« نخست وزیر و اعضای کابینه یک ساعت بعد از ظهر آن روز در سر میز ناهار حاضر بودند. وزیر جنگ/رضا خان سردار سپه/ در طرف چپ نشسته بود و آقای دکتر مصدق وزیر مالیه نیز روبروی ایشان قرار داشتند و شاه فقید(اشاره به وزیر جنگ آن ایام و شاه بعد دارد) خیلی نسبت به ایشان احترام می گذاشت. زیرا از نظر سیاست خارجی؛ قوام السلطنه؛ نخست وزیر، از فکرایشان زیاد استفاده می کرد و علت هم این بود که آقای دکتر مصدق هم درس حقوق خوانده بودند و هم مدت درازی در فرنگستان اقامت داشتند، لذا؛ در آن کابینه به عنوان یک فرد برجسته قلمداد می شدند. علی الخصوص که از نظر داخلی نیز با ملیون مثل: سید ابوالحسن خرقانی و آقا سید محمد کمره ای و شیخ محمد اسماعیل هشترودی معاشر و مصاحب بودند و روابط بسیار خوبی با عناصر ملی داشتند و به همین لحاظ هم قوام السلطنه و هم وزیر جنگ برای وزیر مالیه احترام زیاد قائل بودند و سایرین نیز بواسطه ادب فوق العاده دکتر مصدق، همه جا؛ بیش از دیگران برایش احترام و ادب قائل می شدند.»

لازم بذکر است:

۱- ادب و دانش و میهن دوستی دکتر مصدق، قولی است که همه با انصاف ها و بی غرض ها، پر آن متفقند.

۲- رضا خان در آن ایام؛ محلل کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، سید ضیاءالدین را بر کنار و به اروپا فرستاده بود و کم کم می رفت که تمامی قدرت را در اختیار گیرد و هر روز مزاحمتی برای احمد شاه و مانعی سر راه نخست وزیر و وزیر مالیه و دیگرانی که تسلیم خواسته های بی حد و مرز و غیر قانونی او نمی شدند، ایجاد می کرد و احترام او برای دکتر مصدق ظاهری بود و اصالت نداشت، آنچنان که بعد از رسیدن به سلطنت و پایان مجلس ششم و تشکیل مجلس ششم و تشکیل مجلس فرمایشی و حاکمیت اختناق، شرایطی فراهم آورد که دکتر مصدق بیشتر اوقات را در احمد آباد می گذارند و در ۱۳۱۸، به دستور او دکتر مصدق دستگیر

و تحت الحفظ به خراسان تبعید شد.

۳ - نکته حائز اهمیت در این دوره کوتاه سرپرستی وزارت مالیه توسط دکتر مصدق، نقشی است که دکتر مصدق در پی ریزی بودجه بندی کشور، ایفا کرد. در این باره مؤلف «دولتهای عصر مشروطیت» آقای جمشید ضرغام برجنی، چاپ ۱۳۵۰، برغم حاکمیت فضای اختناق برکشور و ممنوعیت یاد کرد از دکتر مصدق به نیکی، در ص ۱۳۹، ذیل عنوان «رویدادهای مهم» آخرین دولت قوام السلطنه، می نویسد:

در اینجا تذکر این مورد لازم است که از جمله کارهای عمده ای که در مجلس چهارم صورت گرفت، بودجه بندی کشور بود، که این کار در حکومت قوام السلطنه و با کوشش وزیر مالیه کابینه و زحمات زیاد کمیسیون بودجه، عملی گردید و می توان گفت در مجلس چهارم؛ بنیاد بودجه بندی کشور، برای اولین بار پی ریزی شد. «(۴)

توضیحات و مأخذ:

حکومت قوام و تصدی پست وزارت مالیه از طرف دکتر مصدق

*منبع: سایت سازمان سوسالیستهای ایران

- ۵ - ملک الشعرای بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۱. ۸. ص ۱۲۹ - ۱۲۵
- ۶ - همانجا- ص ۱۳۰
- ۷ - همانجا - صص ۱۳۵ - ۱۳۰
- ۸ - همانجا - ص ۱۴۰
- ۹ - همانجا- ص ۱۶۹

* حمید رضا مسیبیان در مقاله «دکتر مصدق قبل و بعد از نخست وزیری» به دوران وزارت مالیه مصدق اشاره می کند که: در آن سمت حتی به توصیه مرحوم مدرس و قوام السلطنه هم برای نگرفتن بدهی سردار منصوررشتی به وزارت مالیه گوش نداده که به این لحاظ مدرس حتی قهر کرده و قوام هم به منزل او آمده و گفته بود آنجا خواهد نشست تا مصدق این کار را بپذیرد اما مصدق گفته بود تشریف داشته باشید! (تقریرات مصدق در زندان/ ص ۷۷)

او در ادامه آن می افزاید: «علی رضا قلی» در کتاب ارزشمند «جامعه شناسی نخبه کشی» چه زیبا در این مورد نوشته که: «ای کاش ذره‌ای از شرافت و غیرت این مرد را بین تمام سیاستمداران ایران پخش کرده بودند...»
* منبع: وبلاک نقد دکتر مصدق

وزارت مالیه به روایت خاطرات دکتر مصدق

- ۱- خاطرات و تألمات مصدق: با یادداشت غلامحسین مصدق و توضیح ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول ۱۳۶۴، صص ۱۴۱ - ۱۳۹
- ۲ - «رنجهای سیاسی دکتر مصدق» یادداشتهای جلیل بزرگمهر به کوشش عبدالله برهان- نشر ثالث - ۱۳۷۷ - صص ۸۳ - ۸۲ و نگاه کنید به غلامرضا نجاتی «مصدق سالهای مبارزه و مقاومت» جلد اول (- مؤسسه خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۷۸ ص - ۸
- ۳ - مجلس شورای ملی مجموعه قوانین دوره قانونگذاری چهارم - ۱ تیر ۱۳۰۰ تا ۳۰ خرداد ۱۳۰۲ - چاپخانه مجلس - صص ۳۷۹-۳۸۶
- ۴ - محمد ترکمان «یادداشت ها ۴»، نشریه بخارا، شماره ۱۱۸، خرداد - تیر ۱۳۹۶، صص ۳۲۱ - ۳۱۹

فصل دهم

نظر انتقادی به حکومت قوام السلطنه

خسروشاکری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در نوشته تحقیقی خود «جناب اشرف»، احمد قوام السلطنه، گرده ای از سرگذشت» درباره قوام می نویسد: نخست وزیری قوام: مخالفت والی خراسان قوام با رئیس دولت کودتا، سید ضیاء (دولت آبادی، ج ۴، ص ۲۳۹)، که منجر به دستگیری او توسط کلنل پسیان شد از روی مخالفت او با سید ضیاء به عنوان دست نشانده بریتانیا نبود، بلکه همانند مخالفت همه صاحبان مکنت در ایران بود که از او در هراس بودند، چه اعلام کرده بود که می خواست بر اموال بادآورده آنان چنگ اندازد (دولت آبادی، ج ۴، ص ۲۴۷). از همین رو، هم بریتانیا و هم رضا خان خواستار آزادی دستگیر شدگان بودند. تنها کسی که از روی میهن دوستی و دمکراتیسم با سید ضیاء در افتاد دکتر مصدق بود، که تاریخش بسیار شناخته شده است و نیازی به تشریح ندارد. پس از دستگیری او توسط کلنل محمد تقی خان پسیان و اعزامش به زندان در تهران، قوام با مداد نامه ای به روی کاغذی گاهی خطاب به وزیر مختار بریتانیا نوشت، و از وی طلب کمک کرد. متن این نامه که در زیر به چاپ می رسد در خدمت او به منافع بریتانیا آنقدر گویاست که نیازی به تشریح ندارد.

پس از اینکه رضاخان شریک نا برابر خود سید ضیاء طباطبایی را مرخص کرد، با مأمور اطلاعاتی بریتانیا سرگرد گری (Grey) مشورت کرد و از او پرسید: «چه کسی بایستی نخست وزیر آینده شود؟» گری برادر وثوق، احمد قوام، را پیشنهاد کرد، که گری گفت «بسیار خوب می شناسم» و «مطمئن» بود که، اگر کسی می توانست ادامه کار مشاور مالی بریتانیا در ایران، آرمیتاژ اسمیت (Armitage-Smith)، را تأمین کند، قوام می بود. اما گری به رضاخان گفت که قوام در زندان تهران بود. دیکتاتور نظامی جدید رضاخان اظهار داشت که او را بلافاصله آزاد خواهد کرد، و سپس او را به مقام نخست وزیری منصوب کرد.^[8] نامه عاجزانه قوام به وزیر مختار بریتانیا در تهران اثر «مثبت» خود را گذاشت و او را به صدرات اعظم رساند. نامه قوام السلطنه به وزیر مختار بریتانیا در تهران

پس از دستگیری و زندانی شدنش توسط کلنل محمد تقی خان پسیان* فدایت شوم، پس از عرض ارادت و تأسف از اینکه از سعادت ملاقات محروم هستم، زحمت افزا می شوم. قریب ۵۰ روز است که بدون هیچ گونه تقصیر و گناه خودم را در حبس، و کسان و بستگانم قسمتی در مشهد محبوس و قسمتی متفرق، تمام اموال و علاقه، حتی اثاثیه منزل که همراه بوده است ضبط و غارت شده. یقین دارم کلنل پریدکس شرح حال و گزارشات مرا در ایام حبس کاملاً به عرض نرساند، زیرا از داخل محبس و طرز فشار و سختی مأمورین البته بی اطلاع بوده است. اجمالاً از بیشرافی و بی احترامی آنچه ممکن بود نسبت به من و خانواده من فروگذار نشد و فعلاً بعد از تحمل صدمات و مشقات يك هفته است وارد طهران و در عشرت آباد محبوس هستم و با کمال حیرتی که از این پیشآمد دارم این مختصر را به جناب مستطاب عالی عرض می کنم هر چند ممکن است بفرمایید مداخله در امور داخلی ایران نخواهید فرمود لیکن نظر به درستی و روابط صادقانه و صمیمانه که در این سه سال با مأمورین دولت فخیمه داشته و در هیچ موقع از حفظ منافع آن دولت کوتاهی نکرده ام و از طرف دیگر هم تصور نمی کنم اقدام جناب مستطاب عالی در این مورد حمل بر مداخله شود زیرا آن چه بدون جهت و دلیل بر من وارد شده است جز بر اشتباه و عدم تحقیق محلی [حمل] نمی تواند کرد و در این صورت اقدام جناب عالی برای رفع اشتباه است نه برای مداخله. این است [که] با کمال امیدواری از مراتب شفقت و خیرخواهی جناب مستطاب عالی مسئلت می کنم اقدام مؤثری در جبران و اصلاح این احوال که اساس زندگی مرا به کلی پاشیده است بفرمائید که زودتر به منزل خود رفته با توجه و مساعدت عالی ترتیبی در زندگانی من داده تا بلکه بتوانم با خانواده و بستگانم از ایران مهاجرت نمایم و از این احسان و شفقت جناب مستطاب عالی مادام العمر رهین امتنان و تشکر باشم.

خواهشمندم این مکتوب در خدمت عالی محرمانه بماند و هر اقدامی می فرمائید مستقیماً از طرف خودتان باشد زیرا در صورتی که معلوم شود در این حال با جناب عالی مکاتبه کرده ام بیشتر بر فشار مأمورین و گرفتاری من افزوده خواهد شد. با ارادت سرشار احترامات فائقه را تقدیم می دارم.

احمد قوام

[اواسط مه ۱۹۲۱]

(* منبع: اصل خط قوام با مداد در آرشیو وزارت خارجه بریتانیا: (FO 248/1346))

- برای تشکیل کابینه خود، قوام السلطنه یکی از شخصیت های خوشنام دکتر محمد مصدق را، که با کودتای سید ضیاء الدین مخالفت کرده بود، به همکاری دعوت کرد. باید توجه داشت که پیش از آن مشیرالدوله در تابستان ۱۲۹۹ از مصدق خواسته بود وزارت عدلیه را در کابینه او بپذیرد، اما وزیر مختار بریتانیا با انتصاب او مخالفت ورزیده بود. مصدق، نظر به حضور مشاوران مالی بریتانیا در آن وزارتخانه (یعنی آرمیتاژ-سمیت [Armitage-Smith] و همکاریاش، که از زمان دولت وثوق در آن وزارت خانه مشغول بودند)، از قبول سمت پیشنهادی سرباز زد و پذیرش خود را به برکناری مشاوران انگلیسی منوط ساخت، یعنی درست مخالفت با دلیلی که موجب شده بود افسر اطلاعاتی بریتانیا گری قوام را به جانشینی سید ضیاء به رضا خان توصیه کند.

بنابراین، به هنگام معرفی کابینه جدید به احمد شاه در نهم خرداد و نیز به مجلس چهارم در اول تیرماه ۱۳۰۰، مصدق حضور نداشت. این کابینه که طی کارش بین رضاخان سردار سپه و نخست وزیرش قوام اختلاف افتاد، در شهریور ۱۳۰۰ استعفا داد. اما قوام مجدداً مأمور تشکیل کابینه شد و دولت جدید خود را در ۱۶ مهرماه به مجلس معرفی کرد، و اکنون که آرمیتاژ اسمیت کنار گذاشته شده بود، مصدق سرانجام سمت وزیر مالیه را پذیرفت. در اینجا نیز باید یاد آور شد که پذیرش این سمت از سوی وی به دنبال دیدار رضاخان سردار سپه از او و اصرار بسیار سردار سپه به مصدق دایر بر لزوم قبول وزارت مالیه در جهت فراهم آوردن اصلاحات در وزارت جنگ و بخاطر «استفاده از کار و عمل [مصدق] به نفع مملکت» صورت پذیرفت، آنهم به شرط اعطای اختیارات سه ماهه برای اجرای اصلاحات مالی پیشنهادی وی به مجلس چهارم. اعطای اختیارات اصلاحگرانه به او با مخالفت برخی از نمایندگان محافظه کار و «مترقی» رو به رو شد، و این عقیده را در ذهن او ایجاد کرد که مخالفت با او به این لحاظ صورت می گرفت که نگذارند او به رفرم در مالیه دست زند.

یکی از مخالفان سرسخت مصدق سلیمان میرزا اسکندری «سوسیالیست» بود. او در جلسه ۴ آبانماه ۱۳۰۰ مجلس شورای ملی اظهار داشت که نمی بایستی اختیارات

دایربر تعلیق مقررات حاکم بر وزارت مالیه به مصدق اعطا می شد. او عوامفریبانه افزود که در چنین صورتی وزیر عدلیه عمید السلطنه نیز خواهان اختیارات مشابهی خواهد شد و در نتیجه مجلس بایستی در مدت زمان اختیارات تعطیل می شد. روشن است که این بحث جز بهانه ای ظاهری در مخالفت با مصدق و اصلاحات پیشنهادی او نبود. مصدق، که با استخدام مستشاران خارجی مخالف بود، گفت که به عقیده او نبایستی روی استخدام آنان اصرار می ورزیند، «چه ملتی که نمی تواند خانه خود را بدون کمک دیگران اداره کند، شایسته زندگی نیست. در حالی که موفقیت مستشاران بستگی به مدت قراردادشان دارد، باید اعتراف کنیم که مستشاران هنگامی به سود ما کار خواهند کرد که ما خود وزارتخانه و مجلس خوب و هم چنین افکار عمومی هوشمندی داشته باشیم. من عقیده دارم که یک متخصص ایرانی، در صورتی که از حمایت کافی برخوردار باشد، خواهد توانست به همان خوبی از عهده کار برآید. اما چون حمایتی در کار نیست (چه اگر وجود داشت، آن ایرانی هایی که برای اصلاحات تلاش می کنند با این همه مخالفت روبرو نمی شدند)، مستشاران مجبور می شوند از کشورهای خارجی حمایت بطلبند، و لذا بر ضد منافع کشور ما کار کنند. من بر این عقیده ام که مادامی که این وضع ادامه دارد، نه یک مستشار خارجی و نه هیچکس دیگری نخواهد توانست در امر اصلاحات توفیق حاصل کند.»

در این زمان رهبر اپوزیسیون سلیمان میرزا اظهار داشت که اعطای این اختیارات «خلاف قانون اساسی است.» او این اختیارات را «دیکتاتوری» خواند. در ۱۱ آبان ۱۲۹۹، هنگامی که مصدق دریافت که مخالفت رو به شدت می رفت، از سمت خود استعفا داد. استعفای او پذیرفته نشد، و سرانجام در ۲۲ آبان اختیارات به وی تفویض شد. پس از کسب این اختیارات مصدق دو کمیسیون سه نفره تعیین کرد تا هر کدام به درآمدها و مخارج دولت نظارت کنند. او سپس همه حقوق های (موجب) غیر ضروری (درباریان و شاهزادگان) را قطع کرد. آنگاه به کارمندان مالیه اخطار کرد که، در صورتی که تقلا کنند با تکیه به دوستان «با نفوذ» مقام خود را حفظ کنند یا ترفیع بگیرند، بلافاصله از کار برکنار خواهند شد. او که خود شخص پرکاری بود و می دید که کارمندان مالیه وقتی برای کار کردن نمی یافتند، ده نفر از فعال ترین کارمندان را انتخاب کرد و، با ترتیب دادن وسایل تغذیه و خواب آنان در ساختمان وزارتخانه، آنان را به کار مداوم برای اصلاحات دعوت کرد. این اقدامات به

محبوبیت او در میان کارمندان و حامیان با نفوذ آنان نیفزود. از همین رو، حملات شاهزاده سلیمان اسکندری تشدید شد و مناسبات این دو روبه وخامت گذاشت، تا اینکه در ۸ دیماه به اوج خود رسید. بنا بر گزارش سفارت آمریکا، در آن روز مصدق، در برابر توهینات سلیمان میرزا در مجلس و اینکه او را دیکتاتور خواند، سلیمان میرزا را «عوام‌فریب و بی‌شرف» (demagogue and dishonorable) خواند. سلیمان میرزا با حمله به مصدق در سرسرای مجلس چنان کشیده ای به گوش وی نواخت که مصدق نقش بر زمین شد و از حال برفت و با کمک طبیب وضع او به حال عادی بازگشت.

پس از اینکه سر انجام، برغم مخالفت‌های سرسختانه محافل وابسته به بریتانیا، مجلس چهارم ناگزیر از موافقت با اختیارات پیشنهادی او شد، اصلاحات سه‌گانه مصدق در مالیه (یعنی موازنه بودجه، رسیدگی به سوابق کارمندان آن، و تنظیم لایحه تشکیلات)، نه تنها موجبات دشمنی خودی‌ها (سلیمان میرزا) را، که بویژه بیگانگان (انگلیسیان) را با او فراهم آورد. با اینکه سفارت آمریکا در تهران از «بهبود» وضع وزارت مالیه گزارش می‌داد، دشمنی بریتانیا با او آنقدر شدید بود که پس از گذشت سال‌ها سفارت بریتانیا در ایران نتوانست از اظهار نظر زیر خودداری کند:

مصدق، [پس از] انتصابش به وزارت مالیه در ژوئن [کذا] ۱۹۲۱ و طی شش [کذا] ماه وزارتش، کوشید اجازه تصفیه و اصلاح وزارتخانه خود را به دست آورد و چنین نیز کرد. او به اخراج دستجمعی برخی [از کارمندان] دست زد، اما در بازسازی آنچه ویران کرده بود کاملاً ناتوان بود.

شبهه همین اظهار نظرها سال‌ها بعد نیز تکرار شد، که نشانه ایست از کینه سیراب ناشدنی مأموران بریتانیا نسبت به مصدق. با این همه، وزیر مختار بریتانیا در آن زمان نتوانست از ذکر در ستکاری مصدق در مقام وزارت مالیه خودداری کند.

بدین سان، دیده می‌شود که اعطای وزارت به مصدق بخاطر استقاده از نام نیک او بود، و هنگامی که او بر اصلاحات خود پافشارد، قوام حاضر نشد حمایت خود را تا به ثمر رساندن پیشنهادهای اصلاحی او ادامه دهد. (۱)

نخستین درخواست اختیارات دکتر مصدق از مجلس شورای ملی

مسعود کوهستانی نژاد در کتاب «اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدق» آورده است: «برای نخستین بار در مهر ماه ۱۳۰۰. هنگامی که قوام السلطنه دومین کابینه پی در پی خود را به مجلس شورای ملی معرفی کرد. موضوع اختیارات مصدق، به عنوان وزیر مالیه (دارایی)، طرح شد. در هنگام طرح برنامه دولت در جلسه ۱۶ مهر ماه ۱۳۰۰، قوام السلطنه در ارتباط با وضعیت مالیه بیان داشت: «آقایان نمایندگان محترم، شاید مثل من به وخامت وضعیات مالیه مسبوق نباشند. در سنوات اخیر دولت همه ساله مبالغی علاوه بر عایدات خود خرج نموده و کسر عایدات را به وسیله مساعدت‌های خارجی جبران کرده است. البته این ترتیب را بیش از این نمی‌توان مداومت داد. باید مخارج زاید حذف و تخفیفات کلی در مخارج مملکتی داده شود و منظور ما باید موفقیت به تعادل جمع و خرج در اسرع اوقات باشد. به این معنی که از یک طرف در تقلیل مخارج سعی کنیم و تا حدی که جریان چرخ‌های اداره دولت اجازه دهد از مخارج زاید کسر نماییم و از طرف دیگر در تکثیر عایدات اقدام کنیم و در این باب امید است قریباً لوایح مفیده به مجلس شورای ملی پیشنهاد شود که به عون الله... تحصیل این موفقیت ممکن گردد.

بدیهی است از دید عایدات را تنها به وسیله وضع مالیات‌های جدید انتظار ندارم، بلکه یکی از مقاصد عمده دولت اصلاح ادارات مالیه در مرکز و ولایات است که در نتیجه حسن اداره آنچه از مالیات‌دهندگان دریافت می‌شود از حیف و میل مصون بوده کلاً به خزانه دولت عاید گردد و برای تکمیل اصلاحات، تجدیدنظر در قانون تشکیلات مالیه لازم خواهد شد. برای اصلاحات مالیه، دولت لازم می‌داند که به وزیر مالیه از طرف مجلس شورای ملی موقتاً اختیاراتی مطابق پیشنهادی که خود وزیر مالیه خواهد کرد داده شود تا بتواند در مدتی که برای مطالعه و آزمایش پیشنهادهای اصلاحات وزارت مالیه لازم است از حدود عادی و ترتیب فعلی وزارت مالیه تجاوز نماید.»

قوام السلطنه در پایان سخنانش دستور العمل و برنامه دولت خود را در ۹ بند ارائه کرد. بندهای سوم و چهارم آن در ارتباط با وزارت مالیه و اصلاحات آن است.

«۳- اصلاحات اقتصادی بوسیله دائر نمودن منابع ثروت مملکت و ایجاد و تکمیل وسائل ارتباطیه.

۴- حذف تقلیل مخارج و تکثیر عایدات و تعادل جمع و خرج و وصول بقایا و مطالبات دولت و اصلاح ادارات مالیه در مرکز و ولایات و جلب متخصصین از دول غیر همجوار و تعدیل مالیاتها.»

محور اصلی طرح موضوع اصلاحات همان است که در بند چهارم در بالا اشاره شد. قبل از بحث مشروح نمایندگان، مصدق دو لایحه را در اجرای بند چهارم به مجلس پیشنهاد کرد. لایه اول در ارتباط با تشکیل دو کمیسیون (نظارت بر عایدات و نظارت بر مخارج) در وزارت مالیه بود. این لایحه که در جلسه ۲۵ مهرز ماه ۱۳۰۰۰ مجلس قرائت شد. مشتمل بر ۸ ماده شرح زیر است:

« ماده اول - در وزارت مالیه دو کمیسیون نظارت عایدات و دیگری بنام کمیسیون نظارت مخارج تشکیل می شود.

ماده دوم - هریک از دو کمیسیون مذکور در ماده قبل مرکب از سه عضو خواهد بود.
ماده سوم - وزارت مالیه دو برابر عده اعضاء دو کمیسیون فوق را از اشخاص صلاحیت دار به مجلس شوری ملی پیشنهاد می نماید و از میان شش نفری که نسبت به سایرین حائز اکثریت آراء شده اند بصلاح دید خود سه نفر به برای عضویت کمیسیون نظارت عایدات و سه نفر را برای کمیسیون نظارت مخارج دعوت خواهد کرد و چنانچه بعضی از آنها از قبول عضویت کمیسیونها معافیت بخواهند وزارت مالیه از میان سایر انتخاب شدگان به ترتیب عده آراء به جای اعضاء مستعفی دعوت نماید.

ماده چهارم - مدت نظارت کمیسیونها در موقعی که لویح قانونی وزارت مالیه از تصویب مجلس شورای ملی بگذرد منتقضی خواهد شد.

ماده پنجم - حقوق اعضاء هر یک از دو کمیسیون بموجب پیشنهاد وزارت مالیه و تصویب مجلس شوری ملی تعیین و از تاریخ انعقاد کمیسیون پرداخته خواهد شد.

ماده ششم - مسوده کلیه احکام و حوالجات صادره از ادارات وزارت مالیه که در عایدات و مخارج مملکتی اثر قطعی داشته باشد باید باتفاق یا اکثریت آراء کمیسیون کلیه تصدیق شده برای امضاء وزارت مالیه ارسال گردد.

ماده هفتم - حدود و اختیارات کمیسیونهای مزبور را وزیر مالیه تعیین خواهد نمود.

ماده هشتم - وزیر مالیه مأمور اجرای مواد فوق است لایحه قانونی فوق برای تصویب به مجلس مقدس شورای ملی تقدیم می‌شود.

مصداق السلطنه»

لایحه دوم ارائه شده از سوی دکتر مصداق، در واقع همان اختیاراتی است که موضوع بحث است. لایحه مزبور شامل ماده واحده ای است که براساس مفاد آن: « وزارت مالیه کلیه لوایح قانونی که باید به مجلس پیشنهاد نماید به طور نظامنامه تا یک مدتی که مجلس برای تجربه و آزمایش آنها لازم است در ادارات جدید التاسیس خود به جریان انداخته و بعد از تجدید نظر آنها را به صورت لوایح قانونی به مجلس شورای ملی تقدیم می‌نماید.»

طرح موضوع اختیارات برای نمایندگان مجلس که پس از یک دوره فترت ۱۰ ساله شروع به کار کرده بود، بسیار تازگی داشت. محمد هاشم میرزا ملتفت موضوع نشده و سؤال کرد: « مقصود از نظام نامه چه چیز است، قانونی هایی است که برای امور مالیه لازم است و به طور نظام نامه می‌خواهند اجرا کنند یا چیز دیگری؟ » سردار معظم خراسانی (تیمورتاش بعدی) نیز ضمن مخالفت با فوریت لایحه ارائه شده از سوی مصداق، علت مخالفت خود را اینگونه بیان کرد: این لایحه مطالبی دارد که باید وقت تلف شود، این مطلب تازه وارد مجلس شده و نمایندگان هنوز دقت و مطالعه نکرده اند. بهتر است که به طریق عادی برود به کمیسیونی قوانین مالیه چون این ماده گنگ و محتاج به دقت است.

فهم الملک نیز آن لایحه را « قدری مبهم و گنگ» بیان کرد. پس از آن مصداق به عنوان وزیر مالیه موافقت خود را با حذف فوریت لایحه و ارجاع به کمیسیون قوانین مالیه پس از تشکیل چند جلسه، گزارش مذاکرات خود را به نمایندگان ارائه داد. سردار معظم خراسانی مخبر کمیسیون هنگام قرائت گزارش در جلسه چهارم عقرب (آبان) ۱۳۰۰ چنین گفت: چنانچه در مقدمه راپورت هم به طور مختصر ذکر شده است کمیسیون قوانین مالیه و هیئت دولت در این مطلب توافق نظر کامل دارند که اساس اطلاعات نه قانون تشکیلات مالیه است نه قانون تشکیلات مالیه است نه نظامنامه هائی که بعد می‌آید. اصلاح اساسی این است که شاید خود آقای وزیر مایل به هم در این اصل وحدت نظر کامل با کمیسیون قوانین مالیه و اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی و خیر خواهان این مملکت داشته باشند که قدم جدی برای اصلاحات مملکت فقط

توسل به جلب متخصصین خارجی است و این قدم هم البته منحصر به وزارت مالیه نیست بلکه باید این احتیاج را نسبت به دوائر مختلفه وزارت خانه‌های مملکت معتقد باشیم که تا وقتی که متخصصین خارجی استخدام نشوند و تا وقتی که ما توسل به اطلاعات آنها نشویم اصلاحات اساسی غیر ممکن است [...] ولی تمام ماها می دانیم که متخصصین فنی امروز و فردا نمی‌تواند وارد شوند اقلأ چند ماهی وقت لازم است متخصصینی که دولت در نظر دارد استخدام کند حاضر شوند. خوب آیا در انتظار ورود متخصصین باید مدتها از اصلاح مالیه دست برداشت؟ خیر تصور می‌کنم تمام نمایندگان تصدیق می‌فرمایند که در انتظار متخصصین نمی‌شود دست‌ها را روی هم گذاشت حتماً و حتماً لازم است مطابق توقعات و تقاضاهای مردم از طرف دولت و مجلس شورای ملی قدمهای جدی برای اصلاح مالیه برداشته شود»

سردار معظم معظم در گزارش خود ارائه پیشنهادی به مصدق یاد می‌کند: «ارائه نظرات آقای وزیر مالیه به مجلس به شکل لوایح قانونی پیشنهاد کمیسیون بود» که از سوی مصدق رد شد. با توجه به موضع دکتر مصدق، کمیسیون قوانین مالیه دو راه حل درپیش روی خود داشت:

«راه حل این بود که، مجلس شورای ملی به نام حفظ ظاهر قانون تشکیلات مالیه اصلاح خرابی مالیه را بگردن بگیرد به مردم حق بدهد که بگویند مجلس شورای ملی بواسطه نظر محدود که به حفظ ظاهر قانون داشت مساعدت با پیشنهادهای دولت نکرد و قدم جدی در مرمت خرابیها برنداشت.

راه حل دوم این بود که ولو، تعبدأ هم با پیشنهاد وزیر مالیه که محل اعتماد است و مطابق تقاضای وزیر مالیه موافقت کند و برای مدت قلیلی که ۳ ماه باشد به وزیر مالیه موافقت کند و برای مدت تشکیلات مالیه را موقوف الاجرا بگذارد که به او اختیار بدهد نظریات خود را امتحان کند.»

با توجه به مقدمات فوق و نظر به اینکه کمیسیون قوانین مالیه اعتقاد داشت «احترام قانون از این نقطه نظر است که برای حفظ جامعه است و اگر قانون باشد که برای جامعه مفید نباشد باید زودتر آن قانون را قطع کنند.» بنابراین «کمیسیون بدون مطالعه دردقایق مسئله و در ظواهر قانون، حاضر شد اظهار موافقت با دولت بکند و پیشنهاد دولت [وزیر مالیه] را اجع به تشکیلات مالیه قبول نماید.» به تعبیری دیگر اختیارات وزیر مالیه، دولایحه پیشنهادی را به یک ماده واحده بدل کرد:

« ماده واحده. راجع به ادارات وزارت مالیه از تاریخ تصویب این قانون تا مدت ۳ ماه موقوف الاجراء شده وزیر مالیه مجاز است که ادارات مربوط به آن قوانین را منحل کند و اداراتی که صلاح می داند تشکیل و قوانین مربوط به آن ادارات را که باید به «مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید به طور نظامنامه به معرض تجربه و آزمایش در ادارات وزارت مالیه به جریان انداخته و بعد از تجدید نظر آنها را بصورت لوایح قانونی به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید..»

استدلال کمیسیون قوانین مالیه درتبدیل دو لایحه به ماده واحده فوق بر مبنای بازگذاشتن دست وزیر مالیه در انجام اصلاحات اداری بود. « برای اینکه به موجب این ماده وزیر مالیه حق دارد قوانین را در ظرف سه ماه موقوف الاجراء بگذارد و اداراتی تشکیل بدهد حالا اگر کمیسیون قوانین مالیه بگوید علاوه بر این اختیاری که به شما داده می شود من در تأسیس دو کمیسیون یعنی در تأسیس یک جزء از این تشکیلات مشارکت می کنم تاره این برخلاف آن اصل است وقتی که مجلس در اصل اجازه به وزیر مالیه می دهد در فرع نباید دخالت نماید به عقیده من مشارکت در این امر کاستن از مسئولیت وزیر مالیه است اگر وزیر حق پیدا کرد قانون را موقوف الاجرا بگذارد و تأسیساتی تازه احداث کند هر طور میل داشته باشد رفتار می کند شاید میل داشته باشد در این تأسیسات جدید ۲ کمیسیون نظارت دخل و خرج تعیین کند یا اینکه چهار کمیسیون تعیین کند یا شاید میل داشته باشد خزانه را مبدل به صندوق بکند یا صندوق را مبدل به خزانه در هر صورت اختیار با او است.»

پس از ارائه ماده واحده به مجلس، شور اول مذاکرات نمایندگان موافق و مخالف آغاز شد. مهم ترین مخالف این ماده واحده که طی ۳ ماه بعد نیز، همچنین مخالف خود با اقدامات وزیرمالیه را ادامه داد، سلیمان میرزا اسکندری بود. مهم ترین اشکالات وارده از سوی سلمان میرزا به ترتیب زیرند:

۱- اهمیت امورمالیه: به عقیده سلیمان میرزا: « امورمالیه که یگانه وظیفه خصوصی وکلاء و نمایندگان ملت است وهر اقدامی دارند باید دراین خصوص بفرمایند.» بنابراین، اعطای اختیارات، به منزله سلب این وظیفه مهم از مجلس است.

۲ - نسخ و تبدیلی قوانین: « در صورت ایراد و اشکال به قانون مالیه، می توان آن را از طریق عادی، اصلاح و یا نسخ کرد.

۳ - عدم توانایی دولت در مدت ۳ ماه برای اصلاح مالیه: « با عدم وسائلی که در

مملکت حکم فرماست و به تجربه رسیده هیچ دولت قادر و توانائی هیچگاه نمی‌تواند در ظرف ۳ ماه اداره مالیه را تغییر وضع دهد و اصلاح کند این ماده واحده اگر [تصویب شود] وزیر مالیه دارای اختیار تامی می‌شود و شاید چنانکه فرموده‌اند ما یک نظامنامه با یک ابلاغ تمام تشکیلات قدیم را لغو و ادارات جدید التأسیس برای تجربه و آزمایش تأسیس کنند آنوقت بعد از ۳ ماه می‌آیند و یک راپورتی بما بدهند و بگویند تجربه کرده‌ایم خوب نشد و طرز اول بهتر بود در این صورت تصور فرمائید چقدر هرج و مرج دروزارت مالیه تولید خواهد شد.

۴ - حضور مستشاران خارجی: در زمان طرح ماده واحده، موضوع حضور مستشاران مالی در ایران قطعی شد و دولت در تلاش بود تا مستشارانی از ایالات متحد آمریکا برای اصلاحات مالیه به ایران بیاورد. سلیمان میرزا با یادآوری این موضوع بیان کرد: «و اگر حالا یک ترتیب جدیدی اتخاذ کنیم بیچ شش ماه دیگر که مستشاران خارجی خواهند آمد ممکن است آنها مجدد یک پیشنهاداتی بنمایند و این اساسی را که ما برای امتحان و آزمایش ترتیب داده بودیم به هم نزنند و آنوقت در نتیجه معلوم بشود که باید اساس اولی را قبول کرد یا ترتیب حالیه یا اساس سابق را.»

۵- اعطای اختیارات به معنای سلب حق قانونگذاری نمایندگان است: در این ارتباط سلیمان میرزا گفت: «اگر مقصود این است که آقای وزیر برای اجرای نظریات خود می‌خواهند قوانینی را که از مجلس می‌گذرانند برای آنها یک نظام نامه بنویسد و قوانین را بر طبق آن نظامنامه دروزارت خانه خودشان اجرا کنند این حق را همه کس هر روزی دارد محتاج به گرفتن این حق نیست و اگر مقصود وضع قانون است این از وظائف مجلس شورای ملی است و گر این ماده با این ترتیب تصویب شود مثل این است که ما در مدت ۳ ماه حق خودمان را که قانون گذاری است به آقای وزیر مالیه منتقل کنیم بنده که این حق را در خود نمی‌بینم که قانون گذاری را بدیگری غیر از مجلس واگذار کنم.»

۶ - تعمیم رویه: علاوه بر دلایل فوق، سلیمان میرزا معتقد بود که اعطای چنین اختیاراتی، علاوه بر آنکه دیگر وزرا را نیز برای دریافت اختیارات مشابه ذی حق می‌کند، می‌تواند سنگ بنایی برای وزرای مالیه بعدی نیز باشد. وزرائی که صحت و درستی و امانت آنها می‌تواند نظیر دکتر مصدق، نباشد.

پاسخ اظهارات سلیمان میرزا را کسی جز خود مصدق نداد. بلافاصله پس از پایان

سخنرانی سلیمان میرزا، مصدق خطاب به نمایندگان گفت: « - بنده اولاً، عرض می‌کنم نه مدافع آن لایحه که خودم پیشنهاد کرده‌ام هستم و نه مدافع این ماده واحد که از کمیسیون به مجلس پیشنهاد شده است. فرمایشاتی که شاهزاده سلیمان میرزا فرمودند مثل این بود که عجلتاً چیزی دارند آن را از دست می‌دهند. در صورتی که اگر از وقایع مالیه و ترتیب کار مطلع بودند، هرگز این فرمایشات را نمی‌فرمودند. یک قانون تشکیلاتی در ۵ سال یا بیشتر که درست حالا نظرم نیست از این مجلس گذشت قانون تشکیلاتی که عملی نبود [...] اما اینکه می‌فرمایند در ظرف این ۳ ماه امور مالیه بلا تکلیف خواهد ماند عرض می‌کنم در مالیه حالا هیچ قانونی حکم فرما نیست که بعد بلا تکلیف بماند یا نماند [...] اما راجع به این که بنده عرض کردم این قانون از طرف مجلس عجلتاً موقوف الاجرا بماند. خود بنده می‌توانستم یک اداره درست کنم و بگویم امروز صلاح این است که این اداره اینطور باشد و بودجه آن را هم نوشته به مجلس می‌آوردم و مجلس هم تصدیق کند ولی چون بنده هیچ وقت نمی‌خواهم کاری که با من است و من داوطلب اصلاح آن هستم بر خلاف قانون باشد و خدای نخواستہ یک اعتراض و ایرادی وارد می‌شود این بود که بنده در ضمن آن ماده اجازه ضمنی خواستم که مجلس نظر بنده را در موقوف الاجراء بودند آن قانون تصدیق کند تا اینکه اختیاراتی داشته باشم و بتوانم تشکیلاتی بدهم و این تشکیلات امروزه به ما حساب نه با حساب با اقتصاد نه با حسن جریان کار نه با ترتیب بودجه هیچ یک از اینها موافقت ندارد. عقیده آزاد این است جائی نیست که کسب عقیده خود را تحمل کند یا محرمانه گذارده یا ملاحظه کند بنده این قانون را عملی نمی‌دانم و در این چند سال هم از اشخاصی که آمده‌اند و کار کرده‌اند چه از اعضاء و چه از خارج کسی نیست که نفهمیده باشد این قانون عملی نیست تنها نقطه نظر بنده این بود که یک اجازه ضمنی از مجلس داشته باشم تا تشکیلات وزارت مالیه را بدهم بعد هم یک بودجه برای آن تشکیلات تهیه نمایم چون قانون تشکیلات مالیه دو چیز را معین می‌کند که یکی تشکیلات را و دیگری صلاحیت آن تشکیلات را مثلاً می‌گوید اداره خزانه داری بعد تکلیف او را معین کند که هر چه باید بکند می‌گوید کمیسیون تطبیق حوالجات بعد می‌گوید وظائف و صلاحیتش فلان طور است نقطه نظر اصلی بنده این بود که تشکیلات را در ظرف چند روز بطوری که برای وزارت مالیه صلاحیتش بیشتر باشد با حسن جریان مناسب تر باشد آن تشکیلات را بدهم و بعد بودجه آن را به

مجلس آورده و بگذرانم.

[...] در مورد مستشاران خارجی، در کمیسیون مذاکره شده این بود که دولت در نظر دارد متخصصین برای مالیه بیاورد ولی نباید انکار کرد که اولاً آمدن آنها به فوریت ضرورت نمی‌گیرد و اگر همین امروز نخواهیم مبادرت به این امر کنیم باز آمدن آنها ۵، ۶ ماه وقت لازم دارد و در کمیسیون هم همین مذاکره شد که آیا صلاح هست تا آمدن آنها ادارات و وزارت مالیه را به همین حال باقی بگذاریم تأمل کنیم تا متخصصین بیایند یا خیر؟ ولی بالاخره برای اینکه اعتراف نکرده باشیم خودمان هیچ نمی‌توانیم کار کنیم و حتماً باید برای اصلاحات دوائر خود من مستشار از خارجه جلب کنیم گفته شد شاید صلاح در این باشد که این ماده زود بگذرد و کارها را تا اندازه رو به راه بکنیم تا فردا که متخصصین را آوردیم ادارات را به حال خرابی امروزه به آنها تحویل نداده باشیم.»

پس از نطق مصدق، تدین یکی دیگر از نمایندگان به عنوان مخالف اعطای اختیارات سخنرانی کرد و در ضمن آن ایراد اصلی اوضاع نابسامانه مالیه را نه در قوانین بلکه در مجریان ناکارایی دانست که میتوانند قوانین را اجرا کنند. بر همین منوال سلیمان میرزا بار دیگر نطق مفصلی کرد و اصول اجرانشده قانون اساسی و نیز عدم اجرای برخی دیگر از قوانین عادی، نمونه‌هایی را متذکر شد.

بار دیگر مصدق نیز طی سخنان مفصلی موارد تخلفات و عدم کارایی دستگاه اداری وزارت مالیه را برشمرد و در انتهای سخنان خود گفت: «بنده در یک شب وزارت مالیه را منحل و دو روز بعد تاسیس می‌کنم و اما اینکه فرمودید اختیارات را به مرنارد یا شوستر داریم این را فراموش نفرمائید که شما به بنده اختیار نمی‌دهید پولهای مملکت را خرج کنم، شما اختیار می‌دهید بنده یک میز و صندلی را تغییر بدهم و عوض فلان شخص کس دیگری را می‌آورم جای او می‌نشام. بنده عجالتاً خودم را به یک خطری انداخته‌ام نظر به اینکه هیچ منظوری غیر از خدمت به مملکت ندارم و من در صورتی می‌توانم کار کنم که دستهای من باز باشد و هر ساعت بیایند بگویند فلان مسئله چطور شد در این در این بدبختی مملکت و این بی پولی مملکت برای یک پروگرام [دولت] ۸ جلسه وقت صرف می‌شود در صورتی که باید تمام این ساعات صرف کارهای فوق العاده مملکت شود حالا ملاحظه بفرمائید اگر از افراد بخواهیم از برای هر ماده قانون بیانیم اینجا و نسبت به یک ماده که به

نظرم می‌رسد مذاکره شود و فوریتش لازم باشد به قیام و قعود رأی گرفته شود و رأی بدهند آنوقت با این همه معطلی نتیجه حاصل شود؟ بنده اینطور نمی‌توانم خدمت کنم و بهتر می‌دانم که بازدریأس خودم باقی بمانم.»

ادامه مذاکرات به جلسات روزهای چهارم ونهم عقرب ۱۳۰۰مجلس شورای ملی کشیده شد. شیخ ابراهیم زنجانی، سردارمعظم، میرزا سید حسن کاشانی و امین الشریعه هر یک در مخالفت و موافقت با اعطای اختیارات سخنرانی کردند. محور موضوعات طرح شده از سوی آنان، کم و بیش مشابه موارد پیش گفته توسط سلیمان میرزا و مصدق بود، سپس بار دیگر سلیمان میرزا شروع به سخنرانی پیرامون مخالفت با ماده واحد اعطای اختیارات به مصدق کرد. این بار سخنان او به درازا کشید و در جلسه بعدی (۹ - عقرب) نیز او همچنان به بحث خود ادامه داد. طبق معمول مصدق نیز بلافاصله به پاسخگویی درآمد. ولی این بار سخنان او بوی ناامیدی و یأس می‌دادند به نحوی که در انتهای سخنرانی گفت: «روز اول که بنده به مجلس آمدم و این مواد را پیشنهاد کردم با یک امیدواری کاملی تصور می‌کردم که همه آقایان طالب اصلاحات وزارت مالیه هستند و حالا به عکس می‌بینم مخالفت‌هایی می‌شود و ممکن بود دو ماه یا چهل روز دیگر که ثابت می‌شد یک ایرانی می‌خواست وزارت مالیه را اصلاح کند و نتوانست آن روز این فرمایشات را می‌فرمودند نه اینکه از اول بنده را کسل و آزرده خاطر و مأیوس کرده و عده را در خارج حاضر کنند که بگویند مجلس هم با این اصلاح و این ترتیب موافقت ندارد البته همه میدانید در اصلاحات برای هیچ کس نفعی نیست ولیکن در خرابی فایده هست هر ساعت یک دولتی بخواد قلم بردارد و بودجه را اصلاح کند همه مردم با او طرف خواهند بود بنابراین با این صورتهایی که درکار پیدا شده تصور می‌کنم که این ماده اگر با اکثریت نصف به علاوه یک بگذرد باز آن اشخاص مفتخوار که در خارج هستند و می‌دانند عده مخالف بوده‌اند در خیال استفاده خواهند بود و بنده اول که عضویت کابینه را قبول کردم با این شرط بود که اختیاراتی به من داده شد دست بنده را باز بگذارند و بتوانم کار کنم بنده مقصود نداشتم که درمجلس بیایم و کشتی بگیرم بنده خواستم به مملکت و مالیه مملکت خدمت کنم مقصودم چیز دیگری نیست این مقصود بنده بود و نمی‌خواستم با کسی کشتی بگیرم.»

مصدق پس از ایراد سخنان فوق از مجلس خارج شد و استعفا داد. با وجود این

موضوع، نمایندگان در شور اول به ماده واحده اختیارات رأی مثبت دادند و ادامه مذاکره را به شور دوم مذاکرات محول کردند. مصدق نیز پس از مشاهده این وضعیت استعفای خود را پس گرفت. شور دوم دوم مذاکرات در مورد تصویب ماده واحده، از جلسه روز شنبه بیستم عقرب (آبان) ۱۳۰۰ مجلس شورای ملی آغاز شد. این بار نیز با وجود به کار بردن کلمات محترمانه، باز هم موضع مخالف برخی از نمایندگان نظیر گذشته بود. در میان نمایندگان مخالف علاوه بر سلیمان میرزا، کسان دیگری نیز سخنرانی کردند که مهم ترین آنان، شیخ ابراهیم زنجانی بود. شیخ ابراهیم دلایل مخالفت خود را در هفت بخش به شرح زیر بیان کرد.

اولاً - بنده مخالف قانون اساسی میدانم که یک وزیر هم قانون وضع کند، هم اجرا کند. اگر بفرمایند این قانون نیست و نظامنامه است بنده می‌گویم این هم صحیح نیست؛ زیرا کسانی که از ترتیبات اطلاع دارند می‌دانند اول قانون وضع می‌شود بعد برای جریان آن نظامنامه وضع می‌کنند. و در وزارتخانه‌ها نظامنامه برای قانون است. اگر قانون نیست پس این نظامنامه برای چیست و اگر قانون است یک وزیر نمی‌تواند هم قانون وضع کند هم اجرا نماید.

ثانیاً - مسلماً قانونی نیست. آیا در این ۳ ماه وزیر مالیه مسئولیت دارد یا خیر؟ مسئول چه چیز است؟ کدام مواد مسئولیت او را می‌رساند؟ آیا ما مفاد ماده را دیده‌ایم که از او سؤال کنیم چرا این ماده را اجرا نکرده‌اید؟

ثالثاً - اگر در اینجا رای دادیم که آقای مصدق السلطنه نظامنامه را که می‌خواهند برای امتحان به موقع اجراء گذارند، به چیزی که در ذهن وزیر است رای داده‌ایم و من این را صحیح نمی‌دانم رای مجهول مطلق معنی ندارد.

رابعاً - آیا در این ۳ ماه هر گاه وظایف اجرای ادارات و کسانی را که باید مالیات بپردازند معین کردند اگر اجزاء یا مؤدیان مالیات تخلف کردند برای آنها مجازاتی خواهند نوشت و مجری خواهند کرد یا خیر؟ اگر قرار ندهند، هیچ چیز اجرا نخواهد شد.

خامساً - هر گاه در این مدت ۲ ماه تمام که بنا است وزیر مالیه یک نظامنامه یا قانون امتحانی بنویسند و جریان پیدا کند، جریان پیدا کرده و خودشان نپسندیده فرمودند این نظامنامه که نوشته بودم کافی ندیدم، آیا یک نظامنامه دیگری برای یک سه ماه دیگری پیششهاد خواهند کرد یا به همین قانون بر خواهند گشت؟

سادساً - فرضاً اگر یک وزیر مالیه دیگر با سایر وزرا مثلاً وزیر معارف بگوید این قانون و تشکیلاتی که در وزارت معارف است به نظر من قابل اجرا نیست می‌خواهم یک نظامنامه بنویسم و ۳ ماهه اجرا کنم آیا به او اختیار نمی‌دهید؟ آنوقت باید هفت نظامنامه در هفت وزارتخانه بنویسند .

ثامناً، علاوه بر این، به عقیده من خرابی مالیه از این نیست که این قانون خوب نبوده من کسی نیستم که بعضی مطالب را بطور تندمی بگویم ایران را نمی‌گویم به کسی بر نخورد کدام دولت است که قانونش را بهتر و مالیه آن را مرتب تر میدانید دولتی که قانونش هم خیلی منظم باشد هر گاه یک وقتی کابینه او به دسته بندیها و مسجد شاه و حضرت عبدالعظیم رفتن‌ها تشکیل شد و وزرائی داخل شدند به ملاحظه اینکه فلان اگر وزیر نشد در خارج فساد می‌کند [...] کسی اظهار می‌کند که مالیه ما از این بابت خراب است که قانونش خوب نیست؟ خیر. پس خوب [آقای مصدق السلطنه] می‌نوشتند این قانون تشکیلات به موقع اجرا گذارده شده و رد فلان جا مورد اشکال شد.»

موافقین (از جمله سلطان العلماء، نصرت الدوله، شیخ اسدالله ممقانی و محمد هاشم میرزا) طی سخنان مفصلی ادله فوق را رد و بر اعطای اختیارات ناشی از ماده واحده به مصدق، تأکید کردند.

از جمله نصرت الدوله در بخشی از سخنرانی خود در جلسه بیستم عقرب مجلس شورای ملی گفت: « اینکه فرمودند آیا می‌شود یک قانونی را نسخ کرد یا موقوف الاجرا گذارد بدون آنکه به جای آن قانون دیگری گذارده شود تصور می‌کنم اینجا محتاج سؤال و جواب نیست اگر کسی پیدا شده بود و می‌گفت یک قانونی را الغاء می‌کنیم و موقوف الاجراء می‌گذاریم بدون این که هیچ چیز جای آن نگذاریم البته منطقی نبود ولی بنده فرض می‌کنم که ماده واحده قائم مقام قانون تشکیلات است چون مکرر در مکرر در شورای اول مذاکره شده که قانون تشکیلات عملی نیست مقصود از این ماده واحده این است که وقتی ما آن قانون را موقوف الاجرا می‌گذاریم یک اختیاراتی بوزیر مالیه داده شود آن وزیر یک تشکیلاتی را بطور موقت و برای تجربه بموجب نظامنامه تأسیس کند.»

تا اینکه بالاخره پس از مذاکرات زیاد، در همان جلسه بیستم عقرب (آبان) مجلس شورای ملی، ماده واحده به تصویب نمایندگان رسید. براساس گزارشی در این

خصوصاً «عده حضار نمایندگان مجلس ۵۹ نفر بودند که ۴۱ نفر ورقه سفید بمعنای قبولی داده ۱۴ نفر و مخالف و ۳ نفر ممتنع بودند.»

اسامی موافقین اعطای اختیارات عبارت بود از: «میرزا ابراهیم خان ملک آرائی - اقبال السلطان - شیخ العراقرین زاده - عماد السلطنه طباطبائی عدل السلطنه - محقق العلماء و سردار مخم منتصر الملک - نصرت الدوله - صدر الاسلام - مستشار السلطنه - حاج مقبل السلطنه - عمید الممالک - امین الشریفه - رکن الملکت - آقا سید یعقوب - سردار معظم خراسانی معصد الدوله - حاج شیخ اسدالله - محمد هاشم میرزا - امیر ناصر - حائری زاده - احتشام الدوله و وقار الملک - مؤتمن السلطنه - سهام السلطان - نصیر دیوان - بیان الدوله - سلطان العماء سردار معظم - آقا سید فاضل - مشیر الدوله - شیخ محمد جواد - غضنفرخان - رئیس التجار - میرزا علی کازرونی عماد السلطنه خراسانی - فهیم الملک - آقامیرزا محمد نجات - ملک الشعرا بیان الملک.

اسامی مخالفین ماده واحده عبارت بود از: «آقا شیخ ابراهیم زنجانی آقا شیخ الاسلام اصفهانی - آقای آقا سید محمد تدین - آقا سید محمد رضای مساوات - آقای دکتر لقمان - آقای دکتر لقمان - آقا میرزا اسیدحسن محمد کاشانی - آقای سلیمان میرزا - آقا میرزا هاشم آشتیانی - آقای شیخ السلام ملایری - آقای آصف الممالک - آقای فتح الدوله - آقای حکیم الملک - آقای میرزا طاهر تنکابنی - آقا میرزا ابراهیم قمی...» (۳۰)

نکته مهمی که در ارتباط با ماده واحده اعطای اختیارات به وزیر مالیه وجود دارد این است که این اختیارات تنها شامل وضعیت تشکیلات اداری وزارت مالیه می شد و نمایندگان مجلس نیز بارها در مباحث خود به این نکته تأکید می کردند. ولی آنها جهت تأکید و تأیید قطعی این موضوع در جلسه ای که بلافاصله پس از تصویب ماده واحده، تشکیل شد پیشنهادی در ارتباط با مالیات ها و بودجه کشور به مجلس ارائه دادند. در این پیشنهاد آمده است:

نظربه اینکه توجه در اصلاح مالیه مملکت چه از نقطه نظر تهیه موجبات آسایش عمومی از حیث یکدست کردن و متناسب نمودن مالیات های موجوده و چه از حیث تعدیل جمع و خرج و جلوگیری از تفریط آن و ایجاد بودجه ثابت مملکتی، از وظایف خاص مجلس شورای ملی است و کمی وقت و تراکم امور و اصلاحات لازمه اجازه نمی دهد که در انتظار لوایح و قوانین مربوط به مسائل مذکوره، مجلس شورای ملی اقدامی نماید، لذا پیشنهاد می شود:

۱- مجلس شورای ملی به کمیسیون بودجه خود اجازه می دهد که بامشارکت دولت بودجه های جمع و خرج را تهیه کرده و به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید.

۲- مجلس شورای ملی به کمیسیون قوانین مالیه خود اجازه می دهد که بامشارکت دولت، داخل مطالعه در اوضاع مالیاتی و عوارض موجوده فعلی شده و نتیجه مطالعات خود را با اصلاحات لازمه راپورتاً به مجلس تقدیم دارد.

پیشنهاد کننده سردار معظم، تیمور تاش، [نصرت الدوله] فیروز»

پیشنهاد فوق در همان جلسه پس از مذاکراتی کوتاه به تصویب اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی رسید. در هفته های بعد نمایندگان مخالف اعطای ماده واحده، همواره درگیری شدیدی با وزیر مالیه داشتند، محو اصلی این درگیری ها در درجه اول عملکرد وزیر و سپس موضوع تنظیم بودجه کشور و وضع مالیات ها بود.

این درگیری ها کم و بیش در مجلس ادامه داشتند. تا اینکه در اواسط دی ماه ۱۳۰۰ در گزارش مصدق پیرامون اجرای ماده اختیارات در مورد تشکیلات وزارت مالیه آمده است:

«چون بالطبع اقدام به اصلاحات اساسی وزارت مالیه موجب بعضی اختلافات با تشکیلات سابق وزارت مالیه بود و در موقع شروع به تاسیسات جدید هم لازم می شد که برای هر امری به مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه پیشنهادی تقدیم شده و با این ترتیب غالب اوقات مصروف جزئیات امور شده و در مدت قلیل انجام این امر مهم صورت نمی گرفت بالاخره ضرورت همچو اقتضا نموده که در تحت ماده واحده اختیاراتی برای مدت سه ماه از مجلس شورای ملی به این بنده واگذار فرمودند لهذا نتیجه عملیات و اقدامات این قلیل مدت خود را که در کار تشکیلات جدید وزارت مالیه طرح و معمول نموده است اجمالاً به پیشگاه نمایندگان معظم عرضه می دارد.

مرحله اول اصلاحات و مقدم بر هر امری این بود که با رعایت سوابق اعمال و عملیات اشخاص عده لازمی برای ادارات و موسسات جدید وزارت مالیه تعیین و انتخاب بشود با ضیق وقت و معایبی که از فقدان سوابق مستخدمین وزارت مالیه ملحوظ شد اضطراراً به تشکیل دو کمیسیون موسوم پرسنلی متوسل و به وسیله تحقیقات و تفتیشات کمیسیونهای مزبوره مانده اند لزوم اعضائی از میان اشخاص مشغول خدمت انتخاب شده است که بعد از حذف ادارات زائده و جلوگیری از پاره هرج و مرج تشکیلات مالیه شروع شده است.

اولاً - نظر به اینکه اداره خزانه داری کل وظایفی را کاملاً مشاره با وظایف سایر ادارات و وزارت مالیه به عهده داشته و وجودش به موجب تکرار عمل و بالنتیجه نطق جریان امور و گسیختگی رشته محاسبات ولایات بوده متجلل گردیده فقط دایره صندوق از آن اداره باقی ماند.

ثانیاً - کمیسیون تطبیق حوالجات که مقصود از ایجا آن رسیدگی قطعی به محاسبات و تصدیق حوالجات قبل از امضاء و وزیر مالیه بوده ولی بواسطه نداشتن ارتباط عملی با وزارت مالیه از اجرای وظایف باز مانده بوده باشد و دفاتر آن منجل گردیده و وظایف کمیسیون مذکور با یک طرزی ساده و روش به عهده کمیسیونهای آتی الذکر کمیسیون نظارت خرج و کمیسیون تغریغ محاسبات محول شد.

ثالثاً - برای اینکه عملیات سه گانه ادارات و وزارت مالیه (جمع - خرج - حساب) همیشه در عصر نامه زمامداری به منافع و مصالح دولت متوجه شود سه کمیسیون تشکیل گردید:

اول: کمیسیون جمع که در راس ادارات مالیات مستقیم قرار گرفته و عملیات این دو اداره را با مطالعه و دقت برای تصمیم وزیر حاضر می‌کند.

دوم: کمیسیون خرج که در کلیه مخارج مملکتی ناظر محاسباتی هست که اداره محاسبات کل تهیه می‌نماید یعنی قبل از رسیدن به امضای وزیر مالیه مدرک صدور حوالجا و میزان پرداخت وجه آنها را به کمیسیون مذکور تصدیق نماید.

سوم: کمیسیون تغریغ محاسبات که مأمور است به حساب عموم صاحبان جمع رسیدگی و دقت نموده بدهی مدیونین را مختص و مدرک کافی برای تعقیب آنان حاضر نماید.

این سه کمیسیون بدون اینکه دفاتر و شعف و اجزائی داشته باشند هر یک مرکب از سه نفر عضو صاحب رای و یک نفر محرز بوده و احتیاجات دفتری آنها را دفاتر ادارات مربوط عهده دارند شه‌الله در این مدت قلیل عملیات کمیسیونهای فوق الذکر که فوائد تشکیلات جدید را به خوبی آشکار نموده و امیدواری می‌دهد همین که امور صورت عادی به خود گیرد مصالح و منافع مملکت کاملاً خیانت شده و روزنامه‌های فساد و افراد و تقریط مسدود شود.

رابعاً - اداره تشخیص عایدات و اداره تجدید و دخانیات منحل و به جای آنها در مرکز دو اداره یکی به نام اداره مالیات مستقیم و دیگری به نام اداره مالیات غیر مستقیم

تشکیل گردید. گویا محتاج به توضیح نباشد که این قسمت از تشکیلات چه از حیث تفصیل مخارج و چه از نقطه نظر تفکیک طبع امور تا چه اندازه با صلاحیت توأم بوده است زیرا اداره تشخیص عایدات سابقاً مرجع مالیاتهای مستقیم و قسمتی هم از مالیاتهای غیر مستقیم بوده ولی یک قسمت دیگر از عایدات غیر مستقیم را اداره تجدید و دخانیات مستقلاً در محیط اختیار خود گرفته قسمت اعظم از این عایدات هنگفت را حفظ برای مصرف ادارات مراکز و ولایات خود جمع و خرج می نمود و دولت از آن عایدات رفع احتیاج و استفاده قابلی نمی کرد.

در چنین [وضعیتی] که اوضاع مالیه دولت اقتضا دارد از تعدد مامورین دولتی در ولایات خود داری شده و بلکه نمایندگان دو یا سه وزارت خانه را یک مامور عهده دار باشد الحق روا نبود وزارت مالیه در هر ولایتی که مامور مسئول و دو اداره مستقل داشته باشد لذا املاً از نقطه نظر تقلیل بودجه. ثانیاً برای مرکزیت دادن عایدات.

ثالثاً برای اقرار از اختلافاتی که بین دو مامور مستقل حاصل نمی شد. وزارت مالیه در صورت که عنقریب در ولایات دوائر تجدید دخانیات را به ادارات مالیه ضمیمه نماید.

خامساً - مهمتر از همه مسئله قضاوت به اعمال مستخدمین وزارت مالیه است که این بنده قسمت بزرگ خرابهای گذشته وزارت مالیه را به نقصان اساس آن مربوط می دانم. زیرا سابق تعقیب عملیات مامورین موکول بر این بوده که شخص وزیر مالیه بر حسب دعوت از دائره، ادارات مجلس مشاوره عالی تشکیل دهد و محاکمه را طرح کند چنانچه وزیر مالیه مایل به تعقیب مامورین نبود طبعاً دعوت صورت نگرفته و محاکمه مسکوت می آید کما اینکه تا قبل از تصویب ماده واحده نادراً اتفاق افتاده که مجلس مزبوره تشکیل و مامورین وزارت مالیه تعقیب شوند لذا برای اینکه در این مواد نظریات شخصی می تواند عایق محاکمه شود اداره محاکمات سابق که فقط وظایف آن رسیدگی به تطمات و عادی واصله بر علیه ادارات بوده محل و به جای آن دیوان محاکمات مالیه تشکیل گردید. این موسسه علاوه بر عهده داری وظایفی که محاکمات سابق دارا بوده راساً می تواند مامورین مقصر یا متهمی را که مدعی العموم محاکمات بر علیه آنها اقامه دعوی نمود به محکمه قبل و حکم مجازات یا برائت و نه آنها را موافق نتیجه محاکمات بر علیه آنها اقامه دعوی نمود به محکمه قلب و حکم

مجازات یا برائت و نه آنها را موافق نتیجه محکمه صادر نمایند و الحق در این مدت قبل به قسمی که سرادار بوده از عهده کار بر آمده و عده زیادی از مامورین متهم بخطا کاری را به محاکمه جلب نموده‌اند البته در موقع تقدیم لایحه تشکیلات جدید وزارت مالیه خدماتی که از حیث تقلیل بودجه مخارج و تناسب طبیعی تشکیلات شده است مشهور نظر نمایندگان معظم خواهد شد و امید است همین که رو به راه شود در سایه وجودی ک تشکیلات منظمی وزارت مالین به تصدی مالیاتها و تزییه عایدات که منتهای منظور این بنده است موفق شده و مملکت را از چنگال فقر و این وضعیت رقت آور رهائی بخشد.» (۲)

توضیحات و مأخذ:

- ۱- خسروشاکری (زند)- «جناب اشرف»، «احمدقوام السلطنه گرده ای از سرگذشت» - ۲۸ مرداد ۱۳۸۶
- ۲- مسعودکوهستانی نژاد «اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدق» نشر نی- ۱۳۸۳- صص ۳۶ - ۲۴

فصل یازدهم

نطق هایی از دکتر مصدق بعنوان وزیر مالیه در مجلس شورای ملی دوره چهارم تقتینیه

مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم تقتینیه - یکشنبه ۱۶ مهر (میزان)
۱۳۰۰

مجلس یک ساعت و نیم قبل از غروب در تحت ریاست آقای مؤتمن الملک تشکیل
گردید.

(در این موقع هیات وزرا حاضر شدند)

رئیس - آقایان وزراء برای معرفی تشریف آورده اند.

رئیس الوزراء [قوام السلطنه] - بلی کابینه وزراء به طوری که در حضور
اعلیحضرت همایونی معرفی شده اند به مجلس شورای ملی معرفی می شوند.

- آقای سردار سپه وزیر جنگ

- آقای مصدق السلطنه وزیر مالیه

- آقای مشار السلطنه وزیر امور خارجه

- شاهزاده شهاب الدوله وزیر پست و تلگراف

- آقای عمید السلطنه وزیر عدلیه

- آقای امیراعلم وزیر علوم

- آقای نیر السلطان وزیر فوائد عامه

پروگرام حکومت قوام السلطنه

رئیس - پروگرام هیئت وزیران امروز مورد بحث می شود یا روز دیگر
رئیس الوزراء - چرا امروز خوانده می شود (در این موقع آقای رئیس الوزراء در محل
نطق حاضر شده پروگرام دولت را به مضمون زیر قرائت نمودند)

آقایان محترم

نهایت خوشوقتی حاصل است که بعد از چند سال تعطیل موفقیت حضور در

چهارمین مجلس شورای ملی برای هیأت دولت میسر گردیده و با نهایت مسرت دستور عملیات خود را در اصلاحات مملکتی به مجلس محترم پیشنهاد می‌نماید. یک نظر به سرتاسر مملکت و مشاهده احوال عمومی به خوبی ثابت می‌نماید که دوره امرار وقت سپری شده و روز سعی و عمل رسیده است مشکلات حاضر و پیشامدهای متنوعه کنونی را که در میزان تجارت گذشته بسنجیم خوب حس خواهیم کرد که بیش‌تر از هر وقت موافقت مجلس شورای ملی و هیأت دولت لازم است تا با توحید مساعی و افکار به نتایج مطلوبه که دیر زمانی است ملت ایران از اصول مشروطیت انتظار داشته‌اند موفق گردیده هر چه زودتر به اصلاح و ترمیم خرابی‌ها شروع شود. آقایان نمایندگان محترم تصدیق می‌فرمایند که بهتر است در این موقع از آنچه به مرام و آرزو شبیه است صرف‌نظر شده نقشه‌ای در اصلاحات اتخاذ شود که به حال مملکت مفید و قابل اجرا باشد از این نقطه‌نظر سه موضوع مهم را که مملکت به آن محتاج‌تر است مقدم می‌دارم.

۱ - تکمیل وسایل نظم و امنیت،

۲ - ایجاد و اصلاح وسایل ارتباطیه و سعی در تهیه موجبات دایر شدن استفاده از منابع ثروت داخلی مملکت به وسیله اعطا امتیازات مفیده به شرکت‌های بین‌المللی و تشویق تأسیس شرکت‌های ایرانی.

۳ - اصلاحات اداری.

برای حفظ سرحدات و استقرار نظم و امنیت طرق و شوارع و اجرای قوانین و تزیید نفاذ امر حکومت مرکزی محتاج به قشون منظم و کافی هستیم که با این‌که وضعیات قشون نسبت به سابق از هر جهت بهتر و منظم‌تر است معذالک برای تکمیل انتظامات و رفع هرگونه نواقص دولت در نظر دارد یک عده صاحب منصب معلم از یکی از دول غیرهمجوار استخدام نماید بدیهی است استخدام صاحب منصبان مزبور با تصویب مجلس شورای ملی انجام خواهد یافت و عده قشون و مصارف آن قریباً در ضمن بودجه کل مصارف مملکت به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد شد. متأسفانه باید اقرار نمود که مملکت ما از مهم‌ترین وسایل حیاتی که برای معیشت عمومی و رفع فقر و پریشانی و استقرار نظم و پیشرفت تجارت و تزیید عایدات اولین درجه ضرورت و لزوم را داشته محروم مانده است راه‌های عرابه رو معدود و آنچه فعلاً دایر است به اندک غفلت در قلیل مدتی خراب می‌شود و راه‌آهن که در

دنیای متمدن امروز در حکم شرابین مملکت است که بدن آن جریان امور تجارتی و اقتصادی متوقف و حیات اجتماعی در خطر است در ایران وجود ندارد بدیهی است بعد از استقرار نظم و امنیت بزرگترین احتیاج مملکت به ایجاد و اصلاح وسایل ارتباطیه است یعنی ایجاد راه آهن و راه های عرابه رو که در این موضوع دولت مشغول مطالعات است که هر چه زودتر لوایح مفیده را به مجلس شورای ملی عرضه نماید. در این جا لازم می دانم خاطر نمایندگان محترم را به فقر و پریشانی عمومی متوجه نمایم که علاوه بر این که کمی کار و زیادی روز افزون عده به کار از زمان متمادی به این طرف از جمله دردهای صعب العلاج مملکت بوده بر اثر جنگ بین المللی تجاوز عساکر اجنبی و توالی امراض مسریه و قحطی و مسدود شدن طرف و ابواب تجارت و بالجمله نقصان زراعت و فلاحت این درد مهلک را به اقصی درجه تصور و تحمل رسانده است. علاج این وضعیت از دیداد محصولات مملکتی و توسعه و استخراج منابع ثروت است و امروز موقعی که دولت اقدام جدی در این موضوع نموده برای توسعه فلاحت و ثروت های ارضی و مملکت نقشه های مفیده طرح و به مجلس شورای ملی تقدیم نماید لیکن بدیهی است برای مقاصد فوق تهیه پول و سرمایه لازم است و تهیه آن کاملاً مقدور نخواهد شد مگر به وسیله اصلاحات مالیه و جلب سرمایه های خارجی زیرا بدون این دو ایجاد و اصلاح راه ها و توسعه فلاحت و استخراج منابع ثروت و بستن سدها و مزروع نمودن اراضی لم یزرع که به توسط متخصصین فنی در نظر است مقدور خواهد بود اینک باید دید مقصود از اصلاحات مالیه چیست و تهیه سرمایه های خارجی برای چه مقصود است؟ آقایان نمایندگان محترم شاید مثل من به وخامت وضعیات مالیه مسبوق نباشند در سنوات اخیر دولت همه ساله مبالغی علاوه بر عایدات خود خرج نموده و کسر عایدات را به وسیله مساعدت های خارجی جبران کرده است البته این ترتیب را بیش از این نمی توان مداومت داد باید مخارج زاید حذف و تخفیفات کلی در مخارج مملکتی داده شود و منظور ما باید موفقیت به تعادل جمع و خرج در اسرع اوقات باشد به این معنی که از یک طرف در تقلیل مخارج سعی کنیم و تا حدی که جریان چرخ های اداره دولت اجازه دهد از مخارج زاید کسر نماییم و از طرف دیگر در تکثیر عایدات اقدام کنیم و در این باب امید است قریباً لوایح مفیده به مجلس شورای ملی پیشنهاد شود که بعون... تحصیل این موفقیت ممکن گردد بدیهی است از دیداد

عایدات را تنها به وسیله وضع مالیات‌های جدید انتظار ندارم بلکه یکی از مقاصد عمده دولت اصلاح ادارات مالیه در مرکز و ولایات است که در نتیجه حسن اداره آنچه از مالیات‌دهندگان دریافت می‌شود از حیف و میل مصون بوده کلاً به خزانه دولت عاید گردد و برای تکمیل اصلاحات تجدیدنظر در قانون تشکیلات مالیه لازم خواهد شد. برای اصلاحات مالیه دولت لازم می‌داند که به وزیر مالیه از طرف مجلس شورای ملی موقتاً اختیاراتی مطابق پیشنهادی که خود وزیر مالیه خواهد کرد داده شود تا بتواند در مدتی که برای مطالعه و آزمایش پیشنهادهای اصلاحات وزارت مالیه لازم است از حدود عادی و ترتیب فعلی وزارت مالیه تجاوز نماید و نیز یکی از اهم و الزام احتیاجات فعلی تسویه و تصحیح عدم مساواتی است که نسبت به مالیات‌دهندگان مجری و معمول است و یقین است چنانچه تحمیلات مالیاتی اعم از قدیم و جدید با احتراز از تحمیل بر فقرا و ضعفاً بیش‌تر از روی عدالت مجری گردد و مالیات اراضی که مبنای مالیات ما است تعدیل شود و بر املاک جدیدالنسق که مالیات بسته نشده است مالیات وضع شود عایدات به مراتب زیادتر خواهد شد و همچنین وقتی که طرق و شوارع اصلاح و امنیت کامل در راه‌ها استقرار یابد و مسافرین و تجار به راحت و سهولت مرارده و حمل مال‌التجاره نمایند عایدات گمرکی و پستی نیز محسوساً اضافه خواهد گشت به علاوه در وصول بقایا و سایر مطالبات دولت نیز سعی وافی به عمل خواهد آمد و از این راه کمی نسبت به مصارف دولت خواهد شد. مخصوصاً آقایان نمایندگان محترم را متذکر می‌شود که اصلاحات فوق‌الذکر بدون استعانت از معلمین و متخصصین فنی متعصر است و به همین نظر بوده است که در ازمینه مختلفه دولتهای وقت با استخدام متخصصین اروپائی و آمریکائی اقدام نموده‌اند بدیهی است در این موقع نیز مجلس شورای ملی اهمیت موضوع را در نظر گرفته پیشنهادهای آتیه دولت را بطوری که شایسته اهمیت موضوع است تلقی خواهند نمود و اما راجع به تهیه سرمایه‌های خارجی تصور می‌کنم آقایان نمایندگان محترم با دولت هم عقیده باشند که برای اصلاحات فوق‌الذکر یعنی برای بکار انداختن منابع ثرو و سایر اصلاحات نافع ناگزیر از توسل به منابع ثروت خارجی هستیم و دولت در این باب مشغول مطالعاتی است که در موقع خود لوایح آن را به مجلس شورای ملی تقدیم خواهد نمود بدیهی است همچنانکه برای مملکت مالیه مرتب و قشون منظم لازم است توسفه و تکمیل معرف نیز در اعلاء

درجه لزوم است اگر چه از چندی باین طرف عوائد جدیده را دولت برا توسعه معرفت تخصیص داده لیکن در این موضوع مهم تنها بنشخیصات سابقه نمی‌توان قناعت نمود بلکه باید سعی کرد معارف در تمام نقاط مملکت به هراندازه ممکن شود عمومیت پیدا کرده تمام اهالی از سعادت علم و دانش برخوردار شوند برای این مقصود حکومت حاضره در نظر دارد مبلغ معتناهی به مصرف توسعه معرفت تخصیص داده شود و علاوه بر ایجاد مدارس جدیده همه ساله یک عده از شاگردان فارغ التحصیل مدارس برای تکمیل تحصیلات در کلیه شعب علمی و فنی بخارجه اعزام نمایند علاوه چون در شهر طهران و سیرشهرهای ایران عوائد جدیدی با اسم مالیاتهای بلای اخذ می‌شود لازم است که بلدیه هر شهر نیز درمخرج معارف محلی شرکت نماید از مسائل مهمه دیگر که توجه آقایان را بآن جلب می‌کنم اصلاح امور قضائی است که در این مدت تجزیه و عمل ثابت نموده است که قوانینی فعلاً در جریان است کامل نیست امیدوارم آقایان نمایندگان تصدیق فرمایند که در قوانین قضائی تجدید نظری شده طرح ساده تری اتخاذ شود که به سرعت جریان محاکمات افزوده اعتماد عمه را نسبت بمراجع قضائی تکمیل نماید تقریباً لوائح قانونی اصلاحات مزبور را تهیه و به مجلس شورای ملی تقدیم خواهد نمود از جمله مسائل مهمه که تاکنون کاملاً مورد توجه نبوده است موضوع صحیه عمومی است بدیهی است مملکتی که با مساحت زیاد و جمعیت کم و وضعیت اقلیمی و بالاخره بااحتیاج دسد یا زیاد نفوس غالباً در معرض امراض و بواسطه فقدان وسائل صحی زیاده از حد تناسب دچاراتلاف نفوس است فوق العاده محتاج حفظ الصحه عمومی است و البته هر حکومتی که مشغول سرپرستی افراد است نمی‌تواند از حفظ جان و سلامت نفوس صرف نظر نماید در این موضوع البته تحمیل جدید بر بودجه مملکت نمی‌توان نمود لیکن نظر باینکه نتایج خیریه آن مسائل حال عموم است باید اهالی مملکت در فراهم نمودن شامل آن شرکت نمایند از این نقطه نظر لازم است اولاً درشهرها قسمت مهمی از عوارض بلدی برای مصرف حفظ الصحه عمومی تخصیص یابد و در نقاطی هم که بلدیه ندارد کسور اضافی که حتی الامکان بر مالیات دهندگان غیر محسوس باشد وضع و مأخوذ گردد تا مطابق اصول و دستوره‌های علمی موجبات اجراء این مقصود در تمام مملکت تدریجاً فراهم گردد. همچنین آقایان محترم از نواقص قوانین بدیهه مسبوق و لزوم اصلاح آن را البته احساس فرموده‌اند دولت در

نظر دارد با تجاربی که از بدو تأسیس بلدییه حاصل نموده قوانین را که برای تأسیس بلدییه‌ها یا حوائج شهرها مناسب می‌تواند باسرع اوقات تهیه و به مجلس شورای ملی تقدیم نماید یا اینکه در پروگرام باید رؤس مسائل مندرج و حتی الامکان از جزئیات اجتناب شود معذالک اهمیت موضوع اینجانب را دعوت می‌نماید که در باب لزوم وضع قانون استخدام خاطر آقایان نمایندگان محترم را متوجه نماید زیرا بدون وضع قوانینی که بموجب آن شرایط ورود به خدمت و ارتقاء رتبه یا تنزل مقام و انفصال معین و محدود باشد و مامورین دولت ایجاد بیم و امید نماید اصلاح ادارت غیر مقدر و با بقاء وضع امروزه استخدام که اساس آن مبنی بر توسل یا اتکاء به نفوذها و حمایت‌های خصوصی است امیدوار بودن باصلاحات ادارات امر ممتنع به نظر می‌آید این است که در اولین ازمه امکان قانون استخدام را تهیه و پیشنهاد مجلس محترم شورای ملی خواهیم نمود و نیز آقایان نمایندگان محترم را متوجه می‌نماید که چون برای تهیه لوایح قانونی و اصلاحات اداری شرکت و معاونت هیئتی از اشخاص محبوب و صلاحیت دار لازم خواهد بود بنابر این لایحه ایجاد شورای دولتی را که لزوم آن کاملاً محسوس است به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهیم نمود که هر چه زودتر از تصویب مجل گذشته در تهیه لوایح قانونی بقوه اجراییه کمک و معاضدت نمایند. راجع بسیاست خارجی دولت بدیهی است روابط ایران با دول متحابه همواره در کمال وداد و حسن مناسبات است و حکومت حاضره نیز تزیید و تشیید مناسبات حسنه را با کلیه دول همجوار و غیر همجوار یکی از تکالیف مسلمه خود می‌شمارد.

بنابر مقدمات فوق پروگرام حکومت حاضره بمواد ذیل تجزیه می‌شود

- ۱- حفظ مناسبات حسنه با دول متحابه.
- ۲- تکمیل انتظامات قشون و قوای تأمینیه و جلب صاحب منصبان معلم از دول غیر همجوار
- ۳- اصلاحات اقتصادی بوسیله دائر نمودن منابع ثروت مملکت و ایجاد و تکمیل وسائل ارتباطیه.
- ۴- حذف تقلیل مخارج و تکثیر عایدات و تعادل جمع و خرج و وصول بقایا و مطالبات دولت و اصلاح ادارات مالیه در مرکز و ولایات و جلب متخصصین از دول غیر همجوار و تعدیل مالیاتها

۵- توسعه و تکمیل معارف و حفظ الصحه عمومی

۶- اصلاح قوانین قضائی

۷- تجدید نظر در قانون بلدیہ

۸- تهیه قانون استخدام

۹- تأسیس شورای دولتی

امیدوارم مسائل فوق الذکر کاملاً مورد توجه آقایان نمایندگان محترم گردیده با حسن اراده و علاقه مندی کاملی که در پیشرفت منافع حقیقی مملکت دارند مساعی دولت را در تحصیل موفقیت تأیید فرمایند.

مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم ، سه شنبه ۲۵ مهر (میزان) ۱۳۰۰

نشست ۳۱

مجلس شورای ملی مذاکرات دوره قانونگذاری چهارم

مجلس مقارن غروب و تحت ریاست آقای مؤتمن الملک تشکیل گردید.

سدیدالملک - بنده می‌خواستم عرض کنم که این وجه به چه اشخاصی داده می‌شود و علاوه بر این آقای سردار معظم فرمودند به عنوان معاودت به مهاجرین داده می‌شود باید دولت در نظر داشته باشد که اگر معاودت نکردند چه خواهند کرد آیا یک نظریاتی در این موضوع اتخاذ میکنندکه آنها باوطن خودشان مراجعه کنند یا خیر؟

رئیس - آقای وزیر مالیه تشریف دارند جواب می‌دهند

وزیر مالیه - بنده تصور می‌کنم که باید این پول را در موقعی که می‌خواهند حرکت کنند بآنها بدهند تا مطمئن شد که می‌روند

سردار معظم - بعقیده بنده برای اینکه مطلب روشن و واضح بشود مجبورم عین مراسله گاه از طرف دولت نوشته شده بخوانم تا مطلب واضح شود.

(مراسله آقای رئیس الوزرا را که در این موضوع نوشته شده بود) به مضمون زیر قرائت نمودند.

ریاست محترم مجلس مقدس شورای ملی دام تقائیه پس از انقلاب گیلانو متواری شدن اهالی و مهاجرت آنها به طهران علوه بر اینکه از وجوه اعانه ادارات مرکزی و ولایات نسبت به فقرای مهاجرین از هرگونه مساعدت دریغ نشد چون متمولین و ملاکین آن جا بواسطه دوری از علاقه و تفریط دارائی در طهران با حالت اسفناکی زیست می نمودند در کابینه آقای سپهدار اعظم بر حسب تصویب نامه مورخه ۲۸ عقرب پیچی نیل که مواد آن بنمره ۱ تقدیم می شود تصویب نمودند که از وزارت مالیها مد ششماه ماهی سی هزار تومان بع عنوان قرض مطابق صورتیکه در هیئت وزراء عظام تصویب و به وطارت مالیه ابلاغ شده بافرا مهاجرین پرداخته قبض نمه با تضمینات لازمه که وزارت مالیه ترتیب آن را خواهد داد از آنها دریافت دارند که از قرار صدی دوازده فرع علاوه بدهند و موعده پرداخت وجه استقراض یکسال پس از رفع غائله گیلان باقسط سته در اول هر ماهی باشد وزارت مالیه برای تضمین استقراض ملاکین ورقه ضمانت نامه از معتبرین و متمولین گیلان ترتیب داده و معدل دویست و هشتاد هزار تومان استقراض دولت را ضمانت نموده ان که به شرح تصویب نامه در موعده خود هر کدام به هر مبلغی که ضمانت وجهی را نموده ملتزم بادای آن باشند در مقابل این تصویب نامه و ضمانت تقریباً ماهی سی هزار تومان در چهار ماه قوس و جدی و دلو تمام و در حوت پیچی نیل قسمتی از سی هزار تومان باهالی قرض خواه گیلان پرداخته شده - در کابینه سابق نیز بموجب تصویب نامه ۱۴۵۴ مورخه ۲۵ حمل ۱۳۰۰ که سواد آن بنمره ۲ ضمیمه است برای رعایت ملاکین فوق الذکر مبلغ شصت هزارتومان تصویب شد که از بانک شاهنشاهی استقراض به مهاجرین گیلانی داده شده و در عوض املاک آنها رهن گرفته شود که در انقضای مدت اگر دین خود را نپرداختند املاک آنها ضبط شود در اجرای این تصویب نامه بواسطه حاضر نشدن بانک بادای تمام وجه استقرض فقط پانزده هزار و چهارصد تومان در برج ثور بشرایطی که در تصویب نامه ذکر شده نبوده پرداخته شد و بقیه تأریه نگردید برای اینکه مشارالیهم بتوانند باوطن خود مراجعت کنند اخیراً در برج سرطان بوزارت با مالیه اجازه داده شود که پانزده هزار تومان دیگر با شرایط تصویب نامه ۱۴۵۴ علاوه بر قرضه های سابق در مقابل این املاک آنها بملاکین مشارالیهم پرداخته شود - نظر به اینکه هنوز قسمتی از حضرات علماء و ملاکین گیلان نتوانسته اند باوطن خود معاودت نمایند و قادر بر خرج مسافرت نیستند

و بعلاوه اقامت آنها در مرکز با نداشتن وسایل اعاشه جز زحمت و مشقت برای خودشان و بالنتیجه برای دولت نتیجه ندارد.

دولت مقتضی میداند پانزده هزار تومان دیگر با شرایط فوق به آقایان قرض داده شود مراتب را اطلاعاً اشعار داشت که در صورت تصویب مجلس مقدس شورای ملی قرار پرداخت آن داده شود این قسمت اخیر همان پانزده هزار تومانی است که از طرف دولت تقاضا شده به گیلانیها داده شود و تصور می‌کنم که مطلب پس از قرائت مراسله آقای رئیس الوزراء روشن شد در کابینه سپهدار گذارده بودند که ماهی سی هزار تومان به عنوان قرض در مقابل و ثانقی که از ملاکین رشت دریافت می‌شود به مهاجرین داده شود حالا طرز تقسیم این سی هزار تومان خوب بود و یا بد بود و آیا واقعاً باشخاص مستحق داده شده است یا نه از موضوع کلام ما خارج است سه ماه تمام این پول تأدیه شده پس از سقوط کابینه سپهدار و استقرار حکومت سید ضیاء باز هم مهاجرین گیلانی که پریشان بودند متوسل بدولت شدند و نصف مبلغی که در کابینه سپهدار تصویب شده بود تصویب شد یعنی قرار شد چهار ماه هر ماه پانزده هزار تومان بآنها پرداخته شود باز با همان شرایطی که قبلاً شده بود و قیوضاتی وزارت مالیه تهیه کرده بود که در مقابل وجهی که مهاجرین گیلانی می‌گیرند املاک آنها و بالاخره دارائی آنها در مقابل آن وجوه پس از انقضاء مدت و عدم پرداخت ضبط شو پس از سقوط کابینه سید ضیاء بز هم البته مهاجرین گیلانی که در طهران بودند و بواسطه اوضاع رشت هیچ نوع دست رسی بعلاقات خود و املاک خود نداشتند و نمی‌توانستند امرار معیشت در طهران بنمایند و زندگانی خود را تأمین نمایند خصوصاً با کسادى بازار تجارت و با بی پولی عمومی باز هم متوسل بدولت شدند از طرف دولت هم پیشنهاد شده پانزده هزار تومان به عنوان قرض به گیلانیها داده شود حالا اسم آن پول را هر چه بخواهید بگذارید خرج سفر یا خرج معاودت ولی حقیقت امر این است مادام که دولت موفق بر رفع غائله گیلان نشود مادام که دولت امنیت کامل گیلان را مستقر ننماید و مادامیکه دولت دست اشرار را از سر این اشخاص صلح و سلامت طلب کوتاه نکند گیلانیها قهرماً نمی‌توانند باوطن خود مراجعت نمایند (صحیح است)

چون این قسمت اهالی بدبخت مملکت ما بواسطه میل خودشان باینجا نیامده‌اند بلکه وقیع و حوادث دست آنها را از خانه و زندگانی خودشان کوتاه کرده است و البته ما

مکلف هستیم که دست برادری را به طرف آنها دراز کنیم (صحیح است) و از آنها نگاهداری نمائیم و بالاخره زندگانی آنها را تدریجاً در میان گیلانیها شخاصی هستند که شاید از سی هزار تومن سابق استقاده می‌کردند در صورتیکه هیچ نوع اسحقاقی نداشتند لهذا تصور می‌کنم از نقطه نظر تقسیم وجوه هم باید نهایت موافقت بشود بالاخره این پول باید به آن گیلانیهای داده شود که اعتبار دارند ولی دسترسی از تهران بعلاقات خودشان ندارند و مستقیماً باید بآنها کمک کرد که لااقل زندگانی ساده آنها تأمین شود و مجلس شورای ملی باید بآنها رعایت کند و با اینکه خود گیلانیها یک صورتی تهیه کرده بودند ولی ما مراجعه به آنصورت را در کمیسیون لازم ندیدیم و مطابق پیشنهاد دولت اساس پایزده هزار تومان را تصویب کردیم برای اینکه در تقسیم این وجه استحقاق دریافت آن را ندارند نرسد و ملاحظه کردیم که خود مهاجرین گیلانی از درجه استحقاق همدیگر بهتر مطلع هستند لهذا چنین قرار شد که مهاجرین یک هیئتی از میان خود انتخاب نمایند تا پس از آنکه تأدیه این مبلغ تصویب شد آن هیئت این وجه را در بین خود تقسیم نمایند باین ملاحظه است که ماده واحده از طرف کمیسیون بودجه تصویب شد اگر چه با موفقیتی که در دولتی حاصل کرده است با فتوحات و ورود قشون دولتی به رشت امید می‌رود که مهاجرین گیلانی محتاج بدخواست مجدد نشوند و مراجعت باو طان خودشان موفق بشوند چون عرض کردم مهاجرین گیلان از روی میل و رغبت در تهران نموده‌اند و در حقیقت از ماندن خودشان در تهران منجزر هستند و هیچ آرزویی ندارند جز این که وسایل مراجعت به اوطانشان فراهم آمده هر چه زودتر معاودت کنند زیرا همین اشخاصی که آنجای بینید فعلاً نهایت درجه استحقاق را دارند و نهایت درجه مستأصل هستند در محل خودشان خیلی دولتمند و غنی هستند و در میان آنها یافت می‌شوند اشخاصی که دارای سیصد هزار و چهارصد هزار و پانصد هزار تومان تمول هستند زیرا دست رسی باو طان بود ندارند حالا اگر اتفاقاً و بر فرض محال وسایل معاودت گیلانیها به گیلان فراهم نشد یعنی بآن زودی که ما امیدوار و منتظر هستیم در گیلان امنیت و نظم استقرار پیدا نکرد حتماً مجلس شورای ملی باید بداند که در برج دیگر هم زی یک همچو مساعدتی باید به مهاجرین گیلانی بکند زیرا مجلس و هیئت دولت مرکزی وسایل مراجعت آنها را آماده نکرده است لهذا باید همان مجلس و همان دولت مرکزی دست کمک و مساعدت را به طرف آنها دراز نماید آن مطلب هم لازم است گفته شود

اینکه آقای وزیر مالیه فرمودند این مبلغ خرج مسافرت آنها است و باید در موقع حرکت بآنها داده شود اینطور نیست این خرج یومیه آنها است و باید گذران نمایند.

رئیس - آقای سدیدالملک قانع شدید

سدیدالملک - بلی

رئیس - این دو فقره لایحه که قرائت می شود آقای وزیر مالیه تقاضا نموده اند که پس از قرائت مجلس بفوریت آن رای بدهند.

(آقای تدین پیشنهاد وزارت مالیه را بمضمون ذیل قرائت نمودند)

ماده اول - در وزارت مالیه دو کمیسیون نظارت عایدات و دیگری بنام کمیسیون نظارت مخارج تشکیل می شود

ماده دوم - هریک از دو کمیسیون مذکور در ماده قبل مرکب از سه عضو خواهد بود
ماده سوم - وزارت مالیه دو برابر عده اعضاء دو کمیسیون فوق را از اشخاص صلاحیت دار به مجلس شوری ملی پیشنهاد می نماید و از میان شش نفری که نسبت به سایرین حائز اکثریت آراء شده اند بصلاح دید خود سه نفر به برای عضویت کمیسیون نظارت عایدات و سه نفر را برای کمیسیون نظارت مخارج دعوت خواهد کرد و چنانچه بعضی از آنها از قبول عضویت کمیسیونها معافیت بخواهند وزارت مالیه از میان سایر انتخاب شدگان به ترتیب عده آراء به جای اعضاء مستعفی دعوت نماید.

ماده چهارم - مدت نظارت کمیسیونها در موقعی که لویح قانونی وزارت مالیه از تصویب مجلس شورای ملی بگذرد منتقضی خواهد شد

ماده پنجم - حقوق اعضاء هر یک از دو کمیسیون بموجب پیشنهاد وزارت مالیه و تصویب مجلس شوری ملی تعیین و از تاریخ انعقاد کمیسیون پرداخته خواهد شد

ماده ششم - مسوده کلیه احکام و حوالجات صادره از ادارات وزارت مالیه که در عایدات و مخارج مملکتی اثر قطعی داشته باشد باید باتفاق یا اکثریت آراء کمیسیون کلیه تصدیق شده برای امضاء وزارت مالیه ارسال گردد.

ماده هفتم - حدود و اختیارات کمیسیونهای مزبور را وزیر مالیه تعیین خواهد نمود

ماده هشتم - وزیر مالیه مامور اجرای مواد فوق است لایحه قانونی فوق برای تصویب به مجلس مقدس شورای ملی تقدیم می‌شود

مصداق السلطنه

رئیس - نسبت به فوریت این لایحه مخالفی نیست؟

سردار معظم - آیا ممکن است پس از گذشتن از کمیسیون در باب فوریتش رای داده شود یعنی بدواً به کمیسیون فرستاده شده بعد به مجلس می‌آید رای داده شود؟

رئیس - می‌شود

سردار معظم - اگر اینطور بشود بهتر است چون فرقی نمی‌کند اگر مجلس به فوریتش رای داد یک شور و اگر رای ندهد دو شور در آن می‌شود و البته بهتر خواهد بود که کمیسیون می‌رود چون کمیسیون هم این مسئله را در نظر زودتر راپورت خواهد داد.

رئیس - ولی ماده ۷۶ نظامنامه یک قدری این مسئله را تردید می‌کند ماده ۷۶ قرائت می‌شو ملاحظه می‌فرمائید

(آقای تدین به مضمون ذیل قرائت کردند)

ماده ۷۶ - اگر مجلس فوریت آن مطلب را تصدیق نماید مطلب مزبور را یا به شعبات یا بیکی از کمیسیونهای مربوط به آن که سابق تشکیل شده رجوع می‌نماید و نیز مجلس می‌تواند خود فوراً بآن لایحه یا طرح قانونی رسیدگی کند و این در صورتی است که مخصوصاً در این باب رای داده شود.

رئیس - از این ماده چنین مستفاد می‌شود قبل از اینکه برود به کمیسیون باید در فوریت لایحه رای گرفته شود.

رئیس - مستشار السلطنه آقای وزیر مالیه خودشان هم موافقت تا اینکه پیشنهاد برود به کمیسیون مالیه.

رئیس - بلی می‌دانم موافقت چه موافق باشند چه نباشند باید به کمیسیون برود ولی حرف در فوریت لایحه است

فتح الدوله - در صورتیکه هنوز نسبت به یک هیئت دولتی رای اعتماد داده نشده چطور می‌توان او را قبول کرد؟

رئیس - همان وقت که رای دادیم داخل در مواد پروگرام شدیم رای اعتماد داده‌ایم - نسبت به فوریت این لایحه مخالفی نیست؟ (اظهاری نشد) - رای می‌گیریم آقایانیکه

فوریت این لایحه را تصویب می‌کنند قیام نایند (اغلب قیام نمودند) تصویب شد - لایحه دوم قرائت می‌شود.

(آقای تدین به مضمون ذیل قرائت نمودند)

ماده واحده - وزارت مالیه کلیه لوایح قانونی که باید به مجلس پیشنهاد نماید بطور نظامنامه تا یک مدتی که مجلس برای تجربه و آزمایش آنها لازم است در ادارات جدیدالتاسیس خود به جریان انداخته و بعد از تجدید نظر آنها را به صورت لوایح قانونی به مجلس شورای ملی تقدیم می‌نماید.

ماده واحده برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم می‌شود (مصدق السلطنه)

حاج شیخ اسدالله - یک مرتبه دیگر لایحه را بخوانید. (مجدداً قرائت شد)

رئیس - آقای محمد هاشم میرزا (اجازه نطق)

محمد هاشم میرزا - من ملتفت نشدم مقصود از نظامنامه چه چیز است قانون هائی است که برای امور مالیه لازم است و بطور نظامنامه می‌خواهند اجراء کنند یا چیز دیگری است؟ توضیح بدهند تا بنده ملتفت شوم.

رئیس - راجع به فوریت می‌خواهیم رای بگیریم

محمد هاشم میرزا - رای به فوریت موکول به فهمیدن مطلب است. بنده نفهمیدم که رای بدهم.

سردار معظم - بنده با فوریت این لایحه مخالفم زیرا این لایحه مطالبی دارد که باید وقت تلف شود و این مطلب تازه وارد مجلس شده است و نمایندگان هنوز دقت و مطالعه نکرده‌اند ما باید در این باب درست دقت کنیم و پس از دقت و مطالعه رای بدهیم - بهتر این است که بطریق عادی برود به کمیسیون قوانین مالیه چون این ماده گنگ و محتاج بدقت است مجلس شورای ملی نمی‌تواند در این طور موارد بدون مطالعه اطراف یک رائی بدهد و ممکن است روحاً یک اختلافی حاصل شود یعنی مجلس شورای ملی بفوریت مطلب رای بدهد و بعد کمیسیون قوانین مالیه اصل مطلب را رد کند بنابراین این مطلب محتاج به فکر و دقت است خوب است ارجاع شود به کمیسیون بدون اینکه رای بفوریت آن داده شود و پس از اینکه از کمیسیون به مجلس آمد اگر لازم شد راجع به فوریتش رای داده شود.

فهمیم الملک - چون این ماده قدری مبهم و گنگ است گمان می‌کنم اگر به کمیسیون مالیه هم برود از آن چیزی فهمیده نشود مگر اینکه یک قدری واضع تر یعنی

طوری که مقصود را بفهماند پیشنهاد بکنند آنوقت کمیسیون برود. وزیرمالیه - بنه هم موافقم که ابتداء به کمیسیون ارجاع شود بعد رای بفوریت آن گرفته شود.

رئیس - پس می ماند برای جلسه آتیه - آقای نصرت الدوله سؤالی از آقای وزیر معارف دارند آیا قبلاً ایشان ر مستحضر کرده اند.

نصرت الدوله - بلی مختصراً از آقای وزیر معارف می خواهم سؤالی کنم که نسبت به شکایت یک عده از مدارس ملی که مدتی است به مجلس داده از ادارات دولتی متشکی هستند چه اقدامی فرموده اند؟ چون ما در طهران چند مدرسه داریم که دولت بآنها کمک نمی کنند در صورتی که چندی قبل بواسطه تهیه کردن بعضی عایدات و تحمیل کردن صدی یک از حقوق مستخدمین ادارات یک عده از این مدارس را دولت تکفل کرد و در همان موقع هم گمان می کنم دولت و عده داده که بقیه مدارس را هم تکفل کند و حالا مدتی از آن وعده می گذرد و این با گرانی حاضره قدرت آن را ندارند که بتوانند حقوق معلمین را داده و مدارس را داره کنند به این جهت تصمیم گرفته اند که عن قریب تعطیل کنند و تمام آنها نسبت به این مسئله متحد شده اند و گمان می کنم باید بآنها حق داد برای اینکه آنها برای تربیت کردن اطفال ما زحمت می کشند و باید از دارائی خود که (ندارند) خرج این کار بکنند و بودجه مدارس را تعدیل نمایند حالا باید دید که آیا دولت تصدیق می کند که این مدارس تعطیل کنند و تصمیمی را که اتخاذ کرده اند اجراء نمایند در این صورت یک قسمت از شاگردان و اطفال که به آن مدارس می رفتند امروز بی مدرسه و معلم خواهند ماند و اگر دولت وجود آنها را لازم میدانند چه نظریه اتخاذ کرده و به چه ترتیب می خواهد رفع شکایت آنها را بکند.

وزیر معارف - معلمین مدارس ملی چند روز قبل نزد بنده آمدند و از تنگ دستی و این که نمی توانند کار خود را ادامه دهند اظهاراتی کردند بنده هم از طرف دولت به آنها وعده کردم که چند روزی صبر کنند وزارت معارف در این باب غور کند یا به آنها کمک می کند یا شاگردان مدارس آنها را تحویل می گیرد البته دولت راضی نخواهد شد این مدارس بسته شود و اینکه فرمودید یک مالیات و یک عوارضی هست که دولت از آن عواید چندین مدرسه را تکفل می کنند همان مدارس هم حالا دوچار یک عسرتخیلی زیادی شده اند البته وظیفه دولت است که هم حقوق عقب افتاده معلمین مدارس دولتی را برساند و هم به آنها کمک بنماید که مدارس آنها بسته نشود و

امیدوارم عنقریب این آروزی بنده حاصل شود یعنی یا به آنها کمک بکنیم یا شاگردان آنها را تحویل می‌گیریم چون بنده خودم معلم هستم و از تنگدستی آنها مسبوقم و میدانم معلمین که به آنها پول نمی‌رسد اصلاً نمی‌توانند درس بگویند سلولهای دماغ آنها خسته می‌شود و حاضر به درس دادن نیستند بنده خودم شخصاً حس می‌کنم این مطالب را هم به آنها گفته‌ام و امیدوارم به زودی این مطلب خاتمه پیدا کند و آنها راحت شده و قدر و قیمت واقعی معلمین دانسته شود.

نصرت الدوله بنده را این جواب آقای وزیر معارف چون متضمن تعهد صریحی بوده از طرف دولت قانع کرد ولی امیدوارم یک اقدام خیلی سریعی بنمایند چون گذشتن وقت برای آنها خیلی مشکل تر است تا برای اشخاصی که نخواهند برای آنها فکر کنند.

وزیر معارف - در باب معلمین خیلی خوشوقتم که دولت عموماً و آقای وزیر مالیه خصوصاً نهایت همراهی را دارند لهذا اولین پولیکه بوزارت معارف برسد اول به مدارس می‌رسد که دولت متکفل شده تأدیه و بع آنها را مراقبت خواهد نمود.

رئیس - آقای آقا سید یعقوب از آقای وزیر پست مآل دارند آیا قبلاً مسبوقشان کرده‌اید؟

آقا سید یعقوب - حالا مسبوقشان می‌کنم مدتی است که افکار اهالی طهران عموماً راجع به پستخانه متوجه و اعضاء آن اداره کتابچه در این موضع منتشر کرده‌اند و از قراریکه شنیده می‌شود کنترات (نرتیور) تمام شده است و از نقطه نظر سابقه خدمت هم گمان می‌کنم مطابق آن کتابچه هائی که خوانده‌ایم قابل هم نباشد که کنترات تجدید شود نمی‌دانم آقای وزیر پست بایشان اخطار کرده‌اند که کنترات ایشان تمام شده است یا خیر؟

وزیر پست و تلگراف - همینطوریکه اقا اظهار داشته کنترات مسبو نو تبور امروز که هیجدهم اکتبر است منقضی می‌شود ولی از طرف دولت باو اخطار شده است که موقتاً مشغول کار و د باشد تا وقتی که کنترات او پیشنهاد بمجلس شود و اما اینکه می‌فرمائید کتابچه‌ها چاپ شده است البته باین کتابچه‌ها و طرفیت باینکه بینوتیورو اجزای پست پیدا شده اهمیتی نباید داد و البته جزئیاتش را بکمیسیون پست و تلگراف عرض خواهیم کرد و کمیسیون بمجلس تقدیم خواهد نمود انوقت بسته بنظر مجلس است هر طور که مجلس تصویب کرد همان قسم رفتار خواهد شد.

آقا سید یعقوب - البته کتابچه همین طور است که فرمودند ولی ما از اهل ایران هستیم و در ایران تحصیل کرده‌ایم بیست و پنج سال قبل که بنده از شیراز آمدم قبل از دخول اروپائیا در پست آنجا را مرتب دیدم بعد از آن هم در ایران خیلی مسافرت کرده‌ام و اگر سابقه به علوم اروپائی نداشته باشم لیکن با مدرکات و محسوسات خودم دو چشم دارم می‌بینم و دو گوش دارم می‌شنوم خراسان مشرف شده‌ام گیلان مازنداران همه جا را سیر کرده‌ام لذا مناسبت ندارد عملیات یولتر ...

رئیس - آقا از حدود سؤال خارج شدند اگر می‌خواهید استیضاح نمائید امری است علحدّه و الا از موضوع سؤال خارج است.

آقا سید یعقوب - خیر استیضاح ندارم

رئیس - اشخاصی که برای عضویت کمیسیون قوانین مالیّه تعیین شده‌اند:

آقای طباطبائی - آقای فهیم الملک - آقای معتضالدوله - قای عمادالسلطنه طباطبائی - آقای اقبال السلطان - آقای میرزا ابراهیم خان - آقای شیخ محمد جواد - آقای سردار معظم خراسانی - آقای بیان الدوله - آقای عمید الممالک - یک نفر دیگر هم که اکثریت پیدا نکرده باید تعیین شود.

وزیر معارف - بنده تقاضا می‌کنم دستور فرمائید جلسه آئیه کمیسیون معارف و صحیه انتخاب شود

رئیس - جزء دستور گذاشته‌ایم هیئت رئیسه راجع به رائی که درباره مرخصی آقای رفعت الدوله داده است تشکیک که بنده تشکیکی نکرده‌ام چون اکثریت هیئت رئیسه شک کرده‌اند که راپورت را چطور رای داده یعنی قضایا اشتبهاً رای داده‌اند باین جهت موافق نظامنامه با ورقه رای می‌گیریم مفاد راپورت کمیسیون این بود که اجاز نمی‌دهد بر رفتن آقای رفعت الدوله - آقایانی که رای می‌دهند بایستی در زمینه راپورت رای بدهند یعنی آنهائیکه مواد راپورت کمیسیون را تصویب می‌کنند و به مرخصی آقای رفعت الدوله رای نمی‌دهند ورقه سفید آقایانی که مفاد راپورت را تصویب نمی‌کنند یعنی اجازه مرخصی می‌دهند ورقه کبود خواهند داد

«پس از اخذ آراء آقای سهام السلطان استخراج نمود» (به تریب ذیل نتیجه حاصل شد)

عده حضار ۶۸ ورقه سفید علامت موافقت با راپورت کمیسیون ۱۷ ورقه آبی

علامت رد ۲۵

رئیس - نه رد شد نه قبول دستور جلسه آتیه روز پنج شنبه دو ساعت به غروب - اولاً بقیه مذاکرات راجع به پروگرام هیئت محترم دولت ثانیاً شوردر قانون تشکیلات کمیسیونهای نظارت جمع و خرج ثالثاً انتخاب کمیسیون معارف هشت نفر کمیسیون داخله شش نفر کمیسیون نظام شش نفر آقایانی موافق هستید؟ (مخالفتی نشد) مجلس چهار ساعت از شب گذشته ختم شد.

مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم - شنبه ۲۰ آبان (عقرب) ۱۳۰۰ نشست

۳۴

مجلس مقارن مغرب در تحت ریاست آقای مؤتمن الملک تشکیل گردید
میرا ابراهیم قمی - بنده علوه بر دارالترجمه تأسیس آکادمی را هم معتقد بودم در
صورت مجلس ذکر نشد.

صورت مجلس تصویب گردید دستور را امشب:

اولاً بحث در بقیه مواد پروگرام هیئت محترم دولت ثانیاً بحث در ماده واحده راجع به
تشکیلات مالیه است ولی قبل از وقت پاره مطالب است که باید به عرض آقایان
محترم برسد چندی قبل که آقای ارباب کیخسرو اظهار کسالت کردند شغل مباشرت
را قبول نمی نمودند بعد از آنکه جمعی از آقایان و کلاء ایشان را ملاقات و مذاکره
نمودند بالاخره به مناسبت این که ایشان همیشه حاضر برای خدمت نسبت به مجلس
هستند حاضر شده اند در شغل سابق خودشان موافق میل مجلس بر قرار باشند و
معلوم است هیئت رئیسه از این تصمیم ایشان کمال تشکر و امتنان را دارد و بنده
بطور حتم می دانم مجلس شورای ملی نیز نسبت به ایشان همین حقیقت را دارد
(جمعی گفتند صحیح است) اعضای کمیسیونها هم بعضی کسر است که باید در موقع
تنفس انتخاب شوند کمیسیون خارجه یک نفر کسر دارد که باید تعیین شود کمیسیون
قوانین مالیه یک نفر کسر دارد و کمیسیون معارف هم دو نفر لازم دارد و چون آقایان
مشیرالدوله و نصرت الدوله که برای کمیسیون عدلیه اخیر انتخاب شده اند بموجب
نظامنامه در بیش از دو کمیسیون نمی توانند عضویت داشته باشند و در کمیسیون

عدلیه دو نفر دیگر به جای ایشان انتخاب فرمایند حالا داخل در مذاکرات می‌شویم اولاً شور در پروگرام هیئت دولت بحث در ماده ۷ است کسی اجازه نمی‌خواهد اظهار نشد معلوم می‌شود در ماده ۷ مخالفی نیست گفته شد خیر.

رئیس - جناب عالی کلی را بمحض منطق گرفته و مقصود از کلیات اساسی است که این مواد از روی آن اتخاذ شده است دیگر کسی اجازه نخواست است گفته شد مذاکرات کافی است.

رئیس - رای می‌گیریم به راپورت هیئت محترم دولت آقایانیکه پروگرام هیئت دولت را تصویب می‌کنند قیام فرمایند اکثر نمایندگان قیام نمودند.

رئیس - تصویب شد شروع می‌کنم به مذاکره قانونی که راجع به تشکیلات مالیه پیشنهاد شده است.

آقای تدین ماده واحده را به مضمون ذیل قرائت نمودند.

قوانین راجع به ادارا وزارت مالیه از تاریخ تصویب این قانون تا مدت سه ماه موقوف الاجری شده وزیر مالیه مجاز است که ادارات مربوطه به آن قوانین را منحل کرده و اداراتی را که صلاح می‌داند تشکیل و قوانین مربوط به آن ادارات را که باید مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید بطور نظامنامه برای تجربه و آزمایش در ادارات وزارت مالیه به جریان انداخته و بعد از تجدید نظر آنها را بصورت لوایح قانونی به مجلس شورای ملی پیشنهاد نمایند (در این باب مخالفی نیست؟)

سلیمان میرزا - بنده مخالفم

رئیس - بفرمائید

نطق سلیمان میرزا در مخالفت ماده پیشنهادی اختیارات دکتر مصدق

وزیر مالیه

سلیمان میرزا - آقایان فراموش نفرموده‌اند که آقای وزیر مالیه دو لایحه پیشنهاد فرموده بودند یکی در تحت چند ماده راجع به تشکیل دو کمیسیون یکی برای نظارت در جمع و دیگری برای نظارت در خرج و یکی هم یک ماده واحده پیشنهاد فرموده بودن که آن ماده واحده تغییر کلیه لوایح قانونی را شامل بوده بعد از این که به

کمیسیون رجوع فرمودند با وجود این که نظر خودشان این بوده که لایحه اولی خیلی مهم است و ضمناً فوریت آن را هم تقاضا کرده بودند که باید به فوریت یک کمیسیون برای نظارت جمع و یکی برای نظارت خرج بر قرار شود با آن ترتیباتی که در لایحه مرقوم فرموده بودند و مجلس هم به فوریت آن رای داد کمیسیون آن را قبول نکرده و حذف فرموده و به عبارت آخری می‌توان گفت چون خود آقای وزیر مالیه با نظر کمیسیون موافقت فرموده‌اند آنها را مسترد داشته‌اند و در عوض آن دو لایحه این ماده واحده را پیشنهاد فرموده‌اند و حالا مادر حقیقت داریم این ماده را به جای آن دو لایحه که بفوریت یکی از آنها هم رای داده‌ایم تحت بحث در آورده و مشغول شور می‌شویم. امور مالیه که یگانه وظیفه خصوصی و کلاء و نمایندگان ملت است و هر اقدامی دارند باید در این خصوص بفرمایند امروز در تحت یک ماده به عقیده بنده به کلی مشغوش و غیر منظم خواهد شد زیرا که مجلس‌های گذشته که امروز دوره چهارم است بعد از زحمات بسیار چه در قانون اساسی و چه در قانون تشکیلات و سایر قوانین بعد از ترتیبات و زحمات و مصارف فوق العاده ترتیبی معین کرده‌اند باید آقایان در نظر داشته باشند که برای هر ماده قانون چقدر ملت مصارف فوق العاده می‌کنند و پول می‌دهند در دوره سوم یک لایحه قانونی بسیار خوبی شاید خیلی موافقی هم داشته باشد اما آن روز خیلی بود از مجلس گذشت و امروز با چند کلمه یعنی با یک ماده آن قوانین را بکلی لغو کنیم یعنی یک چیزی که تا امروز هیچ پیش بینی نشده و سابقه ندارد می‌خواهم سابقه بدهم یعنی یک قانونی را که مجلس تصویب کرده است می‌خواهم تا یک مدتی موقوف الاجرا گذاریم در حالیکه بنده معنی آن را نمی‌فهمم اگر این قانون را مفید میدانند و می‌خواهند با یک کلمه لغو کنند بفرمائید بفلان وکیل فلان ماده عیب را دارد و باید لغو شد برداشته می‌شود و قاعدتاً یک قانون دیگری جای آن گذاشته می‌شود ولی اینکه باینکه ماده داریم قانون تشکیلات را خراب می‌کنیم در حالی که برای این تشکیلات چه زحماتی کشیده شده چندی قبل برای مالیه یک مستشار فرانسوی آوردیم مسیو نیرویک یک مطالعاتی کرد برای تمام شعب مالیه اعم از گمرک و خزانه و سایر ادارات دیگر مامورینی آوردیم و هر کدام ترتیباتی دادند مستشارهای آمریکائی را آوردیم آنها هم یک ترتیبیت دیگری دادند بالنتیجه در آخر هر یک قانون تشکیلاتی از مجلس گذشت و بعد از اینکه تقریباً شش هفت سال آن قانون تشکیلات به مجلس آمده لااقل مناسب بود امشب که آقای وزیر

مالیه می‌خواهند این ماده را پیشنهاد بفرمایند یادار مقدمه این ماده در جواب بنده می‌فرمودند که قانون تشکیلات فلان غیب و ضرر را دارد و با نظریاتی که من دادم این قانون در موقع عمل موادش با یکدیگر متناسب نبوده و باین مناسبت اینطور صلاح دانستم یا بگویند بعضی از مواد او مبهم بوده و در موقع عمل ندانستم تکلیفمان چه چیز است حالا تقریباً از ماده پنج تا ماده ده او را به این دلیل باین غیر عملی میدانم و مبدل بفلان ماده می‌کنم ما فعلاً اگر این ماده را تصدیق کنیم مالیه و روح مملکت خود را که خیلی ضعیف است مجهول التکلیف گذارده‌ایم و با عدم وسائلی که در مملکت حکم فرماست و به تجربه رسیده هیچ دولت قادر و توانائی هیچگاه نمی‌تواند در ظرف ۳ ماه اداره مالیه را تغییر وضع دهد و اصلاح کند این ماده اگر بگذرد وزیر مالیه دارای اختیار تامی می‌شود و شاید چنانکه فرموده‌اند ما یک نظامنامه با یک ابلاغ تمام تشکیلات قدیم را لغو و ادارات جدید التاسیس برای تجربه و آزمایش تاسیس کنند آنوقت بعد از ۳ ماه می‌آیند و یک راپورتی بما بدهند و بگویند تجربه کرده‌ایم خوب نشد و طرز اول بهتر بود در این صورت تصور فرمائید چقدر هرج و مرج در وزارت مالیه تولید خواهد شد مثلاً شاید بمامورین سابق دستورهای برسد که مقصود آقای وزیر مالیه را ندانند و یک عملیاتی بکنند و یک ترتیبی در حساب مالیه پیش می‌آید که حساب بعضی چیزها از میان برود آنوقت بد بختانه تمام اینها ضرر هاش بما وارد می‌آید و مقدار زیادی خسارت متوجه ما می‌شود چنانچه آیا کسی میدانند در کابینه آقای سید ضیاء الدین آن مالیاتهای سنگینی که بدوش مردم گذاردند و در همه جا از همه کس گرفتند یا نه؟ آیا آنچه گرفته‌اند به حساب دولت آمده است یا نه یا شاید معلوم باشد بنده نمی‌دانم از طرف دیگر همانطور که آقای سردار معظم فرمودند ما می‌خواهیم فوریت مستشاران متخصصین و اشخاص عالم را برای اصلاح مالیه دعوت کنیم بنده می‌گویم ممکن است اداراتی که فعلاً داریم نواقص داشته باشد و اگر حالا یک ترتیب جدیدی اتخاذ کنیم بیچ شش ماه دیگر که مستشاران خارجی خواهند آمد ممکن است آنها مجدد یک پیشنهاداتی بنمایند و این اساسی را که ما برای امتحان و آزمایش ترتیب داده بودیم به هم نزنند و آنوقت در نتیجه معلوم بشود که باید اساس اولی را قبول کرد یا ترتیب حالیه یا اساس سابق را آنوقت با ترتیبیات و مقتضیات امروزه ملاحظه فرمائید خسارات وارده چقدر خواهد بود پس بنده بهتر میدانم که به جای این ماده مبهم شاید بنده بد تفسیر می‌کنم آقای وزیر مالیه

بعد خودشان تفسر خواهند فرمود آقای مخبر هم که در کمیسیون بوده‌اند بعد وضیح خواهند داد بنده این ماده را اینطور تفسیر می‌کنم که آقای وزیر مالیه یک اختیارات مطلق می‌خواهند بنده عقیده‌ام این است که نظریه وزیر مالیه درباره تشکیلات وزارت مالیه این است که بدو تشکیلات چیزی نوشته نشده است و ماده را همه آقایان دیده‌اند و یک دفعه هم بنده می‌خوانم اگر درست ملاحظه فرمایند خواهند دید که اختیاراتی که ایشان می‌خواهند بگیرند به عقیده بنده همانطور که عرض کردم اختیارات مطلقه می‌توان نام نهاد یعنی تشکیلات مالیه را بخواهند تغییر و تبدیل دهند و ادارات جدید الباسیس بر آی ادارات افزوده شود باز هم همین معایب اولیه را خواهد داشت در صورتیکه عبارت ماده اعم از این است که بنده عرض می‌کنم این است عبارت این ماده وزارت مالیه کلیه لوایح قانونی را که باید به مجلس پیشنهاد نمایند بطور نظامنامه تا یک مدتی که برای تجربه و آزمایش آنها لازم است در ادارات جدیدالتاسیس خود به جریان انداخته و بعد از تجدید نظر آنها را بصورت لوایح قانونی به مجلس شورای ملی تقدیم می‌نماید.

سردار معظم - این ماده‌ای است که از طرف وزیر مایه پیشنهاد شده ماده واحده کمیسیون را قرائت فرمائید.

سلیمان میرزا - پس آن راپورت به بنده نرسیده

(راپورت کمیسیون را آقای سردار معظم بایشان تسلیم نمودند)

سلیمان میرزا - این است راپورت کمیسیون که بنده ندیده بودم قوانین راجع به تشکیل ادارات وزارت مالیه از تاریخ تصویب این قانون تا مدت ۳ ماه موقوف الاجراء شده وزیر مالیه مجاز است که ادارات مربوط به آن قوانین را منحل کند و اداراتی که صلاح می‌داند تشکیل و قوانین مربوط به آن ادارات را که باید به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید به طور نظامنامه به معرض تجربه و آزمایش در ادارات وزارت مالیه به جریان انداخته و بعد از تجدید نظر آنها را بصورت لوایح قانونی به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید. اگر در راپورت کمیسیون تصویب شده است وزیر مالیه دارای یک اختیارات مطلق خواهد بود که در ظرف سه ماه برای تجربه و اطلاعات خود تشکیلات مالیه را به هر طور که می‌خواهد و صلاح میدانند تغییر دهد به علاوه در ذیل ماده نوشته شده است قوانین مربوط به آن ادارات را باید به مجلس شورای ملی پیشنهاد نمایند البته قوانین مربوط به آن ادارات یکی اداره جمع است یکی اداره

خرج است و غیره بالاخره این جمله تمام قوانین را شامل است و آنوقت می‌خوانند تازه آن قوانین را در ادارات مجری بدارند اگر مقصود این است که آقای وزیر برای اجرای نظریات خود می‌خواهند قوانینی را که از مجلس می‌گذرانند برای آنها یک نظام نامه بنویسد و قوانین را بر طبق آن نظامنامه در وزارت خانه خودشان اجرا کنند این حق را همه کس هر روزی دارد محتاج به گرفتن این حق نیست و اگر مقصود وضع قانون است این از وظائف مجلس شورای ملی است و گر این ماده با این ترتیب تصویب شود مثل این است که ما در مدسه ماه حق خودمان را که قانون گذاری است به آقای وزیر مالیه منتقل کنیم بنده که این حق را در خود نمی‌بینم که قانون گذاری را بدیگری غیر از مجلس واگذار کنم سایر آقایان و اگر صلاح می‌دانند حق خودشان را واگذار کنند مختارند بنده که در مدت سه ماه راجع به وضع قوانین مربوط به ادارات وزارت مالیه حق خود را واگذار نمی‌کنم اینکه عرض می‌کنم حق خود را چون هر یک از ما وکلا می‌توانیم بگوئیم حق داریم و هر پانزده نفر از ما می‌توانیم یک لایحه را بطور طرح قانونی پیشنهاد کنیم و به کمیسیون مبتکرات برود و در آنجا موضوع یک قانونی بشود آیا در مدت این سه ماه آقای وزیر مالیه این حق را می‌خواهند از ما بگیرند بعضی از نمایندگان گفتند خیر؟ باز هم تکرار می‌کنم که در این مدت ۳ ماه که می‌خواهیم این حق را به آقای وزیر مالیه بدهیم آن وقت آن حقوقات قانونی که راجع به امور مالیه بشما واگذار شده تکلیفش چیست؟ و اگر آقای وزی می‌خواهند تجربه بفرمایند ممکن بود قبلاً این نظریه را اتخاذ کنند و بطور توضیح در اینجا بفرمایند که من خیال دارم وزارت مالیه را به چندین قسم تغییر و تبدیل دهم زیرا وضع قانون مطلب محرمانه و خصوصی نخواهد بود و اگر ما بالفرض لازم بود بطور خصوصی بوکلا گفته شود باز ممکن بود در مجلس خصوصی اظهار کنند و الا بعد از گذشتن پروگرام هیئت دولت اختیارات مطلب به آقای وزیر مالیه بنده هیچ مانعی نمی‌بینم که سایر آقایان وزراء هم در تحت همین عنوان فردا یک اختیارات کاملی از ما بخواهند مثلاً آقای وزیر عدلیه از همه زودتر همین اختیارات را تقاضا کند چون اصلاح قوانین قضائی لازم است و ممکن است در تحت یک ماده واحده برای اصلاحات عدلیه اختیار بخواهند و همین طور سایر وزراء هم یکی یکی این اختیارات را بخواهند و اصلاح ممکن است آقایان وزراء ما وکلا را راحت کنند به این معنی که به هفت ماده رای بدهیم و در ظرف ۳ ماه یا ۷ ماه قانون

گذاری را واگذار کنیم به آقایان وزراء و راحت شویم و بگوئیم بعنوان نظامنامه داخلی قوانین را نوشته و در وزارتخانه‌های خود به موقع عمل گذارند برای آنکه می‌خواهند تجربه و آزمایش بفرمایند ما هم دو سه جلسه حرف می‌زنیم مثلاً آقای وزیر عدلیه هم همین تجربه را می‌خواهند بفرمایند و به عبارت اخری هفت ماده پیشنهاد کنند و ما را هفت هشت ماه مرخص فرمایند ما هم دو سه جلسه حرف می‌زنیم و هفت ماده را تصویب می‌کنیم می‌رویم و بعد از سه ماه شرفیاب می‌شویم که ببینیم نظریات دولت چیست البته آنوقت لوایح قانونی را پیشنهاد کنند دیگر نه وکلا خود آقایان وزراء تا ساعت چهار از شب گذشته معطل نخواهند شد بنده در هر حال رای دادن به این ماده واحده را مخالفم و او را بر ضرر این مملکت و بر ضرر مالیه این مملکت میدانم و بطور خلاصه عرض می‌کنم که اگر امروز این رای را بدهیم بعد از چند روز دیگر خواهیم دید انشاء الله اگر موفق به خواستن مستشارها و متخصصین فنی شدیم آنوقت آنها پس از آمدن این ماده را لغو کرده پیشنهاد دیگری به جای آن خواهند نمود یا خود آقای وزیر مالیه می‌فرمایند من تجربه‌ام را کردم و قانون دیگری پیشنهاد می‌کنم یا بعد از سه ماه دیگر ممکن است خود ایشان لطفاً بفرمایند ترتیب اول این بود و این لایحه سکنه به مالیه وارد آورد بنده چون ایشان را در امور مالیه با تجربه میدانم این است که عرض می‌کنم بهتر این بود لطفاً ده روز وقت صرف می‌فرمودند و اصلاحاتی را که می‌خواستند بفرمایند به ترتیب یک لایحه قانون به مجلس پیشنهاد می‌کردند ما می‌دیدیم و با نهایت اطمینان و اعتماد آن لوایح را تصدیق می‌کردیم و به موقع عمل می‌گذاریم بنده این ترتیب را بهتر می‌دانستم تا این ماده مبهم را که ممکن است هزار قس سوء تفاهمات در آن پیدا شده و بعد هم در عمل ببینیم خسارت زیادی به این مالیه که مبلغی کسر داریم و همه فریاد می‌زنیم وارد آید.

نطق دکتر مصدق السلطنه وزیر مالیه

وزیر مالیه - بنده اولاً عرض می‌کنم نه مدافع آن لایحه که خودم پیشنهاد کرده‌ام هستم و نه مدافع این ماده که از کمیسیون به مجلس پیشنهاد شده است فقط مقصودم توضیحاتی است که در این ماده با نظریاتی که خودم داشتم عرض کنم فرمایشاتی که شاهزاده سلیمان میرزا فرمودند مثل این بود که عجلتاً چیزی دارند آن را از دست

می‌دهند در صورتیکه اگر از وقایع مالیه و ترتیب کار مطلع بود و سابقه داشتند هرگز این فرمایشات را نمی‌فرمودند یک قانون تشکیلاتی در پنج سال یا بیشتر که درست حالا نظرم نیست از این مجلس گذشت قانون تشکیلاتی که عملی نبود یعنی بالاخره قانونی بود که زائد وقت بود چون در آنوقت یک خزانه دری بود با یک اقتدارات و اختیارات تامه و مطلقه که افکار مردم در آنوقت بر ضد آن خزانه دار بلژیکی بود مجلس برای اینکه می‌خواست آن ترتیب را تغییر دهد و یک قانونی با مقتضیات اداری آنوقت بنویسد و هم در نظر داشت که قانون ۲۳ جوزا را لغو و یک تشکیلات دیگری بدهد آن قانون مواد دیرکنستانس زائد وقت بود وضع نمود که به هیچ وجه من الوجوه با مقتضیات اداری درست در نمی‌آمد بنده مهمترین دلیلی که می‌توانم عرض کنم برای اینکه این قانون عملی نبود همان عدم اجرای آن قانون است شاهزاده سلیمان میرزا تصور می‌فرمودند یک چیزهایی داشته‌اند که حالا کم می‌کنند خیر این طور نیست این این قانون در وزارت مالیه اجرا نشده از جمله یکی از چیزهایی که آقایان و کلاء در دوره سوم آرزومند بودند و انتظار داشتند این بود که تأسیس کمیسیون تطبیق حوالجات در واقع ناظر و تفتیش وزارت مالیه خواهد بود و می‌گفتند این کمیسیون اول باید حوالجات را امضاء کند و اگر تصدیق نکرد وزیر حق ندارد امضاء کند و درواقع کمیسیون مزبور باید بر وزیر نظارت داشته باشد خوب است شاهزاده سلیمان میرزا در وزارت مالیه تشریف ببرند و ببینند از صد حواله که تا به حال از وزارت مالیه گذشته ده فقره از آنها را کمیسیون تطبیق حوالجات تصدیق کرده یا نه تصدیقات این کمیسیون تا به حال منحصراً به اوراق شهریه بوده که نه یک دینار می‌شود کرد و نه نسبت به آنها تعقیب می‌شود کرد نه زیاد می‌شود کرد نه کم و یک رئیس شعبه هم مستمریات را می‌تواند خودش به مسئولیت خودش به مردم بدهد زیرا مستمریات و شهریه در وزارت مالیه مدرک دارد مدرک مستمریات کتاب وظائفی است که مجلس تصویب کرده و شهریه را هم وزراء تصویب کرده‌اند کار کمیسیون تطبیق حوالجات که یکی از اصول قانون تشکیلات است بکلی بلاجرا مانده است این مسئله را هم می‌توانند به خوبی تحقیق فرمایند و اما اینکه می‌فرمایند در ظرف این سه ماه امور مالیه بلا تکلیف خواهد ماند عرض می‌کنم در مالیه حالا هیچ قانونی حکم فرما نیست که بعد بلا تکلیف بماند یا نماند ممکن است آقایان و کلاء که بر حسب قانون اساسی ناظر مالیه هستند یک روزی بوزارت مالیه تشریف

آورده و تحقیقات فرمائید و خود شاهزاده هم ممکن است تشریف بیاورند و ببینند این قانون از کجا اجرا شده که دیگر نفرمایند یک خبط و خطائی نسبت به مصالح مملکتی می‌شود بنابراین مذاکراتی که فرمودند بنده یک چیزهای صوری میدانم که دور از حقیقت است باید حقیقت را گفت این قانونی نیست که عملی باشد و یک وزیری بتواند به موجب آن قانون ادارات خود را اداره کنند اما نظریه خود بنده همانطور که شاهزاده فرمودند عقیده به نسخ قانون نداشتیم و عقیده‌ام این بود که بدو باید یک چیزی تهیه کرد و آنوقت این قانون را برداشت و تا چیزی تهیه کرد آنوقت این قانون را برداشت و تا چیزی به جای او نگذارده‌ایم نسخ آن غلط است این عقیده خود بنده است و خواسته‌ام سکت به قانون وارد آورده باشم به این واسطه آن دو لایحه را پیشنهاد کردم که خود مجلس آن را موقوف الاجراء بگذارد به کمیسیون قوانین مالیه هم که مراجعه شد پس از مذاکرات زیاد این ماده پیشنهاد شد معلوم می‌شود این قانون عملی نیست نظر بنده یک قسمت این بود که از طرف مجلس اجازه داده شود چون خودم نمی‌خواهم یک کارهایی کرده باشم و خیلی مقید هستم که موافق قانون رفتار کرده باشم بر خلاف دیگران که در همین وزارت مالیه یک عملیاتی بر خلاف قانون نموده‌اند و ابداً باکی نداشته‌اند ولی بنده چون خیلی مقید به قانون بودم در همان وقتی که بنده در این وزارتخانه خدمت می‌کردم همه می‌دانید عیبی که به من می‌گرفتند این بود که همیشه می‌گفتند فلانی خیلی مقید به قانون است چرا برای اینکه قانون را بهترین سنگر برای خود می‌دانستم اگر چنانچه آن روز آن قانون برای یک سنگر کاغذی بود امروز خیلی خوشوقتیم که به حمدالله مجلس شورای ملی برای بنده یک سنگر آهنی است که بنده می‌توانم آن را مرکز اتکاء خود قرار دهم و آن اشخاص را که در مالیه مملکت می‌خواهند تعدی کنند با کمال قدرت جلوگیری کرده و نگذارم تجاوزاتی به مالیه مملکت بشود این نقطه نظر بنده است اما راجع به این که بنده عرض کردم این قانون از طف مجلس عجالتاً موقوف الاجرا بماند خود بنده می‌توانستم یک اداره درست کنم و بگویم امروز صلاح این است که این اداره اینطور باشد و بودجه آن را هم نوشته به مجلس می‌آوردم و مجلس هم تصدیق کند ولی چون بنده هیچ وقت نمی‌خواهم کاری که با من است و من داوطلب اصلاح آن هستم بر خلاف قانون باشد و خدای خواسته یک اعتراض و ایرادی وارد می‌شود این بود که بنده در ضمن آن ماده اجازه ضمنی خواستم که

مجلس نظر بنده را در موقوف الاجراء بودند آن قانون تصدیق کند تا اینکه اختیاراتی داشته باشم و بتوانم تشکیلاتی بدهم این تشکیلات امروزه به ما حساب نه با حساب با اقتصاد نه با حسن جریان کار نه با ترتیب بودجه هیچ یک از اینها موافقت ندارد عقیده آزاد این است جایی نیست که کسب عقیده خود را تحمل کند یا محرمانه گذارده یا ملاحظه کند بنده این قانون را عملی نمی دانم و در این چند سال هم از اشخاصی که آمده اند و کار کرده اند چه از اعضاء و چه از خارج کسی نیست که فهمیده باشد این قانون عملی نیست تنها نقطه نظر بنده این بود که یک اجازه ضمنی از مجلس داشته باشم تا تشکیلات وزارت مالیه را بدهم بعد هم یک بودجه برای آن تشکیلات تهیه نمایم چون قانون تشکیلات مالیه دو چیز را معین می کند که یکی تشکیلات را و دیگری صلاحیت آن تشکیلات را مثلاً می گوید اداره خزانه داری بعد تکلیف او را معین کند که هرچه باید بکند می گوید کمیسیون تطبیق حوالجات بعد می گوید وظائف و صلاحیتش فلانطور است نقطه نظر اصلی بنده این بود که تشکیلات را در ظرف چند روز بطوری که برای وزارت مالیه صلاحیتش بیشتر باشد با حسن جریان مناسب تر باشد آن تشکیلات را بدهم و بعد بودجه آن را به مجلس آورده و بگذرانم اما راجع به صلاحیت این اداره شاید بنده قائل هستم که خزانه داری کل این طور که پر از جمعیت شده لازم نیست و عوض این خزانه یک (کیس) صندوق کافی است و عقیده ام این بود که بعد از آنکه تشکیلاتش را تعیین کردم بعد از اینکه پر گرامش به مجلس آمد و تصویب شد ده روز طول خواهد کشید و بودجه مرکزی و تشکیلات جدید وزارت مالیه که غیر از این تشکیلات خواهد بود به مجلس خواهد آمد اما راجع به وظائف این ادارات خود شاهزاده اگر درست توجه می فرمودند نم فرمودند که بنده امروز یک چیزی که به نظرم می رسد فوراً بیاورم به مجلس و پیشنهاد کنم آنوقت غیر عملی تر از این قانون باشد خیر بنده مقصودم این طور نیست و مقصودم این بود که بعد از اینکه تشکیلات وزارت مالیه معین شده و یک نظامنامه تهیه کنند و این نظامنامه را یک ماه یا چهل روز یا پنجاه روز به جریان انداختند و روابط ادارات با یک دیگر و تکلیف کار و وظائفشان به موجب نظامنامه معلوم شد و روسای ادارات ماعیب اداره متبوعه خود را فهمیدند بوزیر پیشنهاد نموده وزیر هم تجدید نظری در آن نمود آن وقت آن نظامنامه به صورت لوایح قانونی به مجلس پیشنهاد شود که ضمناً صلاحیت این ادارات معلوم گردد و از روی فرصت و مطالعه و تجربه و

آزمایش قوانینی که متناسب با آن تشکیلات باشد تهیه و به مجلس پیشنهاد شود که مشکلاتی پیش نیاید مثلاً دیگری که در کمیسیون مذاکره شده این بود که دولت در نظر دارد متخصمین برای مالیه بیاورد و البته همین طور که آقای رئیس الوزراء فرمودند بعد از آنکه کمیسیون خارجه موافقت خود را اظهار کرد آنوقت از طرف دولت اقدام خواهند شد ولی انکار نباید کرد که اولاً آمدن آنها بفوریت ضرورت نمی‌گیرد و اگر همین امروز نخواهیم مبادرت به این امر کنیم باز آمدن آنها پنج شش ماه وقت لازم دارد و در کمیسیون هم همین مذاکره شد که آیا صلاح هست تا آمدن آنها ادارات و وزارت مالیه را به همین حال باقی بگذاریم تأمل کنیم تا متخصمین بیابند یا خیر؟ ولی بالاخره برای اینکه اعتراف نکرده باشیم خودمان هیچ نمی‌توانیم کار کنیم و حتماً باید برای اصلاحات دوائر خود من مستشار از خارجه جلب کنیم گفته شد شاید صلاح در این باشد که این ماده زور بگذرد و کارها را تا اندازه رو به راه بکنیم تا فردا که متخصمین را آوردیم ادارات را به حال خرابی امروزه به آنها تحویل نداده باشیم و به آنها بگوئیم صورت کار این است بعد از این باید از معلومات شما استفاده کنیم و عقیده بنده هم این است که مستشار نباید به سمت معلمی استخدام شود چنانکه آقای مدرس فرمودند زیرا معلم باید در مدرسه تدریس کنند و مستشار باید ادارات را مرتب بکنند و همانطور که ایرانی در تحت نظر و امر یک وزیر کار می‌کنند آنها هم با یک اقتداراتی باید کار کرد و اختیاراتی داشته باشند که هم بتوان کارها را به حسن جریان انداخت و هم زیر دست خودشان یک اشخاص لایق تربیت کنند که شاید با هم در آتیه یک اشخاص داشته باشم که بتوانند به جای آنها کار کرد و مالیه ما را از صورت امروزه بهتر و عملی تر نموده و یک اداره صحیحی برای ما تشکیل دهند این بود عرایض بنده که عرض کردم و چنانچه عرض کردم نظر ندارم به اینکه دفاع از لایحه خود بکنم و یا دفاع از لایحه کمیسیون کرده باشم فقط حقیقت را گفتم حالا آقایان مختارندهرطور بخواهند رفتار کنند و البته هر قسم رای مجلس باشد رفتار خواهند کرد.

رئیس - اگر آقایان موافقتند چند دقیقه تنفس شود.

نایب رئیس - آقای سلیمان میرزا (اجازه)

سلیمان میرزا - اولاً لازم است این مسئله را به عنوان توضیح عرض کنم که سوء تفاهم از آقای آقا سید یعقوب بر طرف شود مذاکره و اظهار مخالفت کردن با یک

پیشنهاد دلیل بر این نیست که نسبت به یک وزیر اعتماد نیست اگر ما این را مدرک قرار دهیم مذاکرات مجلس شورای ملی به کلی لغو است بلی تماماً به آقای مصدق السلطنه اعتماد داشته و تصدیق می‌کنم که یکی از اشخاص صحیح العمل و تحصیل کرده و با تجربه مطلع هستند چنانچه عقیده خود بنده این است که هیچ امری اصلاح نخواهد شد مگر این که یگانه ماده که امتیاز فضلی است اجرا شود نه این که هر کس امتیاز فضلی ندارد با هزار وسائل غیر مشروع به پشت میز و روی یک صندلی بنشینند اگر مأمورین از روی امتیاز فضلی در جانشان منظور شود دیگران از قبیل شاگردان مدارس و محصلین تشویق می‌شوند اما امروز بد بخت محصل میدانند که تمام تحصیلاتش به قدر یک توجه بنده قدر و قیمت ندارد پس این اعتماد به آقای مصدق السلطنه جلوگیری نمی‌کند از این که وکلاء در ماده که ایشان پیشنهاد کرده‌اند مذاکره کنند ولی آقای مصدق السلطنه کراراً عرض کردم شخص درست کار و صحیح العمل بوده و قادر هستند مالیه را اصلاح نمایند ولی مربوط به مسئله نیست و اینکه فرمودند به شوستر امریکائی اختیارات تام دادیم بنده یکی از مدافعین آن اختیارات هستم و شوستر کی بوده که در خور آن اختیارات بوده و یگانه مستشاری که به صحبت عمل وظیفه خود را انجام داده و برای خیر خواهی مملکت ما عمل می‌کرد او بوده بهترین دلیل برای اثبات این مطلب این است کسانی که نمی‌خواستند مالیه مملکت ما منظم باشد و می‌خواستند هر روز برای پنج شاهی دستمان را به طرف اجانب دراز کنیم مخالف او بودند شوستر بهترین خدمتگذار و مستشار این مملکت بود اما با این وصف همان اختیارات باعث شده که امشب ما در اینجا این مذاکرات را می‌کنیم برای اینکه ما به شوستر امریکائی اختیار دادیم زیرا به او اعتماد داشتیم و صحت عمل داشت بعد از اینکه او به آن ترتیب ناگوار از دست رفت چه کسی خزانه دار شد؟ جناب مستر شوستر گفته شد مرنارد بلی ببخشید مسیو مرنارد خزانه دار شد و جناب مسیو مرنارد آن اختیارات را گرفته اما چه کردند همان خساراتی را که دیدند بر ما وارد آوردند مقصود از دفع آن قانون و مدفعه که در آن موقعی از آن قانون می‌شد بواسطه همان شوستر امریکائی نبود که به او اطمینان داشتیم و او که از میان رفت و دیگری آمد خراب کرد مجلس که آنوقت نبود تا او را مجبور کنند مطابق قانون رفتار نماید تا اینکه در دوره سوم آن اختیارات لغو شد امروز هم اگر به تعهد دیگری مثل آقای مصدق السلطنه فرضاً اختیارات را بدهیم اگر

فردا نخواستند وزارت مالیه را عهده دار باشند یا اینکه تغییر پست بدهند و این اختیارات به دیگری واگذار شود آنوقت چه خواهد شد کسی اینجا یقه پاره نکرده ان کسی که وظیفه وکالتی را انجام می‌دهد باید بگوید این ماده فلان عیب را دارد منتهی اکثریت مجلس حاکم این قضیه است و قتیکه اکثریت مجلس تصدیق نمودند و بعد معایش پیدا شد مسئولیت آن به عهده آن اکثریت است که تصویب می‌کنند و چون در موضوع مالیه هم به او ورقه رای گرفته می‌شود معلوم است که چه اشخاص رای خرابی آن قانون اشخاصی هستند که ورقه‌های سفید می‌دهند پس در این صورت دیگر اشکالی باقی نمی‌ماند و اینکه بنده حالا داخل مطالب می‌شوم بواسطه همان معایبی است که از اختیارات شوستر دیده‌ام بنده می‌گویم اختیارات باید با توضیح باشد تا ما مطمئن بشویم حالا بر می‌گردیم و داخل در مواد می‌شویم و در اینجا صحبت شد که خوب بود بنده با دیگران به قانون رجوع می‌کردیم و معایب آن را می‌دیدیم و آقا سید یعقوب فرمودند خرابی هائیکه روسای مالیه کردند بواسطه این قانون است بدبخت قانون کدام یک از موادش اجراء شده و در کدام یک از این مواد نوشته شده که اگر یک مامور مالیه پول دولت و ملت را حیف و میل کند و بیست هزاتومان پول دولت را از صندوق بردارد و حساب ندهد اگر مامور همدان نبوده بعد از این اقدام مامور فارس بشود آیا همچو چیزی در قانون تشکیلات مالیه نوشته شده؟ اگر یک قانونی را بموقع اجرا نمی‌گذارند تقصیر با قانون است بنده نمی‌گویم قانون مالیه قانون آسمانی است که محتاج به خرج و تعدیل نیست خیر اگر اینطور نبود مجلس یک سال دو سال می‌نشست و قوانینی وضع می‌کرد و پی کار خود می‌رفت هیچوقت محتاج به خرج و تعدیل نبوده پس نبودن مجلس و دوام مجلس برای همین مطلب است که وقتی قانونی را نوشتند اگر در موقع عمل معایش پیدا شد دلائل الغاء او را پیشنهاد کنند و با ترتیبات قانون آن ماده را اصلاح یا لغو نمایند یا اینکه فلان ماده را توضیح و تفسیر کنند این مسئله در مجلس هم سابقه ندارد و مثل اینکه قانون مملکت را ما وضع کردیم بعد که معایب او پیدا شد آمدند و گفتند اجرای این قانون مشکل است و این اراضی وسیع نمکزار دخل و خرج نمی‌کند و کلاً هم متقاعد شده آن را حذف کردند چون قانونی آسمانی نبود حذفش کردیم حالا بر می‌گردیم به مطالبی که در اینجا گفته شده چون باید جواب مذاکرات داده شود والا اگر توضیحاتی داده شود دال بر این مطلب که شاید آن مطلب جواب نداشته و اینکه مطالب را عرض می‌کنم برای اینکه

شاید آقای وزیر مالیه بعضی ترتیبات را در نظر داشته باشند و یک توضیحاتی بفرمایند تا مخالفین قانع شده موافق شوند مذاکرات مجلس برای همین است باز بر می‌گردیم به فرمایشاتی که شده است یکی از چیزهایی که بنده را متحیر کرده این است که آقای وزیر فرمودند مدافع قانون نبوده و فقط به عنوان توضیح عرض می‌کنم پس اگر مدافع قانون نیستند بنده با کی حرف می‌زنم اول باید مدافع معلوم شود زیرا ایشان اجرا کننده قانون می‌باشند ایشان در مقابل مجلس مسئول هستند اگر ایشان مسئول معیب نباشند پس کی مدافع خواهد شد مخبر کمیسیون هم مطابق پیشنهاد دفاع از لایحه وزیر می‌کنند پس اگر آقای وزیر مدافع نباشند ایشان هم مدافع نیستند پس ما از این مذاکرات چه می‌فهمیم این را شاید بنده خوب ملتفت شدم لابد مقصود چیز دیگر بوده مطلب دیگر اینکه فرمودند بنده تصور کردم چیزی داریم و حالا داریم از دست می‌دهیم و حال آنکه چیزی دارم و حالا داریم از دست می‌دهیم و حال آنکه چیزی نداریم بنده در یک قسمت از این فرمایش ایشان مخالفم و در یک قسمت موافق قسمتی را که مخالف این است که عرض می‌کنم بلی ما خیلی چیزه داریم یعنی تمام حقوقی که هر ذی نفع در مملکت آزاد و مشروطه دارد ما هم ظاهراً داریم ولی حالا نتوانسته اینم بوظیفه خود عمل کنیم این قسمت را تصدیق می‌کنیم و در آن قسمت که عرض کردم موافقم همین است بطوریکه فرمودند صحیح است چیزی نداریم قبلاً چند ماده از قانون اساسی را یادداشت کردم و الان می‌خواهم توضیح بدهم که ببینید از برکت مجریان این قانون هیچ نداریم قانون داریم اما چون به محل عمل می‌آید چیزی نداریم بدبختیم قانون نوشته‌ایم ولی کتاب از برای کتابخانه نوشته‌ایم برای اینکه پشت سرش یک اشخاصی که حقوق خود را دفاع کنند نداشته‌ایم این است که هیچ چیز نداریم اگر این وکلاء خودمانی بودند که در ایام فترت بوظیفه خودشان عمل می‌کردند و فریاد می‌زدند حقوق مردم را چرا تضییع می‌کنند ما همه چیز داشتیم همه نوع قانون نوشته‌ایم لیکن تماماً قطعه قطعه شده برای همین بنده در اینجا فریاد می‌زنم که شاید از این چیزها که ندارم چیزی داشته باشیم بنده حق دارم یقه را پاره کرده و حتی در پشت کرسی خطابه فردا اعلام کنم و بگویم هیچ چیز نداریم قانون اساسی هست و مهم ترین قوانین است و ما وکلاء هم تماماً قسم خورده‌ایم که حافظ قانون اساسی باشیم ولی حالا هم که مدتی از دوره مشروطیت می‌گذرد چند فقره از آن قوانین را عرض می‌کنم که ببینیم داریم یا نداریم بعقیده بنده از همه مهمتر راجع به معارف است در

قانون معارف نوشته شده.

ماده اول - تأسیس مدارس به مخارج دولتی و تحصیل اجبار باید مطابق وزارت علوم و معارف مقرر شود و تمام مدارس و کتاب باید در تحت ریاست عالی و موافقت وزارت علوم و معارف باشد آیا تحصیل اجباری که در قانون معارف نوشته شده داریم؟ پس تقصیر قانون بدبخت چیست؟ نوشته شده ولی بمحل عمل نیامده و معارف که در تمام ممالک از همه چیز هم است در مملکت ما بد بختانه در آخر درجه واقع شده و هیچ اهمیت ندارد این تقصیر اجراء کنندگان قانون است تقصیر وکلاء و ملت است که حقوق خود را کاملاً دفاع نمی‌کند پس معلوم شد که چیزی نداریم همانطور که مدرسه هم آنطوری که باید داشته باشیم نداریم بعد انشاءالله دارالفنون‌ها و خیلی چیزها پیدا خواهیم کرد و همچنین است راجع به قضاوت سایر چیزها برگردیم به حقوق مالیه که مقصود بنده آنجا است در حقوق مالیه در قانون اساسی نوشته شده.

اصل نود و دوم - انجمن‌های ایالتی و ولایتی اختیار و نظارت مالیه در اصلاحات راجع به منافع دارند با رعایت حدود قوانین مقرر. آیا انجمن‌های ایالتی و ولایتی داریم؟ خیر نه انجمنها ایالتی و ولایتی پس قانون اساسی باید لغو شود و غیر قابل الاجرا باشد.

اصل نود و سوم - صورت دخل و خرج ایالات و ولایات از هر قبیل به توسط انجمن‌های ایالتی و ولایتی طبع و نشر می‌شود همان طور که آقای آقا سید یعقوب فرمودند طبع و نشر نمی‌شود آیا تقصیر قانون است که چون انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیست که به حساب امضاء مالیه رسیدگی کند هر سال هر چه می‌خواهند حیف و میل می‌کنند و بعد هم از میان می‌رود به طور کلی می‌توانم که هیچ یک از مواد راجع به مالیه مجری نشده مثلاً اصل نود و ششم می‌گوید تخفیف و معافیت از پرداخت مالیات منوط به قانون مخصوصی است تگر صورت دوره ایام فترت را بیاورند خواهید دید که چقدر تخفیف و معافیت از مالیات‌ها تصویب شده آیا اینها تقصیر قانون اساسی است خیر تقصیر اولیاء امروزه است که هنوز صورت عملیات دوره فترت بدستم نیامده که بگویم مالیه ملت چه شده یا تعقیب کرده بگویم چون مال ملت را خورده‌اید باید محاکمه و مجازات بشوید تا اسباب امیدواری از برای اشخاص صحیح العمل باشد والا با ترتیب امروزه بدبختانه درستکاری به بی حالی و مهملی و بی کفایتی تغییر می‌شود مثلاً می‌گویند فلان کس مامور فلان کار بود دو سال هم

پدرش خدمت کرد حالا آمده گرسنه است چقدر بی کیفیت بود لکن درباره دیگری که رئیس مالی فلان بلوک بوده و در عرض شش ماه صاحب پارک شده گفته می‌شود چقدر شخص با کفایتی است درست هم هست اول باید خورش را اداره کند بعد سایرین را این تقصر قانون اساسی است همین نوشته شده هیچ رسوم و انعامی بخزانه دولت حواله نمی‌شود مگر اینکه به تصویب مجلس شورای ملی و قانونی باشد ببینیم چقدر تصویب نامه برای انعامات صادره از این مالیه بدبخت داده شده ببینم باز تقصیر قانون است گمان می‌کنم تمام مواد را باید در اینجا بخوانم.

اصل صد و دوم - دیوان محاسبات مامور بمعاینه و تفکیک محاسبات اداره مالیه و تفریغ حساب کلیه محاسبات خزانه است و مخصوصاً مواظب است که هیچ یک از فقرات مخارج معینه در بودجه از میزان مقرر تجاوز نموده تغییر و تبدیل نه پذیرد و هر وجهی در محل خود به مصرف برسد و همچنین معاینه و تفکیک محاسبات مختلفه کلیه ادارات دولتی را نموده اوراق و اسناد محاسبات را جمع آوری خواهد کرد و صورت کلیه محاسبات مملکتی را باید بانضمام ملاحظات خود تسلیم مجلس شورای ملی نماید خیلی خوب آیا تا به حال و بودن محاسبات با وجودی که قانون هم گذشته است بوده و بوظیفه خود عمل کرده خیر اگر دیوان محاسبات بوده و وظیفه خود عمل کرده بود همیشه موقع از برای صحبت‌های بنده و بعضی از آقایان هیچ نبوده و اگر هر سال دیوان محاسبات مطابق این اصل وظائف خود را انجام دهد و مخارج دولت را مطابق بودجه مصوبه نظارت کرده و نگذاشته بوده مالیه مملکت خراب شود بنده اینجا نمی‌آدم فلان رئیس مالیه را متهم کنم که شاید بعضی آنها بری الذمه باشند و آنوقت (فون بیکره) اعتبار مخفی در زمان کابینه وثوق الدوله به هفتاد هزار تومان نمی‌رسید این هم تقصیر قانون اساسی است لابد اگر دیوان محاسبات نظارت کرده و مطابق بودجه مصوبه عمل کرده نمی‌گذاشت چیزی تقریط شود البته شهریه هائی را که وزراء به عنوان حق السکوت می‌دادند نم‌توانستند بدهند عیب در قانون نیست هر عیب هست از عدم کفایت ما است و الا قانون را خراب نوشته‌اند ولیکن آن اشخاصی که مامور اجرای قانون شده‌اند حفه خودشان را در اجرای قانون نمی‌دانستند باز تکرار می‌کنم حق با آقای وزیر مالیه است هیچ خبر نداریم یعنی بدبختانه قوانین تماماً مطابق نسیان گذشته شده یا تجربه‌ای که آقای وزیر دارند مقتضی نبود از ما اختیاراتی بخواهند زیرا هر کاری می‌کردند صدای ما در نمی‌آمد

چنانکه خیلی از این کارها همینطور می‌گذرد و صدای ما در نمی‌آید این قانون اساسی تماماًش قطعه قطعه شده صدای ما در نمی‌آید باز می‌گویم با همه این تریبات بنده همانطور که فرمودند اساساً اصولاً یکی از اشخاص آزدیخواه این مملکت و پایبند قانون هستم چنانچه عرض کردم لازم بود این اختیارات را به مجلس پیشنهاد کنند خودشان هر کار می‌خواستند می‌کردند بعد وقتیکه ما از ایشان سؤال می‌کردیم می‌فرمودند لایحه اش به مجلس پیشنهاد خواهد شد مثل دوره‌های سابق که بوزراء می‌گفتیم جواب که شما می‌فرمائید جواب همه سئوالات ما است زیرا هر وقت از وزراء سؤال می‌کردیم می‌گفتند تعلیمات لازم داده شده و اقدامات مجدانه خواهد شد ما هم جواب خود را یاد گرفته بودیم و دیگر ساکت بودیم اینکه آقای آقا سید یعقوب فرمودند کمیسیون تطبیق حوالجات باید چه بکند یا آقای وزیر که فرمودند فقط شهریه چند نفر بیوه زن را رسیدگی می‌کنند کمیسیون تطبیق حوالجات مجلس و کلاء هستند که باید بگویند بر خلاف قانون عمل شده و اگر مجلس نباشد هر کس از اجزاء آن اداره یک کلمه حرف نزنند اداره نمی‌شود چنانکه ملاحظه فرموده‌اید در این مملکت به امضای یک نفر سید ضیاء الدین همه چیز ما خراب شد و از بین رفت همیشه او چون تطبیق اکمل نمایش داده و به طریق اکمل نیز محو می‌شدند تنها در دوره آقا سید ضیاء الدین بلکه قبل از او نیز خیلی تصویب نامه‌ها از هیئت وزراء در وجه حامل صادر شد که می‌بردند از بانک یا جاهای دیگر می‌گرفتند خیلی حواله‌ها در اداره تحدید تریاک هست که فقط نوشته شده فلان مبلغ در وجه حامل بپردازید و اگر بعدها به این حواله رسیدگی شود معلوم می‌شود که حامل از اجزاء اداره هم نبود فقط حق السکوت می‌گرفته که ساکت باشد البته وقتی از وزارت مالیه این قبیل ورقه‌ها ایجاد می‌شود قانون اساسی ما پاره پاره می‌شود به جهت اینکه مالیه یکی از وظائف اصلیه مجلس شورای ملی است بدون تصویب نامه او نباید یک شاهی خرج شود شاید اگر این مسئله را عرض کنم بر خلاف انتظام اداری باشد اما عقیده بنده این است که هر مامور جزء هم که حواله بسر او می‌آورند باید بگویند چون برخلاف قانون است دهم و اگر واقعاً شخص جدی باشد باید استعفاء کرده بگویند این امر خلاف قانون است و باید مطابق تصویب مجلس باشد لذا چون شما وزیر هستید و این حکم را می‌کنید و بنده نمی‌توانم مخالفت کنم استعفاء می‌دهم و این کار را نمی‌کنم در هر حال عرض می‌کنم می‌فرمایند این قانون تشکیلات غیر عملی است (بنده دفاع از قانون تشکیلات

می‌کنم) اینکه بعضی آقایان می‌فرمایند خرابی مالیه تمامی بواسطه این قانون تشکیلات بدبخت است اینطور نیست نه تنها قانون تشکیلات مالیه بلکه هیچ قانونی در مملکت ما بدبختانه محل عمل نمی‌آید چون به محل عمل نیامده و مواظبت نشده این اندازه معایب بروز کرده و در همین حال عرض می‌کنم که قوانین ما خیلی نواقص دارد و اگر آنها را با یکدیگر جمع کنیم خیلی اضرار هم پیدا می‌شود مثلاً اگر قانون تشکیلات نظمیه و ژاندارمری و قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی را پهلوی هم بگذاریم شاید از شصت ماده اش با هم متضاد باشد و علت آن این است که این قوانین مطابق نظر پیشنهاد کنندگان آنها بوده زیرا قسمتی از بلژیک و قسمتی دیگر از آلمان یا جای دیگر ترجمه شده و هر فصلی از این قوانین را از یک جایی اتخاذ کرده‌اند البته با یکدیگر متناسب نبوده و وقتی آنها را هم تطبیق نمائیم متضاد هستند در هر حال یکی از چیزهایی که باید در نظر داشته باشیم این است که این قوانین را به هم مربوط که جزئیات آن را حذف و بالاخره اصلاح نمائیم مثلاً قانون تشکیلات مالیه نیز نواقصی داشته و به عقیده من بر فلان وزیر هم تقصیری نیست که مطابق فلان ماده عمل نکرده زیرا اگر آقایان در نظر داشته باشند کسی که قانون تشکیلات مالیه را پیشنهاد کرد دوباره نمی‌خواهم اسم او را ببرم شخص دانا و با فضل و تجربه بود متأسفانه در موقعی که در این باب مثل حالا صحبت می‌شد و پیشنهاد کننده محترم در مجلس تشریف نداشتند و کلاً بعضی توضیحات می‌خواستند و ارتباط بعضی مواد را با یکدیگر ملتفت نبودند چون پیشنهاد کنند محترم در مجلس نبوده و توضیحات لازمه داده نشده مطابق نظر و کلاً بعضی مواد را حذف کردند و تغییر عبارت دادند و قانون از آن مقام اولیه اش افتاد و یک قسمت مواد مبهمی پیدا کرد چیزی را که بنده یاد آوری می‌کنم این است که آقای وزیر فرمودند قدرت این را دارم که در ظرف ده روز یک قانون تشکیلات تازه پیشنهاد کنم و بودجه آن را هم فراهم کرده به مجلس بیاورم بنده عرض می‌کنم چون این قانون را موافق اصلاح این مملکت نمی‌دانم بهتر این است یک چیز دیگری قائم مقام آن بکنند و الا مختصر هم باشد فرضاً آن صد ماده است این قانون ۵ ماده می‌شود یک چیزی جای او بگذارند و معایب این قانون را بفرمائید و همانطور که خودشان فرمودند اگر خزانه را عملی نمی‌دانند و می‌خواهند صندوق بر قرار کنند خزانه را لغو کنند و پیشنهاد کنند که از فلان ماده تا فلان ماده که در باب خزانه نوشته شده است این مواد را من حذف می‌کنم و عوض آن سه ماده

از برای صندوق پیشنهاد می‌کنم. ما هم او آن سه ماده را رای می‌دهیم بع مواد راجع به خزانه را لغو می‌کنیم به این ترتیب می‌شود این قانون را اصلاح کرد لازم نیست نسبت به تمام مواد قانون یک مرتبه اتخاذ رای کنند ممکن است الا هم بالا هم را در نظر بگیرند و این قانون را جزء جزء اصلاح نموده به مجلس بیاورند آن وقت اگر می‌خواهند فوریت آن را هم تقاضا کنند و اگر هم لازم به جلسات پشت سر هم باشد منعقد می‌شود و این یک نکته قانون را اصلاح می‌کنیم و قانون دیگری وضع می‌کنیم به این ترتیب در ظرف ده بیست روز قانون اصلاح شده و یک راهی درست می‌کنیم که عموم مردم از وزیر و وکیل و غیره آسوده شوند چون در این مملکت خراب کردن آسان است آنوقت تمام مردم همچنانکه بدبختانه تا به حال عادت نکرده‌اند عادت می‌کنند که هر کاری که می‌نمایند به قانون رجوع کنند شاید خارج از موضوع باشد ولی تا کنون هیچ دیده نشده است که یک حاکمی وقتی یک جانی هست و از یک مامور مالیه به او مطلبی رجوع می‌شود رجوع به فلان قانون نکند و در جواب آن شخص بنویسد این بر خلاف فلان ماده قانون است این از حیثیت هیچ وزیر و فرمان فرمایی کم نمی‌کند بلکه به حیثیات آنها می‌افزاید بنده که خبر ندارم آقایانی که خبر دارند بگویند امروز وزراء از دست توصیه عاجز هستند و اغلب وقتشان صرف ملاقاتهای خصوصی می‌شود و لاینقطع از آنها در خواست می‌کنند که فلان کس را بفلان شغل بر قرار کنید و فلان ترتیب را مجری کنید و اگر من که یک نفر وکیل هستم یک وقت که یک توصیه می‌کردم آن وزیر بخط درشت می‌نوشت مخالف اصل بیست و پنجم قانون اساسی است اینطور نمی‌شد بنده می‌خواهم یک قسمت دیگری از تاریخ گذشته عرض کنم یک وقتی بودجه‌ها به مجلس آمد و برای اینکه زودتر از مجلس بگذرد گفته شد خوب است کمیسیون بودجه عوض مجلس بودجه‌ها را تصویب کند و پس از آنکه کمیسیون تصویب کرد به موقع عمل بگذارند مدتی ما اینجا وقت صرف کردیم که اولاً ما این اختیارات را داریم که حق مجلس را به کمیسیون بودجه تعویض کنیم یا خیر؟ و فرضاً که این حق به کمیسیون بودجه داده شده آیا پس از اینکه کمیسیون بودجه را تصدیق کرد آیا می‌توانیم رد کنیم یا نه؟ و بالاخره ثبت شد که ما می‌توانیم و حق داریم که اگر فردا فرد یک مشکلاتی داشته باشیم از وزیرسؤال کنیم و چیزی که تصویب شده رای بدهیم و رد کنیم در این خصوص عرض می‌کنم که اگر حالا این اختیار را به وزیر می‌دهیم بعد از دادن این

رای حق خودمان را سلب می‌کنیم بنده مخالفم اگر این حق ما سلب نمی‌شود ممکن است در موقوف عمل آقای وزیر از طرف بنده یا بعضی دیگر دچار مشکلات شوند.

وزیر مالیه - بعد از توضیحاتی که بنده باید بدهم.

نایب رئیس - اگر تصویب بفرمائید بماند برای جلسه بعد که افکار هم تازه تر باشد ولی با این وصف حضرت عالی مختارید و می‌توانید اظهارات خود را بفرمائید.

وزیر مالیه - بنده می‌خواهم عرض کنم سبب چه شده است که نسبت به این ماده قانون امشب داریم مذاکره می‌کنیم و پس از آنکه بنده ۱۴ ماه در وزارت مالیه خدمت کردم یعنی آن وقتی که این وزارتخانه دیناری کمک خارجی نداشت با آن تجربیاتی که بنده داشتم به هر ترتیبی بود مخارج مملکتی و عایداتش را میزان نمودم و مخارج از عایدات می‌گذشت بعد از آن مدت خدمت بنده با یک یأسی فوق العاده کنار رفتم و بعضی مقدمات دیگری پیش آمد که بالاخره مجبور به مسافرت اروپا شدم و از زندگی در ایران مأیوس شدم تا اینکه آقای مشیر الدوله به بنده تلگراف فرمودند که بیائیم به تهران و حرکت کردم آمدم خدا شاهد است که هیچ مقصودی نداشتیم که بیائیم در طهران وزیر شوم یا قبول شعلی کنم مقصود این بود بیائیم در ایران قطع علاقه از این مملکت بکنم و بروم ورود بنده به ایران مصادف شد با استعفای ایالت سابق فارس و بالاخره بموجب تقاضای رئیس الوزراء وقت و اهالی فارس مجبور شدم و در آنجا ماندم و بعد به ترتیبی که همه میدانند آمدم به تهران آقای رئیس الوزراء به واسطه حسن ظنی که داشتند بنده را بوزارت مالیه منصوب کردند حالا چه وضعیاتی پیش آمد که بنده ناچار شدم با آن یاس فوق العاده که از کارکنان کرده بودم قبول کردم تفصیل این است که یک حرفی به بنده زدند که حقیقتاً آن حرف فوق العاده در من اثر کرده گفتند یا باید اظهار کنیم که مرده‌ایم و حیات نداریم و یا اینکه باید بگوئیم زنده‌ایم و کار کنیم حالا شما کدام یک معتقد هستید در مقابل اظهار آن وکیل محترم عرض کردم خیر نباید (اظهار کرد مرده‌ایم و باید کار کرد و البته این حرف را کسی که علاقمند به وطن خودش هست باید بگوید بنده هم تا می‌توانم دست و پا می‌زنم شاید به یک جایی برسم این سبب شد که بنده با یک مذاکراتی در این کابینه راضی شدم و وزارت مالیه را قبول کردم شاید بعضی از آقایان هم مسبوق باشند که به بنده پست‌های دیگری هم تکلیف شد ولی از آنجائی که می‌گویند هر کس بوطن خود

علاقه‌مند است که پستی که مهمتر و پر زحمت تر است او را باید قبول کنند تا لیاقت خودش را نشان دهد و بنده از آن اشخاصی که معتقد هستند کناره‌جویی کنند و از آن کنار جویی نام نیک حاصل کنند نبودم و معتقدم به این اشخاص هم نیستم به این جهت پست مالیه را قبول کردم و خود را مهیا کردم در این پست مهم که قوه مملکت بسته به او است خدمت کنم البته همه آقایان می‌دانند که در وزارت مالیه امروز نه پول هست نه دسیپلین هست و اکثریت مردم غیر از استفاده نظریه دیگری ندارند قانون را دوست می‌دارند در سورتی که خودشان مستثنی باشند و البته هر کس می‌خواهد اصلاحاتی بکند غیر از ظرفیت و دشمنی مردم برای او چیزی نیست البته کسی که خیال اصلاحات دارد باید دامن همت به کمر زده و از هر گونه فحش و دشنام و ناسزائی نترسد و خودش را حاضر کند و این مصیبت را برای خودش بخرد بالاخره حالا تنده راضی شده‌ام و می‌خواهم خدمت کنم باید فهمید چرا کمیسیون تطبیق حوالات نتوانست کار بکند آخر تمام تقصیرات را هم به گردن وزراء و کارکنان وقت نباید گذاشت در کمیسیون تطبیق حوالات من خودم یکی از اعضاء بودم ما کارها را از خودمان دور کردیم بطوریکه مردم اسم ما را کمیسیون تعویق حوالات گذارده بودند اگر ما کار مردم را خوب گذرانده بودیم و از جزئیات صرف نظر می‌کردیم اینطور نمی‌شد کسی که علاقه مند به مملکت است باید از جزئیات صرف نظر کند و به کلیات بپردازد اگرما جزئیات را بگیریم در کلیات مداخله نکنیم باید از مملکت صرف نظر کنیم این کمیسیون تطبیق حوالات معتقد به جزئیات بود فرض بفرمائید یک ورقه درخواست آن جا می‌آورند راجع به مهمانی صاحب قرآنیه یا سلطنت آباد اعضاء کمیسیون می‌فرمودند آن شیشه خالی لیموناد یا چیز دیر که آنجا بود چطور شده به آنها می‌گفتم آقایان کلیات را بگیرند و از جزئیات صرف نظر کنید اولاً جزئیات شما را از کار باز می‌دارد به خرج نمی‌رفتند همین آقای مشیر الدوله یک روزی بما نصیحت می‌فرمودند این کمیسیون تطبیق حوالات باید کارهای مردم را هر چه زودتر تمام کنند و بالاخره یکی از واضعین قانون در وزارت جنگ خودش از کمیسیون تطبیق حوالات شاکی بود یک روز عرض کردم اگر این قانون بيمورد بود شما چرا وضع کردید و اگر بی مورد نبود چرا هستنید فرمودند همین طور است ولی نباید اشکال تراشی کرد پس لازم است بنده برای خیر مملکت عرض کنم که این اشکال تراشی کمیسیون تطبیق حوالات سبب شد کار از آن ما خارج شد

بنده گمان می‌کنم که این مخالفت آقایان وکلا هم سبب خواهد شد که کار از دست مجلس خارج شود بنده امروز می‌خواهم از روی قانونکار کنم ولی در صورتی که شما مقید به الفاظ و عبارات نباشید مثلاً آقای تدین می‌فرمایند به موجب ماده سی و سه نظامنامه داخلی قانون باید مقدمه ذکر شود و چون ذکر نشده این ماده قانونیت ندارد نظامنامه صحیح است ولی آن روزی که بنده آن قانون را به مجلس آوردم چطور آوردم بر دم بیهیئت وزراء و آقایان خواندند موارد بود غیر از آن مواد بالاخره پس از مذاکرات در آن مواد دیدم معطلی صلاح نیست و باید مواد دیگری ترتیب داده شود این بود که بنده با کمال عجله چون یک ساعت به غروب مانده بود این مواد را نوشتم و آوردم. (خداغابات و اترک المبادی) باید مسائل را گرفت (اکسیوزه رسوتیو) ندارد سبب نیست که ماده قانون غلط است گفتیم این قانون را می‌برم و نظر به اینکه کار وزارت مالیه مهم است به زودی از مجلس می‌گذرد بنده از آن روزی که بوزارت مالیه رفته‌ام یک قدم برای کارهای اساسی برداشته‌ام برای اینکه منتظر بودم مجلس که به او معتقد هستم و یگانه پشتیبان و مرکز اتکاء من است به من اجازه می‌دهد که من داخل در امورات شوم و اگر به بنده از مجلس هم اجازه داده نمی‌شد می‌توانستم کار کنم ولی بنده می‌خواهم از روی قانون کار کنم مثلاً یکی از مواد تشکیلات مالیه می‌گوید کلیه حوالات باید به امضاء وزیر باشد اگر یک وزیر مالیه بخواهد کارهای اساسی یعنی یک کارهایی که واقعاً برای مملکت مفیدتر از امضای فلان حواله است بکند و فرضاً هزار حواله موجود باشد آن وقت نمی‌تواند به یک معاونی که طرف اعتماد است بگوید که شما این حوالات را امضاء کنید آن وقت معاون خواهد گفت که شما بر خلاف قانون رفتار کرده‌اید و قانون می‌گوید تمام حوالات باید باضای وزیر مالیه باشد پس این قانون عملی نیست یا اگر وزیر مالیه ناخوش باشند وقتی که حواله می‌رسد چه باید کرد آیا باید آن وزیر مالیه را انترکسیون کنند تأیید شود و حواله را امضاء کند به هر حال قانون را طوری باید ترتیب داد که عملی باشد فعلاً این قانون می‌گوید کلیه حوالات وزارت مالیه در ولایات باید به تصدیق کمیسیون حوالات برسد حالا ببینیم این کمیسیون تطبیق حوالات می‌تواند اینکار را بکند بنده با آقای سپهدار که وزیر داخله بودند سه چهار مجلس طرفیت پیدا کرده ایشان می‌خواستند حوالاتی که متعلق به وزارت داخله بود به تصویب کمیسیون تطبیق حوالات برسانند بنده عرض کردم به موجب قانون باید باشد در جواب گفتند شما که

می گوئید به موجب قانون قانون می گوید کلیه وجوهی که در تمام ولایات اساس مالیه باید بپردازند تا تصدیق کمیسیون حوالات را نداشته باشد نباید بپردازند مثلاً تلگراف به وزارت مالیه می رسد که فلان قنات خراب شده پول حواله کنید باید اول برویم به کمیسیون تطبیق حوالات و بگوئیم شما پنج نفر آقایان آن را امضاء کنید و الا اساس مالیه نمی توانند پول بدهند در ممالک دیگر راه آهن و تلگراف و آئروپلان دارند یک همچو قانونی ممکن نیست پیشرفت کند در این مملکت که هیچ نیست چطور می شود این قانون را اجراء کرد اگر یک قناتی خراب شد و حواله آن به کمیسیون تطبیق حوالات رفت شاید مثلاً هفتاد روز طول بکشد و به امضاء نرسد آن وقت چه می شود ولی این قانون عملی نبوده اگر بنده می خواستم بطوریکه فرمودند ماده به ماده پیشنهاد کنم به کلی از اصلاح وزارت مالیه مأیوس بوده و هیچ نمی توانستم کار کنم به علاوه وزرای وقت هم خواستند کار کنند همان کمیسیون تطبیق حوالات هم که خودم داخل در آن بودم نمی خواستند در مقابل بدبختی ها مقاومت کنند می گفتند در اینجا یک حقوقی می گیریم می خواهد حواله بیاید می خواهد نیاید و اگر هم حواله می آید آنقدر آشکال تراشی می شد تا اینکه وزیر مجبور می شد خودش حواله بدهد خرابی این مملکت تقصیر است ما واقعاً وطن خومان را دوست نداشته باشیم نمی توانیم از برای آن کار کنیم باید با حقیقت کار کرد و از مسائل صوری صرف نظر نمود باید حقیقت را گرفت برای اینکه با حقیقت می توانیم نجات پیدا کنیم تا کار از روی حقیقت نباشد و خودمان را از برای هر گونه زحمت و مصیبتی حاضر نکنیم نمی توانیم این مملکت را اصلاح کنیم برای توضیح عرض کردم خوب است آقایان ببینند چه اختیاراتی یخواهند بدهند آنقدر این موضوع را وسعت ندهند و بزرگ نکنند آیا به بنده امتیاز می دهید پولی خرج کنم یا جنس دولت را به کسی ببخشم یا یک بودجه را به میل خود درست کنم و خرج کنم نه بلکه به بنده اختیار می دهید که امروزه اسم فلان اداره را عوض کنم و اسم دیگری بگذارم و اشخاص صلاحیت دار در آن اداره بگذارم. بنده هیچ نظری نداشتم جز اینکه یک عده اشخاص را منفصل و یک عده دیگری را انتخاب کنم نظرم این بود که یک اداراتی که موافق مصالح مملکتی باشد و برای مالیه و حسن جریان امور معتبر باشد تشکیل بدهم و آنوقت برای این سه یا چهار اداره که لازم داریم بودجه تعیین بکنم و به مجلس بفرستم. بنده اگر می خواستم قبلاً بگویم چه تشکیلاتی در نظر دارم هزار کاندیدا برای ریاست هر اداره پیدا می شد و با توصیه

آقایان و کلاء یا وزراء یا غیر آنها می‌آمدند و باید بنده متصل مشغول معارضه باشم و یا این ترتیب بنده می‌توانم کار کنم بنده می‌خواهم این اداره را منحل کنم و با نظریه خودم اشخاصی که صلاحیت و دیانت دارند در آن اداره بگرم بعد از آنکه گذاشتم شما عملیات مرا ببینید و مجبور می‌شوید تصدیق کنید افکار عمومی در مملکت ما روشن است بنده نمی‌توانستم بگویم این چهار پنج اداره را لازم دارم آن وقت از فردا یک عده خودشان را کاندیدای ریاست اداره و شعبه می‌نمایند و بعد هم توصیه از وکلاء یا وزراء یا غیره بیاورند که شما این شخص را محض رضای خدا قبول کنید بنده این کار را نمی‌توانم بکنم بنده در یک شب وزارت مالیه را منحل و دو روز بعد تاسیس می‌کنم و اما اینکه فرمودید اختیارات را به مرنارد یا شوستر داریم این را فراموش نفرمائید که شما به بنده اختیار نمی‌دهید پولهای مملکت را خرج کنم شما اختیار می‌دهید بنده یک میز و صندلی را تغییر بدهم و عوض فلان شخص کس دیگری را می‌آورم جای او می‌نشانم اگر این اندازه شما اعتماد به یک وزیری که می‌خواهد برای شما کار بکند ندارید پس این مذاکرات بی‌مورد است و اگر دارید و می‌خواهید مملکت را اصلاح کنید باید از این مسائل صرف‌نظر کنید مثلاً این که گفته می‌شود اگر این قانون را موقوف الاجرا بگذارند یک خطری متوجه مملکت می‌شود روی من سیاه اگر خطری متوجه می‌شد بنده همچو عرضی نمی‌کردم شما باید بدانید اشخاصی آمدند و قوانین را زیر پا گذاشتند و لغو کردند شما قادر بودید حرف بزنید و نزدیک بنار این اگر اشخاص دیگری هم از بعد از بنده سر کار آمدند چه این قانون باشد چه نباشد و چه فسخ کنید چه موقوف الاجراء بگذارید ابدأ فرق نمی‌کند هر طور می‌خواهید کنید بکنید و اگر نیامدند و بنده سر کار بودم و توانستم کار کنم و شما هم حامی و پشتیبان بنده بودید هم مشغول هستم بنده عجالاً خودم را به یک خطری انداخته‌ام نظر به اینکه هیچ منظوری غیر از خدمت به مملکت ندارم و من در صورتی می‌توانم کار کنم که دستهای من باز باشد و هر ساعت بیایند بگویند فلان مسئله چطور شد در این در این بدبختی مملکت و بین بی پولی مملکت برای یک پروگرام هشت جلسه وقت صرف می‌شود در صورتی که باید تمام این ساعات صرف کارهای فوق العاده مملکت شود حالا ملاحظه بفرمائید اگر از افراد بخواهیم از برای هر ماده قانون بیائیم اینجا و نسبت به یک ماده که به نظرم می‌رسد مذاکره شود و فوریتش لازم باشد به قیام و قعود رای گرفته شود و رای بدهند آنوقت با این

همه معطلی نتیجه حاصل شود بنده اینطور نمی‌توانم خدمت کنم و بهتر می‌دانم که باز در یأس خودم باقی بمانم.

نایب رئیس - اگر چه به موجب تصویب مجلس معمولاً مذاکرات امشب ختم می‌شود و بقیه مذاکرات به جلسه دیگر محول می‌شود. لکن بنده بر حسب مقامی که امشب اشغال کرده‌ام لارم است عرض کنم که راجع به توصیه و کلا بنده تصور می‌کنم مجلس شورای ملی آرزومند خواهد بود که هیئت دولت عموماً وزیر مالیه خصوصاً به توصیه‌های فرضی افراد خودش واقعی نگذارند تا اینکه اساس توصیه از بین برود و لازم دانستم این مسئله را خاطر نشان آقای وزیر مالیه بکنم گفته شد صحیح است. حالا اگر آقایان موافق باشند دو فقره کار مختصر داریم تمام کنیم یکی راجع به مرخصی آقای رفعت الدوله است چون خانواده ایشان عازم حرکت هستند به حضرت عبدالعظیم هم نقل مکان نموده‌اند در جلسه گذشته رای گرفته شد و بلا تکلیف ماندو نتیجه آن معلوم نشد. بنابراین اگر مخالفی نباشد امشب تجدید رای شود ولی چون از شب خیلی می‌گذرد به قیام و قعود رای می‌گیریم. کمیسیون مرخصی با مرخصی دو ماهه آقای رفعت الدوله موافقت نکرده است آقایانی که مرخصی آقای رفعت الدوله را تصویب نمی‌کنند یعنی بازپورت موافقت قیام فرمایند آقایانی که مرخصی ایشان را تصویب می‌نمایند و مخالف بازپورت کمیسیون مرخصی هستند قیام نخواهند فرمود به این ترتیب رای می‌گیریم آقایانی که با بازپورت کمیسیون عرایض موافق اند قیام فرمایند

(عده قلیلی قیام نمودند)

نایب رئیس - بازپورت کمیسیون رد شد یعنی مرخصی آقای رفعت الدوله تصویب شد.

(مجلس تقریباً پنج ساعت از شب گذشته ختم شد.)

**مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم تقنینیه پنجشنبه ۴ آبان (عقرب) ۱۳۰۰
نشست ۳۵**

مجلس یک ساعت قبل از غروب در تحت ریاست آقای موتمن الملک تشکیل گردید. سلیمان میرزا - باید به طور کلی با منطق و دلیل صحبت بشود همان طوریکه سر کار در نهایت جدیت و شدت با این پیشنهاد موافقید بنده هم در کمال جدیت و شدت

مخالفم و این مخالفت نه از نقطه نظر این است که مخلف اصلاح مالیه باشم منتهی سر کار طرق اصلاح را طور دیگری می‌بینید و بنده این طریق را برای اصلاح مضر می‌بینم آیا این مخالفت دلیل بر این است که کلیه من مخالف اصلاح مالیه هستم؟ البته زمانه تصدیق خواهد کرد حق با کدام طرف است به علاوه هیچ یک از ماها از طرف خدا یک تأییدات خاصی نداریم ممکن است اغلب اشتباه نمائیم ممکن است بنده اشتباه کرده باشم و نیز ممکن است سر کار و سایرین اشتباه کرده باشید البته در موقع عمل ثابت خواهد شد که اساس مجلس و ادامه آن نیز برای اصلاح همین اشتباهات است پس اگر در اینجا اظهاراتی می‌شود نباید یکدیگر را مخالف مذاکرات یک قسمت راجع به فرمایشات آقای وزیر مالیه است و قسمت دیگر راجع به فرمایش آقای مخبر است که کاملاً اساسی و منطقی بود بنده کلیه قوانین تشکیلات مالیه را در روی این میز گذارده‌ام و یک یک از مواد آن را خواهم خواند. آقای وزیر یاد داشت فرمایند و در موقع خود بفرمایند کدام یک از این مواد بد تدوین شده و کدام یک مبهم نوشته شده خیلی از مواد در این قانون هست که اگر آقای وزیر مالیه هم که متخصص هستند و اطلاعات کامل دارند نمی‌توانند غیر از این مواد چیزی بنویسند. در اینجا گفته می‌شود این قانون بایستی بالمره حذف شود چرا؟ برای اینکه رای اعتماد به آقای وزیر داده‌ایم بسیار خوب آقایانی که به پروگرام دولت رای داده‌اند دفاع کنند و رای خودشان را محفوظ دارند بنده که رای نداده‌ام و به هیچ تشویشی هم ندارم چون رای با ورقه نبود علناً می‌گویم که من به پروگرام دولت رای نداده‌ام برای این که روز اول هم گفتم پروگرام خیلی خوب و با عبارات قشنگ نوشته شده ولی من منتظر عمل هستم و در هر موقع عمل آقایان وزراء خوب بود با ایشان موافقت خواهم کرد و هر موقع مثل حلیه موافق نظریات خود عملیاتشان را مخالف قانون دیدم بوظیفه وکالتم مخالفت خواهم کرد و البته در اظهار عقیده هم آزاد هستم. اما راجع به فرمایشات آقای وزیر مالیه می‌توان آن را تقسیم به سه قسمت نمود در قسمت اول مختصری از زندگانی و خدمات خیر خواهانه خود بیان فرمودند. البته محتاج به تذکار نیست معلوم است هر کس بقدر قوه خود اگر توانسته است خدمتی کرده بنده عملیات ایشان را تصدیق می‌کنم. لکن این مطلب دلیل بر خوبی یا بدی قانون نیست لذا از این قسمت صرف نظر می‌کنم اما راجع به قسمت آخر که فرمودند خوب است این ظواهر را حفظ بکنیم و حقیقت را بچشم این فرمایش ایشان اظهار بی انصافی

بود برای اینکه اشکال آقای تدین راجع به مقدمه بود و اشکال بنده راجع به قانون تشکیلات و ایشان یک یا هر دو این مسائل را جزو ظواهر فرض کرده‌اند بنده حقیقتاً نمی‌فهمم اگر بگویند مطابق نظامنامه داخلی مطالب باید در جریان باشد جزو ظواهر و دلیل بر اعتماد یا عدم اعتماد نیست. آقای وزیر راجع به قانون تشکیلات چندین چیز متضاد فرمودند یک دفعه می‌گویند این قانون اصلاح به محل عمل نیامده و دفعه دیگر می‌گویند این قانون عملی نیست بنده نمی‌فهمم چیزی که به موقع عمل نیامده عملی بودن یا نبودنش از کجا معلوم می‌شود؟ راجع به قانون هم همان طور که آقای سردار معظم فرمودند (بهتر این است که یکی از مخالفین خود را مدافع قانون تشکیلات مالیه معرفی کند) بنده هم می‌خواهم خود را مدافع قانون معرفی کنم و لذا عرض می‌کنم اگر به عقیده آقای وزیر مالیه مواد این قانون معیوب و غیر عملی است به عقیده بنده این قانون عملی است منتهی بعضی شبها در این قانون مردود است که مجهول التکلیف است و این هم منحصر به این قانون نیست در قانون اساسی هم بعضی مواد هست که بایستی تفسیر شود سایر قوانین هم همین طور بعضی مواد و فصول متضاد دارد که در موقع عمل باید جرح و تعدیل شود چنانکه در جلسه قبل هم عرض کردم خوب است آقایان وزراء عموماً یک چنین ماده پیشنهاد کنند و ما را سه چهار اه مرخص کنند زیر قوانین سایر ادارات و وزارت خانه‌ها هم بدون استثناء همین معایب را دارند بلکه خیلی بیشتر مثلاً قوانین وزارت داخله پنجاه درصد بایستی اصلاح شود پس وزیر داخله هم باید به همین دلیل یک همچو پیشنهادی بکند و ما را آسوده بکنند این دلیلی نیست که بنده را قانع نماید و رای به موقوف الاجرا ماندن قانون تشکیلات مالیه بدهم آقای سردار معظم فرمودند خوب است روی این نقش کوچک ندبه نکنیم بنده چون هنوز کشته نشده ندبه می‌کنم و از زندگی آن دفاع می‌کنم که گفته نشود و عرض می‌کنم این قانون بیچاره را که می‌خواهیم محکوم باعدام نمائیم مقصر نیست آقای سردار معظم فرمودند علت خرابی دوائر ما یا از نبودن قانون است یا از بدی قوانین ولی بنده عرض می‌کنم خرابی دوائر ما بواسطه سه علت است و یک علت دیگر هم بنده اضافه می‌کنم و آن اجرا نشدن قانون و اعتناء نکردن به قانون است در کدام یک از دوائر این مملکت قانون اجرا می‌شود؟ در روی کدام یک از میزهای ادارات کتاب قانون گذارده شده که در مواقع لازمه مراجعه به آن بنمایند بنده در طهران که ندیده‌ام و یقیناً در ولایات بطریق اولی موجد نیست پس

در این صورت تقصیر از زمامداران امور اجراء کنندگان قانون است آقای سردار معظم فرمایش دیگری فرمودند که بنده کاملاً با آن موافقم در این مملکت هر کس از زمامداران امور یا غیر آنها قانون را مزاحم شخص خود دیدند می‌خواهند آن قانون را برای منفعت خود پاره کنند این مسئله تنها راجع به اشخاص رسمی و وزراء نیست خرابی راجع به تمام مملکت است هیچ کس فکر قانونیست این مردم و افکار عامه که آقای وزیر فرمودند خیلی روشن است بنده که ندیده‌ام ایشان حصن ظن دارند انشاءالله این طور باشد اگر افکار عامه روشن بوده بنده اینجا مجبور به گفتن این حرف نمی‌شوم و افکار عامه خودش دفاع می‌کرد افکار عامه کجاست. ملتی که در آن تحصیلات اجباری نیست و امتیاز فضلی موجود نیست در آن ملت نه قانون حفظ می‌شود و نه اجراء می‌گردد تقصیر از جهالت و نادانی است و الا این بدبخت قانون هیچ تقصیر ندارد ملتی که تحصیلاتش به این درجه است البته وزیر مالیه حق دارد بگویند از دست توصیه کنندگان چه کنم اگر ملت تحصیل کرده بعد هیچ کس از وکیل و غیر وکیل جرئت توصیه کردن نداشت و یقیناً اگر اشخاص تحصیل کرده بودند توصیه نمی‌خواستند و اگر هم توصیه می‌شد وزیر می‌نوشت این توصیه بر خلاف قانون است این شخص اگر دارای فلان شرایط فضلی هست البته با کمال خوبی قبول می‌شود و الا ابداً توصیه وکیل حجه الاسلام شاهزاده خان به یک قبول نخواهد شد اما امروز این خرابی که در مملکت هست و مردم را از تحصیل دور داشته علبش تشویق نکردن محصلین است شب گذشته عرض که کردم در این مملکت تشویق نیست بدبخت شاگرد مدرسه بعد از آنکه عمرش را به تحصیل تمام کرده تازه باید برای معیشت می‌اید از من که وکیل هستم توصیه بگیرد بیچاره هنوز تحصیلاتش به اندازه یک توصیه این قدر و قیمت ندارد. چنانکه آقای وزیر هم از توصیه گله فرمودند اینها همه بافکار عامه بستگی دارد البته افکار عامه مملکتی که افراد آن مملکت همه با سواد نیستند واقعاً اکثریت شان را علماء تشکیل نمی‌دهند و مدارس از بی پولی تعطیل می‌شود اینگونه صحبتها را می‌آورد این است که داخل اینگونه مذاکرات می‌شویم قسمت دیگر از فرمایشات آق وزیر راجع به عملی نبودن قانون تشکیلات نبوده موانعی که برای غیر عملی نبودن این قانون ذکر نمودند سه چهار چیز خیلی مختصر بیش نبوده که آنها را بطور خلاصه و مثال فرمودند که یکی زا آنها کمیسیون تطبیق حوالجات است در صورتی که اگر مواد قانون را بخواهیم آنوقت

معلوم می‌شود اگر یک عضوی از اعضاء کمیسیون تطبیق حوالجات به وظیفه خود عمل نکرده باشد (به قول آقای امین الشریعه که فرمودند ما صغری را قبول می‌کنیم و کبری را قبول می‌کنیم و نتیجه ائت را رد می‌کنیم) آیا منطقاً باز همان صغری و کبری که فرمودند قانون مقصر است یا بنده که بوظیفه خود عمل نکرده‌ام البته شما هر قانونی بنویسید مادام که مامورین شما مطمئن باشند رد مملکت مجاز نیست غیر ممکن است آن قانون اجراء شود در مملکتی که خود آقای مصدق السلطنه چند نفر را محکوم می‌کنند و بعد از آنکه وزیر تغییر کرد وزیر جدید به اسم تجدید نظر محکومیت را از بین می‌برد و آن شخص که محکوم بود یا با توصیه یا وسیله دیگر از ماموریت ولایتی ترقی کرده و این دفعه مامور ایالت می‌شود در یک چنین مملکت قانون چه تقصیر دارد؟ بنده عرض می‌کنم تا این اصول مجری است هر قدر به آقای وزیر مالیه اختیارات و اقتدارات بدهیم صاف و ساده می‌گویم اصلاحات و پیشرفت نخواهد کرد فقط بی ملاحظه‌گی حفظ قانون و امتیاز فضلی است که مردم را امیدوار و کارها را منظم می‌کند نه موقوف الاجراء ماندن قانون باری آقای وزیر راجع به کمیسیون تطبیق حوالجات ایراد و اشکال می‌فرمودند اگر یکی از اعضاء کمیسیون تطبیق حوالجات در موضوع شیشه شکسته - لیموناد - حرفی زده باشد تقصیر ماده قانون نمی‌شود تا آن را محکوم کنیم اگر یک وزیر یا وکیلی بر خلاف وظیفه اش رفتار کند باید حکم الغاء هیئت دولت یا مجلس شورای ملی را داد و گفت چون این وکیل بر خلاف وظیفه عمل نموده قوانین مجلس شورای ملی بایستی ده سال موقوف الاجراء بماند و یا بگوئیم مملکت وزیر نبایستی داشته باشد چون فلان وزیر قانون را بد اجراء نمود. این دلیل را بنده نمی‌فهمم. البته حافظین کمیسیون تطبیق حوالجات وکلای مجلس شورای ملی و مجریان قوانین یعنی وزرای دولت می‌باشند و در زمان فترت شاید دولت چندان موافقتی با کمیسیون نداشته‌اند با وجود اینکه قدرتی نداشتند خیلی کارهای خوب کرد مثلاً نسبت به یک شخصی که ادعای طلب می‌کرده به یک حرف که گفته‌اند این طلب غیر مشروع است ما را از چهار صد هزار تومان خسارت خلاص کرده‌اند. اگر یک مختصر اشکالی برای شیشه‌های لیموناد کرده‌اند در عوض ما را از شش چهار صد هزار تومان یا مثلاً از شش یکی از این تصویب نامه هائی که در دست بنده است و الان خواهم خواند خلاص نموده‌اند این یکی از تصویب نامه‌های کوچکی است که اگر به موقع اجراء گذارده بودند به همین وزارت

مالیه که متصل می‌گویند خراب است خسارت کلی وارده آورده بودند یا آورده‌اند نمی‌دانم همین کمیسیون تطبیق حوالجات است که یک قسم از این خسارات را ممانعت کرد این تصویب نامه را که می‌خوانم یک تاریخچه کوچکی است از ایام فترت اگر چه مثلاً عوامانه است اما در این موقع مناسب است یک شخصی می‌گفت هر وقت شاه شدم اول برای خودم موجب ترتیب می‌دهم حالا آقایان وزراء هم برای خودشان موجب ترتیب داده‌اند. مواد تصویب نامه ۳۸۱۵ هیئت وزراء مورخه ۳ برج دلو ۳۷ وزارت جلیله مالیه در جلسه اول برج دلو ۱۲۹۷ هیئت وزراء عظام مواد ذیل را تصویب نمودند.

مستشار السلطنه - تاریخ این تصویب نامه چیست؟

سلیمان میرزا - سیه ۱۳۳۷ است

ماده اول - از ابتدای سنه قوی ثیل ۱۳۳۷ وزراء منصوب که در موقع تصدی مقام وزارت موافق قسمت سوم از ماده چهارم تصویب نامه ۲۶ رمضان ۱۳۳۰ حقوق شخصی خود را علاوه بر حقوق وزارتی تمام دریافت می‌نمودند مادام که متصدی شغل وزارتی تمام دریافت می‌نمودند مادام که متصدی شغل وزارت یا شغل دولتی موظف دیگر باشند از دریافت حقوق شخصی محروم خواهند بود و فقط حقوق شغل دیوانی که متصدی آن هستند به آنها داده خواهد شد.

سلیمان میرزا - این ماده ظاهراً بر خلاف ایرادی است که بنده نموده و لیکن اگر تأمل بفرمائید ماده دوم تفسیر خواهد کرد.

ماده دوم - وزرای حاضره و وزرائیکه بعد از این متصدی شغل وزارت بشوند هر وقت از شغل وزارت منفصل گردیدند مادامکه متصدی شغل دولتی دیگر نشده‌اند ثلث حقوق ماهیانه وزارتی را که نسبت به رئیس الوزراء ششصد و شصت و شش تومان هزار و کسری و نسبت به سایر وزراء هر یک سیصد و سی و سه تومان و سه قران و کسری است بطور شهریه و تومان یک تومان دریافت می‌دارند.

سلیمان میرزا - بسیار خوب خوب بود ما هم سعی می‌کردیم اگر چه دو روز هم باشد وزیر می‌شدیم که ۳۳۳ تومان و کسری الی الابد حقوق می‌گرفتیم یا اگر رئیس الوزراء می‌شدیم بهتر بود در آن صورت ۶۶۶ تومان و کسری حقوق داشتیم. ماده سوم - مستمری دیوانی وزراء مذکوره در ماده فوق هر مبلغ و مقدار باشد از

بابت ثلث حقوق وزارتی که در زمان بیکاری دریافت می‌نماید کسر شده و تأدیه نخواهد شد.

سلیمان میرزا - خیلی مرحمت فرموده‌اند

ماده چهارم - وزرائیکه در دوره مشروطیت ثانی متصدی مقام وزارت شده و مشمول ماده دوم این تصویب نامه نیستند مستمریات شخصی یا شهریه‌های مصوبه درباره آنها کمافی السابق موافق قسمت سیم ماده چهارم تصویب نامه بیست و ششم رمضان (۱۳۳۰) پرداخته خواهد شد. تصویب نامه در کابینه ریاست وزراء ضبط است.

سلیمان میرزا - معلوم است اشخاصی که قبل از دوره فترت وزیر بوده‌اند از این قاعده کلی محروم هستند بلی آقایان وزراء خیلی خدمت کرده‌اند و خوب مملکت را اداره کرده‌اند البته هر کسی تا خود را اداره ننماید نمی‌تواند دیگری را اداره کند اول باید آتیه خود را تأمین بکنند بعد در فکر مردم باشد البته خیالشان باید راحت باشد این اشخاص خیلی خوب و خیلی عالی مقام هستند منتهی مالیه مملکت فقیر است باشد ضرری ندارد تصویب نامه دیگران است.

سواد تصویب نامه ۷۳۷۶ هیئت

وزارت جلیله مالیه

در جلسه ۲ عقرب هیئت وزراء تصویب نمودند که چون تصویب نامه موخه اول دلو ۱۲۹۷ در تحت ۳۸۱۶ به صورت خود باقی است آقای اعلاء الملک می‌تواند از تصویب نامه مذکوره شهریه خود را استفاده نمایند.

تصویب نامه در کابینه ریاست وزراء ضبط است

سلیمان میرزا - این است اوضاع مالی مملکت اسامی آقایان وزراء و رئیس الوزرائی‌ها هم نزد بنده است ولی چون نمی‌خواهم وقت مجلس تلف شود از خواندن آن صرف نظر می‌کنم و در موقع خود به هر یک از آقایان که مایل باشند ارائه خواهم داد موافق این صورت تقریباً بیست و شش نفر وزیر چهار رئیس الوزراء در این مدت بوده‌اند علاوه بر چند نفری که بواسطه اینکه نمی‌خواستند زیر بار این تصویب نامه بروند و به جهات دیگر بعد از وزارتشان این حقوق را دریافت نداشته‌اند ما بقی شاید این حقوقات را دریافت نموده‌اند که جمعاً یکصد و چهل هزار تومان می‌شود آیا می‌شود آیا این مسئله از سوء قانون تشکیلات است؟ اگر کمیسیون تطبیق حوالجات با همان اقتدار قانونی می‌توانست از این تصویب نامه‌ها که در ایام

فترت مثل برگ خزان می‌ریخت جلوگیری کند آیا این همه از مالیه بدبخت این مملکت تقریط می‌شد؟ اگر تمام تصویب نامه را بیاورند و ملاحظه کنید اوقت معلوم خواهد شد چه خبر خواهد بود خرابی تنها از بدی قانون یا نبودن قانون نیست حتی از عدم اجرای قانون هم نیست بلکه از تاریکی افکاری استکه آقای وزیر فرمودند روشن است و یگانه علاج بسط معارف و دانا شدن مردم است و پس هیچ چاره و علاجی جز این نیست حلا چون خود را حامی این قانون معرفی می‌کنیم و شخصاً یکی از رای دهندگان به این قانون هستم لذا یکی یکی از مواد آن را نخوانیم آقای وزیر بفرمایند کدام یک از این مواد بد است یا عملی نیست

قانون تشکیلات وزارت مالیه مملکت ایران

ماده اول - وزارت مالیه به تقسیمات ذیل تقسیم می‌شود.

۱- وزیر دارائی

۲- اداره تشخیص عایدات و خالصجات و مسکوکات

۳- اداره خزانه داری کل

۴- اداره محاسبات کل مالیه دیوان عمومیه و وظائف

۵- اداره گمرکات

۶- اداره محاکمات مالیه

۷- کمیسیون تطبیق حوالجات

۸- دایره پرسنل و ملزومات

۹- مجلس مشاوره عالی برای محاکمات اداری

سلیمان میرزا - این نه شعبه وزارت مالیه است آقای وزیر کدام یک از این شعبات را حذف خواهد کرد؟ اگر هم می‌خواهید هم خزانه را به صندوق تبدیل کنند که تغییر اسم است و به قول آقای سردار معظم چسبیدن به عبارت است حالا اگر از پست خزانه داری بدمان نمی‌آید اسمتش را صندوق بگذاریم و یا چنانکه آقای وزیر فرمودند میز صندلی را از این طرف اطاق بردارند و طرف دیگر اطاق بگذارند یا عدد صندلیهای اطاقها را کم و زیاد بکنند آیا به این ترتیب تصور می‌کنید مالیه که روح مملکت است اصلاح خواهد شد؟ بنده با وجود اینکه مخالف خیلی مایلم این اقتدار و اختیار را به آقای وزیر مالیه بدهند تا اینکه آقای وزیر ملاحظاتشان را بفرمایند و بعد ببینند تا تغییر میز و صندلی و تغییر اشخاص که مامور مالیه خراسان به فارس برود و

پیشکار مالیه فلان جا رئیس صندوق بشود امور مالیه اصلاح نخواهد شد باز هم توصیه جریان خواهد داشت و من که یک نفر وکیل هستم دست یک شخص را می‌گیرم و می‌آورم به منزل سرکار و می‌گویم مدیریت فلان اداره را به این شخص بدهید آقای وزیر هم برای اینکه بنده را ساکت کرده باشند قبول خواهند کرد پس تا وقتی که صحت عمل و امتیاز فعلی در کار نباشد و تا وقتی که محکومین پس از چندی بری الذمه می‌شوند و هیچ تغییر قانونی هیچ تغییر میز و صندلی اداره مالیه که مقامش خیلی عالی است هیچ تجارتخانه کوچکی هم اصلاح نخواهد باز اشخاص غیر لایق در روی صندلی هائی که مناسب با فضیلتشان نیست خواهند نشست و یک قاضی که عبارت را غلط می‌نویسد همانطوری که آقای مدرس فرمودند تقریر نویس که سواد فارسی ندارد همان صندلی‌ها را اشغال خواهد کرد.

رئیس - جمعی از آقایان اجازه خواسته‌اند و از طرفی هم آقای رئیس الوزراء تقاضای تشکیل کمیسیونی نمودند که بعد از ختم جلسه باید آن کمیسیون تشکیل شود اگر آقایان نمایندگان هیئت دولت موافق باشند بقیه نطق آقای سلیمان میرزا و نطق سایر آقایان بماند برای روز شنبه دو ساعت به غروب
(بعضی گفتند صحیح است)

سلیمان میرزا - بنده هم عرضی ندارم در جلسه آتیه بقیه عرایض را عرض خواهم کرد

(مجلس در ساعت قبل از غروب در تحت ریاست آقای مؤتمن الملک تشکیل گردید)

مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم تقنینیه - سه شنبه ۹ آبان (عقرب) ۱۳۰۰ نشست ۳۶

مجلس یک ساعت قبل از غروب در تحت ریاست آقای مؤتمن الملک تشکیل گردید. رئیس - تصویب شد حالا شروع می‌شود به بقیه شور در قانونی که از طرف آقای وزیر مالیه پیشنهاد شده یعنی ماده واحده چون نطق آقای سلیمان میرزا در گذشته تا تمام ماند لهذا امروز بقیه نطق خودشان را می‌نمایند.

سلیمان میرزا - قبل از آن که بنده شروع کنم به خواندن قانون زیرا که امروز اگر آقایان فراموش نفرموده باشند در جلسه قبل عرایض بنده به این جا رسید که شروع کردم به خواند مواد قانون و تقاضا دارم که آقای وزیر مالیه اگر مایل باشند هر یک از سواد قانون را غیر عملی می‌دانند و در هر یک از آنها نظریاتی دارند یادداشت بفرمائید و بعد از بنده توضیح بدهند و حال اجازه می‌خواهم قبل از آن که شروع کنم به خواندن قانون دو سه کلمه راجع به سوء تفاهماتی که گویا از خارج داخل شده است عرضه بدارم که رفع آنها بشود اولاً این مطلب را در مرحله اولی اظهار کرده‌ام و با وجود این شاید بعضی ملتفت نشده‌اند باز تکرار می‌کنم مخالفتی که بنده شخصاً این جا اظهار می‌کنم فقط و فقط راجع به وظیفه و کالتی است و به هیچ وجه مربوط به این نیست که به هیئت دولت یا شخص آقای وزیر مالیه یک حمله شده باشد یا آن که متوقع باشم بعد از رد شدن این قانون سبب بحران یا استعفا بشود در صورتی که می‌توانم پیش بینی کنم که این ماده رد نخواهد شد (گفتند انشاء الله) و خودم هم بی میل نیستم این ماده رد نشود چون برای آقایانی که خیال می‌کنند به واسطه این ماده مالیه اصلاح می‌شود یا بواسطه تغییر دادن اسم ادارات یا مثلاً تبدیل اسم خزانه به صندوق مالیه درست می‌شود یک تجربه حاصل می‌شود خواهید دید که بواسطه این تغییر و تبدیل ادارات یا فرضاً تغییر محاکمات اداری به محاکمات جزائی و حقوقی مالیه اصلاح نمی‌شود و شاید آقایانی که امروز در اشتباه هستند نظرشان این باشد که اگر چنانچه این ماده رد شود آن وقت می‌گویند یک نفر ایرانی که مکرر شاید در خرج هم می‌شنویم می‌خواست مالیه مملکتی را اصلاح نماید یک عده از وکلاء مخالفت کردند و فرصت به او ندادند و الا مالیه ما را اصلاح می‌نمود در صورتی که بنده مطمئن هستم با این تغییرات اصلاح نخواهد شد چون از این تغییرات خیلی داده شده است و

همه دیده‌ایم و با وجود این که بنده مخالف هستم بدم نمی‌آید این ماده تصویب شود زیرا می‌دانم با این تغییرات سطحی ابداً مالیه اصلاح نمی‌شود بنابراین لازم میدانم نسبت به بعضی سوء تفاهماتی که در خرج حاصل شده حتی به بعضی از جراید هم سرایت کرده است توضیح بدهم و رفع سوء تفاهم بشود البته آقایان فراموش نفرموده‌اند که آقای سردار معظم پری شب وقتی فرمودند علت پیش نرفتن کار دو چیز است بنده یک سومی هم ذکر کردم و آن اجرا نشدن قانون و قبول توصیه و توسط بود والا قانون معایبی که موجبات جرائی این مملکت باشد ندارد شاید بعضی اتهامات و نواقصی دارد (البته همه قوانین دنیا اتهامات و نواقص دارد وجود مجلس شورای ملی و برقراری او هم از برای همین است که هر گاه در قوانین مشکلاتی پیش بیاید و نواقص و میهماتی داشته باشد مجلس تکمیل کند البته قانون منزه نیست نواقص هم دارد اما باید اصلاح شود و بر خلاف آنچه بعضی از جراید گفته‌اند عیب از قانون نیست قانون مقصر نیست حاضر است حتی جراید پایه اعترافات را به جایی رسانیده‌اند که از آغاز مشروطیت تا امروز تمام و کلاء را مقصر فرض کرده‌اند و همه تقصیراتی که در این مملکت رخ داده است به عهده و کلاء دانسته‌اند (اگر چه اسم نبرده‌اند ولی) شاید شبیخونی هم که به تهران زده شده و سید ضیاء الدین به عنوان دیکتاتوری شبیخون زد همه آنها را قانونگذاران از آغاز مشروطیت تا به حال دانسته‌اند در صورتی که ابداً این طور نیست قانونگذاران از آغاز مشروطیت تا به حال خیلی زحمت کشیده‌اند و قوانینی که وضع شده است هیچ کدام اجازه این دزدیها را نداده است یکی از آنها قانون تشکیلات مالیه است که بنده هیچ ندیده‌ام به مامورین مالیه یا سایر قوانین به مامورین عدلیه یا احکام و سایر مامورین اجازه دزدی رشوه گیری یا استفاده‌های غیر مشروع دیگر را داده باشند گمان نمی‌کنم چنین اجازه را هیچ قانونی داده باشد پس اگر آنها دزدی کنند چه تقصیری بر قانونگذار است. دیگر آن که شاید بعضی‌ها مذاکرات مجلس و مخالفت بنده را بیهوده سرانی و اتلاف وقت و مانع بودن از اصلاحات مالیه بصور می‌کنند فقط چیزی که بنده در آن خصوص می‌توانم تصور کنم عدم مانوسیت گویندگان و نویسندگان است به اوضاع مجلس شورای ملی والا در مجلس شورای ملی هر قانون و مطلبی وارد شود باید مذاکره شود و هر عبارتی که گفته‌اند (توضیح و اضحات) شاید از برای بنده که این طور واضح نیست بنابراین خوب است همان طور که عرض کردم هفت نفر وزیر هفت

ماده پیشنهاد کنند و مجلس بپذیرد و راحت بشود ولی متأسفانه گویندگان و نویسندگان داخل این مطلب نشده‌اند که محاسن این ماده واحد را ذکر کنند تمام فقط همان اظهارات را که عرض کردم کرده‌اند و بنده عرض می‌کنم این اظهارات از نقطه نظر عدم مأنوسیت به ترتیت مجلس شورای ملی این است چون شش هفت سال است مجلس در این مملکت از بین رفته بود لهذا فراموش فرمودند البته مذاکرات مجلس شورای ملی چه در این جا چه در جاهای دیگر طول می‌کشید مخصوصاً در امر مالیه و بالاخره هم چنان که بعضی‌ها تکرار می‌کنند و گفته‌اند (ما و آتی‌ه) بنده هم آن جمله را تکرار می‌کنم (ما و آتی‌ه تا ببینیم) که با این ماده قانون مالیه اصلاح خواهد شد یا خیر اصلاح مالیه تنها منوط به جلب متخصصین فنی است چه از ممالک غیر هم جوار چه از سایر جاهای دیگر و رعایت امتیاز فضلی این یگانه علاج اصلاح مالیه مملکت است امتیاز فضلی یعنی چه یعنی از روی استحقاق روییک صندلی نشستنه از روی توصیه و توسط و عدم استحقاق مقامی را اشغال کر افکار عمومی خراب می‌شو و آرزوی همه این می‌شود که عقب توصیه و توسط برود دیگر در پی صحت و درستی و قابلیت و امانت و صداقت نخواهد رفت شاید خیلی معایب دیگر هم داشته باشد ولی اصول معییش انیها است و همچنین هیئت دولت و مجلس هم در این نظریه موافق هستند که باید هر چه زودتر متخصصین را برای ادارات خصوصاً مالیه جلب نماید که از روی علم و اطلاع مالیه را اصلاح کنند و شاید پس از ظرف سه ماه که آخر مدت این ماده است آنها حاضر شوند و یک ترتیباتی فراهم بیاورند که مالیه رو به اصلاح برود باری بعد از این چند کلمه که عرض کردم باز یاد آوری می‌کنم که آن شب عرض کردم خیال دارم تمام مواد قانون را بخوانم و حلا می‌بینم شاید اسباب زحمت آقایان بشود و به علاوه البته آقای وزیر مالیه مواد قانون را می‌دند بنابراین امروز فقط اکتفا می‌کنم به چند ماده از کلیات که ملاحظه فرمائید آیا به این مواد که نوشته شده اگر عمل می‌شد آیا این اعتراضات پیش می‌آید و این خرابیها پیدا می‌شد و آیا تقصیر با کمیسیون حوالات است یا با قانون است یا بواسطه اجرا نکردن قانون بنابراین شروع می‌کنم و از اول قانون تشکیلات مالیه برای برای آقای وزیر قرائت می‌کنم ببینم آیا چه در نظر دارند قانون تشکیلات وزارت مالیه کل مملکتی ایران.

ماده اول - وزارت مالیه به تقسیمات ذیل تقسیم می‌شود

۱- دایره وزارتی گمان نمی‌کنم آقای وزیر بخواهند این ورقه را تغییر بدهند شاید هم بخواهند نمی‌دانم

۲- اداره تشخیص عایدات و خالصجات و مسکوکات در این ماده هم اگر آقای وزیر مالیه بخواهند تغییری بدهند ممکن است مسکوکات را تغییر دهند و ضرابخانه بنویسند یا خالصجات را جدا کنند باز گمان نمی‌کنم معنأً تغییری بکند شاید اسم تغییر کند

۳- اداره خزانه داری کل این را هم که فرمودند به صندوق تبدیل می‌شود

۴- اداره محسبات کل مالیه و دیون عمومیه و وظائف.

۵- اداره گمرکات ظاهراً گمرکات و محاسبات هم تغییری نخواهد کرد

۶- اداره محاکمات مالیه

۷- کمیسیون تطبیق حوالجات

۸- دایره پرسنل و ملزومات

۹- مجلس مشاوره عالی برای محاکمات اداره آقای وزیر مالیه ممکن است بفرمائید که معایب اینسه ماده چیست و وقتیکه این ماده قانون پیشنهادی ایشان تصویب شد و بایشان اختیار داد شد به چه قسم اصلاح خواهند کرد و چطور کم و زیاد می‌کنند حالا بر می‌گردیم به کمیسیون تطبیق حوالجات که این اندازه راجع به او اعتراضات می‌شود و یک تقصیر عفو نشدنی که کرده است این است که شیشه خالی لیموناد را حساب کرده است حالا ترتیب اینجایش چه قسم می‌شود آن را کار نداریم وظائفش.

ماده ۴۷ وظائف کمیسیون تطبیق حوالجات به شرح ذیل است.

۱- تطبیق حوالجات مستقیم و اعتباری یا بودجه‌ها و اعتبارات.

مصوبه و تصدیق آنها قبل از رسیدن بامضای وزیر مالیه مقصود از این ماده این است که مجلس یک بودجه یا اعتباری را که تصویب کرده وقتی وزیر حوالجاتی می‌دهد و به کمیسیون تطبیق حوالجات می‌رود باید با آن بودجه مصوبه تطبیق بکند اگر در مجلس شورای ملی تصدیق کرده‌اند او هم تصدیق بکند و اگر رد کرده‌اند او هم رد کند حالا اگر مجلس بیود و یک بودجه به تصویب مجلس نرسیده یا فلان اعتبار به تصویب مجلس نرسیده در این صورخت تقصیری بر او وارد نیست.

۲- رسیدگی به حساب ادارات صاحب جمع نقدی و اجناس که در حکم نقدی است.

نمی دانم کمیسیون تطبیق حوالجات در این مدت فترت نتوانسته است به حساب اشخاصی که صاحب جمع نقدی بوده‌اند رسیدگی کند یا خیر. اگر کمیسیون تطبیق حوالجات می‌توانست این وظیفه را انجام دهد یعنی اولیاء امور وقت او را تقویت می‌کردند و کمیسیون حسات مامورین مالیه را یکی بعد از دیگری رسیدگی می‌کرد آیا امروز این قدر بقایا پیدا می‌شد در این صورت آیا تقصیر با قانون است یا قانون گذار یا عدم اجرای قانون.

۳- رسیدگی به حساب وزارتخانه‌ها و کمپانی‌ها و اشخاصی که مطابق قراردادها باید حق به دولت بدهند. اگر با کمیسیون تطبیق حوالجات مساعدت می‌کردند و او به تکلیف خودش عمل می‌کرد حساب کمپانیها و اشخاصی که به دولت مدیون هستند و باید بدهند رسیدگی می‌کرد و طلب دولت گرفته می‌شد آیا حالا ما آنقدر دچار مشکلات می‌شدیم نه شاید آنقدر کسر بودجه هم پیدا نمی‌کردیم آیا کمیسیون این وظیفه را انجام نداد یعنی با او مساعدت نشد نمی دانم با این ترتیب تقصیر قانون است یا قانون گذار یا عدم اجرای قانون

(ماده ۴۸ - کمیسیون می‌تواند هر نوع اطلاعات راجعه به عایدات و مخارج دولتی را که لازم بداند از ادارات و دوائر مالیه مستقیماً و از وزارتات دیگر دیگر بتوسط وزارت مالیه بخواهد و تمام آنها مکلف در دادن این اطلاعات هستند
(ماده ۴۹ - اگر کمیسیون در ضمن اجرای وظایف خود نقصی در اجرای قوانین و نظامنامه‌های راجع به مالیه مشاهده کند و یا تقلب و خیانتی ببیند مراتب را به وزیر مالیه اطلاع می‌دهد.

اینجا نوشته نشده اجازه دزدیها را بدهد اینجا نوشته است که راپورت می‌دهد و جلوگیری می‌کند در این صورت من نمیدانم چه سبب شده است که این ترتیبات و دزدی‌های ادارات را به قانون نسبت می‌دهند.

(ماده ۵۰ - تصویب و تصدیق کمیسیون رفع مسئولیت از وزیر مالیه نمی‌کند دست وزیر مالیه هم باز است چون او مسئول است با وجود اینکه کمیسیون رای می‌دهد سلب مسئولیت از وزیر مالیه نمی‌کند.

(ماده ۵۱ - تقصرات اداری اعضای کمیسیون مزبور در مجلس مشاوره عالی رسیدگی می‌شود ولی راپورت مجلس مشاوره عالی در صورت محکومیت اعضاء کمیسیون به فقرات ۳ و ۴ و ۶ و ۷.

ماده ۶۳ - پس از تصویب مجلس شورای ملی و در غیاب مجلس پس از تصویب هیئت وزراء به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

مواد این قانون را که فعلاً طرف حمله ست هر کدام را ببینیم همین قسم است شاید بعضی نواقص و ابهامات داشته باشد اما به هیچ وجه این قانون سبب نشده است که این خراب کاریها در مالیه بشود یا اینکه غیر عملی بودنش را بنده نمی دانم چون نمی‌خواهم وقت مجلس را بنده شخصاً اشغال کنم بنابراین همین چند ماده که خواندم اکتفاء می‌کنم و آقای وزیر مالیه اگر ممکن است و جزء اسرار هم باشد پس از یک هفته دیگر بروز نخواهد کرد اگر نقشه‌ای در نظر گرفته‌اند و به آن ترتیب می‌خواهند مالیه مملکتی را اصلاح کنند بفرمائید تا ما هم مطلع شده و عامه مردم هم که فرمودند افکارشان روشن است روشن تر می‌شود و اگر هم مصلحت نمی دانند مختارند.

وزیر مالیه - بنده در جواب شاهزاده چیزی که عرض می‌کنم این است که راجع به مستشارها اگر مذاکراتی شده که مستشارهای مالیه می‌آیند و مالیه را اصلاح می‌کنند نباید در این خصوص تا این درجه غلو کرد ملتی که نتواند برای خودش کار کند نباید هیچ وقت انتظار داشته باشد که دیگری از خارج آمده و برای او کار کند (گفته شد صحیح است) شما این مستشارها را که این جا می‌آورید یا خودتان را اجیر و محکوم به حکم او می‌کنید یا این که این مستشار در تحت حکم شما است اگر مستشار در تحت حکم شما شد پس شما امر نالایقی هستید که مامور نمی‌تواند به حکم شما رسیدگی به کار کند برای این که اگر بنا باشد شما عدم لیاقت خود را اثبات کرده بگوئید ما نالایق هستیم و نمی‌توانیم بدون مستشار کار کنیم و مالیه مملکتی ما به هیچ وجه اداره نخواهد شد مگر آنکه مستشار بیاید بنده از همچه ملتی مأیوسم (صحیح است) بنده نمی‌توانم قبول کنم که یک ملتی منتظر باشد یک اجنبی مملکت او را اصلاح کند و وقتی می‌آید باید فهمید مرکز اتکاء او چیست اگر یک مستشاری بیاید وقتی شما نالایق باشید و مرکز اتکاء آن مستشار نباشید مرکز اتکاء آن مستشار آن وقت یکی از سفارت خانه هائی خواهد بود که در این مملکت قوی است و آن مستشار به حرف شما تمکین نمی‌کند و نوکر آن سفارت خواهد شد پس بنابراین شما نباید انتظار داشته باشد که یک اجنبی آمده و خانه شما را درست کند وقتی او خوب کار می‌کند که شما وزیر فهمیده و پارلمان خوب و ملب خوب داشته باشید وکیل خوب نداشته باشید پارلمان و حیات و افکار عمومی خوب نداشته

اشید مستشار هم مرکز اتکائی نداشته و به آن طرفی تکیه خواهد کرد که قوی بوده و مرکز اتکاء او باشد و البته بآن هم یک مرکز اتکائی خواهد بود که منافعش با منافع ایرانی است و قومیت ما مخالف است پس بنابراین نباید انتظار داشته باشید که مستشار در این جا نیاید و مالیه شما را درست و اصلاح کند آن کسی که می‌گوید مستشار می‌توند مالیه ما را اصلاح کند من منکر او هستم و می‌گویم مستشار باید در این مملکت نیاید و رئیس اداره باشد زیرا آنها اشخاصی هستند که با ایرانی به هیچ وجه خصوصیت ندارند توصیه قبول نمی‌کنند کسی از آنها توقع ندارد. لذا دوام می‌کنند دوام و عدم دوام آنها هم باید باخته‌های شما باشد اگر تکیه گاه آن مستشاران پارلمان و مردم هستند تکیه گاه وزیر هم که همین پارلمان است چرا وزیر دوام ندارد ولی مستشار دوام دارد پس معلوم می‌شود که تکیه گاه مستشار جای دیگری است که دوام دارد و اگر مرکز اتکاء مستشار هم شما هستید پس باید بی دوام باشد همچنان که ایرانی بی تدوام است و وقتی می‌خواهد کار بکند یک اغراض خصوصی و یک منافع و استفاده هائی پیدا می‌شود و اشخاصی که می‌خواهند اصلاح نشود با او ضدیت می‌کنند و او را از کار بیرون می‌کنند پس باید فهمید که دوام مستشار برای خاطر شما و در دست شما نیست بلکه دوام اروپائی بواسطه تسلط اوست که در این جا دوام می‌کند و علت دوام مستشار بواسطه این است که فلان خارجی وقتی پارتی او شد و با او موافقت کرده حامی او می‌شود آن وقت اغراض خصوصی ما پیش می‌رود دلیل دیگرش این است که مستشار کسی را نمی‌شناسد اما وقتی وزیر شما کسی را شناخت شما با او ضدیت می‌کنید.

التبه وقتی وزیر ببیند کسی با او ضدیت نمی‌کند کار صحیح می‌کند وقتی ببیند یک پارلمانی است که طالب اصلاحات است آن وزیر هم قهراً کار خوب می‌کند. پس وقتی که وزیر کار خوب نمی‌کند برای این است که مردم نم خواهند کار خوب بشود وقتی که مردم نمی‌خواهند کار خوب شود وزیر هم طبعاً کار خوبی نمی‌کند زیرا می‌گویید دلیل دارد من خودم را با مردم طرف کنم دوروز عمر دارم دست از زندگانی روزمده بر نداشته به هر ترتیبی است یک کاری می‌کنم خوب شود بید بشود به من چه مربوط است این مردم هم با اینطور اشخاص همیشه مساعدت دارند. اما اگر وزیر بخواند کار بکند جلوگیری از تجاوزات بکند یک دسائسی بر ضد او می‌شود و یک دستجاتی تشکیل می‌کنند و او را به زودی به زمین می‌زنند آن وقت می‌بینیم هر

کس تند رو و طالب حقیقی اصلاح و علاقمند به اصلاح بوده نتوانسته است کار بکند اما اینکه شاهزاده از کمیسیون تطبیق حوالات مذاکره فرمودند بنده خودم دو صورت حساب فرستادم یکی راجع به معدل الدوله پیشکار آذربایجان چون راپورتی از آذربایجان رسیده بود راجع به معاملات جنسی آنجا که متصدی آن معدل الدوله بود بنده فرستادم به کمیسیون تطبیق حوالات و دیگر یک حسابی بود راجع به میرزا قاسم خان آصف الملک شیرازی که در جراید نوشته شده بود آن را هم بنده فرستادم به کمیسیون متأسفانه بعد از هشت نه ماه هیچ اقدامی نکردند و همان جا ماند. تصور فرمائید تمام قور با وزارت مالیه بوده خیر کارها به آنجا فرستاده می‌شد وقتی که می‌دیدند کار خیلی معطل می‌شود و نمی‌تواند آن قدر تعطیل را قبول کرد آن وقت به این جهت کارها به آنجا فرستاده شده و بعد هم چون کار در یک خط بدی افتاده و همین طور شده است که ملاحظه می‌کنید و اما اینکه می‌فرمائید مایوس از اصلاحات وزارت مالیه هستند بنده از روز اول یک لایحه پیشنهاد کردم که دو کمیسیون از مجلس بگذرد و نطه نظر بنده این نبود که در مالیه مالک الرقاب و دیکتاتور باشم چون بعضی مواد قانون تشکیلات امروزه را عملی نمی‌دانم و با سلیقه بنده فرق دارد و البته لازم نیست که اگر سلیقه بنده موافقت با قانون دیگری بکند حکماً آن عملی باشد یا بالعکس بنده شخصاً عقیده‌ام این بود که این قانون بعضی از موادش عملی نیست و محتاج به تغییرات و از آنجا که معتقد بوده‌ام هیچ ماده قانونی را نمی‌توان تغییر داد یا بر خلافش رفتار نمود مگر آنکه از طرف مجلس اجازه داده شود. این بود که کمیسیون بنده پیشنهاد کردم بریا این که از طرف مجلس ناظر باشند یکی در عایدات و یکی در مخارج مالیه. مثلاً اگر دولت از یک مملکتی مستشار خواست گفت نمی‌آیم یا آن دولت نخواست و قبول نکرد مستشار بفرستد باید مالیه ما به همین حال باقی باشد گمان نمی‌کنم تصدیق بکنند.

بنابر این بنده از این نقطه نظر که صورت بهتری داشت در کمیسیون پیشنهاد کردم که حالا بصورت دیگری در آمده است پیشنهاد کردم که اگر یکی از مواد قانون تشکیلات عملی نباشد و بخواهیم تغییر بدهیم مورد استیضاح واقع شود آنها را در کمیسیون مالیه روز اول قرائت کردند مذاکراتی شد و به جلسه دیگر محول شد در جلسه دیگر آقای مشیرالدوله و آقای مؤتمن الملک هم تشریف داشتند بالاخره این ماده نوشته شده حالا این مذاکراتی که می‌شود خودش اسباب یک یأس می‌شود که دیگر

هیچ کس در این مملکت نتواند سر بلند کند یا کار بکند اما این که فرمودید کمیسیون تطبیق حوالات چه کارهائی کرده این را هم سر کار نمی‌توانید تشخیص بدهید زیرا سرکار در این مملکت نبودید و اگر هم در این مملکت بوده‌اید هیچ‌گاه داخل در مالیه نبودید و وقتی که از کمیسیون تطبیق به معاونت وزارت مالیه منتقل شدم مقصودم در زمان تصدی و معاونت خود در وزارت مالیه همیشه این بود که هیچ کاری نشود مگر اینکه به تصویب کمیسیون مزبور باشد و بالاخره یک مدتی هم ما بین بنده و کمیسیون تطبیق سخت در گرفت اوراق درخواست که به آنجا می‌فرستادیم یک ماه معطل می‌شد حتی بنده به کمیسیون نوشتم شما مکلف هستید در عرض سه روز آنچه را که به شما می‌رسد یا مثبت یا منفی جواب بدهید و از آنجا که آنها مستقیماً در تحت حکم و امر قوی وزارت مالیه نبودند و از طرف مجلس شورای ملی انتخاب شده بودند نظر خودشان را اجرا می‌کردند و وزیر هم به آنها نمی‌توانست حکم کند چون یک عضوی که عزل و نصب او در دست وزیر مالیه نباشد البته هر کاری بخواهد می‌کند کار کند یا نکند اهمیت نمی‌دهد اما اینکه می‌فرمائید هیچ حساب برای ایشان نفرستادند این طور نیست و چنانچه عرض کردم فرستاده می‌شود خلاصه پس از مذاکرات در کمیسیون قوانین مالیه رای کمیسیون به این قرار گرفت آن ماده که بنده پیشنهاد کرده بودم نباشد و به جای اولین ماده واحد و تهیه و به مجلس آمده باشد چون نظر کمیسیون این طور قرار گرفته بود بنده هم موافقت کردم باز هم عرض می‌کنم بنده نظر آن اشخاصی را که معتقد هستند از ایرانی کار پیش نمی‌رود و نمی‌تواند کار بکند یا این که دیگری آمده ما را اداره بکند بنده کاملاً رد می‌کنم و اشخاصی که علاقمند به وطن و مملکت هستند خوب بود عوض این که اینجا مواد قانون را بخوانند و در پارلمان از یک وزیر بپرسند که شما کدام را قبول دارید و کدام را قبول ندارید (البته اگر وزیر قبول داشته باشد چیزی بر خلاف او نمی‌نویسد) بنده عرض می‌کنم وزیر باید اجازه وسیعی در کلیه امور داشته باشد که هر کدام را قبول ندارد به طوریکه کار مملکت زمین نماند بدون این که معطل شود هر چه به نظرش می‌رسد بکند و قانون آن را به مجلس پیشنهاد کند خوب بود آقایان که به موجب قانون اساسی در کارهای مالیه مملکت ذی دخل و در اصلاح مملکت علاقمند می‌باشد عوض آن دو کمیسیون که پیشنهاد شده بود می‌گفتند ده کمیسیون باید باشد و می‌گفتند عوض آن دو کمیسیون باید یک عده زیادی از طرف مجلس بروند در مالیه بنشینند و این

صورت‌های امروزی را در تحت نظارت در آورند و یک طوری بکنند که مالیه ما بدتر از این صورت نشود این که می‌فرمایند قانون اجراء نشده صحیح مسلم است اجرا نکردن قانون به واسطه نداشتن نیت خوب است زیرا بواسطه نداشتن نیت خوب روزگار مالیه مملکت ما به این روز افتاده است بنابراین وضعیات حاضره مسلم است خوش نیست و گمان نمی‌کنم کسی هم تصدیق کند که مالیه مملک ما حالش خوش است همه می‌دانند با چه عبرتی امروزه چرخهای مالیه حرکت می‌کند و کسی نمی‌داند بعد چطور حرکت خواهد کرد بنابراین بودن یا نبودن قانون یا نسخ یا موقوف الاجرا بودن آن یک چیزهایی است که فعلاً مربوط به اصلاح مالیه مملکت نیست اگر امروزه یک عملیاتی در مالیه مملکتی ما بشود ممکن است برای بعد خوب باشد. والا قانون را شما نگه دارید یا نسخ کنید فرق ندارد چیزی که هست این که اگر بخواهید با این قانون اصلاحاتی بکنید بعضی از مواد قانون است که نمی‌گذارد شما آن اصلاحات را بکنید و اگر نقض کنید البته خلاف قانون رفتار کرده‌اید بنابراین بنده این طور بهتر می‌دانستم که شاهزاده که حامی قانون هستند یک قدری حامی اصلاح وزارت مالیه باشند و اگر به این ماده که بنده پیشنهاد کردم معتقد نبودید خودشان بفرمایند به چه ترتیب وزارت مالیه باید اصلاح شود ایشان یک وکیل هستند و حق دارند ۱۵ نفر را با خود همراه کرده و یک قانونی پیشنهاد کنند ببینید طریق اصلاح این مالیه چیست پس باید فهمید علت اینکه مالیه ما به این حال افتاده چیست و اینکه می‌گویند ایرانی نمی‌تواند کار کند مگر بواسطه وجود خارجی هیچ خارجی دلش برای ما سوخته است هیچ خارجی در فکر خانه ما نیست اگر شما خودتان فر خود نباشید خارجی فکر شما نیست بنده همان روزی که وزارت مالیه را عهده دار شدم یک اختیاراتی خواستم تا بتوانم کار کنم اگر اختیار نند و دستهای بنده بسته باشد و بخواهند کار کنم بنده نمی‌توانم این شرط اول بنده بود و غرض بنده از این ماده این بود که تصور می‌کردم وقت و موقع رسیده که مالیه اصلاً بشود بنده تصور می‌کردم وقتی این ماده به مجلس بیاید با یک اتفاق کامل تصویب می‌شود و در خارج یک آمار خوبی برای بنده که می‌خواهم وزارت مالیه را اصلاح کنم خواهد داشت حالا من می‌بینم یک مخالفت‌هایی می‌شود و در خارج اشخاصی که منکر اصلاح بوده و این اصلاحات را مضر می‌دانند وقتی بشنوند با اینکه اکثریت مجلس باین قانون رای داده است یک عده مخالف هستند آن وقت این اشخاصی که مخالف با این ترتیب

هستند پیش خود خواهند گفت ما می‌توانیم از اختلاف آنها استفاده کرده با نظریات مخالفین موافقت نموده و اسباب زحمت کار کنان وقت را فراهم آورده نگذاریم کار کنند این است که آن روز اول که بنده به مجلس آمدم و این مواد را پیشنهاد کردم با یک امیدواری کاملی تصور می‌کردم که همه آقایان طالب اصلاحات وزارت مالیه هستند و حالا به عکس می‌بینم مخالفت‌هایی می‌شود و ممکن بود دو ماه یا چهل روز دیگر که ثابت می‌شد یک ایرانی می‌خواست وزارت مالیه را اصلاح کند و نتوانست آن روز این فرمایشات را می‌فرمودند نه اینکه از اول بنده را کسل و آزرده خاطر و مأیوس کرده و عده را در خارج حاضر کنند که بگویند مجلس هم با این اصلاح و این ترتیب موافقت ندارد البته همه میدانید در اصلاحات برای هیچ کس نفعی نیست ولیکن در خرابی فایده هست هر ساعت یک دولتی بخواهد قلم بردارد و بودجه را اصلاح کند همه مردم با او طرف خواهند بود بنابراین با این صورتهائی که در کار پیدا شده تصور می‌کنم که این ماده اگر با اکثریت نصف به علاوه یک بگذرد باز آن اشخاص مفتخوار که در خارج هستند و می‌دانند عده مخالف بوده‌اند در خیال استفاده خواهند بود و بنده اول که عضویت کابینه را قبول کردم با این شرط بود که اختیاراتی به من داده شد دست بنده را باز بگذارند و بتوانم کار کنم بنده مقصود نداشتم که در مجلس بیایم و کشتی بگیرم بنده خواستم به مملکت و مالیه مملکت خدمت کنم مقصودم چیز دیگری نیست این مقصود بنده بود و نمی‌خواستم با کسی کشتی بگیرم.

آقای وزیر مالیه پس از اختتام نطق خود از مجلس خارج شدند.

رئیس - آقای مدرس و چند نفر دیگر پیشنهاد کرده‌اند مذاکرات کافی باشد آقایان مذاکرات را کافی میدانند.

(جمعی گفتند کافی است)

سلیمان میرزا - بنده عرض دارم اجازه می‌فرمایند.

رئیس - آقایان مذاکرات را کافی میدانند.

سلیمان میرزا - بنده توضیح دارم آقایان چطور مذاکرات را کافی می‌دانند چون آقای

وزیر یک تهمت هائی به بنده زدند بنده چطور ساکت بمانم.

رئیس - اگر توضیحی دارید بفرمائید.

سلیمان میرزا - متأسفانه آقای وزیر تشریف بردند.

در ضمن دفاع قانون یک نسبت‌هایی به عرایض بنده دادند که بنده جداً آنها را تکذیب

می‌کنم مثلاً فرمودد که بنده نسبت به مستشاران خارجه گفته‌ام که مستشارها باید مملکت ما را اصلاح کنند و یک اختیارات مافوق وزیر داشته باشند ایشان اینطور ترجمه فرمودند که هر کست علاقه مند به این باشد که دیگری بیاید و مملکت را اداره کند باید مأیوس باشد هرگز مملکت اداره نخواهد شد بنده هم این عقیده را دارم که دیگری نباید بیاید مملکت را اداره کنند و نباید در این مملکت مداخله نماید شاید یک شخصی که در این عقیده بیشتر جدی بوده و بیشتر دوندگی کنند بنده باشم نه آقای وزیر.

نصرت الدوله - تأمل بفرمائید موقعی که آقای وزیر تشریف می‌آورند بفرمائید. سلیمان میرزا - بنده حاضرم هر وقت تشریف بیاورند باز عرض کنم چون به بنده تهمت زده و نسبت هائی داده‌اند بنده وظیفه‌ام این است که دفاع کنم بنده بکلی تکذیب می‌کنم آنچه را که ایشان فرمودند. بلی بنده طرف دار این هستم که مستشار باید بیاید امور اداری مملکت ما را اصلاح کند صریحاً عرض می‌کنم ما در مملکت خودمان اشخاص عالم به اندازه نداریم و چون بنده امتیاز فضلی را قائل هستم عرض می‌کنم آنها عالمتر و متخصص ترند آنها را مقدم می‌دارم و پیشنهاد می‌کنم برای ادارات جلب شوند و ما هم اختیار داریم نه آن عباراتی که آقای وزیر فرمودند که خودش رامتگی به یکی از سفارتخانه‌ها می‌کنند این مذاکرات خارج از ترتیب مجلس بود. خیر اگر در این مملکت تکیه کردن به قوای خارجی اسباب پیشرفت می‌شد و خیلی از وزرای ما تکیه کردند از همه بیشتر آقای سید ضیاء الدین و وثوق الدوله که تکیه کردند ولی نتوانستند کاری بکنند.

رئیس - از حدود توضیح خارج نشوید.

سلیمان میرزا - به چشم. بنده عرض می‌کنم آنطوریکه آقای وزیر مالیه فرمودند که بنده علاقه مند به اصلاح مملکت نیستم اگر مقصودشان این عبارت بود کاملاً تکذیب می‌کنم و هم چنین آنچه را که در باب مستشارها فرمودند مقصود بنده آنطور نیست و آمدن مستشار تکلیفش معلوم است و اینها یک چیزهائی است که هیچ در مذاکرات بنده داخل نبود.

رئیس - رای می‌گیریم که مذاکرات کافی است یا خیر.

آقایانیکه مذاکرات را کافی میدانند قیام فرمایند.

(اکثر نمایندگان قیام نمودند)

رئیس - تصویب شد.

رای می‌گیریم که داخل در شور دویم یا سیم تشویم با نه.

سردار معظم - اجازه میفرمائید

رئیس - بفرمائید

سردار معظم - رای دخول در شور گمان می‌کنم در روزی که شروع می‌شود باید گرفته شود.

رئیس - خیر جزء شور اول است امروز باید رای بگیریم که داخل در شور دویم بشویم یا خیر - پس از آن که رای دادید شور دویم باید بشود آن وقت پنج روز دیگر

شور دویم به عمل خواهد آمد

(گفته شد صحیح است)

رای می‌گیریم که پنج روز دیگر شور دویم به عمل بیاید یا خیر.

آقایانیکه تصویب می‌کنند قیام نمایند.

(اغلب قیام نمودند)

رئیس - تصویب شد. نسبت به معاهده چنین هم فراموش شد که این رای گرفته شود

چون شور اول بود باید رای گرفته شود که داخل شور دوم بشویم آقایانیکه معتقد

بشور دوم معاهده چین هستند قیام فرمایند.

(اکثر قیام نمودند)

مجلس دو ساعت و نیم از شب گذشته ختم شد

مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم تقنینیه - پنجشنبه ۷ دی (جدی) ۱۳۰۰ نشست ۵۲

مجلس یک ساعت قبل از غروب در تحت ریاست آقای سردار معظم نایب رئیس تشکیل گردید.

نایب رئیس - شاهزاده سلیمان میرزا (اجازه)
نایب رئیس - اکثریت است اگر مخالفی نباشد یک مطلب دیگری هم هست جزء دستور است تکلیف او معین می‌شود و بعلاوه تنفس داده می‌شود و آن پیشنهاد دولت است راجع به اعتبارنامه پنجاه هزار تومان که راپورتش از کمیسیون بودجه رسیده است اگر مخالفی نباشد جزو دستور شود. شاهزاده سلیمان میرزا (جازه)
سلیمان میرزا - بنده چون از طرف وزیر مالیه کسی را نمی‌بینم یعنی نه خودشان و نه معاونشان اینجا حاضر نیستند بنابراین اگر آقایان موافق باشند این مطلب بعد از تنفس مذاکره شود و در موقع تنفس یا به خودشان یا به معاونشان اطلاع داده شود تشریف بیاورند که اگر توضیحی لازم باشد بفرمایند بهتر است.

نایب رئیس - قبل از تنفس راپورت کمیسیون بودجه راجع به درخواست اعتبارنامه پنجاه هزار تومان از طرف دولت تحت شور قرار داده شده بود نظر به اینکه از طرف دولت نماینده در مجلس نبود شور در قضیه به بعد از تنفس موکول شود حالا آقای وزیر مالیه تشریف آورده‌اند و راجع به این مسئله مذاکره خواهیم کرد و بعد هم سوالاتی که باید بوشد مطرح خواهد شد آقای اقبال السلطان موافقت یا مخالف.

اقبال السلطان - مخالفم

نایب رئیس - بفرمائید.

اقبال السلطان - تا موقعی که بودجه مملکتی به مجلس نیامده مخارجی را که دولت می‌کند با کدام اجازه است که برای این پنجاه هزار تومان که ما نمی‌دانیم برای چه مخارجی است اجازه می‌خواهند خوب است با همان اختیاری که نسبت به سایر مخارج دارند و اضافه حقوقهایی که می‌دهند این پنجاه هزار تومان را هم خرج کنند تا بودجه به مجلس بیاید و البته بعد از آنکه بودجه به مجلس آمد در آخر آن یک قلم راجع به مخارجی که در بودجه پیش بینی نشده نوشته می‌شود و مبلغ آن هم با نظریه

کمیسیون و مجلس معلوم خواهد شد.

سهام السلطان منشی کمیسیون - البته چنانکه در راپورت ملاحظه می فرمائید مخارج بر دو قسم است یک مخارجی است که مطابق بودجه می شود و یک مخارج فوق العاده دیگری است که در بودجه پیش بینی نشده مخارجی که در بودجه منظور شده به همان ترتیب پرداخته می شود ولی اغلب اوقات یک مخارج فوق العاده برای دولت پیش می آید که در بودجه های سابق پیش بینی نشده البته لازم است از طرف مجلس اجازه پرداخت آن داده شود. اما راجع به بودجه ها که فرمودید چند روز است از طرف دولت به کمیسیون بودجه رسیده و کمیسیون نیز با نظریات دولت مشغول اصلاح آنها می باشد و بعد به مجلس راپورت داده می شود البته پس از آنکه بودجه ها تقدیم مجلس شود تمام مخارجی که برای ادارات و وزارتخانه ها لازم است در آن بودجه منظور خواهد شد ولی تا موقعی که بودجه ها به مجلس نیامده مخارجی که برای دولت پیش می آید که فوق العاده و خارج از حدود بودجه هائی است که قبلاً نوشته شده باید به دولت اختیار بدهد که به مصرف آن مخارج فوق العاده برساند و بعد صورتش را به مجلس تقدیم نماید.

نایب رئیس - آقای حاج شیخ اسدالله مخالفید.

حاج شیخ اسدالله - خیر موافقم

نایب رئیس - آقای اقبال السلطان (اجازه)

اقبال السلطان - این مخارجی را که آقای مخبر فرمود مطابق بودجه پرداخته می شود بنده بکلی منکر دم همین دو سه روزه مواجب معاون کرمانشاهان را یکصد و پنجاه تومان یا دویست تومان اضافه کرده اند با کدام اجازه این اضافه را منظور داشته اند با همان اجازه ممکن است این مخارج فوق العاده را هم بکنند و بعد در ضمن بودجه ها به مجلس پیشنهاد کنند.

نایب رئیس - آقای حاج شیخ اسدالله (اجازه)

حاج شیخ اسدالله - آقای اقبال السلطان نظرشان عالی است می فرمایند دولت هر چه می خواهد خرج کند بنده این عقیده را ندارم پیشنهادی از طرف دولت شده و اعتباری خواسته است برای اینکه ممکن است یک مخارجی برای دولت پیش بیاید که هر یک از آن مخارج محتاج به یک پیشنهاد مخصوص باشد البته آقایان نمایندگان تصدیق می کنند که لازم است دولت برای مخارج فوق العاده یک قدری اعتبار داشته باشد اگر

بنا باشد برای هر خرج ضروری و فوری پیشنهاد مخصوصی به مجلس بشود ممکن است بواسطه طول مدت خسارتی به دولت داده شود در صورتیکه خودمجلس تصدیق کند که آن مخارج در آن موقع لازم بوده و بایستی شده باشد مثلاً موقع زمستان است ممکن است یک بارندگی فوق العاده شود و یکی از سدهائی که در این راهها هست مورد مخاطره واقع شود و اگر دولت بخواهد یک پیشنهاد مخصوص بکند و اعتباری برای جلوگیری از آن خرابی بخواهد ممکن است بواسطه طول مدت تصویب مجلس موعدش منقضی شود و خسارت کلی متوجه شود همینطور سایر مخارج فوق العاده که برای دولت لازم می شود مثلاً یک اتفاقی می افتد که دولت مجبور می شود مامورین مخصوص اطراف اعزام دارد برای تفتیبات و عملیاتی که اگر ده روز یا دو روز به تاخیر افتد موقع می گذرد به علاوه تصویب یک اعتباری لازم خرج کردن آن اعتبار نیست هیئت دولت پیشنهاد کرده است مبلغی اعتبار داده شود که در مواقع فوری و ضروری و مواقعی که ممکن است بواسطه گذاشتن وقت خساراتی متوجه دولت بشود هیئت وزراء آن را تصویب نمایند و به مصرف برسانند و پس از اینکه مجلس این اعتبار را تصویب کرد به وزارت مالیه می گوید که صورت پرداخت آن مخارج را به مجلس بیاورد تا مجلس هم نظارت نماید که این اعتبار به مصرف مخارج بیهوده نرسیده باشد البته آقایان تصدیق می نمایند که دولت باید کم یا بیش اعتباری داشته باشد در موقعی که بودجه از تصویب مجلس می گذرد در ضمن بودجهها این اعتبارات منظور خواهد شد ولی مادامی که بودجهها نگذاشته و مطابق بودجههای قبل رفتار می شود البته مخارج فوری برای دولت پیش می آید که سابقاً در نبودن مجلس خود دولت راجع به آنها تصویب نامه صادر می نمود ولی امروز که مجلس هست دولت نمی تواند چنین تصویب نامه صادر نماید اگر مخارجی می کند بایستی به دولت داده شده باشد بنابراین عقیده بنده این است که این اعتبار را بایستی مجلس تصویب نماید.

نایب رئیس - آقای آقا سید یعقوب موافقید یا مخالف.

آقا سید یعقوب - بنده با راپورت کمیسیون موافقم.

نایب رئیس - آقای ارباب کیخسرو موافقید یا مخالف.

ارباب کیخسرو - موافقم

نایب رئیس - شاهزاده سلیمان میرزا موافقید

سلیمان میرزا - خیر بنده مخالفم

نایب رئیس - بفرمائید.

سلیمان میرزا - البته آقایان فراموش فرموده‌اند که هیئت دولت در بدو امر دو پیشنهاد نموده بود یکی پیشنهاد راجع به سیزده هزار تومان اعتبار برای مخارج بنایی عمارات دولتی ایالات و ولایات که فعلاً مطابق راپورت کمیسیون خود دولت آن را مسترد داشته است خیلی مرحمت فرمودند دیگری راجع به پنجاه هزار تومان اعتبار برای مخارج فوق العاده از این مسئله بنده خیلی خوشوقت شدم زیرا دولت تصور می‌کند که در صندوق خود پنجاه هزار تومان موجود دارد اگر دولت در صندوق و خزانه خودش چنین پولی موجود دارد که به محض تصویب این اعتبار پنجاه هزار تومان برای مخارج فوری بدهد بسیار مایه امیدواری بنده است بنده پرداخت حقوق معلمین را خیلی فوری تر از گاه گل مالی پشت بام می‌دانم بنده از این فوریتز چیزی را تصور نمی‌کنم.

مملکتی که یک معلم با بیست و سه تومان حقوق با کمال فقر و فلاکت باید اطفال بدبخت این مملکت را درس بدهد و امروز تمام مدارس دولتی برای عقب افتادن حقوق تعطیل کرده‌اند و باید سرمان را از خجالت پائین بیندازیم مخارج فوری لازم ندارد.

معلمی که با بیست و سه تومان حقوق آن هم شش ماه پرداخت آن عقب افتاده باشد و در این سرمای زمستان با کمال سختی و فلاکت بایستی بمیرد و تقصیرش این است که تحصیل کرده است چه خارجی از این فوری تر است کدام مطلب در دنیا از معارف مهمتر است.

در این موقع دولت از سد فوضی که خراب خواهد شد با اعزام مامور فوق العاده صحبت می‌کند در صورتی که بنده همه وقت می‌شنوم دولت پول ندارد پس فایده تصویب این اعتبار در صورتیکه دولت یک شاهی در خزانه ندارد چیست اگر حقیقت پول دارند چرا به معلمین نمی‌دهند کدام خارجی است فوری تر از مخارج تحصیل اطفال این مملکت.

بنده این مطلب را درست نمی‌فهمم البته با فرمایش آقای حاج شیخ اسدالله کاملاً موافقم

دولت بایستی اعتبار داشته باشد ایشان فرمودند قدری اعتبار داشته باشد بنده عرض می‌کنم اعتبار دولت بایستی خیلی زیاد باشد. من می‌گویم دولت چرا پیشنهاد سیزده هزار تومان را مسترد داشته این سیزده هزار تومان را اگر بی دقت پیشنهاد نموده بودند پس کلیه پیشنهادات ایشان اعتبار نخواهد داشت.

چرا اول در پیشنهاد خودشان دقت نمی‌کنند پل مملکت جان و نتیجه زحمات اهالی است. عرق و خون اهالی این مملکت است با این ترتیب و سرسری نمی‌توان در موضوع مالیه مملکت پیشنهادات غیر دقیقانه نمود.

اولین وظیفه نمایندگان نظارت در مالیه مملکت و بیت المال مسلمین است این پیشنهاد سیزده هزار تومان که با این فوریت قبل از تصویب بوجه به مجلس آوردند چرا پس گرفتند به چه دلیل پس معلوم می‌شود بی مطالعه پیشنهاد نموده بودند اگر حقیقتاً از روی مطالعه پیشنهاد نموده بودند باید تا آخرین قدم از پیشنهاد خودشان دفاع کنند. چطور بی مطالعه می‌شود پیشنهادی نمود؟ ممکن است پس از مدتی یک مقدار از این پیشنهاد ۵۰ هزار تومان اعتبار می‌دهد اگر مخارج فوری است و پول هم موجود است هزار مرتبه تکرار می‌کنم اول معلمین آخر معلمین اگر پول نیست قیام و قعود با ورقه کبود و سفید هیچ اثر فایده نخواهد داشت اگر پول داریم باز هم می‌گویم به معلمین بدهید بدبخت معلمینی که بعد از همه تحصیلات در یک مملکتی که امتیاز فصلی وجود ندارد و توصیه و توسط قائم مقام امتیاز فصلی است قیمتش بیست و سه تومان باشد تحصیلات یک شخصی که مقام معلمی و بزرگترین مقامات را حائز می‌شود در این مملکت ۲۳ تومان ارزش دارد و با این حال همان مبلغ جزئی شش ماه عقب می‌افتد و با پست ترین ترتیبات باید زندگانی نماید و ما به اسم اینکه پول نداریم معارف خود را باید به این فلاکت و اقتضای بیبینیم این مسئله یک سال مملکت را عقب انداخت زیرا به شما اطلاع می‌دهم شاگردان امساله دوره ابتدائی دیگر نخواهند توانست در موقع امتحان از عهده بر آیند.

امسال تمام مدارس ما بی مصرف مانده امروز تمام زحمات اطفال به هدر رفته کدام مخارج فوری؟ مخارج فوری را تا حقوق معلمین مملکت داده نشود تصویب نخواهم کرد و مخالفم و اینکه قبلاً عرض کردم خوب است در موقع شوردر این راپورت

آقای وزیر مالیه تشریف داشته باشند برای این بود که عرض کنم آقای وزیر مالیه اگر پول دارید اول حقوق معلمین را بدهید که با بیست و سه تومان حقوق در این سرما نروند متحصن بشوند کشور و مدارس را تعطیل کنند و این اقتضاحات از برای ما تولید شود یک دولتی که بیست و سه تومان حقوق یک معلمی را نمی‌تواند برساند چه مخارج فوری دارد؟ اگر پول ندارید چه فایده دارد که در صورت ظاهر ما رای بدهیم و پنجاه هزار تومان برای مخارج فوری به دولت اعتبار بدهیم و هیئت وزراء هم تصویب نامه صادر کنند که فلان مبلغ به فلان مفتش بدهید اگر پول نیست آن مفتش هم نخواهد رفت و آن کار فوری هم صورت نخواهد گرفت و اگر پول هست هزار بار می‌گویم معلم. معلم. معلم مملکتی که به معارفش اهمیت داده نشود مثل مملکت ما می‌شود در ترقی نخواهد کرد. ما اگر می‌خواهیم ترقی کنیم باید معارفمان را ترقی داده و اهمیت بدهیم نه اینکه بنشینیم بگوئیم چه اهمیت دارد یک معلمی بمیرد اگر اینطور است بنده هم می‌گویم چه اهمیت دارد یک مفتش به فلان جا برود یا نرود بنده تصور می‌کنم به هیچ اعتباری نباید رای داد و بنده هم رای نمی‌دهم برای اینکه اول باید حقوق معلمین را داد و هیچ چیز مهمتر از این نیست.

وزیر مالیه - بنده خیلی متاسف هستم که نماینده محترم پرداخت مخارج را با تصویب مخارج فوق نداده‌اند اعتباری که دولت خواسته است مربوط به تصویب مخارج است. باید دانست برای چه دولت این اعبار را خواسته است. اگر مقصود دولت از دست دادن صلاح و صرفه مملکت بوده این اعتبار را نمی‌خواست. این اعتبار برای این است که برای مخارج فوری و ضروری که هر روز برای مملکت پیش می‌آید تا گذشتن بودجه محلی داشته باشد و یقیناً اگر دولت خودش برای مخارج فوق العاده بدون تصویب مجلس اعتباری تصویب می‌کرد شاید بر مبلغ مخارج افزوده می‌شود شخص بنده نظر به مسئولیت خودم لازم دیدم که یک پیشنهادی به مجلس بشود و اعتباری خواسته شود و اگر این اعتبار تصویب شود مطابق تصویب نامه هائی که صادر می‌شود پرداخته خواهد شد و در آخر هر هفته صورت حوالجات آن در صورتی که پرداخته بشود به مجلس شورای ملی تقدیم خواهد شد تا معلوم شود که در ازای این اعتبار فلان مقدار تصویب نامه صادر شده است. و اما اینکه فرمودند

اگر پول هست چرا به معلمین داده نمی‌شود و اگر نیست چرا دولت تقاضای اعتبار نموده اولاً تکرار می‌کنم که بایستی تشخیص بین پرداخت و تصویب مخارج را داد اگر یک مخارجی تصویب شده لازم نیست که حتماً آن مخارج بشود بلکه برای این است که هر وقت بودجه با یک اعتباری تصویب می‌شود در مدت دوازده ماه هر وقت پول رسید دولت این مخارج را بپردازد و اگر پول نرسید به حال خود بدون اینکه ضرری از آن برده باشد باقی خواهد ماند دیگر اینکه اگر تصور کنید وزارت مالیه به اهمیت دولت در باب همراهی با معلمین کوتاهی کرده‌اند و نخواستند پول به آنها بدهند اینطور نیست نظریه دولت غیر از این است حقیقت اوضاع معلمی که دوازده تومان یا بیست و سه تومان یا بیست و پنج تومان حقوق دارد و مدتی است این حقوق جزئی هم به او نرسیده بسیا رقت انگیز است ولی اگر وجهی تابه حال به آنها داده نشده برای نبودن پول است و اینکه می‌گویند حالا که پول نیست چرا این اعتبار خواسته می‌شود عرض می‌کنم این اعتبار برای ولایات است و برای این است که اگر در ولایات مخارج فوری و ضروری مثلاً تعمیر ارک و عمارات دولتی پیدا شود و دولت مجبور باشد فوری آنها را تصویب نماید اعتبار داشته باشد و محتاج نباشد به اینکه هر روز یک پیشنهاد جدیدی صادر نماید بنابراین تصویب اعتبار برای مرکز نیست برای این نیست که حتماً مطابق این اعتبار مخارجی بشود. به هر اندازه مطابق تصویب نامه هائی که صادر می‌شود از این اعتبار وجوهی پرداخته شد در آخر هر هفته یا در آخر هر ماه دولت صورت آن را به مجلس می‌فرستد تا مجلس هم ملاحظه نماید و البته تا زمانی که بودجه نگذشته است این اعتبار تبه مصرف می‌رسد و موقعی که بودجه از مجلس گذشت هر قدر از این اعتبار باقی مانده باشد و تصویب نامه راجع به مخارج آن صادر نشده باشد البته بی‌فایده و لغو خواهد شد.

نایب رئیس - آقای دولت آبادی موافقید یا مخالف؟

حاج میرزا علی محمد دولت آبادی - بطور اطلاق و بدون شرط مخالفم

نایب رئیس - بفرمائید

حاج میرزا علی محمد سابق بر این یک اعتباراتی بوزارتخانه‌ها بر حسب تصویب هیئت وزراء داده شده است اگر چنانچه آن اعتبارها لغو باشد و فقط هیئت دولت یک

پنجاه هزار تومان اعیان بخوانند بنده خواقم و اگر آن اعتبارها باقی باشد و علاوه بر آن این اعتبار هم خواسته شود مخالفم

وزیر مالیه - اعتباراتی که می‌فرمایند سابق داده شده معلوم نیست چه وقت را می‌فرمایند زیرا در این مملکت چندین فقره بودجه هست که بعد از مجلس سوم تصویب شده و در آن بودجه‌ها مخارج فوق العاده پیش بینی نشده است فقط اعتبار سوخت و ملبوس و غیره به وزارتخانه‌ها داده شده و محل‌های معین در بوجه برای آن اعتبارات پیش بینی شده است این اعتباراتی که خواسته شده برای مخارج فوری و ضروری دولت است فرض کنید دیروز لگرافی از نماینده ایران در مجمع اتفاق ملل رسیده که فلان قدر از بابت سهمی دولت ایران طلبکار است و مطالبه می‌نماید و اگر تادیه نشود حیثیات دولت تضییع خواهد شد. حالا ملاحظه بفرمائید این خرج فوق العاده در کدام بودجه پیش بینی شده اگر دولت بخواند این اعتبارات را هر روز به مجلس بیاورد تا تصویب نماید یک مدتی طول خواهد کشید و شاید سبب خسارت خواهد شد ولی اگر مجلس این پنجاه هزار تومان را تصویب نماید اگر پول در صندوق موجود باشد دولت مخارج لازمه را به مصرف خواهد رسانید و اما اینکه شاهزاده سلیمان میرزا فرمودند چرا اول ۱۳۰۰۰ تومان پیشنهاد نمودید و دوباره مسترد داشتید عرض می‌کنم آن ۱۳ هزار تومان از طرف آقای رئیس الوزراء پیشنهاد شده بود که بعد بنده به ایشان گفتم این مقدار کافی نیست فقط این مبلغ برای مخارج بنائی است و برای سایر مخارج اعتباری باقی نخواهد ماند این بود که آن پیشنهاد مسترد شد و پنجاه هزار تومان ی‌قسم اعتبار خواسته شد تا پس از صدور تصویب نام هر هفته صورت کلیه تصویب نامه‌های صادره تقدیم مجلس گردد تا در تحت تفتیش خود مجلس شورای ملی به مصارف لازمه برسد.

نایب ریس - آقای محمد هاشم میرزا موافقید یا مخالف؟

محمد هاشم میرزا - موافقم

نایب رئیس - آقای مستشار السلطنه موافقید یا مخالف؟

مستشار السلطنه - بنده با راپورت کمیسیون بودجه موافقم.

نایب رئیس - آقای اقبال السلطان (اجازه)

اقبال السلطان - آقای حاج شیخ اسدالله تصور فرمودند که بنده میل دارم دولت بدون اطلاع و تصویب مجلس هر کار که میل دارد بکند خیر. البته بنده تصدیق دارم که باید در مملکت تمام مخارج به تصویب مجلس باشد ولی چون هنوز بودجه تصویب نشده است و دولت هم برای مخارجی که می‌کند اجازه از مجلس نخواست است فقط این فقره پنجاه هزار تومان را به قید مخارج فوری از مجلس اعتبار می‌خواهد و بعد مواقع فوری را از قبیل کاه گل مالی ابنیه دولتی و اعزام مامورین فوق العاده به اطراف و ایجاد صد برای جلوگیری از طغیان آب و غیره ذکر می‌کند وقتی درست ملاحظه نمایم اینها هیچ کدام فوری نیست اینها مخارجی نیست که اگر پنج یا شش روز به تعویق بیافتند اسباب خسارت شود ممکن است هر یک از این مخارج را در مواقع خود بقید فوریت پیشنهاد مجلس بکند و مجلس هم تصویب خواهد کرد. خلاصه عقیده بنده این است مادام که بودجه به مجلس پیشنهاد نشده و مخارجی که باید پیش بینی شود در آنجا قید نشود نیایستی این پیشنهادات را تصویب نمود.

نایب رئیس - آقای آقا سید یعقوب (اجازه)

آقا سید یعقوب - یک قسمت از عرایض بنده را آقای وزیر مالیه در موقع جواب آقایان بیان نمودند ولی بنده راجع به مطلبی که آقای اقبال السلطان فرمودند می‌خواهم عرایضی بکنم ایشان می‌فرمایند در روزنامه دیدم که یکصد و پنجاه تومان بر حقوق معاون حکومت کرمانشاه اضافه کرده‌اند. ما باید خیلی اظهار رضایت و خوشنودی کنیم که وزارت مالیه اگر یک شاهی هم می‌خواهد خرج کند به اطلاع مجلس می‌رساند و از مجلس اجازه می‌خواهد یک دولتی که محل اعتماد ما است و در مجلس رای اعتماد نسبت به او داده شده است برای دولت ایران به این اهمیت که در خواست پنجاه هزار تومان اعتبار می‌کند نه درخواست خرج و می‌گوید هفته به هفته مسترد داشتید صورت مخارج فوری را که نموده است به مجلس خواهد آورد تا تفتیش شود ما چگونه می‌توانیم آن اعتبار را تصویب نکنیم در صورتی که هم مجلس نظارت در اعمال دولت دارد و هم اظهار اعتماد به دولت و وزیر مالیه نموده است مگر نظرتان نیست که در دوره‌های سابق که هر کابینه که تشکیل می‌شد به اسم مخارج سری اعتبار می‌خواستند این هیئت دولت نمی‌گوید مخرج سری می‌خواهیم بکنیم و می‌گوید

مخارج علنی داریم و می‌گویید صورت آن مخارج را هم در آخر هر هفته تقدیم مجلس خواهد نمود و اما راجع به حقوق معلمین بنده هم کاملاً با شاهزاده سلیمان میرزا موافق هستم و باید هر وقت و از جا که وزارت مالیه پول تهیه کرد بگیریم به معلمین بدهیم.

نایب رئیس - شاهزاده سلیمان میرزا (اجازه نطق)

سلیمان میرزا - اگر آقای وزیر مالیه متاسف بودند بنده هم متاسفم و هم متعجب که با وجود فریادهای به این بلندی که هر چه در قوه داشتیم زدم آقای وزیر عرایض بنده را نشنیدند.

بلی آقای وزیر مالیه بنده سه دوره در مجلس وکیل بوده‌ام بی سواد هم نیستم فرق بین مخارج و اعتبار را هم میدانم همین طور که فرق بین ماده واحده و اجزائیات آن را هم خوب می‌دانستم و خوب می‌دانم که این صحبت‌ها در تحت چه مسائلی می‌گذرد اما خوب است حضرت عالی هم بیشتر به عرایض بنده دقت بفرمائید می‌فرمائید مخارج فوری است.

نفی و اثبات در آن واحد ممکن نیست اگر فوری است باید در مقابل این مخارج پول داشته باشیم تا در تاخیر تصویب آن ضرری به مملکت متوجه نشود آیا همین قدر که در عالم خیال ما رای دادیم و شما هم صاحب اعتبار پنجاه هزار تومان شدید کفایت می‌کند؟ و از ضررهای کلی جلوگیری می‌شود؟ بلی در موقع عمل پول لازم است با رای دادن ما کاه گل مالی پشت بامها نخواهد شد جلوس گرفته نخواهد شد.

اینکه می‌فرمائید تصویب بکنید تا اگر پول رسید به مصارف خودش برسد باز تکرار می‌کنم معارف معلم اگر این اعتبار را می‌خواهید که کتابخانه ترتیب بدهید و یا اینکه آقایان و کلاء بگویند ما بده دولت اعتبار دادیم بنده رای نخواهم داد.

امروز امنیت مملکت و امنیت تهران متزلزل است مملکتی که حقوق آژانهایش را ندهد مملکتی که از بی پولی به این خرابی باشد کاه گل مالی نمی‌خواهد.

کاه گلی مالی آنهم در فصل زمستان؟؟

یاللعجب معلوم می‌شود که آقای وزیر مالیه منزل خودشان را هم هنوز کاه گل مالی ننموده‌اند؟ آیا در فصل زمستان و موقع یخ بندان می‌شود کاه گل مالی کرد؟ مگر

اینکه بخواهیم سر مطلب را کاه گل مالی کنیم حالا موقع سد بستن نیست در ماه دوم تابستان باید سد بست مخارج سری که آقای آقا سید یعقوب فرمودند خارج از این اعتبار است.

با آن مخارج سری که در کابینه‌های سابقه تصویب می‌شد من بکلی مخالفم. با مخارج سری که هر قسم دسته بندی با آن می‌کردند هر وقت به مجلس بیاید مخالفم. بلی مملکتهای دیگر هم مخارج سری دارند ولی همه آقایان مصارف آن مخارج سری را که در ایام فترت می‌شد به خوبی می‌دانند چه بوده.

ما با آن مخارج سری که شاید محل دخل بعضی از رئیس الوزراء بود به کلی مخالفیم این مخارج فوری که آقای وزیر مالیه پیشنهاد نموده‌اند چیزهایی است معین بنده از اول می‌خوانم ملاحظه کنید که آن مخارج فوری که از معارف و نظمیه مهمتر است چه چیزها می‌باشد درست دقت بفرمائید تا معلوم شود که آقای وزیر عریض بنده را کاملاً متوجه نشده‌اند یا دقت فرمودند این مخارج که اسماً فوری است و رسماً پول ندارند آیا از معارف و نظمیه فوری تر است در پیشنهاد مرقوم فرموده‌اند از قبیل تعمیر و کاه گل مالی ابنیه دولتی و مخارج اعزام مامورین فوق العاده به اطراف و ایجاد سد و غیره.

آیا دولت می‌خواهد در فصل زمستان برای ما سد ببندد خیر شما جلو ترقی مملکت سد می‌بندید به جای اینکه پول به مصارف و معلم بدهید یک سال وقت اطفال عزیز ما را تلف می‌کنید و تحصیلات آنها را عقب انداخته و اوقات گرامی آنها را به هدر می‌دهید که در آخر سال موقع امتحان هیچ ندانند با این حال تازه می‌خواهند سد ایجاد کنند بسیار خوب ما طرفدار ترقی زراعت و فلاح مملکت هستیم اما ملاحظه بفرمائید ایجاد سد برای جلوگیری از خرابی املاک خالصه و املاک اربابی است بله چون ارباب خیلی کم پول دارد دولت بفوریت باید پول تهیه کرده و بدهد که املاک ارباب خراب نشود بنده هم با ترقی زراعت و ترمیم املاک خالصه و اربابی موافقم ولی می‌گویم و باز هم می‌گویم اول معلمین بدبخت بنده نمی‌دانستم و از قراری که حالا خود آقای وزیر مالیه فرمودند معلوم می‌شود معلم دوازده تومانی هم هست که حقوقش از یک نفر فرارش هم در این مملکت کمتر است اگر دولت تحصیل پولی کرده است

منتهی ظلم است که به معلم بدبخت بیچاره دوازده تومانی که با نهایت عسرت و پریشانی زندگانی می‌کند ندهد و شش ماه شش ماه حقوق او را عقب می‌اندازد آنوقت بیاید ملک آقای ارباب را سد ببندد بنده که کاملاً با این ترتیب مخالفم.

ارباب خودش پول دارد سد برای خودش می‌بندد دولت اگر پولی دارد مقتضی است به آژانها که هر ساعت امنیت شهر ممکن است متزلزل شود و به معلمین بدبخت بدهد شما که می‌فیرمائید پول ندارید خوب از جناب عالی می‌پرسم که آیا با این رای ما جلوی خسارت گرفته می‌شود و یا سد ایجاد خواهد شد و یا بالاخره بامها از تعرض باران و برف محفوظ خواهد ماند یا ده فلان مالیات ده که درموقع مالیات دادن هم مالیات نمی‌دهد آباد می‌شود باز هم بنده عرض می‌کنم نفی و اثبات در آن واحد ممکن نیست راستی اگر پول دارید که می‌خواهید این مخارج را بفرمائید معارف و آژانهای مملکتی از هر چیز مقدم است و بدو باید به آنها تأدیه شود والا صریحاً عرض می‌کنم بنده مخالف بوده و این لایحه را رد خواهم کرد و باز آشکارا می‌گویم دولتی که نمی‌تواند معارف خود را اداره کند دولتی مکه بواسطه فقدان وجه آژانهای شهری را نمی‌تواند جلوگیری از تعطیل نماید دولتی که خرج اداراتش بواسطه بی پولی فلج و در کار سقوط است نمی‌خواهد ایجاد سد کند سد هم نداشته باشد بهتر است بگذارد عمارات دولتی هم خراب شود.

زیرا آنچه راکه باید تا به حال خراب شود شده دیگر به کاه گل مالی حالا نمی‌شود جلو او را گرفت بنده نسبت به سهم خودم این خسارات را زیر بار می‌روم ولی با این وضعیت حاضر نیستم که مدت یک سال اطفال عزیز مملکت ما تحصیلاتشان عقب بیافتد یا خدای نکرده آژانها که مامور حفظ و حراست شهر هستند تعطیل کرده و امنیت عمومی شهر تهران متزلزل و تهدید شود باز عرض می‌کنم بنده فرق بین اعتبار و خرج را می‌دانم و خوب هم می‌دانم اما اینکه فرمودید دولت معلمین را از نظر محو و فراموش نکرده و در موقع امکان به آنها مساعدت خواهد کرد بنده از طرف بانها خیلی متشکر هستم و عرض می‌کنم که حقیقتاً دولت خیلی لطف و مرحمت فرموده که آنها را فراموش نکرده است اما باید دانست که نتیجه این لطف برای آنها چیست ایا برای آنها زندگانی می‌شود یا اوقات گرامی اطفال ما که تضییع

شده عودت خواهد کرد مکرر عرض کرده حال هم با تمام قوا تکرار می‌کنم که نفی و اثبات معنی ندارد اگر دلخوش و خورسند هستید که یک پیشنهادی فرمودند و ما هم در مجلس به آن رای می‌دهیم تا بعد ببیند چه خواهد شد حالا بیا بفرمائید بفرمائید و از یک چنین پیشنهاد بی اثری لطفاً صرف نظر بفرمائید و قدری تامل فرمائید تا پول موجود شود بودجه‌ها هم به مجلس بیاید آنوقت رای می‌دهیم و اگر حقیقتاً محل دارید و بعد از تصویب این پیشنهاد پول خواهید داشت هر قدر ولو یک تومان هم ار دارید بدهید به عملین و آژان بدبخت و قدری بیشتر به این معارف بدبخت توجه فرمائید و نگذارید یک مدرسه تعطیل شد یا امنیت عمومی متزلزل گردد.

یک فرمایش غریب دیگر هم شنیدم فرمودند آقای رئیس الوزراء سیزده هزار تومان پیشنهاد کردند و من که وزیر مالیه بودم در آنوقت مطلع نبوده و پس از استعلام پنجاه هزار تومان پیشنهاد کردم مگر وزراء سولیدارتیه ندارند مگر مسؤلیت مشترک و تعاون فکری ندارند مگر وزراء به اتفاق یکدیگر پیشنهاد نمی‌کنند حقیقتاً در این دوره چهارم فرمایشات غریبی شنیده می‌شود بنده تعجب می‌کنم چطور آقای رئیس الوزراء سیزده هزار تومان پیشنهاد می‌فرمایند در صورتیکه آقای وزیر مالیه اطلاع ندارند و اگر اطلاع دارند چرا همان وقت که ایشان این پیشنهاد را فرمودند یاد آوری فرمودند که این مبلغ کم است اگر هم در آن موقع تشریف نداشتند یا اطلاع نداشتید چگونه حالا این فرمایش را می‌فرمائید مثل بعضی فرمایشات دیگر مثلاً یک روز از ارزاق سوال می‌شود آقای وزیر مالیه می‌فرمایند (ارزاق در تحت ریاست عالیه آقای رئیس الوزراء است) یعنی چه؟ این فرمایش جواب وکیل و نان مردم نمی‌شود و از اینکه ارزاق در تحت ریاست آقای رئیس الوزراء است مردم راحت می‌شوند معلوم می‌شود اساساً آقایان وزراء در این دوره مسؤلیت مشترک ندارند یک روز دیگر می‌فرمائید آقای رئیس الوزراء سیزده هزار تومان پیشنهاد فرمودند چون من مطلع شدم ۵۰۰۰۰ تومان در خواست و پیشنهاد کردم مگر آقای رئیس الوزراء بدون اطلاع و مطالعه جناب عالی آن لایحه را پیشنهاد فرمودند. آقای وزیر مالیه جناب عالی که شخص قانونی هستید از این فرمایشات نفرمائید زیرا اولاً بر خلاف اصول قانونی است و به علاوه این فرمایش مسؤلیت مشترک شما را بر هم می‌زند وقتی که رئیس

الوزراء یک پیشنهادی می‌کند البته باید با نظر وزیر مالیه بوده و وزیر مالیه هم در آن دخالت و شرکت داشته باشد و آن را کاملاً مطالعه و مذاقه کرده باشد وزراء باید با هم کار کرده که اگر نواقص فکری و توحید مساعی نداشته باشند باید استعفا بدهند و از هم جدا شوند از این جهت است که بنده آقای رئیس الوزراء را هم رئیس الوزرا و هم وزیر مالیه می‌دانم و هر چه را که معظم له پیشنهاد فرمایند مثل این است که خود سر کار فرموده باشید و تفاوتی ندارد زیرا بطوری که عرض کردم آقایان وزراء مسئول اعمال یکدیگر بوده و با توافق نظر و تعاطی افکار هم دیگر باید کار کنند حالا خواهید فرمود این وکیل چقدر پر حرف و وراج است و چقدر طرفدار معارف است کما که چه یقین دارم فرمایش اخیر را نخواهید فرمود زیرا تمام آقایان و حتی خود جنابعالی هم مثل بنده طرفدار و علاقمند به معارف و توسعه علوم می‌باشید چون وزیر همیشه حق دارد حرف خودش را بزند ولی وکیل باید بطور مخالف و موافق یکی بعد از دیگری حرف بزند از این جهت ممکن است ایشان هر چه بخواهند بفرمایند و نوبت به بنده نرسد که جواب عرض کنم لذا در خاتمه تکراراً عرض می‌کنم که صاف و ساده حقیقت را بفرمائید اگر پول دارید اعم از مرکز و ولایات هر قدر ولو یک شاهی هم باشد به معلم و آژان بدهید و اگر هم واقعاً ندارید ورق پاره‌ها کاه گل مالی و ایجاد سد نمی‌کند و جلو باران را هم نخواهد گرفت و به جنابعالی توصیه می‌کنم که بصورت ظاهر نپردازید بلی آقایان و کلاء و اکثریت مجلس همانطور که به وزراء اطمینان دارند و رای اعتماد هم به کابینه حاضر داده‌اند یقین دارم این اعتبار پنجاه هزار تومان را هم تصویب خواهند نمود ولی بنده از روز اول نه اظهار اعتماد کرده‌ام و نه به پروگرام هیئت وزراء رای داده‌ام. همانطور که با ماده واحده مخالف بوده و رای نداده‌ام امروز هم با این لایحه پنجاه هزار تومان مخالف بوده و رای نخواهم داد و حالا ملتفت خواهید شد بطوریکه آنروز در موقع خود عرض کردم مالیه ما با آن ماده واحده به هیچ وجه اصلاح نشده و بهبودی در اوضاع مالیه این مملکت حاصل نخواهد شد. امروز هم با این لایحه مخالف بوده زیرا یقین دارم که هیچ سدی در زمستان بسته نخواهد شد و هیچ کاه گل مالی در این موقع صورت نخواهد کرد حالا منوط به رای اکثریت مجلس است و البته هر چه اکثریت

رای دهد قاطع خواهد بود. اما همانطور که اکثریت مجلس رای خود را می‌دهد اقلیت خن حرف خود را می‌زند و چنانچه روزنامه ایران در باب ماده واحده نوشته بود (ماو آتیه) حالا هم بنده عرض می‌کنم این ما و این آتیه حالا هم پول را به آژان و معلم ندهید و به کاه گل مالی و سد صرف کنید عاقبت خواهید دید!!! من وظیفه خود را گفتم حالا این ما و این آتیه و این اکثریت مجلس.

وزیر مالیه - بنده تصور نمی‌کردم در این موقع بی پولی و در این موقعی که خزانه دولت به کلی تهی و پولی در آن نیست آقایان نمایندگان برای خود موقع استفاده قرار دهند. اولاً باید دانست که دولت در موقع بی پولی بیشتر استفاده می‌کند زیرا تا وقتی که پول باشد کمتر کسی به خیال تقلیل بودجه و مخارج افتاده و یا از بعضی مخرج صرف نظر می‌نماید اما اگر پول نباشد همه در فکر تقلیل مخارج هستند و برای دولت سهل تر خواهد شد ولی باز جای تعجب و تاسف است که نماینده محترم فرق بین تصویب و پرداخت مخارج را از هم نداده و پرداخت و اعتبار را یکی فرض کرده‌اند اگر امروز بودجه تصویب یا اعتباری از مجلس بگذرد برای این نیست که امروزه آن بودجه یا اعتبار به مصرف برسد بلکه برای این است که مجلس امروزه برای مخارج فوری آن را تصویب می‌کنند تا در موقع داشتن پول پرداخت شود مثلاً امروز بودجه مملکتی بالغ بر بیست ملیون است پس در موقع تصویب آن باید بگویند این پول کجا است که شما می‌خواهید بودجه آن را از مجلس بگذرانید و اول بیانید پول را بمانشان بدهید بعد پیشنهاد کنید تا بیست ملیون پول را به مانشان ندهید نباید تصویب شود.

بنده عرض می‌کنم اینطور نیست و شاهزاده اشتباه فرموده‌اند اعتباری که دولت می‌خواهد برای یک مخارج فوری و فوتی است.

سلیمان میرزا - معنی فوری را نفهمیدم.

وزیر مالیه - معنی فوری این است که تا گذشتن بودجه کل مملکت یک مخارج فوری و لازمی برای دولت پیش می‌آید و مسئله هم صوری است که دولت نمی‌تواند صبر کند تا بودجه از مجلس بگذرد این است که پیشنهاد کرده تصویب آن را از مجلس شورای ملی می‌خواهد زیرا ممکن است تصویب بودجه‌ها چهار یا پنج ماه طول

بکشد و این پیشنهاد برای این است که هر دقیقه دولت مجبور نشود برای خرج فوری اجازه از مجلس تحصیل کند و ممکن است تا این کار را نکند اسباب تضییع و خسارت شود این بود که این ایحه پیشنهاد شد که هر وقت مخارجی پیش بیاید از آن وجه اعتبار به مصرف رساند تا بودجه‌ها بگذرد و در آخر هر هفته یا ده روز به ده روز نتیجه با به مجلس اطلاع بدهد.

اما راجع به اینکه فرمودند در زمستان کسی سد نمی‌بندد این مسئله راجع به سد خوار است که از آنجا نوشته بودند اگر این سد بسته نشود سیل املاک خوار را خراب و ویران خواهد کرد و باید دولت تصویب کند که سد مزبور بسته شود زیرا اگر بسته نشود یک خسارت فوق العاده مهمی به آن صفحات خواهد رسید و امروز هم موقع تعمیر ایجاد آن سد هنوز نگذشته و وقت باقی است کما اینکه سد جاجرود را هم مشغول تعمیر هستند و یک مقدار از این اعتبار را برای آن می‌خواستند. البته معارف هم نهایت اهمیت را دارد ولی بدیهی است اگر سد بسته نشود و آنوقت شهر تامین نشود که همان معلمین و همان اطفال اگر پول هم داشته باشند نمی‌توانند زندگانی کنند و در زحمت خواهند بود منتهی این است که اگر این کال حالا بشود ممکن است با اندک مخارجی ترمیم و اصلاح شود ولی اگر به حال خود باقی باشد که هر وقت یک مخارج فوری و ضروری برای دولت پیش بیاید فوراً اگر پول داشته باشد خرج کند و اگر هم پول نداشته باشد رای یک کاغذ پاره بیش نبوده و در آنجا بدون اینکه از آن استفاده بشود افتاده است پس تصور نمی‌کنم این مسئله محتاج به توضیح زیادتری باشد بنابراین اعتبار تصویب شد ضروری بر آن مترتب نخواهد شد. ممکن است فردا مثلاً صد هزار تومان پول برای دولت برسد حقوق معلمین داده شود آنوقت اگر این اعتبار تصویب بشود چون دولت اختیار و اجازه از مجلس ندارد ممکن است وقت آن کارهای لازم بگذرد و هر وقت هم پولی برسد البته از دادن به معلمین خودداری نخواهد شد و در صورت امکان نهایت مساعدت را با آنان خواهد کرد. اما فرمایش راجع به سولیداریته و مسئولیت مشترکه بین وزراء فرمودند که سیزده هزار تومان اعتباری را که آقای رئیس الوزراء فرمودند چرا مسترد شده است.

این مسئله چندان قابل اهمیت نیست برای اینکه اگر در یک جلسه آقای رئیس الوزراء

برای یک خرجی پیشنهادی کرده باشند و من ندیده باشم چندان اهمیتی ندارد و بعد که بنده از مسئله مطلع شدم گفتم این مبلغ که پیشنهاد فرموده‌اید کم است و باید پنجاه هزار تومان پیشنهاد شود و دلیلش هم معلوم است.

زیرا اعتباری که راجع به وزارت مالیه است باید خود وزارت مالیه پیشنهاد کند نه آقای رئیس الوزراء چون کارهای داخلی هر وزارت خانه مربوط به نظریات وزیر مسئول آن اداره یا وزارتخانه است و اگر یک کاری آقای رئیس الوزراء فرضاً که بده مطلع نباشم این دلیل منطقی برای اینکه مسئولیت مشترکه بین اعضای دولت نباشد نیست. زیرا ممکن است ایشان چند ساعت کار بکنند که فرضاً بنده یا یک نفر دیگر از افراد وزراء در نزد ایشان نبوده یا مطلع نشویم این مربوط به مسئولیت مشترکه نیست باید دانست که مسئولیت مشترکه که راجع به بیتک ژنرال و مسائل عمومی مملکت است و به هیچ وجه مربوط به امورات داخلی هر وزارتخانه نیست مثلاً اگر امروز بنده یک خطاهائی در وزارت مالیه که متصدی آن هستم بکنم رئیس الوزراء جنگ مسؤل هستند یا مکلف هستند حتماً مطلع باشند؟ خیر شخص بنده که مرتکب آن خبط و خطا شده‌ام مسؤل نه دیگران یا اگر یکی از وزراء خطائی را مرتکب شده باید به عنوان مسئولیت مشترکه همه وزراء را سیاست کرد که چرا یک نفر در داخل اداره خود فلان خبط را کرده است چیزیکه مربوط به بنده است بنده خودم باید عرض کنم و امری را که مربوط به آقای رئیس الوزرا است ایشان باید اقدام فرمایند پس با ذکر این مقدمه این مسئله که گفته شد هیچ مربوط به وزیر مالیه است نه مربوط به مسئولیت مشترکه بین وزراء کار داخلی هر وزارت خانه مربوط به خود آن وزارتخانه است. وزیر مایه ملزم نیست راجع به وزارت جنگ اطلاعات داشته باشد و همینطور وزارت جنگ بالعکس اما در باب ماده واحده که فرمودند اجرای این ماده اعتبار مثل اجرای ماده واجده است نمی دانم نماینده محترم اجرای ماده واحده را چه شکل تعبیر می‌فرمایند آیا تصور فرموده‌اند که غرض از ماده واحده که پس از تصویب وزارت مالیه کرورها پول در مملکت تهیه کند یا اینکه تشکیلات آن وزارتخانه را به صورت بهتر و روشن تری در آورده و آن ادارات را از حالت خرابی و اسفناک سابق بیرون آورد و بطور خوب تری اصلاح و اداره کند

مقصود از ماده واحده این بود که تشکیلات قدیمه وزارت مالیه میلیاردها پول در مملکت حاضر کند که هر وقت معلمین و غیر معلمین بخواهند فوری در صندوق را باز کرده تأدیه نمایند اگر اعتراض دارید که این تشکیلات بد است آن مسئله دیگری است و البته باید اعتراض خود را بفرومائید تا جواب داده شود و اگر این اعتراض را ندارید باید که غرض از ماده واحده ایجاد سیل پول در خزانه مملکت نبوده است و تغییر شکل و صورت بوده است. اما اینکه فرمودند چرا پول در مملکت حاضر نمی‌شود. بلی اگر دولت حاضر یک دولت بدی بود ممکن بود یک عملیاتی بکند که به زودی پول در مملکت حاضر شود و ممکن بود منافع و مصالح مملکت و ملت را از دست بدهد و در عوض تهیه پول کند خدا را که دولت حاضر تا کنون منافع و مصالح دولت را به هیچ وجه از دست نداده و جز سعادت و عظمت مملکت منظور و آمالی در نظر نداشته و هر قدمی را که تا کنون برداشته است تماماً برای حفظ و صیانت مملکت و مبنی به مصلحت و خدمت محض بوده و مساعی خود را برای پیشرفت و تعالی این آب و خاک به کار برده است نخواسته است شما را بفروشد و پول فراهم کند ما باید بخوبی بدانیم کسانی که به ما پول می‌دهند و با ما مساعدت مادی می‌کنند ما را به ثمن بخش و نازلتری قیمت می‌خرند (بعضی گفتند صحیح است) خون ما را مکیده جان ما را می‌گیرند (صحیح است) طوق بندگی و رقیت به گردن ما انداخته حیات ما را متزلزل می‌سازند. (صحیح است) ولی این کابینه با کمال غیرتمندی و شجاعت و با نهایت وطن پرستی رفتار کرده و آنچه توانسته است برای ازدیاد شرافت این مملکت کرده و نخواسته است در مقابل خواهش نا مشروع اجانب سر تسلیم فروتنی فرود آورد و طو اسارت را به گردن ملت ایران بیاندازد و خود را حاضر برای بی پولی می‌کند ولی خیانت نکرده و نخواهد کرد شما (خطاب به شاهزاده سلیمان میرزا) با این حرفها که می‌زنید عوام را می‌توانید جلب کنید و دماغوژی بفرومائید ولی خواص مملکت خوب می‌توانند درک کنند که اگر کابینه حاضره می‌خواست خیانت کند و می‌خواست با خارجه یا رو با بیگانه همکار باشد و دست تکدی پیش اجانب دراز کند و هزاران کارهای نگفتنی را بکند خوب و خوب می‌توانست تهیه پول کرده و به معلمین و دیگران بدهد بر

هیچ کش پوشیده نیست که در این سنوات اخیر همیشه خارجی و بیگانه بوده که با شما مساعدت می‌کرد و همیشه شما را می‌فروختند و با حیات و استقلال شما بازی می‌کردند و برای شما پول می‌گرفتند (صحیح است) شما جیره خوار بیگانه بودید و در هر برج مجبور بودید که دست دراز کرده و از آنها با گرانترین قیمت با شرائط سنگین پول استقراض کرده خرج کنید (صحیح است) این کابینه نخواستہ شما را بفروشد نخواستہ است شرافت و استقلال شما را از میان ببرد اگر آن معلمین حس دارند اگر آن معلمین شرافت دارند (با دست اشاره به شاهزاده سلیمان میرزا) اگر تو هم شرافت داری نباید این حرفها را اینجا بزنی ...

سلیمان میرزا - (با فریاد) چه نا مربوطه می‌گوئی خفه شو. (صدای زنگ ...)
 نایب رئیس - آقا آقا ...

یکی از نمایندگان به وکلاء توهین می‌کنید.. (صدای زنگ)

نایب رئیس - آقایان نظامات مجلس را رعایت بکنید ... مهمه.

سلیمان میرزا - (در حال خروج از مجلس) مرده که پیشرف ... (صدای زنگ)
 نایب رئیس - آقایان نظامات مجلس را رعایت کنید.

(آقای سلیمان میرزا و چند نفر از نمایندگان خارج شدند)

مستشار السلطنه - (خطاب به آقای وزیر مالیه) بیان خودتان را تعقیب بفرمائید.

وزیر مالیه - (با حالت خیلی عصبانی) آقایان!

معارف امروز برای امروز فایده ندارد فایده اش برای بیست سال دیگر است و امروز استقلال برای مملکت لازم است (صحیح است) آقایان سعی کنید که مملکت را نجاب دهید به سختی تحمل کنید و دست تکدی پیش خارجه دراز نکنید. آیا اجازه می‌دهید دولت زیر بار سنگین شرایطی که استقلال مملکت را به باد بدهد برود. (خیر خیر هرگز) اگر هم اجازه می‌دهید من حاضر نیستم و دیگر هم عرض ندارم.

نایب رئیس - اگر آقایان موافق باشند چند دقیقه تنفس داده شود.

(مجدداً مجلس برای تنفس تعطیل و پس از نیم ساعت تشکیل گردید)

نایب رئیس - قبل از تنفس پس آمد تاسف آوری که مبنی بر سوء تفاهم بود پیش آمد و چون حکمیت قضیه موکول به حضرت آقای مشیرالدوله شده است لذا ایشان

فرمایشاتی در این خصوص خواهند فرمود.

مشیرالدوله - بنده کمال تاسف را دارم از این پیش آمدی که من غیر انتظار روی داد ولی در عین حال بنده به خوبی می‌دانستم که این پیش آمد مبنی بر سوء تفاهم بوده است یعنی شاهزاده سلیمان میرزا عباراتی را که آقای وزیر مالیه فرمودند طور دیگری ملتفت شدند و بنده با این که یقین داشتم سوء تفاهم بوده باز هم در موقع تنفس کاملاً در این باب تحقیق کرده و با آقایان سلیمان میرزا و وزیر مالیه مذاکره کردم و ثابت شد همانطور که بنده فهمیده بودم سوء تفاهمی بین آقایان حاصل شده است.

زیر مقصود آقای وزیر مالیه از عباراتی که فرمودند این بود که هر ایرانی یا هر کسی که حاضر بشود در عوض مساعدت اجابت تحمیل سنگینی را قبول نماید آن شخص حس ایرانیت ندارد و اینکه گفتند بی‌شرف است مقصودشان نه شاهزاده سلیمان میرزا بود نه دیگری بطور کلی عبارات را فرمودند.

(بعضی گفتند صحیح است)

و مخصوصاً فرموده‌اند (اگر) آقایان درست ملاحظه فرمایند خواهند دید که وقتی کلمه (اگر) به میان بیاید قضیه شرطیه می‌شود بنابراین نه مقصودشان شاهزاده سلیمان میرزا بود نه سایر آقایان و کلاء بوده به این جهت پس از آنکه بنده درست مطلب را فهمیدم میانجی شده و توضیح و تفسیر عبارات آقای وزیر مالیه را به شاهزاده میرزا عرض کردم و معلوم شد حقیقتاً مسئله مبنی بر سوء تفاهم بوده است وقتی طرفین ملتفت این سوء تفاهم شدند حاضر شدند با هم مذاکراتی نموده و بکلی رفع سوء تفاهم شد (صحیح است)

نایب رئیس - یک عده از آقایان و کلاء پیشنهاد فرموده‌اند که اخذ رای در ماده واحده پیشنهاد وزارت مالیه موکل به جلسه آتی بشود. آیا آقایان با این پیشنهاد موافق هستند؟
محمد هاشم میرزا - اسامی پیشنهاد کنندگان را بفرمائید.

نایب رئیس - احتشام الدوله - آقا سید کاظم یزدی - ملک الشعراء - آقای وقار الملک.

وزیر مالیه - بنده می‌توانم شخصاً موافق باشم که بماند برای جلسه آتی.

نایب رئیس - البته فرمایشاتی که آقای مشیرالدوله از نقطه نظر تاسف از این پیش آمدحاکمی از احساسات عموم نمایندگان بود همینطور هم آقای وزیر مالیه خودشان

مصداق اظهار تاسف از این سوء تفاهم بوده و یقین دارم با اظهارات خود بیانات آقای مشیر الدوله تایید و تصدیق خواهند فرمود.

وزیرمالیه - بنده با اظهارات آقای مشیر الدوله کاملاً موافقم و مقصودم شاهزاده سلیمان میرزانبود مقصود بنده این بود آن کسی که در این موقع با یک شرایط سنگینی حاضر بشود از خارجه پول بگیرد مدرسه دائر بکند و در واقع زیر همه چیز ایران بزند و به مدرسه که در آتیه معلوم نیست چه خدمتی به ما خواهد کرد پول بدهد حس نیت ندارد مقصود این بود پولی که حاضر می‌شد به گران ترین قیمت برای ما ارزش خواهد داشت و هیچ ایرانی شرافتمند حاضر نمی‌شود به این ترتیب از اجانب پولی استقراض شود باید به همین حال ساخت و قدری تامل کرد و فعلاً پول نخواست تا ببینیم چه می‌شود.

نایب رئیس - در موضوع این لایحه آقایان موافق هستند که بماند برای جلسه دیگر؟ خود آقای وزیر مالیه هم که قبول فرمودند موکول به جلسه آتیه شود پس اگر آقایان موافقت و مخالفی نیست امشب جلسه را ختم و موکول به روز شنبه خواهم کرد و دستور آن اولاً شور در تعهدنامه جامعه ملل و شور در این راپور کمیسیون بودجه راجه به اعتبار ۵۰ هزار تومان خواهد بود.

بعضی سئوالات هم هست که جزو دستور خواهد بود.

(مجلس سه ساعت از نیم از شب گذشته ختم شد)

مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم تقنینیه - شنبه ۹ دی (جدی) ۱۳۰۰

نشست ۵۳

سردار معظم نایب رئیس - آقای ارباب کیخسرو در باب صندوق مرکزی وزارت مالیه برای جواب حاضر هستند؟

وزیر مالیه - بلی.

ارباب کیخسرو - از آنجائی که مورد تصدیق است که روح مملکت مالیه است و پول مملکت هم در یک نقطه معینی جمع می‌شود که عبارت از صندوق مرکزی باشد

بنده از آقای وزیر سوال می‌کنم آیا در مدت تصدی خودشان هیچ توجهی به آن فرموده‌اند و می‌توانند بفرمایند که حساب صندوق مرکزی تا چه موقع رسیدگی شده و بعد از آن را چه کرده‌اند و فعلاً چه نظری دارند مبنای سوال بنده این است که می‌شنوم در سنه ئیلان ئیل دوست و هفت هزار تومان از خراسان به مرکز رسیده و در حسابهای صندوق مرکزی چنین مبلغ هنگفتی ثبت نشده است و اگر هم ثبت شده است نواقصی دارد این بود که خواستم ببینم آقای وزیر مالیه در این خصوص چه نظری دارند و چه توجهی فرموده‌اند؟

وزیر مالیه - راجع به دویست و هفت هزار تومان مدرک این مسئله یک اعلانی است که مسیو دوبوا در خراسان منتشر کرده بود مفاد آن اعلان اینکه در سنه ئیلان ئیل دویست و هفت هزار تومان به وزارت مالیه رسیده و طوری بی ترتیب بود که به خزانه وارد نشده سواد آن اعلان را خوب مسیو که بوا برای بنده فرستاده بود بنده خیلی متعجب شدم که چطور دویست و هفت هزار تومان پول از خراسان آمده و به صندوق وارد نشده بنده هم دو نفر را که یکی خودش و دیگری خود آقای منتصر السلطنه بود مامور کردم که بروند در صندوق و تفتیش کنند و مسرئه را معلوم نمایند بعد که رفتند مشاهده شد که فعلاً هم در این مسئله مداره شده بوده است ولی دوسیه‌های آن را فرستاده‌اند به خراسان و علت این مطلب هم درست معلوم نیست چون دوسیه ما را به خراسان فرستاده بودند نتوانستند درست تفتیش کنند به خراسان تلگراف کردم که دوسیه‌ها را مجدداً به مرکز بفرستند تا رسیدگی و تفتیش شود ولی راجع به اینکه در صندوق تفتیشی به عمل آمده یا نیامده بنده یک اعلانی صادر کردم که صندوق هر چهار ماه یک مرتبه حساب خودش را به کمیسیون تفریح محاسبات بفرستند ولی اگر حقیقتاً از طرف مجلس شورای ملی در خصوص رسیدگی به حساب دوره فترت کمکی نشود رئیس از طرف مجلس معین نشود که حساب دوره فترت را رسیدگی نمایند گمان می‌کنم وزارت مالیه نتواند به ازن زودی از عهده این کار بر آید بنابراین بنده تقاضا می‌کنم کمکی از مجلس شورای ملی بشود حسابهای ایام دوره فترت صندوق را تفتیش کرده ببینید جریان آن صحیح بوده است یا خیر و حساب صندوق در ایام فترت چه بود و آن هیئت راپورتهای تهیه کرده به مجلس تقدیم نمایند.

ارباب کیخسرو - وقتی بنده سوال کردم در تردید بودند و این جوابی آقای وزیر مالیه فرمودند بر شبه بنده افزوده و معلوم شد رسیدگی نشده است و محتاج به رسیدگی است و در ضمن از مجلس استمداد کردند برای این است که رسیدگی و دقت کاملی بشود خوب است و واضحتر بفرمایند چه نظریاتی دارند و از مجلس چه تقاضائی دارند تا معلوم شود در حدود امکان هست یا نه؟ به هر صورت آن سوالی را که بنده کردم نتیجه بود که مبادا از فترت دقت بیشتر اسباب ندامت شود.

وزیر مالیه - بنده فقط تقاضائی که کردم این بود که از طرف مجلس سه نفر معین شود و ب کمک وزارت مالیه در حساب صندوق مرکزی رسیدگی و تفتیش نمایند یعنی از دوره سوم بگیرند و تفتیش کنند تا با به آخر برسد البته مسئله و جوابی هم که از خراسان رسید در ضمن آن کشف خواهد شد خوب است یک هیئت سه نفری برای این کار از طرف مجلس به تعیین شود و وزارت مالیه هم نهایت همراهی را خواهد کرد و اشخاصی را در تحت نظر آنها تعیین خواهد کرد که هر قسم احتیاجاتی داشته باشند حاضر کنند که زودتر نتیجه حاصل شود.

نایب رئیس - اگر چنین در خواستی دارید کتباً تقاضا بفرمائید
وزیر مالیه - بسیار خوب

نایب رئیس - آقای مستشار السلطنه در باب تحصن اهالی بروجرد در تلگرافا خانه راجع به مالیات قراء شکسته و آفت زده سوالی از وزیر مالیه دارند (خطاب به آقای وزیر مالیه) برای جواب حاضر هستید؟

وزیر مالیه - خیر تحقیق می‌کنم بعد عرض خواهم کرد.

نایب رئیس - آقای فهیم الملک از آقای وزیر مالیه سوالی دارند راجع به فلان اداره مالیه پرشت برای جواب حاضر هستند.

وزیر مالیه - بلی

وزیر مالیه - دولت معین کرده است همانطوری که در سابق معمول بوده است رفتار کنند البته ترتیبی که در سابق معمول بوده است رفتار کنند البته اگر معمول نبوده است عمل نخواهد شد.

نایب رئیس - آقای تدین از آقای وزیر پست و تلگراف راجع به مراسله که مولیتور رئس پست در تاریخ ۷ برج سنبله به وزارتخانه متبوعه خودش نوشته است سوالی

دارند آیا برای جواب حاضر هستید؟
 وزیر پست و تلگراف - در جلسه آتیه جواب عرض خواهم کرد.
 نایب رئیس - آقای مستشار السلطنه سه فقره سوال از آقای وزیر مالیه دارند یکی راجع به تشکیلات جدید وزارت مالیه یکی راجع به اعانه ارومیه و دیگری راجع به بقایا برای جواب این سوالات حاضر هستید؟
 وزیر مالیه - قسمت اول را چون در جلسه قبل سوال فرموده‌اند برای جواب حاضر هستم و سوالات دیگرشان بعد جواب داده خواهد شد.
 مستشار السلطنه - البته آقای وزیر مالیه احساس فرموده‌اند که مجلس شورای ملی در چندی قبل ماده واحده را تصویب کرده اختیارات به آقای وزیر مالیه دادند نظرشان اصلاحات اساسی وزارت مالیه بوده است و اصلاحات مالیه هم البته به دست عمال امین و صدیق و درستکار خواهد بود و یقین دارم در نظر آقای وزیر مالیه هم همین مسئله منظور بوده. همین قدر خواستم نتیجه اقداماتشان را اگر ممکن است بطور اجمال به عرض مجلس شورای ملی برسانند.
 سوال دوم بنده راجع به بقایا است
 نایب رئیس - یکی یکی سوال بفرمائید

وزیر مالیه - چون جواب سوالشان قدری مفصل بود بنده کتباً تهیه کرده‌ام قرائت نمایم.

(به مضمون ذیل قرائت نمودند)

چون بالطبع اقدام به اصلاحات اساسی وزارت مالیه موجب بعضی اختلافات با تشکیلات سابق وزارت مالیه بود و در موقع شروع به تاسیسات جدید هم لازم می‌شد که برای هر امری به مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه پیشنهادی تقدیم شده و با این ترتیب غالب اوقات مصروف جزئیات امور شده و در مدت قلیل انجام این امر مهم صورت نمی‌گرفت بالاخره ضرورت همچو اقتضا نموده که در تحت ماده واحده اختیاراتی برای مدت سه ماه از مجلس شورای ملی به این بنده واگذار فرمودند لهذا نتیجه عملیات و اقدامات این قلیل مدت خود را که در کار تشکیلات جدید وزارت مالیه طرح و معمول نموده است اجمالاً به پیشگاه نمایندگان معظم عرضه می‌دارد. مرحله اول اصلاحات و مقدم بر هر امری این بود که با رعایت سوابق اعمال و

عملیات اشخاص عده لازمی برای ادارات و موسسات جدید وزارت مالیه تعیین و انتخاب بشود با ضیق وقت و معایبی که از فقدان سوابق مستخدمین وزارت مالیه ملحوظ شد اضطراراً به تشکیل دو کمیسیون موسوم پرسنلی متوسل و به وسیله تحقیقات و تفتیشات کمیسیونهای مزبوره مانده‌اند لزوم اعضائی از میانه اشخاص مشغول خدمت انتخاب شده است که بعد از حذف ادارات زائده و جلوگیری از پاره هرج و مرج تشکیلات مالیه شروع شده است.

اولاً - نظر به اینکه اداره خزانه داری کل وظایفی را کاملاً مشاره با وظایف سایر ادارات وزارت مالیه به عهده داشته و وجودش به موجب تکرار عمل و بالنتیجه نطق جریان امور و گسیختگی رشته محاسبات ولایات بوده متجلل گردیده فقط دائره صندوق از آن اداره باقی ماند.

ثانیاً - کمیسیون تطبیق حوالجات که مقصود از ایجا آن رسیدگی قطعی به محاسبات و تصدیق حوالجات قبل از امضاء و وزیر مالیه بوده ولی بواسطه نداشتن ارتباط عملی با وزارت مالیه از اجرای وظایف باز مانده بوده باشد و دفاتر آن منجل گردیده و وظایف کمیسیون مذکور با یک طرز ساده و روش به عهده کمیسیونهای آتی الذکر کمیسیون نظارت خرج و کمیسیون تغریغ محاسبات محول شد.

ثالثاً - برای اینکه عملیات سه گانه ادارات وزارت مالیه (جمع - خرج - حساب) همیشه در عصر نامه زمامداری به منافع و مصالح دولت متوجه شود سه کمیسیون تشکیل گردید.

۱- کمیسیون جمع که در راس ادارات مالیات مستقیم قرار گرفته و عملیات این دو اداره را با مطالعه و دقت برای تصمیم وزیر حاضر می‌کند.

۲- کمیسیون خرج که در کلیه مخارج مملکتی ناظر محاسباتی هست که اداره محاسبات کل تهیه می‌نماید یعنی قبل از رسیدن به امضای وزیر مالیه مدرک صدور حوالجا و میزان پرداخت وجه آنها را به کمیسیون مذکور تصدیق نماید.

۳- کمیسیون تغریغ محاسبات که مامور است به حساب عموم صاحبان جمع رسیدگی و دقت نموده بدهی مدیونین را مختص و مدرک کافی برای تعقیب آنان حاضر نماید.

این سه کمیسیون بدون اینکه دفاتر و شعف و اجزائی داشته باشند هر یک مرکب از سه نفر عضو صاحب رای و یک نفر محرر بوده و احتیاجات دفتری آنها را دفاتر ادارات مربوط عهده دارند شهدالله در این مدت قلیل عملیات کمیسیونهای فوق الذکر

که فوائد تشکیلات جدید را به خوبی آشکار نموده و امیدواری می‌دهد همین که امور صورت عادی به خود گیرد مصالح و منافع مملکت کاملاً خیانت شده و روزنامه‌های فساد و افراد و تقریض مسدود شود.

رابعاً - اداره تشخیص عایدات و اداره تجدید و دخانیات منحل و به جای آنها در مرکز دو اداره یکی به نام اداره مالیات مستقیم و دیگری به نام اداره مالیات غیر مستقیم تشکیل گردید. گویا محتاج به توضیح نباشد که این قسمت از تشکیلات چه از حیث تفصیل مخارج و چه از نقطه نظر تفکیک طبع امور تا چه اندازه با صلاحیت توأم بوده است زیرا اداره تشخیص عایدات سابقاً مرجع مالیاتهای مستقیم و قسمتی هم از مالیاتهای غیر مستقیم بوده ولی یک قسمت دیگر از عایدات غیر مستقیم را اداره تجدید و دخانیات مستقلاً در محیط اختیار خود گرفته قسمت اعظم از این عایدات هنگفت را حفظ برای مصرف ادارات مراکز و ولایات خود جمع و خرج می‌نمود و دولت از آن عایدات رفع احتیاج و استفاده قابلی نمی‌کرد.

در چنین ترصی که اوضاع مالیه دولت اقتضا دارد از تعدد مامورین دولتی در ولایات خود داری شده و بلکه نمایندگان دو یا سه وزارت خانه را یک مامور عهده دار باشد الحق روا نبود وزارت مالیه در هر ولایتی که مامور مسئول و دو اداره مستقل داشته باشد لذا املاً از نقطه نظر تقلیل بودجه. ثانیاً برای مرکزیت دادن عایدات.

ثالثاً برای اقرار از اختلافاتی که بین دو مامور مستقل حاصل نمی‌شد. وزارت مالیه در صورت که عنقریب در ولایات دوائر تجدید دخانیات را به ادارات مالیه ضمیمه نماید.

خامساً - مهمتر از همه مسئله قضاوت به اعمال مستخدمین وزارت مالیه است که این بنده قسمت بزرگ خرابیهای گذشته وزارت مالیه را به نقصان اساس آن مربوط می‌دانم. زیرا سابق تعقیب عملیات مامورین موکول بر این بوده که شخص وزیر مالیه بر حسب دعوت از دائره، ادارات مجلس مشاوره عالی تشکیل دهد و محاکمه را طرح کند چنانچه وزیر مالیه مایل به تعقیب مامورین نبود طبعاً دعوت صورت نگرفته و محاکمه مسکوت می‌آید کما اینکه تا قبل از تصویب ماده واحده نادراً اتفاق افتاده که مجلس مزبور تشکیل و مامورین وزارت مالیه تعقیب شوند لذا برای اینکه در این مواد نظریات شخصی می‌تواند عایق محاکمه شود اداره محاکمات سابق که فقط

وظایف آن رسیدگی به تطمات و عادی واصله بر علیه ادارات بوده محل و به جای آن دیوان محاکمات مالیه تشکیل گردید. این موسسه علاوه بر عهده داری وظایفی که محاکمات سابق دارا بوده راساً می‌تواند مامورین مقصر یا متهمی را که مدعی العموم محاکمات بر علیه آنها اقامه دعوی نمود به محکمه قبل و حکم مجازات یا برائت و نه آنها را موافق نتیجه محاکمات بر علیه آنها اقامه دعوی نمود به محکمه قلب و حکم مجازات یا برائت و نه آنها را موافق نتیجه محکمه صادر نمایند و الحق در این مدت قبل به قسمی که سرادار بوده از عهده کار بر آمده و عده زیادی از مامورین متهم بخطا کاری را به محاکمه جلب نموده‌اند البته در موقع تقدیم لایحه تشکیلات جدید وزارت مالیه خدماتی که از حیث تقلیل بودجه مخارج و تناسب طبیعی تشکیلات شده است مشهور نظر نمایندگان معظم خواهد شد و امید است همین که رو به راه شود در سایه وجودی ک تشکیلات منظمی وزارت مالین به تصدی مالیاتها و تزییه عایدات که منتهای منظور این بنده است موفق شده و مملکت را از چنگال فقر و این وضعیت رقت آور رهائی بخشد.

مستشار السلطنه - به طوری که در ضمن سوال به عرض آقایان نمایندگان محترم رساندم احساس می‌کنم که مجلس شوری ملی هم یگانه مقصودش این است که مالیه مملکت در تحت یک تشکیلات منظمی از روی صحت عمل و بدون افراط کاری تشکیل یابد و این را هم به آقای وزیر مالیه تذکر میدهم همانطور که در نظر خودشان هست و مامورین غیر صحیح العمل را تعقیب می‌کنند به همان اندازه بلکه ضعف آن از ماموریتی که صحت عمل نشان داده‌اند دیر سنی اعمال آنها را ضبط کرده از ارتقاء رتبه و ترقی دریغ نفرمایند اما سوال دوم بنده..

نایب رئیس - سوالهای دیگر سر کار می‌ماند برای جلسه بعد زیرا عده برای مذاکرات کافی نیست و گویا نمایندگان محترم هم خسته شده‌اند بنابر این جلسه را ختم می‌کنم و جلسه آتیه روز سه شنبه خواهد بود.
مجلس دو ساعت از شب گذشت ختم شد.

مذاکرات مجلس شورای ملی دوره چهارم تقنینیه- پنجشنبه ۱۴ دی (جدی) ۱۳۰۰ نشست ۵۴

مجلس تقریباً یک ساعت قبل از غروب در تحت ریاست آقای موتمن الملک تشکیل گردید.

رئیس- تصویب شد کمیسیون بودجه در موقع تنفس بایستی منعقد شود و این لایحه را مذاقه کرده راپورت آن را به مجلس بدهد عهدنامه حکمیت بین ایران و اتازونی مطرح است راپورت کمیسیون خارجه طبع و توزیع شده مذاکرات در کلیات است در کلیات مخالفی نیست. آقای آقا سید یعقوب راجع به کلیات فرمایشی دارید؟ رئیس- تصویب شد اگر آقایان موافق باشند راپورت کمیسیون بودجه قرائت شود بعد داخل در شور مواد می‌شویم.

(آقای سردار معظم به مضمون ذیل قرائت نمودند)

مطابق اجازه که بر طبق ماده واحده از طرف مجلس شورای ملی به کمیسیون بودجه داده شده بود که بودجه‌ها را با مشارکت دولت تهیه کرده به مجلس شورای ملی تقدیم دارد کمیسیون بودجه در جلسات با حضور هیأت دولت موضوع بودجه مملکتی را مطرح بحث خود قرار داده اساساً چنین صلاح دیده شده که اگر منتظر بودجه‌های جزو شده و پس از آن وارد جرح و تعدیل و جزئیات آن بشویم و بودجه‌های قطعی را تقدیم مجلس نماییم وقت زیادی برای مطالعه لازم خواهد شد و ضرر بی‌جهتی متوجه خزانه مملکت خواهد گردید. در صورتی که اگر ابتدا به طور کلی رقم کلی اعتباراتی برای هر یک از وزارت خانه‌ها و مصارف عمده مملکتی معین شود و وزرا مأموریت بیابند که در حدود اختیارات مصوبه بودجه وزارت خانه‌های خود را تنظیم کرده به مجلس شورای ملی تقدیم دارند عملی‌تر و بیشتر مقرون به صرفه خواهد بود. مراعات این اصل از نقطه نظر تسهیل تعدیل بودجه نیز بهتر دانسته شده و کمیسیون بودجه اصل مزبور را در عملیات خود اتخاذ نمود. پس از آن صورتی از عایدات وصولی سنه ماضیه پیچی نئیل ۱۲۹۹ از وزارت مالیه خواسته شد که آن صورت عیناً ضمیمه این راپورت می‌شود و مدرک عایدات تخمینی هذه السنه این صورت قرارداد شده و بنابراین عملاً باید تصور نمود که عایدات وصولی هذه السنه بیشتر از میزان مأخوذه در پیچی نئیل خواهد بود. مطابق صورت مزبوراقل

عواید مملکتی با تسعیر مالیات‌های جنس نوزده ملیون و سیصد و سی و دو هزار و چهارصد و سیزده تومان نقد ۴۱۳ - ۲۳۲ - ۲۹ و هشت هزار و ششصد و پنجاه و یک خروار و سی من گندم و دویست خروار جو و ده هزار شلتوک تخمین شده است. سه فقره جنس که در فوق ذکر شده جنسی است که از بابت خانواری در سنه ناحیه وصول و حالیه هن مأخذ قرار داده شده است و الا مالیات جنسی مملکتی مطابق میزان تسعیر سنه ماهیه در ضمن عواید نقدی منظور گردیده است. در باب مخارج مملکتی اگرچه از طرف وزارت خانه‌ها بودجه‌های جدید پیشنهاد شده بود ولی چون عجله ما بودجه‌های تازه بیشتر از بودجه‌های معمول بود و با کمی عایدات و لزوم تعدیل بودجه تجویز اضافه مخارج فعلی مقتضی بود. لهذا صورت مخارج جاریه مملکتی از روی بودجه پیچی نیل که ضمیمه این راپورت است از وزارت مالیه خواسته شده و مأخذ بودجه‌های پیشنهادی دولت قرار داده شده و ضمناً باید توضیح شود که شصت و چهار هزار و نهصد و نود و چهار تومان اضافه بر مبلغ تأدیه شده در پیچی نیل از بابت چهل هزار تومان مخارج اداره ثبت اسناد است که وزارت عدلیه پیشنهاد نموده بود و از بابت تفاوت بودجه وزارت خارجه می‌باشد. چنان که نمایندگان محترم ملاحظه می‌فرمایید ۲۳۰۶۹۶۱ تومان نقد و مقداری جنس صرفه جویی قطعی به عمل آمده و صرفه جویی‌هایی که از بابت شهریه‌ها و مستمری‌ها به عمل خواهد آمد باید اضافه بر این مبلغ شود و مواد ذیل با موافقت هیأت دولت برای تصویب مجلس شورای ملی تقدیم می‌شود.

۱ - به تشکیلات مملکتی وزارت خانه‌ها مطابق ضمیمه و ذیل اعتبار داده می‌شود که در حدود آن اعتبارات بودجه جزء خود را بهتر کرده برای تصویب مجلس شورای ملی توسط وزیر مالیه ارسال دارند.

۲ - وزارت مالیه مأمور است که از اول دلو هذالسنه تا هذالسنه شما قوی نیل ۱۳۰۰ شمسی مصارف مملکتی را در حدود اعتبارات منظور در ضمیمه این قانون تأدیه نماید پس از انقضای مدت معینه هریک از وزارت خانه‌ها که بودجه خود را پیشنهاد مجلس شورای ملی نموده باشند تا پیشنهاد بودجه جزء خود حق دریافت هیچ نوع وجهی را نخواهد داشت.

۳ - کلیه وزارت خانه‌ها مکلف هستند که یک قسمت از مبلغی را که در مواد ضمیمه آن قانون تصویب می‌شود به عنوان اعتبار خصوصی برای مخارج پیش بینی نشده

در بودجه خود منظور دارند. میزان اعتبار خصوصی حتی امکان همان خواهد بود که در بودجه‌های سال پیچی نیل منظور شده و هر گاه در بودجه‌های جدید اعتبار خصوصی کمتر از سال پیچی نیل منظور شده آن کسر و نقصان در هر صورت باید متناسب با مبلغی باشد که از بودجه سال قبل در هذه السنه کسر شده است.

۴ - کلیه اعتبارات خصوصی که در بودجه‌های وزارت خانه‌ها منظور می‌شود و همچنین مبلغی که برای مخارج پیش بینی نشده مملکتی در بودجه وزارت مالیه منظور شده است نباید به مصرف حقوق اداری و وظیفه و شهریه و اضافه حقوق و امثال آن برسد.

۵ - نهمصد و پنجاه هزار تومان محل برای مخارج پیش بینی نشده مملکتی منظور می‌شود وزارت مالیه در هر ماه تا میزان چهل هزار تومان از این مبلغ را مطابق تصویب نامه‌های هیأت وزرا تأدیه نموده و صورت این مصارف را در آخر هر برج به مجلس شورای ملی تقدیم دارد. هر گاه مخارجی از این محل علاوه بر مبلغ چهل هزار تومان لازم شود در هر مورد تحصیل اجازه مجلس شورای ملی لازم خواهد بود.

۶- تعیین تکلیف شهریه‌ها و مستمری‌ها که مجموع آنها مطابق صورت ارسالی وزارت مالیه یک میلیون و دویست و دوازده هزار و سیصد و چهار تومان نقد و هشتصد و بیست و پنج خروار و بیست و شش من جو و یک صد و نود خروار و بیست و چهار من شلتوک است که انتظار رسیدن صورت جزء آن منوط به تصویب خاصی است که پیشنهاد آن پس از مذاقه از طرف کمیسیون بودجه به مجلس شورای ملی تقدیم خواهد شد. ضمیمه این راپورت و مواد قانونی که از طرف کمیسیون با موافقت دولت تقدیم مجلس می‌شود مواد بودجه چند است که به طور قلم‌های درشت برای هر یک از وزارت خانه‌ها و سایر مخارج دولتی پیشنهاد شده یک ستون پیشنهادی دولت و یک ستون هم پیشنهادی کمیسیون است چون این راپورت بعد طبع و توزیع خواهد شد گمان می‌کنم خواندن کلیه این اقلام لزومی نداشته باشد همین قدر به طور اختصار عرض می‌کنم که مجموع مخارج پیشنهادی دولت نقداً بیست و دو میلیون و هشتصد و شصت و پنج هزار و هشتصد و پنجاه و هفت تومان نقد و دو هزار و دویست و نود و شش خروار و بیست و سه من گندم و سه هزار و چهار صد و هشتاد و چهار خروار و یازده من جو و صد و نود خروار و بیست و چهار من شلتوک

است و تصویب کمیسیون بودجه بعد نوزده ملیون و دویست و بیست و شش هزار و پانصد و نود و تومان و هزار و صد و شصت خروار و بیست و پنج من گندم و دو هزار و صد و هفت خروار و بیست و پنج من جو است و همان طور که عرض کردم صرفه جویی که فعلاً حاصل شده است قطعی نیست و هنوز کمیسیون موفق نشده است که تصمیم قطعی اتخاذ کند زیرا منتظر وصول صورت‌های جزئی است و پس از آن که صورت‌های جزء واصل شد آن وقت تصمیمات قطعی اتخاذ خواهد نمود و هر نوع صرفه جویی به عمل خواهد آمد و فعلاً باید این دو ملیون و خورده در موقع نوشتن صورت‌های جزء کسر شود و تقریباً دو کرور و یک کسر بودجه داریم والیته هیأت دولت باید مطالعات لازمه بنماید و محلی برای این کسر بودجه معین نماید و در این باب هنوز کمیسیون بودجه داخل در مذاکراتی نشده است و منتظر است از طرف هیأت دولت اقداماتی بشود که بالاخره در موقعی که بودجه از مجلس می‌گذرد بودجه تعدیل شده بگذرد.

رئیس- ضمیمه اش که حاوی صورت جمع و خرج است طبع و توزیع شد و خدمت آقایان هست ولی چون عین راپورت طبع نشده می‌ماند برای روزشنبه آقای مستشار السلطنه راجع به چه مطلب است.

مخبر کمیسیون بودجه- اگر چه لازم بود این جواب را آقای وزیر مالیه بدهند ولی بنده عرض می‌کنم این قرض از دولت امریکا نیست بلکه از یک کمپانی امریکایی است.
رئیس- آقای سلیمان میرزا (اجازه)

رئیس- آقای سلیمان میرزا از آقای وزیر مالیه سوالی دارند.
سلیمان میرزا- بنده چون سؤال کرده‌ام بفرمایید اول از کدام یک شروع کنم.
رئیس- هر کدام را که می‌خواهید.

سلیمان میرزا- یکی از سؤالاتی که بنده از آقای وزیر مالیه کرده‌ام این است البته آقایان فراموش نفرموده‌اند که چندی قبل راجع به بانک رهنی که اخیراً اسم آن را بانک ایران گذارده‌اند بنده سوالی کردم که مسئله بانک یکی از مطالب خیلی مهم ثروتی و اقتصادی است که همیشه گرفتار آن هستیم. چنان که مسئله که الان رأی دادیم از برای پرداخت آن منحصرأ یک بانک داریم و اگر چندین بانک داشتیم شاید به صلاح صرفه مملکت نزدیک تر بود. اگر خود دولت یک بانک داشت شاید بهتر می‌توانست استفاده کند. چندی قبل بنده راجع به ترتیب بانک استقراضی از آقای

وزیر مالیه سوالی کردم و سؤال بنده چندین جمله بود یکی این که از قراری که شنیده می‌شود یک مقداری از اوراق و اسناد بانک مفقود شده است. دیگر آن که از برای وصول مطالبات بانک و پرداخت دیون آن چه در نظر گرفته‌اند. یکی دیگر این بود که از برای اداره کردن بانک و به دست آوردن منافع تجارتي دولت چه نقشه در نظر دارد آیا بانک هم یک اداره خواهد بود مثل سایر ادارات که همین قدر بگوییم ما هم بانک داریم باید یک بودجه داشته باشد؟ سؤال دیگر این بود که طرز اداره کردن بانک در تحت نظر کی خواهد بود. منتها در تحت نظر آقای وزیر مالیه خواهد بود یا در تحت نظر هیأت دولت آن چهار سؤال را بنده دارم و تقریباً می‌توانم بگویم که آن شب با سؤال بنده اکثریت قریب به اتفاق اظهار موافقت فرمودند. در این قسمت که این بانک را زودتر از نقطه نظر بودجه موقتاً یک چندی تعطیل بکنند و اجزاء زیادی آن را حذف کنند و در ضمن جواب گویا آقای وزیر مالیه اشتباه فرموده و گفتند منحل می‌کنیم بعد خودشان اصلاح فرمودند حالا که مرثیه همان سوالات را تکرار می‌کنم چون بعد از مسئله سؤال بنده اجزا بانک در بعضی از روزنامه جات یک چیزی چاپ کرده‌اند و گفته‌اند هیچ اسنادی مفقود نشده است طبیعتاً آن مسئله که بنده شنیده بودم بایستی از آقای وزیر سؤال کنم که صحیح است یا سقیم. ولی چون بنده یک کاغذ امضاء شده دارم و آن کسی که این کاغذ را برای بنده فرستاده صریحاً نوشته است که بعضی از اسناد بانک مفقود شده است این بود که بنده از آقای وزیر مالیه سؤال کردم که چندی قبل بعضی از اوراق بانک را برده‌اند. اگر آقایان در نظر شان باشد اجزا بانک نوشته‌اند که اسناد بانک در صندوقی است و دو نفر آنها را می‌گیرند و مهر می‌کنند آن شخص هم که از این موضوع اطلاع داشته برای بنده توضیح می‌دهد که بنده عین آن توضیح را بدون کم و زیاد عرض می‌کنم که اگر هر تحقیقی لازم باشد آزاد بخوانند. محض اطلاع آقای وزیر مالیه حالا عرض می‌کنم که این کاغذ دارای دو قسمت است یک قسمت راجع به حواله جات و اسناد درجه اول است که همان طور که آقایان اعضا بانک اعلام نموده‌اند این شخص هم تصدیق می‌کند که آن اسناد همان طور در صندوق هست و دو نفر هم مواظب دارد که اسناد آن را تحویل داده و مسترد می‌نمایند. قسمت دیگر راجع به اسناد درجه دوم است و من عین عبارت آن را برای اطلاع آقایان می‌خوانم. می‌نویسد دو سیه عزیز الله خان نصرت الممالک را محتوی سه جزوه از بانک برده‌اند و تا کنون هم مسترد نداشتند.

باز اسنادی دیگر هست که شاید اگر تحقیق شود کشف خواهد شد این یک نمونه از آن سرقت‌ها بود و آن اشخاصی که این مسئله را اطلاع داده‌اند حاضر هستند که اگر جداً یک کمیسیونی برای رسیدگی به این کار تشکیل شود اسناد خود را یکی بعد از دیگری ارائه دهند. همچنین باز این شخص می‌نویسد بعد از واقعه ضبط بانک در زمان کابینه آقای سید ضیاءالدین دوسیه عزیزالله خان نصرت الممالک قجری سه جزو که تا کنون مسترد نداشته و همچنین شعبات بانک تبریز و مشهد را حکومت محل بدون این که بانک را مطابق ترتیب رسمی و صورت مجلس تحویل بگیرند حفظ کرده و همه قسم تصرفات و مداخلات در آنها نموده‌اند و البته با یک چنین ترتیب نمی‌توان مطمئن بود که دارایی بانک مورد تضییع واقع نشده باشد و اما در موضوع اسناد بانک باز لازم می‌دانم که متذکر شوم اسناد بانک کلیه بر دو درجه تقسیم می‌شود. درجه اول عبارت است از تمسکات و قبوض و برهات و غیره و اسناد درجه دوم دوسیه‌هایی است که حاوی اوراق و مکاتبات و تلگرافاتی می‌باشد. این را هم غرض بنده این نیست که اجزا و اعضا بانک را طرف حمله قرار دهم حالا بر می‌گردیم به همان سؤال که دارای چهار ماده است. اول آن که آقای وزیر به چه نظریه می‌خواهند بانک را اداره کنند؟ و آیا ترتیب اداره کردن بانک را به تغییر رئیس تصور می‌فرمایند یا خیر؟ دوم این که از برای محاسبات و پرداخت قروض و وصول مطالبات بانک چه ترتیب را در نظر گرفته‌اند. سوم آیا قناعت می‌کند به این که اسم این بانک ایران باشد و یا ترتیبی فراهم آورده‌اند که خود این بانک دارای یک سرمایه باشد. سؤال چهارم این است که فرضاً یک کمیسیون یا رئیس بانک قروض یک نفری که چند کرور مقروض بانک است یک کرور بر آورد کرد آیا همان نظریه رئیس صائب است و یا نظریه هیأت دولت و یا چون از امور مألیه به مجلس رجوع می‌شود. این بود سوالات بنده که آقای وزیر بایستی جواب بفرمایند.

وزیر مالیه- راجع به بانک ایران چند روز قبل که نماینده محترم سؤال فرمودند بنده جواب عرض کردم که هیأت دولت در این باب تذکراتی کرده‌اند و اقداماتی هم خواهد شد که هر چه زودتر منافع دولت محفوظ بماند و همچنین در هیأت دولت متذکر شد که با یک شخصی که طرف اعتماد باشد معین شود تا در کارهای بانک نظارتی داشته و نظریات خود را راجع به امور بانک به هیأت دولت پیشنهاد کند. دولت

تصویب نموده که آقای مختارالملک برای این امر معین شوند و دستوری هم به ایشان داده شد مواردی را پیشنهاد کرده بودند و دستوری به ایشان داده شد که اولاً صورت مجلس‌ها بایستی پس از وقت امضاء شده و مستخدمین زاید باید خارج شوند. زیرا برای تحویل گرفتن با یک صورت مجلس‌هایی ترتیب داده شده که باید آن صورت مجلس‌ها را طرفین نمایندگان ایران و روس امضاء نمایند و یک پرتکلی رد و بدل نمایند و بعد از آن اجزا را بایستی منفصل نمود. و اما در باب حقوق اجزا قدیم بانک هم نوشته بودند بیست و شش هزار تومان طلبکارند و اظهار می‌دارند تا مطالبات به ما نرسد منفصل نخواهیم شد و خلاصه این که ادعای مطالبات خود را می‌نمایند و گمان می‌رود اگر به اطلاع وزارت جلیله مالیه اجناس عزیزالله خان نصرت الممالک که در توقیف بانک است به فروش برسد بشود قیمت آن را بین اجزا قسمت بشود همین طور به ایشان دستورد داده شد که اجناس نصرت الممالک را به مصرف فروش برسانید و در مقابل مطالبات اجزا بپردازید و اگر کافی به تمام مطالبات آنها نباشد کسر آن را قدغن فرمایید از سایر مطالبات بانک وصول و عاید گردد. این نکته را نیز متذکر می‌شود که مستخدمینی که منفصل می‌شوند بایستی به بهانه وصول حقوق در امور بانک دخالت نمایند و بایستی آنها را تا موقعی که حقوقشان پرداخت نشده از مداخله ممنوع داشت. در خصوص وصول مطالبات و پرداخت قروض بانک هم باید جداً عملیاتی نمود و به هر نوع ممکن است اقداماتی بشود تا مطالبات وصول شود و دولت به امور بانک خصوصاً وصول مطالبات اهمیت می‌دهند و هر نوع ضرورت داشته باشد پیشنهاد فرمایید تا عمل شود و حتماً این مسئله را متذکر می‌شوم که در حفظ نوشته جات و اسناد بانک باید به مراقبت کامل شده به طوری که مقتضی بدانید محافظت اسناد بانک به عمل آید. خلاصه این مسائل در نظر گرفته شده و بایستی اقدام بشود و فعلاً با ترتیبات معروضه اسناد و نوشته جات بانک از سرقت و هر نوع اقدامی محفوظ می‌شود و البته نسبت به کارهایی هم که گذشته و چیزهایی می‌فرمودند که سرقت شده رسیدگی خواهد شد و البته معلوم خواهد شد که چه سندی مفقود شده و فاعل سرقت که بوده؟ راجع به سرمایه بانک هم البته آقایان می‌دانند که برای این کار پول نقد مهمی لازم است و فعلاً با عسرت مالیه بهتر این سرمایه مقدور نیست و البته هیأت دولت در اطراف این زمینه مطالعاتی خواهند نمود و هر طور به نظر دولت رسید به مجلس پیشنهاد خواهد کرد و با تصویب مجلس

ترتیب برای این کار خواهد شد.

سلیمان میرزا - البته همه آقایان (سوژسیون) یا القات را خوب مسبقند چه چیز است. ما هم در موضوع مملکت خودمان (سوژسیونه) یا گرفتار القاء شده‌ایم و برای ما حتم است که خودمان را فاقد بعضی چیزها بدانیم و حال آن که شاید در اساس این طور نباشد. ما از بس گفته‌ایم مملکت فقیر است پول ندارم این مسئله جزو اصول مسلمه شده. برعکس بنده عرض می‌کنم ما پول داریم و نمی‌خواهیم بگیریم. مکرر با صوت بلند فریاد می‌زنم که ما پول داریم و نمی‌خواهیم بگیریم و لاینقطع می‌گوییم فقیریم مفلسیم. استاعت نداریم. حالا این ادعایی که بنده می‌کنم لازم است توضیح بدهم. بلی مطالبات پس افتاده بدهی اشخاص که به دولت یا به عنوان مالیات یا به عنوان حساب طومانیانس و یا به عنوان حساب همین بانک و یا به عناوین دیگر مقروض می‌باشند به عقیده بعضی‌ها شاید پانزده میلیون بشود شاید هم کمتر بشود بنده نمی‌دانم اول می‌گوییم نداریم. نداریم در صورتی که بعضی اشخاص هستند که هر یک پنج شش کرور مقروض می‌باشند اینها باید کی گرفته شود؟ اینها را بگیرند و سرمایه برای بانک تشکیل بدهید گمان می‌کنم که اگر همین محل مطالبات را تعقیب نماییم یک سرمایه خواهیم داشت که بتواند ما را دارای یک بانکی نماید. در هر حال یکی از مطالب سؤال بنده راجع به این بود که هیأت دولت برای تصفیه حساب مردم و دریافت مطالبات بانک چه نظریه اتخاذ کرده و آقای وزیر در جواب سؤال بنده فقط فرمودند آقای ممتاز الملک را که شخص درستکاری است مأمور کرده‌ایم که امورات بانک را اداره نماید. در این که آقای ممتاز الملک شخص درستکاری است حرفی نیست ولی ترتیبات بانک راجع به طرحی است شخص متخصصی که از طراحی اطلاع داشته باشد باید آنجا را اداره نماید. در هر حال مبارک است انشاءالله امیدوارم در آتیّه ثابت شود که خوب انتخابی شده است. باز بر می‌گردم به همان سوال‌های اولیه. در همین کاغذی که هیأت وزرا به آقای ممتاز الملک مرقوم فرموده‌اند یک مطلبی نوشته شده بود بنده درست ملتفت نشدم. شاید از طرف وزارت مالیه نوشته شده که برای پرداخت مطالبات اجزای بانک باید اجناس نصرت الممالک که در بانک هست به فروش رسانیده و به مصرف حقوق اجزا برسانید و اگر کافی نبود از سایر مطالبات بانک پرداخته شود، یک قسمت از سؤال بنده همین بود که فراموش فرمودند جواب بفرمایند. فرض بفرمایید بنده یکی از بدهکارانی هستم باید دانست در

موقعی که حساب من با بانک تصفیه می‌شود به چه نحو خواهد بود به منات مبادله می‌شود یا به تومان. اگر این طور باشد قیمت سابق منات با حالا بسیار تفاوت دارد. اینها یک چیزهایی است که هزار قسم گفت و گو در اطراف آن می‌شود و آیا بر فرض این که یک نوع قطع و فصل شود. اگر شخصی قروض خود را پرداخت تنها امضای رئیس بانک برای ختم محاسبه او کافی است با این که مفاصا حساب او را رئیس الوزرا یا امضاء می‌نماید، قسمت ثانوی سؤال بنده راجع به مطلبی است که در آن کاغذ نوشته شده و راجع به دستوری است که داده‌اید که اگر چه باز خواهید گفت که فلان کس چقدر یک مسئله را تعقیب می‌نماید ولی در هر حال بنده ناگزیرم تکرار نمایم. آیا برای پرداخت حقوق پس افتاده اجزای بانک که ایداً کار نکرده‌اند بایستی اجناس موجوده در بانک را بفروشیم و از هر جا است پولی تهیه کنیم و حقوق آنها را تأدیه نماییم. اما معلمین بیچاره که بایستی علی‌الاصول حقوقشان همه برج نقد به آنها پرداخت بشود فکری برای آنها نمی‌شود. اگر چه انشاءالله بعد از ترتیب امشب فکری هم برای آنها خواهد شد ولی چه علت دارد آنها که به این فلاکت و پریشانی هستند برای آنها فکری نمی‌شود ولی اجزای بانک که کاری به ما نکرده‌اند باید این طور نقد دریافت دارند.

وزیر مالیه- در باب وصول مطالبات بانک البته از روی دفاتر بانک مطالبه خواهد شد و به رئیس هم اجازه کم و کسری داده نشده و مطابق ارقامی که در دفتر هست باید مطالبه شود. در دفتر هم آنچه بنده تصور می‌کنم نه تومان نوشته شده نه به منات و لیره و غیره و از روی تومان حساب خواهد شد و اما راجع به معلمین که نماینده محترم هر جلسه معارف را تعقیب می‌کنند خیلی از معارف خواهی ایشان متشکرم و می‌دانم که ایشان وجود معارف خواهی هستند. ولی این مسئله را باید بدانید که این بیست و شش هزار تومان بابت حقوق مستخدمین روس یعنی همان مستخدمینی که نمی‌خواستند بانک را تحویل بدهند پرداخت می‌شود. آنها می‌گویند تا حقوق ما به ما نرسد بانک را ترک نمی‌نماییم و اجناس نصرت اللماک هم گمان نمی‌کنم بیست و شش هزار تومان بشود و امورات بانک هم با امورات وزارت مالیه متفاوت است و ما نمی‌توانیم حقوق معارف را از آنها تأدیه نمایم زیرا فرضاً یک عایداتی هم در بانک باشند باید با حساب وزارت مالیه مخلوط نمود باید از خود بانک جمع کرد و تشکیل برنامه داد باز هم تکرار می‌کنم که این حقوق راجع به اجزای روس است و این

مطی هم که تهیه شده برای این است که اگر مستخدمین بگویند تا حقوق نگیریم نمی‌رویم به آنها جواب داده شود. اجناس نصرت الممالک بایستی به فروش برسد و داده شود چون آقای نماینده محترم خیلی به امور بانک علاقه دارند و بسیار مایلند مطالبات بانک و وصول و ایصال شود. اگر صلاح بدانند بنده پیشنهاد می‌کنم سه نفر از طرف مجلس معین شود و یک نفر از آنها خود نماینده محترم باشند که شاید یک نظریه مستقیمی داشته باشند و در باب بانک مذاکراتی نموده و به مجلس راپورت دهند و به این ترتیب خاطرشان از امور بانک راحت شود. (۱)

شورش ماژور ابوالقاسم خان لاهوتی

عبدالله مستوفی در کتاب «عبدالله مستوفی» شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجاریه» می نویسد: بعد از ختم غائله قیام خیابانی، که در تابستان سال ۱۲۹۹ اتفاق افتاد، مخبر السلطنه جناب آقای مهدی قلی هدایت همچنان والی آذربایجان است، و با قوه‌ایکه از مرکز همراه آورده، و قوائیکه بوسیله حسن سیاست، از شاهسونهای اردبیل جمع‌آوری کرده، و همچنین، از امنیه‌هائیکه در خود تاب‌وتوان مقابله با قوه اکراد ندیده، و طبعاً به تبریز عقب‌نشینی کرده بودند، عده نسبتاً معتابیهی تدارک دیده و با قوای سیمیتکو زدوخوردهائی می‌کرد، آنها را از حوزه تبریز دور میداشت. ولی البته این نیرو بقدری نبود، که کردها را، لامحاله، در نواحی خود محصور کرده، از چپاول آنها در حدود و شهرهای مجاور جلوگیری کند.

بعد از نوروز ۱۳۰۰، در کابینه کودتا، سید ضیاء الدین مقداری از نیروی امنیه تهران را از باغشاه بسمت تبریز روانه کرد، که با عده زنجان همراه شده، بجانب آذربایجان بروند. این نیرو که با عده زنجان بششصد نفر بالغ میشد، همینکه بتبریز رسید، مخبر السلطنه از آنها پذیرائی نموده، آنها را بجانب جبهه فرستاد، که با سایر برادران نظامی و همکاران چریکی خود تشریک مساعی کنند.

ولی این قوه بقدری نبود، که کردها را در ناحیه خود مغلوب کند. فقط کروفری فرانسه.

میکرد، و گاهی هم تلفاتی میداد. چنانکه، در پائیز ۱۳۰۰، بعد از کشته شدن سردار

عشایر، سرکرده سوارچریکی شاهسون، نیروی امنیه، در مقابل حمله کردها مقاومت نیاورده، تا خوی عقب نشست. سهل است، این شهر را هم بی‌مدافع گذاشته، به شرفخانه آمدند که فصل زمستان را در اینجا بگذرانند، تا ضمنا افسران جوان هم بتوانند برای عیاشی بشهر تبریز سری بزنند.

از طرف دیگر، سردار سپه اسماعیل آقاي سرتیپ قزاق (سرلشگر امیر فضلی) را برای ریاست قشون آذربایجان بتبریز مأمور کرده، و مشار الیه چند ماهی بود در نظامیه (باغ شمال) نشسته، و مهماتیکه از مرکز برای تقویت پادگان آذربایجان می‌آمد، در انبارهای نظامیه محفوظ، و احیانا اگر عده‌ای برای کمک میرسید، بجبهه روانه میکرد. از این جمله معلوم بود که سردار سپه، همینکه از کار خراسان و گیلان فارغ شود، بجانب آذربایجان هم متوجه شده، و بقلع و قمع کردها هم خواهد پرداخت. چنانکه بعد از ختم غائله جنگل، عده باقیمانده امنیه باغشاه را، با ماژور حبیب الله خان شیبانی، که به سرتیپی ترقی داده بود، بفرماندهی کل قوای آذربایجان مأمور کرد. تا مطالعات خود را کرده، برای اوایل بهار، حمله بجانب کردها را عملی کند. سرتیپ شیبانی هم بمجرد رسیدن بتبریز بجانب خط ساوجبلاغ رفت، که عده خود را در مواقع لازمه مستقر نماید، تا در موقع مناسب، حمله بجانب کردها عملی شود.

در چنین موقع بود که آقایان افسران امنیه پادگان شرفخانه، بخيال اجرای کودتای خود که از مدتی پیش درسر داشتند، افتادند. تصور میکردند بتوانند، عده همراه سرتیپ شیبانی را با خود همراه کرده، و شاید ریاست عالییه این کودتا را هم میخواستهند بمشار الیه بدهند. ابتدا این فکر در میان سه نفر افسران نسبتاً بلند رتبه‌تر طرح، و بعد از دو سه روز، تمام افسران جوان این نیروی ششصد نفری را با خیال خود همراه کرده، و چون از جانب محمود خان پولادی فرمانده خود، اطمینان نداشته‌اند، قرار میگذارند، ریاست را بماژور لاهوتی خان تسلیم نمایند.

این ماژور لاهوتی یکی از افسران ژاندارمری سابق، و مردی حساس و از نویسندگی و طبع شعر هم بی‌نصیب نبوده، و بواسطه افکار شاعرانه، که کمتر با عمل سروکار دارد در دوره کنل یالمارسن، عملیات بی‌رویه‌ای مرتکب شد، که سوئدی‌ها میخواستند او را محاکمه نظامی کنند، یا شاید هم کرده، و حکم اعدامش را هم داده

بودند. ماژور مشار الیه از عاقبت کار خود وحشت کرده، از ایران بترکیه فرار نموده، و این اوقات، از تبریز سر بدر آورده، و حاج مخبر السلطنه را شفیع خود قرار داده بود. اولیای دولت هم او را عفو کرده، و مقرر داشته بودند که با همان رتبه ماژوری سابق، در قسمت امنیه شرفخانه، مشغول خدمت باشد.

آقایان افسران، از طرف حزب دمکرات آذربایجان هم، که از وقعه دفع قیام خیابانی چندان از اوضاع خوشدل نبودند، بی‌امیدواری نبوده، نماینده آنها سید ابو الفضل خان سجادی، که برای ملاقات با رؤسای دمکرات، سفری به تبریز کرده بود نامید برنگشته بود. شاید دمکراتها بدشان نمی‌آمده است، که بگذاشتن بالش نرم زیر سر آنها «۱» تا حدی تلاقی شکست وقعه خیابانی را، بدست این آقایان بیرون بیاورند.

آقایان افسران فکر میکرده‌اند، که با قوه تحت فرمان خود شهر تبریز و پادگان باغ شمال را تصرف کرده، و از قوای مادی و معنوی دمکراتهای تبریز بر قدرت خود افزوده، سرتیب شبیانی را هم با عده‌اش خواه‌ونخواه، بجانب خویش بکشانند. تصور می‌کردند، خبر این کودتا؛ که بسایر جاهای کشور برسد، البته قوای امنیه پادگان‌های آنجاها هم، ببرادران امنیه خود افتخار کرده؛ و همگی اتحاد خود را با این مرکز اعلام خواهند داشت، و چنین می‌پنداشتند که با این ترتیب، خواهند توانست بر تهران حکمرانی کرده، و بساط سردار سپه را که بازیچه دست خارجیها است در هم نوردند. در صورتیکه معلوم نبود، افراد همین ششصد نفر تحت امر آنها هم، با جان و دل در اینکار همراه؛ و هم عقیده باشند.

البته توقیف ماژور محمود خان پولادین، و جمع‌آوری عده خود، و بریدن خط آهن و سیم تلگراف، بین تبریز و شرفخانه. و ریختن عده خود بشهر تبریز، کار مشکلی نبود و انجام شد. حتی نظمیه را هم تصرف، و حاجی مخبر السلطنه را هم توقیف کردند. ولی باید جواب عده نظامیه را که با کمی عده از خویش خوب میتوانستند دفاع کنند نیز بدهند.

دمکراتهای تبریز آنچه کردند، که با صورت حق بجانب، و بعنوان حفظ صلح و جلوگیری از برادرکشی، عده پادگان باغ شمال را به تسلیم وادارند، کاری پیش نبردند ولی آقایان افسران امنیه، همینکه مواقع مهم شهر را تصرف کردند، از دو طرف

نظامیه را زیر بمباران توپهای خود قرار داده، و عده‌ای برای تسخیر آنجا مأمور کردند. پادگان نظامیه از يك طرف با شلیک‌های خود آنها را از طرف خویش مشغول داشت و از طرف دیگر، عده‌ای را از سمت مارالان و کوه عین علی، بجانب توپخانه آنها فرستاده، توپهای آنها را از آتش انداخت. در این ضمن یکی دو نفر از مؤسسين اولیه که سمت ریاست و فرماندهی داشتند مجروح شده از کار افتادند. سرتیپ شیبانی هم که خیلی از تبریز دور نشده بود با عده خود برگشته بیشت شهر رسید. ماژور لاهوتی، رئیس کودتا فرار کرد، و باقی هم شهر را تخلیه کرده در اطراف پراکنده شدند. ماژور لاهوتی بسمت روسیه گریخت و باقیمانده گرفتار، و برای تسلیم بمحاکمه زندانی گشتند. ولی بعضی از رؤسای آزادیخواه تهران، از جمله مدرس، از آنها شفاعت کردند، و سردار سپه از تقصیر آنها گذشت، و بعد در نظمیة و امنیة بکارهای درجه سوم و چهارم نیز رسیدند و این غائله هم باین کیفیت خاتمه یافت.

تاریخ فرار این عده از تبریز، و خاتمه یافتن این واقعه، که از شروع تاختمش بیش از ده دوازده روز نبوده است، ۱۸ دلو و بنابراین شانزده روز بعد از تشکیل کابینه مشیر الدوله است. و از حوادث کابینه قوام السلطنه نباید بشمار آید. ولی چون مقدمات و تبانی آن در کابینه قوام السلطنه واقع شده، و یکی از واکنش‌های کودتای حوت ۱۲۹۹ است، در ضمن سایر واکنش‌ها در اینجا بذکر آن مبادرت رفت.

این واقعه شاید بیشتر از هر چیز، فکر از میان برداشتن امنیة آن روز و ژاندارمری سابق، و تحلیل بردن آن در ضمن قزاق، و تشکیل قوه متحد الشکل را تسریع کرده باشد چنانکه بزودی اینکار واقع شده و با فکر و معلومات سرتیپ امان الله میرزا، سرلشکر جهانبانی، برای افسران این قوه متحد الشکل، از نایب سوم تا امیر لشکر، رتبه تعیین و نظامنامه لباس و ممیزات رتبه‌ها مشخص و معمول گردید. تغییر کلاه نظامی سابق ابتدا بکلاه لب‌دار پهلوی، و بعد بکلاه نظامی اروپائی، از کارهای قدری بعدتر است. اما تغییر اسم نایب بستوان و سلطان بسروان، و یاور بسرگرد، و امیرلشکر بسرلشکر، از مرض مسری فارسی سره بوجود آمده، و راجع بدوره سلطنت پهلوی است، نه وزارت جنگش.

در ضمن دفع این واکنش‌های مهم، بعضی سرکوبی‌های اشرار محلی، مانند حاجی

بابای اردبیلی در زنجان، و سید یوسف در اصفهان هم، بوده که این اشرار عده‌ای دورخویش جمع کرده، وبه یغما و چپاول هم ولایتی‌ها و همسایه‌های خود میبرداخته‌اند، و قلع و قمع شده‌اند. اگر در ادوار قبل، برحسب تصادف از این قماش «فتح» های نمایان نصیب رئیس الوزراهای دوره میشد، برای گذراندن این تیر از کمان و برانداختن این اشرار محلی، بیانیه‌هایی هم صادر کرده، و از کفایت و کاردانی خود داد فصاحت و بلاغت هم می‌دادند. خواننده عزیز البته اجازه می‌دهد، که من از ذکر چگونگی این وقایع جزئی، صرف‌نظر کنم، و بهمان ذکر اسم رؤسای آنها، بطوری که گذشت اکتفا نمایم.

ضدیت «گرگهای باران دیده» مالیه و اکثر وکلای مجلس با دکتر مصدق

مع الاسف باید بگویم هیچ! زیرا، بودجه‌ای از مجلس نگذشته بود، و فشاری که از طرف سردار سپه، برای توسعه قشون وارد می‌آمد، مجالی بتوسعه سایر ادارات نمیداد. سردار سپه هم که در عملیات نظامی خود پیشرفتهایی تحصیل کرده بود، هرروز «خر خود را درازتر می‌بست» «۱» دو سه میلیون تومان شرکت نفت در کابینه سید ضیاء الدین تمام شده بود. سردار سپه، برای اینکه در موارد لزوم بتواند پول بدسترس خود داشته باشد، درآمد اداره تحدید تریاک و باندول را تحت نظارت خود درآورده و هرجا بوی پولی بمشامش میرسید، نظامیان خود را سر آن هوار میکرد، و بهر کیفیتی بود، وجه موجود را برای مصارف قشون تصرف مینمود، و بندی بناله بی‌پولی سایر وزارتخانه‌ها نمی‌بست. در این ضمن‌ها، در موقعی که غانله خراسان ختم نشده بود شاید برای اینکه راه حلی جهت رفع محذور کلنل محمد تقی خان فکر کرده باشند بعضی از وکلا، بفکر عوض کردن قوام السلطنه هم افتادند، و سلیمان میرزا، با رفقای سوسیالیستش، زمزمه‌هایی در مجلس راه انداختند. قوام السلطنه هم، چون از طرف اکثریت اطمینان داشت، برای «دو قرص کردن و شاید برای خلاص کردن خود از پاره‌ای وزراء، که با سلیقه او دم‌ساز نبودند، استعفاء کرد و چند روزی بحران ایجاد شد. ولی مدرس و اکثریت از او تقویت کرده، مجدداً باو

اظهار تمایل کردند و دو مرتبه رئیس الوزراء شد.

این بار برای اینکه شخصیت مبرزتری از معتمد السلطنه (عبد الله وثوق) کفیل مالیه جهت این وزارتخانه فکر کرده باشند، که بتواند در مقابل تقاضاهای روز افزون سردار سپه مقاومت نماید، مصدق السلطنه (، جناب آقای محمد مصدق)، را بوزارت مالیه برگزیدند. دکتر مصدق بموجب ماده واحده که رونود «واحد یموت» موسومش کردند برای مدت سه ماه، اختیاراتی از مجلس گرفت که مالیه را از عناصر فاسد و بی‌کفایت برهاند. یک کارهایی هم در این زمینه بانجام رسانید، ولی بواسطه ضدیت «گرگهای باران دیده» مالیه و کمی مدت اختیارات، نتوانست کارحسابی صورت دهد. حتی وکلای مجلس هم، از اقدامات اصلاحی او ناراضی شدند. در این ضمنها، در ماه جدی ۱۳۰۰ مجددا بحرانی ایجاد شد، کابینه افتاد، و دیگر محلی برای تمدید مدت «واحد یموت» که مقارن همین اوقات سرآمده بود، پیدا نشد. در سایر وزارتخانه‌ها باین مقدار هم کسی بفکر اصلاحات نبود، و در بهمان پائینه سابق می‌گشت.

اما کارهای سردار سپه، چه در مورد نظم و نسق قشون، و چه در سایر موارد که با کار-های او تماس پیدا میکرد رنگ‌وروی دیگر داشت، و چون در قاموس این مرد عجیب، دو لغت محظور و مانع، ابداء معنائی نمیتوانست داشته باشد، بهر کیفیتی که بود، مقاصد خود را پیش میبرد. شاید عمدا، خود را بلری زده، و زیادتز از اندازه‌ای که باید یکنفر قزاق از قانون بی‌اطلاع باشد، نسبت بقوانین و مقررات، بخصوص در امور مالی، خود را عامی وانمود میکرد و بندی بمسئولیت مشترک نمی‌بست و همچو بنظر میرساند، که سایر ادارات ابداء طرف توجه او نبوده سهل است آنها را خرابتر، و بی‌نظمتر از آنچه هست، میخواهد. مثلا وقتی آموزگاران مدارس، بجهت دیر رسیدن حقوق خود، اعتصاب میکردند، با اینکه در حقیقت در این عمل اعتراض بر او که چرا در تقسیم وجه مجال بسایر وزارتخانه‌ها نمی‌دهد، بیشتر از مثلا تعرض بوزیر فرهنگ، یا وزیر مالیه منظور نظر اعتصاب‌کنندگان بود، معهدا چیزی بروی خود نمی‌آورد و رفقای خود را وامیگذاشت که هرطور بتوانند با آموزگاران کنار بیایند، و غائله را رفع کنند.

باوجوداین، وقتی مدیر روزنامه ستاره ایران حسین صبا در روزنامه خود، نسبت

بلقب‌های اعطائی برؤسای زعفران‌لو، که در وقعه قتل کلنل محمد تقی خان خودنمائی کرده بودند، شرحی مسخره‌آمیز نگاشته بود، او را بسه پایه بسته، شلاق میزد، زیرا خوب احساس میکرد که این نوشته روزنامه‌چی، اگرچه راجع بهیئت دولت و شخص رئیس الوزراست، ولی در واقع، برای اظهار اسف و افسوس بر قتل کلنل محمد تقی خان، و بنابراین، بر ضرر شخص او است، هیئت دولت، و مخصوصاً رئیس الوزراء هم، از این «پسر بزنیکه از پدرش مصلحت نکرده و با قلدری و خودسرانه، عملی را انجام داده بود شاید چندان بدش نیامد. زیرا واقعا نوشته روزنامه ستاره ایران، مثل عموم شوخیهای حسین صبا، خنک و زنده بود و برئیس دولت که هم قلع‌وقمع کلنل محمد تقی خان، و هم اعطای این القاب، بامر و اشاره او بود بیشتر از سردار سپه، که حتی قوای او جزئی شرکتی هم در این وقعه نداشتند، برمیخورد.

وزیر جنگ از طبایع مستبد و عجول بود که همینکه چیزی بنظرش مخالف میآمد، میخواست کج کار را فوراً راست کند. هنوز حول‌وحوشش دوسیه‌سازی برضد اشخاص را باو نیاموخته بودند و نمی‌دانست که باینوسیله بهتر میتواند از دشمن‌های خود، خویش را خلاص کند. گذشته از این، در آن روزها هنوز اشخاصی که با این قماش عملیات باو کمک بدهند در دسترس خود نداشت. نظمیه و عدلیه در اختیار او نبود، که منویات او بطور دلخواه برآورده شود. این بود که بناگزیر، حادثی که ماده کتاکاری حسین صبا را غلیظتر میکرد، زیاد اتفاق میافتاد. ولی، سردار سپه این کارهای خلاف روبه و قانون را چنان با فتوحات پی‌درپی، که خبرش یکی بعد از دیگری بمرکز میرسید، خلط و مزج میکرد که مجالی برای تفکر اشخاص، در وخامت عاقبت جانب مضر وجود او باقی نمی‌گذاشت.

آزادخواهان، که همیشه اکثریت جامعه را تشکیل میدهند، اقدامات بی‌رویه او را می‌دیدند، ولی همینکه بی‌قدرتی دولت و هرج‌ومرج ادوار گذشته را که در تمام شئون کشور حکمفرما بود، بیاد می‌آوردند این بی‌رویه‌گی‌ها و قانون‌شکنی‌ها را که اکثراً از قبیل تعدی بشخص واحد هم بود، بچیزی نشمرده سکوت اختیار میکردند.

بعقیده من، تمام تجاوزات آینده سردار سپه بر اثر همین سکوت آزادخواهان واقعی، در این روزها و همین سکوت بی‌مورد بود، که سبب تجری او شده، و روزبروز

براعمال مستبدانه او افزود و کار جلوگیری او را مشکل کرد. در صورتیکه، در این وقت با کمال سهولت ممکن بود لجام او را بدست بگیرند، که در آینده، بی‌رویه‌گی‌های بزرگتری از او سر نزنند، ولی کاری را که خدا بخواهد، اسباب آنرا فراهم میکند. (۲)

عزاداری سردار سپه

در محرم سال ۱۳۴۱ قمری که با اواسط پائیز سال ۱۳۰۰ شمسی تصادف کرد، از اوایل دهه اول، در قزاقخانه چادر بسیار بزرگی برپا، و روضه‌خوانی مجللی راه انداختند. دسته‌های محلات هم برای رفتن به تکیه قزاقخانه، رسم دیرین را تجدید کرده، از اوایل دهه راه افتادند، و هرروز، با عده زیادی به این تکیه آمده، سینه میزدند. سردار سپه و افسران قشون، مانند صاحب مجلس، از واردین پذیرائی میکردند، و جوه تمام طبقات مردم باین روضه‌خوانی رفتند. کار بی‌سابقه، شاه هم باین تعزیه‌داری قزاقخانه تشریف‌فرما شد، و از این غریب‌تر، و بی‌سابقه‌تر روز عاشورا که علی‌الرسم تمام دسته‌های محلات، در خیابانها و بازارها می‌گشتند، دسته قزاقها با وزیر جنگ و کلیه افسران هم براه افتاده، دسته آنها هم در بازار و تکیه‌ها، با سایر دسته‌ها همراه بود!

بعضی، که اساسا برای هرکار عجیب بی‌سابقه، حاضرند محمل عاقلانه‌ای بتراشند، می‌گفتند این کار برای حفظ انتظامات است، که در این عزاداری تصادف سوئی نشود و برخی هم، که همیشه جانب بد قضایا را بتوجیها و تفسیرات خود، گنده میکنند این اقدام را از راه تظاهر دانسته، انتقاد مینمودند، و پاره‌های مشروطه‌چی‌های دواتشه، این عمل را مرتجعانه دانسته، و از این راه بر آن ایراد داشتند. ولی عامه مردم این کار را پسندیده، بسردار سپه که خود را شریک عزاداری طبقه سوم کرده و دمکراسی عامیانه را ترویج، و خود را همرنگ جماعت مینمود، دعا میکردند.

من، تا این تاریخ، عزاداری شام غریبان را هیچ ندیده بودم. در این سال برحسب تصادف، شب ۱۱ محرم بمسجد شیخ عبدالحسین (تکیه ترکها) رفتم. بشرحی که در فوق بدان اشاره کرده‌ام، دستجات مختلف محلات، با شمع‌های گچی که در دست داشتند هریک آمده، نوحه شام غریبان خود را خوانده و میرفتند. یکمرتبه متوجه شدم،

که دسته‌ای که افراد آن لباس خاکی قزاقی برتن دارند، وارد تکیه شدند، ابتدا تصور کردم دسته قزاق است. همین‌که جلوتر آمدند، دیدم، سردار سپه در پیش وعده پنجاه شصت نفری، از افسران قزاقخانه هستند که در آن میان آقای سرلشکر امان الله جهانبانی امروز، و مرحوم سرلشکر عبد الله خان امیر طهماسبی، اولی را بمناسبت سابقه پترز بورغ و دومی را بواسطه هم محلگی شناخته، آقایان، با بازوبندهای مشکی، و سر برهنه هر یک يك شمع گچی دست گرفته، نوحه «گلمیشخ ای شیعه لر» را افتان و خیزان، خوانده و از مجلس خارج شدند.

وزیر جنگ و ستاد ارتش و شام غریبان؟! و خواندن نوحه گلمیشخ ای شیعه لر؟! آنهم با سر، و بعضی با پای برهنه؟! باور کردنی نیست. معهذاً، من خود شاهد و ناظر این مجلس بوده، و تمام سرلشگران و سپهبدان امروز، که در آنشب، در تهران بوده، و در آنوقت، از خرده افسران بشمار می‌آمدند، شاهد می‌مانند.

این اقدامات و جاهت زیادی پیدا کرده بقدری سردار سپه را در نظر عامه و آخوندان و آخوندمنشان محبوب کرد، که مجلسیان را هم که هیچک معتمد باینکارها نبودند، بفکر باز کردن دکان و جاهت، دربغل دکان سردار سپه، انداخت و آنها هم از ۱۱ تا ۱۳ محرم بمباشرت ارباب کیخسرو، و در مجلس، عزاداری برپا کرد و مثل سردار سپه، طاقه شال بعلم‌های دسته‌های محلات بستند، و بروضه‌خوانها پاکت‌های سبک‌وزن سنگین قیمت تقدیم داشتند و اگر موقع نگذشته بود، شاید دسته هم راه می‌انداختند!

برای اینکه بزنده‌ها و مرده‌ها برنخورد من وارد انتقاد، در این تقلید و تأسی نمی‌شوم. همینقدر می‌گویم اگر در سالهای بعد هم، که سردار سپه اینکارها را موقوف کرد این عزاداری را تکرار میکردند، و ظاهر را حفظ مینمودند، پر بی‌راه نبود. زیرا مجلس شورایی ملی نماینده ملت است و عمل کردن بعبادات ملت، برای آن خیلی زنده نیست. ولی، چون همه مردم علت و باعث اصلی این عمل خیر مجلس را می‌دانستند دعای آنها بیشتر بسردار سپه می‌کردند و متفکرین حقا این خردمکاریها را از طرف مجلس شورایی ملی، که مشحون بمران کشور بوده و باید پارسنگ وزین قوه مجریه باشد سبک بجا آوردند.

پرستاری بیمار

سید حسن مدرس، در مجلس دوم بسمت مجتهد طراز اول، از طرف علمای نجف، برای نظارت در قوانین موضوعه که با قانون اساسی و اصول مسلمانی مخالف نشود، انتخاب و جزو نمایندگان مجلس شد. ولی چون ماده مربوطه بلزوم و کیل طراز اول، در مجلس، بفشار علمای مستبد حاجی شیخ فضل الله (کیا) و سید محمد کاظم یزدی، بر قانون اساسی تحمیل شده بود آزادی طلبان بخصوص دمکراتها ارادتی بآن نداشتند و بدشان نمی آمد که وسیله ای بدست آورند و آنرا متروک بگذارند. فوت مرحوم حاجی میرزا حسین (خلیلی) و ملا کاظم خراسانی (کفائی) علمای مشروطه خواه، که البته انتخاب مجتهد طراز اول بتصویب آنها بوده و در خلال بعد از مجلس دوم اتفاق افتاده، موجب شد که این ماده هم مانند مواد راجع بتأسیس مجلس سنا، متروک بماند. بنابراین، قبل از انتخابات مجلس سوم معلوم بود که در خصوص مجتهد طراز اول، مراجعهای بعلمای عتبات نخواهد شد ولی سید مدرس، در دو ساله نمایندگی، و طراز اول بودن خود، در مجلس و چند ساله فترت بقدری وجاهت تحصیل کرده بود که در دوره سوم و چهارم، از شهر تهران با اکثریت نمایانی، انتخاب شود، شاید علمای عتبات هم، که از وجود مدرس در مجلس اطمینان حاصل کرده بودند، پاپی این عدم مراجعه در انتخاب طراز اول نشده باشند.

اسلام، قیام بکارهای عمومی مسلمانان را واجب کرده، بنابراین، برای هر مسلمان اینکاره ای، قیام بامر مسلمین از واجبات کفائی است. تا کسی برای تصدی آن حاضر نشده است، بر تمام آنها که بتوانند این عمل را عهده کنند، واجب و همینکه یکی زحمت تقلد کار را بعهده گرفت، وجوب آن از سایرین مرتفع میشود. و البته همینکه کاری واجب شد، اجرت گرفتن برای انجام آنهم، بناگزیبر حرام خواهد بود. ولی اگر متصدی، دارائی شخصی و یا حرفه و راه معاشی نداشته باشد، یا قیام بکارهای عمومی وقت و مجالی برای اعمال حرفه ای که دارد باقی نگذارد میتواند، باندازه کفایت و ذی و شأن خود و واجب النفقه هایش، از بیت المال مسلمانان ارتزاق کند.

در نظر سید مدرس، مجتهد منور الفکر عضویت مجلس یکی از کارهای عمومی

بود، و چون از خود بهتری برای قیام باین امر نمی‌دید، اینکار را برای خود واجب عینی می‌دانست و برای وصول بآن اقدامات مشروع مقدماتی را هم بمنزله مقدمه واجب واجب می‌شمرد.

نمیدانم وقتی سید، با يك دوچرخه يك اسبه که حامل خود و خانواده و تمام دارائی او بود، بعنوان طراز اول از اصفهان بتهران آمد، عیالش که مادر سید عبد الباقي پسر چهار پنجساله‌اش باشد، همراه و یا در اصفهان بدرود زندگی کرده بود. از وقتی که من با سید مدرس سروکار پیدا کردم، سید بزرگوار داماد سرخانه مشهدي عبد الکریم و درخانه ته کوچه بن بست سمت جنوب اول خیابان شاه‌آباد، منزل و در این خانه چنانکه خواننده عزیز، از جلد دوم صفحه ۱۱۲ تا ۱۱۴ سابقه دارد يك اطاق جنب کریاس جهت بیرونی، و يك اطاق دیگر برای مسکن زن و پسر شش هفت ساله خود بیشتر نداشت.

اطاق بیرونی شمشه کاهگلی، و فرش آن یکدست نمد نازک و میان فرش گلیم راه‌راه فرسوده‌ای بود. يك کلک گلی، با دو قوری، و یکی دو استکان کوچک شصتی با قاشق برنجی پوست پیازی و نعلبکی چینی و کاسه تنباکو و قلیان و دو سه ظرف خاکستر سیگارحلی برای واردین، اثاثیه اطاق را تکمیل میکرد، چرا! در دستدانی زیر یکی از طاقچه‌ها و بنزدیک و دسترس سید بزرگوار يك کوزه بزرگ برای عوض کردن آب قلیان و يك تنک سفالی برای آب خوردن و يك کاسه بدل چینی هم بود.

چای مدرس همیشه راه بود. از این چای بکسی تعارف نمی‌کرد. هرکس میخواست خود برای خود میریخت. ولي قلیان‌کشها با او همراهی میکردند. معه‌ذا، بعضی از رفقای صمیمی که از راه می‌رسیدند، برای آنها چای تازه دم میکرد و خودش چای را با نبات میخورد. مشهدي عبد الکریم، پدر زنش گاهی اگر درخانه بود، سري باطاق سید زده کوزه آب قلیان را پر، و زغال کلک سید را می‌آورد. و اگر او این مشروع را انجام نکرده، و حاجتی پیدا میشد، سید پسر خود عبد الباقي را صدا میزد، و آوردن آب و از این قبیل کارها را باو رجوع میکرد.

مخارج سید و خانواده‌اش از مشهدي عبد الکریم جدا بود. زیرا من دیده بودم، گاهی عبد الباقي را صدا زده، مقداری پول باو میداد و میگفت برای شوم گوشت بستونید! گوشت

سازگار بستونید! قند و نبات و تنباکورا، در کیسه‌های مخصوص در یک گوشه دستدانی و بدسترس خود داشت.

لباس سید پیراهن متقال یا کرباس، و در تابستان، چلوار بود، و بروی آن قبائی از قندک و در فصل سرما، از کرباس مله و ارخالقی اضافه میکرد و بروی تمام آنها، زمستانها عبائی و گاهی لباده‌ای هم افزوده میشد، که این عبا روپوش بیرون رفتنش هم بود. لباس سید عبد الباقی هم ده نه پدرش بود.

من در نظر ندارم که سید برای هیچ وارد، هر قدر هم متعین بود عبا و عمامه کرده باشد. در خانه، اکثر سربرهنه و ندرتا شبکلاه یا عرقچینی بسر داشت. آوای خواجه خبرکن در که بلند میشد، سید صدای «کیه» معمولی خود را پرتاب می‌کرد. هر کس بود خود را معرفی نموده و با بفرمائید مکرر سید، وارد کرباس میشد و از آنجا باطاق می‌آمد و هر جا باز بود، یا سایرین برای او باز میکردند، می‌نشست. معه‌ها گاهی هم اتفاق می‌افتاد که سید کاری یا صحبتی در بین داشت، که با ورود شخص خارج منافی بود همینکه وارد خود را از پشت در معرفی میکرد، سید می‌گفت حالا کاری داریم فلان وقت بیائید. وارد هر کس بود بدون هیچ دلگیری، دنبال کارش میرفت.

این زندگی، با ماهی سه چهار تومان کرایه خانه، که مسلما سید بمشهدی عبد الکریم می‌پرداخت، در ماه بیش از بیست سی تومان خرج نداشت، و حقوق و کالت سید ماهی صد تومان بود. ولی سید بیش از این بیست سی تومان که همان حدود مخارج قبل از وکالتش بود، از این صد تومان استفاده نمی‌کرد، و باقی حقوق او در صندوق اداره مباشرت مجلس می‌ماند. البته از باب کیخسرو و شاهرخ نمیدانست این مازاد برای چه نزد او مانده، و بعنوان امانت، این وجه را نزد خود در صندوق اداره مباشرت نگاه میداشت. سید از دختر مشهدی عبد الکریم هم شاید یکی دو اولاد پیدا کرد که پا نگرفتند و در سنه‌های کم تلف شدند. تا مهاجرت پیش آمد. سید عبد الباقی پسر ده ساله‌ای شده بمدرسه‌های جدید ملی میرفت. سید زن و پسر خود را نزد مشهدی عبد الکریم گذاشته بسفر مهاجرت رفت.

بعد از شانزده هفده ماه، که از مهاجرت مراجعت کرد، باز هم بخانه مشهدی عبد الکریم وارد شد. ولی عیال سید، دختر مشهدی عبد الکریم، نمیدانم در ایام مهاجرت یا

بعد از ورود سید بدرود زندگی گفته و مدرس باز هم بی‌سروسامان شد. عبد الباقي هم جوان سیزده چهارده ساله‌ای شد، و سید بزرگوار ناگزیر بود، در خانه و زندگی خود او را هم بحساب بیاورد. بنابراین داشتن خانه از لوازم زندگی او بود و استفاده از پولهاییکه در اداره مباشرت مانده بود، برای خرید خانه، مانع شرعی و عقلي نداشت. از خیابان برق که بکوچه میرزا محمود وزیر سرانیزشوند، دست چپ بچند کوچه برمیخوردند، اولی آن کوچه عریض کم‌طولی، است که کوچه میرزا محمود را بکوچه سر تخت مربوط میکند، کوچه دوم کوچه میرزا محمد قوام الدوله است، که بواسطه معبر تنگی که در آخر، بکوچه سر تخت دارد، کوچه سوراخی معروف است. کوچه سوم، کوچه حاجی فخر الملك است، که در محاذی تکیه سر تخت، باین گذر باز میشود. کوچه چهارم کوچه نصیر الدوله (بدر) است که آنهم بگذر سر تخت، میرود. کوچه پنجم کوچه بن‌بستی با اسم کوچه آقا عزیز است که در این کوچه خانه‌های قدیم مشیر السلطنه واقع میباشد.

این خانه‌ها را میفروختند. مدرس پولهای خود را از صندوق مباشرت مجلس گرفت، و مبلغی هم قرض کرد، و این خانه‌ها را یکجا خرید. یکدست آنرا مجزی و تعمیر کرد و فروخت و از قیمت آن هم قرض خود را داد، و مازاد آنرا بمصرف تعمیرات دست دیگر رساند.

این حیاط دو تا خلوت هم، در عقب داشت که ممکن بود بکوچه نصیر الدوله در پیدا کرده و علیحده از آنها استفاده شود، و این خانه خانه مدرس شد.

در این اواخر، شاه تولیت و تدریس مدرسه سپهسالار را هم بمدرس داده، و مدرس در تمام کردن نازک‌کاریهای مقصوره بزرگ و سایر قسمتهای این مدرسه هم، زحماتی کشید حق التدریس و حق التولیه مدرسه وجه معتناهی بود، ولی سید از آن استفاده نمیکرد.

بنابراین در زندگانی شخصی او تفاوتی حاصل نشد. همان فرش و گلیم، همان کاسه و کوزه، و همان كلك و کاسه تنباکو اسباب زندگی او را تشکیل میداد، و لباسش همان بود که بود. فقط چیزی که اضافه شده، و آنهم بواسطه زیادی صادر و واردخانه و ناگزیر بود، يك قالی سه در چهارویکنفر نو کربود. قالی راضرها برای خواب سید

در زیر زمین، و عصرها در سمت سایه حیات، میافکنند که برای واردین که اکثر از رجال و اعیان بودند، محل نشستنی باشد. نوکر هم، مثل رفیق، و در محضرش نشسته و شاید با او هم غذا هم میشد. بطوریکه معلوم نبود، این شخص نوکر است، یا از راه ارادت بسید بزرگوار خدمت میکند. ولی سید عبد الباقی، که حالا جوان شانزده هفده ساله‌ای شده، و مدرسه طب می‌رود، از حیث لباس و سرووضع کامل است.

مدرس روزی بیدار سیدی که از افراد یکی از خانواده‌های اهل علم ولی از ردیف العلماء بود رفت. دختر صاحبخانه با چادر نماز برای سید چای آورد، و برحسب تصادف نظر سید بدختر افتاد؛ و از پدرش خواستگاری کرد، و پدر، دختر بزرگتری داشت که از کوچکتر زشت‌تر بود، در موقع عقد، خانم بزرگ را بجای خانم کوچک نشاند. بعد از عقد که سید برای دیدار معقوده خود بخانه پدرزن رفت، و مطلب را معلوم کرد، چون عقد فضولی بود، آنرا امضاء نکرده و این ازدواج سرنگرفت. بنابراین سید خانه پیدا کرده بود، اما زندگی نداشت.

در پائیز ۱۳۰۰، مدرس، با نداشتن پرستار، مبتلا بحصبه سختی شد، که چندین روز بی‌هوش و گوش افتاده بود، سردار سپه خبر شد، و بحساب خود موقع را برای شکار کردن این شخصیت افسون‌ناپذیر، و وابسته کردن او بخود، مناسب دید. محمود آقا خان انصاری حاکم نظامی تهران، را مأمور مواظبت و پرستاری سید کرد. چند باری که بعیادت سید رفته می‌دیدم که حاکم نظامی شهر، با دقت بتمام جزئیات معالجه او رسیدگی میکند، و اطلاع او از احوال عمومی مریض، از همه حول و حوش بیشتر است، و اگر اشتباه نکنم، جناب آقای دکتر امیر اعلم هم، بامر سردار سپه دکتر معالج بود.

باید انصاف داد که اگر این مواظبتها در کار نمی‌آمد بیم همه‌گونه خطر برای سید می‌رفت. ولی سردار سپه اشتباه میکرد، سید کسی نبود که شخصیات را با کارهای عمومی مخلوط کند، و عقیده خود را در سیاست کشور، برای خصوصیت‌های شخصی تغییر بدهد «برادری راجا می‌آورد، ولی بز مصالح عمومی همان هفتصد دینار بود که بود»

سقوط کابینه قوام السلطنه

در کشور ما همیشه یا مجلسی در کار نیست و کارها بدخواه یکنفر و غالباً مثل امروز برخلاف قانون صورت میگیرد یا مجلس هست و دولت‌ها بی‌قدرتند، و هرچندی یکبار حکما کابینه بدون اینکه سبب معقولی داشته باشد، عوض میشود. در این ضمن اگر چشم شخص مقتدری، مثل سردار سپه آنروزها هم پی ریاست وزراء باشد ولو اینکه هنوز زمینه برای نیل او باین مقام حاضر نباشد، معهذاً همین ذی‌نظری او بافتادن کابینه‌ها کمک میکند. زیرا اگر کابینه مستقر بماند، دکان استقلالی بغل دکان اوباز می‌شود که منافع آنی و مالی او را بخطر انداخته، مانع نیل او بمقام ریاست وزراء میگردد. از این هم که بگذریم، باید کاندیداهای ریاست وزراء، یک‌یک بر سر کار بیایند و با این پهلوان کشتی گرفته و از میدان بدر روند، تا او بتواند ریاست وزراء را برای همیشه خاص خود کرده بهرطور که دلش میخواهد کار کشور را بگرداند.

ریاست وزراء هم در این دوره، کار پر مشقتی شده بود. زیرا باید از هر جا شده است پول گیر آورده، بسردار سپه تسلیم نمایند. و سایر وزارتخانه‌ها لب خشک، و رئیس الوزراء گرفتار ناله باقی وزراء باشد. اگر قوام السلطنه توانسته بود کار ماده چهارقانون امتیاز نفت شمال را با نماینده کمپانی استنادارد اوپل، عملی کند، شاید میتوانست مدت بیشتری برسرکار بماند. آنهم هنوز بجائی نرسیده و شاید انگلیسها هم که نمیخواستند راه وپای آمریکائی‌ها درایران باز شود، و اصرار قوام السلطنه را درگذراندن ماده چهار و عملی کردن قانون نامه امتیاز نفت میدینند، بطور غیرمستقیم اقداماتی هم بر ضرر او کرده باشند.

مدرس لیدر اکثریت مجلس هم که طرفدار جدی قوام السلطنه بود، در این دو سه ماهه یا ناخوش و یا گرفتار نقاهت بعد از ناخوشی، و چراغ اکثریت خاموش بود. سلیمان- میرزا لیدر اقلیت، بار بودن عده‌ای از بی‌طرفها و اکثریت توانست، بقول مدرس اقلیت خود را اکثریت کند، و از مخالفت خویش با قوام السلطنه نتیجه بگیرد. در این ضمنها، شاه هم عشق سفر فرنگ بسرش زده، و با هیچ موعظه و نصیحتی از خیال

خودمنصرف نشد فکراینکه، در غیاب شاه باید شخص استخوان دارتری رئیس دولت باشد، که بتواند جلو زیاده‌روی‌های سردار سپه را بگیرد، نیز بر این جمله افزوده گشت.

بعقیده من، تا آنوقت شاید سردار سپه جز نیل بمقام ریاست وزراء آرزوی دیگری در دل و فکر دیگری در سر نداشت، و هیچکس هم ب فکر عوض کردن سلطان احمد شاه نبود همین مسافرت‌های، هر دو سال یکبار، این شاه از یکطرف، سردار سپه را ب فکر سلطنت انداخت، و از طرف دیگر، مردم را نسبت بشاه لا قید نمود. باز مسافرت سابقش را میتوان، بزور برای فرار از امضاء و اجرای قرارداد گدائی وثوق الدوله دانسته و آنرا سیاست مضری بجا نیاورد. ولی در اینموقع، که وزیر جنگ فعالی روی کار است که از دست‌اندازی بسایر ادارات بخصوص مالیه مضایقه ندارد و همین مداخله او باعث فلج شدن سایر ادارات دولتی است و وجود شاه در کشور از هر چیز نافع‌تر و پارسنگ‌ وزینی است که هم وزیر جنگ را محدود میکند و هم ملت را بواسطه علاقه‌ای که شاه در کارها نشان میدهد، بجانب او بیشتر متمایل مینماید. ولی سلطان احمد شاه، مثل آن پسرک آشتیانی (صفحه ۳۴۱ جلد اول) که میگفت: «هرکس زرده پلوش را خورده است بحجله برود» تاج و تخت را رها میکرد، و بارویا مسافرت مینمود. بچه بهانه و برای چه مقصود؟

مسلماً هیچ! این است، که من معتقدم که سلطان احمد شاه از دست دادن سلطنت و تاج و تخت خویش را بیشتر باین مسافرت‌های بیموقع خود مدیون است.

من شك ندارم که پادشاه مشروطه نباید، در کارها مداخله کند. ولی نه اینکه خود را اینقدر بی‌دخل بداند، که کشور خود را سرداده، در فلان هتل اروپا و المد که اگر گاهی هم بموجب قانون، امضاء و صدور فرمانی لازم شود، علی‌البدل او باینکار بپردازد و یا اگر پرسش تمایل اکثریت و تعیین رئیس الوزراء پیش بیاید، این کار هم با تلگراف صورت بگیرد، و چنانکه خواهیم دید بحران چهل روزه در کشور ایجاد نماید، من هیچ تعجب نمیکم که چرا ملت ایران، در موقع تغییر سلطنت او هیچ اسف و افسوس‌ی ظاهر نساخت. زیرا واقعا این پادشاه، جز دریافت ماهیانه حقوق سلطنتی و تبدیل آن بلیره و فرانک و انتقال آن ببانک‌های خارجی، هیچکار برای ملت خود نمیکرد و

اگر مردم، در مورد جمهوری خواهی مقاومتی بروز دادند، برای ضدیت با جمهوری بود نه برای هواخواهی از شخص او. زیرا شخص او شخصیت او قابل هواخواهی نبود.

کسانیکه برای این پادشاه خیلی شور و اوایلا راه می‌اندازد، در آن دوره نبوده‌اند که ببینند، مردم چگونه از این رویه غیرعقلانه او عصبی هستند. یا شاید تصور میکنند اظهار اسف و افسوس بر او سبب ازدیاد تنفر عمومی از سلطنت پهلوی میشود. در صورتیکه اینطور نیست. مردم قدر سلطنت این پادشاه را میدانند و همه حتی دشمنان پدر کشته او هم معترفند که خوبیهایی پهلوی مرحوم، برای کشور خیلی بیش از بدیهایی او بوده و تکان دادن جامعه احتیاج بیارهای اقدامات داشته که با طرز سلطنت سلطان احمد شاه، پادشاه ضعیف النفس بی‌کفایت وجود خارجی نمی‌یافته است.

باری، سخن در اسباب سقوط کابینه قوام السلطنه و اینها سببهای واقعی آن بود، و نیشتر این دمل که از مدتی پیش ریشه گرفته بود، واقعه اتهام غضنفر خان برادر دکتر امیر اعلم، از طرف آقای دکتر مصدق وزیر مالیه شد. غضنفر خان از وکلای مجلس چهارم و قبل از وکالتش، رئیس مالیه ملایر بود، که می‌گفتند اختلاس‌هایی از مال دولت کرده و شاید وکالتش هم از این ولایت، دستمزد همین حیفومیل‌های مال دولت بشمار می‌آمد. دکتر مصدق بوسیله ماده واحده (واحد یموت) خودبی‌محابا اشخاص مظنون باختلاس مال دولت را تحت تعقیب در می‌آورد، و بتوصیه وکلا که برای همین توصیه‌ها خود را وکیل کرده بودند، هیچ قدر و قیمتی نمی‌گذاشت، و بهمین جهت وکلا از او و از کابینه قوام السلطنه هم، بالاصاله یا بالطبع، دلخوش نبودند. طرح اتهام غضنفر خان در مجلس که باید رأی بسلب امنیت یکی از همکارها بدهند، موجب عدم رضایت عده‌ای از وکلا شده، در مجلس علنی و کولووار عده‌ای از آنها بجان هم افتادند. در ضمن، حمله‌هایی هم، بکابینه و شخص قوام السلطنه وارد آوردند. قوام السلطنه هم که بواسطه جهاتی که سابقاً بآن اشاره شده است، مستعد کناره‌گیری بود، در ۲۸ جدی استعفاي خود را بشاه تقدیم داشت. شاه تمایل اکثریت مجلس را پرسید. اکثریت طرفدار مشیرالدوله شده، دستخط ریاست وزرای او صادر گشت، و مردم هم از این انتخاب خشنود بودند، زیرا تصور میکردند، که

شخصیت مبرزو محترم این مرد از اقدامات و مداخلات سردار سپه، در سایر دوایر، جلوگیری میکند.

ولی سردار سپه، که خود را برای مبارزه با هر رئیس الوزرائی آماده کرده بود، در همان یکی دو روزه بحران محمد طاهر خان افسر متقاعد قزاق را برای نظارت انبار غله مرکزی، فرستاد و برای اینکه ثابت کند، که هرکس رئیس الوزراء شود فرقی در اقدامات او نمی‌آورد، بعد از تعیین مشیرالدوله بریاست وزراء هم فرستاده خود را که بعنوان موقت بانباررفته بود، باز نحواست و درآمد انبار هم، بر درآمد اداره تحدید تریاک و تمبر و باتدروول که از زمان سید ضیاء الدین باداره قشون تخصیص یافته بود، افزوده گشت.

البته رسیدن جیره منظم افراد قزاق هم بهانه ظاهری این مداخله بود و ضمناً فکر صاحب اختیاری نان شهر هم در این اقدام تجاوزکارانه بی‌دخول نبوده است.

کابینه مشیرالدوله

مشیرالدوله، برسم خودکه بر عکس مستوفی الممالک، همیشه خیلی زود کابینه‌های خود را تشکیل، و معرفی می‌نمود، روز دوم دلو همکارهای خود را تعیین و بشاه معرفی کرد. در جلسه خصوصی که مشیرالدوله علی‌الرسم برای استمزاج از شخصیت همکاران خود از مجلس تقاضا کرده بود، دو نفر از کاندیداهای او محمود جم (مدبر الملك) و رضا قلی هدایت (نیر الملك)، بعلت عضویت کابینه سید ضیاء الدین (کابینه سیاه) طرف اعتراض بعضی از وکلا واقع شدند که شخصیت مشیرالدوله مانع از دنبال کردن قضیه گردید، و اولی، بوزارت مالیه و دومی بوزارت معارف تعیین گشتند.

سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) و ادیب السلطنه (جناب آقای حسین سمیعی) برای دفعه اول، اولی بوزارت عدلیه، و دومی بوزارت فوائد عامه، بمقام وزارت رسیدند و در آتیه، دو نفر بر عده کاندیداهای وزارت افزوده گشت، و توسعه بیشتری پیدا شد.

اعتلاء السلطنه پسر عموي رئيس الوزراء هم كه مثل آستين پوستين، عضو لاينفك ابينه‌هاي مشير الدوله بود، سمت كفالت پست و تلگراف يافت و حكيم الملك (جناب آقاي ابراهيم حكيمي) بوزارت امور خارجه تعيين گرديد. وزارت جنگ هم كه در هرحال، با سردار سپه و ملا كريم روي شمس‌آباد بود. خود مشير الدوله وزارت داخله را در عهده گرفت كه در تماس وزارت داخله با وزير جنگ، بهتر بتواند مقاومت كند.

مسافرت دوم سلطان احمد شاه باروپا

روز چهارم دلو ۱۳۰۰ اعلیحضرت سلطان احمد شاه، بقصد فرنگستان با چند نفر از خواص درباري خود رخت سفر بسته با تشریفات معموله و اثاثه قدرت از فرح‌آباد بتهران و از دروازه دوشان تپه وارد شهر شده و از میدان بهارستان و خیابانهای شاه‌آباد و لاله‌زار و میدان توپخانه و خیابان دروازه باغشاه گذشته و بسمت قزوین و همدان و کرمانشاهان و بغداد، رهسپار گردید. وزیر جنگ که تا سرحد ایران و عراق همراه موکب شاهی بود در این محل و در حین وداع برای اظهار کمال انقیاد خود را بقدم شاه افکنده حفظ کشور را تا مراجعت اعلیحضرت تعهد نمود، و این خود دلیل باهري است، که سردار سپه در این وقت هم هنوز فکر سلطنت در سر نداشته و آنچه میکرده است از روي کمال ارادت بشاه خود بوده و شاید در این اظهار انقیاد مخالف رسم مشروطیت همراه کردن شاه را برای نیل بمقام ریاست وزرای آتیه خویش نیز در نظر داشته است. (۳)

توضیحات و مآخذ:

- ۱ - مجلس شورای ملی مذاکرات دوره قانونگذاری چهارم ۱-تیر ۳۰۰ تا ۳۰ خرداد - «کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی-مشروح مذاکرات مجلس»
- ۲ - عبدالله مستوفی. «شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» جلد ۳ ، نشر : تهران: زوار، صص - ۳۷۷ - ۳۷۰
- ۳ - پیشین ، ، صص ۴۶۹ - ۴۶۱

فصل دوازدهم

مصدق السلطنه والي آذربایجان

از منظر عبدالله مستوفی: یکی از واکنش‌های کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، واقعه ترمذ امنیه‌های شرف‌خانه و این واقعه در این روزها واقع شده است که من، عذر جابجا شدن آنرا در سابق خواسته و سبب جلو انداختن آنرا بیان کرده‌ام. البته، بعد از توقیف والي (جناب آقای مهدیقلی هدایت) از طرف متمردين، دیگر اقامت ایشان در تبریز وجهی نداشته و مخالف حیثیت شخصی ایشان بود، و بهمین جهت ایشان احضار شده و مشیر الدوله رئیس الوزراء که در آن واحد وزارت داخله را هم اداره می‌کرد مصدق السلطنه (جناب آقای دکتر محمد مصدق) را که در کابینه قبلی وزیر مالیه بود بوالی‌گری آذربایجان فرستاد.

مشیر الدوله بدکتر مصدق خیلی معتقد بوده و اگر عمل او در دادن اتهام نامه غضنفر خان، ظاهراً موجب برهم خوردن کابینه قوام السلطنه نشده بود شاید از او بهتری، برای وزارت مالیه کابینه خود و مقابله با وزیر جنگ در نظر نداشت. ولی مشیر الدوله چون اهل محاجه نبود نمی‌خواست با وکلای ضد دکتر مصدق مباحثه کرده تناسب او را برای این شغل بآنها حالی و آنها را ساکت کند از طرف دیگر بمناسبت وجود بعضی از وکلای خبرکش و بادنجان دورقابچین که ناگزیر مذاکرات را بسردار سپه می‌رساندند سزاوار هم نبود که خود را کسی معرفی کند که بخواد مدعی قویتری برای سردار سپه بتراشد. این بود که از همکاری دکتر مصدق در هیئت وزراء صرف‌نظر کرده و در این مورد که کار آذربایجان هم بمبارز زبردستی احتیاج داشت در مناسب بودن او برای این شغل تردیدی نکرده او را بسمت والي بآذربایجان مأمور کرد. (۱)

* دکتر مصدق در کتاب خاطراتش «خاطرات و تألمات» در باره والی‌گری خود در آذربایجان اینگونه شرح می‌کند: بعد از استعفا دولت قوام دیگر نتوانستم از خانه خارج

شوم چونکه مأموریت یک عده نظامی که برای حفاظت من تعیین شده بود پس از کناره گیری من از کار خاتمه یافت و تبلیغات مخالفین هم بر علیه من آنقدر تأثیر کرده بود که خروج از خانه بدون محافظ برایم خالی از خطر نبود. فقط یک روز از خانه خارج شدم و آن روزی بود که امیراعلم وزیر فرهنگ و همکارم در آن دولت فوت یکی از برادران خود مجلس ختمی در خانه برپا کرده بود و در پیچ هر پله یکی از اخوان او ایستاده از واردین پذیرائی مینمود و هر کدام که مرا میدید روی خود را طرف دیگر میکرد و علت این بود که یکی از این برادران در ریاست مالیه ی یک محلی متهم بسوء استفاده شده بود و در انتخابات دوره چهارم تقنینیه هم که در زمان نخست وزیری و وثوق الدوله صورت گرفت بعنوان نمایندگی مردم وارد مجلس گردیده بود که برای اولین بار در عصر مشروطه سلب مصونیت او را از مجلس خواستم.

از پیچ و خم پله ها که گذشتم وارد مجلس شدم و در محلی که بین صمصام السلطنه و حاج فخرالملک اردلان خالی بود قرار گرفتم که آنها نیز روی خود را بطرف دیگر نمودند و علت این بود که صمصام مالک ملکی بود در دهستان غار طهران موسوم به «ایرین چیچکلو» که میخواست گندم آن را بنرخ روز در بازار آزاد معامله کند ولی «مولی تور» رئیس غله آن را برای مصرف نان شهر گرفت و قییمت آن را بنرخ رسمی دولت پرداخت. حاج فخرالملک هم که یکی از دوستان من بود مثل بعضی اشخاص از دو محل حقوق میگرت، یعنی دویست تومان در هر ماه از دربار و دویست تومان از دولت که چون هر دو از خزانه ی مملکت داده میشد یکی از آن دو حقوق از بین رفته بود.

در موضوع کسر حقوق مخالفین منحصر به اینها نبود. اشخاص و تشکیلاتی که بدون دلیل و تصویب مجلس از خزانه دولت استفاده می کردند و از نظر توازن جمع و خرج این راه استفاده مسدود شده بود با من مخالف شدند. من باب مثال بودجه دربار سلطنتی که طبق تصویب انجمن مالی مجلس اول در هر ماه به سی هزار تومان تصویب شده و دولت وثوق برای جلب دربارده هزار تومان بآن افزوده بود و نیز حقوق ولیعهد که از ماهی ده هزار تومان به چهار ده هزار تومان افزایش یافته بود. اکنون هموطنان عزیزم می توانند خوب قضاوت کنند که بعد از کناره گیری از کار من

با چه مخالفین بزرگی روبرو شده ام. از شاه، ولیعهد، همه همه هر کدام بیک جهتی با من مخالفت میکردند و آنهایی هم که از من ضرری ندیدند تحت تأثیر تبلیغات مخالفین درآمدند و مرا پیرو مذهب باب دانسته و میگفتند از «عکا» بمن الواحی میرسد که باین عنوان مرا از بین ببرند.

این مشکلات و محظوراتی که برایم ایجاد شده بود سبب شد که تصمیم بگیرم هیچوقت در امور دولت دخالت نکنم و نظریاتی که قبل از انتصابم بوزارت عدلیه داشتم بموقع اجزاء گذارم، یعنی امور خود را تصفیه کرده از ایران مهاجرت نمایم که قضیه لاهوتی در تبریز پیش آمده بود ای ژاندارم بفرماندهی لاهوتی از اوامر سرپیچی کردند و بعضی از قسمت های بازار و شهر تبریز را غارت نمودند. حاج مخبر السلطنه هدایت والی آذربایجان از تبریز خارج شد و اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف دولت مشیر الدوله راجع بآن ایالت وارد مذاکره گردید و نتیجه ی مذاکرات این شد در فارس اگر از من کاری پیشرفت نمود از این جهت بود که قوای انتظامی زیر نظر شخص خود من اداره میشود، ولی در آذربایجان که قوای زیر نظر فرمانده لشکر است و تا امری از وزارت جنگ نرسد کاری صورت نخواهد گرفت از من چه کاری ممکن است برآید که هیچ تصور نمیشد دولت بانظریاتم موافقت کند و وسائل کارم را بطوریکه لازم بود در این مأموریت فراهم نماید روز بعد سردار سپه وزیر جنگ به خانه ی من آمد و اظهار نمود از مذاکرات شما با وزیر پست و تلگراف مسبوق شدم و من مخصوصاً برای این آمده ام که بشما بگویم اگر این مأموریت را قبول کنید در این ایالت هم قوای انتظامی تا آنجا که مربوط بانظامات است در اختیار شما قرار خواهد گرفت و برای اینکه شما مطمئن شوید مینویسم مادام که شما در رأس آن ایالتید فرمانده لشکر خود را مطیع نظریات شما بدانند و دستور شما را در امری که مربوط بامنیت است اجرا نمایند. بنابراین دیگر جای عذر نیست و انتظار ما این است هر چه زودتر حرکت کنید و امنیتی را که این ایام در آن حدود مختل شده است برقرار نمایید که با این بیانات آنهم گوینده سردار سپه دیگر جای عذر نبود، خصوصاً اینکه از طرز رفتار مجلس نسبت بخودم افسرده بودم و راضی باقامت در طهران نبودم.

روز بعد شخصی بنام حاج شعبانعلی خلخالی از طرف وزیر جنگ یک موزر برایم

آورد که آن را در راه با خود ببرم و چُپِک بلندی هم که درجیب داشت چاق کرد و مطالبی اظهار نمودازاین قبیل که من شما را میبرم و هرچه بنظرم رسید میگویم و چون شما بحال مردم آن حدود سابقه ندارید باید با نظریات من موافقت نمائید. مفتاح رمزی هم که وزارت جنگ برای مخابرات تلگرافی باو داده بود ارائه نمود تا حرفهایش را خوب گوش کنم و بآنها ترتیب اثر بدهم که مرا سخت متعجب نمود و بیاناتش برایم ناگوار آمد و بخود میگفتم این شخص کی است و با چه مقامی سرو کار دارد که تا این درجه مورد توجه است و اکنون میخواهد مرا با خود بیکی ایالتی ببر و مثل یک پیشکار با اقتدار در امور ایالتی دخالت نماید. تقاضای من این بود که قوای انتظامی در اختیارم باشد تا بتوانم انجام وظیفه کنم اکنون وضعیت دارد طوری می شود که حتی خود من باید در اختیار چنین کسی قرار بگیرم، باشد تا به هیئت وزیران بروم و تکلیف خود را معلوم نمایم.

روز بعد برای مذاکره ی در اوضاع به هیئت وزیران رفتم به وزیر جنگ گفتم این حاج شعبانعلی را نشناختم کی است و نمی دانم چه مأموریتی باو داده اید. اگر او کسی است که میتواند والی یک ایالتی را رهبری کند از این چه بهتر که شخصی رابه او بسپارید از او تمکین کند و بین آنها اختلافی روی ندهد که ناگهان برآشفت و گفت این..... برای چه آنجا آمده، او را دیگر راه ندهید و از خانه بیرونش کنید که بعد جلسه وزیران تشکیل شد و چون از وقایع تبریز اطلاعات کافی نداشتیم بودجه ایالتی مورد بحث قرار گرفت و تصمیم گرفتند همان بودجه ای [را] که والی سابق می گرفت برای من تصویب کنند و از آن چیزی نگاهند، مشروط باینکه من هم بعد از دو روز حرکت کنم که من بوعده وفا نمودم. ولی بودجه کسر شد و من در این مأموریت ضرر کردم. پس از مراجعت از هیئت وزیران میرزا محمودخان جم مدیرالملک کفیل وزارت مالیه (اکنون سناتور جم) بدیدم آمد و اظهار نمود که « سرپرسی لورن» وزیر مختار انگلیس گفت انتصاب شما باین ایالت روی نظرات من صورت گرفته است و انتصابات مهم تمام بدین طریق صورت و می گرفت و ما هم پای خود را از استقلال کامل پائین تر نمی گذاشتیم، چنانچه کسی هم سخنی برخلاف میگفت مورد استهزاء قرار می گرفت چونکه شرط اول هر اقدام دانستن است سپس خواستن و بعد توانستن و

ما میبایست درجهل بمانیم تا نتوانیم مراحل بعدی را طی نماییم. از مذاکرات جم اینطور دستگیرم شد با اینکه در وزارت مالیه با من مخالفت کردند می خواهند در آذربایجان مأمور عالی رتبه دولت کسی باشد که صرفاً آلت فعل نبوده و صاحب رأیی از خود باشد که تبلیغات افراد چپ در مردم تأثیر نکند و امنیتی را که در آنجا مختل شده بود با وسایل عادی و توجه بافکار عمومی برقرار نماید، ولی در جریان کار استتباط کردم این انتصاب فقط از نظر برقراری امنیت صورت نگرفت و جهات دیگری هم داشت که در خاتمه ی این فصل از آن صحبت مینمایم. حرکت تصادف نمود با اواسط دیماه ۱۳۰۰ - وسایل حرکتیم دو کالسکه بود آنوقت برای این قبیل سفرها ها اجاره میشد. هوا بسیار سرد و در راه آنقدر برف آمده بود که یک روز بزحمت دومنزل را طی مینمودم. وزیر جنگ بسر لشکر خدایار خان حاکم قزوین و سرلشکر محمد توفیقی سردار عظیم حاکم زنجان امر داده بود از من استقبال کنند و در این دو شهر پذیرائی نمایند. از میانجی به بعد بواسطه زیادی برف راه سواره طی کردم و در نزدیکی تبریز اشخاصی از دوستان و طبقات مختلف و سرتیپ حبیب الله خان شیبانی فرمانده لشکر و سرتیپ اسماعیل آقا امیر فضلی فرماندار نظامی باستقبال آمدند و مرا با وسایل نقلیه خود بمقر مأموریت هدایت کردند.

* * *

بمحض شروع بکار پاکتی نسبتاً ضخیم از اداره نظمیه دیدم که روی آن نوشته شده بود «راپرتهای محرمانه» که چون از وضع شهربانی ها اطلاع داشتم و میدانستم که خواندن این گزارشات جز گمراهی فکرنتیجه ندارد آن را باز نکرده رد کردم و گفتم از فرستادن این قبیل گزارشات خود داری کنند و در صورت لزوم شفاهاً گزارش بدهند و دستور بخواهند که چون بدین طریق نتوانستند فکر مرا خراب کنند شروع به مکاتبه کردند که پس از خواندن چند نامه دیدم چیزی که ممکن است مانع انجام وظیفه بشود اطلاع از مندرجات این قبیل نامه هاست و عنقریب کارم بجایی خواهد رسید که حتی یک نفر را هم در آن شهر با خود دوست ندانم و نسبت بعموم سوءظن حاصل نمایم که دستور دادم دفتر ایالتی از ارسال نامه های بی امضا خود داری کنید و عدم توجه باین قبیل نوشتجات سبب شد که من با یک نظر صاف و ساده در اظهارات هموطنانم

قضاوت کنم و توجه آنها را بیطرفی و بیغرضی خود جلب نمایم.

از ورودم چند روز بیشتر نمیگذشت و در جلسه ای که برای اعاده ی امنیت تشکیل شده بود حضور داشتم که گفتند حاج شعبانعلی یعنی همان کسی که میخواست مرا از طهران به تبریز ببرد آمده و میخواهد فوراً ملاقات کند که من او را بعد از خاتمه ی جلسه پذیرفتم که رنجش حاصل نمود و با تلگراف رمزی که معلوم نبود در چه موضوع مخابره مینمود بین وزیر جنگ و من را تقنین کرد.

نزهت الدوله نوه میرزا تقی خان امیرکبیر و دخترخاله من برای حفظ املاک و اموال خود با ضرغام حاج علیلو سردار عشایر که ده ها سال از او کوچکتر بود ازدواج کرده بود ضرغام همان تفنگدار ایالتی بود که حسینقلی خان مافی نظام السلطنه پیشکار محمد علی میرزا ولیعهد او را مأمور کار جعفر آقای شکاک برادر اسماعیل آقا سمیتقو نمود و باز همان کسی بود که بعد از بمباران مجلس و غائله تبریز بهواخواهی محمدعلی شاه با شادروان ستارخان و سایر آزادیخواهان و مشروطه طلبان جنگ کرده بود.

عدل الدوله یکی از مأمورین مالیه آذربایجان مبلغی بدولت بدهکار بود که پیشکار مالیه آن را مطالبه مینمود و برای فرار از تأدیه دین بخانه سردار عشایر رفته در آنجا تحصن اختیار کرده بود که بدستور من از آنجا خارج شد و این کار موجب رنجش سردار از من گردید و به من پیام فرستاد که محمد حسن میرزا ولیعهد هم نتوانست میرزا اسماعیل نوبری را که در خانه ام متحصص شده بود خارج کند و میخواست کماکان در امور ایالتی دخالت کند و اعمال نفوذ نماید.

عدم ملاحظه من از اشخاص و توجه کامل بمصالح اجتماع سبب شده بود در تبریز هم عده ای از این قبیل ناراضی بشوند و زمینه را طوری فراهم نمایند که یا از کار دوری کنم و یا اینکه مرا از بین ببرند که لازم میدانم وضع ساختمان اداره ایالتی و محل کارم را شرح دهم و حادثه ای که در یکی از روزها در آنجا روی داد بیان نماید. اداره ایالتی دارای دو مدخل بود. یکی در شمال که با محله ششکلان ارتباط داشت

و دیگری در جنوب که ارتباط آن با میدان توپخانه بود. محل پذیرائی من یک طالار بزرگ و محل کارم اطاقی سمت غربی طالار بود که هر دو مشرف به جنوب و جلوی اطاق هم ایوانی بود بارتفاع یک متر که از قضا میتوانست بایوان آمده از آنجا وارد اطاق بشوند و پشت طالار هم دالانی بود طویل که با حیاط سمت شمال این بنا ارتباط داشت، بدین طریق که از محله ششکلان بحیاط بیایند از آنجا بدالان سپس بطالار و اطاق کار من وارد گردند.

بتحریر مخالفین اجتماعی از پلیس از محله امیر خیز بقصد گرفتن حقوق معوقه حرکت کردند و در بین راه هم عده ای با اسلحه گرم و سرد برای انجام مأموریتی که داشتند بآنها ملحق شدند و از درب سمت جنوب که مشرف بمیدان توپخانه بود بدون هیچ مقاومتی از طرف مراقبین وارد فضا شدند و در حینی که من در اطاق کار بانجام وظیفه مشغول بودم بایوان آمدند و با کمال جسارت و بی ادبی حقوق معوقه خود را مطالبه میکردند و همین کفایت مینمود بگویم فعلاً در مالیه پول نیست تا طبق دستوری که داشتند عمل کنند که من برخلاف گفتم تأمل کنید تا حقوق شما را برسانم و با بودن پاسبانان در جلو که جز گرفتن حقوق نظری نداشتند آنهایی که در عقب بودند و مأموریت دیگر داشتند نتوانستند کاری انجام دهند و من از این مهلکه جان بدر بردم و بلافاصله بوسیله تلفن با سر تیب شیبانی تماس گرفتم و شرح واقعه را بزبان فرانسه گفتم و دستور دادم که با یک عده کافی از در دیگر که با محله ششکلان ارتباط داشت در مرآء و منظر محاصرین نبود بیایند و افراد را دستگیر نمایند.

برای اینکه پاسبانان بانتظار گرفتن وجه بمانند و با فراد پشت سر مجال ندهند که مرتکب سوء قصدی بشوند هر چند لحظه هم یک نفر رابه اداره مالیه میفرستادم که حقوق معوقه آنان را هر چه زودتر بپردازند و پیشکار مالیه مأسس خان هم که در زمان وزارت مالیه خود من باین مأموریت آمده بود و در فضیلتش همین بس که یکی از علماء تبریز و اگر اشتباه نکنم حاج میرزا تقی آقا باو گفته بود «موسس خان بیل میرم سن نه سن هرچه نه موسلمان سن» نمیدانم که تو چه هستی هرچه هستی مسلمانی (موسس خان ارمنی و یکی از بهترین رؤسای ادارات مالی دولت بود)، اظهار بی پولی ننمود و پاسبانان را بدعا و ثنای من مشغول نمود تا سر تیب شیبانی از

همان دری که دستور داده بودم آمد و با چند نفر وارد اطاق شد و در جلوی پنجره قرار گرفت تا نتوانند بمن آسیبی برسانند. بقیه نظامیان هم از طالار وارد فضا شدند آنها را دستگیر نمودند و بدین طریق غائله خاتمه یافت.

* * *

مخالفین دست از کار برداشتند و این مرتبه نقشه کمپانی نان را کشیدند و در تبریز معمول این بود که اشخاص توانا آرد مصرف سالانه خود را در رأس خرمن تهیه کنند و دیگران نان یومیه خود را از بازار بدست آورند. برای نان روزانه این عده در حدود یکصد و بیست خروار گندم ضرورت داشت که در انبار دولت بیش از هشتصد خروار نبود و من بهرحاکمی که برای حمل جنس تلگراف می کردم یا دست نشانده سردار عشایر بود و یا تحت نفوذ او و بمغادیر مختلفه از حمل گندم خودداری مینمود و شهردار هم که یکی از دست نشاندگان سردار بود همه روزه از گندم مصرف نان شهر میکاست و تهاجم مصرف کنندگان در جلوی دکاین بیشتر میشد و جریان کار بدین منوال بود تا یکی از روزها که همسر حاج میرزا محسن آقا فوت نمود و من میبایست بمجلس ختیمی که در مسجد آیت الله برپا شده بود بروم و در این مصیبت شرکت نمایم.

در حین عبور معلوم شد آنچه راجع به تهاجم عموم در مقابل دکاکین نائوانی گفته بودند بیان واقع بود و هر قدر میگذشتم خود را بخطر ای احتمال میرفت بروز کند نزدیک تر میدیدم. چه بهترین وقتی بود که میتوانستند نقشه خود را اجراء کنند. تا اینکه وارد مسجد شده و عده ای دور مرا گرفتند و از نبودن نان شکایت نمودند و همین کفایت مینمود حرفی بگویم که نان در آن نباشد. بطور خلاصه حرفی که شکم های گرسنه راسیر نکند که من آنجا هم همان رویه ی چند روز قبل را پیش گرفتم و باحاطه کنندگان گفتم تا فردا ظهر بشما نان میدهم یا بدولت استعفا شخص دیگری مأمور شود نان شما را تأمین نماید که این حرف جواب نداشت. اگر خود مخالفین هم آنجا بودند نمی شنیدند حتماً موافقت میکردند، چونکه در این فاصله کم نه برای شخص من بلکه برای هر کس دیگر هم تهیه نان امری بود محال که آن روز هم کار بدین طریق گذشت و من جان سالم بدر بردم و از مسجد که مراجعت کردم آنی از فکر و خیال راحت و

فارغ نبودم و بخود میگفتم چطور ممکن است بوعده ای که داده ام وفا کنم. باستعفا و حرکت عقیده نداشتم، چونکه اقامتم در طهران با وضعیتی که پیدا کرده بودم مشکل، و اصلاح کارنان هم بدون دستگیرمختلفین کاری بودمحال و بعضی از مالکین هم حاضر نبودند از ترقی احتمالی قیمت جنس صرف نظر کنند و گندم خود را برای عرضه بشهر ارسال نمایند.

تا اینکه تمام فکرها و ناراحتی ها باین جارسید که غیر از دستگیری سردار عشایر چاره ندارم. باین کارتصمیم گرفتم و خود را برای هر پیش آمدی آماده کردم. هنوز باذان صبح مدتی مانده بود که شخصاً بمرتیب شببانی تلفن نمودم آمد و موضوع مطرح مذاکره قرار گرفت و باین نتیجه رسید که برای کار نان دعوتی از سردار وعده ای از اعیان و ملاک بشود و همین که سردار آمد اول دراین باب مذاکره کنیم که فرمانده لشکر هم مقدار مهمی گندم برای ادامه جنگ با سمیتقو میخواهد که باید در «دانالو» و «شرفخانه» تحویل نظامیان بشود. بنابراین خوب است اوهم دراین جلسه حاضر شود که برای احتیاجات قشون و مصرف اهالی تصمیم یک جا اتخاذ نمایم.

سردار برادری داشت موسوم به سام و ملقب بامیر ارشد که حاج مخبرالسلطنه او را بجنگ سمیتقو فرستاد در آنجا از بین رفت و معروف بود که تا او حیات داشت هریک از این دو برادر که برای ملاقات و لبعهد یا والی میآمد آن دگری در خانه می نشست تا چنانچه حادثه ای روی دهد بکمک برادر بشتابد. ولی بعد از فوت او سردار عشایر برای حفاظت خود با عده یا مسلح می آمد.

خانه او در محله ششکلان بود و رفت و آمدنش به اداره ایالتی از درب سمت شمال صورت میگرفت و محافظین او دردلان پشت طالار قرار می گرفتند که برای اجتناب از هر سوءظن قرار شد سرتیب شببانی فقط با ده نفر نظامی حرکت کند و مثل همیشه از درب سمت جنوب اداره ایالتی که مدخل معمولی بود بیاید و از طالار باطاق من وارد شود. دری هم که بین طالار و دالان بود چون بواسطه فصل زمستان هر وقت که آن را باز مینمودند بسته میشد محافظین سردار از آمدن سرتیب و آن عده نظامی بطالار اصلاح حاصل نمیکردند و بمحض اینکه سرتیب وارد اطاق شد قبل از جلوس

او را با سردار روانه طالار کنم که راجع بگندم مورد احتیاج قشون مذاکره نمایند و در همانجا چند نفر از نظامیان او را از درب قسمت جنوب به اداره نظمیہ ببرند و بازداشت کنند و بقیه نظامیان افراد مسلح او را که در دالان قرار می‌گرفتند یک وارد طالار نموده خلع سلاح نمایند.

مقارن هفت صبح بود که سرتیپ رفت و گفت و منتظر تلفن شما هستم و هنوز بساعت هشت نرسیده بود که مصداق الممالک رئیس عدلیه آمد و میخواست راجع بکارهای خود مذاکره کند که گفتم تا انقضاء ضرب الاجلی که نموده ام بیش از چند ساعت باقی نیست که بمردم نان بدهم و یا از شهر حرکت نمایم. بنابراین امروز برای اصغای مطالب شما مجال ندارم و میخوام موضوع نان را در جلسه ای مرکب از اعیان و تجار و ملاک مطرح کنم تا چنانچه نتیجه نداد راجع بحرکت خود اقدام نمایم و چون رئیس دفتر نیامده اگر بتوانید نان عده ای از طبقات فوق را در حدود بیست نفر مرقوم بدارید که برای ساعت ده در اینجا حاضر بهمرسانند، کمکی است که در این روز بمن کرده اند و چون تردید نداشتم که شخص مطلوب را مینوشت اسم از کسی نبردم تا ایجاد سوء ظن ننماید. دعوتنامه را که خواندم نام سردار نوشته شده بود و مقصودی که داشتم بعمل آمده بود که آن را بمسئول ارسال مراسلات دادم که برد و بامضای مدعوین رسانید.

ساعت ده که برای پذیرائی مهیاشدم هریک از مدعوین که میامد چون سردار عشایر نیامده بود تصور می‌کردم از نظر من مطلع شده است و نخواهد آمد، در صورتیکه سرتیپ شیبانی مردی بود مورد اعتماد و چنین تصویری درباره اش هیچ مورد نداشت که بعد از نفر ششم سردار هم آمد و با شور و مشورت حضار بفرمانده لشکر تلفن نمودم که او هم آمد و هنوز جلوس نکرده بود موضوع مطرح شد و هر دو روانه طالار شدند و طولی نکشید که سرتیپ آمد و انجام نقشه را بدون اینکه حادثه یا روی داده باشد اعلام کرد و باز قبل از اینکه جلوس کند گفتم با شهردار هم که حضور داشت بهمانطور عمل کنید که گفت بر خیز و او را هم از اطاق خارج نمود و بشهربانی فرستاد.

از جریانی که گذشت حضار مات و مبهوت شدند و بخود میگفتند چه اوضاعی پیش

آمد و چه وقایعی روی داده و این دونفر را کجا بردند و گفتیم طبق گزارشات کمبود نان در نتیجه تحریکات سردار و شهردار هم مجری نظریات او که هر دو بشهربانی اعزام شدند و بازداشت گردیدند.

از این بیانات حضار تعجب کردند و همگی ب فکر فرورفتند و نمی دانستند چه بگویند که بعد برای آنها ایجاد مشکلاتی بکند. هیچ باور نمی کردند باین سهولت بتوان سردار را دستگیر کرد. گفتیم کار از این چیزها گذشته و اکنون باید مذاکره کنیم و ببینیم چطور میتوان تجهیزات او را تصرف نمود، چونکه در «آبخواره» هفت فرسخی شهر تبریز تجهیزاتی داشت که دولت در هیچ یک از نقاط کشور نداشت که با شورو مشورت حضار قرار شد عده ای نظامی تحت نظر حاج میرزا آقا فرشی که شخصی بود بیطرف بآنجا بروند و تمام را بشهر حمل نمایند که این کار شد. ولی در بین راه نمی دانم چه شد که فرشی از اسب افتاد و از انجام این کار معذرت خواست و تأخیر در کار سبب شد که افراد ایل قسمتی از تسلیحات را ببرند. با این حال چند عراده توپ و در حدود دو هزار قبضه تفنگ و عده ای مسلسل و لونیکن(?) و چند کرور فشنگ بدست نظامیان رسید و ضمن خبر دستگیری سردار بر رئیس دولت و وزیر جنگ صورت دادم.

وزیر جنگ بلا تأمل جواب داد و تحسین نمود ولی از رئیس دولت جواب نرسید و چنین شهرت داشت که از تبریز به حاج مخبر السلطنه تلگرافاتی د شده و او هم با رئیس دولت مذاکره نموده و گفته است غرب آذربایجان بواسطه عصیان و تمرد سمیتقو امنیت نداشت، در شرق هم کار ناامنی بجائی خواهد رسید که با هیچ قوه نتوان آن را منظم کرد و دولت هم روی همین نظر در صدور جواب تأمل کرده بود تا ببیند چه میشود و کار بکجا میرسد و چون یک هفته طول کشید و از نخست وزیر جوابی نرسید بوسیله تلگراف رمز گله کردم که بعد او هم تلگراف نمود و عملیاتم راستود.

راجع بنان کافی است بگویم آن روز بقدری طبخ شد که از مصرف شهر زیاد آمد و در اطراف بفروش رسید. سپس آنقدر گندم بشهر وارد شد که من از اعتبار دولت برای خرید جنس استفاده ننمودم و آن را دست نخورده بمرکز برگردانیدم و اما اینکه گفته بودند دستگیری سردار عشایر سبب میشود آذربایجان شرقی هم امنیت خود را

از دست بدهد عکس آن مشاهده گردید و از رؤسای شاهسون نامه ها مبنی بر اطاعت و انقیاد رسید و راه میانج به تبریز که تا آنوقت امنیت نداشت کاملاً امن گردید بطوریکه تجار مال التجاره ی خود را با نهایت اطمینان حمل میکردند و در عرض راه از هیچ دست و طایفه ای بمحمولاً نشان گزند نمیرسید.

از بازداشت سردار چندروز گذشت که دختر خاله ام تقاضا نمود با من داخل مذاکره شود و البته مقصود جز این نبود که وجهی بدهند و او را از زندان خلاص کنند که گفتم نظر شخصی در این کار نبود. او میخواست دراموری که حق دخالت نداشت دخالت کند که چون با سبک و سلیقه من سازگار نبود بنای مخالفت را گذاشت و شروع بتحریکات کرد. من هم برای حفظ مصالح اجتماع ناچار شدم که با او اینطور معامله کنم و اکنون بشما قول میدهم که هر وقت خواستم از تبریز بروم او را صحیح و سالم بخانه روانه کنم و دست شما بسپارم که این جواب او را متقاعد ننمود و آنچه میخواست بمن بدهد اضعاف و مضاعف در مرکز خرج نمود و وزارت جنگ تلگرافی رسید که سردار را به طهران روانه نمایم. (قبل از این تلگراف که در بعضی از جلسات در امور انتظامی مذاکره میشد صحبت از این بمیان آمد که برای محل اقامت سردار کجا مناسب است که آنجا باشد. حاج مشیر دفتر یکی از اعیان و اشخاص معتبر تبریز و بذله گو گفت پیشنهاد میکنم که سردار هیچ کجا نباشد.)

بعد از استعفای من که اوضاع آن استان بصورت دیگری درآمد و اقبال السلطنه ماکوئی بقتل رسید و هرچه داشت از جواهر و پول تمام از بین رفت نزهت الدوله به طهران آمد و بمادرم گفت اگر پسر شما سردار را خلع سلاح نکرده بود او هم دچار همان سرنوشت میشد که اقبال السلطنه به آن دچار شد.

* * *

چندی بعد از ورودم به تبریزیکی از اتباع شوروی شب نامه ای بر علیه سردار سپه وزیر جنگ نوشت و منتشر کرد که سرهنگ بقائی رئیس نظمیه (اکنون سرلشکر بقائی و سناتور) آن را بمن ارائه نمود و اجازه خواست نویسنده را تعقیب کند که من موافقت کردم. سپس گفت قبل از هر اقدام باید بقونسول شوروی اطلاع داد. گفت آنوقت که این قبیل امور با اطلاع و استحضار قونسولگری میرسی دولت روسیه در ایران از مقررات

کاپی تولاسیون استفاده می کرد. ولی اکنون که طبق عهد نامه ۱۹۲۱ بین ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی این رژیم الغاء شده حضورنماینده قونسولگری لازم نیست و مخالف مقررات عهدنامه ایست که بین دولتین منعقدگردیده است. دستوری که داده بودم اجرا نمود و قونسول شوروی آمد و اظهارکرد چون اتباع ما در ایران امنیت ندارند برای حفاظتشان ناچاریم گاردروژ (قشون سرخ) وارد کنیم. گفتیم کاری بر خلاف مقررات نشده و عملی کاملاً طبق عهد نامه صورت گرفته است، مگر نه این است که یکی از مساعدههای ذیقیمت دولت شوروی به ایران الغای همین مقررات است. اگر عهدنامه صحیح است عملی برطبق آن شده و تا عهد نامه باقی است و نسخ نشده من و هر مأمور دیگر تکلیفی جز اجراء نداریم. سپس اظهار نمود ما تاکنون معامله بمثل نموده ایم یعنی شوروی هم هر یک از اتباع ایران متهم شده است او را با حضور نماینده ایران تعقیب کرده ایم. گفتیم بر فرض اینکه چنین عملی هم شده باشد کاری مخالف عهدنامه شده و سابقه مخالف عهد نامه ملاک اعمال بعد نمی شود که این کار با تکرر زیاد قنسل گذشت و قشون سرخ هم وارد نگردید.

هوای تبریز بمن سازگار نبود و گرفتاریهای من در وزارت مالیه مرا آنقدر ضعیف و عصبانی کرده بود که یکی از روزها مقداری خون ازدهانم آمد و برای جلوگیری لازم بود حرف کم بزنم و عصبانی نشوم و این کار هم با توقف در شهر و آمد و رفت زیاد میسر نبود. بیای خراج از شهر رفتم که سابقاً بیاتک استقراضی روسیه تزاری تعلق داشت و طبق عهد نامه ۱۹۲۱ بدولت ایران واگذار شده بود.

در نتیجه استنراحت و امساک در حرف حالم بهتر شده بود که روزی ناگهان اول قونسول شوروی سپس حاج ساعدالسلطنه الهامی معاون من و بعد میرزا رضاخان مترجم قونسولگری وارد اطاق شدند و هر کدام در محلی قرار گرفتند و قونسول نامه ای بمیرزا رضا خان داد که آن را قرائت نمود و موضوع نامه این بود: موقع بازجویی در نظمیه داعی به پشتم کرده اند که قادر بحرکت نیستیم و از شما که قنسل دولت اتحاد جماهیر شوروی و مدافع ما هستید درخواست احقاق حق مینمایم که بعد قونسول روی خود را بمن نمود و گفت با این تشکیلات خودتان میخواهید اتباع

شوروی را از استفاده مقررات کاپی تولاسیون محروم بدارید؟ که با اشاره از الهامی سؤال کردم او هم با اشاره مندرجات نامه را تصدیق نمود. سپس قونسول گفت یا نویسنده را اینجا حاضر کنید و یا اجازه دهید که من بنظمیه بروم او را معاینه نمایم که چون قبول هریک از این دو تقاضا بطور تحکم آمیز نوعی از اجرای مقررات کاپی لاسیون بشمار میرفت موافقت نکردم. اوناگهان از جای برخاست و گفت مطلب همان است که قبلاً بشما گفته ام و اکنون باز تکرار میکنم که بدون حضور عده ای قشون سرخ زندگی برای اتباع ما در ایران محال است که من ناچار شدم بگویم شما چرا بدون اجازه و اطلاع قبلی وارد اطاق من شده اید و مرا بحالتی درآورده اید که ممکن است باز دچار خونریزی بشوم، چنانچه ضرری از این رفتار متوجه من بشود مسئول آن شما هستید (ایراد من وارد نبود چونکه قونسول با الهامی معاون من آمده بود و او میبایست مرا از ورود قونسول مطلع کرده باشد که این کار نشده بود) که پس از ترجمه این بیانات قونسول بجای خود قرار گرفت و گفت حالا چه میفرمائید که من انجام دهم. گفتم برای دادن جواب بیست و چهار ساعت تأمل نمائید و از این بیان مقصودم این بود: بعد از جنگ اول جهانی که ارمنستان خود را دولت آزاد و مستقلی اعلان کرده و هنوز باتحاد جماهیر شوروی ملحق نشده بود برای حفظ منافع اتباع خود در تبریز قونسول داشت که روابطش با قونسول شوروی گرم بود و تصور میشد او بتواند قونسول شوروی را ساکت کند تاجراحت مجروح التیام یابد.

قونسول موافقت نمود و بعد از اینکه رفت توانستم بیان واقعه را از الهامی سؤال کنم و از او توضیحاتی بخواهم که گفت نویسنده نامه متهم است بقتل دکتر «پرشین» تبعه دیگر شوروی که موقع بازجویی او را در اردبیل شکایت کرده است که این بیانات مرا نسبت بخود مطمئن نمود، چونکه نظر قونسول مخالف با شخص من بود. ولی چون ارتکاب چنین عملی شایسته یک مملکت مترقی نبود قونسول ارمنستان را که برای هموطنان خود از من تقاضای کمک کرده بود خواستم که رفت مذاکره نمود. ولی قونسول شوروی قبول نکرده و گفته بود علانم جرم از بین میرود که پس از بیست و چهار ساعت باداره ایالتی رفته و از آنجا بوسیله تلفن از من مطالبه جواب می کرد که گفتم طرف عصر نویسنده نامه خود را در قونسول بشما معرفی خواهد

نمود.

برای اینکه مجروح خود رفته باشد و ما او را نفرستاده باشیم دستور دادم او را آزاد کنند و موقع خروج از زندان باو تذکر دهند که بقونسولگری برود و از محبتهای قونسول تشکر نماید و دو مأمور ناشناس هم او را تعقیب کنند که وقتی خارج می شود او را دستگیر نمایند.

مجروح که رفته بود قونسول از او مطلبی پرسیده و همینکه موضوع به اینجا رسیده بود او را در اردبیل و در زمان ایالت سابق داغ کرده اند گفته بود تو را آنوقت داغ کرده اند حالا شکایت میکنی که بعد مذاکرات خاتمه پیدا میکند و مجروح از آنجا خارج میگردد.

چندی بعد غائله دیگری روی داد و این بود: چشمه آبی است که درگردش سیزده هشت شبانه روز متعلق است بقونسولگری و پنج شبانه روز دیگر بباغی تعلق دارد که ملک دولت است و من در آنجا اقامت داشتم و روزی از ماه رمضان که خواب بودم صدای غوغائی برخاست و مرا از خواب بیدار کرد که گفتند باغبان قونسولگری آمده باغبان ما را باین عنوان که بیش ازحقا به آب بُرده است کتک میزند و این کار ممکن بود باز روابط ما را بیشتر تیره و تار کند، چونکه باغبان میرفت شکایت می کرد و معلوم نبود کدامیک در این کار سبقت کرده اند. این بود که باغبان را خواستم و انعامی باو دادم و گفتم از باغبان خودمان راضی نبودم شاید شما سبب شود که بعد از این بوظیفه خود عمل کند و حقیقت همین بود، ولی باغبان قونسولگری در جواب گفت هرکس گفته است من او را زده ام خلاف گفته و اکنون هرچه بود گذشت.

قبل از بروز این اختلاف علت نصب خود را در این ایالت پیش آمده هایی میدانستم که در روزهای آخر مأموریت سلفم روی داده بود، ولی بعد از شروع بکار و اختلافاتی که بین قونسول و من روی داد چنین بنظر رسید که علت انتصابم نه فقط آن پیش آمده ها بود بلکه جهات دیگری هم داشت که مندرجات ذیل آن را تأیید می کند.

(۱) بعد از شروع جنگ اول جهانی که دولت ترکیه کاپی تولاسیون را الغاء نمود طی رساله یا نظریات خود را برای اینکه دولت ایران هم همان رویه را تعقیب کند

منتشر کردم که در جامعه حسن اثر نمود. سپس « اردشیر چی ادولجی» نماینده زرتشتیان هند در ایران بدینم آمد و ضمن صحبت اظهار کرد رساله شما در سفارت انگلیس مورد بررسی قرار گرفت و گفتند که نویسنده تحت تأثیر تبلیغات آلمان قرا گرفته است و من برای رفع هرگونه سوء تفاهم گفتم که نویسنده را سالهاست می شناسم و او را کسی نیست که تحت تأثیر سیاست بیگانه در آید. چون تحصیلاتی کرده و اکنون بایران آمده خواسته است در این باب نظری اظهار نماید.

(۲) در مأموریت فارس ثابت شده بود که از قبول کار جز خدمت بوطن نظری نداشتم و روزی که پای مصالح مملکت بمیان آمد از همه چیز گذشتم.

(۳) بعد از سقوط کابینه سیاه که از بختیاری به طهران آمدم « روتشتین» وزیر مختار شوروی بدینم آمد و از اینکه با کودتا مخالفت کرده بودم تحسین کرد و روی این سابقه اولین روزی که پشت میز وزارت مالیه قرار گرفتم « مارتین لیانازوف: یکی از فرزندان لیانازوف صاحب امتیاز شیلات بحر خزر آمد و پس از تبلیغ سلام از طرف روتشتین ارواقی ارائه نمود که طبق تصویبنامه هیئت وزیران یا حکم وقوام السلطنه نخست وزیر اداره تشحیص عایدات محل به آن استقراضی سابق را که اکنون بانک ملی ایران است برای مدت طویل و بمبلغ قلیل به اداره تجارت شوروی اجاره داده بود که من میبایست آن را امضا کنم.

به آورنده گفتم که بسیار مایلم با وزیر تجدید دیداری کنم و هر وقت که ملاقاتی دست داد نظریات خود را در این باب میگویم که رفت و طولی نکشید که آمد و از طرف روتشتین مرا برای روز جمعه ای که تعطیل بود بناهار دعوت کرد و پس از صرف ناهار باو گفتم چنانچه شما این محل را تصرف کنید آیا نخواهندگفت که انعقاد این عهدنامه فقط یک جنبه تبلیغاتی داشته و هرچه اتحاد جماهیر شوروی به ایران داده بیک عنوانی پس خواهد گرفت؟ نفع این معامله برای شما بیشتر است یا ضرری که از این اجاره متوجه سیاست شما خواهد شد؟

روتشتین پس از قدری تأمل گفت چون اداره تجارت ما اکنون در محل سابق سفارت (محل پامانار) کار میکند و از محل خود راضی نیست، باین جهت ما در صدد اجاره این محل برآمدم. ولی اکنون که شما اینطور اظهار می کنید صلاح خود ما هم نیست

این کار را تعقیب کنیم و بهتر آن است که از آن صرفنظر نمائیم با اینکه وزیر مختار حرف مرا تصدیق کرد از آن ببعد روابط گرمی که با من داشت مبدل بسردی شده بود.

(۴) موقع انتصابم بایالت آذربایجان که هنوز سیاست دولت یکطرفی نشده بود لازم بود کسی بآن ایالت برود که از خود صاحب رأی و عقیده باشد و اعمالش بالتمام متناسب بدستور مرکز نشود و یکی از دلایل انتصاب من بآن ایالت بود.

اکنون باید دید چه چیز سبب شد که سایر دول نیز از رژیم کاپی تولاسیون در ایران صرف نظر کنند و از آن دست بکشند؟ برای دولت اتحاد جماهیر شوروی که از این رژیم صرف نظر نمود بسیار ناگواری بود که سایر دولت اتباع خود را برای محاکمه و محازات از ایران ببرند، ولی اتباع آن دولت که لازم بود تبلیغاتی در ایران بکنند گرفتار شوند و طبق قوانین مملکت محاکمه و محکوم شوند. این بود میخواست بهر قیمتی که بود کماکان از این رژیم استفاده کند و آن همه مناقشاتی که بین قونسول شوروی و من روی دادمبنتی بر همین اصل بوده است. دول غرب نیز روی این نظر که دیریا زود دولت شوروی از کاپی تولاسیون استفاده خواهد نمود و این کار سبب خواهد شد که تبلیغات کمونیستی در ایران پیشرفت کند از آن صرفنظر نمودند.

* * *

از استعفایم چند روز گذشته بود که قونسول شوروی در تبریز از من تقاضای ملاقات نمود و من هر قدر فکر کردم چه پیش آمده است که میخواستد با من ملاقات کند چیزی درک ننمودم تا اینکه آمد و رفتارش با سابق بسیار فرق کرده بود و گفت از استعفای شما متأسفیم. چنانچه بخواهید میتوانیم اقدام کنیم دولت استعفای شما را نپذیرد. گفتم استعفای من دلایلی دارد که یکی از آن کسالت مزاج است و ملاحظه میکنید که بواسطه روماطیسم نمی توانم حرکت کنم و علاجی هم غیر از تغییرمخل ندارم. بر فرض اینکه میتوانستم در این جا بکار ادامه دهم من تاکنون برای داشتن کاریا ادامه بکار به هیچ کس و به هیچ مقامی تشبث ننموده ام. خواه آن مقام داخلی باشد یا خارجی.

علت استعفاء

امریه وزارت جنگ بفرمانده لشکر آذربایجان سبب شد که با نظردولت موافقت کنم و با حال کسالت خود را برای خدمت به مملکت حاضر نمایم. ولی بیش از چند ماه نتوانم بکار ادامه دهم و علت استعفای من این بود که در «اسکو» وضعیتی پیش آمده بود که برای جلوگیری از آن میبایست عده ای سوار بانجا اعزام شود که دستور اعزام ده سوار نظام بفرمانده لشکر دادم که گفت برای جنگ با «سمیتقو» مورد احتیاجند و دستورم را اجرا ننمود.

سپس خواستم که ده قبضه تفنگ از تفنگهای ضبطی از سردار عشایر بدهند که خود ده نفر سوار استخدام و بانجا روانه کنم که باز بهمان دلیل موافقت ننمود و بعد معلوم شد که وزارت جنگ امریه ای را که قبل از حرکت من از طهران صادر کرده بود الغاء نموده و آنوقت فهمیدم که مدت مأموریت من در آن استان بسر آمده است، این بود بدولت قوام که بعد از دولت مشیرالدوله تشکیل شده بود استعفا دادم که مورد قبول واقع نشد و چون دیگر در آن ایالت از من خدمتی ساخته نبود بوسیله تلگراف دیگری ضرب الاجل کردم که تا سرطان در تبریز میمانم و آن روز حرکت می کنم خواه استعفایم قبول شود یا نشود.

فرمانده لشکر نیز همان وقت تغییر کرد که ما باتفاق حرکت کردیم و چون شهرت داشت عده ای اشرار در عرض راه میخواستند از من انتقام بکشند صد و بیست نفر سوار نظام مأمور حفاظت من شدند و تا میانج با ما بودند و سرتیپ شیبانی که میخواست زودتر بمرکز وارد شود در آنجا با من وداع نمود.

نتیجه مأموریتم در مدتی کمتر از شش ماه این بود که یک عده مردم آزادیخواه و بیگانه در حدود شصت نفر از تمام طبقات که در نتیجه غائله لاهوتی دستگیر و زندانی شده بودند آزاد شوند. چنانچه طرز دیگری پیش آمده بود برای آنان بسیار گران تمام شده بود. چه هرکس با دیگری غرض داشت می خواست در آنوقت تفریغ حساب کند و نیز برقراری نظم و امنیت و اجرای عهدنامه راجع بالغای مقررات کاپی تولاسیون بشرحی که قبلاً گذشت. (۲)

دکتر مصدق در ادامه آن آورده است: پس از ورودم به طهران محمدحسن میرزا

ولیعهد این پیام را فرستاد: با اختصاصی که ایالت آذربایجان بمن دارد انتظارم این بود که بعد از تبریز بدیدن من بیائید و گزارش آنجا را بمن بدهید. اکنون مدتی است آمده اید و مرا ملاقات نکرده اید خوب است ساعتی بیائید که با هم صحبت کنیم. روز بعد بقصر ابیض رفتم که در باغ ایستاده بود و با امیرمفخم بختیاری صحبت می کرد و مرا که دید گفت چرا تاکنون بدیدن من نیامده اید؟ گفتم برای اینکه ولاحضرت به تلگرافم جوابی مرحمت نفرمود اید. موضوع تلگراف این بود که ولیعهد از اروپا به ایران آمده بود و من هم مثل بعضی از رجال و اعیان تبریز تبریک ورود گفتم که جواب همه رسید جز جواب تلگراف من. سپس گفت شما چرا پیشنهاد کردید از حقوق من کسر بشود؟ گفتم از این جهت که شاه و ولیعهد از مملکت بیش از همه استفاده می کنند و بیش از همه باید بآن علاقمند باشند که صورتش برافروخت و مثل این بود که خجالت کشید و از گفته ی خود پشیمان گردید. امیرمفخم رفت. وارد قصر شدیم و باز شروع به صحبت نمود و نتیجه ی مذاکراتش این بود الغاء اختیارات شما در ارتش کاری است که من سبب آن شده ام و اکنون بشما میگویم که از کرده ی خود پشیمانم. گفتم پیشمانی سودی ندارد من هم بواسطه درد پا نمیتوانستم بیش از این در تبریز بمانم. (۳)

توضیحات و مأخذ:

- ۱ - عبدالله مستوفی. «شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» جلد ۳، نشر: تهران: زوار، صص ۴۷۰ - ۴۶۱
- ۲ - مصدق، محمد، «خاطرات و تألمات دکتر مصدق»، بامقدمه دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار، (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۵) (صص ۱۵۷ - ۱۴۱)
- ۳ - پیشین، صص ۱۵۹ - ۱۵۸

فصل سیزدهم

سقوط حکومت های قوام السلطنه و مستوفی الممالک

سیف پور فاطمی شرح می دهد: در ماه آبان ۱۳۰۱ احمد شاه از راه بوشهر و شیراز و اصفهان به پایتخت مراجعت کرد. از پاریس شاه چند تلگراف گرم بوزیر جنگ و به قوام السلطنه رئیس دولت مخابره کرده و آنان را از تاریخ حرکت و مسیر خود آگاه ساخت.

روز هشتم آبان وارد لنگرگاه بوشهر شد و مراسم استقبال به ترتیب زیر عمل آمد. سردار سپه وزیر جنگ و کفیل حکومت تالنگرگاه شاه را استقبال کرد و در بندر هم روسای ادارات، طبقات بازرگانان و افسران و اعیان شهر در یک صف طولانی مقدم شاه را خوش آمدگفتند، در تمام این مدت فریاد زنده باد پادشاه از داخل و خارج گمرک شنیده می شد. پس از معرفی حضار، شاه از عمارت گمرک خارج و هنگامیکه سوار اتومبیل می شود جمعیت زیادی اطراف اتومبیل او را گرفته و با فریادهای زنده باد شاهنشاه و هلهله اظهار شادی از مراجعت اومی کنند. سردار سپه که جلو اتومبیل پهلوی شوfer بوده پیاده شده و می خواهد مردم را متفرق کند، شاه او را منع کرده و می گوید بگذار مردم آزاد باشند، از بوشهر شاه تلگرافهای زیر را به ولیعهد و قوام السلطنه رئیس الوزراء مخابره می کند:

« ولیعهد بحمدالله تعالی امروز صبح به سلامت وارد بوشهر شدم و کمال اشتیاق را بدیدار شما دارم. انشاء الله عنقریب از دیدار شما خوشوقت شوم. سلامتی خودتان تلگرافی اطلاع دهید. شاه»
تلگراف به قوام السلطنه

«جناب اشرف الوزراء، تلگراف شما رسید. از تبریکات شما مسرور شدم. بحمدالله تعالی امروز صبح بسلامت وارد بوشهر شده و از ورود به وطن عزیز کمال خرسندی را حاصل کردم. امیدوارم انشاءالله تعالی بزودی شما را ملاقات کرده از

خدمات شما حضوراً اظهار رضایت نمایم. شاه.»

شاه از بوشهر به شیراز و از آنجا عازم اصفهان شد. در راه سردار سپه همه جا اظهار اطاعت و سرسپردگی به او امرشاهانه نموده و عملاً خود را فدائی و غلام جان نثار می خواند. شاه او را مورد محبت مخصوص خود قرار داده و بگفته مرتضی قلیخان بختیاری که با عده ای از سران ایل مرگب از سردار ظفرو سردار اشجع و امیر مجاهد در آبادیه با عده ای سواربختیاری به استقبال شاه میروند و یکی دو ساعت بحضور او بار می یابند، در ضمن صحبت از "قدرت سردار سپه و دخالت او در امور کشور و خطرش برای تاج و تخت شمه ای بعرض شاه می رسانند" و به شاه پیشنهاد می کنند که :

سرچشمه شاید گرفتن به بیل

چو پر شد نشاید گذشتن به بیل

وجود سردار سپه را از هر جهت برای حکومت مشروطه و مقام سلطنت خطرناک دانسته و از شاه اجازه می خواهند که در همانجا او را توقیف کرده و اگر مقاومت کرد بدست تفنگداران بختیاری او را از میان ببرند. احمد شاه در جواب می گوید این پیشنهاد آقایان سفیهانه و ناپسند است. رضا خان وزیر و نوکر من

است او عضو دولت و حکومت مشروطه است که من قسم خورده ام طبق قانون اساسی آن را حفظ کرده و نگذارم کسی بر خلاف آن اقدامی بکند. بسیاری از اعمال رضا خان بر خلاف منویات و نظریات من است. ولی تنبیه و مجازات او با محاکم صالح و محلی است. ما نباید قصاص قبل از جنایت را در مملکت باب کنیم. جدّ من ناصرالدین شاه یک صدراعظم مغرور بی اعتنا به مقام سلطنت را به قتل رسانید. این عمل او لعنت دائمی برای خانواده ی ما ایجاد کرد و من میل ندارم یک امامزاده دیگر از رضا خان بسازم. اگر خوب کار بکند نفع او عاید کشوری شود. (۱)

سیف پور فاطمی در ادامه می نویسد: « هنگام ورود شاه به تهران ، احترام و تجلیل بیسابقه ای از او بعمل آمد، طبق گزارش روزنامه های ایران و شفق و ستاره از طرف کلیه شاهزادگان، نمایندگان مجلس، هیئت دولت، اعیان و بازرگانان



و سفرای خارجی مقیم پایتخت و هزاران نفر مردم شهر استقبال بی نظیری از او بعمل آمد. در تمام طول راه از باغشاه تا قصرسلطنتی مردم در دو طرف خیابانها صف کشیده و با فریادهای زنده باد پادشاه محبوب و کف زندهای پی در پی مقدم او را خوش آمد می گفتند.

شاهزاده سلیمان میرزا لیدرسوسیالیستها با درشکه چندین فرسنگ در خارج تهران به استقبال رفته و هنگام ملاقات پای شاه را بوسیدومراتب وفاداری سوسیالیستها را بعرض شاه میرساند.

بعدها در انتخابات تهران شاه به درباریان و اطرافیانش توصیه کرد که به سلیمان میرزا و سوسیالیستها رأی بدهند.

مدرّس از شنیدن این خبر گفت: " احمد شاه بدست خود ریشه سلطنت را با تیشه سوسیالیستها قطع می کند شاهی که به سوسیالیستها رأی میدهد از سلطنت منزعز است."

هنگام ورود شاه به قصرسلطنتی، بیست و یک تیر توپ خبر ورود او را به مردم داد و روز بعد بمناسبت ورود شاه تمام مدارس و ادارات در سرتاسر کشور تعطیل و در همه جا جشن و چراغانی و آتشباری بر پا بود. تلگرافهای تبریک از سرتاسر کشور مقدم شاه را تهنیت و خوش آمد گفتند. این تشریفات و حسن استقبال مردم به سردار سپه نشان که شاه در میان مردم ریشه دارد و از میان بردن او کار آسانی نیست.

بگفته دبیر اعظم بهرامی پس از مراجعت شاه و آن استقبال بی نظیر گردانندگان دستگاه، سردار سپه تصمیم گرفتند از دو راه مقصود خود را جامه عمل بپوشانند :
اداره کردن انتخابات مجلس پنجم و تملق از شاه.

روی این نقشه روز ۲۷ دی سردار سپه از شاه و هیئت دولت دعوتی برای سان قشون در میدان توپخانه بعمل آورد. قبل از حضور میهمانها قوای نظامی تهران از سوار و پیاده و توپخانه در جای خود قرار گرفته و چند چادر هم در جلو ارکان حرب برای پذیرائی میهمان ها بر پا کرده بودند. در اطراف میدان هم جمعیت زیادی برای تماشای سان قشون متحدالشکل ایران اجتماع کرده و دو ساعت بعد از ظهر شاه و

ولیعهد بالباس قزاقی وارد میدان مشق شدند. فوراً از طرف سردار سپه فرمان اجرای مراسم سلام داده شد. شاه و ولیعهد بر اسبهای سفید که برای سواری آنها حاضر شده بود سوار و وزیر جنگ و سایر صاحب منصبان قشون از دنبال آنان براه افتادند. شاه و همراهانش دور میدان مشق سربازان را سان دیده و از همه جا فریادهواری سربازان فضای میدان مشق را پر کرده و تجلیل و احترام بیسابقه ای باو نشان دادند. دفیله نظامیان در آنروزها چندین ساعت طول کشید و بیش از ده روزنامه شرح آن روز را با عکس های مختلف در صفحه اول انتشار و سردار سپه را بیش از حد ستودند.

سقوط کابینه قوام السلطنه

کابینه قوام که پس از حمله به سردار سپه و حضور او در مجلس تا اندازه ای دوام و استقرار پیدا کرد، پس از مراجعت احمد شاه مورد حمله شدید سوسیالیستها قرار گرفت. سردار سپه امیدوار بود که سقوط کابینه و بحران آن به نفع او است. در صورتیکه سلیمان میرزا و سید محمد صادق طباطبائی امیدوار بودند با روی کار آوردن کابینه مستوفی در آخر دوره مجلس می توانند انتخابات را تحت نظر گرفته و با سازش با سردار سپه طرفداران خود را از صندوق بیرون بیاورند. قوام هم که از دسیسه در داخل و حمله پی در پی سوسیالیستها در مجلس و روزنامه ها خسته شده بود با وجود اکثریت تصمیم به استعفا گرفت. سوسیالیستها با آنکه در مجلس اکثریت نداشتند ولی با سفسطه و جار و جنجال و لجن مالی بدولت ها حمله کرده و یک روز پای شاه را می بوسیدند، روز دیگر با سردار سپه بیعت کرده و پرچم جمهوری سردار سپه را بدوش کشیده و بقول ملک الشعراء "بهار" هیچوقت بقول و قراری پای بست نبوده و پیوسته جر می زدند در پی مجهول مطلق بودند."

با وجود پافشاری مدرس و اکثریت، قوام عطای و کلاء را بلقایشان بخشید و روز پنجم

بهمن اطلاع داد که بواسطه مشکلات زیاد قادر به ادامه کار نیست. شاه از مجلس خواست که بکандیدای تازه ای رأی تمایل بدهند، مجلس در جلسه خصوصی پنجاه و پنج رأی تمایل به مستوفی داد و روز هشتم بهمن رئیس مجلس شورای ملی به حضور شاه رفته و تمایل مجلس را بریاست وزرائی مستوفی اعلام کرد. (۲)

به بیان دیگر «در این دوره از صدارت قوام مشکل اصلی کشور وجود رضاخان بود که به هیچ اصلی پایبند نبود و اختناق و خفقان زور و قلدری و ارباب و وحشت را با ایجاد حکومت نظامی در سراسر کشور اشاعه داده بود، در امور وزارتخانه‌های مالیه و نظمیه دخالت می‌کرد، مردم را به باد کتک و تازیانه می‌گرفت. اوجگیری مخالفت‌ها علیه رضاخان در مجلس و میان مردم و همچنین اقدامات خودسرانه‌او که حتی نخست وزیر را نیز خشمگین می‌کرد، قوام را دچار مشکل عجیبی کرده بود. شاه به دلیل آن که اقدامات رضاخان به عنوان گامی در جهت ایجاد امنیت در کشور لقب گرفته بود، قدرت برکناری او را در خود نمی‌دید. هر چند اگرچنین قدرتی رانیز داشت، انگلیسی‌ها مانع اجرای تصمیم او می‌شدند. قوام از يك سو با حملات نمایندگان مجلس علیه رضاخان مواجه بود و از سوی دیگر می‌دید که حتی انگلیسی‌ها نیز بیش از او وزیر جنگ و ی حمایت می‌کنند. از سوی دیگر رضاخان نیز که قوام را سدّ راه قدرت خود می‌دید، مطبوعات طرفدار خود را وادار کرده بود که علیه او مقالات تندي منتشر سازند. این مقالات، بی اعتقادی مردم به کابینه قوام و ناتوانی وی در حلّ مشکلات کشور، سبب شد نمایندگان مجلس تصمیم به استیضاح وی بگیرند. این تصمیم موجب استعفا و کناره‌گیری قوام از قدرت شد.» (۳)

عبدالله مستوفی می‌نویسد: «در آن روزها هم مثل این روزها گریه راه رضای خدا موش نمی‌گرفت و مردم کشور ماز روی ایمان و عقیده طرفدار کسی نمی‌شدند. البته، اکثریتی که افراد آن به امید رسیدن خود یا رساندن کس و کار و دوستان خود به جاه و مال، دورلیدی جمع می‌شدند خیلی طرف اطمینان نبودند، و لیدرچنین اکثریتی اگر می‌خواست اکثریتش اوراق نشده، و از هم نپاشد، باید همیشه مواظب خواهش‌ها و

برآورده شدن تقاضاهای افراد باشد که افراش را نرپوده اکثریتش را به اقلیت مبدل نکنند. مدرّس که لیدر اکثریت و طرفدار قوام السلطنه بود، چون خود به این طرفداری ایمان داشت و از روی عقیده به او گرویده بود، باقی افراد اکثریت را هم همینطور می‌پنداشت و چندان در بند برآورده شدن تقاضاهای آنها نبود. به همین جهت لیدرهای اقلیت - سلیمان میرزا و سید محمّدصادق طباطبائی - می‌توانستند ضعیف النفس‌های اکثریت را به وعده و نوید رپوده به قول مدرّس، اکثریتش را اقلیت کنند.

چنان که کابینه اول قوام السلطنه هم که به پشتیبانی اکثریت مدرّس روی کار آمده بود به همین علّت اوراق شد و «واحد یموت» دکتر مصدّق و سختگیری‌های او بخصوص در مسأله اتهام غضنفرخان، باعث تفرقه آن گردید* ولی بعد از کابینه مشیرالدوله، مدرّس باز عده خود را جمع‌آوری کرده اظهار تمایل به قوام السلطنه نمود و بار دیگر او را به ریاست وزراء رساند و در این هشت‌ماهه هم او را نگهداشت. ولی در این وقت به واسطه تمایل سردار سپه به حزب سوسیالیست، طبعاً ناراضی‌ها و آتش و پلو طلب‌های اکثریت به جانب اقلیت متمایل شدند و مجدداً کابینه بی‌پشتیبان ماند و قوام السلطنه هم مطلب را دانست و در پنجم دلو، استعفای خود را به شاه تقدیم داشت.»

(۴)

نظر ملک الشعراء بهار نیز بر همین عقیده می‌باشد و می‌نویسد: «سقوط قوام - اگر از بند و بست احمدشاه با سردار سپه و تنیدن حزب سوسیالیست به احمدشاه و ضعف روحی مشارالیه بگذریم - چند ماده اصلی داشته است. رئیس دولت نتوانست روابط خارجی خود را با روسها و انگلیس‌ها به حالت خوشی نگاه بدارد و علّت حقیقی این موضوع مزدوج، یکی قضایای اختلافات مربوط به امر تجارت بین روس و ایران بود، دیگر مسأله ترانزیت و حل نشدن قضیه دو تجارتخانه سانترسایوز و وینشتورک (از تجارتخانه‌های روس که به میل خود با تجار معامله می‌کردند و اسباب فنای اقتصادی ایران شده بودند) و دیگر، مسأله ماهیگیری بحر خزر که دولت اصرار داشت بر طبق قرارداد مصوبه رفتار شود و مسکو رضا

نمی‌داد.

قسمت دوم مربوط به مسأله نفت شمال و پاره‌ای انتظارات سرّیه‌ای بود که کدورت هر دو طرف همسایگان و عملیات شدیدۀ آنان به ضدّیت با دولت را موجب شد. فعالیت هیأت مؤتلفه در مجلس و خارج مجلس موجب آن شد تا تقاضاهای افراد منفعت‌طلب اکثریت نیز از دولت زیاد شود و چون هیچ دولتی نمی‌تواند به تقاضاهای پی‌درپی گروهی ترتیب اثر دهد، به‌تدریج از افراد اکثریت به اقلیت پیوستند و این عمل را با نوشتن کاغذی و به امضای افراد رسانیدن انجام دادند و درامضا گرفتن از افراد ناراضی تدابیری به‌کار بردند. بنابراین قوام‌السلطنه روز پنجشنبه پنجم دلو مستعفی گردید و اکثریت او به ۳۵ نفر تنزّل یافت و همان روز برحسب نظر دادن اکثریت به آقای مستوفی‌الممالک از طرف شاه تشکیل دولت به مشارالیه تکلیف شد...» (۵)

حکومت حسن مستوفی‌الممالک

«شاه تمایل مجلس را پرسید، اکثریت جدید طرفدار مستوفی‌الممالک شد، و درنهم دلو دستخط ریاست وزرایی او صادر گردید، با اینکه مجلس، در انتخاب وزراء آقای مستوفی‌الممالک را بالمرّه آزاد گذاشت» (۶)

«بیست روز طول کشید تا مستوفی‌الممالک موفق به تشکیل کابینه شد (۲۶ بهمن ۱۳۰۱) و وزرای خود را معرفی کرد:

رئیس‌الوزرا و وزیر داخله: مستوفی‌الممالک
 وزیر جنگ: سردار سپه
 وزیر معارف: حاجی محتشم‌السلطنه
 وزیر عدلیه: ممتازالملک
 وزیر خارجه: نکاءالملک
 وزیر مالیه: نصرالملک

درباره مستوفی و دولت جدید، روزنامه «نوبهار» نوشت:

«آقای مستوفی‌الممالک یک مرد سیاسی صاحب فکر و تقوایی هستند ولی افکار

ایشان بیشتر فلسفی و کلی است و به افکار تند یک فیلسوف و شاعر بزرگواری شبیه تر است تا یک رجل سیاسی. این است که ایشان در چهار دفعه زمامداری خود امتحانات یکنواخت و مشابهی نداده‌اند. گاهی رشادت شدید بروز داده‌اند و گاهی بی‌اعتنایی زیاد. گاهی تردید رأی فوق‌العاده، گاهی محافظه و ملاحظه کاری و گاهی هم خشونت و شدت. و خلاصه، آنچه بطور قطع می‌توان درباره‌ی ایشان پیش‌بینی کرد (در عین این که ایشان به یک معماً شبیه ترند تا یک قاعده ریاضی ساده) این است که در کلیات زیادتر از حد لزوم توجه دارند و غالباً در مواقع سختی و اشکال‌های سیاست خارجی جا خالی می‌کنند و در همان حال ممکن است در یک پیش‌آمد سیاست داخلی به‌حدّ کفایت رشادت به‌خرج بدهند و از گرده یکی دو کار کوچک که قبل از تشکیل کابینه از ایشان دیده‌ایم تصوّر می‌کنیم دارای سیاست (عمل) هم شده و بدان معتقد شده باشند!...»

آینده دولت، در مقاله «نوبهار» چنین پیشگویی شده بود «دولت جدید در ظرف یک ماه بعد از مطالعه در مشکلات خارجی از قبیل قضیه تجارته بین روس و ایران و مسأله نفت شمال و یأس از ایجاد یک اکثریت ثابت در مجلس از کار کنارمجوی می‌کند!»

البته عمر دولت جدید بیش از یک ماه بود و به چهار ماه کشید اما در تمام این مدت، کشمکش‌های سیاسی در داخل و خارج مجلس فرصت نفس‌کشیدن و حلّ و عقد مسائل اساسی را به دولت نمی‌داد.

در برنامه، یا به اصطلاح آن روز (پروگرام) دولت مستوفی، چنین آمده بود: «حوائج مملکت و اصول ضروریه و اقداماتی که باید از طرف دولت بشود، به هرکس معلوم است. پروگرامهای دولت‌های سابق از برای اداره کردن مملکت بسیار خوب است و هیأت دولت حالیه نیز در واقع همان پروگرام‌ها را تعقیب خواهد کرد و لکن باید معلوم شود که دولت چه اقداماتی می‌کند و از برای اصلاح مملکت چه در نظر دارد. به این علت دولت این پروگرام را به عرض مجلس می‌رساند و تقاضای مساعدت از آقایان نمایندگان ملت در انجام آن می‌شود و این هیأت امیدوار است که با مساعدت مجلس شورای ملی این مسائل را انجام دهد:

۱- حفظ مناسبات با دول متحابه و بستن معاهدات و قراردادهای پستی و تجارتي و غيره.

۲- تسهيل وسايل تسريع در انتخابات دوره آتیه.

۳- پيشنهادهای لایحه قانون سربازگیری و اصلاح امور قشونی و اسلحه و غيره

۴- سعی در انجام گذراندن امتیاز نفت شمال و تهیه مقدمات راه آهن و کوشش در ایجاد نظام امور اقتصادی و استخدام متخصصین برای فواید عامه.

۵- تدارک بودجه، اصلاح ادارات مالییه و تهیه پرداخت حقوق معوقه ادارات و مرتب کردن بانک ایران.

۶- اهتمام در امر حفظالصحة عمومی

۷- تکمیل قانون اصول محاکمات حقوقی و قانون تجارت و ثبت اسناد و محاکمه وزرا و هیأت منصفه (مطبوعاتی).

۸- مساعدت با مستشارهای مالییه (دکتر میلیسو و همکاران آمریکایی او).

۹- توسعه معارف در کلیه نقاط مملکت.

.. پروگرام دولت مستوفی مطابق معمول، روز سه شنبه ۱۵ حوت (اسفند) ۱۳۰۱ ناطقین، پروگرام دولت [حکومت] را وسیله عدم اعتماد و انتقاد بر دولت قرار دادند.

اساس انتقادات مبتنی بر کم کاری و پرحرفی و اصول عوام فریبی هائی بود که در رئیس دولت و غالب همکاران مجلسی ایشان سراغ می رفت.» (۷)

بهاردر ادامه آن می نویسد « از این جلسه نخستین روش عجیب اکثریت - یعنی اقلیتی که حالا اکثریت مدار شده بود- به اهالی پایتخت آشکار گردید و آن اصل تهدید و ایجاد ترور برای اسکات اقلیت بود!

درموقع تنفس، یکی از افراد اکثریت که از نطق ناطقین اقلیت (مخالف دولت) به شدت اوقاتش تلخ شده بودومشوق این کار را هم نکرده بود که در برابرانتقادات اقلیت خونسردی بخرج دهد، بنابراین بر آشفته درضمن اعتراض به یکی از ناطقین اقلیت که مذکور افتاد، دشنامی به حکومت سابق و هواداران او داد. عضو

اقلیت هم سیلی سختی به او نواخت زیرا این عضو با آن که تازه در صف اقلیت قرار گرفته بود اما نظر به آن که از وکلای دوره قدیم بود درس خود را روان داشت و می دانست که فرد عضو اکثریت حق ندارد عوض دفاع از دولت خود، به دولت قدیم که امروز دیگر وجود ندارد و جزء رفتگان است دشنام بدهد و یا بهتان ببندد!

او سیلی را نواخت؟

اما معلوم شد. هنوز غالب افراد اکثریت از عادت معهود پانزده شانزده ماهه خارج نشده اند، زیرا در همان حین که رئیس مجلس با حضور شهود واقعه، مشغول تحقیق این مسئله بود، دیگری از لیبرهای اکثریت با حال شدید عصبی از سرسرا پائین دویده جمعی از یاران موافق را از واقعه ای که در داخل محوطه درونی مجلس رخ داده و هنوز کم و کیف آن معلوم نیست بهر طریق که دانست آگاه نمود و وبا داد و فریادهائی آنجماعت را تحریک کرده، بمرده باد گفتن و هنگامه راه انداختن و ادار ساخت، و در نتیجه، بین گروه مردم در صحن بهارستان، جنگ و زدو خورد بحماییت اکثریت و اقلیت راه افتاد!

نوبهار در شماره ۲۱ صفحه ۳۵۱ بعد از شرح واقعه مذکور چنین نوشت:

« ما منتظریم ریاست محترم مجلس تحقیقات کامل نموده تشخیص بدهند که منبع این سیاهکاریها کجاست آیا اقلیت را با فحش باید بنده و مطیع اکثریت نمود؟ آیا قوه « اکثریت » که امروزه در تمام عالم اولین قوه است باید در ایران بوسیله هتاک و فحاشی و افترا و تهدید ابراز و اظهار شود؟ آیا برای ادامه معبودیت این بت های طلائی با هم باید افراد منزّه و میرزایین جامعه، قربانیهای گرانبها تقدیم کنند؟! »

** نقشه حزب « سوسیال اونیفیه » یا « اجتماعیون » که بریاست و زعامت سلیمان میرزا و طباطبائی در آغاز مجلس چهارم رسمیت یافته بود، خوب نقشه ای بود. ما اشاره کردیم که در ابتدای مجلس چهارم - قبل از اعلان رسمیت این حزب بر فقای قدیم « دموکرات » که بعدها از سران حزب « سوسیالیزم » شدند، پیشنهاد شد که اکثریت مجلس را می توان با سر جمع کردن دموکراتها ی مجلس در یک فراکسیون بدست گرفت و دولتی از خود این حزب بوجود آورد و افراد « اعتدالی » و روحانی

وسایر مخالفان این حزب را در اقلیت افکند.

و نیز گفتیم که چگونه « مؤلف این تاریخ » زمینه ایجاد چنین فراکسیونی را فراهم آورده بود؛ من در ضمن تاریخی که در نوبهار هفتگی راجع به مجلس چهارم نوشته ام. مکرر به این معنی اشاره کرده و در آنجا توضیح داده ام که بعضی از سرجنابان غیر دموکرات به بمحض احساس این معنی حساب کار خود را کرده و چون یقین به خطر بودن تشکیل چنین فراکسیونی داشتند گفته بودند که اگر دموکراتها فراکسیون تشکیل دهند ما هم داخل می شویم، چه ما در فلان تاریخ متمایل به این حزب شدیم ... امروز می توانم بگویم که یکی از گویندگان این عبارت تیمورتاش (سردار معظم خراسانی) بود که از افرادی قوی و لایق مجلس شمرده میشد.

معدالک آقایان صلاح ندانستند از حزب تازه ساز خود در صورت، مٹکی به سیاست دولت شوروی شده بود، دست بردارند و چنین نقشه ای کشیدند که در قسمتی از طول مجلس صورت اقلیت و لحن نافی به خویش بگیرند، تا در نتیجه قوت اجتماعی و به اصطلاح خودشان که می گفتند: ما شما را خرد خواهیم کرد! بعد از خرد کردن حریفان یعنی دموکراتها و مدرّس و سایر افراد قوی اکثریت، خود در اواخر مجلس زمام اکثریت را بدست آوردند و انتخابات را که سه ماه به آخر دوره شروع گردید بفع خود و حزب خود ببرند. از قضا این نقشه درست به جامعه رفت.

چه حضرات اوایل مجلس در اقلیت ماندند، در اواسط مدتی نسبت به مشیرالدوله با سایر افراد ائتلاف ورزیدند و از او حمایت کردند، و در همین بینها چنانکه دیدیم بناگاه مشیرالدوله استعفا داد، چه مشیرالدوله تصوّر کرده بود که حضرات با وزیر جنگ بر ضد او همکاری دارند و بهر صورت که بود بعد از رفتن پیرنیا و آمدن قوام السلطنه بار دوم، حضرات باز در اقلیت افتادند تا این بود که پس از نزدیک شدن با وزیر جنگ موفق شدند بوسیله امضا کردن ورقه ای چندتن از افراد ناراضی را که از اکثریت بوده و کابینه مستوفی الممالک را با اکثریت مذکور روی کار آوردند و انتخابات را در دست گیرند.

این نقشه بسیار خوب پیشرفت کرد، و برآستی هرگاه روا باشد که جمعی از رجال

کار گذشته و مطلع که وجداناً و عقلاً و صوراً و حقیقاً مسئول امور مملکت هستند برای محو کردن رقیبان خود که آنها هم از جنس خودشان و سروته یک کرباس اند تا این حدّ خود دوستی به خرج داده از قبول اداره کردن مجلس سرباز زنند و به اصول « منفی بافی » که شیمه یک اقلیت حقیقی است قناعت ورزند و شانه از زیر بار مسئولیت اداره مملکت بگذرند که ما مردمی پاکیم و با خائنان نمی توانیم دمساز شویم، تهی سازند و یکدوره یک سال و اند ماه عمداً درکنج انزوا خزیده فعالیت های سری و انتشارات عوام فریبانه و نوحه سرائیهای صرف و مذمت و دشنام بر رقیبان اکتفا کنند و عاقبت به قول خودشان (آنها را خراب کرده) در موقع (برّه کشی) یعنی نزدیک به پایان دوره و هنگام انتخابات دوره بعد زمامدار شوند... اگر این مقدمه روا باشد... نقشه سوسیالیستها بسیار خوب پیش رفت کرد! (۸)

استیضاح از حکومت مستوفی

بهار درباره « استیضاح از حکومت مستوفی » اینگونه شرح می دهد:
 مسامحه طولانی شد، عاقبت اکثریت مجلس حاضر شد از دولت مستوفی الممالک (با آنکه بهیچ روی مصلحت نبود) استیضاح بعمل بیاورد!
 اینکه می گویم مصلحت نبود از آنرو است که طرز عمل حزب سوسیالیست اونیفیه (اجتماعيون) در ایجاد روح طغیان و انقلاب و تولید حالتی شبیه به مقدمات یک شورش سیاسی بر علیه مسلک و روش دموکراسی معاصر از قبیل انتقادات زنده بر ضد روحانیون و اعیان و اشراف و همه رجال کشور (سواى آقای مستوفی و معدودی دوستان مشارالیه) و تهدید به قتل و محو و تخریب که از حدود انتقادات بین دو حزب متقارب المشرب فرسنگها دور بود و حساب نکردن این معنی که بعد از انقلاب روسیه و قضایای قفقاز که تازه بیخ گوش ایرانیان صدا می کرد - و بالاخص با بودن مردی چون سردار سپه با مسلکی دگرگون که بوی دیکتاتوری از حرکات و سکنات او هویدا است، راه انداختن این سرو صداهای انقلاب جویانه آنها به حمایت دولتی که بر سر کار است از ناحیه اکثریت مجلس و درحین انتخابات،

ساده به نظر نمی رسید ، و علاوه بر این جای شبهه نبود که تکیه داشتن این هنگامه ها و لیدرهای این بازی مخوف به سیاست یک طرف، ممکن است طرف دیگر را طوری تهدید کند که هرگاه خود این عملیات موجب خطر نباشد واکنش آن از طرف رقبای سیاسی موجب خطر گردد.

این مقدمات موجب عدم اعتماد اکثریت مجلس (اصلاح طلبان) شد و غالب افرادی که از اکثریت سابق (سوسیالیستها) جدا شده بودند و به اصلاح طلبان پیوسته در نتیجه همین نگرانیها بود. پس اگر بایستی استیضاحی از چنین دولتی بعمل بیاید ناگزیر باید به خبط آن دولت در سیاست خارجی باشد و بازی کردن یکجانبه دولت و هواداران او مورد استیضاح قرار بگیرد و حق این بود که دولت نمی بایست بگذارد که از او استیضاح به عمل آید و کاری برخلاف نزاکت صورت بندد، زیرا، ما احتیاج مبرمی به ایجاد روابط حسنه و دوستی صمیمانه با دولت شوروی داشتیم و هنوز قرارداد تجارتي بین ما و آنها بسته نشده و گفتگوهای مهم دیگر مانند مسئله لیانازوفها (مربوط به صید ماهی در بحر خزر) و مسائل متعدد دیگر در میان بود که با دوستی و حسن روابط دوستانه ممکن بود انجام پذیرد و این استیضاح ضرورت نداشت، زیرا برخشونت و مخالفت دولت شوروی در نهان می افزود.

لیکن پافشاری و لجاج حزب مزبور مقاومت مرحوم مستوفی را که خود بهتر از همه از این امور واقف بود سبب گردید و راستی اینست که اوضاع بواسطه تحریکات جراید و تولید جنگ عصبی و آشوب فکری بقدری آشفته و غیرقابل اصلاح شده بود که مردی چون مستوفی را بدین پافشاری وادار کرد و عاقبت او را به ایراد نطقی که از متانت و آقائی دور بود ورجالی چون مشیرالدوله و مؤتمن الملک و غیره را برنجش افکند مجبور ساخت !

بالاخره مرحوم مدرّس و عده ای از رفقای ایشان ورقه استیضاح را که مربوط به « رویه دولت نسبت به سیاست خارجی » بود توسط رئیس مجلس به دولت دادند.

روزیکشنبه ۲۰ جوزا وزیر خارجه در جلسه علنی حاضر شد و درمورد استیضاح اظهار داشت که هروقت مجلس معین کند برای روز استیضاح دولت حاضر خواهدبود ولی فقط چون استیضاح راجع بر رویه دولت نسبت به سیاست خارجی

است و موادّ مخصوص که دولت بتواند جواب آنرا قبلاً حاضر کند معین نکرده اند من تقاضا می کنم موادّی معین شود تا دولت مطلع شود.

وزیر امور خارجه خوب می دانست که استیضاح کنندگان چه می گویند، و او هم به اشکالاتی که حضرات درپیش داشتند واقف بود، اما بحکم لزوم مقاومت و مبارزه سیاسی می خواست خصم را به زحمت بیندازد.

مدرّس درپاسخ فروغی گفت: مراد من کلیاتست و شاید محتاج بذکر بعضی جزئیات نشوم.

مدرّس نمی خواست داخل بحث صریح شود، زیرا مسائلی درپیش بود که نمی شد گفت، این بود که سعی می کردند بدون دادن استیضاح و گفتگو دولت سقوط کند ولی بالاخره ناچارکار به استیضاح کشید، و عاقبت قرار براین شد که روز شنبه ۲۱ خرداد استیضاح بعمل آید.

روزمربور ازطرف ناطقین دوطرف که مهمترین آنها «مدرّس» و «فروغی» « بودند سخنهای ردّ و بدل گردید اما همه درلقافها پیچیده و با کمال احتیاط ادا شد و عاقبت رئیس الوزرا پشت تریبون رفت و درآغازکلام بیانی ملایم اظهار داشت ولی بالاخره نتیجه حالات عصبانی که درمملکت ایجاد شده بود درآن مرد شریف نیز بروزکرد و خلاصه این معنی آن بود که: **موقع بره کشی فرارسیده است و معدّه من برای بره خوردن مستعد نیست. من نه آجیل می دهم و نه آجیل می خورم...**

این نطق که از مردی مانند مستوفی الممالک قدری تند و زننده بنظر می رسید به اکثریت مجلس (که قطعاً غالب آنها از دیگران کمتر آجیل خورده و در مدّت عمر از خزانه دولت پول نگرفته بودند و ساعات عمرشان کمتر صرف شکار و عیاشی و خوشگذارانی می شد) برخورد.

مستوفی نطقش را تمام کرد و منتظر جواب نشد و نیز صبر نکرد و رقه سفید با کبود به نشانه عدم اعتماد به ایشان داده شود و از همان کرسی خطابه پائین آمد و از در تالار جلسه بیرون رفت و وزرای ایشان هم از پشت سر رئیس خود بیرون دویدند و تنها سردار سپه وزیر جنگ استوارنشست و سپس برخاسته برای حفظ انتظامات پائین

رفت و قبل از رفتن از رئیس مجلس پرسید که: من هم بروم یا بمانم؟ و در پائین هم عده ای نظامی را فرمان داد تا برای حفظ انتظامات آماده باشند. بعد از رفتن دولت مهمه در قسمتی از تماشاچیان افتاد و رئیس مجلس مؤتمن الملک امر کرد بعضی آنها را گارد توقیف کند. دولت رفت و منتظر انجام تشریفات نشد! (۹)

تزلزل حکومت مستوفی الممالک

عبدالله مستوفی درباره حکومت مستوفی الممالک می‌نویسد: «کابینه مستوفی الممالک، درحقیقت به سعی سلیمان میرزا و سوسیالیست‌ها روی کار آمده بود ولی مدرّس عده مخصوص خود را در مجلس از دست نداده و جمع‌آوری عده‌ای که اقلیت را اکثریت کند، کار مشکلی نبود. عده طرفدار سردار سپه هم، که تاحدی علی‌اکبرخان داور لیبر آنها بود، طبعاً با هر مخالف کابینه‌ای همراه می‌شد. پس، برهم زدن اکثریت طرفدار مستوفی الممالک کاری نبود که خیلی به اشکال برخورد و بهمین جهت بود، که مدرّس در موقع گذشتن برنامه کابینه، بعد از ایراد نطق مفصل نیشدارخود، خویش را ممتنع و نمود کرده، موافقت و مخالفت خود را منوط به عملیات بعدی کابینه نمود، که در آینده اگر خلاف انتظاری مشاهده کند، مخالفت خود را اظهار نماید.

دو ماه، حوت (اسفند) و حمل (فروردین) ۱۳۰۲ به همین طورها گذشت و کابینه کارنمایانی صورت نداد. مذاکرات تجدیدشده پیمان تجارته (ایران و شوروی) هم به نتیجه‌ای نرسید و قراردادی ردّ و بدل نشده و باب تجارته مفتوح نگردید. انگلیسها باز عده‌ای سپاهی در سواحل خلیج فارس پیاده کردند و نظر به نیک بینی روسها به مستوفی الممالک، نسبت به او بدبین شدند و راجع به مأمورین روسی در ایران پاره‌ای مذاکرات خارج از نزاکت، که نسبت به ایران هم سبک بود، بهمیان آوردند. این مقدمات سبب شد که مدرّس مخالفت موعود خود را از قوه به فعل درآورد، و از

اوایل خَمَل ۱۳۰۲ در مجلس به جمع‌آوری عده پرداخت که از این حیث خود را مجهز نموده باشد.

سلیمان میرزا هم که متوجه تحشید (گردآوری) قوای حریف شد، به سنت سنّیه هو و جنجال، از کلوپ سوسیالیست‌ها که نزدیک مجلس دائر بود عده‌ای را به‌عنوان تماشاجی، در جلسه‌ها می‌فرستاد که طرفداری ملت را، نسبت بکابینه مستوفی الممالک، برخ حریف بکشند. مدرّس هم، البته بیکارننشسته عده خود را، بهمان عنوان تماشاجی بجلسات می‌آورد. شب‌های رمضان جمعیت بیکار، معلوم است صحن بهارستان چه میدان مبارزه‌ای می‌شود. همین که مجلس در ساعت سه و چهاراز شب گذشته رسمیت پیدا می‌نمود، ازدحام تماشاجی در طالار جلسه بیداد می‌کرد. مردم آرام بی‌طرف که از مقدمات و تدارکات طرفین بی‌خبر بودند، متحیر می‌مانند که این اقدامات برای چه منظوری است، و هرکس برحسب تمایل خود به طرفین، تعبیر و تفسیری از این تظاهرات می‌نمود.

کم‌کم، اکثریت نداشتن کابینه در مجلس، به دهن‌ها افتاد و دراطراف این موضوع چیزهایی هم گفته می‌شد که تا آن روزسابقه نداشت. از جمله می‌گفتند وکیل خمسه بیان الدوله (اصانلو) و دو سه نفر دیگر، خود را پارسنگ اکثریت و اقلیت کرده هر دو روزی به یک سمت می‌روند و حتی شنیده شده که بیان الدوله برای برگشتن بسمت طرفداران دولت، شرایطی بالمّرّه شخصی کرده بود، و ابتدا که باو وعده مساعدت داده بودند، اسم خود را از صورت اسامی اضرار دولت حک کرده، و چون تقاضاهایش برآورده ندیده بود، مجدداً بطرف اضرار دولت رفته، و گویا یکی دوبار این کار تکرار پیدا کرده بود. سراسر ماه رمضان، وقت به همین طورها گذشت تا بالاخره، اضرار (مخالفان) دولت به عده‌ای رسیدند که اکثریت نداشتن دولت در مجلس محرز گردید.

همیشه رسم براین بودهمینکه رئیس دولت احساس می‌کردکه در عده هوا خواهان او در مجلس تزلزلی حادث شده است، خود استعفا می‌داد و کمتر اتفاق می‌افتاد که کار به استیضاح و ورقه سفیدو کبود بکشد. اضرار دولت هم منتظر بودند مستوفی الممالک که هیچوقت خود را برای ریاست والی (حریص) نشان نمی‌داد، همین کار را بکند

ولی «آقا» این بار این کار را نکرد.

اشخاص وجیه‌الملّه را هیچ چیز به‌قدر تردید و جاهت که به‌منزله حمله به سرمایه آنهاست عصبی نمی‌کند. این زنده‌باد و مرده بادهای پیش‌رس صحن بهارستان که سلیمان میرزا برای همراهی با کابینه به‌راه انداخته و اضرار کابینه را هم به این کار واداشته و بالاخص، مذبذبی این چند نفر که وجاهت آقا را به‌حراج گذاشته و هرروز به طرفی متمایل می‌شدند این مرد شریف را بسیار متأثر کرده می‌خواست به ملت بفهماند که با این همه هو و جنجال و سر و صدا، اضرار او تقصیری برای او نمی‌تواند ثابت کنند. به‌همین جهت بعد از این که یقین هم حاصل کرد که طرفداران او در اقلیت افتاده‌اند، استعفا نکرد تا اضرار خود را به استیضاح وادار کرده و بیگناهی خود را در پیشگاه ملت ثابت کند.

مدرس هم نمی‌خواست استیضاح کند زیرا بهتر از هر کس می‌دانست که آقا تقصیری ندارد. ضدیت او در این مورد برای آن بود که آقا را در این موقع برای ریاست وزراء مناسب نمی‌دید و به‌قول خودش می‌خواست شمشیر جواهرنشانی را که برای مواقع تشریفات به‌کار است به شمشیر بُزتری تبدیل کند و این اکثریت را برای این مقصود ساخته و پرداخته بود. یک چند هم، تفسیر و تعبیر اصل ۶۷ قانون اساسی درمیان طرفین مورد مباحثه بود. اضرار کابینه به این اصل قانون اساسی تمسک جسته، می‌خواستند بگویند، که چون عده اضرارکابینه از نصف گذشته است، کابینه طرف اعتماد مجلس نیست، و طبعاً معزل است. ولی طرفداران دولت، حقاً می‌گفتند، تا رأی عدم اعتماد بورقه کیود داده نشده است، کابینه دارای قدرت قانونی است.

در سررد و قبول این دونظریه، طرفین هر یک، ادله خود را در مجالس خصوصی و کولووار مجلس، با حرارت زیاد، مذاکره می‌کردند. ملت هم، در صحن بهارستان با زنده باد و مرده بادهای خود، داد فصاحت و قانون دانی می‌داد. کار به آنجا رسید که طرفداران طرفین، بر ضد وکلای مجلس و نطقهای آنها هم، نطق‌ها و بیانات زننده ای می‌کردند. ماه رمضان و ثور گذشت، و شوال و جوزا رسید، هنوز مباحثه در تعبیر اصل ۶۷ قانون اساسی بجائی نرسیده بود.

سر رسید مدت قانونی مجلس چهارم نزدیک بود، اگر مدرّس وقت خود را بیش از این صرف تعبیر اصل ۶۷ میکرد، عمر مجلس سرمی آمد، و خلاف مقصود او حاصل می گشت و بر ضررش تمام میشد. مقصود سید بزرگوار، در این ضدیت بیشتر متوجه انتخابات دوره بعد بود. زیرا در این شمشیر مرصع، آن برش را نمی دید، که بتواند آزادی انتخابات را در مقابل نظامیان حفظ کند، و کار بکام سردار سپه و طرفداران او که مسلماً در انتخابات اعمال نفوذ می کردند می شد.

از طرف دیگر در صورت دادن استیضاح نامه هم، ممکن بود دولت از فُرجه قانونی استفاده کرده و قبل از رسیدن موعد استیضاح و تعیین تکلیف کابینه، مدت مجلس سرآمده و طبعاً منحل شود و کابینه سر کار باقی مانده و مقصود، که اطمینان از سرنوشت انتخابات است، حاصل نگردد. و باز هم کار به کام سردار سپه و طرفداران او بشود.

اما سردار سپه، در این گیر و دار، چنین بنظر می رسید که بالمره بی طرف است، و حق هم این بود که بی طرف باشد. زیرا با وجود پادگانهای نظامی که در کلّ کشور داشت در هر حال، از نتیجه انتخابات بر نفع خود مطمئن بود، و در عوض شدن کابینه، از این حیث ضرر و نفعی برای او حاصل نمی کرد. با وجود این، چون تغییر کابینه، او را یک قدم بریاست وزراء نزدیکتر می برد، از این دعوا که می دانست بنفع مدرّس ختم خواهد شد، بدش نمی آمد.

باری، سید مدرّس حساب کار را کرده و دانست که مستوفی الممالک کسی نیست که از فُرجه قانونی (مهلت پاسخ دادن به استیضاح) استفاده کرده و خود را کسی بشناساند که بخواد خویش را در غیاب مجلس، رئیس الوزرای زورکی کند. بنابراین، از محاجه قانونی صرف نظر کرده و استیضاح نامه خود را با این چند کلمه «این جانب نسبت به رویه دولت در سیاست خارجی استیضاح دارم» به ریاست مجلس تقدیم داشت و روز بعد، آقای فروغی وزیر امور خارجه به مجلس آمد و روز استیضاح برای فردای آن روز معین گشت.

روز ۲۱ جوزای ۱۳۰۲، پیش از ظهر و بعد از ظهر، در یک جلسه با یک تنفس چهار، پنج ساعته که در میان اتفاق افتاد نطق استیضاحی مدرّس و جواب سلیمان

میرزا و دفاع وزیر امور خارجه شنیده شد. مدرس، در نطق مفصل خود که قسمتی از آن راجع به تاریخ سیاسی ایران در این یکصدوپنجاه ساله اخیر، و طرز و رویه دولت با دو همسایه قوی بود، آقا را دارای قدرت منع ندانسته با کمال متانت و نزاکت، ایشان را برای این موقع، مناسب بهجا نیاورد، و ایشان را قاصر شناخت نه مقصر و اجمالاً به قول خودش، استعداد منعی آقا را برای مقاومت یا زیاده روی‌های دولت انگلیس، که دولت ایران را در عداد هند و افغانستان قلمداد کرده و سیاستمداران آن دولت اظهار داشته بودند که باید مأمورین روس از این سه دولت بروند، کم دانست. همچنین از این که چرا باید دولت ما طوری رفتار کند که یکی از طرفین علاقه زیادتری نسبت به آن نشان دهد، شکوه کرده نطق جامع پرمغز کم حمله با نزاکت و متانت خود را به پایان آورد.

جوابی که سلیمان میرزا به عنوان لیدر حزب مدافع کابینه به مدرس داده است جز پاره‌ای گل گشتی‌های حزبی و خصوصی چیز مهمی ندارد. اساساً مدرس هم تقصیری متوجه کابینه ندانسته بود که دفاعی لازم داشته باشد بلکه می‌خواست بگوید مستوفی‌الممالک برای این موقع کوتاه و نارساست و این جمله را به «استعداد منعی کم است و قصور است، نه تقصیر، تلویحاً فهمانده بود. چنان که دفاع فروغی وزیر امور خارجه هم بیشتر متوجه وجهه کابینه در انظار عامه بوده و در حقیقت می‌گفت «دیدید که ما کاری نکرده بودیم، پس این همه هو و جنجال برای چه بود؟»

نطق مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء

در این موقع، آقای مستوفی‌الممالک پشت تریبون رفته و بعد از زدن چند تا تلنگر به آستین دست چپ و پیش سینه لباس برای گردگیری موهوم، که آقا در موارد شروع به صحبت عادت به آن داشت، گفت:

با این که به کوچکترین خدمات ملی و مملکت مشروطه بنده افتخار و اشتیاق داشته و دارم، نظر به این که برای صحت عمل و اجرای قانون و پاکدامنی و بیطرفی صرف، مخصوصاً از چند سال به این طرف چندان مشتری‌های زیادی نمی‌بینم، همیشه دوری از خدمت کرده‌ام و هیچ وقت اصرار در دخول خدمات نداشتم، و هر

وقت داخل در خدمت شده‌ام، اگر با حضور مجلس بوده و باز برحسب تمایل یک اندازه‌ای اراده ملّت و امر اکید اعلیحضرت بوده است و هیچ وقت به اصرار و اسباب چینی و برانگیختن وسایل نیامدم مصدر کار شوم و هیچ وقت اصرار به دخالت در کار، به‌علی که عرض کردم، نداشته و ندارم. در سایر مواقع هم آقایانی که تشریف داشته‌اند همیشه مشاهده فرموده‌اند که به مجرد حسّ یک بی میلی، یا از طرف مجلس در دوره‌های گذشته، یا از طرف اعلیحضرت فوراً کناره‌گیری نموده و هیچ وقت استقامت نمی‌کردم. این مرتبه، علل استقامت همان بود که آقای ذکاءالملک همکار من بیان کردند، والاّ من عوض نشده‌ام و اشتیاق به کار هم، به همان علل ندارم والاّ کمال افتخار به کوچکترین خدمات دارم.

جهات استقامت من همان بود که آقای ذکاءالملک بیان کردند و خیلی تشکر می‌کنم که پس از این که آقایان استیضاح فرمودند، حاضرین استماع کردند که بالاخره خیانتی، خطائی نسبت به دولت وارد نیامده و قصوری را هم که آقای مدرّس فرمودند بنده قبول ندارم و تصدیق نمی‌کنم و با کمال جرأت عرض می‌کنم کابینه بنده قصوری در وظایف خود نکرده است و آنچه توانسته ام و ممکن بوده است انجام داده ام و یا اینکه، در شُرُف انجام بوده است، و خود بیانات آقای مدرّس هم نشان می‌داد که حقیقتاً اعتراض واردی نداشته و فقط یک قدری بی‌لطف بودند (مدرّس - بنده کمال اخلاص را دارم) بنده هم کمال تشکر را دارم که در عین بی‌لطفی بیش از چیزی که فرمودند نفرمودند و راجع به سیاست خارجه هم آن بود که آقای ذکاءالملک گفتند.

یک فرمایشی هم آقای مدرّس فرمودند راجع به قضایای گذشته و ایّام مهاجرت، که در آنجا هم قدری بی‌لطفی نمودند و نسبت قصور به‌من دادند. در آنجا هم پیش وجدان خودم خود را مقصّر نمی‌دانم و تصوّر می‌کنم آنچه که من کرده‌ام عین صلاح مملکت بوده است و چون کاملاً به نظامات مجلس آشنا نیستم، نمی‌دانم این حق ممکن است داده شود یا خیر، که تقاضا کنم یک کمیسیونی تشکیل شود و در آن کمیسیون راجع به آن قسمت آنچه حقایق بوده است عرض کنم و معلوم شود که دولت خبط و خیانتی نکرده است. حالا که مطالب کاملاً روشن شد و حفظ اصولی هم که آقای ذکاءالملک اشاره کردند به‌عمل آمد، من هیچ اصراری به ماندن ندارم و اشتیاقی هم ندارم. با این

که تا یک درجه به آقایان معلوم شد که مخالفت آقایان ناطقین بی‌لطفی بوده است که از این دولت بدشان می‌آمده است (یکی دو نفر از نمایندگان - این‌طور نیست) می‌دانم وضعیات امروزه طوری است اشخاصی امثال من اصلاً دخالتشان در امور چندان پیشرفتی ندارد و متأسفانه و بدبختانه در این مملکت هم اشخاصی می‌خواهند داخل کار بشوند و آجیل‌هایی هم بدهند. من نه می‌گیرم، نه می‌دهم. اصراری هم به ماتدن ندارم و این ایام غیبت مجلس را که شاید به عقیده بعضی ایام بزه‌گشی فرض شود به اشخاصی که اشتها دارند واگذار می‌کنم و معده من هم خراب است و نمی‌توانم هضم کنم و از اینجا هم می‌گذارم می‌روم خدمت اعلیحضرت همایونی، برای حفظ احترام اکثریت استعفای خودم را تقدیم می‌کنم.»

پس از این بیانات سرا پا عصبی، از کرسی خطابۀ پائین آمده، خطاب بوزراء گفت آقایان بفرمائید. و همگی، باستثنای سردار سپه، از مجلس خارج شدند. کاربی‌سابقه! در همین حین از طرف عده‌ای تماشاچی صدای زنده‌باد مستوفی‌الممالک، مردم‌باد مخالفین کابینه و حتی مرده باد مدرّس بلند شد. رقیب‌های آنها هم برای آن که از حریف باز نمانند فریاد زنده‌باد مدرّس کشیدند. سردار سپه، وقتی این صدا از جمعیت بلند شد، برخاست جلو رئیس مجلس آمد و با یکی دو کلمه از مؤتمن‌الملک چیزی پرسید، و ایشان هم جوابی گفتند. او هم از در خارج شد.

مؤتمن‌الملک رئیس‌گارد مجلس را احضار، و به مجلس پیشنهاد کرد تمام آنها که این سر و صدا را راه انداخته و باعث بی‌نظمی مجلس شده‌اند توقیف و مقصّرین آنها تعقیب گردند. این پیشنهاد به اتفاق آراء تصویب و رئیس‌گارد هم حاضر شده بود. به‌امر رئیس، هوچی‌ها را توقیف کردند و جلسه قهراً به تنفس تعطیل شد. پس از یکی دو ساعت مجدداً جلسه تشکیل گشت. پاره‌ای و کلا نطق‌هایی کردند. از جمله قوام‌السلطنه که چون خود را هدف «برّه‌گشی» و «آجیل‌خوری» نطق مستوفی‌الممالک دانسته بود شرحی برضدّ این نطق و کندی دندان خود در آجیل خوردن اظهار، و دارائی خود را گرو داد که اگر کسی بتواند ثابت کند که ایشان و اشخاصی که از نزدیک با ایشان کار کرده‌اند، آجیل خورده‌اند. نسبت به مشیرالدوله

هم که ممکن بود در آینده رئیس‌الوزرا شود همین گرو را داد و بالاخره ضمن تغییر بسیار به موضوع دیگر پرداخته و گفت در این دوماهه عرصه تهران نمایشگاه هوچی‌ها شده بود، و حتی در صحن بهارستان هم نسبت به نمایندگان ملت یاومگویی می‌کردند. و بالاخره شریطه نطق خود را به تحسین از اقدام اخیر آقای رئیس مجلس در حفظ انتظامات قرار داده و افزود که من خیال نداشتم برضد کابینه مستوفی‌الممالک ورقه کبود بدهم ولی بعد از استماع این جمله‌ها که امروز از ایشان تراوش کرد، ورقه کبود خود را تقدیم رئیس مجلس خواهم نمود.

معلوم است این جنگ اعصاب به روزنامه‌ها هم سرایت کرد و هر یک از آنها برطبق رویه و مسلک و پارتی خود واقعات را آب و تاب داده، به نفع خویش و برضرر رقیب، از آن استفاده، و حتی سوء استفاده می‌نمودند. آقای فرّخی در طوفان خود باز هم رباعیات زاده طبع خویش را منتشر کرده مدرّس را به بوقلمون تشبیه کرد. آنها که برحسب امر و پافشاری رئیس مجلس گرفتار توقیف و تعقیب، وبالنتیجه حبس قانونی شده بودند، چند کلمه سؤال و جواب مؤتمن‌الملک را با سردار سپه توجیه کرده و اقدامات سردار سپه را برای حفظ نظم در خارج از بهارستان مربوط به این سؤال و جواب دانسته تا توانستند در اطراف آن قلم‌فرسایی کردند.

روزنامه‌های طرفدار سوسیالیست سر مستوفی‌الممالک را برای این نطق که جز زاده عصبانیت چیزی نبود به عرش برین رساندند. خلاصه این که تا چند روزی بازار تهمت و افترا نسبت به طرفین قضیه رواج کامل یافت و طرفین حقّ و حساب‌های یکی دوماهه گذشته را که به عقیده خود نسبت به هم پیدا کرده بودند بطور کامل وابستند به‌حدّی که مؤتمن‌الملک برای تشریح مطلب، در جلسه بعد مجبور شد در ضمن گزارش عملیاتی که مجلس، در جلسه قبل، رئیس خود را به‌اتفاق آراء بدان مأمور کرده بود، توضیح بدهد و در این خصوص گفت:

در آنروز که آقای سردار سپه نزدیک کرسی خطابه آمدند، از من پرسیدند که من بروم، یا بمانم؟ من به ایشان گفتم، اختیار با خودتان است می‌خواهید بمانید. نه ایشان از من دستوری خواستند، و نه من مأموریتی دادم، اگر در خارج زود خوردی اتفاق افتاده، و ایشان متعرّض کسی شده باشند، مربوط به صحبت آن روز نیست و

سپس، اضافه کرد: حتی آمدند، اظهار داشتند که جمعی هم در پائین مشغول بی نظمی هستند. گفتیم رأی مجلس منحصر به طالارجلسه بوده است. فقط آنها را، که در طالارجلسه بی نظمی کرده اند، توقیف کنید و مطابق گزارشی که بعد از تحقیقات رسیده است، سیزده نفر از آنها محرکین اصلی هستند. تصوّر می کنم، آقایان این اندازه توقیف را، درباره آنها کافی بدانند، و اجازه بدهند، که آنها را هم مستخلص کنند، مجلس هم، با «صحیح است» همگانی خود، پیشنهاد ایشان را پذیرفت و سر غائله هم آمد.

با وجود خصوصیت های صد و چهل پنجاه ساله خانوادگی، با مستوفی الممالک برای اینکه دمکراتها آقا را از یخه خود خواهی پائین انداخته و او را، با همه آریستوکراسی که داشت، بخود منسوب می داشتند، من آنقدرها با ایشان رایگان نبوده ام، که هدف نطق این روز را از ایشان استفسار کنم، و تصوّر نمی کنم آنها هم که با آقا خیلی رایگان بوده اند، بخود اجازه داده باشند، که این نطق عصبی این روز آقا را بخاطرش بیاورند.

آقا قبلاً می دانسته است که مشیر الدوله کاندیدای ریاست وزراء است، و هیچکس ولو فرخی آنروز، و توده ای های امروز هم، معتقد نبوده، و نیستند که مشیر الدوله اهل آجیل دادن و آجیل گرفتن و برخ کشی باشد. همچنین، نه در آنروز و نه قبل و نه بعد کسی را نشنیده ام، که نسبت به مدرّس، چنین دعوی را داشته باشد، که مثلاً او را آجیل و برّه کشی بداند. آقا هم متین تر و با وقارتر از آن بود، که آنهایی را هم که اهل آجیل و برّه کشی میدانست، بروی آنها بیاورد. حتی، بقول مدرّس «استعداد منعی» بقدری کم بود، که بروی آنها که از مال شخصی و موروثی او، دارای آلف و الوف شده بودند، نیز چیزی نمی آورده پس چه شده، که در این مورد، حرف آجیل خوران و برّه کشی را بمیان آورده است؟

تصوّر می رود، که در این یکی دو ماهه، مرده باد و زنده بادهایی که رجّاله های حزبی، در صحن بهارستان و در محافل می گفته اند، با آب و تاب هائی که رؤسا می توانسته اند به آنها بدهند؛ باطلاع مستوفی الممالک رسیده، و آقا را خیلی عصبانی کرده بوده است. در صورتی که، ریشه تمام این هو و جنجال ها، جز

سلیمان میرزای طرفدار آقا کسی نبود، در این روز هم، مدرّس اگر چه خیلی در لافافه استعارات و کنایات مخصوص بخود، ولی در هر حال، کم بود «استعداد منع» را در ایشان، قدری زیادتز از اندازه، توضیح داده و در حقیقت حقیقتی را که همه بدان معتقد بودند، یک دوسه باری به خاطر ایشان آورده و «استعداد منع» را در ایشان تحریک کرده، و آقا را بر آن داشته است که موقتاً چیزی غیر از آنچه جبلی اوبوده است، بشود و در حال عصبانی بدون این که هدف معینی را در نظر آورده باشد این جمله های زننده را بر زبان رانده است، و اگر هم هدفی در نزد خود داشته، همان نظامیان بوده اند، که آجیل خوران و برّه کشی به آنها می چسبید.» (۱۰)

◀ به روایت ملک الشعرا: یکی از نمایندگان بعد از رفتن دولت نطق مفصلی کرد و ضمناً گفت: رئیس دولت جواب می دهد، حرفهایش را می زند، دیگر تأمل نمی کند که جواب حرفهایش را بشنود و از این در راه می افتد و می رود. آیا هیچ این حرکت منطقی است؟... اگر می خواست استعفا بدهد پیش از استیضاح بهتر بود، و الاّ از وسط استیضاح برخیزند و بروند غلط است و فرار است و شایسته یک نفر زمامدار نیست! دولت رفت. روزنامه های هوادار دولت داستان نطق مستوفی و سایرین را که در حقیقت از جنبه متانت ضعیف، و با حالت عصبی که داشت شبیه به یک سرمقاله بسیار تند و زننده جراید دست چپ بود، عنوان قرار داده و این دفعه به رئیس مجلس و وزیر جنگ نیز حمله های سخت بردند!

جراید مخالف دولت نیز نطق مستوفی را که اهانت به مجلس و جمیع رجال مملکت در آن مستتر بود، انتقاد کردند.
مؤتمن الملک در جلسه بعد، مورّخه ۲۳ خرداد چنین گفت:

قبل از ورود در دستور اجازه می خواهم مطلبی خدمت آقایان عرض کنم که یک قسمتش در واقع راپورتی است که به مجلس می دهم و قسمت دیگر هم توضیحاتی است.

دو شب قبل، در پایان استیضاح که از طرف شصت، هفتاد نفر از تماشاچیان (به پنج، شش نفر چنان که گفته شده است) آن بی نظمی هائی که مشاهده فرمودید رخ داد، بنده

فقط و فقط من باب حفظ انتظامات داخلی مجلس مجبور شدم یک پیشنهادی بکنم و تصویب هم فرمودید و گمان می‌کنم که به اتفاق آراء هم تصویب شد. بعد از آن که آن رأی داده شد، بنده به نظمیۀ تلفون کردم، آمدند اینجا و تحقیقاتی هم که بنا بود بشود، شد ولی جمعی از تماشاچیان از اینجا خارج شده بودند. نظمیۀ تحقیقاتی کرد و یک راپورت و صورت ۱۳ نفر از اشخاص را به بنده دادند. نظمیۀ می‌گفت این اشخاص منشأ این غوغا بوده‌اند. بنده هیأت رئیسه را تشکیل دادم و در این باب مذاکراتی شد و هیأت رئیسه عقیده‌شان بر این بود که بیش از این نباید اشخاص را تعقیب کرد و داخل این امر شد. اگر برای این است که دیگر این قبیل امور در مجلس روی ندهد و خلاف نظمی واقع نشود همین قدر که اشخاص چند ساعتی توقیف شدند کافی است. این بود که بنده هم به نظمیۀ دستور دادم آن اشخاص را مستخلص کنند. این قسمت راپورتی بود که بر اثر رأی مجلس لازم بود داده شود.

یک قسمت هم توضیحاتی است که بنده باید بدهم و آن این است که در اطراف این قضایا مطالبی که بکلی کذب و خلاف واقع است منتشر شده است. مثلاً گفته شده است که بنده به آقای سردار سپه دستور داده‌ام که قوای نظامی به اینجا بفرستند. بنده این مطالب را تکذیب می‌کنم. بنده به هیچ وجه دستوری به آقای سردار سپه نداده‌ام. بعد از آن که آقایان وزراء از مجلس خارج شدند آقای سردار سپه آمدند نزدیک کرسی خطابه از من پرسیدند که من هم بروم یا بمانم. بنده عرض کردم میل خودتان است. می‌خواهید تشریف ببرید، نمی‌خواهید تشریف نبرید. این که ایشان آمدند نزدیک کرسی نطق (تریبون) و صحبت کردند صحبتشان همین بود که عرض کردم و لا غیر. حالا در خارج اگر متعرض کسی شده‌اند یا زد و خوردی واقع شده است مربوط به بنده نیست و بنده از آن رأیی که گرفتم به هیچ وجه تجاوز نکردم.

حتی آمدند به بنده گفتند در پائین جمعی هستند که منشأ فتنه و فساد هستند؛ امر بدهید آنها را بگیریم. بنده گفتم خیر، رأیی که گرفته شده است فقط راجع به این اطاق بوده است. اگر این خلاف واقع‌ها و مطالب ناصحیح در روزنامه منتشر نمی‌شد بنده اهمیت نمی‌دادم ولی چون بنده جرأید را چیز بسیار مهمی می‌دانم و مربی و هادی افکار عامه می‌دانم و می‌بینم این قبیل مطالب سراپا کذب در بعضی جرأید انعکاس پیدا

نموده است برای این که مبدا سوء تفاهمی بین مردم و شاید بعضی از آقایان و کلا تولید شود لازم دانستم این توضیحات را در اینجا بدهم تا اگر در واقع سوء تفاهمی تولید شده است رفع شود.

قضایات ما :

صراحت لهجه بسیار خوب است. لیکن در ایران این صفت متأسفانه متداول نبوده و نیست و عمدتاً موجب و مسبب کتمان عقیده و سیاست استتار در طرز و روش رجال سیاستمدار و اولیای امور این کشور بوده است.

علت آن هم پر واضح است: در مملکتی که از دیرباز دولت در برابر قوای ملی و روحانی می‌خواسته است با طرز ریاکاری زندگی کند، و مخصوصاً از وقتی که سیاست ایران در میان دو دولت مقتدر همجوار با طرز و اصول روزمره می‌خواسته است گذران کند و با هر دو طرف راه برود، ناگزیر این طرز سیاست متداول شده است.

مستوفی الممالک یک عنصر ملی و یک نفر عضو با حرارت حزب نبود که با اصول صراحت لهجه پرورش یافته باشد، بلکه او پسر میرزا یوسف مستوفی الممالک صدراعظم ناصرالدین شاه بود و در طراز اول طبقه نجبا و اعیان قرار داشت و در اقیانوس دربار بارآمده بود. با این مقدمات، هرگاه حقیقت و روشی را در ساعتی مخوف اظهار می‌کرد و پرده از روی کار جمعی که مشغول خیانتی یا درصدد دسیسه و ضربتی به کشور می‌بودند برمی‌داشت، چیزی بود. لیکن صحبت «آجیل خوردن» و اصطلاح «بره‌کشی» به‌خلاف واقع کردن، در واقع یک نوع اهانت و دشنامی بود که نسبت به افراد وطنخواه و رجال عالی‌مقام و نمایندگان حقیقی مردم که آنجا نشسته بودند، از روی خشم و حقد روا داشته بود و این معنی از شخصیت آن مرحوم بسیار به‌دور بود. این عمل هم ضربت دیگری بود که بعد از اهانت‌های گذشته به شخصیت ملی و حریت و اساس دموکراسی از طرف ایشان وارد شد.

در ضمن نطق‌هایی که بعد از رفتن مستوفی در مجلس ایراد گردید، موارد مکرر از

آجیل دادن دولت بیان شد و همچنین جراید مخالف دولت این معانی را نوشتند. مرحوم عشقی دربارهٔ این نطق چنین گفت:

مستوفی از آن نطق که چون توپ صدا کرد / مشت همه وا کرد... الی آخر
این یک حقیقتی است که بر زبان شاعر جاری شده است. آری، مستوفی مشت همه را باز کرد. مشت یک مشت مشروطه‌خواه را که به واسطهٔ القاء نفاق، محکوم به زوال و فنا شده بودند و از قضا خود ناطق محترم و دوستانشان هم در عداد باقی قرار داشتند!

آنروز همه گرم بودند. ولی حالا بهتر می‌شود قضاوت کرد و دریافت که این نطق وسایر اتهامات و حمله‌ها و افتراهای جراید دست چپ، از قبیل «کار»، «پیکان» و «طوفان» و جراید دیگر چون «شفق سرخ» و «ستارهٔ ایران» و «اقدام» و غیره هم به زعمای مشروطه که هنوز به روی کار بودند و بالنسبه آبرویی داشتند، در مقابل قزاق‌ها چه اثر زشت و انعکاس شومی می‌بخشید؟

بزرگترین هجومی که به دولت قوام یا دیگران می‌شد این بود که اینها از خزانهٔ عمومی برداشت می‌کنند، از پرتو نفوذ خود مداخل‌های بزرگ می‌برند و غیره... در صورتی که آن اوقات خزانهٔ مملکت خالی بود، مالیات درست وصول نمی‌شد. ثروت بعد از جنگ در دست تجار و کسبهٔ متفرق و در خانهٔ مردم، از شهری و روستایی، سیم و زر موج می‌زد ولی دولت پول نداشت و احدی نمی‌توانست از دولت چیزی برباید. گواه این معنی میزان متوسط ثروت رجال آن عهد است که امروز خوب می‌توان آن را حساب کرده و به‌شمار آورد.

دولت پول نداشت. بنابراین نه خودش می‌برد و نه به دیگران می‌داد. تنها گشادبازی دولتها، دادن شهریه بود که آن هم در آن اوقات درش تخته شده بود...

اما شهرت بردند، خوردند! خوردند! خوردند! که از ناحیهٔ جراید نشر می‌یافت مورد قبول و باور قزاق‌ها و قزاق باشی‌ها شد و به‌محض آن که روی کار آمدند آن درسها را شروع کردند پس بدهند و بردن بردن و خوردن خوردن آغاز گردید!

و چون خود را در بردن و خوردن اولیتر و مقدم‌تر بر دیگران می‌دانستند، طوری به یغما دست بردند که در ظرف چند سال آه در بساط کسی باقی نماند!

زیان دیگر که از این تشنج و مبارزه شوم عاید مشروطه طلبان گردید شهرتی بود که مؤسسان کودتای ۱۲۹۹ داده بودند و گفته بودند این رجال و زعمای لایق اداره کردن کشور نیستند. این سخن را مؤسس کودتا گفت و رفت (منظور سید ضیاءالدین). لیکن سردار سپه تا آن روز جرأت نکرده بود این سخن را بر زبان آورد، چنان که دیدیم هنوز نسبت به رجال مملکت و رؤسای دولت و مجلس شورای ملی خضوع و خشوعی داشت، اما از این تاریخ رفته رفته مشیت رجال عالی مرتبه ایران پیش سردار سپه باز شد. و نتیجه آن شد که به زودی قوام السلطنه را دستگیر کردند و به فرنگ فرستادند و پیرنیا (مشیرالدوله) را از پشت میز ریاست وزرا عذر خواستند و خود زمام امور را به رضایت احمدشاه در دست گرفتند!

زیان دیگر، ترس و وحشت احمدشاه بود. شاه می‌دید کسانی که صاحب مسلک سوسیالیزم هستند با این شدت و خشونت به رجال کشور او و به مجلس ملی حمله می‌کنند و غوغای جراید که برضد اعیان و اشراف بلند بود و تا پای جان با اینها مبارزه می‌نمود و حتی سردار سپه را مرعوب و دستپاچه ساخته و ظاهراً به سکوت و تملق وادار کرده بود، شاه را به سختی بیمناک می‌کرد و ساعت به ساعت او را از مداخله در کارها و نگاهداشتن تعادل سیاسی برکنارتر و دلسردتر می‌ساخت. این معنی موجب شد که شاه، با آن که تازه از فرنگ بازگشته بود بار دیگر به خیال فرار افتاد...
 بالجمله، هرگاه حزب سوسیالیست و مستوفی بعد از این مبارزات شدید و این نطق فاش و صریح که سند خیانت و عدم امانت همه رجال مشروطه و رفقای قدیم و دوستان سالهای بعد مستوفی الممالک را مسجل می‌ساخت و منجر به بقا و دوام او می‌شد و حقیقتاً حزب سوسیالیست به زعامت مستوفی الممالک و وزرایی جوان و فعال از خود حزب و تکیه گاهی که داشتند، برسر کار باقی می‌مانند و مجلس را به پایان برده انتخابات را با کفایت و درایت به نفع حزب خود تمام کرده مجلس پنجم را دائر و شاه را نگاه می‌داشتند و سیاست مجلس چهارم را دنبال می‌کردند، عیبی نداشت. چه، در سیاست هر کار و هر عمل شنیعی که مقرون به بقا و قدرت شخص یا جماعتی گردد رواست، و در عرف ملکداری جایش هموار می‌شود اما بدبختی آنجا بود که این نطق مهیج وقتی ادا شد که دولت در شرف سقوط بود. چنان که ناطق شایسته ندید که

بعد از نطق خود در مجلس توقّف کند و از تأثیر گفتار خویش تمّتع جوید، بلکه مستوفی قسمتی از پایان نطق خود را در بین کرسی خطابه و در خروجی اطاق مجلس گفت و با شتاب و عجله بیرون تاخت!

در این صورت می‌دانست که افتاده است و کار از کار گذشته، پس چه نیّت و اراده‌ای او را وادار کرد که در برابر بیانات با نزاکت و نرم و ملایم مرحوم مدرّس این طور زبان به شتم و قدح حریفان برگشایدو آنان را بی‌رحمانه و برخلاف واقع به تهمت آجیل خوردن و آجیل دادن (که هرچه بود همه رجال مملکت با شدّت و ضعف در آن شریک بودند و روش سیاسیون ما نیز بنایش بر استتار و پاس آبروی همگان بود) آلوده نماید؟!

عصبانی شده بود؟

شاید!

اما کسی از مرد بزرگی چون او انتظار نداشت که عصبانی شود و در نتیجه، بخلاف سیره و روش دیرین خود و اسلافش سخن بگوید. به ویژه که همین مرد بزرگ چندی بعد از آن به چشم خود دید که چه برّه کثی‌ها و چه آجیل‌خوری‌هایی در کار است، و سکوت کرد و تا پایان عمر دم بر نیاورد. فقط عقیده‌اش نسبت به استیضاح‌کنندگان آن روز که بعدها سردار سپه را نیز استیضاح کردند تغییر یافت و با آنها دم از دوستی زد و در اطاقهای خلوت و زیر سقف‌هایی که احتمال نمی‌داد جاسوس رضاخان یا رضانشاه در آنجا باشد درد دل می‌نمود و راه چاره نشان می‌داد اما در مجلس سکوت محض بود!

ما این نطق و نطق‌های دیگران را نقل نکردیم، زیرا جنبه تاریخی نداشت و یک مشت اباطیل و صورت‌سازی بیش نبود و تاریخ سیاه روزهای آشفته بعد ثابت کرد که چه نطق‌هایی تاریخی است و چه بسا کسانی که آن روز در پرتو فروغ آتشین این نطق و حمایت محرور او گرم می‌شدند ولی بزودی در آغوش سرنیزه‌های قزاقان خزیدند و به آجیل خوردن یازیدند، و چه‌بسیار کسان که آن روز در شمار آجیل‌خوران قلمداد شده از سوزش این نطق برشته شدند و در ایام پسین به‌جای آجیل خوردن، سرنیزه خوردند و در راه حق و پاس مشروطه تا پای جان ایستادند و

بیشترشان جان سپردند.**

آری، این نطق‌ها، این مبارزات پر طمطراق، این هجوم‌های حادّ و پرحرارت هیچکدام تاریخی نبود و حقیقت نداشت. نه تنها با حقیقت آن زمان مطابقت نداشت بلکه با شخص یا اشخاصی که سخن می‌گفتند هم تطبیق نمی‌شد. آنها خوب مردمی بودند اما برای شخص خودشان، نه برای وطن!»

من پس از سقوط دولت مستوفی در شماره ۳۱ بهار چنین نوشتم:

... مجلس چهارم سپری شد، جان ما هم بلب رسید، دعوی گران برصندلیهای راحت لمیند و خود را در لندن و سویس فرض کرده، ما را دارای امساک در اعجاز و کرامت تصوّر نمودند و مزد خدمات ما را ببدی دادند و چاشنی تجربیات تلخ ما را که نوبت شیرینی آن فرا رسیده بود در کام مملکت ترش و زهرآگین کردند و بر مراد اجانب با بلهوسی مطلق مرتکب جنایاتی اخلاقی شدند که فقط پس از آنکه بجای ما آمدند و تجربیات ما را با قیمت جان و جوانی خریدند، خود بر خویشتن نفرین خواهند فرستاد!» (۱۱)

توضیحات و مآخذ:

- ۱- نصرت‌الله سیف پور فاطمی، «آینه عبرت»، «خاطرات دکتر نصرت‌الله سیف پور فاطمی، جلد اول - انتشارات جبهه ملیون ایران - چاپ لندن - ۱۳۶۸ - صص ۲۸۱ - ۲۸۰»
- ۲ - همانجا - صص ۲۹۰ - ۲۸۸
- ۳ - قوام‌السلطنه کیست؟ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
- ۴ - عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من» جلد سوم، انتشارات زوار - ۱۳۷۷ - صص ۵۵۰ - ۵۴۹ (۵) (مستوفی - ص ۵۵۰)
- ۵ - ملک الشعراء بهار، محبتقی، «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران»، جلد اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ۲۹۰ - ۲۸۹
- ۶ - عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من» جلد سوم - ص ۵۵۰
- ۷ - ملک الشعراء بهار، محبتقی، «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران»، جلد اول - ص ۲۹۹
- ۸ - همانجا - صص ۳۰۲ - ۳۰۰
- ۹ - همانجا - صص ۳۳۳ - ۳۳۱
- ۱۰ - عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من» جلد سوم، صص ۵۶۰ - ۵۵۲
- ۱۱ - ملک الشعراء بهار، محبتقی، «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران»، جلد اول - صص ۳۴۰ - ۳۳۳

«به دستور وزارت جنگ در لندن و نایب السلطنه هند بمکاری نزدیک ژنرال آیرونساید و من آغاز گردید. من برای نظارت رضاخان در باره نیروی قزاق اعتبار فراوانی قائل بودم و سرانجام او را به آیرونساید معرفی کردم. آیرونساید همان فضیلتی را در رضاخان می دید که من دیده بودم.»

و صیقلنامه اردشیر پورتر (جی)

«شخصاً عقیده دارم که پیش از آنکه از اینجا بروم باید بتوانم این افراد را به حال خود رها کنم... در واقع، یک دیکتاتوری نظامی گرفتاری های ما را برطرف خواهد کرد. و ما را قادر خواهد ساخت که بی هیچ دردی این کشور را ترک کنیم.»

«ژنرال آیرونساید، چهاردهم ژانویه ۱۹۲۱»

«همه می دانند که سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است چونکه تا سوم اسفند ۱۲۹۹ غیر از عده ای محدود کسی حتی نام رضاخان را هم نشنیده بود و بعد از سوم اسفند که تلگرافی از او به شیراز رسید هر کس از دیگری سؤال می کرد و می پرسید این کی است؟ کجا بوده و حالا این طور تلگراف می کند؟»

دکتر محمد مصدق (خاطرات و تأملات، ص ۳۴۳)